[illegible]

۲
وبعد میگوید فقیر حقیر محمد صالح بن محمد باقر قزوینی که این ترجمه کتاب مستطاب عیون اخبار الرضا
علیه السلام حسب الامر بعضی از دوستان نوشته شد بعبارتی واضح قریب بسیاق عبارت کتاب و
مسمی شد ببرکات المشهد المقدس چون دران مکان شریف رقم زده کلک این نحیف گشته اگر مرضی
ومقبول اصحاب بصیرت وتمیز گردد از برکات آن مشهد مقدس ظهور رو نموده است واگر نه از قصور
بضاعت وخمود فطنت ونقصان قابلیت این ضعیف مستهام است رَبِّ انْفَعْنِی وَوالِدَیَّ بِهِ
فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ یا وَلِیَّ النَّعْماءِ وَیا جَلِیلَ الآلاءِ وَیا ذَی الْجَلالِ وَالإِکْرامِ

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وسپاس خدایرا که واحد قهار وعزیز جبار ورحیم غفار است فاطر ارض وسما وخالق ظلمت و
ضیا ومقدر ازمنه ودهور ومدبر اسباب امور وبرانگیزاننده اهل قبور مطلع برانچه ظاهر است وانچه
پوشیده است وعالم بانچه گذشته است وانچه آینده است آن خداوندی که او راست منت ونعمت و
حول وقوت حمد میکنم او را بر همه حال واز او هدایت میجوییم بجا آوردن افضلترین اعمال وپناه میبریم باو از
گمراهی وضلال وشکر میکنم او را شکری که بآن مستوجب مزید نعمت گردم ووعدهای رحمت او را
بطلبیم واستعانت میجوییم باو بر چیزی که باعث نجات از هلاکت ووعید باشد وشهادت میدهم که
نیست خدائی مگر او تعالی اولیست بی آنکه وصف کرده شود بابتدا یعنی نشاید گفت ابتدا اشیا از اوست
که انچه در ابتدا است پیدا ممکن است باشد در جمله ممکنات باشد وآخر است ووصف کرده نشود بانتها
یعنی نتوان گفت آخر پیدا وجود اوست مثل آنچه گذشت معبودی که دایم است وباقی میماند وانچه
پنهانست وانچه پنهانتر از انست وشهادت میدهم که محمد بنده اوست با منزلت وحکمت ورسول او
شناخته شده باطاعت برگزیده شده برای شفاعت فرستاده است حق عز وجل او را برای
راست کردن هر کج ومبعوث نموده برای اقامت حج تا رحمت بر مومنان وحجت بر کافران باشد
وسویه ساخته او را ابلاغ کرد رسوم یعنی صاحب علم ونشانهای خفا برکند ودین او را هر چند کاره بودند آنرا
مشرکان رحمت خدای براو وبر آل طیب وطاهر او باد وشهادت میدهم که علی بن ابی طالب امیر مومنان

ومولای مسلمانان وخلیفه رسول پروردگار عالمیانست وشهادت میدهم همچنین که امامان از
فرزندان او حجت خدااند بر خلق تا روز جزا و وارثان علم پیغمبرانند ورحمت وسلام وبرکات
خدای برایشان تمام میگوید مصنف کتاب که باعث تصنیف من این کتاب را دو قصیده بود
که بمن رسید از قصاید صاحب جلیل ابی القاسم اسمعیل بن عباد در عرض سلام بر رضا علیه السلام
پس تصنیف کردم این کتاب را برای خزانه معموره او زیراکه نیافتم چیزی بوی مقربتر نزد او از علوم اهل
بیت علیهم السلام بواسطه تعلق او بحبل المتین ایشان وتمسک او بولایت واعتقاد او بفرض طاعت
وقایل بودن او بامامت ایشان واکرام او ذریت ایشان را واحسان او شیعه ایشان را امید داشتم که
بجا آرم باین حق انعام او را بر من وتقرب کنم باو بغیتها ومنتهای امید من وتلافی کنم تقصیری را که کردم
در خدمت او امید دارم که قبول افتد بعد از آن ذکر آن دو قصیده نموده وروایت کرده از
صادق علیه السلام که هرکه در شان ما بیتی از شعر گوید بنا کند خدای عز وجل برای او خانه در بهشت
با دیگر روایات در ثواب مدح ایشان پس ذکر ابواب میکند بر تفصیل باب اول
در معنی که بچه سبب علی بن موسی نامیده شده برضا علیه السلام باب دویم اخباری که وارد
شده در باب مادر او علیه السلام باب سیوم در وقت ولادت آنحضرت علیه السلام
باب چهارم در بیان نص ابوالحسن موسی بن جعفر بر پسر خود علی بن موسی علیه السلام بامامت
ووصیت ومصنف رحمه الله میگوید در این باب بیست ویک نص ذکر میکنیم ومراد از نص
کلامیست که دلالت صریح کند برامامت باب پنجم در بیان نسخه وصیت نامه که نوشته است
آنرا موسی بن جعفر علیهما السلام باب ششم در بیان نصها بر امامت رضا علیه السلام
در جمله دوازده امام ونص کلامی را گویند که برمدعا دلالت قطعی کند بی اشتباه واحتمال باب
هفتم در بیان پاره از خبرهای موسی بن جعفر علیهما السلام با هرون الرشید و با موسی پسر مهدی
باب هشتم در بیان خبرهایی که روایت شده در صحت وفات ابی ابرهیم موسی بن جعفر
علیه السلام ومراد ابطال قول واقفیه است که میگفتند موسی بن جعفر علیه السلام فوت نشده

وصلوات نامحدود دائم
رسیده بعالم و عاملان
حضرت صدیقه کبری
فاطمة الزهراء بنت
خاتم الانبیاء وام الائمه
النجباء محمد ...
صلوات الله علیها وعلیهم
اجمعین

بلکه غایب گشته باب نهم در بیان ذکر آنکه گذشته ایشان از رشید از اولاد رسول الله
در یکشب بعد از کشتن او موسی بن جعفر علیه السلام سوای آنکه گذشته از ایشان در سایر شبها و
روزها باب دهم در بیان سببی که بواسطه آن واقفیه قایل بوقف شدند باب یازدهم
در آنچه آمده است از رضا علیه السلام از اخبار در توحید وخطبهای او در توحید باب دوازدهم
در ذکر مجلس رضا علیه السلام با ارباب ادیان واصحاب مقالات وبیان در توحید نزد مامون
باب سیزدهم در ذکر مجلسی دیگر از آنحضرت با سلیمان مروزی صاحب علم کلام از اهل
خراسان نزد مامون در توحید باب چهاردهم ذکر مجلسی دیگر از آنحضرت نزد مامون با
اصحاب ملل ومقالات وذکر سخنی که جواب داده بآن علی بن جهم را در عصمت پیغمبران باب
پانزدهم ذکر مجلسی دیگر نزد مامون در عصمت انبیا باب شانزدهم خبری که آمده از آنحضرت
در حدیث اصحاب رس باب هفدهم خبری که آمده از آنحضرت در قول خدای عز وجل
وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ در قضیه اسمعیل بنابر قولی یا اسحق بنابر قولی دیگر باب هژدهم
خبری که آمده از آنحضرت در قول رسول علیه السلام که من پسر دو ذبیحم باب نوزدهم آنچه از
آنحضرت مرویست در علامات امام باب بیستم در وصف امامت وامام وذکر فضل امام
ورتبه او باب بیست ویکم در تزویج فاطمه علیها السلام باب بیست ودویم در ایمان و
آنکه ایمان معرفتست بدل واقرار است بزبان وعمل است بارکان باب بیست وسیم ذکر مجلس
آنحضرت با مامون در فرق میان عترت وامت باب بیست وچهارم ذکر خبر شامی وسوال او از
امیرالمومنین علیه السلام در جامع کوفه باب بیست وپنجم خبری که از آنحضرت مرویست در زید
بن علی باب بیست وششم خبری که روایت شده از آنحضرت از اخبار نادر وغریب در فنون چند
باب بیست وهفتم خبری که صادر شده از او علیه السلام در هاروت وماروت باب بیست وهشتم
در اخبار متفرقه از آنحضرت باب بیست ونهم در آنچه مرویست از رضا علیه السلام در صفت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وخبرهای پراکنده ودر بیست ابواب جلد اول کتاب که آنها بر شمردیم وابواب جلد

دویم در عنوان آن جلد خواهیم شمرد و مصنف مجموع را اینجا شمرده **باب اول** در اینکه
بچه سبب نامیده شد علی بن موسی برضا علیه السلام شیخ ما باسناد خود از احمد بن محمد بن ابی نصر
بزنطی روایت میکند که او گفت گفتم با امام محمد تقی علیه السلام قومی از مخالفین شما را گمان آنست
که پدرت را علیه السلام مامون رضا نامید وقتی که بولایت عهد او رضا داد فرمود دروغ گفته‌اند
بخدا بلکه خدای تبارک و تعالی او را رضا نامید برای آنکه او مرضی خدای بود در آسمان و مرضی رسول او
و ائمه بعد از او بود در زمین راوی میگوید گفتم نه هریک از پدران گذشته‌ات مرضی خدا و رسول و ائمه
بودند گفت بلی گفتم پس بچه سبب پدرت از میان ایشان موسوم باین نام شد فرمود بسبب آنکه
مخالفان باو راضی شدند همچو موافقان و دوستان او و این حال بسایر پدران مرا نبود پس باین
سبب او از میان ایشان مختص باین نام شد و از سلیمان حفص مروزی روایت میکند که موسی
بن جعفر فرزند خود علی را رضا می نامید و میگفت فرزندم رضا را بخوانید و گفتم با رضا و رضا
با من چنین گفت و هرگاه با او خطاب میکرد میگفت یا ابا الحسن **باب دویم** اخباری که
صادر شده در باب مادر آنحضرت علیه السلام و باسناد خود از محمد بن یحیی الصولی روایت میکند
که گفت مادر ابو الحسن رضا علیه السلام ام ولدیست مسماة بتکتم بران قرار گرفت اسمش وقتی که
مالک او شد ابو الحسن موسی علیه السلام از عون بن محمد کندی روایت میکند که گفت شنیدم از
ابو الحسن علی بن میثم میگفت و ندیدم کسی را که از او عارفتر باحوال ائمه و باخبار و مناکح ایشان میگفت
حمیدة المصفاة مادر ابو الحسن موسی بن جعفر است و از اشراف عجم بوده کنیزی مولده خرید یعنی
در نسب عربی خالص نبود مسماة بتکتم و او از بهترین زنان بود در عقل و دین و تعظیم مولاتش حمیدة
المصفاة تا آنکه در پیش او نمی نشست از آن وقت که مالک او شده بود از تعظیم و اجلال او پس گفت
حمیده به پسرش موسی ای پسر من تکتم کنیزیست ندیدم هرگز کنیزی بهتر از او و شک نمیکنم که خدای عز
و جل پاک کند نسل او را اگر او را نسلی باشد و او را بتو بخشیدم ترا وصیت میکنم به نیکوئی با او و وقتی که زائید
حضرت رضا علیه السلام حمیده او را طاهره نام نهاد و آنحضرت شیر بسیار میخورد و در خلقت تمام بود گفت

پس

۴

مادرش مرا اعانت کنید به دایه گفتند مگر شیرت کم شده گفت نه دروغ نمیگویم بخدا شیرم کم نشده
ولیکن مرا وردیست از نماز و تسبیح و آن ورد کم شده از آن روزی که او را زائیده ام و بعد از آن
مصنف مستند بقول شاعر میشود در اینکه اسم او تکتم بوده و از علی بن میثم از پدرش روایت میکند که
گفت وقتی که خرید حمیده مادر موسی بن جعفر مادر رضا نجمه را که حمیده دید در خواب رسول
خدا را صلی الله علیه و آله میگفت با او ای حمیده ببخش نجمه را بپسرت [illegible] که عنقریب از او متولد میشود
بهترین اهل زمین پس او را بخشید بموسی و وقتی که زائید برای او رضا را او را طاهره نام نهاد و او را
چند اسم بود نجمه و اروی و سکن و سمانه و تکتم و آن آخر اسماء او بود و علی بن میثم میگوید از پدرم شنیدم
میگفت نجمه بکر بود وقتی که حمیده او را خرید و از هشام بن احمر روایت میکند که او گفت ابو الحسن موسی
علیه السلام با من گفت آیا میدانی که کسی از تجار اهل مغرب آمده باشد گفتم نه گفت آری مردی آمده بیا با ما
پس سوار شد و من با او سوار شدم تا رسیدیم بمردی و او از اهل مغرب بود و کنیزان داشت گفت
آنحضرت ایشان را بر من عرض کن نه کنیز عرض نمود و در هریک از ایشان آنحضرت میفرمود مرا حاجت باین
نیست بعد از آن گفت دیگر عرض کن گفت دیگر ندارم گفت عرض کن گفت نیست والله پیش من یک کنیزی
بیمار گفت چه شود اگر آنرا هم عرض کنی آن مرد ابا کرد و عرض نکرد حضرت برگشت روز دیگر مرا بسوی او
فرستاد و گفت با او بگو چند نظر داری در قیمت او خواهد گفت چنین و چنین بگو که گرفتم او را بآنچه گفتی
راوی میگوید پس رفتم و گفتم گفت این کنیز را از این کمتر نخواهم فروخت گفتم گرفتم او را بآن مبلغ میدهم
گفت این کنیز کل مال تست پس گفت مردی که دیروز با تو بود کیست گفتم از فرزندان بنی هاشم است گفت
از کدام بطن گفتم بیش از این نمیدانم گفت خبر دهم ترا از این جمیله خریدم او را از منتهای مغرب
پس زنی از اهل کتاب بمن رسید گفت این جمیله چیست با تو گفتم برای خود خریده ام گفت سزاوار او
نیست که او نزد مثل تو باشد این جاریه سزاوار است که نزد بهترین اهل زمین باشد بعد از اندک زمانی
نماند که پسری می‌زاید که او را مشرق و مغرب زمین اطاعت کنند و آن کنیز نزد آنحضرت بسیار
نماند که زائید علی را علیه السلام و این حدیث را بعینه از طریقی دیگر که هم نزد شیخ صدوق هشام بن

بن عمر نقل کرده **باب سیوم** در وقت ولادت آنحضرت علیه السلام و از کتاب ابن رشید
روایت میکند گفت شنیدم جماعتی از اهل مدینه می گفتند متولد شد رضا علیه السلام در مدینه روز
پنجشنبه یازدهم شب از ربیع الاول و فوت بود سال صد و پنجاه و سیوم از هجرت بعد از وفات جدش
ابی عبد الله علیه السلام به پنج سال و فوت شد در طوس در دهی که سناباد گفته میشد از روستای
نوقان و دفن کرده شد در خانه حمید بن قحطبه طائی در قبه که در آن قبر هرون الرشید بود در جانب
هرون در طرف قبله و فوتش در بیست و یکم ماه رمضان روز جمعه سال دویست و سه بود و مدت
عمرش چهل و نه سال و شش ماه و از آنجمله با پدرش موسی علیه السلام بیست و نه سال و دو ماه بود و بعد
از پدرش بیست سال و چهار ماه امامت نمود و بقیه سلطنت رشید در ایام امامت او واقع بود و بعد
از آن سلطنت کرد محمد معروف بامین و او پسر زبیده است سه سال و بیست و پنج روز بعد از آن امین
معزول شد و عمش ابراهیم بن شکله بیست و چهار روز بسلطنت نشست پس محمد بن زبیده را بیرون
آورد از زندان و ثانیا بیعت کردند با او و یکسال و نیم و بیست و سه روز دیگر پادشاهی نمود و بعد
از آن سلطنت کرد عبد الله مامون بیست سال و بیست روز و بیعت گرفت در ایام سلطنت خود برای
علی بن موسی علیه السلام بانکه او ولی عهد مسلمانان باشد یعنی بعد از مامون خلافت او را بود و آن
حضرت بآن قضیه راضی نبود و لیکن مامون او را تهدید بقتل میکرد و الحاح مینمود و آنحضرت
ابا مینمود تا از ابا نمودن مشرف بر هلاک گشته بود پس گفت آنحضرت خدایا تو نهی کرده مرا از اینکه
خود را بدست خود بهلاکت اندازم و من مجبور و مضطر شده ام چنانچه مشرف شده ام از جانب
عبد الله مامون بر قتل هرگاه قبول ولایت عهد او نکنم و بتحقیق مجبور و مضطر شده ام چنانچه یوسف
و دانیال علیهما السلام مضطر شده بودند چون قبول ولایت کردند از سلطان جابر زمان خود بار خدایا
عهدی نیست مگر عهد تو و ولایت نیست مگر از جانب تو پس توفیق ده مرا برای اقامت دین تو و زنده کردن
سنت پیغمبر تو محمد صلی الله علیه و آله و توئی ولی نعمت و یاری کننده و خوب ولی نعمتی تو و خوب یاری
کننده تو پس قبول کرد آنحضرت ولایت عهد را از مامون و او گریان و حزین بود تا آنکه [illegible]

۵

نکند احدی را تغییر نموده رسم و سنتی را و اینکه در امر خلافت از دو راه اشاره کند و رای زند پس
مامون برای او بیعت گرفت از خاص و عام و هرگاه ظاهر میشد بر مامون از آنحضرت فضل و علم و حسن
تدبیر حسد میبرد بر او و کینه میکرد تا سینه اش تنگ شد پس غدر و مکر کرد با او و کشت او را بزهر و رفت
آنحضرت برضوان خدای و کرامت او و روایت کرده از علی بن میثم از پدرش گفت شنیدم که
مادرم میگفت شنیدم از نجمه مادر رضا علیه السلام میگفت وقتی که حامله شدم به پسرم علی ثقل حمل
نمی یافتم و می شنیدم در خواب تسبیح و تهلیل و تمجید از شکم خود و اینحال مرا می ترسانید و هول
می انداخت و چون بیدار می شدم چیزی نمی شنیدم و وقتی که زائیدم او را علیه السلام آمد بزمین
هنگامی که دست بزمین نهاده و سر سوی آسمان برداشته بود و می جنبید لبهایش گویا که حرف
میزد پس داخل شد بمن پدرش موسی علیه السلام و گفت گوارا باد ترا ای نجمه کرامت پروردگار تو پس
بادو دادم آنحضرت را در پارچه سفید و اذان گفت در گوش راستش و اقامت گفت در گوش چپش
و آب فرات خواست و تحنیک کرد او را بآن یعنی بکامش مالید و بمن پس داد و گفت بگیر این را که او بقیه
خداست در زمین **باب چهارم** در بیان نص ابو الحسن موسی بن جعفر بر پسر خود رضا علیه السلام
بامامت و وصیت از محمد بن اسمعیل بن فضل هاشمی روایت میکند گفت داخل شدم بر ابی الحسن موسی
بن جعفر علیه السلام و او سخت بیمار بود پس باو گفتم اگر واقع شود آنچه میخواهم از خدا که ننماید آنرا بما
پس بسوی که رویم یعنی اگر ترا واقعه رسد امام که باشد گفت علی فرزندم کتاب او کتاب منست و او وصی
منست و خلیفه منست بعد از من **نص دیگر** روایت میکند از علی بن یقطین گفت نزد ابو الحسن موسی بن جعفر
بودیم و نزد او علی پسرش بود پس گفت بمن ای علی این پسر من بزرگ فرزندان منست کنیه خود را باو
بخشیدم راوی گفت میگوید پس زد هشام بن سالم دست خود را بر پیشانی و گفت انا لله خبر مرگ خود
بتو میدهد بخدا قسم **نص دیگر** روایت میکند از حسین بن نعیم صحاف گفت من و هشام بن الحکم
و علی بن یقطین در بغداد بودیم علی بن یقطین گفت نزد عبد صالح موسی بن جعفر بودم و روایت سابق
نقل کرد پس زد هشام بدست خود پیشانی خود را و گفت وای بر تو چون گفتی علی بن یقطین گفت شنیدم

والله از او چنانچه گفتم برای تو گفت هشام خبر داد ترا والله باینکه امر امامت با علیست بعد از او
روایت میکند از علی بن یقطین که موسی علیه السلام با من گفت ابتدایی اینکه از او سوال کنم این فقیه‌ترین
فرزندان منست اشاره کرد به پسرش رضا و گفت کنیه ام باو بخشیدم نص دیگر روایت میکند از منصور بن
یونس بن برزج گفت داخل شدم بر ابی الحسن یعنی موسی بن جعفر علیه السلام پس بمن گفت ای منصور
آیا دانی امروز چه کرده ام گفتم نه گفت گردانیدم علی پسرم را وصی خود و اشاره کرد بدست خود برضا
علیه السلام و بخشیدم باو کنیه خود را و گردانیدم او را جانشین بعد از خود داخل شو برا و تهنیت کن او را
و اعلام گردان او را باینکه من امر کردم ترا باین میگوید داخل شدم برا و پس تهنیت کردم او را و اعلام
کردم او را باینکه پدرش مرا امر کرده بآن پس انکار کرد منصور بعد از موسی علیه السلام و برد اموالی
که در دستش بود از موسی علیه السلام و متفرق کرد آنها را نص دیگر روایت میکند از داود بن کثیر
گفت گفتم بابی عبد الله علیه السلام قربانت شوم مرگ من پیش از تو باشد اگر واقعه شود بکه رجوع کنیم
گفت بفرزندم موسی علیه السلام پس آن واقعه شد بخدا قسم که شک نکردم در موسی یک چشم زدن
هرگز پس ماندم سی سال و بعد از آن ملاقات کردم با ابا الحسن موسی علیه السلام گفتم قربانت شوم
اگر واقعه شود بکه رجوع کنیم گفت بعلی پس آن واقعه شد و بخدا قسم که شک نکردم در علی یک چشم زدن
نص دیگر روایت میکند از داود رقی گفت گفتم بابی ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام قربانت
شوم بزرگ سال شده ام حدیث کن مرا از امام بعد از تو گفت اشاره کرد بابی الحسن رضا علیه السلام
و گفت این یار شماست بعد از من و بسندی دیگر هم از داود روایت میکند گفت گفتم بابی ابراهیم
موسی علیه السلام من بزرگ سال شده ام و میترسم واقع شود مرا حادثه و ترا ملاقات نکنم پس خبر ده
مرا از امام بعد از تو گفت فرزندم علی نص دیگر روایت میکند از یزید بن سلیط زیدی گفت ملاقات
کردم بابی عبد الله علیه السلام در راه مکه و جماعتی بودیم گفتم باو پدر و مادرم فدای تو شما امامان
پاکیزه و مرگ چیزیست که هیچکس را از آن گریز نیست پس بمن چیزی بگو تا برسانم باپس ماندگان
خود گفت آری اینها فرزندان منند و این بزرگ ایشانست و اشاره کرد به پسرش موسی و در اوست

٦

علم و حلم و فهم و جود و معرفت بآنچه محتاجند مردم بآن در آنچه اختلاف میکنند در امر دین خود و در اوست
حسن خلق و حسن جوار و او دریست از درهای خداوند تعالی و در او خصلتیست بهتر از اینها پس گفت
پدرم و مادرم فدای تو آن چه خصلت گفت بیرون می آورد خدای عز و جل از او فریادرس
این امت را و نور و فهم و حکم این امت را بهتر زائیده شده و بهتر نورسیده محفوظ میدارد باو خدای
تعالی خونها را و صلاح میکند باو میان مردم تمامی ها را و انضمام میدهد باو پراکنده را و التیام میدهد
باو شکسته را و می پوشاند باو برهنه را و سیر میکند باو گرسنه را و ایمن میسازد باو ترسان را و فرود
می آورد باو باران را و مطیع او میشوند عباد رحمن اوست بهترین میان سالان و بهترین جوانان بشارت
میدهند باو خویشان او پیش از رسیدن او و بلیغ سخن او حکم است و خاموشی او علم بیان میکند برای
مردم آنچه اختلاف میکنند در او راوی میگوید پدر و مادرم فدای تو او را فرزندی خواهد بود بعد از او گفت
آری پس قطع کرد سخن را یزید میگوید ملاقات کردم موسی بن جعفر را علیه السلام بعد از آن گفتم پدر و
مادرم قربانت میخواهم خبر دهی مرا بمثل آنچه خبر داد بآن پدرت فرمود که در زمانی بود که نیست این زمان مثل
آن یزید میگوید گفتم هر که راضی شود از تو باین قدر از کلام پس بر او باد لعنت خدا میگوید پس خندید
آنحضرت و گفت خبر دهم ترا ای ابا عماره من بیرون می آمدم از منزل خود و وصیت نمودم در ظاهر
بفرزندانم و شریک کردم ایشان را با علی فرزندم و او را تنها ساختم بوصیت خود در باطن و بتحقیق
دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله در خواب و امیر المومنین علیه السلام با او بود و شمشیر و انگشتر
و عصا و کتاب و عمامه با خود داشت گفتم با او اینها چیست گفت اما عمامه پادشاهی خداست اما شمشیر
عزت خداست اما کتاب نور خداست و اما عصا قوت خداست و اما انگشتر جامع این امور است
بعد از آن رسول خدا فرمود بیرون میرود امر از تو بعلی فرزندت پس گفت ای یزید این سخن امانتست
پیش تو مگو آنرا بکسی مگر بعاقلی یا بنده که امتحان کرده خدای تعالی دل او را برای ایمان یا راستگوی و کفران
مکن نعمت خدا را و اگر از تو شهادت پرسند ادای شهادت نما بدرستی که حق عز و جل میفرماید اِنَّ اللّٰهَ
يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا یعنی بدرستی خدای امر میکند شما را باینکه ادا کنید

اما شهادت را بجا جانش و میفرماید وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّهِ یعنی کیست
ظالمتر از آنکس که پوشیده شهادتی که نزد او بود از خدای عز و جل گفتم والله نیستم من که انکار کنم
هرگز او را میگویید پس گفت ابو الحسن علیه السلام که بعد از آن وصف کرد برای من رسول خدا او
و گفت علی پسر تو آنکس است که نظر میکند بنور خدا و میشنود بفهم خدا و سخن میگوید بحکمت خدا صواب
میکند پس خطا نمیکند و میداند پس جاهل نمیماند بتحقیق پر شده است از حکمت و علم و چه زمان کم تو با او
مقام خواهی نمودن نیست مگر چیزی که گویا نبوده است پس چون برگردی از این سفر اصلاح کن امر خود را
و فارغ شو از بخواباده و وادی زیرا که تو از او منتقل میشوی و مجاور غیر او میگردی پس جمع کن فرزندان
خود را و گواه ساز خدا را بر ایشان و بس است خدا چون گواه باشد بعد از آن گفت ای یزید مرا میگیرند
امسال و پسر من علی همنام علی بن ابو طالب و همنام علی بن الحسین علیهم السلام او را عطا شده است
فهم او و علم او و بصر او و مدد او و نیست او را که تکلم کند مگر بعد از هارون بچهار سال پس چون چهار
سال بگذرد از او سؤال کن هرچه میخواهی جواب تو میدهد انشاالله و روایت میکند از عباس نجاشی
اسدی که گفت گفتم با رضا علیه السلام تو صاحب این امری گفت آری والله بر انس و جن نص دیگر
از سلیمان بن حفص مروزی روایت میکند که داخل شدم بموسی بن جعفر علیهما السلام و من اراده
داشتم که از او بپرسم حجت بر مردمان بعد از او کیست پیش از سؤال با من گفت یا سلیمان علی پسر من
وصی منست و حجتست بر مردمان بعد از من و او فاضلتر فرزندان منست پس اگر باقی ماندی تو بعد از من
شهادت بده برای او با آنچه گفتم نزد شیعه و اهل ولایت من و آنکه خبر میجویند از خلیفه من بعد از من
نص دیگر روایت از علی بن عبد الله هاشمی میکند که گفت بودیم ما نزد قبر بعد از شصت مرد خود ما
و موالی و تابعان در این وقت ابو ابرهیم موسی بن جعفر آمد و دست پسرش علی در دست آنحضرت
گفت میدانید من کیستم گفتیم تو سید ما و بزرگ مائی گفت نام من و نسب من بگوئید گفتم تو موسی بن جعفری
گفت این کیست با من گفتیم او علی بن موسی بن جعفر است گفت گواه باشید که او وکیل منست در حیات
من و وصی منست بعد از موت من نص دیگر و از عبد الله بن مرحوم روایت میکند که گفت پسر و ان

۷

آمدم از بصره بقصد مدینه در اثنای راه بابی ابرهیم علیه السلام برخوردم و او ببصره میرفت
کس فرستاد و مرا طلبید رفتم نزد او و بمن نامه چند داد و فرمود بمدینه برسان گفتم بکدام
قربانت شوم گفت بپسرم علی که او وصی منست و قائم بامر منست و بهتر پسران منست نص دیگر
روایت میکند از عبد الله بن حارث و مادر او از اولاد جعفر بن ابی طالب بود که گفت ابو ابرهیم
علیه السلام فرستاد و ما همه را طلبید بعد از آن گفت میدانید چرا جمع کردم شما را گفتیم نه
گفت گواه باشید که این پسر من علی وصی من و قیم بامر منست و خلیفه منست بعد از من هرکس او را
نزد من دینی باشد از او بستاند و هرکه او را نزد من وعده باشد از او استیفا نماید و هرکه ناچار
خواهد با من ملاقات کند ملاقات نکند مگر بنوشته او نص دیگر روایت میکند از محمد بن زید هاشمی
که گفت حالا شیعه علی بن موسی را امام میگیرند گفتم چون گفت او را ابو الحسن موسی علیه السلام خواند
و با او وصیت نمود نص دیگر روایت میکند از حیدر بن ایوب که گفت بودیم ما بمدینه در موضعی که او را
قبا میخوانند و محمد بن زید بن علی آنجا می بود روزی دیر آمد گفتیم فدای تو شویم چرا دیر آمدی گفت
خواند ابو ابرهیم موسی علیه السلام امروز ما هفده مرد را از فرزندان علی و فاطمه صلوات الله علیهما
و گواه ساخت ما را برای علی فرزندش بوصیت و وکالت در زندگی خود و بعد از موت خود و اینکه
امر علی جاریست بر او و از برای او یعنی در اموری که مضرت او باشد یا منفعت او بعد از آن گفت محمد بن
زید والله ای حیدر بتحقیق عقد امامت کرد برای او امروز و خواهند گفت شیعه بامامت او حیدر گفت
بلکه خدا او را باقی دارد و این چیست که تو میگویی گفت ای حیدر هرگاه وصیت کرد با او پس عقد امامت
نمود برای او و گفت علی بن الحکم بعد از مرد حیدر رد او بر شک بود نص دیگر روایت میکند از عبد الرحمن
بن الحجاج که گفت وصیت کرد ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام به پسرش علی و نوشت برای او نوشته
که شاهد گرفت در آن شصت مرد را از بزرگان و معتبران اهل مدینه نص دیگر روایت میکند از حسین
بن بشیر که گفت اقامت نمود برای ما ابو الحسن موسی بن جعفر پسرش علی را چنانچه اقامت نمود رسول الله
صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم پس گفت موسی ای اهل مدینه یا اینکه ای اهل مسجد این وصی منست بعد از من

نص دیگر روایت میکند از حسن بن علی الخزاز که گفت بیرون آمدیم ما بسوی مکه و با ما بود علی بن ابی حمزه
و با او مال و متاع بود گفتیم این چیست گفت از عبد صالح است امر کرده مرا اینکه ببرم آنرا بسوی فرزندش
علی و او را وصی خود ساخته مصنف کتاب میگوید علی بن حمزه منکر شد این سخن را بعد از وفات موسی بن
جعفر و نداد او مال را برضا علیه السلام نص دیگر روایت میکند از مسلمه بن محرز گفت گفتم بابی عبد الله
علیه السلام مردی از عجلیه یعنی از گوساله پرستان گفت بمن می فهم چند باقی خواهد ماند برای شما این شیخ
مراد ابو عبد الله است یکسال است یا دو سال تا اینکه فوت میشود بعد از ان میگردید سرگردان نخواهید بود
شما اکسی که نظر کنید بسوی او پس گفت ابو عبد الله علیه السلام آیا نگفتی برای او اینک موسی بن
جعفر رسیده است بآنچه میرسند مردان یعنی بالغ شده و خریده ایم ما برای او کنیزی که گویا تو می بینی او را
انشاء الله تعالی که متولد شده برای او فقیهی خلف نص دیگر روایت میکند از اسمعیل بن خطاب گفت
ابو الحسن علیه السلام ابتدا میکرد و ثنا بر فرزندش علی علیه السلام و مبالغه میکرد و شمار بوده کرد میکرد و
از فضل و نیکوئی او چیزی که ذکر نمیکرد از غیر او گویا که اراده داشت که دلالت کند برا و نص دیگر
جعفر بن خلف گفت شنیدم ابو الحسن موسی جعفر علیه السلام میگفت نیک بخت آن کسی که نمرده تا خلفی
از خود دیده شود و مرا خدای عز و جل از دین پسر خلفی نمود اشاره برضا علیه السلام فرمود نص دیگر حسین بن
مختار گفت بیرون آمد بسوی ما لوحی چند از ابی ابراهیم موسی علیه السلام وقتی که در حبس بود در ان کتاب
نوشته بود عهد من بفرزند بزرگتر منست یعنی او وصی منست نص دیگر زیاد بن مروان قندی گفت داخل
شدم بر ابی ابراهیم علیه السلام و پسرش علی نزد او بود با من گفت ای زیاد این نامه منست و کلام او کلام
منست و رسول او رسول منست و آنچه میگوید سخن سخن اوست مصنف میگوید ابن زیاد روایت کرد
این حدیث را و بعد از ان منکر شد بعد از وفات موسی علیه السلام و قایل بوقف شد و نگهداشت نزد
خود مال موسی را علیه السلام نص دیگر نصر بن قابوس گفت گفتم با موسی بن جعفر علیه السلام که من
از پدر تو پرسیدم که بعد از تو که خواهد بود دین خبر داد مرا که تو خواهی بود دین چون او وفات یافت
مردم راست و چپ سرگردان شدند و من و یاران من ترا امام میدانستیم مرا خبرده که بعد از تو کیست

گفت

گفت پسرم علی نص دیگر نعیم بن قابوس گفت که گفت مرا ابو الحسن علیه السلام پسر من علی بزرگتر
فرزندان منست و قول مرا شنونده تر است و امر مرا فرمان برنده تر با من نظر میکند در کتاب
جفر و جامعه و نظر نمیکند در او مگر نبی یا وصی نبی نص دیگر مفضل بن عمر گفت داخل شدم بر موسی
بن جعفر علیهما السلام و پسرش علی در کنار او بود و او را می بوسید و زبانش میمکید و بر دوشش خود
برمیگرد و در کنارش می کشید و میگفت پدرم فدای تو بوی تو چه خوش است و خلق تو چه طاهر است
و فضل تو چه ظاهر است گفتم قربانت شوم در دل من برای این پسر مودتی افتاده که برای هیچکس
نیفتاده است مگر برای تو گفت ای مفضل منزلت این بمن همچو منزلت منست بپدرم ذُرِّيَّةً
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ گفت مفضل گفتم او صاحب این امر است بعد از تو گفت
هر که او را اطاعت کرد راه راست یافت و هر که او را معصیت نمود کافر گشت نص دیگر محمد بن
سنان گفت داخل شدم بر ابو الحسن علیه السلام پیش از آنکه او را بعراق برند بیکسال و پسر او
علی پیش رو دوست او بود گفت با من یا محمد گفتم لبیک گفت خواهد واقع شد در این سال حرکتی
جزع مکن از ان بعد از ان سر بزیر افکند و انگشت بر زمین میزد و پس سر برداشته میگفت گمراه
میکند خدای ظالمانرا و میکند آنچه میخواهد گفتم این چه سخن است قربانت شوم گفت هر که ظلم کند
بر این پسر من و ببرد حق او را و منکر شود امامت او را بعد از من همچو آنکس باشد که ظلم کرد بر علی بن
ابی طالب حق او را و منکر شد امامت او را بعد از محمد صلی الله علیه و آله پس دانستم که او خبر مرگ خود
بمن میدهد و دلالت بر پسر خود میکند گفتم گواهی میدهم که او بعد از تو حجت خداست بر خلق او
و خواننده است بدین او گفت ای محمد خدای عز و جل عمر ترا میکشاند و تو مردم را بامامت او
و بامامت کسی که قایم مقام اوست بعد از او میخوانی گفتم آن کس کیست قربانت شوم گفت محمد پسر او
گفتم رضا و تسلیم یعنی هرچه فرمائی تسلیم کنم و رضا دهم گفت آری چنین یافته ام ترا در کتاب امیر المؤمنین
علیه السلام تو در شیعه ما نمایانتری از برق در شب تاریک بعد از ان گفت یا محمد مفضل مونس من
بود و من از و روح و راحت می یافتم و تو مونس آن دو کس و موجب راحت ایشان خواهی بود

حرامست بر آتش که ترا مس کند هرگز باب پنجم نسخهٔ وصیت نامهٔ موسی بن جعفر علیه السلام
روایت میکند از ابراهیم بن عبد الله جعفری که او از چند کس از اهل بیت خود روایت میکند که
ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام گواه ساخت بر وصیت خود اسحق بن جعفر بن محمد را علیه السلام
و ابراهیم بن محمد جعفری را و جعفر بن صالح و معویه جعفری را و یحیی بن حسین بن زید را و سعد بن عمران
انصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر اسلمی را بعد از آنکه
گواه ساخت ایشانرا بر آنکه او گواهی میدهد که معبودی نیست بجز خدای عز و جل تنهاست شریکی
همتا و آنکه محمد بنده و رسول اوست و آنکه قیامت آینده است شکی نیست در آن و هر که
خدای بر می انگیزد آنها را که در قبرها اند و اینکه بعث بعد از موت حقست و آنکه قصاص و حساب
حقست و آنکه وقوف پیش خدای عز و جل حقست و آنکه هر چه آورده است آنرا محمد صلی الله
علیه و آله حقست حقست حقست و اینکه آنچه نازل ساخته است روح الامین حقست بر این قول
میزیم و بر این میمیرم و بر این برانگیخته میشوم ان شاء الله تعالی گواه کرده ایشانرا که این وصیت
بخط خودم و من بتحقیق نسخه کردم وصیت جدم را امیر المؤمنین علیه السلام و وصایای حسن و حسین
و علی بن الحسین و وصیت محمد بن علی باقر را قبل از این حرف بحرف و وصی ساختم پسرم علی را و پسران
دیگر را بعد از او ان شاء الله تعالی اگر بیابد علی از ایشان رشدی و دوست دارد که ایشانرا بجا گذارد
اختیار دارد و اگر نخواهد و دوست دارد که بیرون کند ایشانرا اختیار دارد و ایشانرا با او هیچ
اختیاری نیست و باو وصیت کردم صدقات یعنی موقوفات خود را و اموال و کودکان خود را که
واگذاشته ام و اولاد خود را و با ابراهیم و عباس و اسمعیل و احمد و ام احمد و با علیست اختیار
زنان من نیز با برادران و سه یک صدقهٔ پدرم و اهل بیتم هر جا خواهد صرف کند و با آن بکند آنچه صاحب مال
در مال خود میکند اگر دوست دارد که امضا کند آنچه را نام برده ام در بارهٔ عیال خود اختیار دارد
و اگر نخواهد هم اختیار دارد و اگر خواهد که بفروشد یا ببخشد یا عطا کند یا تصدق نماید بر غیر آن وجه
که من رسم کرده ام هم اختیار با اوست و او منست در وصیت من در مالم و در اهلم و ولدم اگر

مصلحت داند که بجای گذارد برادران خود را که نامشان در صدر این نامه برده ام بگذارد و اگر
نخواهد او راست که ایشانرا بیرون کند کسی را بر او رد نمیرسد و اگر خواهد مردی از ایشان
که بشوهر دهد خواهر خود را نرسد او را آن کار مگر باذن او و امر او و هر سلطانی که پرده از کار او
بردارد و میان او و امری مانع از آن امور که درین نامه یاد کرده ام او بریست از الله تعالی
و رسول او و خدای و رسول از او بری اند و بر او لعنت خدا و لعنت لعن کنندگان و ملائکه
مقربین و انبیاء مرسلین و جماعت مؤمنین و هیچیک از سلاطین را نرسد که از او باز جوید چیزیرا
که مرا باشد نزد او از مال و متاع و نه هیچیک از اولاد مرا و مرا نزد او مالی هست و هر چه او میگوید
در مبلغ او راست میگوید کم بگوید یا بسیار و قصد من از داخل کردن بعض اولاد با او در وصیت
جز این نیست که نام ایشانرا بلند کرده ام و آن ایشانرا قدر و شرفی باشد و اولاد خود و من و
و کنیزان صاحب فرزند و هر که از ایشان مقیم شود در منزل و حجاب خود او راست آنچه در حیات
من باو میرسد از مقرری اگر او خواهد و هر که از ایشان بشوهر رود او را نرسد که دیگر بحالت
من بازگردد مگر علی صلاح داند و دختران من نیز همچنین و بشوهر ندهد دختران مرا کسی از برادران
او که با ایشان از یک مادر ندو نه سلطانی و آن دخترانرا نرسد کاری کنند مگر برای علی و مشورت
او و اگر بکنند مخالفت با خدای عز و جل و رسول او کرده اند و علی عارفتر است بنکاح قوم خود و اگر خواهد
بشوهر بدهد بدهد و اگر خواهد ترک کند بکند و من ایشانرا وصیت کرده ام مثل آنچه در صدر این نامه
یاد کرده ام و خدایرا عز و جل بر ایشان گواه ساخته ام و هیچکس را نمیرسد پرده از وصیت من بردارد
و نه آنرا بهم کند و وصیت من آنچه است که یاد کرده ام و طریق آن نموده ام و نام برده ام هر که بد
میکند با خود بد میکند و هر که نیک میکند برای خود میکند و پروردگار تو ستمکار نیست مر بندگانرا
و نرسد هیچ سلطانی یا غیر سلطانرا که مهر بردارد از این نوشته که در پایین این نامه است و بر او مهر
کرده ام هر که بکند بر او باد لعنت خدا و غضب او و ملائکه بعد از آن یار باشند بر آن کار و جماعت
مسلمانان و مؤمنان مهر کرد موسی بن جعفر و گواهان گفت عبد الله بن محمد جعفری که گفت عباس

بن موسی علیه السلام با ابن عمران قاضی که پائین این نامه کیفیت از آن ما و گوهریست میخواهد از ما
پنهان دارد و پدر ما هیچ چیز نگذاشته است که باو نداده است و ما را عیال او کرده است
ابراهیم بن محمد جعفری بر روی او جست و با او درشتی کرد و آزار رسانید و اسحق بن جعفر نیز
مثل آن او را جنگ کرد و سخت گفت عباس با قاضی گفت این مهر بشکن و آنچه در پائین نامه است
بخوان گفت من این مهر نشکنم کو پدرت مرا لعنت کند عباس گفت من می شکنم گفت تو میدانی
عباس مهر برداشت و در آنجا نوشته بود که ایشانرا همه از این صدقه حقی نیست و وصی من علیست
و ایشانرا همه در تحت ولایت او داخلند اگر خواهند و اگر نخواهند ایشان همچو قیدیان گشتند و در
کنار اختیار آنحضرت و بیرون کردشان بهر چند صدقه یکباره و بعد از آن آنحضرت روی بعباس
کرد و گفت ای برادر میدانم که ترا طلبهای مردم و واجبها بر این حرکت داشته است یعنی وامی
سعید و وارس دیون او را از جانب او داد لکن آن تنها و قبض یا کی از ایشان بستان بخدا که
مواسات و احسان با شما ترک ندهم چندانکه بر روی زمین زنده باشم شما هرچه میخواهید بگوئید
عباس گفت آنچه با میدهی از زیادتی اموال ماست و آنچه ما را نزد تو هست از این بیشتر است گفت
هرچه میخواهید بگوئید عرض من عرض شماست بار خدایا ایشانرا اصلاح کن و شر ایشانرا از ما
و ایشان را بران و اعانت کن بر طاعت خود و خدای بر آنچه ما میگوئیم وکیل است عباس گفت من
زبان تو خوب میدانم و پیش ترا نزد من گلی نیست بعد از آن جماعت متفرق شدند و در اصول
کافی این ماجرا با دیگر زیادتیها مذکور است و روایت میکند از عبد الرحمن بن الحجاج که گفت نزد
من فرستاد ابو الحسن علیه السلام وصیت امیر المؤمنین را علیه السلام و فرستاد صدقه پدرش را
با ابی اسمعیل مصادق و یاد کرد صدقه جعفر بن محمد را و صدقه خودش را و آن نسخت بسم الله
الرحمن الرحیم این تصدقیست که موسی بن جعفر کرده است تصدق نمود فلان زمین را که
حدودش این و نسخت تمام آنرا از نخلستان و زمین بیاض و آب و اطراف و حق الشرب و سایر
حقوق آنرا تصدق کرده بر اولاد صلبی خود از مردان و زنان متولی آن قسمت میکند حاصل آنرا

بعد از وضع خرج متعلق بتعمیر آن و بعد از وضع سی عدد درخت خرما که قسمت شود در میان
مساکین آن ده و میان فرزندان موسی بن جعفر ذکور را مثل نصیب دو انثی است و اگر زنی از اولاد
موسی شوهر کند او را حقی در این صدقه نیست تا آنکه باز گردد بآن بی شوهر پس او را نیز مثل آنکه
شوهر نرفته اند از دختران موسی ثابت است و هرکه فوت شود از اولاد موسی و او را ولد باشد ولد او
سهم پدر میبرد و ذکور را نصیب دو انثی باشد چنانچه شرط کرد موسی میان اولاد صلبی خود و هرکه فوت
شود از اولاد موسی و فرزندی نگذارد حق او باطل صدقه باز میگردد و فرزندان دختران مرا درین
صدقه حقی نیست مگر اینکه پدرهاشان از اولاد من باشند و هیچکس را درین صدقه حقی نیست
با وجود فرزندان من و فرزندان فرزندان من و اعقاب ایشان ما دام که از ایشان یکی باشد
و اگر اولاد منقرض شوند و کسی از ایشان نماند صدقه من بر اولاد پدر من از مادر من قسمت میشود
چندانکه یکی از ایشان هست بآن نحو که شرط کردم میان فرزندان و اعقاب خود و اگر اولاد
پدر من از مادر من منقرض شوند صدقه من بر اولاد پدرم و اعقاب ایشان قسمت میشود چندانکه یکی
از ایشان باقیست اولی چیز و پس اولی تا آنوقت که میراث برد آنرا خداوندی که میراث داد
آنرا و بهترین وارثانست تصدق کرده موسی بن جعفر باین صدقه و او صحیح بود صدقه حبیس و بتی
برای رضای خدا و برای دار عقبی حلال نیست مومنی را که ایمان داشته باشد بخدا و روز عقبی که
بفروشد آنرا یا بخرد یا ببخشد یا عطیه کند یا تغییر دهد چیزی از آن قوانین که من وضع کرده ام تا آنزمان
که خدای میراث برد زمین را و آنچه بر زمین است و گردانیده تولیت این صدقه را با علی و ابراهیم
اگر یکی از ایشان منقرض گردد قاسم با آن باقی بجای او داخل شود پس اگر یکی از ایشان
منقرض گردد اسمعیل با آن باقی داخل گردد پس اگر یکی از ایشان منقرض شود بزرگتر اولاد
من قایم مقام او باشد و اگر از اولاد من جز یکی نماند او بآن کار قیام نماید گفت راوی و گفت
ابو الحسن علیه السلام که پدر او اسمعیل را مقدم داشت در صدقه خود بر عباس و او خوردتر
از عباس بود و روایت کنند از اسحق و علی دو پسر ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام که ایشان

داخل شد نزد عبد الرحمن بن اسلم در مکه در سالی که موسی را علیه السلام گرفتند و با ایشان
نوشته بود از آنحضرت بخط او و در آنجا حاجتها فرموده بود که سامان دهند و با او گفتند این
حاجتها را آنحضرت ازین وجه فرموده و اگر او را قضیه سانح شود اینها به پسرش علی بدهی که او
خلیفه و قیم امر اوست و این بعد از روانه شدن حاجیان بیک روز واقع شد و از گرفتن ابو الحسن
علیه السلام تقریبا پنجاه روز گذشته بود و گواه ساختند اسحق و علی و حسین بن علی و اسمعیل بن
عمر و حسان بن معویه و حسین بن محمد را بر شهادت خود که علی بن موسی وصی پدر و خلیفه اوست
پس دو کس از آن چهار کس باین سخن گواهی دادند و دو کس گفتند او خلیفه و وکیل پدر است و شهادت
ایشان نزد حفص بن غیاث قاضی بود مقبول افتاد و روایت میکنند از بکر بن صالح که گفت گفتم
با ابراهیم بن ابی الحسن موسی علیه السلام چه میگوئی در باره پدرت گفت او زنده است گفتم
پس چه میگوئی در حق برادرت ابی الحسن علیه السلام گفت او امینی و راستگوست گفتم او
میگوید که پدر تو گذشت گفت او داناتر است بآنچه میگوید باز دیگر این سخن را بر او اعاده کردم
همان سخن اعاده کرد گفتم پس پدرت وصیت کرد گفت آری گفتم کرا وصی ساخت گفت پنج کس را
از ما و علی را مقدم آنها کرد **باب ششم** نصها که بر امامت حضرت رضا علیه السلام وارد است
در جمله ائمه اثنی عشر علیهم السلام روایت میکنند از ابی نضره که گفت وقتی که ابو جعفر محمد بن علی باقر را
وفات رسید پسر خود صادق را بخواند تا باو وصیت کند برادرش زید بن علی گفت اگر در باره من
بر مثال حسن و حسین علیهما السلام سلوک کنی امید دارم که کاری ناپسند نکرده باشی یعنی مرا وصی خود
کنی چنانچه حسن برادر خود را وصی کرد گفت یا ابا الحسن امانتها بقیاس و تمثال نیست و عهدها برسوم
و عادات نه اینها امری چند است مقرر سابقا از جانب حجتها خدا بعد از آن جابر بن عبد الله را بخواند
و با او گفت ای جابر با ما بگو آنچه مشاهده کردی از صحیفه جابر گفت آری یا ابا جعفر داخل شدم نزد سیده
خود فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا او را تهنیت کنم بولادت حسین علیه السلام و دیدم صحیفه
سفید از مروارید در دست داشت گفتم ای سیده زنان عالم این چه صحیفه است که با تو می بینم گفت

در این صحیفه نامهای امامان از فرزندان من مسطور است گفتم بده بمن تا در او نظر کنم گفت یا
جابر اگر نهی نمی بود میدادم اما نهی شده است که این را بجز نبی یا وصی نبی یا اهل بیت نبی کسی
مس کند اما رخصت است که نظر کنی بباطن آن از ظاهرش جابر گفت آنرا خواندم مکتوب بود که
ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفی مادرش آمنه ابو الحسن علی بن ابی طالب المرتضی مادرش فاطمه
بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف ابو محمد الحسن بن علی البر ابو عبد الله الحسین بن علی التقی
مادر هر دو فاطمه بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ابو محمد علی بن الحسین مادرش شهربانو دختر
یزدجرد ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادرش ام عبد الله دختر حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر ابو ابراهیم
موسی بن جعفر مادرش جاریه نامش حمیده ابو الحسن علی بن موسی الرضا مادرش جاریه نامش نجمه
ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادرش جاریه نامش خیزران ابو الحسن علی بن محمد الامین مادرش جاریه
نامش سوسن ابو محمد الحسن بن علی الرفیق مادرش جاریه نامش سمانه و بام الحسن کنیت کنند
ابو القاسم محمد بن الحسن او حجت خدا است قائم مادرش جاریه نامش نرجس صلوات الله علیهم
اجمعین مصنف کتاب میگوید این حدیث چنین آمده است که نام قایم در او برده شده است
و مذهب من آنست که نام بردن آنحضرت منهی است و جایز نیست و روایت میکنند از ابی بصیر
از ابو عبد الله علیه السلام که آنحضرت گفت پدرم علیه السلام با جابر بن عبد الله الانصاری گفت
مرا بتو حاجتیست چه وقت بر تو سبک است که خلوت کنم با تو و از آن حاجت بپرسم گفت جابر در هر وقت که
خواهی پس پدرم با او خلوت کرد و گفت یا جابر خبر ده از لوحی که دیدی در دست مادرم فاطمه دختر
رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه مادرم با تو گفت که در این لوح مکتوبست جابر گفت گواهی میدهم
بخدا که من داخل شدم بر مادرت فاطمه در حیات رسول خدا تا تهنیت کنم او را بولادت حسین علیه السلام
دیدم در دست او لوحی سبز بود گمان کردم که از زمرد است و دیدم در او نوشته سفید مانند نور
آفتاب گفتم با او پدر و مادرم فدای تو باد یا بنت رسول الله این چه لوحست گفت این لوح را

خدای عزوجل فرستاده است بر رسول خود در او نام پدرم هست و نام شوهرم و نام دو پسرم
و نام اوصیاء از جمله اولاد من پدرم همین داده است تا مرا بآن شاد گرداند جابر گفت آن لوح را مادرت
بمن داد و بخواندم و از آن نسخه برداشتم پدرم گفت میتوانید بود و آن لوح را بر من عرض کنی گفت
آری پس پدرم با او رفت تا بمنزل جابر و بیرون آورد صحیفه از رق یعنی پوست تنک کرده
مثل پوست آهو و مانند آن و در قدیم آن شایع بوده است و بر آن می نوشته اند جابر گفت گواهی
میدهم بخدا که همچنین دیدم در آن لوح مکتوب بود و مضمون لوح اینست بسم الله الرحمن الرحیم
هذا کتاب من الله العزیز العلیم یعنی این نوشته ایست از خدای عزیز علیم برای محمد نور او
و سفیر او یعنی وکیل و میانجی و واسطه او و حجاب او یعنی او تعالی و خلق در آمده است و سبب
حجابت یافته و دلیل او نازل ساخته است آنرا روح الامین از نزد رب العالمین بزرگ دار ای محمد
نامهای مرا و شکر کن نعمتهای مرا و منکر مشو نعمتهای مرا بدرستی منم خداوند نیست الهی بجز من
شکننده جباران و خوار کننده ظالمان و جزا دهنده روز جزا بدرستی منم خدای نیست خدائی
بجز من پس هرکه امید کند بغیر فضل من یا بترسد از غیر عدل من هر آینه او را عذاب کنم که آن عذاب
هیچیک از عالمیان نکنم پس مرا عبادت کن و بر من توکل کن من برانگیختم هیچ پیغمبری که پس
ایام او تمام شود و مدت زندگانی او بسر آید مگر برای او وصیی معین کرده ام و من ترا برتری دادم
بر انبیا و برتری دادم وصی ترا بر اوصیا و اکرام نمودم ترا باید و شبل تو بعد از تو دو سبط تو
حسن و حسین و اصل شبل شیر بچه است و سبط نواده یعنی فرزند فرزند و حسن را معدن علم خود
گردانیدم بعد از انقضاء زمان پدرش و حسین را خازن وحی خود ساختم و او را اکرام کردم بشهادت
و ختم کردم برای او بسعادت پس او فاضلتر آنانست که شهید شده اند در راه من و برترین شهیدانست
در مرتبه نزد من و گردانیدم کلمه تامه خود را با او و حجت بالغه را نزد او بعترت او ثواب میدهم
و عقاب میکنم اول ایشان علی سید عابدین و زین اولیاء ماضین و پسر او شبیه جد محمود خود
محمد باقر علم من و معدن حکمت من زود باشد هلاک شوند شک کنندگان در جعفر انکه بر او رد کند چنانست

که بر من رد کند ثابت است قول از من که اکرام کنم مکان جعفر را و شاد گردانم او را در شیعه و انصار
و اولیا او و برگزیدم بعد از او موسی را بعد از فتنه عمیاء ظلمانی زیرا که ریسمان فرض من بریده
نگردد و حجت من پوشیده نماند و بدرستی دوستان من زیان نکنند و بدبخت نگردند بدرستیکه
هرکه انکار کند یکی از ایشانرا بتحقیق انکار کرده نعمت مرا و هرکه تغییر دهد آیتی از کتاب مرا
بتحقیق افترا کرده است بر من و وای بر افترا کنندگان و منکر شوندگان نزد انقضاء مدت
بنده من موسی و حبیب و پسندیده من بدرستی تکذیب کننده هشتم تکذیب کننده همه دوستان
منست و علی ولی من و ناصر منست و آن کسیست که بر او بارهای گران نبوت نهاده ام و با او قدرت
برداشتن آن داده ام میکشد او را عفریتی متکبر و مدفون میشود در شهری که بنا کرده است آنرا بنده
صالح یعنی ذو القرنین بدترین خلق من ثابت است قول از من که شاد کنم او را بپسرش و بعد از او
پسر او و خلیفه او بعد از او پس او وارث علم منست و معدن حکمت من و موضع سر منست و حجت
منست بر خلق من ایمان نیاورد بنده باو مگر جنت را قرارگاه او کنم و شفاعت او بپذیرم در
هفتاد کس از اهل بیت او که همه مستوجب آتش باشند و ختم میکنم بسعادت برای پسر او علی که
ولی من و ناصر منست و گواه منست در خلق من و امین منست بر وحی من بیرون می آورم از او که میخواند براه من و خازن
علم من حسن بعد از آن کامل میسازم آنرا بپسر او رحمت عالمیان برای او کمال موسی و بهاء عیسی
و صبر ایوب زود باشد که خوار شوند اولیای من در زمان او و سرهای ایشانرا هدیه فرستند نزد یکدیگر
چنانچه هدیه میفرستند سرهای ترک و دیلم را و کشته گردند و سوخته شوند و خایف باشند ترسان
و لرزان رنگ کرده زمین بخونهای ایشان و بهم شود واویلا و نوحه و ناله در زنان ایشان
ایشانند اولیاء من حقا بایشان بر دارم هر فتنه عمیاء تاریک را و بایشان بر طرف کنم
زلازل را و دفع کنم شدتها و بارهای گران و اغلال را ایشانند که بر ایشان صلوات از پروردگار
ایشان و رحمت و ایشان راه یافتگانند ابو عبد الرحمن گفت که ابو بصیر گفت اگر تو در همه روزگار
خود بجز این حدیث نشنیده باشی ترا بس باشد پس این را محافظت نما مگر از اهلش والسلام

روایت میکند از اسحق بن عمار که گفت ابو عبد الله علیه السلام یا اسحق آیا ترا بشارت ندهم
گفتم بلی بیره خدای مرا فدای تو گرداند ای پسر رسول خدا گفت یافتیم صحیفه باملاء رسول خدا صلی الله
علیه وآله وخط علی علیه السلام در او این بود بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ هٰذَا كِتَابٌ
مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وحدیث سابق را ذکر کرد مثل آن بکسان امام و در آخر حدیث گفت که
بعد از آن صادق علیه السلام گفت مرا یا اسحق این دین ملائکه و رسولانست پس صیانت نما
آنرا از غیر اهل آن تا صیانت نماید ترا خدا و نیکو گرداند حال ترا بعد از آن گفت هر که این
دین کرد ایمن از عقاب خدای تعالی ایمن شد و روایت میکند از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از
علی بن حسین بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام که گفت مرا حدیث کرد عبد الله
بن جعفر بن محمد علیهما السلام و نیز گفت از جدش علیهم السلام یعنی جعفر صادق علیه السلام که محمد بن
علی باقر اولاد خود را جمع کرد و در جمله ایشان بود زید بن علی که برادر او بود پس بیرون آورد بسوی
ایشان نوشته بخط علی علیه السلام واملاء رسول خدا صلی الله علیه وآله در او نوشته بود هٰذَا كِتَابٌ
مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ تمام حدیث لوح تا آخر گفت وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ یعنی
وایشان راه یافتگانند بعد از آن راوی گفت در آخر آن که عبد العظیم گفت عجب است از کمال
عجب از محمد بن جعفر علیه السلام و خروج او و از پدر خود این شنیده بود و حکایت مینمود چنین گفت
این سر خداست و دین او و دین ملائکه او و آنرا محفوظ دار مگر از اهل خدا و اولیاء خدا و روایت میکند
از ابی جعفر و از محمد بن علی باقر علیه السلام او از جابر بن عبد الله انصاری که گفت داخل شدم بر فاطمه
بنت رسول الله صلی الله علیه وآله و پیش روی او لوحی بود که نزدیک بود روشنی آن دیده ها را
فرو پوشد در آن دوازده نام بود سه در ظاهرش و سه در باطنش و سه نام در آخرش و سه در
طرفش آنها را شمردم دوازده بود گفتم نامهای کیانست اینها گفت اینها نامهای اوصیاست اول
ایشان پسر عموی منست با یازده عدد از فرزندان من آخر ایشان قائمست علیهم السلام جابر گفت
دیدم در آن نوشته محمد محمد محمد در سه موضع و علی علی علی علی در چهار موضع روایت میکند از ابی الجارود

او از ابی جعفر علیه السلام او از جابر انصاری گفت داخل شدم بر فاطمه علیها السلام و پیش روی او
لوحی بود و در او نامهای اوصیا مسطور بر شمردم دوازده بود آخر ایشان قائم بود از ایشان سه
محمد و چهار از ایشان علی و در روایتی دیگر نیز مثل این هم از ابی الجارود میکند روایت میکند از سلیم
بن قیس هلالی که گفت شنیدم از عبد الله بن جعفر طیار که میگفت حاضر نزد معویه بودیم با حسن
و حسین علیهما السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید و سخنی نقل میکرد
که میان او و معویه گذشته بود و در آن جمله آنکه او یعنی عبد الله بن جعفر با معویه گفت شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه وآله میگفت بدرستی که من اولی ام بمومنان از نفسهاشان بعد از آن برادرم علی
بن ابی طالب اولی است بمومنان از نفسهاشان پس چون او شهید گردد پسرم حسن اولی است
بمومنان از نفسهاشان بعد از آن پسرم حسین اولی است بمومنان از نفسهاشان و زود باشد که دریابی
که تو دریابی علی بعد از آن پسرم محمد بن علی باقر اولی است بمومنان از نفسهاشان و تو دریابی او را
یا حسین و باو سخن میکنی و دوازده عدد امامند نه از اولاد حسین علیه السلام عبد الله گفت پس
گواهی طلبیدم از حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید گواهی دادند
باین مضمون نزد معویه سلیم بن قیس گفت و من این حدیث از سلمان و ابی ذر و مقداد و اسامه شنیده
بودم که میگفتند از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده اند روایت میکند از شعبی از عم خود قیس
بن عبد الله که گفت ما حلقه زده نشسته بودیم و عبد الله بن مسعود در میان ما بود و اعرابی در آمد و گفت
کدام یک از شما عبد الله بن مسعود است عبد الله گفت منم عبد الله بن مسعود گفت آیا با شما گفت نبی
شما که بعد از او چند عدد خواهند بود خلفا گفت آری دوازده اند بعدد نقبای بنی اسرائیل و هم
روایت میکند از شعبی او از مسروق که ما آمدیم نزد عبد الله بن مسعود و مصحفهای خود را بر او عرض
میکردیم در این وقت جوانی نو سال با او گفت آیا وصیت کرد با شما نبی شما که بعد از او چند خلیفه خواهند
بود گفت تو نو سالی و این چیزیست که از من هیچکس پیش از تو نپرسیده است آری با ما گفت نبی ما
صلی الله علیه وآله که بعد از وی دوازده خلیفه باشند بعدد نقبای بنی اسرائیل و هم روایت میکند

و چون شهید شود پسرم علی [illegible]
اولی بمومنانست از نفسهاشان [illegible]

از قیس بن عبد الله گفت ما نشسته بودیم در مسجد با عبد الله بن مسعود اعرابی بیامد و گفت عبد الله در
میان شماست عبد الله گفت آری منم چه حاجت داری گفت یا عبد الله پیغمبر شما خبر داد شما را
که چند خلیفه در میان شما خواهد بود گفت از من سوالی کردی که از آن وقت که از عراق آمده ام کسی از
من آنرا نپرسیده است آری گفت دوازده اند بعدد نقبای بنی اسرائیل و مثل این از ابو هریره و
از اشعث نقل میکنند روایت میکنند از جابر بن سمره گفت بودم با پدرم نزد نبی صلی الله علیه وآله شنیدم
از آنحضرت که میگفت بعد از من دوازده امیر خواهد بودن بعد از آن آواز پنهان کرد گفتم با پدرم چه گفت
پنهان رسول خدا گفت که گفت همه ایشان از قریش باشند و در روایتی دیگر مثل این هم از ابن سمره
میکنند و روایتی دیگر هم مثل این از ابی سمره میکنند که رسول خدا گفت بعد از من دوازده خلیفه باشند
همه از قریش و چون قبر آمد باز گشتم و کسی در میان ما نبود که بعد از آن چه خواهد بود و گفت هرج یعنی
اضطراب و هرج با مرج استعمال کنند روایت میکنند از ابی بحر که گفت ابو الخلد همسایه من بود و میگفت
و قسم میخورد که این امت هلاک نشود تا در ایشان دوازده خلیفه باشند همه عمل بهدی و دین حق کنند
روایت کنند از کعب الاحبار که گفت خلفا دوازده اند و چون وقت تمام شدن ایشان رسد
طبقه نیکی بیابند خدای عز و جل بخشاند در عمر ایشان بخشین و عده داده است خدای تعالی این
امت را پس این آیه بخواند وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ یعنی وعده داده است خدای عز و جل آنها را
که ایمان آورده اند و اعمال صالح کرده اند که ایشان را خلیفه گرداند در زمین یعنی والله اعلم حکمش سازد
و باقی دارد چنانچه خلیفه گردانید آنها را که پیش از این بودند گفت کعب الاحبار و همچنین کرد خدای
عز و جل با بنی اسرائیل و عزیز نیست که جمع کند خداوند تعالی این امت را روزی یا نصف روزی
و این آیه خواند وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ یعنی والله اعلم و روزی
نزد پروردگار تو همچون هزار سالست از آنچه میشمارید روایت میکنند از سلمان فارسی رحمه الله
که گفت داخل شدم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله و او حسین را بر ران خود نشانده بود و چشمش و دهنش

می بوسید و میگفت تو سیدی و ابن سیده امامی و ابن امام تو حجتی بن حجت پدر نه حجت از صلب تو نهم
ایشان قایم ایشانست روایت میکنند از حسین بن زید بن علی بن جعفر بن محمد علیهما السلم از پدرش
از پدرانش از علی علیهم السلم آنحضرت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله بشارت شما را بشارت شما را
سه نوبت بجز این نیست که مثل امت من مثل بارانست دانسته نمیشود اولش بهتر است یا آخرش
مثل امت من مثل حدیقه است یعنی باغ و بستان سالی فوجی از او خورند و سالی فوجی دیگر شاید
آخر آن فوجی باشند بحرشان عریضتر و طول و فرعشان عمیقتر و حسنشان نیکوتر و چگونه هلاک گردد امتی
که من اول ایشان باشم و دوازده نفر بعد از من از سعدا و اولی الالباب و مسیح بن مریم آخر ایشان
باشد و لیکن هرج و مرج فتنه هلاک گردد در آن میان نتج هرج که نباشند از من و نباشم من از ایشان
روایت میکنند از صالح بن عقبه از جعفر بن محمد علیهما السلم که گفت چون ابو بکر هلاک شد و عمر خلیفه گشت
آمد و بمسجد نشست مردی پیر آمد و داخل شد گفت یا امیر المومنین من مردیم از یهود و علامه ایشانم
و میخواهم مسئله چند از تو بپرسم اگر مرا جواب دهی ایمان آورم گفت آنها کدامست گفت سه تا
و سه تا و یکیست اگر میخواهی از تو بپرسم و اگر در میان قوم تو از تو عالمتر هست مرا با او راه نما گفت
این جوان را از چنگ مگذار یعنی علی بن ابی طالب را یهودی نزد او آمد و آن سوال باز گفت آنحضرت
گفت چرا گفتی سه و سه و یک و نگفتی هفت گفت اگر چنین گفتم جاهل می بودم و اگر در سه اول جواب من
گفتی دیگر نپرسم گفت اگر جواب گویم اسلام می آوری گفت آری گفت بپرس گفت اول سنگی که
بر روی زمین نهاده شد چه بود و اول چشمه که جاری شد و اول درخت که برست گفت یا یهودی شما
میگویید اول سنگی که بر زمین نهاده شد سنگیست که در بیت المقدس است و دروغ میگویید و آن
سنگیست که آدم از بهشت فرود آورد گفت راست گفتی والله چنین نوشته شده بخط هرون و املای
موسی علیه السلم فرمود و شما میگویید اول چشمه که روان شد بر روی زمین چشمه ایست در بیت المقدس
و دروغ میگویید آن چشمه حیاتست که یوشع بن نون ماهی را در آن شست و او آن چشمه ایست که خضر
علیه السلم از آن آشامید هیچکس از آن بیاشامد مگر زنده شود گفت راست گفتی والله چنین است

بخط هرون و املاء موسی علیهما السلم فرمود شما میگوئید اول درختی که بر روی زمین برست
زیتونست و دروغ میگوئید بلکه درخت خرما عجوه است که آدم از بهشت با خود فرود
آورد گفت راست گفتی و الله چنین است بخط هرون و املاء موسی علیهما السلم گفت
و سه دیگر اینکه این امت را چند امام هادی باشد که ضرر نرسانند بشان اگر کسی نصرت
نکند شان گفت دوازده امام گفت راست گفتی و الله چنین است بخط هرون
و املاء موسی علیهما السلم گفت کجاست جای نبی شما از بهشت گفت در درجه بلندتر
و مکان شریفتر در جنات عدن گفت راست گفتی و الله چنین است بخط هرون و املاء
موسی علیهما السلم گفت که با او نزول میکنند در منزل او گفت دوازده امام گفت راست
گفتی و الله چنین است بخط هرون و املاء موسی علیهما السلم بعد ان گفت هفتم اینکه چند
وقت خواهند زیست وصی او بعد از او گفت سی سال گفت بعد پیغمبر یا کشته میشود گفت
کشته میشود ضربتی بر پیش سرش میخورد و لحیه اش بآن رنگ میشود گفت راست گفتی
و الله چنین است بخط هرون و املاء موسی علیهما السلم روایت میکنند از تمیم بن بهلول
گفت از عبد الله بن ابی الهذیل پرسیدم امامت کرا ثابت است و علامت امام چیست گفت
راه نما و امام و حجت بر مومنان و قایم بامور مسلمانان و ناطق بقرآن و عالم باحکام
برادر نبی خداست و خلیفه و وصی او بر امت و ولی او انکه منزلت او از رسول خدا منزلت
هرونست از موسی علیه السلم و واجبست اطاعت او بر ما از راه قول حق تعالی یا ایها
الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و در وصف او
آمده است إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ و در غدیر خم رسول خدا بولایت او خواند و امامت
او ثابت ساخت گفت بایشان بامر خداوند تعالی نه من اولی ام بشما از نفسهای شما گفتند
بلی گفت هر که من مولای او بوده ام علی مولای اوست پس گفت اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ

وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَاَعِنْ مَنْ اَعَانَهُ الحدیث
علی امیر مومنین و امام متقین و کشنده غر محجلین است و افضل وصیین و بهتر خلقست اجمعین
بعد از رسول رب العالمین و ذکر دوازده امام علیهم السلم میکند پس میگوید دین ایشان
ورع و عفت و صدق و صلاح و اجتهاد و گذاردن امانت بسوی نیکوکار و بدکار و طول
سجود و قیام لیل و اجتناب محارم و انتظار فرج بصبر و حسن صحبت و حسن جوار است
بعد از ان میگوید منتم که برای من روایت کرد اعمش از جعفر صادق علیه السلم مثل اینکه گفتم
روایت میکنند از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر علیه السلم که گفت خدای عز و جل محمد را صلی الله
علیه و آله فرستاد بجن و انس و گردانید از او دوازده وصی بعضی از ایشان پیش رفته اند
و بعضی مانده اند و هر وصی بر سنتی رود و اوصیاء محمد صلی الله علیه و آله بر سنت اوصیاء
عیسی علیه السلم باشند و ایشان دوازده بوده اند و امیر المومنین بر سنت مسیح باشد روایت
میکنند از زراره بن اعین که گفت شنیدم از ابا جعفر علیه السلم که میگفت ما دوازده امامیم از
انجمله است حسن و حسین علیهما السلم بعد از ان امامان از اولاد حسین علیه السلم و روایت
میکنند بمضمون که از ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلم شنیدند که میگفتند ما دوازده محدثیم
و در کافی مذکور است که امامان محدث اند بمعنی که آواز ملک می شنوند و نمی بینند و روایت میکنند
از صادق علیه السلم او از پدر او از پدر او از پدر خود حسین علیه السلم که پرسیدند از امیر المومنین
علیه السلم که مراد چیست از عترت در قول رسول صلی الله علیه و آله اِنِّی مُخَلِّفٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ
کِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِی فرمود منم و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین نهم ایشان مهدی
و قایم ایشانست جدا نمی شوند از کتاب خدا و جدا نمیشود کتاب خدا از ایشان تا وارد شوند
بر رسول خدا حوض را و از عالمی روایت میکنند که کتاب و عترت را بجای آن ثقلان گفت
که چنگ زدن بآن دو گرانست روایت میکنند از مفضل بن عمر از صادق جعفر علیه السلم از
پدرانش از امیر المومنین علیهم السلم که گفت رسول خدا گفت شبی که مرا باسمان بردند وحی

کرد من پروردگار من جل جلاله گفت یا محمد من بر زمین نظر کردم ترا از آن اختیار کردم پس ترا نبی کردانیدم و از نام خود برای تو نامی اشتقاق نمودم یعنی که نام من محمود است و تو محمد پس بار دیگر نظر کردم اختیار کردم از او علی را او را وصی و خلیفه و شوهر دختر تو و پدر ذریت تو کردانیدم و نام او را از نامهای خود اشتقاق کردم منم علی اعلی و او است علی و کردانیدم فاطمه و حسن و حسین را از نور شما بعد از آن عرض کردم ولایت ایشان را بر ملائکه هر که قبول کرد نزد من از مقربان بود یا محمد اگر عبدی مرا عبادت کند چندانکه بکسلد و همچو کهنه پوستی شود بعد از آن بیاید نزد من منکر ولایت ایشان او را در جنت خود ساکن نکنم و نه سایه بر او کسترم در تحت عرش خود یا محمد آیا دوست میداری ایشان را ببینی گفتم آری ای پروردگار گفت سر بردار سر برداشتم دیدم انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت بن حسن قایم در میان ایشان کویا کوکب درخشان بود گفتم یا رب اینها کیانند گفت اینها امامانند و این قایمست که حلال میکند حلال مرا و حرام میکند حرام مرا و باو انتقام می ستاند از دشمنان خود و او راحت دوستان منست و او است آنکس که شفا میدهد دلهای شیعه ترا از ظالمان و منکران و کافران پس بیرون می آورد لات و عزی را تر و تازه و میسوزاند شان و هر آینه فتنه مردمان با ایشان آنروز بدتر بود از فتنه عجل و سامری روایت میکند ابن یحیی بن القسم از صادق علیه السلام که گفت رسول خدا گفت امامان بعد از من دوازده اند اول ایشان علی علیه السلام و آخر ایشان قایم ایشان خلفا و اوصیا و اولیا و حجتهای خدا اند بر امت من بعد از من اقرارکننده بایشان مومنست و انکار کننده ایشان کافر روایت میکند از علی بن عاصم و او از محمد بن علی بن موسی علیهما السلام و او از پدرش علیه السلام و او از پدرش تا حسین بن علی علیهم السلام که گفت داخل شدم بر رسول خدا و ابی بن کعب نزد او بود رسول خدا با من گفت مرحبا بک یا ابا عبد الله یا زین السموات و الارض ابی گفت چگونه کسی یا رسول الله

غیر تو زینت آسمانها و زمین باشد گفت یا ابی بحق خدائی که مرا مبعوث ساخت بحق که حسین بن علی در آسمان بزرگتر است از زمین و او راست عرش خدای عز و جل نوشته شده است که او مصباح هدی و سفینه نجاتست و پیشوای خلق بی سستی و مداهنت و عزت و فخر و علم و ذخیره است و بدرستی خدای عز و جل در صلب او نطفه آورده است نطفه طیب و مبارک و پاکیزه و تحقیق او را تلقین شده است دعای چند که هیچ مخلوقی بآن دعا کند مگر حشر کند ویرا خدای عز و جل با او و شفیع وی باشد در آخرت و بآن دعا او را از اندوه و غم فرج بخشد و وام او بگذارد و کار او آسان سازد و راه او روشن کرداند و او را به دشمن قوت بخشد و پرده او ندرد ابی گفت آن دعا کدامست یا رسول الله گفت وقتی که از نماز فارغ شدی نشسته میگوئی اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَبِمَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَسُكَّانِ سَمٰوَاتِكَ وَاَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ اَنْ تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهِقَنِي مِنْ اَمْرِي عُسْرٌ فَاَسْاَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ اَمْرِي يُسْرًا پس خدای عز و جل آسان سازد کار ترا و کشاده کرداند سینه ترا و تلقین کند ترا شهادت اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وقت بیرون رفتن جان ابی گفت یا رسول الله آن نطفه چیست که در صلب حبیب من حسین است گفت مثل آن نطفه مثل قمر است و آن نطفه تبیین و بیانست هر که تابع آن شود رشید است و راه یافته و هر که او را گم کند و تابع آن نشود در مغاک ضلالت افتاده گفت نام او چیست و دعای او کدامست گفت نامش علی و دعای او اینست يَا دَائِمُ يَا دَيْمُومُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ وَيَا كَاشِفَ الْغَمِّ وَيَا فَارِجَ الْهَمِّ وَيَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَيَا صَادِقَ الْوَعْدِ هر که این دعا کند ویرا خدای عز و جل با علی بن الحسین حشر کند و او ویرا بسوی جنت کشد ابی گفت یا رسول الله او را خلف و وصی باشد گفت آری او راست مواریث آسمانها و زمین گفت چه معنی دارد مواریث آسمانها و زمین یا رسول الله گفت قضا بحق حکم بدیانت و تاویل احکام و بیان آنچه خواهد شد گفت نام او چیست گفت نامش محمد و بدرستی ملائکه مستانس میکردند باو در آسمانها و او در دعای خود میگوید اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوَانٌ

وَوُدٌّ فَاغْفِرْ لِي وَلِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ اِخْوَانِي وَشِيعَتِي وَطَيِّبْ مَا فِي صُلْبِي پس خدای عز
وجل در صلب او نطفه مبارک و پاکیزه مینهد و مرا جبرئیل علیه السلام خبر داد که خدای عز وجل آن
نطفه را طیب گردانید و او را نزد خود جعفر نامیده و او را هادی و مهدی و راضی و مرضی
گردانید پروردگار خود را میخواند و در دعا میگوید یا دانٍ غیر متوانٍ یا ارحم الراحمین
اجعل لشیعتی من النار وقاءً ولهم عندک رضاً واغفر ذنوبهم ویسّر امورهم
واقض دیونهم واستر عوراتهم وهب لهم الکبائر التی بینک وبینهم یا من
لا یخاف الضیم ولا تأخذه سنة ولا نوم اجعل لی من کل غمٍّ فرجاً هر که این دعا کند
او را خدای عز وجل سپید روی حشر کند با جعفر بن محمد بسوی جنت یا ابیّ خدای تبارک وتعالی
برای این نطفه ترکیب کرد نطفه پاک و مبارک و طیبه و نازل ساخت بر او رحمت را و او را نامید
نزد خود موسی ابیّ گفت یا رسول الله گویا ایشان بهم می پیوندند و نسل میکنند و وارث هم
میگردند و بعضی بعض را وصف میکنند گفت وصف کرد ایشانرا برای من جبرئیل علیه السلام
از جانب رب العالمین گفت آیا موسی را دعائی هست که بآن دعا کند سوای دعای پدرانش
گفت آری میگوید در دعای خود یا خالق الخلق یا باسط الرزق یا فالق الحب والنوی
ویا باری النسم ومحیی الموتی وممیت الاحیاء ودائم الثبات ومخرج النبات
افعل بی ما انت اهله وهر که این دعا کند خدای عز وجل حاجتهای او قضا کند و او را روز
قیامت با موسی بن جعفر حشر کند و بدرستی خدای عز وجل ترکیب کرده است در صلب او
نطفه مبارکه طیبه زکیه مرضیه و نامید او را نزد خود علی خواهد بود خدا ابدا از خلق او رضا
در علمش و حکمش و میگرداند او را حجت برای شیعه او احتجاج میکنند شیعه با او روز قیامت
و از برای او دعائیست میخوانند بآن اللهم اعطنی الهدی وثبتنی علیه واحشرنی
علیه آمنا امن من لا خوف علیه ولا حزن ولا جزع فانک اهل التقوی
واهل المغفرة بدرستی خدای عز وجل ترکیب کرده است در صلب او نطفه مبارکه طیبه

زکیه

زکیه مرضیه و نامیده او را محمد بن علی پس شفیع شیعه خود است و وارث جد خود
برای او علامتیست روشن و حجتیست ظاهر هرگاه متولد شود میگوید لا اله الا الله
محمد رسول الله میگوید در دعای خود یا من لا شبیه له ولا مثال انت الله لا
اله الا انت ولا خالق الا انت تفنی المخلوقین وتبقی انت حلمت عمن عصاک
وفی المغفرة رضاک هر که دعا کند باین دعا خواهد بود محمد بن علی شفیع او روز
قیامت و بدرستی خدای عز وجل ترکیب کرده است در صلب او نطفه که نه باغیه و نه
طاغیه است نیکوکار و مبارک و طیب و طاهر است و او را نزد خود علی بن محمد نامیده است
و سکینه و وقار را او پوشانیده است و در او ودیعت نهاده است علوم و هر سرّ مکتوم
هر که باو رسد و در سینه اش چیزی باشد بآن اخبار کند و او را از دشمن او حذر فرماید و
در دعا میگوید یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور
وآفات الدهور واسئلک النجاة یوم ینفخ فی الصور هر که این دعا کند علی
بن محمد شفیع او و کشنده او سوی جنت باشد و بدرستی خدای تعالی و تبارک ترکیب
کرده است در صلب او نطفه و او را نزد خود حسن نامیده است پس او را گردانیده است
نور در بلاد و خلیفه در ارض و عزت امت جد خود و هادی شیعه خود و شفیع ایشان نزد
پروردگار ایشان و خشم بر مخالفان و حجت دوستان و برهان برای آنانکه او را
امام فرا گرفته اند و در دعای خود میگوید یا عزیز العز فی عزه ما اعز عزیز العز فی عزه
یا عزیز اعزنی بعزک وایدنی بنصرک وابعد عنی همزات الشیاطین وادفع
عنی بدفعک وامنع عنی بمنعک واجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد
یا صمد یا فرد هر که این دعا کند او را خدای عز وجل با او حشر کند و از آتش نجات
بخشد هر چند مستوجب آن شده باشد و بدرستی خدای تبارک و تعالی ترکیب نمود
در صلب حسن نطفه مبارکه زکیه طیبه طاهره مطهره راضی باشند بآن همه مومنان

فرام

ازآنها که بتحقیق گرفته است خدای تعالی پیمان از ایشان در ولایت و کافر گردند بآن
همه منکران پس او امام پرهیزکار پاک سیرت شاد کننده پسندیده راه نماینده و
راه یافته است بعدالت حکم کند و بآن امر نماید تصدیق کند خدای را عز و جل و خدای
او را در گفتارش تصدیق کند بیرون می آید از تهامه وقتی که ظاهر میشود دلایل و علامات
و او را گنجهاست نه طلا و نه نقره مگر اسبان تمام خلقت و مردان با علامت که جمع
میکند خدای از برای او از بلاد دور بشمار اهل بدر سیصد و سیزده مرد با او صحیفه است
مهر کرده در آنجا شمار اصحاب اوست بنامهاشان و نسبهاشان و بلدهاشان و طبیعتهاشان
و حلیهاشان و کنیه هاشان جماعتی بغایت صاحب کد و جد در راه طاعت پس گفت ابی
با آنحضرت صلی الله علیه و آله چیست دلایل و علامات او یا رسول الله گفت او را علمیست چون
وقت خروج رسد آن علم از نفس او منتشر شدن گیرد و خدای عز و جل آنرا گویا کرداند پس
علم او را ندا کند که اُخْرُجْ یَا وَلِیَّ اللّٰهِ فَاقْتُلْ اَعْدَاءَ اللّٰهِ و او را دو رایت و دو نشانه
باشند و او را شمشیریست در غلاف و چون وقت خروج شود بیاید از غلاف خود و کنده شود
و آنرا خدای عز و جل گویا کرداند و ندا کند او را که اُخْرُجْ یَا وَلِیَّ اللّٰهِ فَلَا یَحِلُّ لَکَ اَنْ
تَقْعُدَ عَنْ اَعْدَاءِ اللّٰهِ یعنی بیرون آی ای ولی خدای که حلال نیست از این پس ترا که بنشینی
از قصد دشمنان خدا پس بیرون آید و دشمنان خدا را بکشد هر جا بیابد و حدود خدای برپای
دارد و بحکم خدا حکم کند بیرون آید جبرئیل از یمین او و میکائیل از یسار او و خواهید یاد آورد آن
انچه برای شما میگویم هر چند بعد از مدتی باشد و امر خود بخدای عز و جل تفویض میکنم و باو میگویم
یا اُبَی خوشاحال کسی که باو ملاقات کند و خوشاحال کسی که او را دوست دارد و خوشاحال
کسی که باو اقرار آورد و باو نجات بخشد ایشانرا خدای از هلاکت و بسبب اقرار بخدا و برسول
او و بهمه امامان بگشاید خدای برای ایشان درهای جنت مثل ایشان مثل مشکست که بوی او
می تابد و هرگز متغیر نمیگردد و مثل ایشان در آسمان مثل ماه روشنست که هرگز نورش

خاموش

خاموش نمیگردد و گفت ابی یا رسول الله حال این امامان از خدای عز و جل بیان فرما گفت
که حال ایشان از جانب حق از چه راه نزد تو مبین شده است گفت بدرستی که خدای عز
و جل نازل ساخته است بر من دوازده صحیفه نام هر امام بر خاتم آنست و صفت او در
صحیفه آن روایت میکند از اصبغ بن نباته او از عبد الله بن عباس که گفت شنیدم از
رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت من و علی و حسن و حسین و نه فرزند از اولاد حسین مطهر
و معصومیم روایت میکند از عبد الله عباس که گفت رسول خدا من سید انبیا ام و علی بن
ابی طالب سید اوصیا و اوصیای من بعد از من دوازده اند اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان
قایم روایت میکند از ابراهیم از پدرش از ابی عبد الله علیه السلم از پدرانش از علی علیهم السلم
که گفت رسول خدا بعد دوازده تن از اهل بیت من عطا کرده است ایشانرا خدای عز و جل فهم من
و علم من و حکمت من و خلق کرده است ایشانرا از گل من پس ویل بر آنها که منکر شوند بر ایشان
بعد از من و در باره ایشان با من قطع صله کنند چه حالست ایشانرا نرساند بایشان خدای
شفاعت مرا روایت میکند از زید بن علی بن الحسین علیه السلم از پدرش علیه السلم که گفت
رسول خدا گفت چگونه هلاک شود امتی که من و علی و یازده تن از فرزندان من ارباب عقل و
دانش اول آن امت باشند و مسیح بن مریم آخر آن و هرگز هلاک نگردد و در این میانه مگر کسی
که من از او نباشم و او از من نباشد روایت میکند از ثابت بن دینار از سید العابدین
علی بن الحسین علیه السلم از سید الشهدا الحسین بن علی از سید اوصیا امیر المومنین علی
بن ابی طالب علیهم السلم که رسول خدا گفت امامان بعد از من دوازده اند اول ایشان تو ای علی و
آخر ایشان قایم که فتح میکند خدای عز و جل بر دو دست او مشارق ارض و مغارب آنرا روایت
میکند از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری که ابو جعفر محمد بن علی باقر علیهما السلم گفت که آمد روزی
امیر المومنین علیه السلم و با او حسن بن علی و سلمان فارسی همراه بودند و امیر المومنین بر دست
سلمان تکیه داشت و داخل مسجد الحرام شد در این وقت بیامد مردی نیکو هیات و لباس

وسلام کرد بر امیر المومنین علیه السلم جواب سلام او بگفت پس بنشست و بعد از آن گفت
یا امیر المومنین از تو سه مسئلت میپرسم اگر خبر دادی مرا آنها میدانم که این قوم در باره تو
امری ارتکاب نموده اند که بسبب آن حکم میکنم بر ایشان که نیستند صاحب امانت
و امینی در دنیاشان و نه در آخرتشان و اگر خبر ندهی دانم که تو و ایشان باهم یکسانید
امیر المومنین علیه السلم گفت بپرس هرچه بخاطرت میرسد گفت خبر ده مرا که چون مرد بخوابد
روح او کجا برود و چگونه شخص چیزی یاد می آورد و از یاد میبرد و فراموش میکند و چگونه
فرزند مرد بعمام و اخوال شبیه میگردد امیر المومنین علیه السلم بجانب حسن علیه السلام
التفات نمود و گفت ای ابا محمد جوابش ده گفت انکه گفتی آدمی چون بخوابد روحش کجا
میرود روحش بریح در آویخته باشد و ریح بهوا آویخته تا آنوقت که او حرکت کند برای
بیدار شدن اگر خدای عز و جل اذن دهد که آن روح بصاحب باز گردد آن روح ریح را جذب
کند یعنی بکشد و آن ریح هوا را بکشد پس روح بتن باز گردد و اگر اذن ندهد خدای عز و جل
که آن روح بصاحب باز گردد هوا ریح را بکشد و ریح روح را بکشد پس بصاحب باز نگردد تا آن
وقت که مبعوث گردد و اما آنچه گفتی از امر یاد آوردن و فراموش نمودن دل شخص در حقیقت
و بر حقه طبقیست اگر شخص در آنوقت صلوات فرستاد بر محمد و آل محمد صلوات تمام برداشته
شود و آن طبق از سر حقه پس دل روشن شود و شخص آنچه فراموش کرده است بیاد آورد
و اگر صلوات نکند بر محمد و آل محمد یا ناقص گفت آن صلوات را آن طبق بر سر حقه پوشیده
شود و پس دل تاریک گردد و فراموش کند شخص آنچه بیاد داشت و اما آنچه گفتی که فرزند
بعموها و خالوها ماند مرد چون با زن خود مجامعت کند بدل ساکن و رگهای آسوده و بدنی
بی اضطراب پس ساکن گردد آن نطفه در شکم رحم بیرون آید فرزند شبیه پدر و مادر
و اگر مجامعت کند بدل غیر ساکن و رگهای بی آرام و بدنی مضطرب نطفه اضطراب کند و
در حال اضطراب بر بعضی از رگها واقع شود و اگر بر یکی از رگهای عموها واقع شود فرزند بعموها

ماند و اگر بر یکی از رگهای خالوها واقع شود فرزند بخالوها ماند پس آن مرد گفت اَشْهَدُ اَنْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و همیشه باین شهادت میدهم وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ و همیشه
باین شهادت میدهم و گواهی میدهم که تو وصی رسول او و قایم بحجت اوئی و اشارت بامیر
المومنین نمود و همیشه این شهادت میدهم و شهادت میدهم که تو وصی اوئی و قایم بحجت
اوئی و اشاره بحسن علیه السلم نمود و شهادت میدهم که حسین بن علی وصی پدر تست
و قایمست بحجة بعد از تو و گواهی میدهم که علی بن الحسین علیه السلم قایم بامر حسین است
بعد از او و گواهی میدهم که محمد بن علی قایم بامر علی بن الحسین است بعد از او و
گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که او قایم بامر محمد بن علیست و گواهی میدهم بر موسی بن جعفر
که او قایم بامر جعفر بن محمد است بعد از او و گواهی میدهم بر علی بن موسی که او قایم
بامر موسی بن جعفر است و گواهی میدهم بر محمد بن علی که او قایم بامر علی بن موسی است
و گواهی میدهم بر علی بن محمد که او قایم بامر محمد بن علی است و گواهی میدهم بر حسن بن علی
که او قایم بامر علی بن محمد است و گواهی میدهم بر اولاد حسن بن علی که او را کنایه نتوان
گفت و نام نتوان برد تا ظاهر شود و در زمین امر او پس میکند زمین را از عدل چنانچه پر
شده بود از جور و او قایمست بامر حسن بن علی و سلام بر تو یا امیر المومنین و رحمت خدا
و برکات او پس برخواست و برفت امیر المومنین علیه السلم بحسن علیه السلم گفت یا ابا محمد
از پی او برو ببین کجا میرود و بیرون آمد از پی او و او را ندید و حسن علیه السلم گفت همین که
پای از مسجد بیرون نهاد ندانستم کجا رفت از زمین خدا پس باز گشتم بخدمت امیر
المومنین و اعلام نمودم گفت یا ابا محمد آیا میشناسی او را گفتم الله و رسوله و امیر المومنین
عالمترند گفت او خضر بود علیه السلم روایت کنند از عبد الرحمن بن سلیط که گفت حسین بن
علی علیه السلم گفت از ما دوازده مهدی باشند اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر شان نهم
فرزند منست و اوست قایم بحق زنده میگرداند خدای تعالی باو زمین را بعد از موت او

و ظاهر میسازد باین دین حق را بر همه و پنهان هر چند کاره باشند مشرکان او را غایبی
باشد که مرتد شوند و باز گردند و در آن قومی و ثابت مانند بر دین قومی دیگر پس ایشان را
ایذا و جفا کنند و با ایشان گویند مَتَی هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی آن وعده کی
خواهد بود اگر شما راست گویانید بدانید که صبر کنندگان زمان غیبت بر آزار و تکذیب
مردم بمنزلهٔ آن کس است که جهاد کند بشمشیر پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
میکند از ابی بصیر که گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلم میگفت از ما دوازده مهدی
باشد شش گذشته است و شش مانده است و خدای عز و جل از ششم آن باقی میکند
آنچه دوست میدارد و امثال این اخبار در کتاب کمال الدین ذکر کرده است **باب هفتم**
پارهٔ از اخبار علی بن موسی بن جعفر علیهما السلم با هرون الرشید و با موسی بن المهدی
روایت میکند از صالح بن عطیه که گفت سبب افتادن موسی علیه السلم ببغداد آن بود که
هرون خواست خلافت را بعد از خود برای پسر خود محمد بن زبیده مقرر کند و او را ولی عهد
گرداند و او چهارده پسر داشت از ایشان سه را اختیار نمود محمد بن زبیده را ولی عهد
نمود و بعد از او مأمون را و بعد از او قاسم مؤتمن را و خواست این کار را محکم کند و مشهور
سازد تا خاص و عام بر آن مطلع شوند پس در سال صد و هفتاد و نه عزم حج نمود و باطراف
جهان نوشت که فقیهان و عالمان و قاریان و امیرزادها در مکه در موسم حج حاضر گردند و خود
از راه مدینه متوجه شد علی بن محمد نوفلی گفت پدرم با من گفت یحیی بن خالد نزد هرون
بدگوئی موسی بن جعفر علیهما السلم مینمود و سبب آن بود که هرون پسر خود محمد بن زبیده را
بجعفر بن محمد اشعث داده بود تا تربیت کند و او در الله باشد و از آن معنی یحیی را بد آمد با خود
میگفت چون هرون میرد و خلافت بمحمد رسد دولت من و فرزندان من منقضی گردد
و کار با جعفر بن محمد و فرزندان او افتد و میدانست او که جعفر بن محمد شیعه است با او
ظاهر ساخت که من نیز بر مذهب توام جعفر شاد شد و همه کار خود با او در میان نهادی

و امامت موسی بن جعفر علیهما السلم نزد او یاد کردی و چون مذهب او بیقین بدانست
آن خبر با هرون بگفت و هرون جانب جعفر پاس میداشت که او و پدرش در نصرت
خلافت حقوق داشتند پس در کار او متردد بود و قدمی پیش و قدمی پس مینهاد و یحیی
پیوسته سعی در قصد جعفر مینمود تا روزی نزد هرون رفت و هرون او را اکرام نمود و
در گفتگو باب سخن از جعفر و پدرش گشود و حقوق ایشان یاد کرد و پس بیست هزار دینار زر
سرخ جعفر را عطا فرمود و یحیی هیچ نگفت تا شب رسید با هرون گفت یا امیر المؤمنین من ترا
پیوسته میگفتم که جعفر شیعه است و تو باور نمیکردی حالا دلیلی بنمایم که در آن شک نباشد
گفت بگو گفت هر مالی که بدست او می آید خمس آنرا برای موسی بن جعفر علیه السلم میفرستد
و یقین میدانم که ازین بیست هزار دینار نیز بدان منوال عمل نموده است هرون گفت اگر
چنین باشد دیگر شک نماند و همان شب کس فرستاد و جعفر را بخواند جعفر میدانست که یحیی
بدگوئی او میکند و میان ایشان دشمنی ظاهر شده بود و چون رسول هرون بیامد ترسید که
قول یحیی در بارهٔ او قبول کرده باشد و او را بکشد آب خواست و غسل کرد و مشک و کافور
بر خود حنوط نمود و بردی بر بالای جامه پوشید و بیامد چون هرون او را چنین دید گفت
این چیست گفت یا امیر المؤمنین میدانم یحیی بد من نزد تو گفته است و قصد جان من دارد
چون رسول تو آمد گفتم مرا بکشتن میبرند گفت نه چنین نیست اما من گفته اند که تو هر مالی که
می یابی خمس آن نزد موسی میفرستی و این بیست هزار دینار که ترا دادم خمس آن
نیز برای او فرستاده خواستم این را بدانم جعفر گفت الله اکبر یا امیر المؤمنین یکی از
خادمان خلافت برود و آن زر را بیاورد هرون خادمی را امر نمود تا انگشتر جعفر گرفت و
بخانهٔ او رفت و بخیزری که جعفر نام برده بود نمود و آن بدره دینار مهر کرده بیاورد و هیچ از آن
کم نگشته بود و جعفر گفت این اول دلیل کذب آن کس که در بارهٔ من نزد تو بدگوئی میکند
گفت راست میگوئی ای جعفر برو دل فارغ دار که من حرف کسی در بارهٔ تو نمی شنوم

ویحیی همان حیلها میکرد که شاید جعفر را ببیند از نوفلی گفت که مرا علی بن الحسین بن علی
بن عمر بن علی حکایت کرد از بعضی از مشایخ خود یعنی خویشان خود و این حکایت و واقعه
در سالیست پیش ازین سال که هرون باز برای حج بمکه آمده بود و آن خویش او گفت
که علی بن اسمعیل بن جعفر بن محمد علیه السلام مرا بار خود گفت تو چرا خود را چنین گمنام کرده
چرا با وزیر یعنی یحیی در نمی آمیزی و در کار او داخل نمیشوی فرستاد و مرا طلبید با او معاذله خالیا
یعنی عتاب و شکایت نمودم و از او حاجتها خواستم و سبب این امر آن بود که یحیی بن خالد برمکی
بن ابی مریم گفت توانی که مرا دلالت کنی بمردی از آل ابی طالب که راغب باشد در دنیا
تا من او را مال و نعمت فراخ رسانم گفت چرا نه مردی باین صفت که تو گفتی علی بن اسمعیل
بن جعفر بن محمد است علیهما السلام پس یحیی او را طلبید و گفت خبر ده مرا از عموی خود یعنی
موسی علیه السلام و از شیعه او و مالی که برای او میفرستند گفت آری من از همه خبر دارم و
بدگوئی عم خود کرد و در آنجمله گفت بسیاری مال او بحدیست که ملکی خرید بسی هزار دینار و چون
نقد حاضر کردند فروشنده گفت من این نقد نمیخواهم فلان زر میخواهم فرمود تا آن زر را
بیت المال ریختند و از آن زر که او میخواست سی هزار سرخی دیگر آوردند و ببهای آن ملک
داد نوفلی گفت که پدرم گفت موسی بن جعفر همه وقت علی بن اسمعیل را زر و مال میداد
و با او اعتماد داشت تا آنکه بسیار بود نامها بسوی بعضی از شیعیان خود بخط علی بن اسمعیل
میفرستاد و بعد از آن از او مستوحش شد و چون هرون از حج عزم عراق نمود بموسی علیه السلم
رسید که علی پسر برادر او میخواهد با هرون بعراق رود و باو پیغام داد که ترا با سلطان و
رفتن عراق چکار است گفت قرض دارم برای آن میروم گفت قرض ترا بر ذمه گرفتم من
ادا مینمایم گفت و عیال مرا نیز نگهداری گفت آن هم میکنم مع هذا از آن هم باز نیامد و
قاصد عراق شد موسی علیه السلام سیصد دینار و چهار هزار درهم بر دست برادرش محمد بن
جعفر علیه السلام برای او فرستاد و گفت اسباب خود باین درست کن و فرزندان مرا یتیم

مکن روایت میکند از علی بن جعفر که گفت محمد بن اسمعیل بن جعفر بن محمد علیهما السلام نزد
من آمد و با من گفت که محمد بن جعفر نزد هرون رفته است و بر او سلام بخلافت کرده است
بعد از آن گفته است تا حال گمان نمیبردم که در زمین دو خلیفه است تا دیدم برادر خود را
موسی بن جعفر علیه السلام که مردم بر او سلام بخلافت میدادند و از جمله آنها که در باره موسی
علیه السلام نزد هرون سعی و بدگوئی میکردند یعقوب بن داود بود و مذهب زیدیه
داشت روایت میکند از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی که گفت ابراهیم بن ابی البلاد مرا خبر
داد که یعقوب بن داود با من میگفت که او مذهب امامیه دارد و پس رفتیم نزد او در عشیه‌ئی
که صباح آن هرون موسی بن جعفر را علیه السلام بگرفت با من گفت حالا نزد وزیر یحیی بن
خالد بودم بمن نقل کرد که شنیدم از هرون که با قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب
کرد و میگفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله معذرت میخواهم از تو در این کار که عزم
آن کرده ام میخواهم موسی بن جعفر را علیه السلام بگیرم و حبس کنم که میترسم او میان امت
تو جنگی اندازد که خونهاشان ریخته گردد یحیی گفت که گمان دارم که او را فردا بگیرد و چون فردا شد
فضل بن ربیع را نزد او فرستاد و آنحضرت در مقام رسول صلی الله علیه و آله ایستاده بود و نماز میکرد
او را گرفتند و حبس کردند روایت میکند از عبد الله بن صالح که مصاحب فضل بن الربیع مرا گفت
فضل مرا گفت شبی در قصر خود با بعضی کنیزان خوابیده بودم در نصف شب شنیدم در
مقصوره حرکتی کرد و ترسیدم کنیز گفت شاید باد باشد اندکی نگذشت که در خانه گشوده شد و
مسرور کبیر داخل گشت و بر من سلام نکرد و گفت بیا من طمع از جان بریدم و گفتم این مسرور است
بی اذن داخل شد و بر من سلام نکرد البته کشته میشوم و جنب بودم و جرات نکردم که مهلت
خواهم تا غسل کنم کنیز چون مرا چنان آشفته و حیران دید گفت اعتماد بر خدای عز و جل
کن و برو برخواستم و جامه پوشیده با مسرور روانه گشتم تا بجائی که هرون خفته بود رسیدم
و سلام کردم جواب سلام باز داد و من بیفتادم گفت ترسیدی گفتم آری یا امیر المومنین

ساعتی صبر کرد تا من بکار خود آمدم پس گفت برو باین زندان و موسی بن جعفر بن محمد را
علیهم السلام بیرون آر و سی هزار درهم باو بده و پنج خلعت بخش و او را بر سه مرکب نشان
و مخیر گردان خواهد با ما بماند و اگر نخواهد هر جا خواهد برود گفتم یا امیرالمؤمنین مرا میفرمائی
موسی بن جعفر را رها کنم گفت آری و من آن سخن سه بار مکرر کردم گفت آری ویلک مگر
میخواهی که من عهد بشکنم گفتم یا امیرالمؤمنین این چه عهد است گفت در همین جا که خفته ام ناگاه
دیدم سیاهی بر سر من جست و از او بزرگتر و مهیب تر سیاهی ندیده بودم بر سینه من
نشست و حلق من بگرفت و گفت موسی بن جعفر را علیه السلام بظلم حبس کردی گفتم او را رها کنم
و مال می بخشم و خلعت میدهم پس از من عهد و میثاق خدا بستد و از سینه ام برخواست و
نزدیک بود که جانم بیرون رود فضل گفت پس از پیش او بیرون آمدم و موسی را علیه السلام
در حبس دیدم ایستاده نماز میگذارد نشستم تا سلام داد پس سلام امیرالمؤمنین باو رسانیدم
و آنچه گفته و فرموده بود در باره او گفتم گفت اگر کاری غیر از این هم فرموده است بکن گفتم نه
بحق جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بغیر از اینکه گفتم مرا نفرموده گفت مرا حاجت بخلعت
و مرکوب و مال او نیست چون حقهای امت در آن داخل است گفتم ترا بخدا قسم میدهم که
آنها را رد مکنی که او در خشم شود پس گفت خوش آنچه میخواهی بآنها بکن پس دست او بگرفتم
و او را از زندان بیرون آوردم و گفتم یا ابن رسول الله مرا بگو چه سبب این مرد در این وقت
در مقام اکرام تو در آمد که من بر تو حق ثابت کرده ام که برای تو این بشارت آورده ام
و بر دست من خدای عز و جل این کار جاری کرده است گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
در خواب شب چهارشنبه دیدم گفت یا موسی تو محبوس و مظلومی گفتم آری یا رسول الله
محبوس و مظلومم و سه بار این سخن بر من مکرر میکرد و پس بگفت وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ فی سورة الانبیا
لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ و گفت فردا روزه باش و پنجشنبه و جمعه نیز روزه دار و چون وقت
افطار میرسد دوازده رکعت نماز بگذار و در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد دوازده بار ۲۰

و چون چهار رکعت گذاردی سجده کن و بگوی یَا سَابِقَ الْفَوْتِ وَيَا سَامِعَ كُلِّ صَوْتٍ
وَيَا مُحْيِيَ الْعِظَامِ وَهِيَ رَمِيمٌ بَعْدَ الْمَوْتِ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَأَنْ تُعَجِّلَ لِي
الْفَرَجَ مِمَّا أَنَا فِيهِ آنچه فرموده بود کردم و آن شد که دیدی روایت میکند از ابی محمد عبد الله
بن الفضل او از پدرش فضل بن ربیع که گفت من حاجب رشید بودم روزی روی بمن
آورد و غضبناک و بدست شمشیری داشت و میگردانید با من گفت ای فضل بحق خویشی که
دارم با رسول الله که اگر نیاوری پسر عموی مرا سرت بردارم گفتم کرا بیارم گفت این حجازی را
گفتم کدام حجازی گفت موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را
علیهم السلام فضل گفت ترسیدم از خدای عز و جل اگر او را بیارم پس فکر و نعمت کردم یعنی
ترسیدم اگر نکنم مرا رشید عقوبت کند و شاید لفظ نقمت نباشد نعمت باشد یعنی فکر در
نعمت و دولت کردم که اگر فرمان نبرم این نعمت بزیان رود و گفتم میکنم گفت برای من
دو سیاط و دو ستاره و دو جلاد طلب کن آنها را حاضر ساختم و متوجه منزل موسی بن جعفر
علیهما السلام شدم آمدم بخانه خرابی آنجا کوخی بود از شاخهای درخت خرما و کوخ خانه ایست که
از اشکال نی سازند و غلامی سیاه آنجا دیدم گفتم برای من از مولای خود دستوری طلب
رحمت کند خدا بر تو گفت در او را حاجبی و دربانی نیست درآمدم او را دیدم غلامی سیاه
مقراض گونه چیزی در دست دارد و بآن گوشت پاره از پیشانی و بلندی بینی آنحضرت که
از بسیاری سجود پیدا شده بود میچید گفتم السلام علیک یا ابن رسول الله بیا رشید ترا
میخواند گفت رشید را با من چه کار است او را نعمت و دولت او از من مشغول نساخته است
بعد از آن زود برجست و میگفت اگر نه آنست که از جد خود خبر شنیده ام که گفته است اطاعت
سلطان برای تقیه واجبست نمی آمدم گفتم مهیای عقوبت باش یا ابا ابراهیم رحمت کند
خدای بر تو گفت آیا با من همراه نیست آنکه مالک دنیا و آخرت اوست امروز بر من دست نیابد

البته انشاء الله تعالی فضل بن ربیع گفت دیدم او را که دست خود سه بار دور سر گردانید و چون
بر رشید داخل شدم او را دیدم همچو کنیزی فرزند مرده حیران ایستاده چون مرا دید گفت یا
فضل گفتم لبیک گفت آوردی پسر عم مرا گفتم آری گفت مبادا او را ترسانیده باشی او را گفتم نه
گفت مبادا با او گفته باشی که من بر او غضبناکم و من خود را دانسته از جای در آوردم بر کاری
که اراده نداشتم او را اذن دخول ده او را اذن دادم چون در آمد و چشم رشید بر او افتاد
بر جست و دست در گردن او کرد و گفت مرحبا ای ابن عم و برادر من و وارث نعمت من پس
او را نشاند بر ران خود و گفت ترا چه مانع شده است که بدیدن من نمی آیی گفت از جهت وسعت
مملکت و دوستی دنیا که تو داری گفت حقه غالیه بیارید آوردند برگرفت بهر دو دست و براو مالید
پس فرمود پیش روی او خلعتی چند و بدره چند و نیاز آوردند موسی بن جعفر علیه السلام گفت والله
اگر نه صلاح آن میدیدم که باین مال بعضی از عزبان بنی طالب را کدخدا کنم تا نسل او منقطع نشود
این مال قبول نمیکردم پس از پیش رشید برگشت و میگفت الحمد لله رب العالمین فضل با رشید
گفت یا امیر المومنین تو میخواستی او را عقوبت کنی پس خلعت بخشیدی و اکرام نمودی
گفت یا فضل وقتی که تو رفتی او را بیاوری دیدم قومی چند را که احاطه کردند بخانه من و در دست
حربها داشتند آنها را در بیخ خانه من فرو بردند و میگفتند اگر او را آزار رساند پیغمبر رسول خدا
این خانه را با او بزمین فرو بریم و اگر نیکی کند با او او را رها کنیم و برویم فضل گفت پس
من از پی آنحضرت رفتم و گفتم چه گفتی که از شر رشید سالم ماندی گفت دعای جدم علی بن ابیطالب
خواندم چون آن دعا میکرد به لشکری میرفت از او بهزیمت میشدند و با هر سواری که مقابل میشد
بر او غلبه مینمود و آن دعای کفایت بلاست گفتم آن کدام است گفت اینست اَللّٰهُمَّ بِكَ
أُسَاوِرُ وَبِكَ أُحَاوِلُ وَبِكَ أُجَاوِرُ وَبِكَ أَصُولُ وَبِكَ أَنْتَصِرُ وَبِكَ أَمُوتُ
وَبِكَ أَحْيَى أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَنِي وَرَزَقْتَنِي وَسَتَرْتَنِي عَنِ الْعِبَادِ بِلُطْفِ

مَا خَوَّلْتَنِي وَأَغْنَيْتَنِي إِذَا هَوَيْتُ رَدَدْتَنِي وَإِذَا عَثَرْتُ قَوَّمْتَنِي وَإِذَا مَرِضْتُ
شَفَيْتَنِي وَإِذَا دَعَوْتُ أَجَبْتَنِي يَا سَيِّدِي ارْضَ عَنِّي فَقَدْ أَرْضَيْتَنِي روایت میکنند
از ابو یوسف با مهدی گفت وقتی که موسی بن جعفر علیه السلام نزد او بود او را اذن میدهی
مرا که از او مسئله چند بپرسم که از آن خبری ندارد گفت بپرس گفت یا موسی علیه السلام
از تو چیزی بپرسم گفت بپرس گفت چه میگویی اگر محرم در سایه راه رود گفت نتواند
گفت اگر خیمه زند در زمین و داخل آن شود گفت بتواند گفت فرق چیست میان این
دو حال آنحضرت گفت چه میگویی در زن حایض نماز قضا میکند گفت نه گفت روزه قضا
میکند گفت آری گفت این فرق از کجاست گفت چنین بما آمده است گفت اینجا هم چنین بما
آمده است مهدی با ابو یوسف گفت کاری نساختی گفت سنگی بر من انداخت که دماغم را
بشکست روایت میکنند از علی بن یقطین که خبر رسانیدند بابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام
در وقتی که جماعتی نزد او بودند که موسی بن مهدی قصد او دارد با اهل بیت خود گفت چه صلاح
میدانید گفتند صلاح در آنست که از او دور شوی و خود را غایب سازی تا از شر او ایمن
باشی تبسم نمود و پس بخواند زَعَمَتْ سَخِينَةُ أَنْ سَتَغْلِبُ رَبَّهَا وَلَيُغْلَبَنَّ مُغَالِبُ الْغَلَّابِ
بعد از آن دست باسمان برداشت و گفت اَللّٰهُمَّ كَمْ مِنْ عَدُوٍّ شَحَذَ لِي ظُبَةَ مُدْيَتِهِ
وَأَرْهَفَ لِي شَبَا حَدِّهِ وَدَافَ لِي قَوَاتِلَ سُمُومِهِ وَلَمْ تَنَمْ عَنِّي عَيْنُ حِرَاسَتِهِ
فَلَمَّا رَأَيْتَ ضَعْفِي عَنِ احْتِمَالِ الْفَوَادِحِ وَعَجْزِي عَنْ مُلِمَّاتِ الْجَوَائِحِ صَرَفْتَ ذٰلِكَ
عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ لَا بِحَوْلِي وَقُوَّتِي فَأَلْقَيْتَهُ فِي الْحَفِيرِ الَّذِي احْتَفَرَهُ لِي
خَائِبًا مِمَّا أَمَّلَهُ فِي دُنْيَاهُ مُتَبَاعِدًا مِمَّا رَجَاهُ فِي آخِرَتِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ذٰلِكَ
قَدْرَ اسْتِحْقَاقِكَ سَيِّدِي اَللّٰهُمَّ فَخُذْهُ بِعِزَّتِكَ وَافْلُلْ حَدَّهُ عَنِّي بِقُدْرَتِكَ
وَاجْعَلْ لَهُ شُغْلًا فِيمَا يَلِيهِ وَعَجْزًا عَمَّا يُنَاوِئُهُ اَللّٰهُمَّ وَأَعِدْنِي عَلَيْهِ عَدْوَى
حَاضِرَةً تَكُونُ مِنْ غَيْظِي شِفَاءً وَمِنْ حَقِّي عَلَيْهِ وَفَاءً وَصِلِ اللّٰهُمَّ دُعَائِي بِالْإِجَابَةِ

هربت خ ل

الهی خ ل

لا یحول بینی ولا یقوم خ ل

وَاَنظِمُ شِكَايَتِي بِالتَّغيِيرِ وَعَرِّفهُ عَمَّا قَلِيلٍ مَا وَعَدتَ الظَّالِمِينَ وَعَرِّفنِي
مَا وَعَدتَ فِي اِجَابَةِ المُضطَرِّينَ اِنَّكَ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ وَالمَنِّ الكَرِيمِ گفت راوی
پس آن مردم متفرق شدند و مجتمع نشدند مگر برای خواندن نامه که آمد در مرگ موسی بن جعفر
و دران باب بعضی از حاضران مجلس موسی علیه السلام از اهل بیت خودش این ابیات گفت

شعر

وَسَارِيَةٍ لَم تَسرِ فِي الاَرضِ تَبتَغِي ∴ مَحَلًّا وَلَم يَقطَع بِهَا البُعدَ قَاطِعُ
سَرَت حَيثُ لَم تُحدَ الرِّكَابُ وَلَم تُنَخ ∴ لِوِردٍ وَلَم يَقصُر بِهَا العَمدَ مَانِعُ
تَمُرُّ وَرَاءَ اللَّيلِ وَاللَّيلُ ضَارِبٌ ∴ بِجُثمَانِهِ فِيهِ سَمِيرٌ وَهَاجِعُ
تُفَتَّحُ اَبوَابُ السَّمَوَاتِ دُونَهَا ∴ اِذَا قَرَعَ الاَبوَابَ مِنهُنَّ قَارِعُ
اِذَا اَورَدَت لَم يَردُدِ اللهُ وَفدَهَا ∴ عَلَى اَهلِهَا وَاللهُ رَاءٍ وَسَامِعُ
وَاِنِّي لَاَرجُو اللهَ حَتَّى كَاَنَّمَا ∴ اَرَى بِجَمِيلِ الظَّنِّ مَا اللهُ صَانِعُ

تشبیه میکند دعا و مسئلت را که اهل بیت کردند در دل شبها برای هلاک آن جبار ظالم بابری که شب راه قطع کند و محصل مضمون اینست که بسیار ابر شبگیر یعنی آن دعا و مسئلت و مناجات با حضرت مولی در دفع اعدا که در زمین نگذرد و منزل و محل نجوید و هیچ چیز او را از رفتار و بریدن راه او را باز یعنی راه آسمان یا راه هوا قاطع و مانع نشود رفت و پیمود راهی را که اشتران حیران راه حدی کرده نشوند و برای آب خوابانیده نشوند و هیچ مانعی او را از قصد او قاصر نساخت میگذرد و میرود او از پس پرده ظلمت شب و شب از ظلمت جسم خود پرده زده است و تن خود بر همه جهان افکنده است در او مردم بعضی افسانه میخوانند و بعضی در خوابند گشوده میشود درهای آسمانها پیش روی آن ابر شبگیر یعنی دعا وقتی که میکوبد درهای آسمانها را کوبنده از ان و حلقه بر در آسمان میزند از جانب آن هرگاه وارد شود وافد میسازد و فوج خود را بدرگاه خداوند باز نمیگرداند خداوند فوج او را بر فرستنده یعنی مسئلت او را روا میکند و رسول او را خایب باز نمیگرداند و

خدای عزّ و جلّ بیننده و شنونده است و بیت آخر ظاهر است روایت میکنند که موسی بن جعفر علیه السلام بر رشید داخل شد رشید با او گفت یا ابن رسول الله مرا از طبایع اربع خبر ده فرمود اما ریح او ملکیست که با او باید مدارا کرد و اما دم او غلامیست شده و بخود بسیار است غلام مولی را بکشد و اما بلغم او خصمیست پر جدال اگر او را از جانبی مسدود کنی از جانب دیگر منفتح گردد و اما مره یعنی سودا او زمین است چون بجنبش در می آید آنچه بالای اوست متزلزل میسازد هرون گفت یا ابن رسول الله بر مردم انفاق میکنی از گنجهای خدا و رسول او روایت میکنند که موسی بن جعفر علیهما السلام گفت چون داخل کردند مرا بر رشید بر او سلام کردم جواب سلام بداد پس گفت یا موسی بن جعفر دو خلیفه خراج میدهند گفتم یا امیر المؤمنین ترا از پناه بخدا می آورم از اینکه در گردن گیری گناه من و گناه خود را و قبول کنی باطل را از دشمنان ما بتحقیق میدانی تو که بر ما دروغ بسته شد از آن وقت که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهان برفت این ترا معلوم خواهد بود و میشنوانند بحق قرابت تو با رسول خدا که مرا اذن دهی که با تو حدیثی بگویم که آنرا خبر داده است بمن پدرم از پدران خود از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ترا اذن دادم گفتم مرا پدرم خبر داده از پدرانش از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت هرگاه خویش مساس کند با خویش حرکت کند آن رحم خویشی و بجنبش در آید پس دست را بمن ده گفت نزدیک شو نزدیک شدم دست من بگرفت و بخود کشید و دست در گردن من کرد زمانی دراز پس بگذاشت و گفت بنشین یا موسی هیچ باک بر تو نیست پس نگاه کردم باو دیدم دو چشمش اشک میدهد بجای خود آمدم پس گفت راست گفتی و براست گفت جدت خون من حرکت کرد و عروق من مضطرب شد تا رقت بر من غالب گشت و اشک از دو چشم روان شد و من میخواهم از تو چیزی چند بپرسم که روزگاریست در سینه ام میگردد و آنها از هیچکس سوال نکرده ام اگر مرا جواب دادی از آنها دست از تو بدارم و قول کسی در باره تو قبول نکنم و بمن رسیده است که تو هرگز

دروغ نگفته پس راست بگو با من در جواب آنچه از تو میپرسم گفتم آنچه بدانم خواهم گفتن اگر
مرا ایمن گردانی گفت ترا امانست اگر راست گوئی و تقیه را که شما گروه بنی فاطمه بآن معروفید
رها کنی گفتم بپرسد امیر از هرچه خواهد گفت مرا خبر ده که چرا شما خود را بر ما تفضیل و ترجیح
میدهید و ما از یک شجره ایم و همه پسران عبد المطلبیم و ما و شما یکیم ما پسران عباسیم
و شما پسران ابوطالب و این هر دو عم رسول خدا بودند و قرابت ایشان بآنحضرت یکسان بود
گفتم ما نزدیکتریم گفت چرا گفتم برای آنکه عبد الله و ابوطالب برادرند با هم از پدر و مادر
و پدر شما عباس از مادر ایشان نیست گفت چرا دعوی میکنید که شما وارثید رسول را
و حال آنکه عم حاجب و مانع پسر عمست یعنی با وجود عم پسر عم میراث نمیبرد و چون رسول از
جهان برفت ابوطالب وفات یافته بود و عباس در حیات بود گفتم اگر تواند امیر مرا ازین
مسئله معاف دارد و از هر دری دیگر که خواهد بپرسد گفت نمیشود تا جواب این نگوئی گفتم پس
مرا ایمن گردان گفت پیش ازین ترا ایمن گردانیدم گفتم قول علی بن ابی طالب اینست که
با فرزند صلبی خواه نر یا ماده کسی را از میراث نصیبی نیست مگر پدر و مادر و شوهر و زن و
اما عمو با فرزند صلبی میراث نبرد و کتاب کریم بآن ناطق نشده غیر اینکه تیم و عدی و بنی امیه
گفتند عمو والد است و بجای پدر است از محض رای خود بی تحقیقی و بی اثری از رسول خدا و
هرکه قایل بقول علیست از علما حکم کند بر خلاف حکم اینها اینست نوح بن دراج در این مسئله قول
علی دارد و بآن حکم کرد وقتی که امیر او را والی بصره و کوفه کرده بود و بقول علی حکم نمود این خبر
بامیر گفتند امر نمود باحضار او و آنانکه بخلاف قول او فتوی داده‌اند و سفیان ثوری و ابراهیم
مدنی و فضیل بن عیاض از آنجمله بودند ایشان شهادت دادند و اعتراف کردند که قول
نوح قول علیست در این مسئله پس امیر با ایشان گفت از قرار نقل بعضی از علما حجاز برای من
که چرا شما نیز فتوی بآن نمیدهید و حال آنکه نوح بن دراج بآن حکم کرده است گفتند نوح
دلیری نمود و ما ترسیدیم و امیر المومنین حکم نوح را امضا کرد بنابر قول قدما از خانه که از

رسول

رسول روایت دارند که فرمود عَلِیٌّ اَقْضَاکُمْ و همچنین عمر بن خطاب گفت که عَلِیٌّ اَقْضَانَا
و این نام جامعیست زیرا که جمیع مدحها که رسول اصحاب را کرده است از قرائت و
فرایض و علم داخلست در قضا مقصود آنست که هرکه قضا بهتر داند و تواند باید بدین اسلام
داناتر باشد پس او هم بقرائت قرآن و هم بفرایض یعنی میراثها و هم بسایر علوم دین عالمتر
باشد رشید گفت زیاد کن یا موسی یعنی دیگر بگو گفتم اَلْمَجَالِسُ بِالْاَمَانَاتِ وَخَاصَّةً
مَجْلِسُكَ یعنی باید سخن از مجلس بیرون نرود خصوص از مجلس تو گفت هیچ باکی بر تو
نیست گفتم نبی صلی الله علیه و آله میراث نداد کسی را که هجرت نکرده و ولایت ثابت نساخت
برای کسی تا هجرت نکرد گفت در این معنی چه حجت داری گفتم قول خدای عز و جل وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا یعنی و آنانکه
ایمان آوردند و مهاجرت ننمودند شما را از ولایت ایشان چیزی نیست تا مهاجرت کنند
و عم من عباس مهاجرت نکرد گفت از تو میپرسم یا موسی این فتوی برای کسی از دشمنان
ما داده یعنی این سخن با ایشان گفته یا کسی از فقیهان را ازین مسئله خبر داده گفتم اللهم لا
خبر نداده ام و از من کسی این مسئله غیر امیر نپرسیده است بعد از آن گفت چرا تجویز نمودید
برای عامه و خاصه که شما را نسبت برسول خدا دهند و گویند ای پسر رسول خدا و شما پسران
علی اید و هرکس به پدر منسوب کرده و فاطمه نیست مگر ظرف و پیغمبر جد شماست از جانب
مادر شما گفتم یا امیر اگر پیغمبر زنده شود و کریمه تو از تو خواستگاری کند اجابت کنی او را
گفت سبحان الله چگونه اجابت نکنم بلکه بر آن وصلت بر عرب و عجم و قریش فخر کنم گفتم اما آنحضرت
از من دختر نخواهد و من باو ندهم گفت چرا گفتم برای آنکه مرا زاییده است و ترا نزاییده گفت
احسنت یا موسی بعد از آن گفت چرا شما میگوئید ما ذریت رسول خدائیم و رسول صلی الله علیه
و آله عقب نگذاشت که عقب از جانب پسر باشد نه دختر و شما دختر زاده‌اید و دختر زاده عقب
نباشد گفتم از تو میخواهم بحق قرابت و قبر و آنکه در اوست که مرا معاف داری ازین سوال گفت

نمیشود تا من بگویم آنچه حجت شماست در این باب امی اولاد علی و تو یعقوب ایشان و امام
زمان ایشانی همچنین بمن رسانیده اند و من ترا معاف نداده ام و از تو در نگذرم در هر مسئله
که از تو پرسیم مگر برای من حجتی از کتاب خدای بیاری که شما فرزندان علی دعوی میکنید
که از کتاب خدا هیچ چیز از شما فوت نشده است نه الفی نه واوی و تاویل آنها همه نزد
شماست و حجت سازید قول خدای را عز و جل که مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ یعنی در
این کتاب هیچ چیز فوت نکرده ایم و همه چیز بیان کرده ایم والله اعلم و از رأی و قیاس علما
خود را مستغنی دانید گفتم رخصت جواب میدهی گفت بیار گفتم أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ
وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ
پدر عیسی کیست یا امیر گفت او را پدر نبود گفتم خدای عز و جل او را داخل ذریت انبیا ساخت
از جانب مادر او مریم علیها السلام همچنین ما داخل ذریت رسول صلی الله علیه و آله شده ایم از جانب مادر
خود فاطمه علیها السلام میخواهی از این بیش بگویم یا امیر المؤمنین گفت بگو گفتم خدای عز و جل
میفرماید فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
أَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ
عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی هر که با تو حجت کند و خصومت کند در این باب بعد از آنکه آمد ترا علم پس
بگو بیایید تا بخوانیم پسرهای خود را و پسرهای شما را و زنان خود را و زنان شما را و خود ها را و
خود های شما را یعنی ما و شما ای نصاری هر کدام پسران خود و زنان خود و خود را که آنها
یعنی آنها که از غایت قرب و اتصال بجای خود ما شده بخوانیم پس زاری کنیم بخداوند عالمیان و
بگردانیم لعنت خدای را بر دروغ گویان یعنی دروغ گو را لعنت کنیم و هیچکس دعوی نکرده است
که آنحضرت در آن روز مباهله با نصاری کسی را بزیر کسا خود در آورده باشد مگر علی بن ابی طالب
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پس تاویل قول حق تعالی ابناءنا حسن و حسین اند و

زنان

در سورهٔ الانعام

در سورهٔ آل عمران

و زنان ما فاطمه و خود ما علی بن ابی طالب با اینکه همه علما اجماع کرده اند بر اینکه
جبرئیل روز احد گفت یا محمد اِنَّ هٰذِهِ لَهِيَ الْمُوَاسَاةُ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رسول صلی الله علیه
و آله گفت زیرا که او از منست و من از اویم جبرئیل گفت و من از شمایم یا رسول الله پس گفت
لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ و اطلاق فتی یعنی جوانمرد بر او علیه السلام مانند
آنست که خدای عز و جل خلیل خود ابراهیم را علیه السلام بآن نام مدح نموده در قرآن که گفت
فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ما جماعت پسران عموی تو فخر میکنیم بقول جبرئیل که او از ماست
گفت احسنت یا موسی حاجتهای خود را بما رفع کن گفتم اول حاجت من آنست که اذن دهی پسر عم مرا
که بحرم جد خود و اهل خود برگردد گفت ببینم ان شاء الله روایت شده است که رشید ملعون آنحضرت را
نزد سندی بن شاهک فرستاده بود و آنحضرت در آنجا بود و در حبس که وفات یافت نزد او والله اعلم روایت
میکنند از علی بن محمد سلیمان نوفلی که گفت از پدر خود شنیدم که رشید موسی بن جعفر را علیه السلام
گرفت وقتی که بر بالای قبر رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاده بود و نماز میکرد نماز را بجا قطع
کردند و او را بردند و او میگریست و میگفت إِلَيْكَ أَشْكُو يَا رَسُولَ اللهِ مَا أَلْقَىٰ یعنی بسوی تو شکایت
میکنم ای رسول خدا از این جفا که میکشم از اشقیا و مردم از هر طرف روی آورده و میگریستند و
ناله و شیون میکردند وقتی که او را پیش رشید بردند او را دشنام داد و جفا کرد و چون شب
در آمد فرمود دو قبه مهیا نمودند یا دو قبه بر نسخه دیگر و آنحضرت را در یکی از آن پنهان از مردم
نشاندند و بحبان سر دو را سپردند و فرمودند که او را در قبه ببصره ببرد و تسلیم عیسی بن جعفر
بن ابی جعفر کنند و او والی بصره بود و قبه دیگر آشکارا در روز بجانب کوفه روان کردند با آن جماعت
بودند تا پنهان ماند بر مردم که او را کجا بردند حسان ببصره رسید پیش از ترویه یعنی هشتم ذی الحجه
بیک روز و او را بعیسی سپرده در روز آشکارا تا همه کس دانستند و خبر شایع شد عیسی آنحضرت را
در خانه از خانهای مجلس خود حبس نمود و بر آن قفل نهاده و عید او را از آنحضرت مشغول ساخت
نمیگشودند در را مگر دو وقت یک وقت برای طهارت و وقتی دیگر برای آوردن آب و نان و مردم

در سورهٔ الانبیاء

گفت با من فیض بن ابی صالح گفت و او اول نصرانی بود و پس اسلام ظاهر نمود و زندیق بود
کاتب عیسی بن ابی جعفر بود و با من ربط و خصوصیت داشت گفت با من یا اباعبدالله تحقیق
شنیده است این مرد صالح در دین روز باد درین خانه که هست انواع اعمال ناپسند و فواحش
و منکرات آنچه من میدانم و شک ندارم که در خاطرش هیچ نگذشته است غالبا مراد اش
آنست که هیچ متعقت آنها نشده است و دل بآنها نداده است از بس مشغول بعبادت و
یاد حق تعالی است پدرم گفت و درین ایام علی بن یعقوب بن عون بن العباس بن ربیعه
بدگوئی و بداندیشی من با عیسی بن جعفر کرده رقعه باو فرستاد و بدوست احمد بن اشعث حاجب
عیسی که گفت این علی بن یعقوب از مشایخ بنی هاشم بود و بهر سال بزرگتر از همه و با آن پیری
شراب میخورد و احمد بن اشعث را میخواند و با او مجلس میکرد و برای او مرد و زن مغنی می آورد
و طمع آن داشت که احمد او را نزد عیسی یاد کند و باعث ربط کرده و در رقعه که باو داده
بود نوشته بود که تو محمد بن سلیمان را برما مقدم میداری در اکرام و تعظیم و او را مخصوص میسازی
بمشک غالبا مراد اش آنست که او را انعام از مشک معطر میکرد و انی زنا را او در میان ما از او بزرگتر
در سال هست و دین او طاعت موسی بن جعفر است که نزد تو محبوب پس است پدرم گفت من
روز گرمی بقیلوله استراحت کرده بودم که حلقه در کوفتند گفتم کیست غلام گفت قعنب بن یحیی
بر در ایستاده است میگوید البته همین ساعت ترا میخواهد به بیند گفتم البته برای کار مهمی
آمده است اذن دهید تا درآید بیامد و از جانب فیض بن صالح آن حکایت برای من بگفت
و گفت فیض بعد از آن که آن واقعه با من تقریر کرد گفت یا اباعبدالله مگو که غمگین میکنی او را
زیرا که صاحب آن رقعه نزد امیر مساعی نمید یعنی او را گوارا و خوش نبود و نپسندید و من
با امیر گفتم آیا در خاطرت از یمینی خبری میگذرد تا من اباعبدالله را خبر کنم او بیاید و بر دروغ
بودن قول ساعی بدگو قسم یاد نماید گفت نه او را خبر مده که غمگین میکنی زیرا که این مرد یعنی علی
بن یعقوب پسر عم اوست و حسد او را بران داشته است که این افترا گوید گفتم ای تو میدانی

دقیقه ۳

ابالحسن

که با هیچ کس تو آن خلوت میکنی که با او میکنی هیچ تو را هرگز بر کسی داشت گفت معاذالله گفتم
اگر او مذهبی مخالف تو رسب مردم میداشت البته میخواست که ترا بران دارد و در آن باب
از حق ابای او ظاهر کرده گفت آری چنین است و من معرفت بحال او پیش از تو دارم پدرم
گفت چون این خبر شنیدم اسب طلبیدم و همان ساعت میان کرا متوجه خانه فیض شدم
و قعنب با من بود و اذن خواستیم پیغام فرستاد که فدای تو شوم مجلسی نا خوش دارم
و آن مجلس حقیقت و در شراب خوردن بود و پیغام دادم که هیچ ناچار است تا به بینم پس
بیرون آمد پیراهنی نازک و ازاری گلگون پوشیده و آن خبر که از او شنیده بودم با او گفتم
با قعنب گفت خبر دادی خبر بنابایی تو مفاتیشش مکرر که این خبر با اباعبدالله مگو که غمگین میکنی
او را در بغداد آمدن و حرمین گفت هیچ باکی نیست که در خاطر امیر از آن باب هیچ نیست گفت و
نگذشت بران مگر دو روزی چند که موسی بن جعفر را پنهان از آنجا سوی بغداد بردند و تسلیم سندی
بن شاهک نمودند او را حبس کرد و بر او تنگ گرفت بعد از آن رشید علیه اللعنه زهری از رطب
نزد او فرستاده و فرمود و پیش آنحضرت برده و او را به تناول آن جبار داد از آن بخورد و وفات
یافت علیه سلام الله و رحمته و برکاته علیه روایت میکند از سفیان بن نزار که گفت روزی
بر بالای سر مامون ایستاده بودم گفت میدانید مرا تشیع که آموخت همه گفتند نمیدانیم
گفت رشید مرا آموخت گفتند این چگونه بود و حال آنکه رشید اهل این بیت را میکشت گفت او
را میکشت که ملک عقیم است و عقیم کسی را گویند که فرزندش نمیشود یعنی نسب و صداقت
انجا مدخل ندارد که شخص پسر و پدر خود را برای او بکشد و با خود شریک نگیرد و من با او سالی
بحج رفتیم وقتی که بمدینه رسید با حاجبان گفت باید کسی بر من داخل نشود از اهل مدینه یا مکه از پیران
مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش مگر نسب خود با من گوید پس کسی که داخل میشد میگفت من
فلان بن فلانم تا بجد بالای خود یا هاشم یا قریش یا مهاجر یا انصار بر می شمرد پس او را عطائی
میداد و از پنجهزار سرخ و کمتر تا دویست سرخ بقدر شرف و مهاجرت پدرانش پس من روزی

ایستاده بودم که فضل بن الربیع درآمد و گفت یا امیر المؤمنین بر در کسی ایستاده است
که باعتقاد خود او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالبست پدر و مادر
و من و امین و مؤتمن و سایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم و گفت خود را محافظت
کنید یعنی حرکت نالایق مکنید پس گفت اذن دهید او را او فرود نیاید مگر بر بساط من و ما درین
بودیم که دیدیم شیخی مسخد یعنی خمیده و سر زیر افکنده و ذابل شده عبادت او را گداخته همچو پوستی
کهنه گشته و سجود در روی و بینی او خراش و زخم کرده و چون رشید را بدید خود را از خری که
بران سوار بود فرو افکند رشید بانگ زد که لا والله فرود میا مگر بر بساط من پس حاجبان او را
از پیاده شدن مانع گشتند ما همه بنظر اجلال و اعظام در او می دیدیم تا همچنان بر خر سوار بیامد
تا بساط و سپهسالاران همه گرد او درآمده بودند پس فرود آمد و رشید برخواست و او را تا آخر
بساط استقبال نمود و رویش و دو چشمش ببوسید و دستش بگرفت و او را بصدر مجلس آورد
و با او همراه بنشست و با او سخن میگفت و روی باو داشت و از او احوال او می پرسید پس
گفت یا ابا الحسن عیال تو چند میشوند گفت از پانصد در میگذرند گفت همه فرزندان تواند
گفت نه اکثرشان موالی و خادمانند اما فرزندان مرا سی و چند فرزند است اینقدر پسر و اینقدر
دختر گفت چرا دختران را با بنی اعمام و اکفاء ایشان تزویج نمیکنی گفت دست من از آن قاصرست
گفت ملک و مزرعه تو چونست گفت گاه حاصل میدهد و گاه نمیدهد گفت هیچ قرض داری
گفت آری گفت چند میشود گفت ده هزار دینار تخمینا باشد گفت یا ابن عم من میدهم ترا آنقدر
مال که پسرانرا کدخدا کنی و دخترانرا عروس کنی و وام خود بگذاری گفت ترا صله کند رحم یا ابن
عم و خدای تعالی ترا مزد دهد برای نیت نیکو و میان ما رحم ماسه و قرابت واشجه هست و نسب
یکیست و عباس عم نبی است و صنو پدر او و عم علی بن ابی طالب و صنو پدر او و ترا خدای
عزوجل دور نکند از توفیق این کار و دست تو گشاده و عنصر ترا کریم ساخته و رایت مجد تو
برافراخته گفت افعل یا ابا الحسن و کرامة پس گفت موسی علیه السلام یا امیر خدای عزوجل واجب

کرده است بر والیان عهد خود یعنی ملوک و سلاطین که فقیران امت را از خاک بردارند و
از جانب ارباب دیون وامهای ایشان بگذارند و صاحب عیال را دستگیری کنند و برهنه را
بپوشانند و با عانی یعنی اسیران محنت و شکسته نیکی کنند و تو اولیتر آنانی که این کار کنند
گفت میکنم یا ابا الحسن بعد از آن برخواست و رشید با او برخواست و دو چشمش و رویش ببوسید
پس روی بمن و امین و مؤتمن کرد و گفت یا عبد الله و یا محمد و یا ابراهیم بروید همراه عموی
خود و سید خود و رکاب او را بگیرید و او را سوار کنید و جامهاش درست کردانید و تا منزل
او را مشایعت نمائید و در راه ابو الحسن پنهان روی بمن کرد و مرا بخلافت بشارت داد و گفت
چون مالک این امر شوی با اولاد من نیکوئی کن پس باز گشتیم و من از فرزندان دیگر پدر بجرات
بیشتر داشتم چون مجلس خالی شد با او گفتم یا امیر المؤمنین این مرد که بود که تو او را تعظیم و تکریم
نمودی و بجای او از مجلس خود برخواستی و استقبال نمودی و بر صدر مجلس نشاندی و از و
فروتر نشستی بعد از آن ما را فرمودی تا رکاب او گرفتیم گفت این امام مردمان و حجت خداست
بر خلقان و خلیفه اوست میان بندگان گفتم یا امیر المؤمنین نه این صفتها که گفتی همه از آن تست
و در تست گفت من امام جماعتم در ظاهر بقهر و غلبه و موسی بن جعفر امام حق است و الله ای
پسرک من که او سزاوارترست بمقام رسول خدا از من و از همه خلق و بخدا که اگر تو در این امر
یعنی دولت خلافت با من منازعت کنی سرت که دو چشمت در اوست بردارم زیرا که ملک
عقیم است و چون خواست از مدینه بجانب مکه رحلت کند فرمود تا کیسه سیاهی در او دویست دینار
کردند و روی بفضل کرد و گفت این را نزد موسی بن جعفر بر و بگو امیر المؤمنین میگوید ما درین وقت
دست تنگ بودیم و خواهد آمد عطای ما بتو بعد ازین من برخواستم و پیش رفتم گفتم یا امیر المؤمنین
تو پسرهای مهاجران و انصار و سایر قریش و بنی هاشم را و آنکه نمیدانی حسب و نسبشان پنجهزار
دینار و کمتر میدهی و موسی بن جعفر را دویست دینار میدهی که کمتر و خسیستر عطاییست که بامردمان
میکنی و حال آنکه او را آن اکرام و اجلال و اعظام نمودی گفت اسکت لا ام لک خاموش باش

ما و مباد ترا اگر من او را مال بسیار عطا کنم ایمن نباشم از او که فردا بزند بر روی من صد هزار شمشیر
از شیعیان و تابعان خود و از انکه تنگدست و پریشان باشند او و اهل بیتش بهتر است برای
من و برای شما از اینکه فراخ باشد دستشان و چشمشان قوله فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى ذَلِكَ مُخَارِقٌ الْمُغَنِّي
الخ ظاهر این حرفها تا باخر از خبر مامون منقول است و مخارق از مغنیان و خوش آوازان بی بدل
جهانست یعنی چون مخارق مغنی این عمل رشید و استخفاف او نسبت بآنحضرت بدید از خشم بگوشه
بر خواست و بارشید گفت یا امیر المومنین من بمدینه آمده ام اکثر اهل مدینه از من توقع عطا دارند
و اگر از اینجا بروم و مالی میان ایشان قسمت نکنم قدر و منزلت من نزد امیر المومنین کجا خود
ظاهر شدن ده هزار دینار او را بداد و گفت یا امیر المومنین این از ان اهل مدینه است و من
وام دارم میخواهم بگذارم ده هزار دینار دیگر بفرمود و گفت یا امیر المومنین دخترهای خود را میخواهم
بشوهر دهم و بجهاز ایشان محتاجم ده هزار دینار دیگر فرمود و گفت یا امیر المومنین لازمست مرا
ملکی مستغل بخشی که حاصل آن هر ساله قوت من و عیال من و دختران و شوهران ایشان شود
بفرمود او را اقطاعی دادند که هر سال ده هزار دینار از آن خیزد و فرمود زود و در ساعت
آنها را باو برسانند و مخارق علی الفور برخواست و نزد موسی بن جعفر علیه السلام آمد و گفت واقف
شدم که آن ملعون با تو چه معامله نمود و ترا چه قدر عطا فرمود و من تدبیر کردم و از وی سی هزار دینار
صله گرفتم با اقطاعی که هر سال ده هزار دینار بخشد و بخدا ای سید من اینها در کار ندارم همه
از ان تست ان اقطاع را هم برای تو اعتراف میکنم و مال را آورده ام گفت بَارَكَ اللهُ
لَكَ فِي مَالِكَ وَأَحْسَنَ جَزَاءَكَ یعنی خدای مال ترا برکت دهد و ترا جزای نیک رساند من
از این مال و اقطاع از تو چیزی نگیرم و نه بگیر دهم و لیکن صله و احسان تو قبول کردم باز گرد
راه یافته و این سخن دیگر مگو دست آنحضرت ببوسید و باز گردید از پدرش از علی بن ابراهیم
بن هاشم از پدرش از ریان بن الشبیب نقل میکند که گفت از مامون شنیدم میگفت من همیشه
محب بودم اهل بیت را علیهم السلام و نزد رشید بغض ایشان ظاهر مینمودم تا نزد او تقرب

هاشم و چون رشید حج بگذارد و من و محمد و قاسم با او بودیم چون بمدینه آمد مردم می آمدند و
اذن دخول میخواستند و آخر کسی که اذن داد موسی بن جعفر علیهما السلام بود و چون داخل
شد او را بدید بجنبید و چشم و گردن بسوی او دراز کرد تا او داخل خانه شد و نزدیک او رسید بود
زانو در آمد و دست در گردن او انداخت و روی باو کرد و گفت چونی یا ابا الحسن عیالات
چونند عیالان پدرت چه حال دارند شما چونید و حالتان چونست متصل میپرسید از او و او
میگفت خیر است و چون برخواست رشید خواست برخیزد او را قسم داد که برنخیزد و پیش نشست
و او را در بر گرفت و سلام کرد و وداع نمود مامون گفت من از برادران بدیدم جرات بیشتر داشتم
چون او برفت گفتم یا امیر المومنین دیدم با او طوری سلوک کردی که باهیچکس دیگر از فرزندان
مهاجر و انصار و نه بنو هاشم اینگونه سلوک نکردی این مرد کیست گفت ای پسرک من این وارث
علم انبیاست موسی بن جعفر بن محمد اگر علم صحیح خواهی نزد این مرد است مامون گفت از آن وقت
باز محبت اهل بیت در دل من ریشه دوانید روایت میکند از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش
که گفت شنیدم از بعضی از اصحاب ما میگفت وقتی که رشید موسی بن جعفر را محبوس ساخت
و ترسید از جانب رشید که او را بکشد چون شب در آمد وضو تازه کرد و رو بقبله نمود و چهار
رکعت نماز کرد و پس این دعا را بر زبان راند یَا سَيِّدِي نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ الرَّشِيدِ
وَخَلِّصْنِي مِنْ يَدِهِ يَا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلٍ وَطِينٍ وَمَاءٍ وَيَا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ
مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ وَيَا مُخَلِّصَ الْوَلَدِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمَةٍ وَرَحِمٍ وَيَا مُخَلِّصَ النَّارِ
مِنْ بَيْنِ حَدِيدٍ وَحَجَرٍ وَيَا مُخَلِّصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الْأَحْشَاءِ وَالْأَمْعَاءِ خَلِّصْنِي
مِنْ يَدِ هَارُونَ گفت چون موسی علیه السلام این دعا کرد مردی سیاه در خواب هارون آمد
شمشیری برهنه در دست و بر سر او بایستاد و میگفت یا هارون رها کن موسی بن جعفر را و اگر نه
گردنت را با این شمشیر بزنم هارون بترسید و حاجب را بخواند و گفت برو بزندان و موسی را رها
کن حاجب بیرون آمد و در زندان بکوفت زندانبان گفت کیست گفت خلیفه موسی را میخواند

زندان بان گفت یا موسی خلیفه ترا میخواند آنحضرت برخواست هراسان و گفت مرا میان شب
جز برای شری نخوانند پس گریان و غمگین نزد هرون آمد و سلام کرد هرون جواب گفت و گفت
بخدا ترا قسم میدهم که هیچ در این شب دعائی کردی گفت آری گفت چه بود گفت وضو ساختم
کردم و چهار رکعت نماز گذاردم و چشم باسمان برداشتم و گفتم ای سید من مرا از دست
هرون و شر او خلاص گردان هرون گفت خدای عز و جل دعای ترا اجابت نمود پس او را خلعت
داد و اسب خود مرکوب او ساخت و اکرام نمود و مصاحب خود گردانید پس گفت آن
کلمات مرا تعلیم کن پس او را بحاجب سپرد تا بخانه رساند و موسی نزد او شریف و کریم شد
و هر پنجشنبه نزد او می آمد تا باره دوم او را حبس نمود و رها نکرد تا بسندی بن شاهک سپرد و آن
ملعون او را بزهر هلاک کرد و روایت میکنند از ثوبانی که گفت ابو الحسن موسی علیه السلم را سالها
متجاوز بود که بعد از روشن شدن آفتاب بسجده میرفت تا میان روز و در ایام حبس او هرون
بارها بر بامی که مشرف بر زندان بود بر آمدی و او را در سجده دیدی روزی بربیع گفت این
چه جامه است که من هر روز در این موضع می بینم گفت یا امیر المومنین این جامه نیست موسی بن جعفر است
هر روز بعد از طلوع شمس بسجده میرود تا زوال ربیع گفت هرون گفت این از رهبانان بنی هاشم است
گفتم چرا چنین تنگ بر او گرفته در حبس گفت هیهات غیر این علاجی نیست **باب هشتم** در خبرهایی
که در صحت وفات موسی بن جعفر علیهما السلم روایت شده است از علی بن یقطین روایت میکنند
که گفت رشید مردی طلب کرد که در کار موسی علیه السلم خلل اندازد و او را خجل سازد مردی معزم
حاضر ساخت و چون خوان نهادند و آنحضرت هر وقت دست سوی نان بردی آن معزم ساحر
نان موسی دست بر نان کردی یعنی حیله و افسونی کردی که نان بپریدی هرون شاد شد و بخندید
آنحضرت سر برداشت شیری بر پرده مصور دید گفت یا اسد الله خذ عدو الله آن صورت
همچو سبعی بس بزرگ از جای بجست و آن معزم را از هم بدرید و بشکست و بخورد و هرون و اهل
مجلس از هیبت آن بر روی افتادند و عقلهاشان بپرید چون بخود آمدند هرون با آنحضرت گفت

از تو میخواهم بحق من بر تو که این صورت را بگوئی تا این مرد را باز گرداند گفت اگر عصای موسی آنچه بلع
نمود از حبال و عصاهای آن قوم یعنی ساحران فرعون باز گردانیده است این صورت نیز
این مرد را که بلع کرد باز گرداند و این واقعه عمده اسباب هلاک شدن آنحضرت بود و روایت میکنند
از محمد بن بشار که شخصی از اهل قطیعة الربیع مقبول القول با من گفت دیدم من بعضی از آن مردم
که شما اقرار بفضل ایشان دارید یعنی اهل بیت علیهم السلم اما مثل او یعنی موسی علیه السلم در عبادت
و فضل هیچ ندیدم گفتم او کیست و چگونه دیدی او را گفت در ایام سندی بن شاهک
ما را جمع کردند و ما هشتاد مرد بودیم و ما را بر موسی بن جعفر علیه السلم داخل کردند سندی گفت
ای مردم نگاه کنید باین مرد به بینید هیچ مکروهی باو رسیده است که مردم سخنان بسیار
میگویند و این منزل و فراشش اوست ما بر او تنگ نگرفته ایم و بجانش رسانیده ایم و امیر المومنین
با او بدی و نظر بد ندارد و ما او را برای آن داریم که امیر المومنین بیاید و با او گفتگوی دارد و از او بحث کند
اینک او را به بینید صحیح است هیچ ضرری باو نرسیده است و از خود پرسید آنحضرت
گفت اینکه میگوید تنگ نگرفته ایم چنانست اما با شما بگویم ای جماعت مرا زهر خورانیده اند در نه
دانه خرما و من سبز میشوم فردا و بعد از فردا میمیرم آن شخص میگوید من بسندی نگاه کردم
دیدم میلرزد و مضطرب است همچو سعف یعنی شاخ خرما روایت میکنند از عمر بن واقد گفت سندی
فی سورة البقرة در بغداد مرا طلبید ترسیدم که مکر بدی با من اندیشید با عیال خود وصیت کردم و گفتم اِنّا لِلّٰه
وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ و سوار شدم و برفتم چون مرا دید گفت یا ابا حفص شاید ترا ترسانیده
باشیم گفتم آری گفت خیر است و فعلا غمی نیست گفتم پس رسول بمنزل من برو و خبر ببرد
گفت آری برو و بعد از آن گفت میدانی ترا چرا طلبیدم گفتم نه گفت تو موسی بن جعفر را علیه السلم
می شناسی گفتم آری و الله او را می شناسم و در میان ما محبت و دوستیست گفت کیست از این
بغداد که او را بشناسد مردی که مقبول القول باشند جماعتی را نام بردم و در دلم افتاد که موسی
علیه السلم وفات یافته است فرستاد و ایشان را طلبید و با ایشان نیز گفت هیچکس می شناسید که او را

بشناسد ایشان نیز جماعتی نام برد نما ایشان را نیز طلبید و ما پنجاه و چند نفر شدیم که آنحضرت را
می شناختیم و باو رسیده بودیم و او را دیده و پس برخواست و داخل شده و ما نگردیم پس
کاتب او بیرون آمد و طوماری در دست و نامهای ما [illegible] بود
بعد از آن نزد سندی رفت و سندی بیرون آمد و دست [illegible] یا باحفص من و
جماعت که حاضر بودیم برخواستیم و درون رفتیم گفت یا باحفص جامه از روی موسی بن جعفر
بردار جامه بر داشتیم و دیدیم او را مرده بگریستیم و استرجاع نمودیم بعد از ان با جماعت گفت
همه نظر کنید یک یک نزدیک آمدند و بدیدند پس گفت شاهد شدید که این موسی بن جعفر است
گفتیم آری پس گفت یا غلام بر عورت او پارچه بپوشان و او را برهنه کرد آن چنانی کرد و گفت هیچ
در تن او نشانی می بینید که آزار نا خوش بینید گفتیم نمی بینیم غیر آنکه او مرده است گفت همین جا باشید
تا او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمائید ما بجا نشستیم تا غسل داده شد و کفن کرده شد و جنازه
مبارکش برداشته شد و سندی بر او نماز کرد و دفن کردیم و بازگشتیم و عمر بن واقد می گفت
هیچکس همچو من نمی شناخت مردم چگونه میگویند او زنده است و من خود دفن کردم [illegible]
میکنند از جماعتی از مشایخ که گفتند چون پانزده سال از سلطنت رشید گذشت ولی خدا موسی
بن جعفر علیه السلام زهر رشید شد او را سندی زهر خورانید بامر رشید و در زندان معروف بباب
المسیب بباب الکوفه یعنی دروازه کوفه بود [illegible] کنار رود آنحضرت روز
جمعه پنجم رجب سال صد و هشتاد و سه واصل رحمت ایزدی گشت و عمر او پنجاه و چهار تمام شده
بود و تربت شریفش در مدینه السلام است در جانب غربی بباب التبن در مقبره معروف بمقابر
قریش روایت میکند از حسن بن عبدالله الصیرفی از پدرش که گفت وفات یافت موسی
علیه السلام در دست سندی علیه اللعنه و او را بر جنازه نهاده و ندا کردند که این امام رافضیانست
بشناسید و چون او را آورد بجائی که مجلس شرطه بود یعنی مقام عسس و نوکران حاکم بلد چهار کس
بر پا داشت تا ندا کردند که ای مردمان هر که میخواهد ببیند خبیث بن خبیث موسی بن جعفر را صلوات الله

وسلامه علیه و علی آبائه بیرون آمد و در شهر غلغله افتاد و سلیمان بن ابی جعفر در قصر خود بر لب دجله نظر
در شط کرد آواز غوغای مردم شنید با غلامان و فرزندان گفت ببینید چه خبر است گفتند
این سندی بن شاهک [illegible] علیه السلام بر داشته است و منادی میکنند و مردم را
میخوانند سلیمان با پسران و غلامان خود گفت شاید با این جانب غربی نیز بسندد این کار کنند
وقتی که او را با این جانب گذرانیدند فرو روید آئید همه با نوکران و غلامان و میر بزید بر سران
و نعش مقدس را از دست ایشان بگیرید و اگر منع نمایند بزنید و جامها و علمهای سیاه ایشان
بدرید و چون انجا رسیدند مردم سلیمان ریختند و نعش مبارک از دست ایشان گرفتند
و بزدند و جامهای سیاه ایشان دریدند و نعش را آوردند در مفرق چهار راه بر زمین نهادند و
منادی در دادند که اَلا مَن اَرادَ اَن یَرَی الطَّیِّبَ بنِ الطَّیِّبِ مُوسَی بنِ جَعفَرٍ عَلَیهِمَا
السَّلامُ فَلیَخرُج مردم از هر طرف جمعیت نمودند و او را غسل دادند و حنوط فاخر کردند و سلیمان
او را کفن کرد و بتولی از حبر که بدو هزار و پانصد مرغ تمام شده بود و جمیع قرآن بر آن مکتوب
بوده و در پای نعش مقدس میرفت پای برهنه جامه کنده و جامه ماتم پوشیده گریبان دریده
تا او را بمقابر قریش رسانیدند و آنجا مدفون ساخت و آن واقعه برشید نوشت در جواب سلیمان
نوشت ترا ای عم رحم وصلت کناد یعنی پاس قرابت و صله رحم داشتی رحم و قرابت ترا صله
کناد و خدای عز و جل ترا جزای خیر دهاد و واقد که آنچه سندی لعنه الله کرد من نظر بوده بودم روایت
میکند از عمر بن واقد که چون هرون الرشید سینه اش تنگ شد بسبب احوالی که ظاهر میشد برای او
در فضل و مرتبت موسی بن جعفر علیه السلام و اقوالی که می شنید از فرق شیعه در امامت او
و آمد شد ایشان روز و شب پنهان و آشکارا نزد او و از آن جهت بر خود و دولت خود بترسید
پس عزم کرد که او را زهر خوراند پس طبیب طلبید و از آن بگوید و بعد از آن سینی ببستند و در آن
بیست عدد رطب نهاد و پس رشته بر گرفت و آن را در میان زهر آغشت و در سوزن کشید و
رطبی از آنها بر گرفت و آن رشته زهر آلوده را از او گذرانید و مکرر می آورد و میبرد تا او

که زهر در او خوب اثر کرده است پس میان رطبها گذاشت و با خادم می‌گفت این سینی را نزد
موسی بن جعفر ببری و بگوئی امیرالمؤمنین از این رطب بخورد و این بخش تو فرستاد و قسم میدهد
ترا بحق خود که همه را بخوری که من اینها را بدست خود برای تو برچیده‌ام و مگذار که چیزی بماند
و بکسی دیگر بخورانی خادم رطب آورد و آن رسالت بگذارد آنحضرت [illegible] فرمود خلالی بمن بده
بداد و برابر او بایستاد و او رطبها میخورد و هارون الرشید را سگی بود که بسیار نزد او عزیز بود و آن سگ خود را بکشید
و بیرون آمد و بزنجیر مرصع بطلا و جواهر میکشید تا بیامد و در برابر آنحضرت بایستاد و خلال را در
رطب زهرآلود فرو کرده و آنرا نزد سگ انداخت سگ آن رطب بخورد و خود را بر زمین میزد و فریاد
میکرد تا بمرد و از هم بریخت و آنحضرت باقی رطب بخورد و غلام سینی برشید باز گردانید گفت
رطبها همه خورد گفت آری یا امیر گفت هیچ حالی مشاهده کردی که غریب باشد گفت نه حالی بدی
ندیدم بعد از آن برشید خبر سگ گفتند سخت مضطرب شد و آنرا عظیم شمرد و آمد سگ را دید
بند بند از هم ریخته است خادم را حاضر گردانید و شمشیر و نطع طلبید و گفت خبر رطب با من راست
بگوی یا ترا بکشم گفت یا امیر من رطب نزد موسی بن جعفر علیه السلام بردم و سلام تو رسانیدم
و برابر او بایستادم از من خلال خواست او را دادم او بر این رطبها یکیک فرو میبرد و بسگ میداد
و میخورد این سگ اینجا گذشت خلال در رطبی زد و برگرفت و آنرا نزد سگ افکند سگ بخورد و باقی
باقی رطبها بخورد و این حال شد که می بینی رشید گفت هیچ سودی نبردیم از جانب موسی غیر از اینکه
بهترین رطبها با او خورانیدیم و زهر و سگ خود را تلف گردانیدیم با موسی بن جعفر هیچ چاره پیش نمیرود
بعد از آن سیده علیه السلام مسیب را بخواند پیش از وفات به سه روز و او آنجا موکل بود و گفت یا مسیب
گفت لبیک یا مولای گفت من امشب بمدینه جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله میروم تا با علی پسر
خود وصیت کنم آنچه پدرم با من وصیت کرده و او را وصی و خلیفه خود کرده‌ام و امر خود باو فرمایم
مسیب گفت گفتم یا مولای مرا امر میکنی که درها و قفلها برای تو بگشایم و حارسان با من بروند تا بگشایند
گفت یا مسیب یقین تو در خدای عز و جل ضعیف است گفتم نه ای سیدم من گفت پس چیست گفتم یا سیدی

۴۰

دعاکن

دعا کن و از خدا بخواه که مرا ثابت گرداند گفت خدایا ثابت گردان او را بعد از آن گفت من
خدای را عز و جل باسم عظیم او میخوانم آن اسمی که آصف آن اسم خواند و تخت بلقیس پیش سلیمان
حاضر ساخت پیش از چشم زدنی تا جمع کند میان من و پسرم علی بمدینه مسیب گفت شنیدم
از آنحضرت که دعا میکرد پس او را در مصلای او ندیدم و همچنان بر پا ایستاده بودم که دیدم
بمکان خود باز گردید و آن آهن بر دو پای خود نهاد پس افتادم بر روی خدا را سجده کنان
شکر کنان بر آن نعمت که مرا او از معرفت بجلال آنحضرت پس با من گفت سر بردار یا مسیب
که من در روز سیوم نزد خدای عز و جل خواهم شدن من بگریستم گفت مگری یا مسیب که پسرم
علی امام و مولای تست بعد از من چنگ در ولایت او زن که تو گمراه نمیگردی چندانکه از او
نمی گسلی گفتم الحمد لله گفت او بعد از آن سیدم مرا خواند در شب روز سیوم و گفت من
بر آن حالم که ترا گفتم از آهنگ رحلت از جهان بخداوند عالمیان هرگاه از تو شربتی آب خواستم
و آشامیدم و دیدی منتفخ شدم و بر اندامم و رنگ گشتم و سرخ شده و سبز شده و رنگ بر
گشتم آن طاغیه را خبر وفات من برسان و هرگاه این احوال که گفتم در من دیدی زنهار تا از آن
خبر ده که کسی را با آن نزاعی اندکی بعد از وفات من مسیب گفت پس پیوسته منتظر بودم تا آن آب
طلبید و بیاشامید پس مرا بخواند گفت ای مسیب این پلید سندی بن شاهک گمان خواهد کرد که
او مرا غسل میدهد و دفن میکند هیهات هیهات این هرگز نشود و چون مرا بمقبره معروف بمقابر
قریش ببرند مرا لحد کنید و قبر مرا از چهار انگشت گشاده برتر مکنید و از تربت من شفا برمگیرید که
هر تربتی دیگر حرامست برای این کار مگر تربت جدم حسین علیه السلام زیرا که خدای عز و جل آن
تربت را شفای شیعیان و موالیان ما گردانیده است او گفت بعد از آن دیدم شخصی را که شبیه‌ترین
از همه کس بپهلوی او نشسته است و من گمان بردم که او حضرت رضا علیه السلام است و پیشتر دیده بودم
خواستم از او بپرسم آواز داد مرا سیدم موسی علیه السلام که ترا نهی کردم یا مسیب پس صبر کردم
تا او از جهان برفت و آن شخص غایب گشت پس خبر برشید رسانیدم سندی بن شاهک بیامد

بجد اقسم ایشانرا دیدم بچشم خودم که کفنشان آن بود که او را غسل میدهند و دستهاشان باو
نمیرسید و چند باشند او را حنوط و کفن کردند و من میدیدم ایشانرا که هیچ چیز از آن بمن پنهان نمیشد
و آن شخص را دیدم او را غسل میدهد و حنوط و کفن میکند و چنان مینماید که گویا معاونت
ایشان میکند و ایشان باو عارف نبودند و چون از کار او فارغ شدند آن شخص بمن گفت ای مسیب
اگر شک کردی در او شک مدار باری در من که من امام و مولای توام و حجت خدایم بر تو بعد از
پدرم ای مسیب مثل من مثل یوسف صدیقست علیه السلم و مثل ایشان مثل برادران او وقتی که
داخل شدند بر یوسف شناخت ایشانرا یوسف و ایشان او را نمی شناختند پس آنحضرت را
سوی مقابر قریش بردند و آنجا دفن نمودند و قبرش زیاده از آنچه گفته بود نه بلند ساختند
و بعد از آن قبرش را بر داشتند و بر آن بنائی نهادند روایت میکنند از سلیمان بن حفص المروزی
که هرون الرشید گرفت موسی بن جعفر علیهما السلم را سال صد و هفتاد و نه و وفات یافت در حبس
در بغداد و پنج شب از ماه رجب مانده در سال صد و هشتاد و سه و عمرش چهل و هفت بود و در مقابر
قریش مدفون شد و مدت امامتش سی و پنج سال و چند ماه بود و مادرش ام ولد بود او را حمیده
میگفتند و او را دو پسر اسحق و محمد دو پسر دیگر است از پسران جعفر علیه السلم و نص کرد بر پسرش علی
بن موسی بامامت بعد از او و روایت میکنند از محمد بن صدقة العنبری که گفت وقتی که ابو ابراهیم
موسی بن جعفر علیهما السلم وفات یافت هرون شیوخ طالبین و بنی عباس و سایر اهل مملکت
و حکام را جمع نمود و آنحضرت را حاضر ساخت و گفت این موسی بن جعفر است وفات یافته
باجل خود و میان من و او چیزی بود که از آن استغفار کنم بخدای عز و جل یعنی مقتول
نگشته است در او نظر کنید پس هفتاد مرد از شیعه او داخل شدند و او را دیدند که اثر جراحتی
و زخمی کردنی در او نبود و در پای مبارک آنحضرت خضابی بود و سلیمان بن ابی جعفر او را غسل
و تکفین نمود و در پای جنازه او سر و پای برهنه گردید مصنف کتاب میگوید این خبرها در این کتاب
از برای آن آوردم که ظاهر کنیم بطلان قول واقفیه را در موسی علیه السلم که اعتقادشان است

که او زنده است و امامت رضا را علیه السلم و امامت دیگر امامان بعد از او را انکار میکنند
و چون وفات موسی علیه السلم ثابت شد قول ایشان باطل شد و ایشان در این خبرها سخنی
دارند میگویند صادق علیه السلم گفت امام را غسل نمیدهد مگر امام و اگر رضا علیه السلم امام
میبود چنانچه شما میگوئید بایستی موسی را علیه السلم غیر او کسی غسل ندهد و حجت ایشان بر ما
صواب نیست که صادق علیه السلم نهی کرد که امام را غیر امام غسل دهد اگر کسی نهی او شنود و
داخل شود در غسل امام باطل نشود امامت امام بعد از آن و نگفت حضرت صادق علیه السلم که امام
نباشد مگر آنکسی که غسل دهد امام سابق را پس تعلق ایشان بآن جهت بر ما باطل شد با آنکه بما
روایت رسیده است در جمله این اخبار که رضا علیه السلم غسل داد پدر خود موسی علیه السلم را
بنوعی که بر حاضران پوشیده ماند مگر آنکسی که اطلاع داده شد یعنی مسیب مثلا که خبر و اطلاع
داد که شده بود و واقفیه منکر نمیشوند که جایز است اینکه خدای تعالی زمین را برای امام طی کرده
تا مسافت دور را بزمان کم طی نماید روایت میکنند از علی بن رباطه که گفت گفتم با علی بن
موسی که نزد ما مردیست میگوید که پدر تو علیه السلم زنده است و میگوید تو میدانی این سخن را
که او میگوید گفت سبحان الله رسول خدا صلی الله علیه و آله بمرد و موسی علیه السلم نمرد بلکه و الله
مرد و اموالش قسمت کرده شد و کنیزانش را دیگران نکاح نمودند روایت میکنند از احمد بن
عبد الله الفروی از او از پدرش که گفت داخل شدم بر فضل بن الربیع و او نشسته بود بر سطحی یعنی
بام و امثال آن گفت نزدیک من آی نزدیک شدم تا برابر او رسیدم پس گفت با من مشرف شو
بر این خانه از این سرای مشرف شدم گفت چه می بینی در خانه گفتم جامه افتاده است اینجا گفت
خوب نظر کن من خوب نظر کردم و تامل نمودم گفتم مردیست بسجده رفته است گفت او را
می شناسی گفتم نه گفت این مولای تست گفتم مولای من کیست گفت تجاهل میکنی بر من گفتم
تجاهل نمیکنم و لیکن من مولائی برای خود نمی شناسم گفت این ابو الحسن موسی بن جعفر است
علیه السلم من روز و شب جست و جوی حال او میکنم نمی بینم او را هیچ وقت از اوقات مگر

براین حالت که ترا خبر میدهم او نماز فجر میکند پس ساعتی تعقیب میخواند تا آفتاب طلوع میکند
پس بسجده میرود و همچنان در سجده است تا وقت زوال یعنی ظهر و کسی را موکل کرده است
که برای او ترصد وقت زوال است نمیدانم چه وقت آنکس باو میگوید ظهر شد که او بر میجهد
و نماز میکند بی آنکه حدث کند میدانم که او در سجود نمیخوابد و نه چشم گرم میکند و چون
از نماز عصر فارغ میشود بسجده میرود و پیوسته در سجده است تا آفتاب غایب شود پس از
سجود بر میجهد و نماز مغرب میکند بی آنکه حدث کند و همچنان در نماز و تعقیب است تا آنکه نماز
عتمه یعنی خفتن میکند آنگاه پس افطار میکند باندک چیزی که پیش او میبرند پس وضو تازه میکند
و بسجده میرود و پس سر بر میدارد و اندک خوابی میکند پس بر میخیزد و وضو تازه میکند پس نماز
می ایستد و همچنان در میان شب در نماز است تا صبح طلوع میکند نمیدانم چه وقت
غلام باو میگوید صبح طالع شد که بر میجهد برای نماز صبح و اینست کار او از آن وقت که بمن
سپرده اند گفتم از خدا بترس و کاری مکن در باره او که موجب زوال نعمت گردد و تو تحقیق میدانی
که هیچکس با کسی از ایشان بدی نکرده مگر نعمت خود را زایل ساخت گفت چند بار مرا پیغام دادند
و امر کرده اند او را بقتل رسانم قبول نکرده ام و با ایشان گفته ام من این کار نمیکنم اگر
مرا بکشند این کار را از ایشان قبول نکنم راوی میگوید که آنحضرت را بعد از آن بفضل بن یحیی
برمکی سپردند و چند روز نزد او محبوس بود و فضل هر روز مایده نزد او میفرستاد تا سه
روز بگذشت شب چهارم از جانب فضل مایده نزد او نهادند دست بآسمان برداشت و
گفت یارب تو میدانی که اگر قبل ازین میخوردم بر هلاک خود اعانت نموده بودم پس بخورد
و بیمار شد فردا الطبیب بیامد او کف دست خود بطبیب نمود سبز گشته بود از آن زهر که او را
خورانده بودند طبیب بازگشت و با ایشان گفت بخدا او داناتر است بآنچه باو کرده اند
از شما

باب نهم

در بیان ذکر آنانکه کشته ایشان را رشید از اولاد رسول الله صلعم در یکشب
بعد از کشتن او موسی بن جعفر را علیه السلام سوای آنکه کشته از ایشان در سایر شبها و روزها

روایت میکند از عبدالله البزاز النیشابوری که گفت میان من و میان حمید بن قحطبه الطائی
معامله بود بجانب او رفتم و خبر آمدن من شنید مرا در ساعت بخواست و هنوز جامه سفر تغییر
نداده بودم و این وقت ظهر بود از ماه رمضان وقتی که داخل شدم او را در خانه دیدم آب
در آنجا میگذشت سلام کردم و نشستم آفتابه و طلبچه آوردند دست بشست و مرا نیز فرمود
تا دست بشستم پس مایده آوردند و مرا از یاد رفت که روزه دارم و ماه رمضانست پس یادم
آمد و دست بکشیدم حمید گفت چرا نمیخوری گفتم یا امیر ماه رمضانست و من بیمار نیستم و
علتی ندارم که روزه بخورم و شاید امیر را عذری یا علتی هست که روزه میخورد گفت نه مرا هیچ علتی
ندارم که موجب روزه خوردن باشد و من صحیحم پس دو چشمش اشک ریخت و بگریست بعد از آن
که از طعام فارغ شد باو گفتم باعث گریه چه بود یا امیر گفت هرون وقتی که در طوس بود یعنی
از شبها مرا بخواند چون برفتم دیدم پیش روی او شمعی افروخته و شمشیری سبز برهنه نهاده و خادمی
ایستاده چون پیش او ایستادم سر بالا کرد و گفت اطاعت تو امیرالمومنین را تا کجاست گفتم
تا جان و مال سر زیر انداخت پس مرا رخصت داد که باز گردم چون بمنزل رسیدم رسول
آمد و مرا بخواند با خود گفتم بخدا که غیر از کشتن من داشته باشد و مگر مرا بار اول که دید
شرم داشت باز گشتم نزد او و ایستادم سر بالا کرد و گفت اطاعت تو امیرالمومنین را تا کجاست
گفتم تا جان و مال و اهل و ولد خنده کرد و مرا اذن انصراف داد و چون بمنزل رسیدم باز مرا
بطلبید حاضر شدم و او بهمان حال بود سر بالا کرد و بمن گفت اطاعت تو امیرالمومنین را تا کجاست
گفتم تا مال و نفس و اهل و ولد و دین پس بخندید و با من گفت این شمشیر برگیر و آنچه این غلام
بتو میگوید بجای آر خادم شمشیر بگرفت و بمن داد و مرا بجائی آورد که درش بسته بود بگشود و در
آنجا چاهی بود و در میان خانه و سه خانه دیگر که درهاش بسته بود و در یک خانه از آنها بگشود و در آنجا
بیست شخص بود همه گیسوها داشتند بعضی پیر و بعضی میان سال و بعضی جوان همه در قید با من گفت
امیرالمومنین میفرماید اینها را بکشی و همه آنها علوی بودند از اولاد علی و فاطمه پس یکیک را بیرون

می آورد و من گردن میزدم تا تمام ایشانرا بکشتم پس شصت و سرهای ایشان دران چاه افکنده
بعد ازان در خانه دیگر بگشود و در انجا نیز بیست کس از اولاد علی و فاطمه علیهما السلم همه مقید و گفت
امیر المومنین امر میکند ترا که اینها را بکشی پس یکیک را بیرون می آورد و من گردن میزدم
و دران چاه می افکندند تا همه ایشانرا بکشتم پس در خانه سیوم بگشود و در انجا نیز بیست کس
بودند از اولاد علی و فاطمه همه مقید و همه مویهاشان آویخته گفت امیر المومنین میفرماید اینها را
بکشی و یکیک بیرون می آورد و من گردن میزدم و دران چاه می افکندند تا نوزده نفر بکشتم
و مردی پیر باقی ماند با من گفت تَبّاً لَكَ یا مَشْئُوم چه جواب خواهی گفت روز قیامت چون
نزد جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله آئی و از اولاد او شصت نفس را کشتی همه فرزندان علی
و فاطمه علیهما السلم پس بر دست من رعشه افتاد و اندامم بلرزید و در آمد خادم بغضب نظر سوی من
کرد و مرا تهدید داد و نیز او را بکشتم و دران چاه افکندند هرگاه این کار کرده باشم و شصت نفر
از اولاد رسول خدا کشته باشم دیگر مرا روزه و نماز چه سود دهد و من شک ندارم که در آتش
مخلد خواهم بود مصنف کتاب میگوید منصور نیز مثل این ذریت رسول خدا را بی محابا میکشت
روایت میکنند که چون منصور در بغداد عمارتها بنا نمود و پیوسته جست و جوی علویه مینمود و
هر که از ایشان می یافت در میان ستونها مجوف که از گچ و آجر میکردند میگذاشت روزی پسری
از ایشان بیافت نیکو روی سیاه موی از اولاد حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلم و او را
به بناء داد و گفت در جوف اسطوانه گذارد و کسی بر او موکل ساخت از معتمدان خود تا او را در
حضور وی در اسطوانه نهد بنا او را در اسطوانه نهاد و بر او رقت و رحمت نمود و در اسطوانه
فرجه بگذاشت تا هوا از انجا داخل شود و گفت غم مخور و صبر کن که من شب می آیم و ترا بیرون
می آورم شب بیامد و او را از اسطوانه بیرون آورد و گفت از خدا بترس و خون خود و این
کارگران که با منند مریز و بیرون رو و خود را غایب کن که من ترا ازین ظلمت شب از این
اسطوانه بیرون کردم از ترس آنکه جد تو رسول خدا روز قیامت پیش خدای عز و جل مرا خشم

عصائی بر سر زند و او دعوی کند که از ان زدن زبانش را خلل رسیده است و سخن گو
نمی تواند کردن حکم شرع آنست که بر او حروف معجم عرض کنند پس هر چه تواند خوب گفتن بقدر
آن او را دیت رسانند حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش از امیر المومنین صلوات الله
علیه در باب ت ث که گفت الف آلاء خداست یعنی نعمتها و با بهجت خداست یعنی زیبائی و
حسن و بها و تا تمام شدن امر است بقائم آل محمد صلوات الله علیهم و ثا ثواب مومنانست
بر عملهای نیکشان ج ح خ جیم جمال خدا و جلال خداست و حا حلم خداست از گناه کاران
و خا خمول ذکر عاصیانست نزد خدای عز و جل یعنی نامشان نزد حق برده نمیشود و خمول
گم نامیست د ذ دال دین خداست و ذال از ذی الجلال ماخوذ است ر ز را از رئوف رحیم
ماخوذ است و زا زلزال قیامت س ش سین سناء خداست یعنی بزرگی و روشنی و شین
شاء ما شاء و اراد ما اراد وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ یعنی خواست انچه خواست و
خواست نکنند بندگان مگر انچه خواهد خدای عالمیان ص ض صاد از صادق الوعد است
یعنی وعدها و در صحبت در انکه مردم را بر صراط برد و ظالمانرا در مرصاد نگهدارد و ضاد
ضَلَّ مَنْ خَالَفَ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ یعنی گمراه شد هر که مخالف ایشان
نمود ط ظ طا طُوبَى لِلْمُؤْمِنِينَ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی طوبی مومنانراست و بازگشت نیکو ایشانراست
خوشا حال ایشان که باز میگردند بمقام امن و نعیم از آن جهان و ظا ظن نیکو بمومنانست بخدا
و ظن بد بکافرانست ع غ عین از عالم است و غین از غنی است ف ق فا فوجیست از فوجهای
از آتش دوزخ و قاف قرآنست بر خداست جمع آن و قرآن آن و بیان آن اشاره بکلام الهی
إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ک ل
کاف از کافیست یعنی خدای عز و جل در کفایت امور بندگان کافیست و لام لغت کافرانست
در افترا نمودن ایشان دروغ بر خداوند عالمیان م ن میم ملک خداست روزی که مالکی
غیر او نبود و خدای عز و جل میگوید ازان کیست ملک امروز پس گویا میکرد اندار ارواح انبیا و حجتها

در سؤال خود و میگویند از آن خدای واحد قهار است پس میگوید حق جل جلاله آن روز جزا
داده میشود هر نفس بازاء آنچه کسب کرده است ظلم نیست امروز بدرستی خدای زود
حساب کند خلایق را و نون نوال خداست مومنانرا و نکال اوست کافرانرا و هم واو
وَیْلٌ لِمَنْ عَصَی اللهَ وای کسی را که عاصی شد خدایرا و هاء هَانَ عَلَی اللهِ مَنْ عَصَی یعنی خوارست
نزد خدا هر که معصیت کرد او را و لام الف لام الف لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ است و این کلمه اخلاص است
هیچ عبدی از روی اخلاص این کلمه نگفت مگر جنت او را واجب شد و یاء یَدُ اللهِ فَوْقَ خَلْقِهِ
بَاسِطٌ بِالرِّزْقِ یعنی دست خدای بالای خلق او گشاده است برزق بعد از آن آنحضرت
گفت خدای تبارک و تعالی نازل ساخت این قرآنرا باین حروف که میان جمیع عرب متداول است
پس گفت قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ
لَا یَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا یعنی اگر جمع شوند انس و جن
بر این کار که بیاورند مثل این قرآن نتوانند آوردن هر چند بعضی بعض را پشت و مدد باشند
حمدان بن سلیمان نیشابوری گفت پرسیدم از ابو الحسن علی رضا علیه السلم از قول حق تعالی
فَمَنْ یُرِدِ اللهُ اَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ گفت هر که را خدا خواهد که هدایت
کند بسبب ایمان او بسوی جنت و دار کرامت در آخرت میگشاید سینه او را برای تسلیم خدا و
وثوق باو و آرام گرفتن بآنچه وعده داده است از ثواب تا آنکه مطمئن گردد بآن و هر که را
خواهد که گمراه گرداند از جنت و دار کرامت او در آخرت برای کفر او و عصیان او در دنیا
سینه اش تنگ و گرفته میگرداند تا در شک افتد و مضطرب شود از اعتقاد او دلش تا چنان
شود که گویا باسمان بالا میرود و همچنین میگرداند خدای رجس را بر آنانکه ایمان نمی آورند
خادم رضا علیه السلم گفت داخل شد مردی از زنادقه بر رضا علیه السلم و نزد او جماعتی بودند
باو گفت رضا علیه السلم اگر قول شما حق باشد و حق نیست ما و شما یکسان باشیم و ما را ضرری
نرساند نماز و روزه که کردیم و زکوة که داده ایم و اقرار آورده ایم مرد هیچ نگفت پس رضا

فی سورة بنی اسرائیل

فی سورة الانعام

علیه السلم گفت و اگر قول ما حق باشد و قول ما حقست نه که شما هلاک شده اید و ما نجات یافتیم گفت
رحمت کناد خدا بر تو مرا بیان کن تا آن که چگونه است او و کجاست او گفت وای بر تو غلط گفتی او
کجا را کجا کرده است پس او بود و کجا نبود و چگونگی را چگونگی کرده است پس او بود و چگونگی
نبود پس او را نتوان شناخت بچگونه بود و نه بکجا بود و نتوان بچیزی از حواس دریافت و بچیزی
قیاس نمود مرد گفت از این قرار او لا شیئی باشد چون بهیچ حاسه ادراک نکرده ابو الحسن گفت
وای بر تو چون حواس تو از ادراک او عاجز شد ربوبیت او را منکر گشتی و ما هر گاه حواس ما عاجز
شد از ادراک او یقین کردیم که او پروردگار ماست و او چیزی بر خلاف اشیاست مرد گفت
مرا بگو چه وقت بود او گفت ابو الحسن علیه السلم مرا بگو چه وقت نبود او تا من بگویم چه وقت بود
او مرد گفت دلیل بر او چیست گفت چون من نظر کردم بجسد خود و مرا ممکن نشود در او چیزی بعرض
یا نقصان کنم و دفع مکاره از او کنم و نفعی بسوی او کشم دانستم که این بنیان را بنا کننده هست
و اقرار کردم باو با این آیات و عجیب مصنوعات که می بینم از دوران فلک بکمال قدرت او
تعالی و احداث ابر و مه و آمد شد باد و باران و سیر آفتاب و ماه و ستارگان و غیر اینها از آثار عجیب
پس دانستم که اینها را مقدری و موجدی هست مرد گفت چرا محتجب شد و ظاهر نشد گفت حجاب از
خلق برای بسیاری گناهان ایشانست و بر او چیزی پنهان نیست در ساعات شب و روز پس
گفت چرا حاسه بصر او را در نیابد گفت تا میان او و خلق او فرق باشد و باز او از آن بزرگترست
که او را بصر دریابد یا اندیشه باو احاطه نماید یا عقل او را ضبط کند گفت پس برای من اندازه و
حد او بگو گفت او را اندازه و حد نیست گفت چرا گفت برای آنکه هر چه حدی دارد بآن حد منتهی شود
و در او زیاده و نقصان رود پس او حد ندارد و نقصان در او نرود و نه تجزی در او باشد و نه باید
در اید مرد گفت پس مرا بگو که تو میگوئی او لطیفست و سمیع و بصیر و علیم و حکیم آیا چیزی شنوا باشد
مگر بگوش و بینا باشد مگر بچشم و لطیف گویند مگر آنکه کارهای نازک و باریک عمل دست از و صادر
گردد و حکیم گویند مگر آنکه صنعت نیکو داند یا کند ابو الحسن علیه السلم گفت ما را لطیف گوئیم بقلت

صنع لطیف که از ما صادر شود گویند فلانی چه لطیف است در صنعت خود پس چرا خالق جلیل را
نتوان لطیف گفتن که خلقی چنین لطیف و جلیل بکرد و در حیوان جان نهاد و هر جنس را از
جنس دیگر جدا ساخت و در صورت هیچیک به دیگری نماند و هر چه بینی او را لطفی هست در ترکیب
صورت از جانب خالق لطیف و هم نظر کردیم به درختان و باری که میدهد و برهای لطیف که او راست
خوردنی و غیر خوردنی پس گفتیم خالق ما لطیف است نه همچو لطف خلق در صنعتهاشان که در آن
محتاج به آلات و اعضا باشد و گفتیم او شنواست اصوات خلق برا و پنهان نماند از عرش تا
خاک و از مورچه و ریزه کمتر از آن در خشکی و دریا و مشتبه نشود بر او لغات ایشان از این جهت
گفتیم که او شنواست نه بگوش و گفتیم او بیناست نه بچشم و آلت بینائی زیرا که می بیند نشان
رفتار مورچه را در شب تاریک بر سنگ سخت و می بیند جنبیدن مور را در شب یکجود و می بیند
مضار و منافع او را و اثر جماع و جوجه و نسل او را از این جهت گفتیم که او بیناست نه همچو بینائی خلق
و آنمرد از انجا نرفت تا اسلام آورد فتح بن یزید جرجانی گفت از ابوالحسن علیه السلم پرسیدم
از معرفت گفت اقرار است بخدا برا اینوجه که نیست الهی جز او و نیست شبیهی برای او و او قدیم
ثابت موجود است و مثل او هیچ چیز نیست عبد العزیز بن المهتدی گفت از رضا علیه السلم
پرسیدم از توحید گفت هر که قل هو الله احد خواند و بآن ایمان آورد توحید را شناخته است
گفتم چگونه بخواند گفت چنانچه مردم میخوانند و زیاده کند این قول که کذلک الله ربی کذلک الله
ربی یعنی خدای من چنین است که در این سوره وصف شد مردی داخل شد بر رضا علیه السلم
و گفت یا ابن رسول الله دلیل بر حدوث عالم چیست گفت تو نبودی بعد از آن شدی و بتحقیق
میدانی که خود را تو هستی نداده و نه کسی که همچو تو باشد زندیقی با رضا علیه السلم گفت آیا خدای را
شیئی توان گفتن گفت آری و خدای خود را در کتاب کریم شیئی گفت آنجا که گفت قل ای شیئ
اکبر شهادة قل الله شهید بینی وبینکم پس خدای شیئی است یعنی چیزیست که مانند او
چیزی نیست ابی عبد السلم بن صالح الهروی گفت مامون پرسید از علی بن موسی الرضا علیه السلم

فی سورة الانعام

از قول خدای عزوجل وهو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام وکان
عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا گفت خدای تبارک و تعالی خلق کرد عرش را
و آب را و ملایکه را قبل از خلق آسمانها و زمین پس ملایکه استدلال مینمودند بر خدای عزوجل
بخود هاشان و بعرشش و آب پس عرش خود را بر آب نهاد تا ظاهر سازد و بآن قدرت خود را
برای فرشتگان تا بدانند که او بر همه چیز قادر است پس عرش را برداشت بقدرت خود و نقل
داد و بر بالای هفت آسمان نهاد پس آسمانها و زمین در شش روز بیافرید و او بر عرش خود
مستولی بود و قادر بود که آنها را در یک چشم زدن بیافریند لیکن در شش روز آفرید تا برای
ملایکه ظاهر شود آنچه او می آفریند نوبت بنوبت پس استدلال کنند بر او بحدوث آنچه حادث میشود
چند بار و مرتبه بمرتبه و خلق نکرد خدای تعالی عرش را برای احتیاج بآن زیرا که بی نیاز است از عرش
و از جمیع آنچه خلق کرده است و نشاید گفت او بر عرش است زیرا که او جسم نیست و از صفات
خلق متعالیست و اما قول خدای عزوجل لیبلوکم ایکم احسن عملا خلق کرد خلق را تا بیازماید ایشان
و پیدا کند حالشان بتکلیف طاعت و عبادت خود نه بر سبیل امتحان و تجربه که مخلوق را میباشد
زیرا که او همیشه دانا بود بهمه چیز مامون گفت اندوه از دل من بردی یا ابا الحسن خدا اندوه و غم از تو
ببرد و بعد از آن گفت یا ابن رسول الله چه معنی دارد قول خدای عزوجل ولو شاء ربک لآمن
من فی الارض جمیعا کلهم افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین وما کان
لنفس ان تؤمن الا باذن الله گفت رضا علیه السلم مرا حدیث کرد پدرم از پدرش از پدرانش
که علی بن ابو طالب علیه السلم گفت مسلمانان با رسول خدا گفتند یا رسول الله اگر اکراه کنی بر
اسلام هر کس که بر او دست یابی عدد ما بسیار شود و بر دشمن غالب شویم گفت نشاید که ملاقات
کنم با خدای عزوجل ببدعتی که در آن باب خبری با من نگفته باشد و من از متکلفین نیستم خدای عزو
جل نازل ساخت که یا محمد ولو شاء ربک الآیه یعنی اگر خدای خواهد ایمان می آورد هر که در زمینست
جمیعا بر سبیل اضطرار در دنیا چنانچه ایمان می آورد وقت مشاهده عذاب و بلا در آخرت و اگر

در سورهٔ هود

ایضاً

در سورهٔ یونس

این کار با ایشان کنم شایسته نمی‌شوند از جانب من ثوابی و نه مدحی را بلکه من میخواهم که ایمان
آورند باختیار نه باضطرار تا مستحق شوند از جانب من قرب و کرامت و دوام خلود در جنت
آیا تو مردم را اکراه میکنی تا مؤمن باشند و اما قول خدای عز و جل وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی هیچ نفسی را نیست که ایمان آورد مگر باذن خدای این نه برین وجه است که
ایمان او حرام است باین معنیست که ایمان نمی آورد وی اذن خدا و اذن خدا آنست که او را امر بایمان
و تکلیف بآن میکند مأمون گفت غم از من بردی خدا غم از تو ببرد و مرا بگو خدای عز و جل میفرماید
الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا یعنی آنها که
چشمهاشان در پرده بود از یاد من و نمی توانستند شنیدن گفت امام علیه السلام پرده چشم منع
از ذکر نکرده و ذکر بچشم دیده نشود و اما خدای عز و جل منکران ولایت علی بن ابی طالب علیه
السلام را بکوران تشبیه کرده زیرا که بر خاطر ایشان گران بود قول نبی صلی الله علیه و آله در باره علی
علیه السلام و نمی توانستند آنرا شنیدن مأمون گفت غم از من بردی خدا غم از تو ببرد و حمدان
بن سلیمان گفت برضا علیه السلام نوشتم که افعال عباد مخلوقست یا مخلوق نیست نوشت افعال
عباد مقدر بوده در علم خدای عز و جل پیش از خلق خدا عباد را بدو هزار سال روایت میکند حسین
بن خالد از علی بن موسی الرضا علیه السلام و از پدرش از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السلام که
رسول خدا گفت هر که ایمان نیارد بحوض من وارد نسازد او را خدا بحوض من و هر که ایمان نیارد
بشفاعت من نرساند باو خدا شفاعت مرا بعد از آن گفت شفاعت من برای اهل کبایر است از
امت من اما نیکوکاران بر ایشان سبیلی نیست یعنی خدای عز و جل ایشانرا مواخذه نکند ولی
حاجت بشفاعت نجات بخشد بفضل خود و حسین بن خالد گفت بارضا علیه السلام گفتم یا بن رسول الله
پس چه معنی دارد قول خدای عز و جل وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى گفت شفاعت نمیکنند مگر
برای آنکه ارتضا نموده باشد یعنی پسندیده باشد خدای دین او را مصنف کتاب میگوید
مؤمن آنکس است که او را حسنه شاد کند و سیئه بد آید زیرا که رسول صلی الله علیه و آله گفت

فی سورة یونس

فی سورة الکهف

فی سورة الانبیاء

مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ و هر که را سیئه بد آید پشیمان شود و این
پشیمانی توبه است و توبه کار مستحق شفاعت و غفرانست و هر که را بد نیاید سیئه او مؤمن
نیست و هر گاه مؤمن نباشد مستحق شفاعت نخواهد بود زیرا که خدای عز و جل دین او را پسندیده نیست
و موقع ارتضا نساخته است غرض مصنف آنست که ظاهر سازد این مدعا را که شفاعت اهل کبایر
منافی نیست با آیه کریمه وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى که تواند صاحب کبیره مرتضی باشد
یعنی خدای عز و جل دین او را پسندیده باشد و از دین او راضی باشد چون او متصف بمؤمن
بود باین وجه که اگر حسنه کند شاد گردد از آن و چون سیئه کند غمگین گردد از آن پس او چون
برین وصف باشد مؤمنست هر چند خدا و ذنب کبیره بود و هر که چون سیئه کند غمگین نگردد او مؤمن
نیست خواه خدا و ذنب کبیره باشد یا صغیره بلکه صغیره او کبیره باشد چه از آن غمگین نگردد
و ملتفت نشود و چگونه کبیره نبوده و حال آنکه بعد از ایمان بیرون میبرد پس قول معتزلیان که
کبیره بیرون میبرد شخص را از ایمان علی الاطلاق صحیح نیست و آنچه بیرون میبرد از ایمان
وصفیست که مذکور شد و چون خدا و ذنب کبیره بر وصف ایمان باشد مستحق شفاعت گردد و او
در حکم تایب بوده و قول معتزلیان اینست که هر صاحب کبیره کافر است و اگر پیش از توبه از آن
کبیره بمیرد بر کفر مرده است و از این کلام مبین شد که این قول علی الاطلاق صحیح نیست و مناط
کفر و خروج از ایمان از فعل کبیره نیست بلکه آن وصفیست که مذکور شد روایت است از حسن
بن علی علیهما السلام از پدرش علی بن محمد علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام از پدرش علی
بن موسی الرضا علیه السلام تا حضرت علی بن الحسین علیه السلام در تفسیر قول خدای عز و جل
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً گفت خدای زمین را با طبیعتهای شما
مناسب و با تنهای شما موافق ساخت نه بسیار گرم کرد که شما را بسوزد و نه بسیار سرد کرد
که شما را منجمد گرداند و نه بسیار خوشبو که دماغهای شما را بشکافد و نه بسیار بد بو که شما را هلاک
و تعب اندازد و نه بسیار نرم همچو آب پس در او غرق شوید و نه بسیار سخت که نتوانید در او

فی سورة الانبیاء

فی سورة البقره

خانه و پناه نهید و برای مردگان قبر کنید گفتن او را القدر استواری داد که بآن منتفع شوید و ابدان
و تنهای شما بر او قرار گیرد و القدر فرمان برداری داد که خانه و بناها و قبرها و سایر نفعها از او
حاصل شود و از زمین روی زمین را فرش شما کرد و آسمان را بنا کرد انید یعنی سقفی بر بالای شما
محفوظ و بگردش در آورد و بر آن آفتاب و ماه و ستارگان را برای منافع شما پس گفت
خدای عز و جل وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً یعنی نازل ساخت از بالا و هوا باران را تا بر همه جا ایضا
بباراند و بلندیها و پستیها و کوه و دشت از او بهره یابد و باران را چند نوع ساخت بعضی نرم یعنی
باران ضعیف و بعضی وابل یعنی قطره‌های بزرگ و بعضی هطل یعنی بسیار ریزنده تا زمینهای شما آن آب بخورد
کشد و یکدفعه بر شما نریزد تا زمینها و اشجار و زروع و ثمار ضایع و تلف کند بعد از آن حق عز
و جل گفت فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ یعنی بباران بیرون آورد ثمرات زمین را از انواع ایضا
میوه‌ها و دانه‌ها و گیاه‌ها تا روزی شما شود فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا یعنی مگردانید برای خدا ایضا
اشباه و امثال از اصنامی که نه عقل و نه سمع و نه بصر دارند و بر هیچ چیز قادر نیستند و شما میدانید
که ایشان بر این نعمتهای بزرگ که پروردگار شما را داده است قادر نیستند روایت میکند عبد العظیم
بن عبد الله الحسنی از امام علی بن محمد علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام از پدرش علی بن
موسی الرضا علیهما السلام که گفت روزی ابو حنیفه از نزد صادق علیه السلام بیرون آمد موسی علیه السلام
روی باو برخورد باو گفت یا غلام معصیت از کیست گفت خالی از سه احتمال نیست یا از خدای
عز و جل است و چنین نیست پس لایق نباشد کریم را که عذاب کند بنده خود را بانچه نکرده است و
یا از خدا است و بنده و هم پس لایق نیست شریک قوی را که ظلم کند بر شریک ضعیف و یا از بنده است
و چنین است پس اگر عقوبت کند او را خدای بسبب گناه او است و اگر عفو کند از کرم و جود
خدا است تعالی شانه روایت میکند از رضا علیه السلام از پدرانش از حسین بن علی علیهما السلام که
مردی از اهل عراق داخل شد بر امیر المؤمنین علیه السلام و گفت ما را خبر ده که این رفتن ما بغزو اهل
شام آیا بقضا و قدر خدا بود گفت آری ای شیخ والله که بهیچ بلندی بالا نشدید و بهیچ وادی

فرو نرفتید مگر بقضا و قدر خدا شیخ گفت چشم دارم از خدا ثواب این را یا امیر المؤمنین
یعنی چون قضا و قدر خدا بی اختیار بر آن داشتند پس ثواب و فرد چگونه باشد گفت
این مگو یا شیخ مگر تو گمان میکنی قضای واجب و قدری لازم است اگر چنین میبود باطل میشد
ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر و ساقط میشد معنی وعد و وعید و نبودی بر بدکار ملامتی و نه
نیکوکار را محمدتی و ستایشی و بدکار سزاوارتر بودی باحسان از نیکوکار و این سخن بت
پرستان و خصمان رحمن و قدریه این امت و مجوس این امت فقیر گویم اشاره است
بحدیث مشهور که از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که گفت الْقَدَرِيَّةُ مَجُوسُ هَذِهِ
الْأُمَّةِ و این روایت دلالت کند که مراد از قدریه مفوضه اند یعنی قومی که میگویند بنده مستقل
فاعل فعل خود است و او را اختیار محض است و ایشان فعل عبد را بقضا و قدر حوالت نمیکنند
از توهم اینکه لازم آید بنده مسلوب الاختیار باشد و قدرت باستقلال بر کار خویش نداشته
باشد و بعضی از اساطین علما از این حدیث توهم توهم کرده اند که قدریه عبارت از مجبره است
یعنی قومی که گویند بنده در افعال خود مجبور است و اختیاری ندارد که قضا و قدر آن فعل او
لازم و متحتم کرده است و ظاهر این حدیث در مبدا نظر این افاده کند و علما در این باب حیرت
داشته اند و علاجها نموده اند و فقیر میگویم این حدیث دلالت کند بر اینکه قدریه مجبره اند و قول امیر المؤمنین
علیه السلام که این سخن قدریه است یعنی قدریه این گمان کنند که کارهای ما بقضا و قدر نیست که اگر
بقضا و قدر باشد آن کار لازم و متحتم گردد و ما را اختیار نماند و این شیخ نیز مثل این اشتباه
کرده بود و پس اعتراض و حیرت برخواست و این حدیث با دیگر احادیث موافق آمد یا شیخ
خدای عز و جل تکلیف کرد بندگان را بر وجه تخییر و نهی کرد بر وجه تحذیر و بخشید بر عمل قلیل ثواب
کثیر از معصیت مغلوب نگشت و بر طاعت ایشان را اجبار نکرده و آسمانها و زمین و آنچه میان
ایشانست بباطل خلق ننمود و این گمان آنانست که کافر شدند پس وای کافران را از آتش گفت که آن
شیخ برخواست و میگفت شعر أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ ۞ يَوْمَ النُّشُورِ

مِنَ الرَّحْمٰنِ غُفْرَانًا ۞ اَوْضَحْتَ مِنْ دِيْنِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا ۞ جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْاِحْسَانِ
اِحْسَانًا ۞ باب دیگر ابیات رضا علیه السلم از پدران از علی بن ابی طالب علیهم السلم روایت میکند
که گفت رسول خدا که گفت خدای عز و جل تقدیر مقادیر و تدبیر تدابیر کرد پیش از خلق آدم بدو هزار
سال روایتست از حضرت رضا علیه السلم که یهودی از امیر المؤمنین علیه السلم سوال نمود گفت
خبر ده مرا که چه چیز است که خدای ندارد آنرا و چه چیز است نزد خدا نیست و چه چیز است که
خدا نمیداند آنرا گفت آنچه خدا آنرا نمیداند قول شما جماعت یهود که عزیر پسر خداست و خدا
برای خود پسری نمیداند و اما آنچه نزد خدا نیست ظلم بر عباد است که نزد او نیست و اما آنچه
خدا ندارد و خدای را شریک نیست یهودی اسلام آورد مردی از رضا علیه السلم در طواف پرسید
که مرا بگو جواد کیست گفت کلام تو دو روی دارد و اگر از مخلوق میپرسی جواد آنکس است
که واجب خدای ادا کند و بخیل آنکه ادا نکند و اگر خالق میخواهی خدای جواد است اگر ببخشد و
اگر نبخشد زیرا که اگر بنده را عطا کند عطا کرده است چیزی را که او را نیست و اگر منع کند منع
کرده است چیزی را که او را نیست یعنی اگر بدهد و اگر ندهد کسی را بر او حقی نماند و اما بنده و اگر
ندهد حق خدای را ادا نکرده باشد روایتست از رضا علیه السلم از پدران علیهم السلم تا علی بن
ابی طالب علیه السلم که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میگفت خدای عز و جل
گفت هر که راضی نشود بقضاء من و ایمان نیاورد بقدر من پس بجوید معبودی غیر من و رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت در هر چه خدا قضا میکند خیر است مومن را مردی از رضا علیه السلم
پرسید آیا تکلیف میکند خدای عباد را آنچه طاقت آن ندارند گفت خدای از آن عادلتر است
گفت پس قادرند بهر چه اراده کنند گفت ایشان از آن عاجزترند رضا علیه السلم از پدران
خود روایت میکند تا بحسین بن علی علیهم السلم که گفت شنیدم از پدر خود علی بن ابی طالب
علیه السلم که میگفت اعمال بر سه حالند فرایض و فضایل و معاصی اما فرایض بامر خداست و برضا
او و بقضاء او و بتقدیر او و بمشیت او و بعلم او و اما فضایل بامر خدا نیست و [illegible] برضا خدا و بقضا

و بقدر و مشیت و علم اوست و اما معاصی بامر خدا نیست و لیکن بقضا خدا و علم خداست و عقاب
میکند بر آن روایت میکند حسین بن خالد که برضا علیه السلم گفتم یا بن رسول الله مردم بما نسبت
میدهند بقول بتشبیه و جبر بسبب خبرها که از پدران تو امامان علیهم السلم روایت شده است گفت
یا بن خالد بمن بگو خبرها که از پدران من در تشبیه و جبر بیشتر است یا خبرها که از نبی صلی الله
علیه و آله مرویست درین باب گفتم خبرها که از نبی صلی الله علیه و آله مرویست بیشتر است گفت پس باید
بگویند رسول خدا قایل بتشبیه و جبر بود گفتم ایشان میگویند رسول خدا آنها نگفته است بر او افترا
کرده اند گفت پس باید بگویند بر پدران من نیز افترا کرده اند بعد از آن گفت هر که بتشبیه و جبر
قایل میشود کافر است و مشرک ما از او بیزاریم در دنیا و آخرت یا بن خالد آن جبر را غلات بر ما افترا
کرده اند قومی که خورد شمردند عظمت خدا را هر که ایشانرا دوست دارد ما را دشمن داشته است و
هر که ایشانرا دشمن دارد ما را دوست داشته است و هر که موالات نماید با ایشان معادات
نموده است با ما و هر که با ایشان معادات کند با ما موالات کرده است هر که با ایشان پیوندد
از ما ببرد و هر که از ایشان ببرد با ما پیوندد و هر که جفا کند با ایشان نیکویی کرده است با ما و هر که نیکویی
کند با ایشان جفا کرده است با ما و هر که اکرام کند ایشانرا اهانت کرده است با ما و هر که اهانت
کند ایشانرا اکرام کرده است با ما و هر که قبول کند ایشانرا رد کرده است ما را و هر که رد کند ایشانرا
قبول کرده است ما را و هر که احسان کند و ایشان بدی کرده است با ما و هر که بدی کند با ایشان احسان
کرده است با ما هر که تصدیق کند ایشانرا تکذیب کرده است ما را و هر که تکذیب کند ایشانرا
تصدیق کرده است ما را و هر که عطا کند ایشانرا محروم کرده است ما را و هر که محروم کند ایشانرا
عطا کرده است ما را یا بن خالد هر که از شیعه ماست نباید از ایشان کسی را دوست و ناصر خود
گرداند تقریر میکنیم در احادیث احیانا از آنچه خبر داده در دیگر بابها یافت میگردد که بوضع
غلات میماند با آنکه تاویلی دارد حسن بن علی الوشا میگوید بحضرت رضا علیه السلم گفتم خدای
تفویض کرده است کار را ببندگان [illegible] گذاشته است با ایشان گفت خدای از آن عزیزتر است

یعنی غالب تر و قوی تر گفتم پس اجبار کرده است ایشان را بر معاصی گفت خدای از آن عادل تر و حکیم تر است
پس گفت خدای عز و جل فرموده ای ابن آدم من سزاوارترم بحسنات تو از تو و تو سزاوارتری
بسیئات خود از من معاصی بقوتی که در تو گذاشتم کردی رضا علیه السلم گفت هر که بجبر قایل شود
او را زکوة مدهید و شهادتش قبول مکنید خدای تبارک و تعالی تکلیف نکرده است کسی را مگر
آنچه تواند کردن و نه داشته است او را بر آنچه طاقت آن ندارد و هر نفس آنچه کند بر خود کند و گناه
دیگری بر او نباشد نزد رضا علیه السلم حرف جبر و تفویض مذکور شد گفت بشما بخشم درین باب
اصلی که در آن اختلاف نکنید و منازعی بر شما غالب نیاید اصحاب گفتند آری کرم کن گفت
خدای عز و جل را باجبار طاعت نکردند و بغلبه معصیت ننمودند و بندگان را در ملک خویش خودسر
رها نکرده او مالک است هر چیز را بتملیک ایشان داده است اگر بندگان فرمان پذیر گردند بطاعت
خدای عز و جل ایشان را مانع نگردد و اگر پذیرای معصیت شوند خواهد میان ایشان و معصیت
حایل شود و اگر حایل نشود و نکنند خدای ایشان را در آن کار داخل نساخته است بعد از آن
گفت هر که ضبط کند حدود این کلام را غلبه میکند بر مخالف وقت بحث و خصومت و او را میشکند
احمد بن ابی محمد بن ابی نصر البزنطی گوید گفتم با رضا علیه السلم که اصحاب بعضی قایل بجبرند و بعضی قایل
باستطاعت با من گفت بنویس خدای تبارک و تعالی گفت ای ابن آدم بمشیت من تو آن شدی که
مشیت میکنی و بقوت من فرایض من ادا میکنی و بنعمت من بر معصیت من قوی گشته گردانیدم
ترا شنوا و بینا و توانا هر حسنه که بتو میرسد از جانب خداست و هر سیئه که بتو میرسد از نفس تست
و این از آنجاست که من سزاوارترم بحسنات از تو و تو سزاوارتری بسیئات خود از من و این از
آنجاست که من سوال کرده نشوم از آنچه میکنم و ایشان سوال کرده میشوند بتحقیق نظم کردم برای
تو هر چیز که میخواهی کلام آخر غالب از آن امامست از حسین بن خالد مرویست این مضمون که رضا
علیه السلم گفت بدانکه خدای تعالی قدیمست و این صفت عاقل را دلالت میکند بر آنکه پیش از و
چیزی نیست و با او در دوام او چیزی نیست و اگر با او چیزی [illegible] نتواند او خالق آن چیز بودن

که او نیز همیشه با او دایم بوده است و بخود و بقا داشته است و اگر پیش از او چیزی بودی آن چیز مبدا هستی
و خالق او بعد خود میبودی و رضا علیه السلم مثل این مضمون نیز میفرمود که خدای تبارک و تعالی خود را
بنامی چند وصف کرده و آن نامها بر خود افکنده و بندگان را بآن نامها اطلاع داده تا او را وقت عبادت
و دعا بآن نامها بخوانند و بندگی و معبودیت ظاهر گردانند مثل سَمِیعٌ بَصِیرٌ قَادِرٌ قَاهِرٌ
حَیٌّ قَیُّومٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ لَطِیفٌ خَبِیرٌ قَوِیٌّ عَزِیزٌ حَکِیمٌ عَلِیمٌ و دیگر نامها و چون غالیان
تکذیب این نامها دیده اند و از ما شنیده اند که میگفتیم خدای در هیچ حال با بنده شبیه نباشد گفتند با
بگویید هر گاه خدای مثل و شبیه ندارد چگونه شما در این نامهای حسنی خود را با خداوند تعالی
شریک ساختید و این نامها بر خود افکندید خود را سمیع و بصیر و حی و قادر دانید پس ناچار شما
شبیه خدای تعالی باشید از همه جهت یا بعضی جهت جواب ایشان آنست که خدای تعالی بعضی
از نامهای خود برای عباد و ثابت ساخت ولیکن بر معنی دیگر اگر نام یکیست معنی یکی نیست بسیار است
یک نام بر دو معنی مختلف اطلاق رود و خود لازم نیست هر که نامی برند معنی در او متحقق باشد
نمی بینی شخص را احمر یا شور یا اسد یا علقمه می نامند و آن معانی در او نیست و نام عالم بر خدای
تعالی نهاده اند و علم حادث که علم او قدیمیست ولیکن در انسان از راه علم حادث که ایشان
اول جاهل بوده اند پس عالم شده اند و بسا باشد که آن علم از ایشان زایل گردد و بجهل اول باز گردند
و خدای عالم است یعنی محالست که بچیزی جاهل باشد پس این نام بر خالق و مخلوق اطلاق شده بدو
معنی مختلف و مشابهت لازم نیاید و همچنین پروردگار ما سمیع است و بصیر و لیکن نه بآلتی
نه آلت سمع او و هر غیر آلت بصر باشد و آلت بصر غیر آلت سمع چنانچه آدمی است بلکه بآن معنی که
هیچ آوازی و هیچ چیزی بر او پوشیده نیست پیش آن ذات واحد یکتا منزه از اعضا و اجزا
همه چیز ظاهر است پس اگر این دو نام بر بنده نیز اطلاق رود و چون معنی مختلف است مشابهت
لازم نیاید و گوییم خدای قایم و قیوم است نه بآن معنی که آدمی قایمست بر ساق خود و اندام
راست داشته است و بر خدای این معنی محالست بلکه خدای بآن معنی که ایستاده است بر همه

خلایق و آگاه است از کار ایشان و ایستادگی میکند بامور ایشان نه نشسته است و تغافل نموده است
از ایشان و هم باینمعنی که باقیست و گویند فلانی برپاست خوب ایستاده است از پای جهاده است
و خدای لطیف است نه باینمعنی که خورد و نازک و باریکست همچو گیاهی لطیف مثلا بلکه باینمعنی که در همه
اشیا نافذ است و بادراک در نمی آید و فهم و حواس او را در نمی یابد و وصف او نمیتوانند و خبیر است
یعنی باخبر و دانا و آگاه است چیزی از علم او غایب نیست نه دانائی و آگاهی که از راه تجربه و اعتبار
حاصل آمده باشد که اگر آن نمیبود جاهل خواستی بود و آدمی خبیر است بعلمی که اکتساب نموده است
از راه تجربه و اعتبار یا خبر و سماع پس لفظ یکیست و معنی یکی نیست و خدای تعالی ظاهر است نه
باینمعنی که بر بالای چیزی بر آمده است و در درون چیزی پنهان نیست بلکه باینمعنی که قاهر و غالبست
بر همه چیز و قادر است بهمه کار عرب گویند ظَهَرتُ عَلَی اَعدائی یعنی بر دشمنان غالب و فایق
آمدم و معنی دیگر اینکه خدای ظاهر است برای جویندگان و خدا طلبان و پنهان نیست براو چیزی
از امور پیدا و پنهان و اوست تدبیر کننده هرچه بینی در جهان و کدام ظاهر از خدای عز و جل
ظاهرتر و واضح تر است بر هر چه روی کنی عجب صنعت او بینی و چون در خود نظر کنی آثار صنع عجب
او چندان بینی که بهیچ دیگر حاجت نافتد و آدمی ظاهر است یعنی شخص او پیدا است و حد و صفت
او معلومست پس نام یکیست و معنی مختلف است و خدای باطنست نه باینمعنی که در بطن اشیا
در آمده است و در او غور کرده است بلکه باینمعنی که بدرون اشیا در رفته است از راه علم
و اطلاع و تدبیر و حفظ عرب میگویند بطنته یعنی آگاه شدم از حقیقت حال او و دانستم سر پنهان
او را و خدای قاهر است نه باینمعنی که بدست و پا و جنگ کشیدن و رنج بردن و حیلها پیش آوردن
غالب میگردد و دشمنان را قهر میکند چنانچه در آدمیست این آنرا یا تنها که شمردیم قهر کنند و روزی
دیگران این را قهر کنند و همچنین باقی قدرها و اگر لفظ آن بر خالق و مخلوق یکسان اطلاق شود
ولیکن معنی یکی نباشد و هیچ مشابه یکدیگر نبود و قبیح گویم همه عاقل داند که مشارکت در لفظ موجب
مشارکت در معنی و مشابهت اسم موجب مشابهت مسمی نباشد و چه جاهلست کسی که این گونه توهم

میکنند ولیکن هرکه را چشم دل کور شده او را هیچ سرمه شفا نبخشد تا لطف و عنایت الهی نور او را باز گرداند
و او را از ضلالت برهاند خطبه حضرت رضا علیه السلام در توحید و معرفت کردگار روایت
از محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام کرد که گفت شنیدم که رضا علیه السلام نزد مامون این
سخنان در توحید تکلم مینمود و در روایتی دیگر مذکور است که بنو هاشم بآنحضرت حسد بردند
و با مامون گفتند او جاهلست اگر خواهی او را امتحان در حضور ما بیازمائی و چون بیامد گفتند یا
ابا الحسن میخواهیم که بر منبر شوی و فصلی از علم دین و توحید برای ما بیان کنی آنحضرت بر منبر شد
و دیری خاموش و سر بزیر افکنده بماند پس سر برداشت و برپای خواست و حمد و ثنای خدا و صلوات
بر زبان راند و بر نبی و آل صلوة فرستاد و گفت آنچه ترجمه اش این میتواند بود اول عبادت
معرفت اوست و اصل معرفت خدا توحید است و نظام توحید نفی صفات است از او زیرا که عقول
شهادت میدهد که هر صفت و موصوف مخلوقست و هر موصوفی شهادت میدهد که او را خالقیست
که آن نه صفت و نه موصوفست و هر صفت و موصوف شهادت میدهد باقتران با یکدیگر و اقتران
شهادت میدهد بحدوث و حدوث شهادت میدهد بامتناع از ازلی که ممتنع است از حدوث
یعنی هیچ حادث ازلی نیست و هیچ ازلی حادث نیست پس خدایرا نشناخت آنکه او را بتشبیه
شناخت و او را یکتا ندانست آنکه کنه او دریافت و بحقیقت او نرسید آنکه برای او مثلی تصویر
نمود و باو تصدیق نکرد هر که او را نهایتی نهاد و قصد او نکرد هر که باو اشارت نمود و او را قصد
نکرد هر که او را مانند گفت و او را گردن ننهاد هر که برای او بعض و جزء ثابت کرد و او را اراده
نکرد هر که او را باندیشه در آورد هر ذات که بخود قایم باشد غیر او مصنوعست و هر چه بغیر خود قایم است
معلولست استدلال بر خدای عز و جل بصنع او کنند و او را از راه عقل شناسند نه از طریق وهم
و قیاس و بفطرت ثابت کرده حجت او بی القیاس آفریدن او خلایق را حجابست میان او و خلقان
و موجب مباینتست میان ایشان و ابتدا کردن او اشیا را دلیلست بر اینکه آلت نیست او را زیرا
که صاحب آلت بآلت محتاجست و خالق تعالی از آلت بی نیاز است و الا آن آلت را نیز آلتی باید

پس جاهل شد بخدا هرکه وصف او طلب کرد و از او در گذشت هرکه بما سوای او مشتمل شد و او را نیافت
هرکه کنه او جست هرکه گفت چگونه است تشبیه کرد او را و هرکه گفت برای چه چنین است علت اثبات
کرد او را و هرکه گفت چه وقت بود زمان ثابت کرد او را و هرکه گفت در چه بود در ضمن چیزی آورد
او را و هرکه گفت تا چه حد است نهایت پیدا کرد او را هرکه برای او نهایت و غایت پیدا کرد
او را جزء ثابت کرد واحد است او نه بتاویل عدد و ظاهر است نه بتاویل مباشرت خود را ظاهر کرده است
نه چنانچه دیده شود و پنهانست نه چنانچه از چیزی و جائی برکرانه افتد جدا است از اشیا نه بمباینتی
که در میان درآید نزدیکست نه چنانچه جسم بجسم نزدیک شود لطیفست نه از راه جسمیت موجود است
نه بعد از عدم فاعلست نه بکار بردن اعضا و جوارح و تقدیر کننده است نه بمساعدت فکر و
اندیشه تدبیر کننده است نه بحرکت و بجنبش نه بهمت اراده میکند نه بخاطر در می‌یابد نه بحواس
می شنود نه بآلت سمع می بیند نه بآلت بصر وقت با او یار نگردد و مکانها او را فرا نگیرد و صفت
او را تحدید نکند هستی او بر وقت و وجود او بر عدم مقدم بود چون مشاعر و حواس آفریده اوست
دانستیم او را مشاعر و حواس نبود و چون جواهر و اعراض پدید آورده اوست دانستیم که آن
و این نبود و چون میان اشیا و ضدیت نهاد دانستیم او را ضد نبود و چون اشیا را او باهم
مقارن ساخت دانستیم با او چیزی مقارن نبود و نور را با ظلمت ضد کرد و روشنی را با تاریکی و
خشکی را با تری و سردی را با گرمی و مع ذلک اضداد را باهم الفت داد و میان اشباه جدائی
انداخت از ائتلاف اشیا دانستیم تالیف دهنده اوست و از افتراق آنها دانستیم تفریق کننده
اوست و از اینجا گفت در کتاب کریم وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
جدا کرد اشیا را بقبل و بعد تا دانسته شود که او را قبل و بعد نیست و تفاوت در آنها نهاد تا
بدانیم او را تفاوت نیست همه چیز را وقتی نهاد تا بدانیم او را وقتی نیست و بعضی را از بعضی
حجاب کرد تا بدانیم میان او و چیزی حجاب نیست ثابت بود او را معنی ربوبیت وقتی که مربوب
نبود و حقیقت الهیت وقتی که مالوه نبود و معنی عالم وقتی که معلوم نبود و معنی خالق وقتی که

فی سورة الذاریات

مخلوق

مخلوق نبود و تاویل سمع وقتی که مسموع نبود نه آن زمان که خلق نمود مستحق معنی خالق شده و اشیا
آفرید مستحق معنی آفریدگاری گشت چگونه چنین نباشد و اوست قدیم مطلق در ذات و صفات
و صفات کمال او را ثابتست لم یزل و لایزال تا بآخر خطبه که بسیاری آن معانی بلفظ پارسی بیان
و بیان آن دشوار نماید و من اینقدر بیان از این کلام شریف بیرون آورده ام اگر خوانندهٔ تامل
نماید علم فراوان از آن حاصل آرد **باب دوازدهم** ذکر مجلس رضا علیه السلام با اهل ادیان و
اصحاب مقالات در توحید و معرفت باری نزد مامون از حسن بن علی نوفلی هاشمی مرویست که
چون رضا علیه السلام بر مامون قدوم نمود مامون فضل بن سهل را گفت که اصحاب مقالات را گرد
آور مثل جاثلیق که مقدم علمای نصاری است و راس الجالوت که مقدم علمای یهود است و سا
صابیان را و هربذ اکبر و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمان اسلام را تا [illegible]
گفتگو کنند و مامون کلام ایشان بشنود فضل همه را جمع کرد و مامون را اعلام نمود گفت ایشان را
بیاور چون بیامدند مامون ایشان را حرمت داشت و گفت من شما را برای آن جمع کرده‌ام که با پسر
عم این مدنی که درین ولا آمده است مناظره و مباحثه کنید فردا صبح گاه نزد من آیید و هیچکس
تخلف نکند گفتند السمع والطاعة یا امیر المؤمنین حسن نوفلی گفت ما نزد رضا علیه السلام سخن میکردیم
که یاسر آمد و گفت یا سیدی امیر المؤمنین ترا سلام میرساند و میگوید برادرت فدای تو باد
اصحاب مقالات و ارباب ادیان و متکلمان همه نزد ما مجتمع شده اند اگر صلاح دانی فردا صبح
نزد ما آی و اگر نخواهی اختیار داری و اگر خواهی که ما نزد تو آییم بر ما گران نیست رضا علیه السلام
گفت او را سلام برسان و بگو اراده تو دانستم و فردا اول روز می آیم انشا الله چون یاسر
رفت روی بما کرد و گفت یا نوفلی تو عراقی و رقت عراقی غلیظ نیست چه بخاطرت میرسد در اینکه
که پسر عمت اهل شرک و اصحاب مقالات را جمع کرده است گفتم فدای تو شوم میخواهد ترا امتحان
کند و بدانند نزد تو چیست و بنا بر اساسی نهاده است که بنیانش محکم نیست و بد بنائیست که او
نهاده است بخدا گفت چه بنا نهاده است گفتم اصحاب کلام و بدعت بخلاف علما اند زیرا که عالم منکر

نمیشود دیگر سخنی را که صواب نباشد و اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک کارشان انکار کردن
و باطل و ناصواب گفتن است هرگاه با ایشان حجت آوری که خدا یکیست گویند ثابت کن یگانگی
او را و اگر بگوئی محمد رسول خداست میگویند ثابت کن رسالت او را پس شخص را متحیر و مبهوت
کنند و حجت او را باطل سازند بغیر صواب و او را در غلط افکنند و در اضطراب تا سخن خود ترک
دهد از ایشان حذر کن فدای تو شوم آنحضرت تبسم نمود پس گفت یا نوفلی میترسی ایشان مرا
ملزم کرده اند و حجت من باطل سازند گفتم نه بخدا از این نترسم هرگز و امید دارم که خدای تعالی
بر ایشان ظفر بخشد انشاء الله پس با من گفت یا نوفلی میخواهی که بدانی که مامون چه وقت پشیمان
خواهد شد گفتم آری گفت آن وقت که بشنود حجت من بر اهل تورات بتورات ایشان و بر اهل انجیل
بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر صابئین بزبان عبرانی ایشان و بر هرابذه بزبان فارسی ایشان
و بر اهل روم بزبان رومی ایشان و بر صاحبان مقالات بلغتهای ایشان و چون هر صنف را خاموش کنم
و حجت ایشان باطل کنم ترک قول خود گویند و بقول من بازگردند در آن وقت مامون داند که مکانی
که او را و آن در پیش دارد استحقاق آن ندارد و آن وقت پشیمان شود وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و چون صباح شد فضل آمد و گفت فدای تو شوم پسر عمت منتظر تو است و جماعت
مجتمع شده اند چه میفرمائی گفت تو پیش برو که من اینک آنجانب می آیم پس وضو ساخت و
شربتی سویق تجرع نمود و ما را نیز بخورانید پس بیرون آمد و ما با او همراه بودیم تا داخل مجلس مامون شد
مجلسی مالامال از مردم و محمد بن جعفر در جماعت طالبیین و هاشمیین و امیران و مقدمان لشکر
همه حاضر بودند چون رضا علیه السلام داخل شد مامون برخواست و محمد بن جعفر و جمیع بنی هاشم
برخواستند و چندانکه بر پای بودند که آنحضرت با مامون بنشست پس امر نمود بنشستند
و مامون روی باو کرده بود و سخن میکرد پس روی بجاثلیق کرد و گفت این پسر عم من علی بن
موسی بن جعفر است از فرزندان فاطمه است دختر پیغمبر ما و پسر علی بن ابی طالب است صلوات الله
علیهما میخواهم با او سخن کنی و حجت خویش با زنمائی و انصاف بکار داری جاثلیق گفت یا امیر المؤمنین

من مکالمه و بحث کنم با مردی که بر من حجت میکند بکتابی که من آن را منکرم و بقول پیغمبری که
باو ایمان ندارم رضا علیه السلام گفت یا نصرانی اگر بر تو حجت کنم هم بانجیل تو اقرار میکنی گفت
میتوانم که اقرار نکنم و سخن انجیل رد کنم آری بخدا اقرار میکنم برغم انف خود رضا علیه السلم
گفت هرچه بخاطرت میرسد بپرس و جواب بشنو جاثلیق گفت چه میگوئی در نبوت عیسی و کتاب او
چیزی از آن را منکر هستی آنحضرت گفت من اقرار دارم بنبوت عیسی و کتاب او و آن بشارت
که داده است امت خود را و حواریون بآن اقرار کرده اند و منکرم نبوت هر عیسی را که اقرار
بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و کتاب او نکرده است و امت را باو بشارت نداده است جاثلیق
گفت نه که ما بدین سخن را قطع کنیم مگر بدو شاهد عادل گفت بلی پس دو شاهد اقامت کن از غیر اهل ملت
خود بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله چنان شاهدی که در دین نصرانی مقبول باشند و تو هم مثل این
از من بخواه دو گواه از غیر اهل ملت ما رضا علیه السلم گفت حالا انصاف دادی یا نصرانی آیا قبول
نداری عادل صاحب مرتبه را نزد مسیح علیه السلم گفت آن عادل کیست نامش ببر گفت یوحنا دیلمی
گفت بخ بخ کسی را نام بردی که نزد مسیح دوسترین مردم بود گفت ترا قسم میدهم که آیا انجیل
ناطق است باینکه یوحنا گفت مسیح علیه السلم خبر داد مرا بدین محمد عربی صلی الله علیه و آله و بشارت
داد که او بعد از او خواهد بود و من حواریون را بآن بشارت دادم و ایشان باو ایمان آوردند
جاثلیق گفت آری یوحنا این سخن را از مسیح علیه السلم نقل میکند و بشارت بنبوت مردی میدهد
با اهل بیت او و وصی او و لیکن مشخص نمیگوید که او کی خواهد بود و آن قوم را نام نمیبرد تا ما بشناسیم
رضا علیه السلم گفت اگر کسی بیاوریم که انجیل بخواند و نام محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و امت
او بر تو بخواند ایمان می آوری بآن گفت صواب گفتی رضا علیه السلم بقسطاس رومی گفت
سفر سیم انجیل را حفظ داری گفت آری پس ملتفت براس الجالوت شد و گفت انجیل خوانده
ای گفت آری گفت این سفر را از من گوش کنید اگر در آن ذکر محمد و اهل بیت و امت او شده است گواهی دهید
و اگر نباشد شهادت ندهید پس سفر سیم را بخواند تا بذکر نبی صلی الله علیه و آله رسید بایستاد و گفت یا نصرانی

از تو مپرسم بحق مسیح و مادرش که آیا میدانی که من انجیل میدانم گفت آری پس ذکر محمد و
اهل بیت و امت او بخواند پس گفت چه میگویی ای نصرانی این قول عیسی بن مریم است اگر
تکذیب میکنی بانچه انجیل بآن ناطق است تکذیب کرده موسی و عیسی را علیهما السلم و این قتل
تو واجب شود زیرا که کافر شده باشی بخدا و پیغمبر و کتاب خود و جاثلیق گفت منکر نیستم آنچه را
ظاهر شود نزد من در انجیل و بآن اقرار دارم رضا علیه السلم گفت گواه باشید بر اقرار او
و بعد از آن گفت یا جاثلیق بپرس آنچه بخاطرت میرسد گفت بمن بگو حواری عیسی بن مریم علیه السلم
چند تن بودند و علماء انجیل چند بودند گفت علی الخبیر سقطت یعنی بدانا رسیدی اما حواریون
دوازده مرد بودند و افضل و اعلم ایشان لوقا بود و اما علماء نصاری سه مرد بودند یوحنا الاکبر باج
و یوحنا بقرقیسیا و یوحنا دیلمی و نزد او بود ذکر نبی و اهل بیت و امت او و اوست که امت عیسی
و بنی اسرائیل را بآن بشارت داد و بعد از آن امام علیه السلم گفت یا نصرانی بخدا ما ایمان آوردیم
بعیسی که ایمان آورد بمحمد صلی الله علیه و آله و از او هیچ آزردگی نداریم غیر آنکه ضعیف بود و روزه
و نماز کم میداشت جاثلیق گفت بخدا که فاسد کردی علم خود را و بی اعتقاد کردی مرا من می پنداشتم
که تو عالمتری از همه علماء اسلام رضا علیه السلم گفت چرا گفت برای این سخن که گفتی عیسی ضعیف
بود و روزه و نماز کم میکرد و هرگز روزی روزه نخورد و هیچ شب نخفت صائم الدهر و
قائم اللیل بود رضا علیه السلم گفت پس کی بود او برای که روزه میداشت و نماز میکرد جاثلیق
لال شد و هیچ نگفت رضا علیه السلم گفت یا نصرانی از تو مسئله میپرسم گفت بپرس اگر بدانم
جواب گویم گفت چرا منکر آنی که عیسی علیه السلم باذن خدا مرده زنده کردی نیز بگو پس بنده و نا
پروردگار و شریک آید کار گفت از آن روی منکرم که هرکه مرده زنده کند و کور مادرزاد
و ابرص شفا بخشد او خود پروردگار است و مستحق عبادت رضا علیه السلم گفت الیسع علیه السلم
نیز کرده است آنچه عیسی علیه السلم کرده است بر آب رفته است و مرده زنده کرده است و اکمه
و ابرص را شفا داده است و امت او او را پروردگار ندانسته و جز خدای را عز و جل عبادت

کنند که آن قوم همه متقیان باشند و از گناه و تقصیر یکباره مبرا کرده شده و خود معلومست که
خدای عز و جل تمام این امت را بصفت اصطفا یاد نکرده و همه برگزیده او نباشند و همه
ایشان در میراث کتاب مدخل ندارند و هر مقصر بر خود ظلم کرده باشد که ثواب خدای عز و جل
بر خود فوت کرده و اگر عمل صالح با ناصالح خلط کرده باشد خود البته ظالم باشد و در عترت
طاهره یعنی از ذریت و اولاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنانکه مهتدی و مقبولند در میراث
کتاب و علم حق نصیبی و بهره دارند بعضی مقتصد باشند و بر خود ستم کرده به تفویت ثواب
و لیکن از اهل جنت باشند و از اهل نار دور مامون گفت عترت کیستند گفت آنانکه خدای عز و جل در صفت
ایشان گفته است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا یعنی اراده کرده است خدای عز و جل که ببرد رجس و پلیدی را از شما اهل بیت و پاک
سازد شما را پاک ساختنی و ایشان آنانند که رسول خدای در حق ایشان گفت انی مخلف
فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی
الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما ایها الناس لا تعلموهم فانهم اعلم منکم
یعنی من بجای خود میگذارم میان شما دو چیز گران را کتاب خدا و عترت من اهل بیت من بدانید
که ایشان از یکدیگر جدا نشوند تا وارد شوند بر من حوض را پس ببینید چگونه جانشینی من میکنید
در آن دو چیز ای مردمان شما میاموزید ایشان را که ایشان داناترند از شما علماء مجلس گفتند بما
بگو یا ابا الحسن که عترت آلند یا غیر آل گفت آلند گفتند این رسول خدا از او روایت شده است
که گفته است امتی آلی یعنی امت من آل منند و این اصحاب رسول بخبر مستفاض از ایشان روایت شده است
که میگفته اند آل محمد امت او نیند رضا علیه السلم گفت بمن بگویید صدقه حرام بر آل هست گفتند آری
گفت پس بر همه امت حرامست گفتند نه گفت این فرق میان آل و امت و یح بر شما بکدام ره
میروید آیا ذکر و کتاب و رسول خدا اعراض میکنید آیا نمیدانید که وراثت و طهارت که در آیات
سابقه مذکور شد قومی راست که برگزیده و مصطفین و راه یافته و مهتدی اند و دیگران گفته اند این

فی سورة الحدید

از کجاست یا ابا الحسن گفت از قول خدای عز و جل وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ
وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ
یعنی برسالت خلق فرستادیم نوح و ابراهیم را و کردانیدیم در ذریت ایشان نبوت
و کتاب را پس بعضی از ایشان مهتدی و راه یافته اند و بسیاری از ایشان فاسق اند از
طاعت بیرون شده پس وراثت نبوت و کتاب با مهتدیان باشد نه با فاسقان غرض آنست
که معلومست که هر چند نبوت و کتاب در آن ذریت نهاده شده ولیکن آن بتحقیق مهتدیان
و راه یافتگان ایشانرا باشد نه جمیع ایشانرا آیا نشنیده اید که نوح علیه السلم وقتی که از پروردگار
خود مسئلت کرد و گفت رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ

فی سورة هود

الْحَاكِمِينَ یعنی ای پروردگار من پسر من از اهل منست و بدرستی وعده تو حقست البته
بآن وفا میکنی و این از آنجا بود که خدای عز و جل نوح را وعده داده بود که او را و اهل او را
نجات دهد از طوفان و چون پسر کنعان بکشتی در نیامد و غرق خواست شدن نوح این
بگفت و نجات او مسئلت نمود خدای عز و جل با او گفت يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ
عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

ایضا

یعنی ای نوح او از اهل تو نیست او عمل ناپسندیده است از من مخواه و مسئلت مکن آنچه ترا بآن
علم نیست من ترا پند میدهم که از جاهلان باشی مامون گفت آیا تفضیل داده است خدای عز و جل
عترت را بر سایر مردمان گفت خدای عز و جل فضل عترت را بر سایر مردمان در محکم کتاب خود
ظاهر ساخته است مامون گفت کدامست گفت در قول حق تعالی إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ
نُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ یعنی بدرستی

فی سورة آل عمران

برگزید خدای عز و جل آدم را و نوح را و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان اینها ذریتیند
بعض ایشان از بعضیست یعنی اولاد یکدیگرند و بهم مانندند و گفت خدای عز و جل در موضع
دیگر أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ

فی سورة النساء

فی سورة النساء

وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا یعنی آیا حسد میبرند مردمان بر آنچه داده است ایشانرا
خدای عز و جل از فضل خود پس بتحقیق دادیم ما آل ابراهیم را کتاب و حکمت و دادیم ایشانرا
پادشاهی بزرگ بعد از آن از پس این باز گردانید خطاب را بسایر مومنان و گفت يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و مراد از اولو الامر آنها
که ایشانرا با کتاب و حکمت مقرون کردانیده و مردم بر ایشان حسد برده و ملک عظیم و آن
سابق طاعت برگزیدگان و طاهرانست علما گفتند مارا خبر ده که آیا خدای عز و جل تفسیر
کرده است اصطفا را در کتاب یعنی گفته است که برگزیدگان کدامند و صفت ایشان چیست
گفت تفسیر اصطفا در ظاهر سوای باطن در دوازده موضع کرده است اول آن قول حق تعالی

فی سورة الشعراء

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَرَهْطَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ یعنی بیم ده عشیرت خود را که
نزدیکتر اند و گروه خود را از ایشان که مخلصانند در قرائت ابی چنین است و در مصحف عبد الله
بن مسعود چنین ثابتست یعنی فقره دویم و رهطک منهم المخلصین باشد ثابتست و این منزلت
رفیع و فضل عظیم و شرف عالیست چون خدای تعالی آل را تخصیص داده باندار و با رسول

فی سورة الاحزاب

خود و صفت ایشان فرموده آیه دویم در اصطفا قول خدای تعالی است که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و این فضل را منکر نمیتواند

فی سورة بنی اسرائیل

شد مگر معاند و اما سیوم آیه مباهله چه کس درین فضل شریک ایشان نشده و از آنچه که مذکور میگردد
آیه وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ است و آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ

فی سورة الشوری

یعنی از شما مزدی برای رسالت نمیخواهم مگر دوستی خویشان من و درباره هیچ رسولی این
نگفت و در ذکر نوح علیه السلم گفت لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ و در ذکر

فی سورة هود

هود علیه السلم گفت لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي و اگر آنست

فی سورة هود

که خدای عز و جل میداند که خویشان رسول علیه السلم هرگز گمراه نمیشوند مودت ایشانرا فرض میکرد
برامت و فرمود چون آیه قربی نازل شد آنحضرت برخاست میان اصحاب خود و حمد و ثنا

خداوند تعالی کرد و گفت ای مردمان خدای عز و جل واجب ساخته است برای من بر شما وجهی
آیا شما آن را بجای می آرید هیچکس جواب نداد گفت ای مردمان این نه زر و نقره است نه ماکول
و مشروب گفتند حالا بیار پس این آیه بر ایشان خواند گفتند این را قبول داریم و بسیاری
ایشان بآن وفا نکردند و چون خدای عز و جل این را واجب ساخت بر مردمان گران آمد برای
آنکه طاعت گران باشد پس بآن متمسک شدند قومی که خدای از ایشان پیمان گرفته است بر
وفا و عمل بعهد و خدا و کردند اهل شقاق و نفاق و یکشدند از حق و گفتند همه عرب را با آنحضرت
قرابتست و در آیه داخلند باری بهر حال ازین آیه معلوم شد که مودت اهل قرابت را است پس
هر که با آنحضرت قرابت بمودت اولیتر است و قدر مودت بقدر قرابتست و هفتم آیه
إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا
تَسْلِيمًا یعنی خدا و ملایکه او صلوات میکنند بر نبی ای آنانکه ایمان آورده اید صلوات گویید
بر او و سلام و معاندان نیز دانسته اند که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله سلام
بر ترا میدانیم اما صلوات بر تو چگونه است گفت چنین میگویید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ شما درین هیچ خلاف
دارید گفتند نه مامون گفت درین خلافی نیست و اجماع امت بر آن شده است آیا در آل
نزد شما اهل هیچ ازین واضحتر چیزی هست در قرآن گفت آری بمن بگویید که قول خدای تعالی
يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ مراد از یس کیست علما گفتند محمد رسول خدا کسی درین شک
ندارد رضا علیه السلم گفت خدای عز و جل ازین راه محمد و آل محمد را فضل داده است که هیچکس
بکنه وصف آن نرسد مگر کسی که بفهمد زیرا که خدای عز و جل هیچکس سلام نکرده است مگر
بر انبیا صلوات الله علیهم گفت سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ و گفت سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ
و گفت سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ و نگفت سلام علی آل نوح و نگفت سلام
علی آل ابراهیم و نگفت سلام علی آل موسی و هارون و گفت سَلَامٌ عَلَى إِلْيَاسِينَ

یعنی معبد های تازه پس باید در کریزند بنی اسرائیل بایشان و بملک ایشان تا آسوده گردد و اعداء شان
که در دست ایشان شمشیر است انتقام می ستانند بآن از کافران هر امت آیا در تورات این
مکتوبست راس الجالوت گفت آری در تورات این را می یابیم پس با جاثلیق گفت یا نصرانی علم
تو بکتاب شعیا علیه السلم چگونه است گفت حرف بحرف میدانم پس با هر دو شان یعنی راس الجالوت
و جاثلیق خطاب کرد و گفت آیا این از کلام اوست که ای قوم من دیدم صورت راکب حمار که
پوشیده داشت جلابیب نور و دیدم راکب بعیر را روشنی او همچو روشنی ماه است گفتند آری گفته است
شعیا این سخن گفت رضا علیه السلم گفت یا نصرانی در انجیل خوانده که عیسی علیه السلم میگوید من
نزد پروردگار خود و شما میروم و بارقلیطا یعنی محمد صلی الله علیه و آله آینده است و آنست که
برای من شهادت میدهد بحق چنانچه من برای او شهادت دادم و او تفسیر میکند برای شما هر چیزرا
و اوست که ظاهر میسازد فضایح امتها را و اوست که می شکند عمود کفر را جاثلیق گفت هر چه تو از
انجیل میگویی ما بآن اقرار داریم گفت این در انجیل هست گفت آری رضا علیه السلم گفت یا
جاثلیق بمن نمیگویی که چون انجیل اول را گم کردید نزد که یافتید و این انجیل که دارید برای شما که
وضع کرد گفت ما انجیل را گم نکردیم مگر یک روز و آن را تر و تازه یافتیم یوحنا و متی از برای
ما بیرون آوردند رضا علیه السلم گفت چه کم اطلاعی تو با حوال انجیل و علمای انجیل اگر چنانست که تو
میگویی چرا اختلاف کردید در انجیل و این اختلاف در این انجیل که الحال دارید کرده اید و اگر انجیل
اول میبود اختلاف نمیکردید ولیکن من خبر آن را بتو بگویم بدانکه چون انجیل اول گم شد نصاری
مجتمع شدند نزد علما آمدند و گفتند عیسی بن مریم کشته شد و ما انجیل گم کردیم و شما علما اید چه میگویید
و چه چاره میکنید لوقا و مرقابوس با ایشان گفتند انجیل در سینهای ماست سفر سفر آن را
برای شما از خاطر بیرون می آوریم و در هر یکشنبه شما مگین مباشید و کنیسها خالی مگذارید که ما
بر شما هر یکشنبه خواهیم انجیل را خواندن سفر سفر تا تمام آن برای شما جمع کنیم پس لوقا و مرقابوس
و یوحنا و متی نشستند و برای شما این انجیل وضع کردند بعد از آن که انجیل اول گم کرده بودید

واین چهار کس شاگردان شاگردان اولیان بودند این را دانسته بودی جاثلیق گفت اما حال
چنین نمیدانستم والحال دانستم و دلم گواهی میدهد که تو حق میگوئی زیرا که علم تو با نجیل و بکمالست
واز تو فواید شنیدم و مقاصد اخذ کردم رضا علیه السلم گفت شهادت ایشان معقول و مسموعست که
علماء انجیل اند رضا علیه السلم گفت با مامون و حاضران گفت گواه باشید بعد از آن با جاثلیق گفت
بحق پسر و مادرش که هیچ میدانی که متی گفت که مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یعقوب بن
یهودا بن خضرون است و مرقابوس گفت عیسی بن مریم کلمه خداست که او را خدای عز و جل در جسد
آدمی در آورد و پس آدمی گشت و الوقا گفت که عیسی بن مریم و مادرش دو انسان بودند از گوشت
و خون پس داخل شد در ایشان روح القدس و دیگر تو قائلی باینکه عیسی علیه السلم بر خود این شهادت
داد و گفت حقاً اقول لکم یا معشر الحواریین انه لا یصعد الی السماء الا من
نزل منها الا راکب البعیر خاتم الانبیاء فانه یصعد الی السماء و ینزل
یعنی حقست اینکه با شما میگویم ای حواریین که بالا نرود باسمان مگر کسی که فرود آمده باشد از آسمان
مگر سوار شتر خاتم پیغمبران که او بالا رود به آسمان و فرود آید چه میگوئی درین سخن جاثلیق
گفت این سخن عیسی است منکر نمیشویم رضا علیه السلم گفت چه میگوئی در شهادت الوقا و مرقابوس
و متی بر عیسی علیه السلم و آنچه او را بآن نسبت دادند متی گفت پسر داود است و مرقابوس گفت
کلمه خدا در جسد انسان در آمد و انسان شد و الوقا گفت او با مادر دو انسانند از لحم و دم
جاثلیق گفت ایشان دروغ بستند بر عیسی علیه السلم رضا علیه السلم گفت ای قوم نه او پیش ازین
ایشان را صادق و عادل دانست و گواهی داد که از علماء انجیل اند و قول ایشان حقست جاثلیق گفت
ای عالم مسلمانان میخواهم مرا از حرف این چند تن معاف داری و از آن درگذری رضا علیه السلم
گفت درگذشتیم بپرس ای نصرانی از آنچه بخاطرت میرسد جاثلیق گفت دیگری بپرسد مرا بس است
بحق مسیح که در علماء اسلام مانند تو ندیدیم رضا علیه السلم با راس الجالوت ملتفت شد و با او
گفت تو میپرسی یا من از تو بپرسم گفت من میپرسم و از تو هیچ حجت قبول نکنم مگر از توریه بیاوری

یا از زبور داود علیه السلم یا از صحف ابراهیم و موسی علیهما السلم رضا علیه السلم گفت از من هیچ
حجت قبول مکن مگر آنکه توریه بآن ناطق باشد یا انجیل یا زبور راس الجالوت گفت از چه طریق
نبوت محمد صلی الله علیه و آله ثابت میسازی گفت موسی بن عمران شهادت به نبوت او داده است
و عیسی بن مریم و داود خلیفة الله فی الارض نیز گفت گفت ثابت کن قول موسی را علیه السلم گفت
آیا میدانی ای یهودی که موسی بن عمران علیه السلم وصیت کرد با بنی اسرائیل و گفت با ایشان که زود
باشد بیاید پیغمبری از برادران شما باو تصدیق کنید و قول او بشنوید هیچ برادری برای بنی اسرائیل
غیر اولاد اسمعیل می شناسی اگر نسبت اسرائیل را با اسمعیل از جانب ابراهیم علیه السلم میدانی گفت این
قول موسی است علیه السلم منکر نیستم رضا علیه السلم گفت هیچ پیغمبری از برادران بنی اسرائیل غیر محمد
صلی الله علیه و آله آمده است گفت نه رضا علیه السلم گفت نزد این مدعا پیش شما به ثبوت رسیده است
گفت آری ولیکن میخواهم که این مدعا را از توریه برای من باز نمائی و ثابت گردانی رضا علیه السلم
گفت آیا منکری که در توریه آمده است جاء النور من قبل طور سیناء و اضاء لنا من
جبل ساعیر و استعلن علینا من جبل فاران راس الجالوت گفت این کلمات را میدانم
با تفسیرش نمیدانم رضا علیه السلم گفت من ترا خبر دهم اما آنکه گفت آمد نور از طور سینا اشارتست
بوحی خدای عز و جل که بر موسی علیه السلم نازل شد بر کوه طور و اما آنکه گفت روشن شد برای ما از
جبل ساعیر آن کوهیست که خدای عز و جل آنجا بعیسی علیه السلم وحی فرستاد وقتی که بر آن کوه بود
و اما آنکه گفت عیان شد بر ما از جبل فاران آن کوه از کوههای مکه است یک روزه راه و در میان او و
اشعیا پیغمبر گفته است بنا بر قول تو و اصحاب در توریه که رأیت راکبین اضاء لهما
الارض احدهما علی حمار و الآخر علی جمل کوئی این راکب حمار کیست و راکب
جمل کیست راس الجالوت گفت نمیدانم تو بگو کیستند گفت راکب حمار عیسی است علیه السلم
و راکب جمل محمد است صلی الله علیه و آله اینکه خواندم اقرار داری که در توریه است گفت آری
بعد از آن رضا علیه السلم گفت حیقوق نبی را می شناسی گفت آری می شناسم گفت او گفته است

و کتاب شما بآن ناطق است که جاءَ اللهُ بِالْبَيانِ مِنْ جَبَلِ فارانَ وَامْتَلَأَتِ السَّمواتُ
مِنْ تَسْبيحِ اَحْمَدَ وَاُمَّتِهِ تَحْمِلُ خَيْلَهُ فِي الْبَحْرِ كَما تَحْمِلُ فِي الْبَرِّ يَأْتينا بِكِتابٍ
جَديدٍ بَعْدَ خَرابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ یعنی آورد خدا بیان را از کوه فاران و پر شد آسمانها
از تسبیح احمد و امت او و سواران او در دریا چنان میروند که در خشکی و بعد ازین مراد آنست که خدای
عز و جل سواران او را محمول میگرداند در دریا چنانچه در صحرا یعنی بر دریا بگذرند میکنند برای
فتح ممالک و با اسبان کشتی و آب در میروند و با اعدا جهاد مینمایند چنانچه در کتاب کریم
میفرماید وَحَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ می آورد برای ما کتابی تازه بعد از خراب شدن بیت
المقدس و مراد از کتاب تازه قرآنست آیا حیقوق نبی این گفته است و بآن تصدیق میکنی
راس الجالوت گفت آری حیقوق نبی این گفت و ما منکر نیستیم که گفته است رضا علیه السلم
گفت تحقیق داود علیه السلم در زبور خود گفت و تو آنرا میخوانی اَللّهُمَّ ابْعَثْ مُقيمَ السُّنَّةِ
بَعْدَ الْفَتْرَةِ یعنی خدایا بفرست آن کسی را که سنت را بر پا میکند بعد از فترت یعنی منقطع
شدن آثار نبوت و مندرس شدن دین آیا هیچ پیغمبری غیر محمد صلی الله علیه و آله می‌شناسی که
سنت را بعد از فترت بر پای کرده باشد راس الجالوت گفت آنچه گفتی قول داود است علیه السلم
و منکر نیستم اما مراد از آن عیسی است و ایام او روزگار فترت بود رضا علیه السلم گفت غلط کردی که
عیسی مخالف نیاورد و سنت او با سنت توریة موافق بود تا آن زمان که خدای او را بآسمان برد
و در انجیل مکتوبست که اِنَّ ابْنَ الْبَرَّةِ ذاهِبٌ وَالْبارِقْليطا جاءٍ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ يُخَفِّفُ
الْآصارَ وَيُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَيَشْهَدُ لي كَما شَهِدْتُ لَهُ اَنَا جِئْتُكُمْ
بِالْاَمْثالِ وَهُوَ يَأْتيكُمْ بِالتَّأْويلِ یعنی بدرستی پسر بره رفتنی است و مراد او مریم است علیهما السلم
که نیکوکار بود و رونده است و بارقلیطا که عبارت از محمد صلی الله علیه و آله آینده است بعد از وی
و او سبک میکند گرانیهای او و تفسیر میکند برای شما همه چیز را و شهادت میدهد برای من
چنانچه من برای او شهادت دادم من امثال برای شما آوردم و او تأویل خواهد آورد این

در انجیل هست و بآن ایمان داری گفت آری منکر نیستم آنرا رضا علیه السلم گفت ای راس
الجالوت خبر پیغمبر تو از تو میپرسم گفت بپرس گفت چه حجت داری بر ثبوت نبوت موسی علیه السلم
یهودی گفت کاری چند کرد که هیچ پیغمبر پیش از و نکرده بود گفت مثل چه گفت مثل شکافتن دریا
و مار شدن عصا بر دست او و ید بیضا آمدن چشمها از سنگ چون عصا بر او زد و ید بیضا و دیگر
آیات و علامات که خلق بر مثل آن قادر نیستند رضا علیه السلم گفت راست گفتی که آن افعال حجت
بر نبوت او زیرا که خلق بدان قادر نیستند پس هر که دعوی کند و ظاهر سازد کاری چند که خلق بر آن
قادر نباشند واجبست بر شما که او را تصدیق کنید گفت نه زیرا که موسی را علیه السلم نظیری
نبود از او منزلت و قربی که بپروردگار خود داشت و بر ما واجب نیست که اقرار کنیم بهر که دعوی
نبوت کند تا از نشانها مثل آنچه موسی علیه السلم آورده بیاورد رضا علیه السلم گفت پس چگونه اقرار
کرده‌اید بپیغمبرانی که پیش از موسی علیه السلم بوده‌اند و ایشان دریا نشکافته‌اند و از سنگ بعصا زده
چشمه پدید نیاورده‌اند و ید بیضا ظاهر نساخته و عصا مار نکرده و انکار نمیکنید یهودی گفت من خود با
گفتم که هر پیغمبری که بر نبوت خود علامات آورد که خلق بر آن قادر نباشند او را تصدیق کنیم
باید اقرار و ایمان آوریم هر چند آن علامات و آیات که موسی علیه السلم آورده نیاورد رضا علیه السلم
گفت پس چرا اقرار بعیسی بن مریم علیه السلم نکنی و او مرده زنده میکرد و اکمه و ابرص شفا داد و از گل
صورت مرغ میساخت پس در او میدمید و باذن خدا مرغ طایر میشد راس الجالوت گفت میگویند
که اینها کرده و ما حاضر نبودیم و ندیدیم رضا علیه السلم گفت آنچه موسی علیه السلم آورده دیدی و آنجا
حاضر بودی یا اینکه خبر آن از معتمدان اصحاب موسی علیه السلم شنیدی گفت آری خبر آن شنیدم
گفت همچنین خبرهای متواتره شنیدی بآنچه عیسی آورد از معجزات چرا انکار و دیدی و حال یکسانست
در ماند و جوابی نگفت رضا علیه السلم گفت و همچنین امر محمد صلی الله علیه و آله و آنچه او آورده و امر سایر
پیغمبران که خدای بفرستاده و از جمله آیات محمد صلی الله علیه و آله این بود که او یتیمی بود و فقیر و راعی و اجیر
یعنی گوسفند یا شتر مردم میچرانید و مزدور ایشان بود و کتابی نخوانده و نزد معلمی نرفته بود و این

و آن چهار هزار و ذکر قصه‌های پیغمبران و اخبار ایشان در آن حرف بحرف مذکور است خبرهای که بشما رسیده
تا روز قیامت و مردم را خبر میداد و بسرائر ایشان و آنچه میکردند در خانه‌ها و آیات و معجزات بسیار
آورده و افزون از عدد و احصا راس الجالوت گفت خبر عیسی علیه السلم و خبر محمد صلی الله علیه و آله
هیچیک نزد ما ثابت نگشته و نامری نزد ما ثابت نگردد و بآن اقرار نکنیم رضا علیه السلم گفت پس
دروغ گفتند این گواهان که گواهی دادند برای عیسی و محمد علیهما السلم یعنی این اخبار که کلام ایشان
ذکر کردند و اقرار بآن نمودند یا ایشان و سایر مردمان هیچ جواب نگفت بعد از آن آنحضرت فرمود
گبر را خواند و با او گفت با من بگو که چه حجت داری بر نبوت زردشت گفت معجزات نمود که پیش از او
کسی ننموده و ما او را ندیدیم و لیکن اخبار او را از اسلاف خود شنیدیم که او برای ما حلال کرد آنچه
غیر او حلال نکرده بود گفت نه که خبر شنیده بود و تابع گشتید گفت بلی گفت همچنین سایر امتها که گذشته
خبر انبیا و معجزات ایشان شنیدند و تابع گشتند و اقرار کردند شما چه عذر دارید که اقرار بایشان
نمی‌کنید هرگاه اقرار بزردشت از راه خبر متواتر و نقل مردم میکنید و حال که یا نیست بر قبول
بر دانش اقتدا و رضا علیه السلم گفت ای قوم اگر کسی در میان شما مخالف اسلام هست و میخواهد
سوال کند بکند و شرم و احتشام نکند عمران صابی برخواست و او یکتا بود در میان متکلمان
گفت ای عالم مردمان اگر نه السوال خود دعوت نمودی جرات بر سوال از تو نمیکردم من
بصره و شام و جزیره رسیده‌ام و بمتکلمین ملاقات نموده‌ام بکسی نرسیده‌ام که برای من
ثابت کرده باشد که قدیم اول یکیست قایم بوحدانیت خویش و جز او نیست اکنون میدهی از تو بپرسم
رضا علیه السلم گفت اگر در میان این جماعت عمران صابی هست آن توئی گفت بلی من عمرانم صابیم
گفت بپرس یا عمران و انصاف نگهدار و از خطل و جور بپرهیز گفت والله یا سیدی که من غیر این
مقصدی ندارم که برای من طریقی ثابت کنی تا از آن در نگذرم گفت بپرس هرچه بخاطرت میرسد
و مردم ازدحام نمودند و بهم دیگر پیوستند عمران گفت مرا خبر ده از کاین اول و از آنچه خلق کرده
گفت پرسیدی پس بفهم اما واحد یکتا همیشه واحد و کاین بوده و با او چیزی نبوده و حدود و بی اعراض

و پیوسته چنین بود بعد از آن پیدا فرمود خلق نو ایجاد شده مختلف باعراض و حدود و متفاوت نه در چیزی
او را بر پا داشت و در چیزی او را مشتمل گردانید برای خود پس خلق را بعد از آن جعل نمود برگزیده
و غیر برگزیده مشتمل بر اختلاف و ایتلاف و الوان و ذوق و طعم نه از روی احتیاج که بآنها داشته
باشد و نه از برای علو قدر و فضل مرتبه که بدون آن خلق بآن پایه نرسد و نه از آن جهت که از خلق
منفعت زیاده و نقصان بر او گردد ای عمران اینکه گفتم تعقل کن گفت یا سیدی تعقل کردم
گفت بدان ای عمران که اگر حق عز و جل خلق اشیا برای احتیاج بآن میکرد نخواستی خلق کردن
مگر آنچه بآن بر کارهای خود استعانت نماید و از ایشان نصرت طلبد پس بایستی اضعاف این چه آفریده
کرده بود هرچند بیشتر باشد کس قوی‌تر گردد خدای عز و جل ای عمران گنجایش ندارد که محتاج باشد و این
خلق برای دفع احتیاج آفریده باشد که هر آفریده صاحب حاجت باشد و هیچ چیز نیافرید مگر او را
محتاج گردانید از این جهت میگویم که خلق را برای حاجت خود نیافرید و لیکن با این خلق حاجتها را از
بعضی بعضی نقل داد و بعضی را بر بعض تفضیل و زیادتی نهاد بی حاجتی که بآن بهتر یا خشمی که بجان بوده
داشته باشد پس آنرا آفرید و این را خوار کرده باشد عمران گفت یا سیدی آیا موجودات در نفس او
معلوم بود نزد نفس او یعنی غالبا که او تعالی میدانست گفت میدانند گفت این دانستن چیز برای نفی
خلاف اوست و از برای آن که این چیز خود بنفسش نفی خلاف موجود باشد و آنجا چیزی نبود که مخالف او
باشد تا محتاج شود بنفی آن چیز از نفس خود و بتعیین آنچه دانسته است از آن نفی و الله اعلم که حاجت
خدای در علم باشیا بعلم آن علم که آنجا غیر و مخالف نیست تا آنرا نفی کند برای ثبوت آن علم مثلا
آدمی که چیزی میداند باید بداند که آن چیز میداند تا آنچه خلاف دانستن است از او دور شود و
دانستن ثابت شود و این بر حق تعالی روا نیست پس گفت آیا فهمیدی یا عمران گفت آری والله
یا سیدی پس با من بگو بچه چیز دانست آنچه را دانست باندیشه و ضمیر یا بغیر آن رضا علیه السلم
گفت با من بگو که اگر او اشیا را بضمیر داند هیچ چاره از آن می‌یابی که آن ضمیر را حدی باشد که بآن
منتهی شود معرفت گفت ناچار است از آن رضا علیه السلم گفت آن ضمیر چه خواهد بود و خطا هرا مراد

آنست که آن ضمیر را شریک اوست یا جزء او است یا ایجاد کرده او است و هیچیک صورت ندارد
عمران در ماند و جوابی نگفت رضا علیه السلم گفت غم نیست اگر ما از تو پرسیم از آن ضمیر که آیا
او را ضمیر دیگر هست یا نه و بگوئی آری فاسد کرده باشی بر خود قول و دعوی خود را یا عمران
غالبا مراد آنست که بنا بر این علم ضمیر ضمیر نگردد و ضمایر غیر متناهی متسلسل گردد و آخر نیابید
این مبادی که واحد حقیقی موصوف بضمیر نگردد و نتوان گفت برای او اراده و از فعل و عمل و صنع
یعنی همین توانیم گفتن که او صانع اشیا و فاعل کائنات است بی حرف ضمیر و بی دخلت اندیشه و آلت
در آن و نتوان در او توهم کرد و انچه در مخلوق توهم میکنیم و ثابت میسازیم این سخن را بفهم
و بران بنا نه انچه دانسته بعد از آن عمران گفت یا سیدی خبر نمیدهی مرا از حدود خلق او و چگونه اند
آنها و چیست معانی آنها و بر چند نوع جدا شده انها گفت سوال کردی بفهم حدود خلق او بر شش
نوعست انچه او را لمس کنند و انچه او را وزن کنند و انچه سوی او نظر کنند یعنی دیده شود و انچه او را
ذوق نیست و آن روح است و بعد ازین مباحث مشکل میان آنحضرت و عمران میکنند و برای
اشکال و اغلاق آن ترک دادم و عمران باخر اسلام آورد و شهادت عرضه کرد و بر زمین افتاد
و خدای را سجده کرد و سایر متکلمان که خود را در پایه عمران نمیدانستند زبان باز کشیدند و جدا
شدند و شب رسید و مجلس از هم پاشید و نوفلی گوید محمد بن جعفر با من گفت میترسم این مرد بر رضا
علیه السلم حسد برد و او را مسموم سازد و بلائی بر سر او آورد و او را بگو خود داری کند و فضل
خود ظاهر نسازد و گفتم اگر بگویم از من قبول نکند گفت از جانب من بگو که عمت چنین میگوید چون
بخدمت آنحضرت آمدم خبر عم او گفتم تبسم نمود و گفت خدا حفظ کند عم مرا من او را خوب میشناسم
پس گفت ای غلام عمران صابی را طلب گفتم من جای او میدانم مرا بفرست او را عمران را بخواندم
پس او را اکرام نمود و جامه و مرکب و ده هزار درم داد و بغلامان نیز او را ده هزار درم داد و
فضل نیز مالی بخشید و رضا علیه السلم او را والی صدقات کرد و او صاحب مال و نعمت شد

باب سیزدهم ذکر مجلس رضا علیه السلم با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مامون در توحید

و معرفت خدای عالمیان هم از حسن بن محمد نوفلی مرویست که سلیمان مروزی متکلم خراسان
بر مامون قدوم نمود و او را اکرام فرمود و باو گفت پسر عمم علی بن موسی الرضا علیه السلم
از حجاز آمده است و او و اصحابش میخواهند با مردم سخن کنند چه میشود اگر تو روز ترویه نزد ما
آئی و با او مناظره کنی سلیمان گفت یا امیر المؤمنین مرا خوش نمی آید که با مثل او کسی در مجلس تو
مناظره کنم و جماعت بنی هاشم حاضر باشند و او شکسته گردد و نتوان بر او در سخن سخت گرفتن
مامون گفت من ترا برای آن طلبیده ام که قوت دانش و مناظره تو میدانم میخواهم او را ملزم
سازی و بس است که او را در یک سخن عاجز کنی سلیمان گفت همین که کشتی مرا بس است میان من
و او جمع کن و مرا با او گذار و خود از خدمت یکسو باش مامون نزد رضا علیه السلم فرستاد و گفت
مردی از اهل مرو نزد ما آمده است و در خراسان در میان اصحاب کلام ثانی ندارد و اگر ترا مشقت نباشد
نزد ما بیائی میسر اند بود و آنحضرت برای وضو برخواست و با ما گفت شما پیش بروید و عمران
صابی همراه ما بود و نوفلی میگوید یاسر و خالد دو دست من گرفتند و مرا بر مامون داخل کردند
چون سلام کردم گفت کجاست برادرم ابو الحسن ابقاه الله گفتم جامه می پوشید و ما را پیش
فرستاد و پس گفتم یا امیر المؤمنین عمران مولای تو همراه است و بر در است گفت عمران کیست گفتم
آن صابی که بر دست تو اسلام آورد گفت داخل شود چون بیامد مامون او را مرحبا گفت گفت
یا عمران نمردی تا از بنی هاشم گشتی گفت حمد خدا را که مرا بشما شرف و کرامت بخشید یا امیر المؤمنین
مامون گفت یا عمران این سلیمان مروزیست متکلم خراسان عمران گفت یا امیر المؤمنین او خود را
بی نظیر خراسان میداند و انکار بداء میکند مامون گفت چرا با او مناظره نمیکنی گفت او در این
شود و درین اثنا رضا علیه السلم داخل شد و گفت در چه حرف بودید عمران گفت یا ابن رسول الله
این سلیمان مروزیست سلیمان گفت راضی هستی به حکم ابو الحسن میان ما حکم کند گفت آری
و لیکن باید برای من حجتی بیاورد که من آن را بدیگران حجت کنم نظیر میگویم ازین جهت اینجا معنی
بدا معلوم کردن ما قوال شنیدت و نسخ کرد آن معلوم و ظاهر کرد و بدانکه بدا او را آدمی آنست که

شخص عزم کاری بکرده اند و اراده غیر آن کند گویند بَدَا لِی اَنْ اُؤَخِّرَ سَفَرِی حَتّٰی یَخْرُجَ
شَهْرُ رَمَضَانَ یعنی اول قرار داده بودم که درین روز بسفر کنم حالا رای آن کردم که واپس
اندازم تا روزه بیرون رود یا گوئی فُلَانٌ وَصّٰی اِلیٰ اِبْنِهِ الْاَکْبَرِ ثُمَّ بَدَا لَهُ اَنْ یُوصِیَ
اِلیٰ اِبْنِهِ الْآخَرِ و اما که منکر بدا اند بدا را چنان تصور کرده اند که بدا تغییر رای و عزیمت کار است
و راجع میشود و پشیمان شدن از رای اول و کار اول و این بر خدا روا نیست و مراد از بدا آن نیست
نیست که خدای عز و جل کاری بکرده اند و حالی بحالی دیگر کنند عمر یکی کم کرده بود افزون کنند یا افزون
کرده بود و کم کنند یکی را نعمت بنکبت مبدل کرده اند و دیگری را نکبت از نعمت عوض بخشند و همیشه او کار
و ملک خود اختیار و قدرت تصرف دارد نه همچو شخصی که مال خود با علازم بدریای دور فرستد پس
اختیار و تصرفش از آن منقطع کرده و بالجمله منکر بدا میگوید اِنَّ اللّٰهَ قَدْ فَرَغَ مِنَ الْاَمْرِ وَ
جَفَّ الْقَلَمُ پس بنا بر قول او محو و اثبات و تبدیل احوال و تاخیر و تقدیم و زیاده و نقصان در
کار صانع تعالی نرود مامون گفت یا ابوالحسن تو چه میگوئی درین باب گفت یا سلیمان تو از بدا
چه چیز را منکری و خدای عز و جل میگوید اَوَلَا یَذْکُرُ الْاِنْسَانُ اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ
وَلَمْ یَکُ شَیْئًا یعنی آیا انسان نمی بیند که ما خلق کردیم او را پیش ازین و او چیزی نبود و میگوید
مَنْ یَبْدَءُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ یعنی ابتدا میکند خلق را بعد از آن اعاده میکند و میگوید
بَدِیعُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ و میگوید یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ یعنی زیاده میکند در خلق
آنچه میخواهد و میگوید بَدَأَ خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِینٍ یعنی ابتدا کرد خلق آدمی را از گل
و میگوید وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِاَمْرِ اللّٰهِ اِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَاِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ
یعنی بنا بر قول مفسران و جماعت دیگر که موخر داشته شده اند برای امر خدای یا عذاب کند ایشان
یا توبه کند بر ایشان یعنی بپذیرد توبه شان و میگوید وَمَا یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا یُنْقَصُ
مِنْ عُمُرِهِ اِلَّا فِی کِتَابٍ یعنی عمر داده نمیشود معمری و نه کم کرده میشود عمر او مگر در نوشته
سلیمان گفت از پدران خود درین باب چیزی روایتی داری گفت آری از ابی عبدالله علیه السلام

فی سورة مریم
فی سورة یونس
فی سورة البقرة
فی سورة السجده
فی سورة التوبة
فی سورة الملائکه

بمن روایت رسیده است که گفت خدای را عز و جل دو علم است علمی مخزون و مکنون که آن را غیر او نمیداند
بدا از آن پیدا شود و علمی که تعلیم کرده است آن را بملائکه و رسولان خود پس آن را علما اهل بیت نبی تو
میدانند سلیمان گفت میخواهم که این مطلب را از کتاب خدای عز و جل برای من بیرون آوری
گفت خدای عز و جل به نبی گفت فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا اَنْتَ بِمَلُومٍ یعنی از ایشان اعراض
کن بر تو ملامتی متوجه نیست اراده هلاک ایشان نمود بعد از آن بدا کرد و گفت وَذَکِّرْ
فَاِنَّ الذِّکْرٰی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِینَ یعنی ایشان را تذکیر کن و پند و نصیحت ده که ذکری نفع
دهد مومنان را سلیمان گفت دیگر بگو خدای تو شوم گفت مرا خبر داد پدرم از پدران خود
علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت خدای عز و جل وحی کرد به یکی از انبیا که به فلان
ملک بگو که من او را در وقت وفات میدهم در فلان وقت با او بگفت ملک دعا کرد و مسئلت نمود
و او بر تخت بود تا از تخت بیفتاد و گفت یا رب مرا مهلت ده تا طفلم بزرگ شود و کار خود بسامان
خدای عز و جل بان نبی وحی کرد که نزد آن ملک برو و او را اعلام کن که من در اجل او تاخیر
کردم و بر عمرش پانزده سال افزودم آن نبی گفت یا رب تو میدانی که من هرگز دروغ نگفته ام
با خدای وحی کرد که تو بنده مأموری این خبر برسان و خدای از آنچه میکند سوال کرده نمیشود
پس ملتفت سلیمان شد و گفت می پندارم که تو درین باب با یهود مشابهت جسته باشی گفت
اعوذ بالله من ذلک یهود چه میگویند گفت یهود میگویند یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ یعنی دست خدای
عز و جل بسته است این سخن باعتبار آنست که ایشان میگفته اند خدای از کار فارغ شده است
و هر چه شدنی باشد نیست قضا و تقدیر دیگر کاری در دست او نیست و اختیاری نمانده است
کاری احداث نخواهد کرد و خدای عز و جل گفت غُلَّتْ اَیْدِیهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا یعنی
دستهاشان در غل باد و بر ایشان لعنت باد با آنچه گفتند و شنیدم که قومی از پدرم موسی بن جعفر
علیه السلام از بدا پرسیده اند گفته است مردم چرا منکر بدا اند و آنکه خدای عز و جل قومی را موقوف
سازد و امر ایشان را پس اندازد سلیمان گفت با من بگو اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ

فی سورة والذاریات
ایضا
فی سورة المائده
ایضا
فی سورة القدر

در چه چیز نازل شده است گفت یا سلیمان شب قدر خدای عز و جل در و تقدیر میکند آنچه از این
سال تا بسال آینده میشود از زندگی و موت یا خیر و شر یا رزق و هر چه در آن شب تقدیر میکند
محتوم است یعنی قطعی است و در آن تخلف و تبدل جاری نیست سلیمان گفت حالا فهمیدم فدای
تو شوم دیگر بگو گفت یا سلیمان بعضی امور موقوفست نزد خدای تبارک و تعالی مقدم میدارد
از آنها آنچه میخواهد و موخر میدارد آنچه میخواهد یا سلیمان علی علیه السلم میگفت علم دو علم است
علمی که خدای تعالی آنرا بملائکه و رسل تعلیم کرده است و آن البته چنان میشود و خدای خود را و
تکذیب نمیکند و نه ملائکه و رسل خود را و علمی نزد خود مخزون داشته کسی از خلق را بر آن اطلاع نداده است
مقدم میدارد از آن هرچه میخواهد و موخر میدارد آنچه میخواهد و محو میکند آنچه میخواهد و اثبات
میکند آنچه میخواهد پس سلیمان بمامون گفت یا امیرالمومنین بعد از این روز بداء را انکار نخواهم کرد ان شاء الله
و بداء را تکذیب نخواهم نمود ان شاء الله پس مامون گفت یا سلیمان بپرس از ابوالحسن هرچه بخاطرت میرسد
و خوب گوش بده و انصاف بکن سلیمان گفت یا سیدی بپرسم رضا علیه السلم گفت بپرس پس چه
رای میکنی گفت چه میگوئی در کسی که اراده را اسم و صفت میگرداند مثل حی و سمیع و بصیر و قدیر
میدانند رضا علیه السلم گفت شما گفتید که اشیا از آنجا حادث شده و اختلاف بهم رسانیده که خدا خواست
و اراده نمود و نگفتید از آنجا حادث شد که او سمیع و بصیر است و این دلیلست که اراده او غیر اوست
گفت آری گفت اثبات کردی با او چیزی قدیم غیر از او گفت اثبات نکردم گفت پس اراده محدث
باشد گفت نه محدث نیست مامون بانگ زد که ای سلیمان با مثل او کسی معانده و مکابره میکند
انصاف بکند آیا نمی بینی در گرد تو جماعتی از اهل نظر نشسته اند بعد از آن گفت با او سخن بگو یا ابا الحسن
که او متکلم خراسانست آنحضرت یکبار دیگر مسئله را بر او باز گردانید و گفت یا سلیمان پس اراده محدث
باشد زیرا که هر چیز که ازلی و قدیم نباشد محدث باشد و اگر محدث نباشد ازلی و قدیم باشد حال
از این دو بیرون نیست سلیمان گفت اراده او همچو سمع و بصر و علم نسبت باو رضا علیه السلم گفت
پس اراده او نفس اوست گفت نه گفت پس مرید همچو سمیع و بصیر نباشد سلیمان گفت او اراده کرد

خود را چنانچه شنید خود را و مرید خود را و دانست خود را مراد آنست که مرید البته همچو سمیع و بصیر
و علیم است و فرق نیست رضا علیه السلم گفت چه معنی دارد اراده کرد خود را یعنی اراده کرد که چیزی باشد
یا اراده کرد که حی و سمیع و بصیر باشد گفت آری گفت پس باراده او این شد سلیمان گفت نه رضا
علیه السلم گفت پس قول تو که اراده کرد که حی و سمیع و بصیر باشد بی معنی شد هرگاه باراده او نشده
باشد سلیمان گفت آری البته باراده او شده است پس مامون و حاضران بخندیدند و آنحضرت نیز
بخندید و بایشان گفت با متکلم خراسان مدارا کنید و گفت یا سلیمان پس خدای عز و جل از حال
خود گشته و تغییر کرده زیرا که بنا بر قول سلیمان باراده خود سمیع و بصیر شد و چون اراده حادث
باشد اینها همه حادث گردد و لازم آید که خدای همیشه سمیع و بصیر نباشد بلکه این صفات در او
حادث شده باشد و خدای منزه است از تغیر و تبدل و حدوث شیء در ذات او تعالی پس سلیمان
درماند بعد از این رضا علیه السلم گفت یا سلیمان از تو سوالی میپرسم گفت بپرس فدای تو شوم گفت
بمن بگو که تو و اصحاب تو با مردم تکلم بآنچه ایشان می فهمند و می شناسند میکنید یا بآنچه ایشان
نمی فهمند و نمیدانند گفت بلکه بآنچه میفهمند و میشناسند گفت پس مردم میدانند یا نیست که مرید
غیر اراده است و پیش از اراده است که فاعل پیش از مفعولست و این باطل میکند قول شما را
که اراده و مرید یکیست گفت فدای تو شوم این اراده بر آن معنی نیست که مردم میدانند و ایشان
می فهمند پس گفت چنین می بینم که شما این قول دعوی میکنید بی معنی و میگوئید اراده همچو سمیع و بصیر است
از محض قول هرگاه و آنچه شما میخواهید مردم نمیدانند و تعقل نمیکنند جوابی نگفت پس رضا علیه السلم
گفت یا سلیمان آیا خدای عز و جل میداند جمیع آنچه در جنت و نار است گفت آری گفت پس خواهد
شدن آنچه خدای دانسته است که میشود از احوال جنت و نار گفت آری گفت هرگاه آنها همه شود
آیا زیاد میکند خدای تعالی برای ایشان یا طی میکند و باز میدارد سلیمان گفت بلکه زیاد میکند
گفت پس بنا بر قول تو زیاد میکند آنچه در علم او نبود گفت فدای تو شوم زیاد شدن نهایتی
ندارد یعنی نعیم جنت مثلا ابدا آخر شدن ندارد گفت چگونه زیاد کند و باز دارد و گفت پس علم خدای تعالی

شما محیط نشد با بچه در جنت و نار است هرگاه نهایت آن ندانند و ندانسته او تمام شود سلیمان
گفت برای آن گفتم نمیدانند که آن دو تمام شدن ندارد که خدای تعالی آنها را مخلد و همیشه
کرده است رضا علیه السلم گفت بلکه دانستن آنها اقتضا نکند که تمام و منقطع شوند زیرا
واضح ساخت پس گفت یا سلیمان مرا بگو که اراده فعل است یا غیر فعل گفت بلکه فعل است
گفت پس محدث باشد زیرا که فعل همه محدث است گفت فعل نیست گفت با خدای عز و جل قدیمی
دیگر باشد سلیمان گفت اراده انشاست گفت یا سلیمان این آن قولست که عیب میکنید
ضرار و اصحابش را بر آن که میگویند هر چه خدای عز و جل خلق کرده است در آسمان یا زمین
یا در بر یا بحر از سگ یا خوک یا انسان یا چارپا این همه اراده خداست و اراده خداست که میمیرد
و میزید و میخورد و می آشامد و نکاح میکند و میزاید و ظلم و فواحش میکند و کافر و مشرک
میگردد پس خدای عز و جل از او بیزار میشود و او را عذاب میکند و این اراده خداست
بر آن قول سلیمان گفت اراده همچو سمع و بصر و علم است رضا علیه السلم گفت باز برگشتی بآن
سخن پس مرا بگو که سمع و بصر و علم مصنوعند گفت نه گفت پس چگونه نفی میکنید اراده را گاهی
میگوئید اراده نکرد و گاهی میگوئید اراده کرد و هرگاه نه همچو سمع و بصر و علم مصنوع و مفعول
نیست گفته شد مانند آنست که یکبار میگوئیم دانست و بار دیگر میگوئیم ندانست رضا علیه السلم
گفت اینها یکسان نیست زیرا که نفی معلوم مقتضی نفی علم نیست و نفی مراد مقتضی نفی اراده است
زیرا که چون چیزی اراده کرده نشود اراده نباشد و اما اگر معلوم نباشد علم تواند بجای
باشد همچو دیدن که آدمی بیننده باشد اگر دیده شده نباشد سلیمان گفت اراده مصنوعست
رضا علیه السلم گفت پس حادث باشد نه همچو سمع و بصر زیرا که سمع و بصر مصنوع نیستند و
این مصنوعست سلیمان گفت این صفتیست از صفات او قدیم و ازلی گفت پس لازم آید
که انسان قدیم و ازلی باشد گفت لازم نیاید زیرا که اراده او نکرده رضا علیه السلم گفت
یا خراسانی تو اینهمه غلط میکنی نه همه اشیا باراده و قول خدای عز و جل موجود شد گفت

گفت هرگاه نبود اراده و مشیت و امر او نشد و نه بنیاد شد پس چگونه شد عاجز ماند و جواب نگفت پس
رضا علیه السلم گفت مرا بگو از قول خدای عز و جل وَاِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً اَمَرْنَا
مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا یعنی علی قول المفسر هرگاه اراده کنیم که هلاک کنیم دهی را امر کنیم
بعقوبت یعنی متنعمان آن ده را پس فسق کنند پس عذاب بر ایشان محقق گردد و چه خواهد
این خواهش بعینه نیست که اراده احداث میکنند گفت آری گفت هرگاه نه اراده ما احداث کند پس
قول تو که اراده او است یا چیزی از او نیست باطل باشد زیرا که نمیتوان گفت اراده احداث کنند و از حالی
تغیر کنند تعالی الله عن ذلک سلیمان گفت این نحو استعمال است که اراده را احداث میکنند گفت
پس چه خواسته است گفت فعل خواسته است رضا علیه السلم گفت وای بر تو چند این سخن باز
گردانی هرگاه چنین است پس اراده محدث باشد که هر فعل محدثست گفت پس اراده اینجا
معنی ندارد رضا علیه السلم گفت خدای عز و جل خود را از او شما وصف کرده و یا آنکه وصف باراده
کرد بی معنی که آن را باشد نه قدیم و نه حدیث پس هرگاه معنی ندارد و قول شما که خدای عز و جل
همیشه مرید است چنانچه همیشه سمیع و بصیر و علیم است باطل باشد سلیمان گفت مقصود من اینست
که اراده فعل اوست و همیشه بوده است گفت آیا ندانستی که هر چه همیشه بود نتواند مفعول باشد
و هم قدیم و هم حادث باشد در یک حال درماند و جواب نگفت رضا علیه السلم گفت باکی نیست
سؤالت را تمام کن سلیمان گفت من گفتم اراده صفتیست از صفات او گفت چند این گوئی
اخر این صفت محدثست یا قدیم و لم یزلیست گفت محدثست گفت الله اکبر پس اراده محدثست
هر چند صفتیست ازلی و قدیم از صفات او درماند و جواب نگفت رضا علیه السلم گفت هر چه
ازلیست مفعول نمیشود و احداث نتوان نمود گفت تا او چیزی اراده نکند نمیشود پس باید
این اراده فعل او باشد یا آنکه لم یزلیست گفت وسواس شدی یا سلیمان لازم آید که خلق
و خلق کند آنکه لم یزل خلق و فعل او بوده و این صفت کسیست که نمیداند چه میکند تعالی الله
عن ذلک سلیمان گفت من گفتم که همچو سمع و بصر و علمست مأمون گفت وای بر تو سلیمان چند

غلط کنی و سخن از سر گیری این سخن بگذار و در سخنی دیگر شروع کن رضا علیه السلم گفت بگذار
بگوید و مسئله اش برا و قطع مکن تا حجت خود سازد و سخن کن یا سلیمان گفت من گفتم که این
همچو سمع و بصر و علمست رضا علیه السلم گفت با من بگو معنی اراده یکیست یا چند معنی مختلف است
گفت یکیست رضا علیه السلم گفت پس معنی همه اراده ها یکیست گفت آری گفت پس لازم
آید که اراده قیام اراده قعود باشد و اراده حیات اراده موت چون اراده ها همه یکیست
بعضی بر بعض مقدم نیستند و یک چیزند گفت معنی اراده مختلف است گفت این بگو که مرید
اراده است یا غیر اراده گفت بلکه اراده است رضا علیه السلم گفت پس مرید نزد شما مختلف
شد هرگاه عین اراده باشد گفت یا سیدی اراده عین مرید نیست گفت پس محدث باشد
واگر نه با او قدیمی دیگر خواهد بود و بفهم سلیمان گفت بلکه اراده نامیست از نامهای او گفت او
خود این نام بر خود نهاده گفت نه گفت پس ترا نرسد او را این نام نهی گفت بلی او خود را وصف
کرده است بآنکه مرید است گفت هرگاه خود را بآن وصف کرده پس نه خبر داده که نامیست
از نامهای او سلیمان گفت زیرا که اراده او علم اوست گفت یا جاهل از این قرار که هر چیزیرا
که داند اراده کرده است گفت آری گفت اگر اراده نکند ندانسته است گفت آری گفت این
از کجا میگوئی و چه دلیل داری بر آنکه اراده علمست و حال آنکه او میداند و علم دارد بآنچه
هرگز اراده نمیکند مثل آن که گفت وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا في سورة بني اسرائيل
إِلَيْكَ پس او میداند چگونه ببرد و هرگز نمیبرد سلیمان گفت از آن جهت که از کار فارغ شده است
پس دیگر چیزی در کار نمی افزاید رضا علیه السلم گفت این قول یهود است اگر چنین باشد پس
چگونه گفت حق سبحانه ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ سلیمان گفت مقصود آنست که قادر است في سورة المؤمن
بر استجابت دعا گفت آیا وعده میدهد بچیزی که وفا نمیکند و پس چگونه گفت يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ في سورة الرعد
مَا يَشَاءُ و چگونه گفت يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ هرگاه از کار فارغ في سورة الملائكة
شده است جواب نگفت رضا علیه السلم گفت یا سلیمان آیا میداند که انسانی که این میکرده و از

میکند که هر روز بمیرد و گفت آری گفت پس آیا میدانند که میشود و آنچه او اراده میکند که بشود
و نمیدانند که نمیشود و آنچه اراده نمیکند که بشود گفت بلی میدانند که میشود رضا علیه السلم
گفت یا سلیمان میداند که شخصی زنده است و مرده است و ایستاده و نشسته و کور و بینا
در یکحال و این محالست گفت فدای تو شوم میداند که یکی میشود و نه آن دیگری گفت کدام یک
میشود آنچه اراده کرده که بشود یا آنچه اراده کرده که نشود سلیمان گفت آنچه اراده کرده که بشود رضا
علیه السلم و همه امرا و اصحاب مقالات بخندیدند رضا علیه السلم گفت این غیر آن سخن شد که گفتی
خدا می میداند که فلان امروز میمیرد و اراده کرده بود که امروز بمیرد و آنکه خلق میکنند و اراده
داشت که آن خلق بکنند پس هرگاه جایز نداند که بداند آنچه اراده ندارد که بشود پس آن میداند
که اراده کرده و اراده کرده که بشود سلیمان گفت سخن من اینست که اراده نه اوست و نه غیر او رضا
علیه السلم گفت یا جاهل آنکه گفتی او نیست یعنی غیر اوست و آنکه گفتی غیر او نیست یعنی اوست
پس هم اوست و هم او نیست سلیمان گفت او میداند که چگونه میکند چیزیرا گفت آری گفت
پس این تناقض کند که اثبات آن چیز کرده باشد گفت محال گفتی بسیار است شخص بنا میتواند
کرد و نمیکند و میتواند دوخت و نمیدوزد و بالجمله صنعتی خوب میداند و هرگز نمیکند گفت
یا سلیمان آیا نمیداند که او یکیست با او چیزی نیست گفت آری گفت پس این نیز اقتضا کند که
اثبات آن چیز کرده باشد گفت نمیداند که او یکیست با او چیزی نیست گفت تو این را میدانی گفت
آری گفت پس تو از او عالمتر باشی گفت این مسئله محالست گفت محالست نزد تو که او یکی باشد
با او چیزی نباشد و سمیع و بصیر و حکیم و قادر باشد گفت آری گفت پس چگونه ما را خبر داد که او
واحد و حی و سمیع و بصیر و علیم و خبیر است و او اینها نمیداند این رد است بر قول خدا و
تکذیب او جلت تعالی الله عن ذلک بعد از آن رضا علیه السلم گفت پس چگونه اراده میکند که
تعالی صنع آنچه را که نمیداند صنع آنرا و نمیداند چیست آن و هرگاه صانع نداند صنع آن چیز پیش چگونه
پیش از آنکه صنع آن چیز کند او متحیر خواهد بود و تعالی عن ذلک علوا کبیرا سلیمان گفت از آنجاست

کار اراده و قدرتست رضا علیه السلم گفت نه خدای قادرست بر آنچه اراده میکند هرگز او عاجز نیست
چنین است چنانچه میگوید وَلَئِن شِئنَا لَنَذهَبَنَّ بِالَّذِي أَوحَينَا إِلَيكَ یعنی اگر خواهیم
میبریم آنچه را وحی کرده ایم بتو پس اگر اراده از قدرت باشد باید اراده کرده باشد که ببرد
بقدرتی که دارد و سلیمان عاجز ماند مامون در آن وقت گفت ای سلیمان این داناترین هاشمیانست
و جماعت متفرق شدند مصنف کتاب رحمه الله میگوید مامون همه وقت متکلمان هر فرقه
و کرامات هر طایفه را که خبر ایشان می شنید طلب میکرد و ایشان را بمناظره رضا علیه السلم
تحریص میکرد شاید او را از حجت منقطع سازند و عاجز کنند از روی حسد که بر عظیم قدر
و منزلت او از علم داشت و هیچکس با او سخن نمیکرد مگر اقرار میکرد بفضل و علم او و
قبول میکرد از او حجت او را زیرا که خدای عز و جل ابا داشته مگر اینکه بلند کند کلمه
او را و تمام کند نور او را و نصرت کند حجت او را و این وعده داده است در کتاب
خود چنانچه فرموده إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الحَيَاةِ الدُّنيَا یعنی ما نصرت
میکنیم رسولان خود را و آنانکه ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و آنانکه ایمان آورده اند عبارت
از امامان هدی و تابعان ایشانست که عارفند بایشان و فرا میگیرند علم دین از ایشان
خدای عز و جل ایشان را نصرت میکند بحجت بر مخالفان چند آنکه در دنیا اند و همچنین خواهد
کرد در آخرت و خدای عز و جل وعده خود خلاف نکند **باب چهاردهم** ذکر مجلس دیگر
رضا را علیه السلم نزد مامون واقع شد با اهل ملل و مقالات و جوابها که علی بن محمد بن جهم را
داد در عصمت انبیا صلوات الله علیهم اجمعین از ابو الصلت هروی مرویست که چون مامون
جمع نمود برای مناظره علی بن موسی الرضا علیه السلم ارباب مقالات را از ارباب اسلام
و سایر ادیان مثل یهود و نصاری و مجوس و صابیان و سایر اصحاب کلام هیچیک با آنحضرت
سخن نکردند مگر حجت بر ایشان تمام کرد و گویا سنگ در گلوی ایشان افکند علی بن جهم بسوی
او قیام نمود و گفت یا ابن رسول الله چه میگوئی در عصمت انبیا گفت آری معصومند گفت پس

چه میگوئی در قول حق تعالی وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى و در قول وَذَا النُّونِ إِذ ذَهَبَ مُغَاضِبًا
فَظَنَّ أَن لَن نَقدِرَ عَلَيهِ یعنی و یونس وقتی که رفت از پیش قوم خشمگین پس گمان برد
که هرگز قادر نشویم بر او یعنی بنا بر توهم سائل نیست که چنین فهم میکند و چه میگوئی در قول
خدای عز و جل در باره یوسف علیه السلم وَلَقَد هَمَّت بِهِ وَهَمَّ بِهَا یعنی زلیخا قصد یوسف
کرد و یوسف قصد زلیخا و در قول خدای عز و جل در باره داود وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ
یعنی و گمان برد که ما او را مفتون کردیم و در قول خدای عز و جل در پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله وَتُخفِي فِي نَفسِكَ مَا اللَّهُ مُبدِيهِ یعنی و پنهان میداری در خاطر خود آنچه
خدا ظاهر کننده است آنرا رضا علیه السلم گفت ویحک یا علی از خدا بترس و بانبیا خدا
نسبت فحش و قبایح مکن و کتاب خدای را برای و گمان خود تاویل مکن زیرا که خدای عز و جل
میگوید وَمَا يَعلَمُ تَأوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي العِلمِ یعنی نمیدانند تاویل آنرا مگر
خدای و استواران ثابت قدم در علم اما آنکه خدای عز و جل در باره آدم علیه السلم گفت وَعَصَى
آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى خدای عز و جل آدم را برای آن خلق کرد که در زمین او حجت باشد و در
بلاد او خلیفه باشد و از برای جنت او را خلق نکرد و معصیت از او در جنت صادر شد و نه در زمین
و عصمت او در زمین واجب بود تا مقادیر امر خدا تمام کرده و چون بزمین فرود آمد و حجت
و خلیفه خود گردانید معصوم شد بدلالت قول حق عز و جل إِنَّ اللَّهَ اصطَفَى آدَمَ وَنُوحًا
وَآلَ إِبرَاهِيمَ وَآلَ عِمرَانَ عَلَى العَالَمِينَ یعنی خدای عز و جل برگزید آدم و نوح و آل
ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان و اما قول حق عز و جل وَذَا النُّونِ إِذ ذَهَبَ مُغَاضِبًا
فَظَنَّ أَن لَن نَقدِرَ عَلَيهِ ظن کرد یعنی یقین کرد که خدا تنگ نگیرد بر او رزق او را با خود
نمیبینی که خدای عز و جل گفت وَأَمَّا إِذَا مَا ابتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيهِ رِزقَهُ و هرگاه که مبتلا
کند او را پروردگار پس تنگ گیرد بر او رزق او را و الحاصل معنی لن نقدر علیه آن نیست که
بر او قادر نیستیم اینست که روزی بر او تنگ نمیگیریم و اگر او این ظن میکرد که خدای بر او قادر نیست

فی سورة بنی اسرائیل
فی سورة المومن
فی سورة یونس
فی سورة ص داود
فی سورة الاحزاب
فی سورة آل عمران
فی سورة طه
فی سورة آل عمران
فی سورة الانبیاء
فی سورة والفجر

بمعنی شوهر یعنی برا او دست ندارد و کلاهم چه بود و اما قول حق عز و جل در یوسف وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ فی سورة یوسف
وَهَمَّ بِهَا زلیخا قصد معصیت کرد و یوسف علیه السلم قصد کرد که او را بکشد اگر او را بر آن
کار اجبار کند از بس که آن امر منکر بود و بزرگ بود و خدای عز و جل او را باز داشت از کشتن
زلیخا و ارتکاب قبیح و زنا را چنانچه گفت كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوٓءَ وَالْفَحْشَآءَ فی سورة یوسف
یعنی این برای آنست که باز کردانیم از او بدو عمل قبیح را که عبارت از زنا است و قتل میکویم
جواب دیگر نیز اینجا مرویست و بسبب اختلاف جواب برا اولی الابصار مخفی نیست و گفت امام
علیه السلم و اما داود علیه السلم چه میکویند آن قوم که پیش شما اند درین باب ابن جهم گفت میکویند
که داود علیه السلم در محراب خود نماز میکذارد که ابلیس بصورت مرغی بسیار نیکو خود را برا او
عرضه کرد داود علیه السلم نماز بریده و برخواست تا مرغ را بکیرد مرغ از خانه بیرون شد از پی او
بیامد بیام برپید بر بام شد مرغ در خانه اوریا بن حنان افتاد داود از پی او بر آن خانه بر آمد زن
اوریا را دید غسل میکند چون بدید او را دوست داشت اوریا را او در بعضی از غزوات فرستاده
بود و صاحب آن لشکر نوشت که اوریا را پیش تابوت دارد او را پیش داشت و اوریا بر مشرکان
ظفر یافت این حال بر داود علیه السلم کران آمد دوم بار نوشت باو که او را پیش تابوت دار
و در این بار کشته شد و داود زن اوریا را بخواست آنحضرت دست مبارک بر پیشانی زد
و گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ پیغمبری از پیغمبران خدای را نسبت داوید بتهاون فی سورة البقرة
و عدم مبالات بنماز تا نماز را بکذارد و از پی مرغ برفت بعد از آن چنان فاحشه و قبیح مرتکب شد
و سعی در قتل اوریا نمود و گفت یا ابن رسول الله پس خطیئه داود چه بود گفت ویحک داود گمان برد که
خدای عز و جل هیچ خلق از و دانا تر نیافریده است خدای عز و جل آن دو ملک سوی او فرستاد
و گفتند خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ فی ص
سَوَآءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَٰذَآ أَخِى لَهُۥ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِىَ نَعْجَةٌ وَٰحِدَةٌ فَقَالَ
أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِى فِى الْخِطَابِ یعنی دو خصیم یکی بر ان دیگر ستم کرده ایم این برادر من است

او را نود و نه میش است و مرا یکی یا من گفت آنرا هم بمن بازگذار و غلبه کرد بر من در این مخاطبه
و مجادله داود علیه السلم تعجیل نمود و بر مدعی علیه حکم کرد که او را این نیز رسد و با مدعی گفت لَقَدْ
ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦ یعنی بر تو ستم کرد او که یک میش ترا از تو می طلبد تا با کوسفندان ایضا
خود ضم کند و آن هم از دست تو بکیرد و نپرسید از مدعی که بینه بر این دعوی هست و روی بکرد
بمدعی علیه که با او بکوید تو در این باب چه میکوئی این خطیه او بود که موافق قانون حکم نمود نه آنچه شما
بآن رفته اید نمی شنوید خدای عز و جل میکوید یَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلْنَٰكَ خَلِيفَةً فِى الْأَرْضِ فَاحْكُم ایضا
بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ تا آخر آیه گفت یا ابن رسول الله پس قصه او با اوریا چه بوده است گفت
در ایام داود علیه السلم هر زن که شوهرش بمیرد یا کشته شد بعد از او شوهر نمیکرد و اول کسی که خدای
عز و جل مباح کرد برای او که بخواهد زنی را که شوهرش کشته شده است داود علیه السلم بود پس زن
اوریا را بخواست بعد از قتل او و انقضای عده و این حال بود که بر مردمان شاق آمد از کشته شدن
اوریا و اما محمد صلی الله علیه و آله که خدای عز و جل درباره او گفت وَتُخْفِى فِى نَفْسِكَ مَا اللَّهُ فی سورة الاحزاب
مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَىٰهُ یعنی در خاطر خود پنهان میداری آنچه خدای
آنرا آشکارا کننده است و میترسی از مردمان و خدای سزاوارتر است که از او بترسی خدای
عز و جل شناسانیده بود نبی خود را نامهای زنان او در دنیا و نامهای زنان او را در آخرت
و آنکه ایشان امهات مومنانند یعنی مادرهای ایشانند و یکی از ایشان زینب بنت جحش نام
نام برده و زینب آنروز در تحت زید بن حارثه بود پس آنحضرت نام او را در نفس خود پنهان
داشت و ظاهر نکرد تا کسی از منافقان نکوید که او زن مردی را که در خانه او است از زنان خود و
امهات مومنان نام میبرد و از قول منافقان ترسید خدای عز و جل گفت از مردم میترسی
و خدای سزاوارتر است که از او بترسی یعنی در نفس خود و خدای عز و جل تولی تزویج کسی از خلق
او ننمود مکر تزویج حوا را از آدم و زینب را از رسول خدا بقول او تعالی که گفت فَلَمَّا قَضَىٰ ایضا
زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَٰكَهَا یعنی چون زید قضای حاجت خود از او نمود و او را ترک

کریم و فاطمه را از علی علیهما السلام راوی گفت پس علی بن الجهم گریست و گفت یا بن رسول الله
من توبه میکنم بخدای عز و جل که سخن نکنم در انبیا او بعد ازین مگر بانچه تو گفتی

باب پانزدهم

ذکر مجلسی دیگر رضا را علیه السلام نزد مامون در عصمت انبیا علیهم السلام از علی بن محمد بن جهم
مذکور است که حاضر گشتم مجلس مامون و رضا علیه السلام نزد او بود و مامون با او گفت یا بن
رسول الله نه تو میگوئی که انبیا معصومند گفت بلی گفت پس چه معنی دارد قول خدای عز و جل
وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ گفت خدای تبارک و تعالی با آدم گفت یَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ
وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ
یعنی ساکن شو تو و جفت تو جنت را پس بخورید از جنت بفراخی نه تنگی هر جا خواهید شما و نزدیک
مگردید این درخت را و اشاره بدرخت گندم فرمود و با ایشان نگفت مخورید ازین درخت و
هر چه از جنس این درخت باشد پس ایشان از غیر آن درخت خوردند چون شیطان با ایشان
وسوسه کرد و گفت مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ یعنی نهی نکرده شما را پروردگار شما از ان
درخت بلکه نهی کرده شما را اگر نزدیک آن درخت دیگر نشوید و نهی نکرده شما را از خوردن آن مگر
برای آنکه دو فرشته میشوید یا در جنت مخلد میمانید و قسم خورد با ایشان که ناصح ایشانست
چنانکه گفت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا
لَمِنَ النَّاصِحِينَ و آدم و حوا ندیده بودند پیش از ان کسی را که بخدا قسم دروغ خورد پس ایشانرا
فریب داد و غافل ساخت تا بخوردند از ان از روی اعتماد بقسم خوردن او بخدا و این حال از
آدم قبل از نبوت واقع شده و گناهی نبود که بان مستحق دخول نار گردد بلکه از گناهان صغیره
بود که خدای می بخشید و بر انبیا قبل از نزول وحی جایز است و چون او را خدای برگزید و نبوت
داد معصوم شد نه گناه کبیره کرد و نه صغیره چنانچه خدای تعالی گفت وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ
فَغَوَىٰ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ یعنی معصیت کرد آدم رب خود را
پس در گمراهی افتاد و بعد از ان برگزید او را پروردگار او و توبه او پذیرفت و هدایت نمود و گفت

فی سورة البقرة

فی سورة الاعراف

ایضا

فی سورة طه

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا الآیه مامون گفت چه معنی دارد قول خدای عز و جل فَلَمَّا
آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا یعنی چون خدای عز و جل آدم و حوا را فرزند
صالح بی عیب عطا کرد برای خدای شریکان گردانیدند در انچه ایشانرا عطا کرد رضا علیه السلام
گفت حوا برای آدم علیه السلام پانصد شکم بزائید و در هر شکم ذکری و انثی و ایشان عهد کرده
بودند با خدای عز و جل و گفته بودند در مقام دعا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ
اگر ما را نسل نیکو بخشی ما ترا از شاکران باشیم و وقتی که ایشانرا نسل نیکو بخشید درست اندام
پاک از عیب و آفت آن نسل دو صنف بودند بعضی نر و بعضی ماده و آن دو صنف برای حق
تعالی شریکان گردانیدند در انچه ایشانرا عطا کرده بود و شکر خدای نکردند چنانچه پدر و مادر
ایشان کرده بودند مامون گفت گواهی میدهم که تو پسر رسول خدائی بحق بگو بمن از قول خدای عز و جل
در باره ابراهیم علیه السلام که فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي یعنی
چون شب درآمد ستاره دید گفت این پروردگار منست گفت رضا علیه السلام که ابراهیم بر
سه صنف مردم افتاده بود صنفی زهره می پرستیدند و صنفی قمر و صنفی آفتاب و این وقتی
بود که از ان زیر زمین که او را انجا پنهان کرده بودند بیرون آمده بود و چون شب درآمد زهره را
دید گفت این پروردگار من باشد بر وجه انکار و استخبار و چون فرو شد گفت لَا أُحِبُّ
الْآفِلِينَ من دوست نمیدارم هر چه را که غایب گردد و فرو شود زیرا که فرو شدن از صفات
حادث است نه قدیم و چون دید ماه را که میدرخشید گفت این پروردگار منست هم بر وجه انکار
و استخبار و چون غایب شد گفت لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ
اگر هدایت نمیکرد مرا رب من هر آینه خواهستمی بودن از قوم گمراهان و چون صباح شد و دید
آفتاب را بازغ و درخشان گفت این پروردگار منست این بزرگتر است از زهره و قمر بر وجه
انکار و استخبار نه بر وجه اخبار و اقرار و چون غایب شد گفت با آن سه صنف از عابدان
زهره و قمر و شمس يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ

السموات

فی سورة آل عمران

فی سورة الاعراف

ایضا

فی سورة الانعام

ایضا

ایضا

ایضا

وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی ای قوم من بیزارم از آنچه شما آنرا با خدا شریک
میکردانید من روی خود بآن خداوندی کردم که ایجاد کرد آسمانها و زمین را برو جه اخلاص
و نیستم من از شرک آورندگان و ابراهیم علیه السلم خواست باین کلام مبین کند بطلان دین
ایشانرا و ثابت کند نزد ایشان که عبادت حق نیست کسی را که بصفت زهره و قمر و شمس باشد
بلکه عبادت خالق آنها را حق و ثابتست و این حجت که او آورد با قوم بالهام خدای بود چنانچه
گفت وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مأمون گفت لِلَّهِ دَرُّكَ یا ابا الحسن
بگو بمن از قول ابراهیم رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن
لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي گفت خدای تبارک و تعالی وحی کرده بود بابراهیم علیه السلم که من از
بندگان خود خلیلی خواهم گرفتن که اگر از من بخواهد که مرده زنده کنم بوی اجابت کنم و در خاطر
ابراهیم علیه السلم افتاد که آن خلیل او خواهد بودن گفت پروردگارا مرا بنما چگونه زنده میکنی
مرده را گفت مگر تو ایمان نیاورده گفت آورده ام و اما میخواهم دلم مطمئن شود و آرام گیرد که
آن خلیل منم گفت فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ
مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا یعنی بگیر چهار پرنده پس میل ده و ضم کن ایشانرا
بسوی خود و بعد از آن بر هر کوه از آنها حصه بنه بعد از آن ایشانرا بخوان تا سوی تو آیند
پویه کنان ابراهیم علیه السلم کرکسی و بطی و بزبان گیلانی او را سیکا گویند وعالاروک
کویم و طاوسی و خروسی بگرفت و ایشانرا پاره پاره کرد و با هم درآمیخت بعد از آن حصه
از آن بر سر کوهی از کوهها که در حوالی او بود بنهاد و آن ده کوه بود و منقارهای ایشانرا میان
انگشتان خود گرفت و آنها را بنامهاشان بخواند و نزد خود دانه و آب نهاد و آن اجزا پریدن
گرفتند و بعضی با بعضی پیوستند تا بدنهاشان راست شد و هر بدنی آمد تا گردن و سر خود
پیوست پس ابراهیم علیه السلم منقارهاشان رها کرد و پریدند پس نشستند از آن آب خوردند
و از آن دانه برچیدند و گفتند یا نبی الله ما را زنده کردی ترا خدا زنده کناد ابراهیم علیه السلم

فی سورة البقرة

گفت بلکه خدا زنده میکرد آنرا مرده را و همیشه زنده بود او را و بر همه چیز قادر است مأمون
گفت بارک الله یا ابا الحسن دیگر مرا خبر ده از قول حق تعالی فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ
عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ گفت که موسی علیه السلم داخل شد بشهری از شهرهای
فرعون وقتی که اهلش غافل بودند میان شام و عشا دید دو مرد با هم جنگ میکنند این
از شیعیان اوست و آن از دشمنان اکنون آنکه از شیعیان او بود استغاثه نمود از موسی بر آن
یک که از دشمنان بود و موسی علیه السلم او را مشتی زد بحکم خدا پس بمرد و گفت این از عمل شیطان
بود یعنی آن جنگ ایشان نه کشتن موسی او را مأمون گفت پس چه معنی دارد قول موسی
علیه السلم رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي گفت یعنی من خود را در غیر موضع او نهادم
بداخل شدن باین قریه پس مرا از دشمنان بپوشان تا بر من ظفر نیابند و مرا بکشند پوشید
او را خدای عز و جل موسی علیه السلم گفت رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ الآیه پروردگارا من بآن
نیکه انعام کردی بر من چنین قوتی که مردی بیک مشت بکشتم پس من هرگز نباشم پشت و مدد
مجرمان بلکه جهاد میکنم در راه تو باین قوت تا تو راضی شوی پس صبح کرد موسی علیه السلم
در آن شهر ترسان منتظر بود ناگاه آن که دیروز از و نصرت خواسته بود او را میخواند و بمدد خود
بر شخصی دیگر موسی علیه السلم با او گفت دیروز جنگ کردی با کسی امروز هم جنگ میکنی او را و
کرد که حمله کند بر او و چون اراده کرد که حمله کند بر آنکه دشمن آن دو بود و او از شیعه او بود
گفت یا موسی میخواهی که مرا بکشی چنانچه دیروز یکی را کشتی مأمون گفت جزاک الله خیرا یعنی
داد و قول موسی با فرعون فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ گفت فرعون با موسی علیه السلم
گفت وقتی که نزد او آمد وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ یعنی که
آن کار که کردی از کشتن قبطی و تو از کافران بودی بمن موسی علیه السلم گفت آن کار کردم
و من از راه گم کردگان بودم و بآن سبب بشهری از شهرهای تو افتادم و از آنجا گریختم چون
از شما ترسیدم پس بخشید مرا پروردگار من دانش حق و مرا از رسولان گردانید و خدای

فی سورة القصص

فی سورة الشعراء

فی سورة الضحی

عز و جل با نبی خود محمد گفت اَلَمْ یَجِدْكَ یَتِیمًا فَآوٰی یعنی نه ترا یتیم یافت و مکان داد او بتو
قوم و مادر ترا وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدٰی و ترا گمراه یافت یعنی نزد قوم تو پس هدایت

ایة

نمود ایشانرا بشناخت تو وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنٰی و ترا غنی گردانید بآنکه دعای تو

ایة

مستجاب ساخت مامون او را ثنا کرد پس گفت چه معنی دارد قول خدای عز و جل وَلَمَّا جَاءَ

فی سورة الاعراف

مُوسٰی لِمِیقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِی الآیة یعنی
چون آمد موسی برای وقت وعده و سخن کرد با او پروردگار او گفت یا رب خود را بمن بنما تا نظر
کنم بسوی تو گفت مرا نتوانی دیدن چون جایز است که کلیم خدا موسی علیه السلم نداند که خدای
تبارک و تعالی دیده نمیشود تا این مسئلت از او کند رضا علیه السلم گفت کلیم خدا میدانست که خدای
منزهست از آنکه دیده شود و دیده بود ولیکن چون خدای با او سخن کرد و قرب داد او باز گشت
سوی قوم خود و ایشانرا از آن خبر داد و گفتند ما ایمان نیاوریم بتو تا کلام خدا بشنویم
چنانچه تو شنیدی و آن قوم هفتصد هزار مرد بود و از ایشان هفتاد هزار اختیار کرد پس
از ایشان هفت هزار اختیار کرد پس از ایشان هفتصد مرد و از آن هفتصد هفتاد مرد اختیار
نمود برای میقات رب خود و ایشانرا با خود بطور سینا برد و بداشت در دامن کوه و خود
بالا شد و از خدای عز و جل مسئلت کرد که با او سخن کند و کلام خود بآن قوم بشنواند خدای
با او سخن کرد و ایشان آن سخن شنیدند از بالا و زیر و از دست راست و از چپ و از پس و پیش
زیرا که خدای عز و جل آن کلام را در درخت ایجاد کرد و بعد از آن از آنجا بهر طرف منبعث گردانید
تا آنکه از همه جوانب شنیدند گفتند ما ایمان نمی آوریم برای تو با آنکه آنچه شنیدیم کلام حق
تعالی است تا ببینیم خدای را آشکارا چون این سخن بزرگ گفتند و استکبار و عتو نمودند
خدای عز و جل بر ایشان صاعقه فرستاد و ایشانرا بظلم ایشان مواخذت نمود و همه بمردند موسی
علیه السلم گفت یا رب من چه بگویم با بنی اسرائیل چون باز گردم سوی ایشان خواهند گفت
تو ایشانرا بردی و کشتی چون صادق نبودی در آن دعوی که مناجات میکنند با تو خدای تعالی

پس خدای عز و جل ایشانرا زنده گردانید و با او بفرستاد و گفتند اگر تو از خدای مسئلت میکردی
که خود را بتو نماید تا باو نظر کنی ترا اجابت مینمود و تو مارا خبر میدادی که او چگونه است پس معرفت
او بر وجه کمال بما حاصل میشد موسی علیه السلم گفت ای قوم خدا دیده نشود و او را هیچگونگی
نبود و او را بآیات او شناسند و باعلام او دانند گفتند ما ایمان نمی آوریم بتو تا این مسئلت کنی
موسی علیه السلم گفت یا رب تو می شنوی گفتگوی بنی اسرائیل را و میدانی صلاح حال

فی سورة الاعراف

ایشانرا خدای عز و جل باو وحی کرد که یا موسی سوال کن آنچه از تو سوال میکنند که من ترا بجهل
ایشان مواخذت نکنم در این وقت گفت رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِی وَلٰكِنِ
انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلّٰی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ
جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسٰی صَعِقًا یعنی ای پروردگار من خود را بمن بنما تا نظر کنم بتو گفت مرا
نبینی و لیکن نظر کن بکوه اگر مستقر باشد در جای خود و در حین تجلی کوه فرو نریخت مرا خواهی
دید چون تجلی کرد پروردگار او مر کوه را بآیتی از آیات خود آن کوه را از هم بپاشانید و موسی

ایة

علیه السلم بیفتاد و از هوش رفت فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَیْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ
یعنی چون بهوش آمد گفت تنزیه میکنم ترا و بخدا باز گشتم بسوی تو یعنی بمعرفت تو از جهل قوم خود
و منم اول مومنانم بآنکه تو دیده نمیشوی مامون آنحضرت را ثنا کرد و گفت مرا خبر ده از قول

فی سورة یوسف

حق تعالی وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأٰی بُرْهَانَ رَبِّهِ رضا علیه السلم گفت
زلیخا قصد او کرد و او اگر نمیدید برهان پروردگار خود را قصد زلیخا میکرد چنانچه او کرده
بود ولیکن او معصوم بود و معصوم قصد گناه نکند و گناه نکند و مرا پدرم حدیث کرد از
صادق علیه السلم که گفت قصد کرد زلیخا بآنکه بکند و او قصد کرد که نکند مامون او را ثنا کرد

فی سورة الانبیاء

و گفت مرا خبر ده از قول خدای عز و جل وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ
عَلَیْهِ گفت یونس بن متی علیه السلم از میان قوم خود رفت خشمگین پس گمان کرد یعنی یقین کرد
که ما تنگ نمیگیریم بر او روزی او را یعنی لفظ نقدر اینجا بمعنی قدرت نیست بمعنی تنگ گرفتن

زرفت چنانچه حق تعالی گفت فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ ورزقه فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا — فی سورة الانبیاء
أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی خدای را خواند در ظلمتها که عبارت از ظلمت شب
و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهیست بانکه نیست معبودی جز تو منزه میکردانم ترا بدرستی که بودم
من از ظالمان امام میگوید یعنی بر خود ستم میکردم که مثل این عبادت که مرا فارغ کردی برای
آن تا امروز در شکم حوت میکنم میکردم پس خدا استجابت نمود دعای او را و گفت فَلَوْلَا — فی سورة الصافات
أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یعنی اگر نه او از تسبیح کنندگان
میبود در شکم ماهی میماند تا روزی که مبعوث کردند مردمان مامون گفت ترا خدا خیر دهد ای
ابو الحسن مرا خبر ده از قول خدای عز و جل حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ — فی سورة یوسف
قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا گفت خدای عز و جل میگوید تا آنکه مایوس شدند رسولان از
قوم پس گمان کردند قوم ایشان که دروغ گفته شده است با آن رسولان در این وقت آمد ایشان
نصرت ما مامون دعا کرد و آنحضرت را فقیر میگویم لفظ کذبوا در این آیه بنا بر اینکه مخفف خوانیم
غالبا این سوال مبنی بر آنست و محل سوال و اشتباه هست زیرا که ظاهر این آیه چنین خوانده بودن
که چون رسولان مایوس شدند پس گمان کردند که مگر با ایشان دروغ گفته شده است و معنی این
شود که خدا و ندجهان با ایشان دروغ گفته است و جبرئیل علیه السلام دران و حیها غیر صادق
بوده است تعالی عن ذلک و این کفر بود پس آنحضرت این اشتباه رفع نمود و بیان فرمود که
فاعل ظنوا قوم رسولانند نه رسولان و اما بنابر تشدید کذبوا تا از تکذیب باشد چنان شبهه
وارد نمیشود که حاجت بتاویل افتد زیرا که اگر رسولان گمان کنند که قوم ایشان را تکذیب کردند
و نخواهند قول ایشان باور داشتن و تابع شدن چنان مفسده لازم نیاید که من صدق شما
ظاهر سازم بالا و مردم را با آخر تابع و مصدق کردانم و شما را نصرت نمایم پس گمان ایشان
که قوم تکذیب ایشان نمودند و قول ایشان باور نخواهند داشتن و تابع شدن خلاف صواب
باشد پس آنحضرت فرموده باشد که این گمان قوم ایشان کردند نه ایشان یعنی پیدا شد

ایشان را تکذیب کردند و سخن ایشان را باطل پراوردند و نخواهند ایشان را تابع شدن و اطاعت — فی سورة الفتح
نمودن پس در اینوقت خدای عز و جل رسولان را نصرت کند تا تابع شوند و تصدیق کنند مامون
گفت مرا خبر ده از قول خدای عز و جل لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ
وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ رضا علیه السلام گفت هیچکس نزد مشرکان مکه گناهش
از گناه رسول خدا بزرگتر نبود زیرا که ایشان غیر خدای عز و جل سیصد و شصت صنم
می پرستیدند پس چون آنحضرت ایشان را بکلمه اخلاص و توحید خواند بر ایشان بسیار سخت
و بزرگ نمود و گفتند آیا او چندین خدایان را یک خدای کرد إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ — فی سورة ص
این چیزی عجیبست و چون خدای عز و جل فتح کرد بر نبی خود مکه را گفت یا محمد إِنَّا — فی سورة الفتح
فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی فتح کردیم
ما برای تو فتحی آشکارا تا بیامرزد و بپوشاند برای تو خدا آنچه متقدم بود از گناه تو و آنچه
متاخر بود یعنی گناهان که باعتقاد مشرکان مکه ترا حاصل بود بترک خدایان ایشان و دعوت
بخدای یکتا خالق همه جهان از گناهان پیشتر و پس تر زیرا که چون مکه مفتوح شد مشرکان بعضی
اسلام آوردند و بعضی بیرون رفتند و آنچه ماندند مغلوب و منکوب شدند و قادر بر انکار
توحید نبودند و ممانعت از آن نمی توانستند پس گناه آنحضرت نزد ایشان مغفور شد چون
بر ایشان غالب شد و توحید ثابت شد مامون ثنا کرد و گفت مرا خبر ده از قول خدای عز و جل
عَفَا اللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ یعنی عفو کرد خدای از تو چرا اذن دادی ایشان را حضرت — فی سورة التوبة
علیه السلام گفت این به اسلوب مثل عربست که إِيَّاكِ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَة یعنی با تو میگویم
و تو بشنو ای همسایه خدای عز و جل با رسول خود این خطاب میکند و مراد امتست و همچنین
انجا که میگوید لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی اگر تو مشرک — فی سورة الزمر
شوی و غیر خدا را با خدا شریک سازی هر آینه باطل میشود عمل تو و هر آینه خواهی بودن از زیانکاران
و انکه گفت وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا — فی سورة بنی اسرائیل

یعنی اگر این بود که ما ترا ثابت کردیم هر آینه نزدیک بود که میل کنی بسوی ایشان اندکی گفت
راست گفتی یا بن رسول الله مرا خبر ده از قول خدای عزّ و جلّ وَاِذْ تَقُولُ لِلَّذِي اَنْعَمَ اللهُ
عَلَيْهِ وَاَنْعَمْتَ عَلَيْهِ اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ
مَا اللهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَاهُ یعنی و وقتی که گفتی تو با
کسی انعام کرده بود خدای بر او و تو انعام کرده بودی بر او نگهدار بر خود زن خود را و از
خدا بترس و پنهان میداشتی تو در نفس خود آنچه خدای آنرا اظهار کننده بود و میترسیدی
از مردمان و خدای سزاوارتر بود که بترسی تو از او رضا علیه السلم گفت رسول خدا بخانه
زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی رفت برای کاری که داشت زن او را دید که غسل میکرد گفت
با او سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ و مراد او تنزیه خدای عزّ و جلّ بود از قول کسی که گمان میکرد
که ملائکه دختران خدایند و خدای با ایشان میگفت اَفَاَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ
مِنَ الْمَلَائِكَةِ اِنَاثًا اِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا یعنی آیا برگزید شما را پروردگار شما
به پسران که داد و شما را و خود فرا گرفت از فرشتگان دختران شما سخنی بزرگ میگوئید و چون نبی
صلی الله علیه و آله زن زید را دید غسل میکرد و گفت سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَكَ تنزیه او است تعالی
کسی که ترا خلق کرد از آنکه برای خود فرزندی فرا گیرد که محتاج باین تطهیر و اغتسال باشند و چون
زید بخانه باز آمد زنش با او بگفت که آنحضرت آمد و مرا دید و این کلام گفت زید ندانست
که آنحضرت از آن کلام چه اراده کرده است پس گمان کرد که او را حسن زن و خوش آمده است
بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیک و آلک زن من در خلق بدی دارد
و من میخواهم او را طلاق دهم نبی صلی الله علیه و آله با او گفت زن خود را نگهدار و از خدا
بترس و بتحقیق خدای عزّ و جلّ او را اعلام داده بود بعدد ازواج خود و این زن از آنجمله
بود و این را او در خاطر پنهان داشت و با زید نگفت و ترسید از مردم که بگویند که محمد با مولای
خود میگوید زن تو زن من خواهد بود پس او را عیب کنند باین سخن پس خدای عزّ و جلّ نازل

فی سورة الاحزاب

فی سورة بنی اسرائیل

ساخت وَاِذْ تَقُولُ لِلَّذِي اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ الآیه یعنی گفتی بکسی که خدا منّت بر او انعام کرد
باسلام و تو انعام کردی بعتق و بعد از آن زید بن حارثه آن زن را طلاق داد و عدّه داشت
و خدای عزّ و جلّ او را بنبی خود تزویج نمود و قرآنی بآن معنی نازل ساخت فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ
مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي اَزْوَاجِ اَدْعِيَائِهِمْ
اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ اَمْرُ اللهِ مَفْعُولًا یعنی چون قضا کرد زید از آن زن
حاجت خود را او را زن تو گردانیدیم تا نباشد بر مومنان حرجی در خواستن زنهای
پسرخواندهای خود هرگاه قضا کرده باشند از ایشان حاجت خود را و امر خدای کرده میشود و بعد
از این خدای عزّ و جلّ دانست که منافقان عیب خواهند کردن پس نازل ساخت مَا كَانَ
عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللهُ لَهُ یعنی نبی را حرجی نیست در آنچه فرض کرده خدای بر
او مامون گفت سینه مرا شفا دادی یا بن رسول الله و واضح ساختی آنچه بر من ملتبس بود ترا
خدا جزای خیر دهد از انبیاء خود و از اسلام علی بن جهم گفت پس مامون برخاست برای
نماز و دست محمد بن جعفر بن محمد علیهما السلم بگرفت و من حاضر آن مجلس بودم از پی ایشان
رفتم مامون با او گفت چگونه دیدی پسر برادر ترا گفت عالمست و ما او را ندیدیم که پیش
کسی از اهل علم آمد و شد نماید مامون گفت پسر برادر تو از اهل بیت نبوتست که نبی صلی الله
علیه و آله و سلم در حق ایشان گفت اَلَا اِنَّ اَبْرَارَ عِتْرَتِي وَاَطَايِبَ ذُرِّيَّتِي اَحْلَمُ النَّاسِ
صِغَارًا وَاَعْلَمُ النَّاسِ كِبَارًا فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَاِنَّهُمْ اَعْلَمُ مِنْكُمْ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى
وَلَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ یعنی بدانید که نیکوکاران عترت من و پاکتران ذریّت من
حلیم ترین مردمانند در خوردی و داناترین ایشانند در بزرگی ایشانرا تعلیم مکنید که ایشان
عالمترند از شما بیرون نمی کنند شما را از باب هدایت و داخل نمی کنند در باب ضلالت
و رضا علیه السلم بمنزل خود آمد من فردا اول روز نزد او رفتم و با او حرف مامون و
جواب عمش محمد بن جعفر گفتم بخندید پس گفت یا بن جهم فریب ندهد ترا آنچه از او شنیدی

فی سورة الاحزاب

کرده و باشد قصد جان من کند ناگاه خدای عزوجل انتقام من از او بستاند مصنف کتاب
رحمه الله گوید این حدیث مرا غریب می آید از طریق علی بن الجهم با نصب و بغض و عداوتی که
او را با اهل بیت علیهم السلام بود

باب شانزدهم

آنچه از رضا علیه السلام مرویست از حدیث
اصحاب الرس که ذکر ایشان در قرآن آمده است از ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی
منقولست که گفت حدیث کرد مرا علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر
علیه السلام از پدرش جعفر از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین
علیهما السلام که گفت مردی از اشراف بنی تمیم که عمرو نام داشت پیش از قتل علی بن ابی طالب
علیه السلام بسه روز نزد او آمد و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از اصحاب الرس که در چه عصر
بوده اند و کجا بوده است منازل ایشان و که بوده است ملک ایشان و آیا خدای عزوجل
بایشان پیغمبری فرستاده یا نه و بچه سبب هلاکشان کرد که من در کتاب خدا ذکر ایشان یافتم
و خبری از ایشان نمی یابم علی علیه السلام گفت از من حدیثی پرسیدی که پیش از تو کسی از من
نپرسیده بود و بعد از من کسی آن حدیث با تو نگوید مگر از من و در کتاب خدای عزوجل هیچ
آیت نیست مگر من آنرا میدانم و تفسیر آن میشناسم و میدانم در کدام مکان نازل شده در دشت
یا کوه در شب یا در روز و در اینجا علم بسیار است و اشاره بسینه مبارک خود نمود ولیکن طالبان
این علم اندکند و عنقریب پشیمان گردند چون مرا نیابند از جمله قصه ایشان ای برادر تمیمی اینست
که ایشان قومی بودند که عبادت میکردند درخت صنوبر را که آنرا شاه درخت میگفتند و آنرا
یافث بن نوح نشانیده بود بر کنار چشمه که او را روشاب میگفتند آن چشمه برای نوح علیه السلام
بعد از طوفان آشکار شده بود و ایشان را اصحاب رس برای آن نامیدند که پیغمبر خود را در زمین
فرو کردند یعنی چاه کندند و او را آنجا در گور کردند و این بعد از سلیمان بن داود علیهما السلام
بود و ایشان را دوازده قریه بود بر کنار نهری که آنرا رس میگفتند از بلاد مشرق و نام نهر را
نام ایشان شتق است و آن روز در زمین نهری از آن پر آب تر و عذب تر و گوارا تر نبود و

همچنین از آن قریها بود که از همه معمورتر بود و یک قریه آبان نام داشت و دوم آذر و سیوم
دی و چهارم بهمن و پنجم اسفندارمذ و ششم فروردین و هفتم اردی بهشت و هشتم خرداد
و نهم مرداد و دهم تیر و یازدهم مهر و دوازدهم شهریور و بزرگتر آن شهرها اسفندار نام
داشت و پایتخت ملک ایشان بود و نام آن ملک ترکوذ بن غابور بن یارش بن سازن بن کنعان
بن نمرود بود که فرعون ابراهیم است علیه السلام یعنی با او دشمنی و عداوت نمود و این چشمه
و صنوبر در آن شهر اسفندار بود و در آن دیهها دیگر از بار این صنوبر دانه آنجا کاشته بودند
برست و درختی عظیم شد و آب این چشمه را که صنوبر بر کنار او بود و جوی که از آن منشعب میشد
بر خود حرام کرده بودند نه خود و نه چارپایان ایشان از آن نمی آشامیدند و هر که میآشامید او را میکشتند
و میگفتند این حیات خدایان ماست نباید کسی از حیات ایشان چیزی کم کند و خود و چارپایان
آب از نهر رس که بر آن بودندی که آن قریها بر آن بنا شده بود و در هر ماهی در سال در یکی از آن
قریها عید واقع شدی و اهل قریه جمعیت نمودندی و بر بالای آن درخت صنوبر که آنجا بود
سراپرده بزدندی از حریر و در او انواع صورتها منقوش پس گوسفند و گاو برای آن
درخت قربانی نمودندی و باتش و هیمه آتش مشتعل ساختندی و چون دود آن ذبایح و
بوی و غبار گوشت بهوا شدی و میان ایشان و آسمان حایل شدی که آسمان دیده نشدی
افتادندی پیش درخت سجده کنان و گریه کنان و تضرع کنان و مسئلت کردندی که از
ایشان خشنود شود و شیطان می آمد و شاخهای درخت را حرکت میداد و از ساق درخت
آواز میداد همچو آواز طفل که من از شما راضی شدم ای بندگان من خاطر خوش سازید
و چشم خنک کنید پس سرها بر میداشتند و شرابها می آشامیدند و سازها می نواختند و دست
میکوفتند و بر این قرار آن روز و آن شب شادی و عشرت میکردند بعد از آن بازمیگشتند
و عجم ماههای خود را بنام آن قریها آبان ماه و آذر ماه و سایر آن نامها نامیدند زیرا که آن
مردم با یکدیگر می گفتند این عید ماه فلانست و این عید ماه فلان و چون نوبت عید آن قریه

بزرگ که پای تخت ملک بود و صنوبر اول آنجا بود می آمدند و بزرگ جمعیت عظیم میشدند و
پیش آن درخت و آن چشمه سراپرده از دیباج میزدند منقش بانواع صور و او را دوازده در بود
و هر دری از آن یکی از اهل آن قریها و از بیرون سراپرده آن صنوبر را سجده میکردند و ذبح
بسیار قربانی مینمودند اضعاف آن قربانیها که برای دیگر صنوبرها میکردند پس ابلیس
در اینوقت می آمد و صنوبر را حرکت سخت میداد و از جوف او سخن میکرد و طلبید و ایشان را
وعده میداد و امیدوار میکرد زیاده از آنچه وعده میدادند همه شیاطین و در آمدند و
می افکندند پس سرها از سجود برمیداشتند و چندان فرح و نشاط در سر داشتند که بخود
نمی آمدند پس بر این حال دوازده روز و شب آنجا میبودند بعد همه عیدها که در تمام
سال واقع میشد بعد از آن میرفتند و چون دراز شد ایام کفر ایشان بخدای عز و جل و عبادت ایشان
غیر را خدای عز و جل بسوی ایشان پیغمبری فرستاد از بنی اسرائیل از اولاد یهودا بن یعقوب و
او زمانی دراز در میان ایشان بود و ایشان را بخدای تعالی و معرفت ربوبیت او میخواند و
متابعت نمیکردند و چون آن نبی دید که ایشان سخت در گمراهی و ضلالت متمادی شدند و دعوت
او قبول نمیکنند چون عید آن قریه عظیم تر رسید گفت پروردگارا این بندگان تو قبول نکردند
دعوت مرا و نخواستند مگر در تکذیب من و کفر بتو و درختی می پرستیدند که نه نفع میرساند
و نه ضرر پس خشک گردان درختان را تمام و بنما ایشان را قدرت و سلطانی خود و چون
صباح بیامدند و دیدند درختان خشک گشته بترسیدند و در ماندند پس دو فرقه شدند فرقه
گفتند سحر کرد با خدای شما این مرد که گمان میکند او رسول پروردگار آسمان و زمین است
بسوی شما تا باز گرداند رویهای شمارا از خدایان شما بسوی خدای خود و فرقه گفتند بلکه
غضب شدند خدایان شما چون دیدند این مرد را عیب ایشان میگوید و قدح ایشان میکند
و شمارا بعبادت غیر ایشان میخواند پس حسن و بها و جمال خود از شما محجوب داشتند تا شما
در غضب شوید برای او و انتقام بستانید از او پس اتفاق کردند بر کشتن او و از ارزیز قلعی

انابیب دراز بعضی تنهای و از فراخ دهن بساختند و مانند میکوئیم و آنها را در اصل
چشمه فرو کردند تا سر چشمه یکی از بالای دیگری مثل بندهای نی و همچو مشکها که بکوچه می سازند
برای آب ریز پس تمام آب آن چشمه را از میان مشکها کشیدند و بیرون آوردند پس در بیخ
آن چاهی سر تنگ عمیق بکندند و رسول خود را بآن چاه اندر کردند و بر دهن آن سنگی بزرگ
نهادند پس انابیب را از آب بیرون آوردند و گفتند حالا امید داریم که خدایان ما از ما خوشنود
شده باشند چون دیدند که ما کسی را که بدگوئی ایشان میکرد و ما را از عبادت ایشان مانع
می آمد کشتیم او را و در زیر قدم آن خدای بزرگتر دفن کردیم تا از او تشفی غیظ شود و شکوفه
و برگ و خرمی خود ظاهر گردانند چنانچه اول بود پس تمام آن روز بماندند و می شنیدند ناله و
آه آن نبی خود را و او میگفت یا سیدی ای سید من آنچه می بینی تنگی مکان من و سختی اندوه و محنت من
پس رحم کن بضعف و بیچارگی من و زود قبض کن روح مرا و موخر مساز اجابت دعوت مرا
تا در آن چاه بمرد علیه سلام الله خدای عز و جل با جبرئیل علیه السلم گفت یا جبرئیل آیا گمان میکنند
این بندگان من که ایشان را حلم من مغرور کرده است و از مکر من ایمن شده اند و غیر مرا عبادت
کردند و رسول مرا کشتند گر ایشان پای میدارند با غضب من و بیرون میروند از سلطان من
چگونه این توانند و من انتقام کشنده ام از آنکس که مرا معصیت کند و از عقاب من نترسد
و من قسم خورده ام بعزت خود که ایشان را عبرت و نکال عالمیان گردانم پس ناگاه که ایشان
در عیدگاه خود بودند بادی سخت بغایت سرخ بر آمد متحیر شدند و بترسیدند و بیکدیگر چسپیدند
بعد از آن زمین از زیر ایشان سنگ کبریت شده و افروختن گرفت و ابر سیاه بر سر ایشان
سایه افکند پس بدنهاشان بگداخت همچنانچه ارزیز در آتش میگدازد نعوذ بالله من
غَضَبِهِ وَنُزُولِ نِقْمَتِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ **باب**
هفدهم در آنچه از رضا علیه السلم مرویست در تفسیر قول خدای عز و جل وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ
عَظِيمٍ از فضل بن شاذان مرویست که گفت شنیدم از رضا علیه السلم که میگفت چون

ذبح عظیم و اسمعیل

خدای عز و جل امر کرد ابرهیم را علیه السلم که بجای پسرش اسمعیل علیه السلم ذبح کند کبشی را
که بسوی او فرو فرستاده بود آرزو کرد ابراهیم که کاشکی پسر خود اسمعیل را ذبح میکرد بدست
خود و بجای او کبش مقرر نمیشد تا دل او را آن درد رسد در راه خدا که بدل پدری که عزیز ترین
فرزندان خود را بکشد میرسد پس مستحق رفیعترین درجات اهل ثواب گردد خدای عز و جل باو وحی
کرد که ای ابرهیم دوست ترین خلق من نزد تو کیست گفت یا رب هیچ خلقی نیافریدهٔ که
دوست تر باشد نزد من از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله پس باو وحی کرد که ای ابرهیم او
دوست تر است نزد تو یا نفس تو گفت بلکه او دوست تر است نزد من از من گفت پس
فرزند او دوست تر است نزد تو یا فرزند تو گفت بلکه فرزند او گفت پس ذبح کردن فرزند
او بظلم بدست دشمنان من دل ترا بیشتر بدرد می آورد یا ذبح کردن فرزند تو بدست تو
در طاعت من گفت یا رب بلکه ذبح فرزند او بدست دشمنان تو دل مرا بیشتر بدرد می آورد
گفت حق تعالی که ای ابرهیم طایفهٔ که گمان برند که ایشان از امت محمدند صلی الله علیه و آله زود
باشد که بکشند حسین پسر او را بظلم و عدوان چنانچه ذبح میکنند کبش را و مستوجب گردند
بآن خشم و عقوبت مرا ابرهیم علیه السلم بران خبر جزع کرد و دلش بدرد آمد و گریه در گرفت
خدای عز و جل باو وحی کرد که یا ابرهیم قبول کردم من از تو جزع ترا بر پسرت اسمعیل که
او را بدست خود ذبح میکردی باین جزع که بر حسین و کشته شدن او کردی و ثابت کردم
برای تو رفیعترین درجات اهل ثواب را بر مصایب و اینست که خدای عز و جل گفت
وَ فَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ **باب هجدهم** آنچه از رضا علیه السلم مرویست در قول نبی صلی الله
علیه و آله انا ابن الذبیحین یعنی من پسر دو ذبیحم روایتست از علی بن الحسن بن علی بن
فضال از پدرش که گفت پرسیدم از ابا الحسن الرضا علیه السلم از معنی قول نبی صلی الله
علیه و آله انا ابن الذبیحین گفت دو ذبیح اسمعیل بن ابرهیم علیه السلم و عبد الله بن
عبد المطلب‌اند اما اسمعیل اوست غلام حلیم که بشارت داد خدای عز و جل باو ابراهیم الخلیل علیه السلم

پس چون با پدر بحد سعی رسید گفت باو پدرش ای پسرک من در خواب می بینم که ترا ذبح
میکنم ببین چه رای داری گفت ای پدر بکن آنچه مامور شدی بآن و نگفت ای پدر بکن آنچه
در خواب دیدی که مرا خواهی یافت ان شاء الله از صابران و چون عزم ذبح او نمود خدای
او را بذبحی عظیم فدیه داد بکبشی املح یعنی سیاه و رنگ که میخورد در سواد و می آشامید در سواد
و نظر میکرد در سواد و میرفت در سواد و بول میکرد در سواد و پشک می افکند در سواد
گفته اند یعنی چشم و دست و پا و دهنش و سایر اعضا که باین اشارت شده سیاه بوده
گفته اند یعنی همیشه در سواد و سبزه چریده بود و گفته اند یعنی بسیار فربه بوده و سایه اش
جسیم و اول اصح است و الله اعلم و پیش از آن چهل سال در ریاض جنت چریده بود و از
رحم ماده بیرون نیامده بود و بلکه خدای عز و جل او را گفته بود کن فیکون آفریده بود یعنی کش
بود و پیشو شده بود تا فدیه اسمعیل علیه السلم سازد پس هرچه ذبح میکنند بمنی او فدیهٔ اسمعیل است
تا روز قیامت اوست یکی از دو ذبیح و اما ذبیح دیگر قصه اش اینست که عبد المطلب حلقه
در کعبه بگرفت و خدای را عز و جل بخواند که او را ده پسر کرامت کند و نذر کرد که برای خدای
عز و جل یکی را از آن ده ذبح کند بعد از اجابت دعا و چون ده شدند گفت خدای تعالی وفا کرد
هر آینه من نیز باو وفا کنم پس اولاد خود را بکعبه در آورد و میان ایشان قرعه زد بنام عبد الله
پدر رسول صلی الله علیه و آله بر آمد و او دوست ترین اولاد او بود نزد او نوبتی دیگر قرعه زد هم
بنام او بر آمد او را بگرفت و نگه داشت تا ذبح کند قریش مجتمع شدند و او را از آن کار منع
کردند و زنان عبد المطلب گریه و افغان در گرفتند پس دخترش عاتکه باو گفت عذر بخواه
میان خود و خدای عز و جل در کشتن پسر خود گفت بگو چون عذر بخواهم ای دختر که من که تو
مبارکی گفت این شتران چرنده که در حرم داری بیاور و قرعه میان پسر خود و شتر بزن و ا
شتر بخدای خود چندان بده که راضی شود و عبد المطلب شتران خود حاضر کرد و ده از آن جدا
کرد و میان آن ده شتر و عبد الله قرعه زد بنام عبد الله بر آمد و همچنین ده ده می افزود تا بصد

رسید پس قرعه بنام شتر برآمد قریش تکبیری چنان کردند که کوههای تهامه بلرزید پس عبد المطلب
گفت نمیشود تا سه بار این قرعه نزنم هر سه بار بنام شتر برآمد پس عبد الله را از زیر و ابوطالب
و خواهران ایشان از زیر دو پای او بکشیدند و برگرفتند و پوست گونه اش [illegible]
کنده شده بود پس او را برداشتند و میبوسیدند و خاک از او میفشاندند پس [illegible]
امر نمود تا آن صد شتر را نحر کردند و عبد المطلب را پنج سنت بود که خدای عز و جل [illegible]
اسلام جاری گردانید زنان پدر را بر پسران حرام کرده بود و دیت قتل صد شتر تعیین
ساخته بود و گرد خانه هفت شوط میکرد و گنجی یافت خمس آن بیرون کرد و زمزم را چون
حفر نمود سقایة الحاج نامید و اگر عمل عبد المطلب در باب ذبح ولد حجت نمیبود و عزم کردن
او بذبح پسر خود عبد الله را شبیه عزم ابراهیم علیه السلم نمی بود افتخار نمیکرد پیغمبر بانتساب خود
بدو ذبیح و نمیگفت اَنَا ابنُ الذَّبِیحَین و سببی که خدای عز و جل بجهت آن ذبح را از اسمعیل علیه السلم
بر داشت همان سبب است که بجهة آن ذبح را از عبد الله بر داشت و آن اینست که پیغمبر و ائمه
علیهم السلم در صلب آن دو کس بودند پس برکت پیغمبر و ائمه علیهم السلم ذبح از ایشان دفع نمود
پس سنت قتل اولاد در میان مردمان جاری نشد و اگر این نمیبود واجب میشد در هر عید
قربان بقتل اولاد تقرب بخدای عز و جل نمایند پس هر قربانی که مردم میکنند فدیه اسمعیل است
تا روز قیامت مصنف کتاب میگوید روایات در معرف ذبیح مختلف است در بعضی وارد
شده است که اسحق بود و در بعضی وارد شده است که اسمعیل علیه السلم بود و خبر را نتوان
رد کرد هرگاه طریق آن صحیح باشد و ذبیح در حقیقت اسمعیل بود و لیکن چون اسحق بعد از آن
متولد شد آرزو کرد که کاش پدرش بذبح او مأمور میبود تا صبر میکرد بر امر خدا و تسلیم میکرد
فرمان او را چنانچه برادرش کرد و پس بآن درجه بلند از ثواب می یافت چون خدای عز و جل
این نیت از دل او دانست او را در میان ملایکه ذبیح نام نهاد و خبر در این باب اسناد در کتاب
نبوت آورده ام **باب نوزدهم** آنچه از رضا علیه السلم آمده است در علامات امام حضرت رضا

علیهم السلم میگویند هرگاه جایز باشد که شبهه شود امر عیسی علیه السلم بر مردمان چرا جایز نباشد
که شبهه شود امر ائمه علیهم السلم بر ایشان در جواب باید گفتن که عیسی علیه السلم از پدری متولد
نشده است چرا نشاید ائمه علیهم السلم نیز از پدری متولد شده باشند **باب بیستم**
در آنچه از حضرت رضا علیه السلم منقولست در وصف امامت و امام و ذکر فضل و رتبه امام
قاسم بن مسلم از برادرش عبد العزیز روایت میکند که گفت ما در ایام رضا علیه السلم در مرو
بودیم روز جمعه در مسجد جامع آنجا مجتمع شدیم و مردم با هم سخن امامت میگفتند و اختلاف
بسیار کردند من بر مولای خود رضا علیه السلم داخل شدم و با او آن حکایات و سخنها گفتم
تبسم نمود و گفت یا عبد العزیز جاهل شدند قوم و غافل شدند از ادیان ایشان خدای تبارک
و تعالی نبی خود را از دنیا نبرد تا دین را برای او کامل گردانید و فرقان بر او نازل ساخت و
در او تفصیل همه چیزهاست و حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع آنچه مردم محتاجند
بآن مبین است چنانچه حق تعالی فرموده مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ و در حجة الوداع
نازل ساخت در آخر عمر آنحضرت که اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی
وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیناً و امر امامت از تمام دینست و آنحضرت از جهان نرفت
تا مبین ساخت برای امت خود معالم دین خود را و واضح گردانید سبیل خود را و بر راه
ایشان را بر راه حق و بر پا داشت برای ایشان علی را علیه السلم علم و امام و هیچ
چیز را که امت بآن محتاجند مگر مبین ساخت پس هر که گمان کند که خدای عز و جل دین خود را
کامل نکرده است کتاب خدا را رد کرده است و هر که کتاب خدا را رد کند او کافر است آیا میدانند
ایشان منزلت و محل امامت را از امت تا جایز باشد در آن اختیار ایشان یعنی چه میدانند
که امام را چه پایه و چه منزلت است و با او چکار است در امر امت تا روا دارند که ایشان خود
امام اختیار کنند بدرستی که امامت از آن بزرگتر است و در قدر عظیمتر است و در شان بلندتر است
و در مکان منیعتر است و جانب آن دورتر است و غور آن از آن که مردمان برسند بآن بعقلهای

فی سورة الانعام

فی سورة المائدة

خود یاد و یابند آنرا بر ایهای خود و بر پا دارند امامی باختیار خود به درستی که تخصیص داد
خدای عز و جل بآن ابراهیم خلیل را علیه السلام بامامت بعد از نبوت و خلت و آن سیم مرتبه
بود و او را و فضیلتی بود او را بآن مشرف ساخت و بآن اشارت نمود در کتاب کریم که انی
جاعلك للناس اماما یعنی من ترا برای مردمان امام میکردانم خلیل علیه السلام از
روی شادی گفت ومن ذریتی یعنی از ذریت من نیز امام بکردان خدای عز و جل گفت
لا ینال عهدی الظالمین پس باطل شد باین آیه امامت هر ظالمی تا روز قیامت و
مخصوص شد بآن برگزیدگان حضرت عزت بعد از آن اکرام نمود خلیل را خدای عز و جل
بانکه امامت نهاد در ذریت او که اهل صفوت و طهارت بودند چنانچه گفت ووهبنا له
اسحق ویعقوب نافلة وکلا جعلنا صالحین وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا
واوحینا الیهم فعل الخیرات واقام الصلوة وایتاء الزکوة وکانوا لنا
عابدین یعنی وبخشیدیم او را اسحق که فرزند اوست و یعقوب که فرزند اسحق بود و همه را
صالحان گردانیدیم و امامان گردانیدیم که هدایت میکردند بامر ما و وحی نمودیم با ایشان
فعل خیرات را و بر پا داشتن نماز و عطا کردن زکوة را و بودند ایشان ما را عبادت کنندگان
همچنین پیوسته امامت در ذریت خلیل علیه السلام بود و بعضی از بعض میراث میبردند تا آنکه قرنی
بقرنی میرسید تا آنکه بنبی صلی الله علیه و آله وارث کردید پس خدای عز و جل گفت ان
اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله
ولی المؤمنین یعنی اولیترین مردمان بابراهیم علیه السلام آنانند که او را متابعت نمودند
و این نبی است مراد رسول ماست صلی الله علیه و آله و آنان که ایمان آوردند و خدای ولی
مؤمنانست پس امامت خاص آنحضرت بود و بامر خدای عز و جل علی را علیه السلام بآن تقلید
نمود بر وجهی که خدای تعیین نموده بود پس بذریت طاهره او رسید آنانکه خدای عز و جل
ایشانرا علم و ایمان بخشید چنانچه فرمود وقال الذین اوتوا العلم والایمان لقد

لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث پس امامت در اولاد علیست و پس تا روز قیامت چه
که پیغمبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله نبود و پس این جاهلان از چه راه خود امامت اختیار میکنند
امامت خلافت خدای عز و جل و خلافت رسول است صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین
علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهما السلام امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح
دنیا و عزت مؤمنین است امامت اساس پایدار اسلام و فرع عالی قدر اوست بامام
تمام میشود نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و توفیر می یابد فی و صدقات و با مضا
میرسد حدود و احکام و محفوظ میماند ثغور و اطراف امام حلال میکند حلال خدا را و حرام
میکند حرام خدا را و بر پا میدارد حدود خدا را و دفع میکند آفت و ضرر را از دین خدا
و میخواند بندگان را براه پروردگار بحکمت و موعظت نیکو و حجت رسا امام مانند آفتاب تابانست
برای عالم و او در افق آسمانست و دست ما و دیدها او نمیرسد امام بدر نورانی و چراغ تابان
و نور درخشانست و ستاره راه نماست در تاریکیهای ظلمتها و در دیارها و راه معموری و
در لجهای دریاها امام آب شیرینست بر تشنگی و دلیلست بر راه حق و رهاننده است از
هلاکت امام آتشیست افروخته بر بلندی تا گم شدگان بآن راه یابند و سرما دیدگان بآن گرم
شوند هر که از امام جدا گشت هلاک شد امام ابر بارنده و باران ریزنده و آفتاب تابنده و
زمین گسترده شده و چشمه پر آب و غدیر آب و باره و روضه و مرغزار است امام امینی است
رفیق و همراه و پدریست مشفق و برادریست مهربان و گریزگاه بندگانست در بلاها امام امین
خداست در زمین و حجت اوست بر بندگان و خلیفه اوست در بلاد او و خواننده خلق را بخدا و راننده
خلق را از حرم خدا امام پاکست از گناهها مبراست از عیبها مخصوص است بعلم موسوم است
بحلم نظام دین و عزت مسلمین و غیظ منافقین و بوار کافرین است امام یکتای زمانه است
کسی با او نزدیک نبود و عالمی مانند او نبود و او را بدل نباشد و مثل و نظیر نبود بهمه فضلی موصوف
و مخصوص باشد بی آنکه آنرا طلب و اکتساب نماید بلکه از محض فضل مفضل وهاب بآن اختصاص

یافته باشد پس آن کیست که بشناخت امام رسد و او را اختیار امام بخود ممکن باشد هیهات
هیهات این چه دور رفت گم گشته است عقلها و سرگردان مانده است و حیران شده
دلها و باز مانده است چشمها و خورد شده اند بزرگان و متحیر گشته اند حکیمان و کوتاهی کرده اند
عاقلان و درمانده اند خطیبان و نادان گشته اند صاحب دلان و کند مانده اند زبان شاعران
و عاجز شده اند ادیبان و درمانده شده اند بلیغان از وصف شانی از شانهای او و فضیلتی از
فضایل او و اقرار کرده اند بعجز و تقصیر خویش و چگونه وصف کرده شود و یا رسیده شود بکنه
نعت او یا فهمیده شود چیزی از امر او یا موجود شود کسی که قایم گردد در مقام او و کفایت کند آنچه
کفایت میکند او نه شود و چگونه شود و او در کجا شود و او در جای ستاره است از دستهای
گیرندگان و وصف واصفان پس اختیار چه کار دارد با این کار و عقول کجا رسد باین و کی یافته
شود مثل او آیا گمان کرده اند که این یافت شود در غیر آل رسول علیهم السلام دروغ گفت ایشان را
نفسهاشان و در آرزوی باطل افکندشان پس بالا شدند بر بلندی صعب و دشوار که میلغزد
قدمهاشان از آن سوی حضیض خواستند امامت را اقامت کنند بعقلهای حایره بایره ناقصه
و رایهای مضله پس نیفزودند مگر دور شدن را خدا بکشدشان از راه گشته کجا میروند و قصد کردند
کاری صعب اندیشیدند و بهتان و دروغ گفتند و گم شدند گم شدن دوری و در حیرت افتادند
که طلب امام از راه بصیرت نکردند و فریب ساخت برای ایشان شیطان اعمالشان را پس
بازداشت ایشان را از راه حق اختیار خدا و اختیار رسول صلی الله علیه و آله کنار شدند و
اختیار خود گرفتند و قرآن ایشان را میخواند و منادی میکند که وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ یعنی و پروردگار تو خلق میکند آنچه میخواهد و اختیار
میکند نیست ایشان را که اختیار کنند و گفت مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ
فِيهِ تَدْرُسُونَ الآیات الی قوله علیه السلام هُوَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ یعنی این فضل خداست میدهد بهر که میخواهد و خدای صاحب فضل

فی سورة القصص
فی سورة القلم

عظیم است پس چگونه رسد ایشان را که خود اختیار کنند و امام عالمیست که جاهل نمیشود و امام
داعیست که پای پس نمیکشد معدن قدس و طهارت و بندگی و زهادت و علم و عبادت
مخصوص است بدعوت رسول و از نسل مطهره بتول کسی را در نسب او جای طعن نیست و نمیرسد
او را شرفی در خاندان قریش و در ذروه بنی هاشم و عترت آل رسول و مرضی حضرت الله شرف
اشراف از آل عبد مناف با علم نامی و حکمت کامل قوی بامر امامت عالم بضبط و سیاست مفروض
الطاعه قایم بامر خدا ناصح عباد خدا حافظ دین خدا بدانید که خدای عز و جل توفیق میدهد و عطا
میکند انبیا و ائمه را از مخزون دانش و حکمت آنچه دیگران را نداده است پس علم ایشان
بالای همه علم اهل زمانست تا آخر **باب بیست و یکم** آنچه از رضا علیه السلام آمده در تزویج فاطمه
علیها السلام محمد بن سابق گفت روایت کرده رضا علیه السلام از پدرش از پدرانش که گفت علی
بن ابی طالب علیه السلام من قصد تزویج نمودم و جرات نداشتم که آن برسول صلی الله علیه
و آله عرضه دارم و در سینه ام اختلاج میکرد روز و شب تا داخل شدم بر رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفت با من یا علی گفتم لبیک یا رسول الله گفت اراده تزویج داری گفتم رسول خدا
داناتر است و گمان کردم که میخواهد بعضی از زنان قریش را برای من بخواهد و من میترسیدم که
فاطمه علیها السلام از چنگ من برود پس هیچ چیز نداشتم که آنحضرت مرا خواند آمدم نزد او
در خانه ام سلمه چون بمن نظر کرد رویش بشکفت و چنان تبسم نمود که سفیدی دندانهای او
ظاهر شد پس گفت یا علی بشارت باد ترا که خدای عز و جل از من کفایت نمود اندیشه که در کار
تزویج تو داشتم گفتم چگونه بود یا رسول الله گفت جبرئیل آمد و با او سنبل و قرنفل جنت بود
بمن داد گرفتم و بوییدم و گفتم یا جبرئیل سبب آوردن این سنبل و قرنفل چه بود گفت خدای عز
و جل امر نمود ساکنان جنت را از ملایکه و غیر آن که مزین کردانند جنتها همه را از مغارس و انهار
و اثمار و اشجار و قصور آنرا و امر کرد بادی را تا بوزید بانواع عطر و طیب و امر کرد حور عین را
بقرائت سوره طه و طس و حم عسق بعد از آن امر نمود منادی را تا ندا کرد که ای ملایکه من و ساکنان

جنت من شاهد باشید که من تزویج نمودم فاطمه بنت محمد را صلی الله علیه وآله با علی بن ابی طالب
علیه السلم پس امر کرد ملکی را از ملائکه در جنت که او را راحیل میگویند و در ملائکه از و فصیح تر نیست
که تا خطبه خواند چنان خطبه که مثل آن خوانده نشده و بوده در میان اهل آسمان و نه اهل زمین پس
امر کرد تا منادی ندا کرد ای ملائکه من و ساکنان جنت من مبارکباد گفتید بر علی بن ابی طالب
حبیب محمد صلی الله علیه وآله و بر فاطمه بنت محمد که من مبارک کردم راحیل گفت یا رب و چه برکت
کردی بر ایشان زیاده از آن که ما دیده ایم برای ایشان در جنات تو و سرای تو خدای عز و جل
گفت یا راحیل از جمله برکتی که برای ایشان کردم اینست که ایشانرا جمع کنم بر محبت خود و گردانم
ایشانرا حجت خود بر خلق خود و بحق عزت و جلال من که خلق کنم از ایشان خلقی و ایجاد کنم از
ایشان ذریتی که ایشانرا ورثه [illegible] خازنان خود و معادن حکمت خود گردانم بایشان احتجاج
کنم بر خلق خود بعد از انبیاء و مرسلین پس بشارت باد ترا یا علی که من تزویج کردم ترا بدختر
خود فاطمه را بر آن وجه که خدای عز و جل تزویج نمود و اختیار کردم برای او آنچه خدای
عز و جل برای او اختیار نمود پس بگیر اهل خود را که تو با و سزاوارتری از من و مرا جبرئیل
علیه السلم خبر داد که جنت و اهل جنت مشتاقند بشما و اگر نه آن میبود که خدای عز و جل
اراده کرده است که از شما فرا گیرد حجت خود را بر خلق قبول میکرد و در باره شما التماس جنت
یعنی شما را بانجا میفرستاد که مشتاق شمااند خوب برادری تو و خوب دامادی و خوب یاری
و این بس است ترا که خدای از تو راضیست علی علیه السلم گفت رَبِّ اَوْزِعْنِیْ اَنْ اَشْکُرَ
نِعْمَتَکَ الَّتِیْ اَنْعَمْتَ عَلَیَّ یعنی پروردگار من مرا توفیق ده که شکر کنم نعمت ترا که عطا کرده فی سورة النمل
مرا رسول خدا گفت آمین و مصنف این حدیث را بطریق دیگر نیز روایت کرده و میگوید غیر
این طریق دیگر در مدینة العلم ذکر کرده ام از حضرت رضا علیه السلم مرویست از پدرش از
پدرانش از علی علیهم السلم گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله با من گفت یا علی با من عتاب
کردند مردی چند از قریش در باب تزویج فاطمه علیها السلم و گفتند ما او را از تو خواستگاری

کردیم بما ندادی و با علی تزویج نمودی با ایشان گفتم والله من شما را منع نکردم و با علی تزویج
کردم بلکه خدای این کرد پس جبرئیل علیه السلم فرود آمد و گفت یا محمد خدای جل جلاله میگوید اگر
علی را خلق نکرده بودم نبود برای فاطمه دختر تو کفوی و همسری در روی زمین از آدم و ما بعد
باب بیست و دویم در آنچه از رضا علیه السلم آمده است در باب ایمان و آنکه او معرفت
در دل و اقرار بزبان و عمل بارکانست ابو الصلت هروی روایت کند از حضرت رضا علیه السلم
و او از پدرش از پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السلم که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله
گفت ایمان معرفتست بقلب و اقرار است بزبان و عمل است بارکان یعنی اعضا و اندام و هم
حدیث دیگر مثل این هم از آنحضرت از طرق دیگر روایت کرده است و میگوید ابو حاتم
گفت اگر این اسناد بر مجنون بخوانند شفا یابد و از ابو الصلت هروی روایت کرده است که
از رضا علیه السلم از ایمان پرسیدم گفت عقدیست بقلب و لفظ بلسان و عمل بجوارح
نباشد ایمان مگر همچنین یعنی باید در دل اعتقاد و بآن داشته باشد و بآن اعتقاد قلبی اکتفا
نماید که بزبان آورد و اگر باطنی نباشد و این دو کافی نیست که باید بر طبق آن عمل کند یعنی بعبادت
و احکام مثل نماز کند و روزه و غیر آن عمل کند و بالجمله این احادیث متعدده دلالت کند
بر آنکه ایمان نه تنها این قول و اعتقاد است که هر که در عمل باحکام مقصر باشد ایمانش تمام
نبود که ناقص بلکه باطل باشد و روایت کند از محمد بن عبد الله بن طاهر که گفت من با پدرم
ایستاده بودم و نزد پدرم ابو الصلت هروی و اسحق بن راهویه و احمد بن محمد بن حنبل حاضر
بودند پدرم با ایشان گفت هر کدام برای من حدیثی باید بگوید ابو الصلت گفت مرا حدیث
کرد حضرت رضا علیه السلم از پدرش از یک یک پدران عالیشان و همه را نام برد تا بحضرت
علی علیه السلم که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت ایمان قولست و عمل و چون بیرون آمدیم
احمد بن محمد بن حنبل گفت این چه اسناد بود پدرم گفت این سعوط مجانین است هر گاه مجنونرا
بآن سعوط کنند بهوش می آید و سعوط دارو بدماغ کردنست **باب بیست و سیوم**

در ذکر مجلس رضا علیه السلام با مامون در بیان فرق میان عترت و امت و تفسیر میکوییم با مبینان
عهد پیش و مخالفان بداندیش اغماض ننمودندی از فضل آل رسول صلی الله علیه و آله و عترت
و ذریت او و گفتندی آل و عترت رسول امت او و جمله ملت اویند و نظر بر امثال این روایات
که کُلُّ تَقِيٍّ نَقِيٍّ آلِي در روایت امتی آلی مقصود رسیده است شد حضرت رضا علیه السلام در این مجلس
در رد و ابطال اقوال ایشان بعضی از فضایل خاصه آل و عترت او یاد میکند از ریان بن الصلت
مرویست که حضرت رضا علیه السلام در مرو بمجلس مامون حاضر شد وقتی که جماعتی از علماء عراق و
خراسان حاضر بودند مامون گفت مرا خبر دهید از معنی این آیه که ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ
اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا یعنی بعد از آن میراث دادیم کتاب را با آنها که برگزیدیم از بندگان خود
علما گفتند همه امت مراد اند مامون گفت تو چه میگویی یا ابا الحسن گفت انچه ایشان میگویند
من نمیگویم ولیکن میگویم که خدای عز و جل باین عترت طاهره را خواسته است مامون گفت چگونه
دلالت گفت اگر همه امت را میخواست میبایست همه امت در بهشت روند زیرا که از پس این
آیت فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ
ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ یعنی پس بعضی از ایشان ظالم اند مر نفس خود را و بعضی میانه رو و
و بعضی پیشی گرفته اند باعمال خیر باذن خدا اینست فضل بزرگ بعد از آن جمیع گروه تمام ایشانرا در
بهشت زیرا که گفت جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ الآیه
پس این میراث از آن عترت طاهره است نه دیگران و اینجا سوالی هست که این توهم که خدای عز
و جل کتاب را میراث ایشان داد و چون ایشانرا بصفت اصطفا یاد کرده و از اهل جنت شمرده چون
توانند بود که بعضی از ایشان بر خود ظالم باشند و ظلم بر خود عبارت از نوعی از معصیت است
و انواع جوابها در تفاسیر مذکور است و این قدر در جواب کافیست که خدای عز و جل قومی را که
برگزیند هرگاه در جمله ایشانست و داخل در ایشانست هم برگزیده باشد بنوعی مثلا قریش را از عرب
برگزیده برسالت و عرب را از عجم برگزیده و مثلا علما و حکما را از سایر ناس برگزیده و اقتضا

فی سورة الفاطر

فی سورة الفاطر

فی سورة الفاطر ۳۳

کنند و حزقیل نبی نیز مثل انچه عیسی بن مریم کرده کرده است سی و پنج هزار مرد را بعد از مردن
ایشان بشصت سال زنده کردانید پس ملتفت راس الجالوت شد گفت یا راس الجالوت
آیا اینها را در جوانان بنی اسرائیل در توریة می یابی یعنی احوال ایشان در توریة خوانده ای
نمود ایشان از بخت نصر از میان اسیران بنی اسرائیل وقتی که بجهت بیت المقدس آمد پس
ایشانرا همراه او بجانب بابل برد و خدای عز و جل حزقیل را با ایشان فرستاد تا ایشانرا زنده کرد و این در
توریة مذکور است و غیر این نمیتواند مگر کسی که کافر باشد از جمله شما راس الجالوت گفت
و ما این را شنیده ایم و دانسته ایم پس گفت یا یهودی این پنج سفر توریة را از من بشنو پس آیات
از توریة بخواند و یهودی حیران بماند پس روی بنصرانی کرد و گفت این انبیا پیش از عیسی
بودند یا عیسی پیش از ایشان بود گفتند بلکه ایشان پیشتر بودند غالبا مراد از این انبیا الیسع و
حزقیل و امثال ایشانست و از توریة ذکر ایشان خوانده است و مقصود اینکه چون ایشان پیش
از عیسی علیه السلام بودند باید ایشانرا انکار نباشید و انچه کرده اند زنده کردانیدن مرده و غیر آن دلیل
دارید و اگر اینها دلالت بر خدایی کند ایشانرا نیز خدا دانید چنانچه عیسی علیه السلام را خدا میدانید
پس رضا علیه السلام گفت که قریش مجتمع شدند نزد رسول صلی الله علیه و آله و درخواستند که برای
ایشان زنده کرداند مردگان چند را علی بن ابی طالب علیه السلام را با ایشان فرستاد و گفت برو
بجبانه یعنی قبرستان کنار شهر و این جماعت را بنام ایشان بآواز بلند بگو یا فلان یا فلان
یا فلان محمد صلی الله علیه و آله میگوید که برخیزید باذن خدای عز و جل همه برخواستند و خاک از
سرهای شان می فشاندند قریش روی آوردند و از ایشان خبرها پرسیدند بعد از آن ایشان خبر
دادند که محمد بنبوت مبعوث شده است و گفتند کاش ما او را درمی یافتیم و با او ایمان می آوردیم و رسول
ما کمه و ابرص و مجانین را شفا داده و بهایم و طیور و جن و شیاطین با او سخن گفتند و ما او را پروردگار
ندانستیم و فضل انبیاء سابق را که برشمردیم منکر نشدیم پس هرگاه شما عیسی را پروردگار دانید
باید الیسع و حزقیل را نیز پروردگار دانید که ایشان نیز انچه عیسی علیه السلام کرد کردند و قومی از بنی اسرائیل

از دیار خود بیرون آمدند بسبب طاعون و ایشان چندین هزار بودند از خوف مرگ پس ایشان همه را
خدای عز و جل در یکساعت بمیرانید و اهل قریه که در آن نزدیک بودند بیرون آمدند و برای ایشان
حظیره کردند و در آنجا بودند تا استخوانهای ایشان بپوسید و خاک شدند یکی از انبیاء بنی اسرائیل
بر ایشان بگذشت و از آن حال بسیاری استخوان پوسیده که آنجا دید متعجب بماند خدای عز و جل
باو وحی فرستاد که دوست میداری ایشان را برای تو زنده کنم تا ایشان را انذار کنی یعنی بترسانی
گفت آری یا رب پس خدای عز و جل باو وحی کرد که ایشان را آواز ده و گفت ای استخوانهای
پوسیده برخیزید باذن خدای عز و جل همه برخواستند زنده گشته باذن خدا ایستادند همه
از سر نو و دیگر ابراهیم خلیل خدا چند مرغ گرفت و ایشان را پاره پاره کرد و در هر کوه از ایشان پاره
نهاد پس ایشان را آواز داد همه روی آوردند بسوی او شتابان و پوینده گشتند و دیگر موسی بن عمران
علیه السلام گروهی هفتاد نفر از اصحاب خود اختیار نمود و با خود وقت مناجات بکوه برد با او گفتند تو خدا را
دیدی بما نیز بنما چنانچه خود دیدی گفت من ندیده‌ام گفتند ما ایمان نمی‌آوریم بتو تا خدا را آشکارا
ببینیم پس ایشان را صاعقه در گرفت و همه بسوختند موسی تنها بماند گفت یا رب هفتاد مرد از بنی اسرائیل
اختیار نمودم و همراه آوردم همه را سوختی و من با ایشان آمده‌ام و تنها میروم با قوم خود چه گویم
و مرا کی تصدیق کنند در این خبر و اگر میخواستی ایشان را پیش از این و مرا هلاک میکردی ایا ما را هلاک
میکنی بآنچه سفیهان ما کردند پس خدای ایشان را بعد از موت زنده گردانید و این خبرها که با تو گفتم
نتوانی دفع کردن زیرا که توریت و انجیل و زبور و فرقان بآن ناطق شده است و اگر هر که مرده زنده
کند و اکمه و ابرص و مجانین را شفا بخشد پروردگار ما باشد اینها همه را باید پروردگار دانید چه
میگویی یا یهودی جاثلیق گفت حق میگویی و لا اله الا الله جز خدای تعالی پروردگاری نیست پس
باز راس الجالوت گفت یا یهودی روی بمن کن ترا قسم میدهم بحق آن ده آیه که نازل شده
بر موسی بن عمران علیه السلام که بگوئی هیچ خبر محمد صلی الله علیه و آله و امت او در توریت بدین نحو مکتوب است
که هرگاه امت آخر تابعان راکب شتر تسبیح کنند پروردگار را تسبیح جدید در کنیسهای جدید

یعنی

فی سورة الانفال

یعنی آل محمد صلوات الله علیهم مامون گفت میدانستم که در معدن نبوت شرح این معنی و بیان
او هست و هشتم آیه وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
یعنی بدانید که آنچه غنیمت میگیرید خمس آن از آن خدا و رسول اوست و از صاحب قرابت یعنی
خویشان پس مقارن ساخت سهم خویشان را بسهم خود و رسول علیه السلام و این نیز فارق است
میان آل و امت زیرا که خدای تعالی ایشان را در یکجانب کرد و مردم را در جانب دیگر و برای ایشان
راضی شد آنچه برای خود راضی شد و ایشان را برگزید بآن پس هرچه از جنس فی و غنیمت بود
برای ایشان روا داشت چنانچه برای خود و رسول خود پسندیده روا داشت و اما یتامی و
مساکین که هم از غنیمت ایشان را خدای تعالی سهم نهاده یتیم چون بالغ شد بیرون رود و او را
نصیبی نماند و همچنین مسکین چون مسکنتش برفت از این جمله بیرون رود و حلال نبود که از آن نصیب
ستانند و اما سهم ذی القربی تا قیامت قایم است هم برای غنی ایشان و هم فقیر ایشان زیرا که
هیچکس از خدای عز و جل و از رسول او غنی تر نیست و خدای تعالی برای خود سهمی و برای رسول خود
سهمی نهاده و آنچه برای خود و رسول خود رضا داده است برای ایشان نیز رضا داده است

فی سورة النساء

و سهم ایشان را با سهم خود و رسول خود مقرون ساخته و همچنین در طاعت فرموده یَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ اول خود را ذکر کرد

فی سورة المائدة

پس رسول را پس اهل بیت او را و همچنین آیه ولایت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا پس مقرون گردانید طاعت ایشان را و طاعت رسول را با طاعت خود و همچنین ولایت
ایشان و رسول را با ولایت خود و سهم ایشان را و رسول را با سهم خود از غنیمت و فی تبارک

فی سورة التوبة

و تعالی چه عظیمست نعمت او بر اهل این بیت و چون قصه صدقه آمد خود را و رسول خود را و هم اهل
بیت رسول خود را از آن منزه ساخت گفت إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ
وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ این هشت مصرفست که برای صدقات یعنی زکوات تعیین

نموده ١ و ٢ فقرا و مساکین ٣ کارگران بر صدقات که میروند و جمع میکنند و ضبط میکنند و بعمل آن
مشغول شده ٤ قومی را که در اسلام بصیرتی ندارند تألیف دلهای ایشان میکنند و ایشان را از خود
خشنود میسازند تا با اسلامیان دوست و یار شوند ٥ رقاب یعنی گردنهای بندگان غلامان
میکنند و ایشان را از مالکان خریده آزاد میکنند ٦ غارمان یعنی قرض داران و تاوان کشیدگان
٧ فی سبیل الله خیرات در راه خدا از هر گونه اعمال صالحه و بنای رباطات و مساجد و قناطر
٨ ابن السبیل کسی که در اثنای سفر در راه محتاج و مضطر شده باشد هرچند در مکان خود توانگر
باشد خدای عز و جل منزه ساخت خود را و رسول را و اهل بیت او را از صدقات و حرام گردانید
صدقه را بر محمد و آل محمد علیهم السلام زیرا که چرکهای دستهای مردمانست و ایشان از هر دنس
و وسخ طاهر شده اند ما آن اهل ذکریم که خدای عز و جل گفت فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ ما اهل ذکریم از ما بپرسید اگر نمیدانید علما گفتند مراد یهود و نصاری اند
رضا علیه السلام فرمود سبحان الله آیا روا است که اهل اسلام تحقیق دین از یهود و نصاری کنند
پس ایشان مسلمانان را بدین خود خوانند و دلالت کنند و گویند این دین اسلام فاسد است
مأمون گفت آیا نزد تو درین معنی شرحی و بیانی هست برخلاف آنچه ایشان گفتند گفت آری
ذکر رسول خداست و اهل اوییم و این در کتاب خدا مبین است در سورهٔ طلاق که گفت
فَاتَّقُوا اللّٰهَ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا
يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللّٰهِ مُبَيِّنَاتٍ یعنی نازل ساخته است خدای عز و جل بسوی شما ذکری
رسول که میخواند بر شما آیات خدا را در حالتی که آن آیات مبین اند پس ذکر رسول خداست و ما
اهل ذکریم دهم قول خدای عز و جل در تحریم حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَاَخَوَاتُكُمْ
الآیه با من بگوئید آیا میشاید دختر من یا دختر پسر من و آنچه از صلب من آید رسول خدا آنها را زن
خود کرد اگر زنده باشد گفتند نه گفت پس بگوئید من آیا دختر یکی از شما را میشاید که زن کرد
اگر زنده باشد گفتند آری گفت از اینجا روشن شد که من از آل اویم و شما از آل او نیستید آن

فرقست میان آل و امت که آل از وست و امت چون از آل نباشد از او نیست وامایا زدهم
خدای عز و جل میفرماید در سورهٔ مؤمن بر سبیل حکایت از قول مردی مؤمن از آل فرعون که
وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ اِيمَانَهُ اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا اَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللّٰهُ
وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ تا آخر آیه یعنی و گفت مرد مؤمنی از آل فرعون که پنهان
میداشت ایمان خود را آیا میکشید مردی را که میگوید رب من خداست و حال آنکه برای شما حجتهای
روشن آورده از پروردگار شما و این مرد پسر خال فرعون بود او را بفرعون نسبت داد و آل او
خواند و در دین باو منسوب نساخت همچنین تخصیص داریم برسول خدا که از آل اوییم و از او متولد
شده ایم و در دین با سایر مردمان شریکیم این فرقست میان آل و امت و اما دوازدهم خدای عز
و جل گفت وَأْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا یعنی و امر کن اهل خود را بنماز و صبر کن
بر نماز ما را باین خصوصیت تخصیص داد که در جملهٔ امت امر کرد باقامت صلوة و بعد از آن
تخصیص داد باین خطاب و رسول خدا بعد از نزول این آیه همه روزه می آمد بدر خانهٔ علی و فاطمه
علیهما السلام تا نه ماه وقت هر نماز پنجگانه و میگفت اَلصَّلٰوةَ رَحِمَكُمُ اللّٰهُ بنماز قیام کنید که بخشایش
رحمت کند خدای شما را و هیچکس را از ذریتهای انبیا خدای عز و جل این کرامت عطا نکرد علما و امت
گفتند جزای خیر دهد خدای تعالی شما را از امت ای اهل بیت نبی ما که ما شرح و بیان مشتبهات نمودی
مگر نزد شما باب بیست و چهارم در آنچه از رضا علیه السلام آمده است از خبر شامی و آن سؤالها که
از امیر المؤمنین علیه السلام در جامع کوفه نمود و آنحضرت از پدران خود از حسین بن علی علیهم السلام
روایت میکند که مردی از اهل شام در جامع کوفه برخواست و گفت یا امیر المؤمنین چند چیز از تو میپرسم
گفت بپرس بقصد تفقه و تعلم نه بقصد تعنت یعنی شک گرفتن و در سختی افکندن و مردم چشمها
در او کرده و نگرانش بودند گفت بگو با من که خدای تبارک و تعالی اول چه چیز خلق کرد گفت اول نور خلق کرد گفت
پس از چه چیز آسمانها را خلق کرد گفت از بخار آب گفت زمین را از چه چیز خلق کرد گفت از امواج گفت
از چه جهت مکه را ام القری نامید گفت برای آنکه زمین از زیر آن گسترده شده و پرسید که آسمان

دنیا از چه چیز است گفت از موج مکفوف یعنی باز داشته شده و پرسید از طول شمس و قمر و عرض
ایشان گفت نهصد فرسخ در نهصد فرسخ و پرسید از طول کوکب و عرض او گفت دوازده فرسخ
در دوازده فرسخ و پرسید از رنگهای هفت آسمان و نامهای آن گفت نام آسمان دنیا رقیع است
و او آب و دود است و نام آسمان دوم قیدوم است و او برنگ نحاس است و نام آسمان
سیوم ماروم است و او برنگ شبه است و نام آسمان چهارم ارفلون است و او برنگ
نقره است و نام آسمان پنجم هیعون است و او برنگ طلاست و نام آسمان ششم عروس است
و او یاقوت سبز است و نام آسمان هفتم عجماست و او مروارید سفید است و پرسید از گاو نر
که چرا چشم زیر افکنده است و سوی آسمان بر نمیدارد گفت از حیا خدای عز و جل چون قوم
موسی گوساله پرستیدند سر زیر افکند و پرسید از مد و جزر گفت ملکیست موکل بر دریاها او را
مارون نام است و هرگاه دو قدم خود را در دریا نهد آب بر آید و چون بیرون آورد فرو شود و
پرسید از نام پدر جن گفت شومان و او ست که مخلوقست من مارج من نار و پرسید آیا خدای
عز و جل پیغمبری بجن فرستاد گفت آری پیغمبری بایشان فرستاد و او را یوسف میگفتند ایشان او را
بخدای خواندا و را بکشتند و پرسید نام ابلیس در آسمان چه بود گفت نامش حارث بود گفت
چرا آدم را آدم نامید گفت زیرا که از ادیم زمین مخلوق شده و پرسید که چرا میراث ذکر مثل حظ
الانثیین است یعنی پسر دو چندان دختر نصیب برد گفت از جهت آنکه برابر سنبله سیزده دانه بود
حوا پیش دستی کرده یکی از آنجمله ده دانه دیگر را با آدم خورانید از این جهت پسر دو نصیب
دختر برد و پرسید از انبیا کدام را خدا مختون آفرید گفت آدم را مختون آفرید و شیث پسرش را
مختون آفرید و ادریس و نوح و سام بن نوح و ابرهیم و داود و سلیمان و لوط و اسمعیل
و موسی و عیسی و محمد را صلوات الله و سلامه علیهم و پرسید از عمر آدم گفت نهصد و سی سال
و پرسید اول کسی که شعر گفت که بود گفت آدم گفت آن شعر چه بود گفت چون بزمین فرود آمد
و خاک زمین و وسعت و هوا آن بدید و قابیل هابیل را بکشت گفت **شعر** تغیرت

البلاد و من علیها ۞ فوجه الارض مغبر قبیح ۞ تغیر کل ذی طعم و لون ۞
و قل بشاشة الوجه الملیح ۞ یعنی متغیر شد بلاد و آنانکه برا و بیند پس روی زمین سیاه
و ناخوش است تغیر کرد هر چه طعم و لونی داشت و اندک شد بشاشت روی خوش بینده ابلیس
در جواب او گفت ۞ تنح عن البلاد و ساکنیها ۞ ففی الخلد ضاق بک الفسیح ۞
و کنت بها و زوجک فی قرار ۞ و قلبک من اذی الدنیا مریح ۞ فلم تنفک من
کیدی و مکری ۞ الی ان فاتک الثمن الربیح ۞ فلولا رحمة الجبار اضحی ۞
بکفک من جنان الخلد ریح ۞ یعنی دور شو از بلاد و ساکنان او که سبب من در بهشت
بر تو تنگ شد جای فراخ و تو با جفت خود آنجا قرار گرفته بودی و دولت از جفای دنیا در راحت
و فراغت بودی پس دانستی از چنگ کید و مکر من تا فوت شد از تو آن نقد پر سود و اگر رحمت
خداوند جبار ترا در نمی یافت بدست تو از جنات خلد بادی بود و پرسید که آدم علیه السلم
چند حج کرد گفت هفتاد حج پیاده و اول حج که گذارد صرد با او بود و او را بموضع آب راه مینمود
و با او از جنت بیرون آمده بود و بجهتش نهی شده است اکل صرد و خطاف و پرسید که چرا
خطاف نپرد گفت یعنی علی الظاهر از خانها و مردم جدا نمیشود و بر خلاف سایر طیور با آدمی
انس میگیرد گفت برای آنکه او نوحه کرد بر بیت المقدس و در گرد او چهل سال طوف مینمود
و میگریست و همیشه با آدم بود و میگریست از این جهة در خانها ساکن گشت و با او سه آیه از
کتاب خدای عز و جل از آن آیتها که آدم علیه السلم در جنت میخوانده و آن آیتها با او ست تا روز
قیامت سه آیه از اول کهف و سه آیه از سبحان واذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین
الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا **وسایره** وجعلنا من بین ایدیهم سدا
و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم و پرسید از اول کسی که کافر شد و کفر پدید آورد گفت ابلیس
لعنه الله و پرسید از نام نوح که چه بود گفت سکن و برای آن نوح نامیده شد که بر قوم خود
هزار سال کم پنجاه سال نوحه کرد و پرسید از کشتی نوح طول و عرض چه بود گفت ششصد ذراع

فی سورة بنی اسرائیل

فی سورة یس

و ارتفاعش در هوا هشتاد ذراع پس آنمرد بنشست و شخصی دیگر برخواست گفت یا امیر
المومنین بگو بمن اول درختی که در زمین نشانده شد چه بود گفت عوسجه و عصای موسی
علیه السلم از آن بود و پرسید از اول درختی که رست بزمین گفت دبا یعنی کدو و پرسید از
اول کسی که حج گذارد و از اهل آسمان گفت جبرئیل علیه السلم و پرسید از اول بقعه که گشاده
شد از زمین ایام طوفان گفت موضع کعبه و زبرجد سبز بود و پرسید از گرامی تر وادی بر
روی زمین گفت وادیست که او را سراندیب میگویند آدم علیه السلم از آسمان آنجا
بیفتاد و پرسید از بدتر وادی در روی زمین گفت وادیست در یمن آنرا برهوت گویند و آن
از وادیهای جهنم است و پرسید از زندانی که سیر میداد یار خود را گفت حوت که یونس را
سیر میفرمود و پرسید کدام شش چیزاست که در رحم نجنبیده است گفت آدم و حوا
و کبش ابراهیم و عصای موسی و ناقه صالح و خفاشی که عیسی علیه السلم ساخت از گل و باذن
خدا طایر شد و پرسید چه چیزاست که بر او دروغ بستند و او نه از جن بود و نه از انس گفت
گرگی که برادران یوسف علیه السلم بر او دروغ بستند و پرسید چه چیزاست که با او وحی رسید و
نه از جن است و نه از انس گفت خدای عزوجل بمگس عسل وحی کرد و اشارتست بقول حق تعالی
وَاَوْحىٰ رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِيْ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوْتًا و پرسید از موضعی که آفتاب بر او
یکساعت از روز طالع شد و دیگر هرگز طالع نشد گفت این دریاست وقتی که او را موسی علیه السلم
بشکافت پس آفتاب بزمین او تافت و باز سر بهم آورده و دیگر آفتاب باو نرسید و پرسید کدام
چیزاست که آشامید و او زنده بود و خورد و او مرده بود گفت عصای موسی علیه السلم و پرسید
کدام نذیراست که قوم خود را انذار نمود یعنی بترسانید و نه از جن و نه از انس بود گفت آن
نمله است اشارتست بحکایت نمله با سلیمان علیه السلم که در قرآن مذکور است باین لفظ قَالَتْ نَمْلَةٌ
يَا اَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوْا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُوْدُهٗ وَهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ و پرسید
اول کسی که امر کرد بختنه که بود گفت ابراهیم علیه السلم و پرسید اول زنی که او را خفض کردند

فی سوره النحل

فی سوره النمل

یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم

یعنی ختنه کردند که بود گفت هاجر مادر اسمعیل علیه السلم بود و او را ساره خفض کرد تا از عهده قسم
خود بیرون آید و پرسید اول زنی که دامن خود کشید که بود غالبا مراد آنست که دامن کشان
رفت گفت هاجر وقتی که از ساره گریخت و پرسید اول مردی که دامن کشید که بود گفت
قارون و پرسید اول کسی که نعلین پوشید که بود گفت ابراهیم علیه السلم و پرسید کریمترین
مردمان در نسب کیست گفت صدیق الله یوسف بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن
ابراهیم خلیل الله و پرسید کدام اند آن شش نبی که دو نام دارند گفت یوشع بن نون و او
ذوالکفل است و یعقوب و او اسرائیل است و خضر و او خلیقاست و یونس و او ذوالنون است
و عیسی و او مسیح است و محمد صلی الله علیه و آله و او احمد است صلوات الله علیهم و پرسید چه چیزاست
که نفس میکشد و او را خون و گوشت نیست گفت این صبح است قال تعالی وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ
و پرسید کدام اند آن پنج پیغمبر که بعربی تکلم نمودند گفت هود و شعیب و صالح و اسمعیل و محمد
صلوات الله علیهم پس بنشست و مردی دیگر برخواست و پرسید و آنحضرت را در غضب و
مشقت افکندند گفت یا امیر المومنین خبر ده ما را از قول خدای عزوجل يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيْهِ
وَاُمِّهٖ وَاَبِيْهِ وَصَاحِبَتِهٖ وَبَنِيْهِ یعنی روزی که بگریزد شخصی از برادر خود و مادر خود و
پدر خود و جفت خود و پسران خود بگو این شخص کیست گفت هابیل از برادر خود قابیل میگریزد و
آنکه از مادر میگریزد موسی است علیه السلم و آنکه از پدر میگریزد ابراهیم علیه السلم یعنی پدری
که او را مربی بود نه پدری که او را زائیده بود و غالبا این کلام شیخ است مراد آنست که آبا و اجداد انبیا
کافر نباشند و آزر پدر ابراهیم علیه السلم نبود بلکه عموی او بود و او را تربیت کرده بود و آنکه از
جفت خود میگریزد لوط است علیه السلم و آنکه از پسرش میگریزد نوح است علیه السلم از
پسرش کنعان میگریزد و پرسید اول کسی که بموت فجاة مرده که بود گفت داود علیه السلم بر منبر خود
روز جمعه مرد و پرسید کدام چهار اند که از چهار سیر نمیشوند گفت زمین از باران و ماده از نر و چشم
از نظر و عالم از علم و پرسید اول کسی که سکه دنانیر و دراهم وضع کرد که بود گفت نمرود بن کنعان

فی سوره کورت

فی سوره عبس

بن نوح علیه السلم پرسید اول کسی که عمل قوم لوط کرد که بود گفت ابلیس که از خود تمکین این عمل داد
و پرسید از معنی هدیر کبوتر و اجسیه گفت نفرین میکنند بر اهل ساز و آواز و صاحبان مزمار
و عود و پرسید از کنیت براق گفت ابا هلال کنیه داشت و پرسید که تبع را چرا تبع گفتند گفت
زیرا که غلامی بود کاتب ملک سابق برا و چون نامه و مطلبی مینوشت چنین ابتدا میکرد که بسم الله
الذی خلق صبحا و ریحا ملک باو میگفت بنویس و ابتدا بنام ملک رعد کن او میگفت ابتدا نمیکنم
مگر بنام الله خود بعد از آن بر سر مطلب تو می آیم خدای عز و جل این کار را از او سپاس گذاری نمود
و مملکت آن ملک باو بخشید پس مردم او را بر این کار متابعت نمودند و از آن سبب تبع نامیده شد
گفت چرا بز دم بر داشته است و حیا و عورتش ظاهر گشته گفت زیرا که بز فرمان نوح علیه السلم
نبرد وقتی که او را بکشتی داخل میکرد و پس او را بکشتی انداخت دمش را بشکست و اما میش پوشیده
حیا و عورتش زیرا که او زود داخل سفینه شد پس نوح علیه السلم دست بر حیا و دمش مالید پس
دنبه اش درست گردید و پرسید از کلام اهل جنت گفت سخن ایشان بعربیست و پرسید از کلام
اهل نار گفت کلام ایشان مجوسیست و پرسید از خواب که بر چند وجه است گفت امیر المؤمنین
علیه السلم خواب بر چهار صنف است انبیا بر قفا خوابند روی بآسمان و چشمهای ایشان نخوابد
زود در انتظار وحی پروردگار و مومن بر جانب راست خوابد روی بقبله و ملوک و ابنا ملوک
بر جانب چپ تا گوارا و هضم کنند آنچه میخورند و ابلیس و برادرانش و هر مجنونی و علت داری
بر رو بیفتا خوابند سر بزیر پس مردی دیگر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین بگو که روز چهارشنبه
و شومی و گرانی او بچه سبب است و این کدام چهارشنبه است گفت آخر چهارشنبه در ماه و آن
محاق است و در او قابیل هابیل را کشت و روز چهارشنبه ابراهیم خلیل را در آتش افکندند
و چهارشنبه در منجنیق نهادند و چهارشنبه خدای عز و جل فرعون را غرق کرد و روز چهارشنبه
خدای عز و جل عالی آنرا سافل گردانید یعنی زیر و زبر کرد و چهارشنبه باد بر قوم عاد فرستاد
و چهارشنبه ایشان همچو صریم گشتند یعنی فرو می شکستند مثلا که درو دیده باشند و باغی که از آن

بریده باشند و چهارشنبه مسلط کرد پشه را بر نمرود و چهارشنبه فرعون موسی را علیه السلم طلب
کرد تا بکشد و چهارشنبه سقف بر سر ایشان فرو افتاد و چهارشنبه فرعون فرمود پسران بنی
اسرائیل را ذبح کنند و چهارشنبه بیت المقدس را خراب کردند و چهارشنبه یحیی بن زکریا
کشته شد و چهارشنبه سایه انداخت بر قوم فرعون اول عذاب و چهارشنبه خدای عز و جل
قارون را بزمین فرو برد و چهارشنبه مبتلا شد ایوب علیه السلم بتلف شدن اهل و مال و ولد و
چهارشنبه داخل کردند یوسف را علیه السلم در زندان و روز چهارشنبه گفت خدای عز و جل
فی سورة النمل
اَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ اَجْمَعِیْنَ و چهارشنبه ایشانرا صیحه گرفت یعنی جبرئیل علیه السلم
بانگی دیگر بر ایشان آواز می بکرد که همه هلاک شدند و روز چهارشنبه عقر ناقه کردند یعنی
قوم صالح علیه السلم شتر را پی کردند و چهارشنبه بر ایشان بارید و شد سنگی از سجیل چنانچه
فی سورة الحجر
در قرآن است وَاَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّیْلٍ و روز چهارشنبه سر مبارک نبی ا
شکسته شد و دندان رباعیه او شکسته شد و چهارشنبه عمالقه تابوت را گرفتند و پرسید
از روزها و آنچه در هر روز موافقت از عمل امیر المؤمنین علیه السلم گفت روز شنبه روز
مکر و خدیعت است و یکشنبه روز درخت نشاندن و بنا کردن و دوشنبه روز جنگ و خون
ریختن و سه شنبه روز سفر و طلب چهارشنبه روز شومیست مردم آن روز را بفال بد
گرفته اند پنجشنبه روز دخول بر امراست و قضاء حوائج و روز جمعه روز خطبه و نکاح است
روایت است از رضا علیه السلم که گفت روز چهارشنبه روز نحس مستمر است هر که در او حجامت
کند بیم آنست که بسته شود محاجم او یعنی خون بر نیاید و در اکثر نسخها تحضر است بنقطه ضاد و
بلکه در همه جا و خلاف ظاهر است و هر که نوره کشد در آن بیمست بر او از برص **باب
بیست و پنجم** آنچه از رضا علیه السلم وارد است درباره زید بن زین العابدین علی روایت است
کرد چون زید بن موسی برادر حضرت رضا را علیه السلم گرفته نزد مامون آوردند و او در بصره خروج
کرده بود و خانهای اولاد عباس را سوخته مامون گناه او ببرادرش رضا علیه السلم بخشید

وگفت یا ابا الحسن اگر برادر تو خروج کرد و این کارها کرد پیش از او زید بن علی نیز خروج
کرده بود و او را کشتند و اگر نه برای نسبت تو میبود من نیز او را میکشتم که آنچه او کرده است
کاری خورد نیست رضا علیه السلم گفت یا امیر المؤمنین برادر من زید را قیاس مکن با زید بن
علی علیه السلم که او از علمای آل محمد صلی الله علیه وآله بود و در غضب شد برای خدای عز و جل پس جهاد
نمود با دشمنان او تا در راه او کشته شد و مرا پدرم حدیث کرد که او از پدرش جعفر علیه السلم
شنید که میگفت رحمت کناد خدای عز و جل بر عم من زید که او خواند مردم را برای راضی شدن از
آل محمد صلی الله علیه وآله و اگر ظفر می یافت وفا میکرد بانچه خوانده بود مردم را بسوی آن و
با من مشورت نمود در خروج با او گفتم ای عم اگر راضی هستی که مقتول مصلوب در کناسه باشی
تو میدانی و چون او برفت جعفر بن محمد علیه السلم گفت وای بر کسی که بشنود واعیه او را و اجابت
نکند واعیه بمعنی صیحه و آواز است مامون گفت یا ابا الحسن نه که وارد شده است در باب آنکس
که دعوی امامت بغیر حق کند آنچه وارد شده است گفت زید بن علی دعوی نکرد آنچه او را حق نبود
و او از این پرهیزکارتر بود و او گفت من شما را میخوانم بخشنودی از آل محمد صلی الله علیه وآله و
آنچه وارد شده است در باره کسی است که دعوی کند اینکه خدای عز و جل بر او نص کرده و او را
بامامت تعیین نموده پس مردم را بغیر دین خدا بخواند و از راه خدا بی علم گمراه کند و زید از
در آنجمله بود که با ایشان خطاب شده است باین آیه وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ
اجْتَبَاكُمْ یعنی جهاد کنید در راه خدا آنچه حق جهاد است او شما را برگزیده است مصنف کتاب
میگوید زید بن علی را فضایل بسیار است که از غیر رضا علیه السلم مرویست خواستم بعضی از آن
را پی این حدیث ذکر کنم تا هر که در این کتاب نظر کند اعتقاد امامیه را در باره او بداند روایتست از
جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر علیه السلم از پدرانش از علی علیه السلم که گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله با حسین علیه السلم گفت یا حسین بیرون آید از صلب تو مردی که او را زید گویند گام مینهد
او و اصحابش روز قیامت بر گردنهای مردم همه غر و محجل یعنی پیشانی سپید و دست و پا سفید

داخل میشوند جنت را بی‌حساب عمرو بن خالد گفت مرا حدیث کرد زید بن علی علیه السلم و او موی
خود بدست گرفته بود و گفت مرا حدیث کرد علی بن الحسین و او موی خود گرفته بود و گفت مرا حدیث
کرد علی بن ابی طالب و او موی خود گرفته بود از رسول صلی الله علیه وآله که او موی خود گرفته گفت
هر که برنجاند و آزار رساند یک موی از مرا آزار رسانده است مرا و هر که بیازارد مرا آزرده است
خدای را عز و جل و هر که خدای را بیازارد بر او لعنت خداست بپری آسمانها و زمین روایتست
از ابی معمر سعید بن خثیم او از برادرش معمر که گفت ما نزد صادق علیه السلم نشسته بودیم زید بن
علی بن الحسین علیهما السلم آمد و دو عضاده باب یعنی دو بازوی در گرفت صادق علیه السلم با او
گفت ای عم ترا بپناه خدا میسپرم از آنکه آن شخص مصلوب در کناسه تو باشی مادر زید گفت بخدا
که ترا باین سخن باعث نیست مگر حسد بر پسر من فرمود یا لیته حسدا سه بار یعنی کاش که حسد میبود و
واقع نمیشد و پدرم مرا حدیث کرد از جدم علیه السلم که بیرون می آید از اولاد او مردی که او را
زید میگویند کشته میشود بکوفه و مصلوب میشود بکناسه بیرون می آید از قبر خود وقتی که پیدا آید
گشوده میشود برای روح او درهای آسمان و شگفته میشوند باو اهل آسمانها نهاده میشود روحش در چینه‌دان
مرغی سبز میپرد در جنت هر جا میخواهد روایتست از جابر جعفی که گفت داخل شدم بر محمد باقر علیه السلم
و نزد او برادرش زید بود پس داخل شد بر او معروف بن خربوذ مکی باقر علیه السلم با او گفت یا
معروف برای من از شعرهای تازه و خوب که میدانی بخوان این ابیات بخواند لَعَمْرُكَ
مَا إِنْ أَبُو مَالِكٍ بِوَانٍ وَلَا بِضَعِيفٍ قُوَاهُ وَلَا بِأَلَدَّ لَدَى قَوْلِهِ يُعَادِي
الْحَكِيمَ إِذَا مَا نَهَاهُ وَلَكِنَّهُ سَيِّدٌ بَارِعٌ كَرِيمُ الطَّبَائِعِ حُلْوٌ ثَنَاهُ
إِذَا سُدْتَهُ سُدْتَ مِطْوَاعَةً وَمَهْمَا وَكَلْتَ إِلَيْهِ كَفَاهُ گفت راوی که آنحضرت
دست خود بر دوش زید نهاد و گفت این صفت تست یا ابا الحسن عبد الله بن سنان گفت
که ما هفت نفر قاصد مدینه شدیم گفت خبر عم من زید دارید گفتیم خروج کرده است یا اینکه میکند
گفت اگر خبری بشما برسد بمن بگوئید ما روزی چند ماندیم پس رسول بسام صیرفی نامه آورد

وز انجا نوشته اما بعد زید بن علی روز چهارشنبه غرهٔ صفر بیرون آمد و آنروز و روز پنجشنبه با
و در جمعه کشته شد و با او فلان و فلان کشته شدند ما بخدمت صادق علیه السلم رفتیم و نامه
نمودیم بخواند و بگریست و گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اجر مصیبت عم خود نزد خدا چشم فی سورة البقرة
دارم که او خوب عمی بود بدرستی که عم من هم برای دنیای ما بود و هم آخرت ما بخدا که عم من
شهید رفت همچنانکه شهید شدند با نبی خدا و با علی و حسن و حسین علیهم السلم فضل بن یسار
گفت رسیدم بزید بن علی صبح آنروز که خروج کرده بود و کوفه شنیدم از او که میگفت
که مرا اعانت میکند بر قتال انباط اهل شام بحق آن خدای که فرستاد محمد را بحق به پیغمبری بشیر
و نذیر هر که اعانت کند مرا بر قتال ایشان کسی که روز قیامت دستش بگیرم و در جنت داخل
کنم باذن خدای عز و جل و چون کشته شد راحله کرایه کردم و متوجه مدینه شدم و بخدمت صادق
علیه السلم داخل شدم و با خود گفتم والله او را خبر خواهم داد بموت او و او بران جزع خواهد کردن پس
گفت عم من زید چه کرد یعنی حال او چه شد مرا گریه در گلو گرفت گفت او را کشتند گفتم ای والله کشتند
گفت و صلب کردند گفتم ای والله صلب کردند پس گریه درگرفت و اشکش بره و جانب رو
میچکید گویا مروارید بود و بعد از ان گفت یا فضل حاضر شدی با عم من زید در قتال شامیان گفتم
آری گفت چند کس از ایشان کشتی گفتم شش کس گفت شاید تو در شک باشی از خونهای ایشان
گفتم اگر در شک میبودم نمیکشتم پس از و شنیدم که میگفت خدای مرا شریک کرداند در ان خونها
بخدا عم من و اصحابش شهید رفتند بران وجه که امیر المومنین علی بن ابی طالب و اصحابش رفتند

باب بیست و ششم در انچه از رضا علیه السلم مرویست از اخبار نادره در فنون پراکنده

عباس مولای رضا علیه السلم گفت شنیدم از رضا علیه السلم که میگفت که هر که وقتی که اذان
صبح می شنود بگوید اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ نَهَارِكَ وَإِدْبَارِ لَيْلِكَ وَحُضُورِ
صَلَوَاتِكَ وَأَصْوَاتِ دُعَاتِكَ أَنْ تَتُوبَ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و مثل این
بگوید وقتی که اذان مغرب بشنود پس در آنروز یا در انشب بمیرد تایب باشد دعبل بن علی گفت

مرا حدیث کرد رضا علیه السلم از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلم که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفت چهار کس را من روز قیامت شفیع باشم ۱ کسی که ذریت مرا اکرام
کند بعد از من ۲ کسی که حاجتهای ایشان گذارد و ۳ کسی که در کارهای ایشان سعی نماید
وقت اضطرار ایشان و ۴ کسی که دوست دارد ایشانرا بدل و زبان فتح بن یزید
جرجانی بخدمت رضا علیه السلم نوشت که چیست حکم مردی که در ماه رمضان با زنی مواقعه
کند بحلال و بحرام در یک روزه دو بار گفت بر او دست دو کفاره برای هر نوبت یک کفاره و اگر
بخورد یا بیاشامد یک کفاره میدهد و مرویست از امام حسن بن علی علیه السلم از پدرش
علی بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی رضا از پدرانش تا علی علیهم السلم که رسول
خدا صلی الله علیه و آله وقتی که جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد برخاست و او را دوازده گام
استقبال نمود و در کنار گرفت و میان دو چشمش بوسید و بگریست و گفت نمیدانم بکدام
مسرورم من بیشتر است بآمدن تو یا جعفر یا بفتح خدا خیبر را بر دست برادرت و بگریست از
شادی بدیدن او از رضا علیه السلم مرویست از پدرش از پدرانش علیهم السلم که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله چون مرا باسمان بردند رحمی یعنی قرابتی دیدم که بعرش آویخته
بود و از رحمی بریده دگار خود شکایت میکرد گفتم میان تو و میان آن رحم چند پدر است
گفت در چهل پدر بهم میرسیم رضا علیه السلم گفت هر که روزه دارد از شعبان یکروز بیاید طلب
ثواب خدا داخل شود جنت را و هر که استغفار کند بخدا او هر روز از ماه شعبان هفتاد بار
خدای عز و جل او را روز قیامت در زمرهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله در آرد و واجب گرداند
او را از خدای کرامت و هر که تصدق کند در شعبان چیزی هر چند نصف خرما باشد خدای عز و جل
جسد او را بر آتش حرام گرداند و هر که سه روز از شعبان روزه دارد و آنرا بروزهٔ ماه رمضان
وصل کند خدای عز و جل برای او روزهٔ دو ماه متتابع بنویسد زکریا بن آدم از رضا علیه السلم
روایت کند که گفت نماز را چهار هزار بابست یعنی در ابو هاشم جعفری گفت از ابو الحسن الرضا

علیه السلم نماز بر مصلوب پرسیدم گفت آیا میدانی که جد من بر عم خود نماز گذارد گفتم میدانم
اما مبین نمیدانم گفت من برای تو مبین کرده ام اگر روی مصلوب بقبله است بجانب راست او
بایست و اگر پس سر او بقبله است بجانب چپ او بایست زیرا که میان مشرق و مغرب قبله است
و اگر دوش چپش بقبله است بدوش راست بایست و اگر دوش راستش بقبله است بدوش
چپش بایست و بهر جانب منحرف باشد تو از جانب دوش او جدا مشو و لیکن باید روی تو میان
مشرق و مغرب باشد و بایدو در کمن و پشت مکن مصنف میگوید این حدیث غریبست و در جائی ندیدم
و بغیر این اسناد نمی شناسیم از حارث بن دلهاث مولای رضا علیه السلم منقولست که گفت
شنیدم از ابو الحسن علیه السلم که میگفت مومن نباشد مومن تا در او سه خصلت نبود یکی سنت
از پروردگار او و سنتی از نبی او و سنتی از ولی او و اما سنت پروردگار پوشیدن سر خدای
عزوجل میفرماید عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ — فی سورة الجن
یعنی دانای غیبست مطلع نمیسازد بر غیب خود کسی را مگر آنکس که برپسندد از رسولی و اما سنت
نبی او علیه السلم با مردم مدارا کردنست زیرا که خدای عزوجل نبی خود را بمدارا امر کرده و گفت خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ
بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ بستان عفو را و امر کن بمعروف و [illegible] بگردان روی از — فی سورة الاعراف
جاهلان و پهلو خالی کن از ایشان و اما سنت ولی او صبر بر سختیها و ضرر است چنانکه خدای عزوجل
میگوید وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ سلیمان بن جعفر روایت میکند از رضا — فی سورة البقرة
علیه السلم و او از پدرانش تا علی علیه السلم که گفت رسول خدا گفت از غراب سه خصلت
بیاموزید پنهان داشتن جماع و بگاه رفتن در طلب رزق و حذر کردن یاسر خادم گفت از
ابو الحسن رضا علیه السلم شنیدم که میگفت سخت ترین وحشت این خلق در سه موطن بود
روزی که متولد میشود پس از شکم مادر بیرون می آید و دنیا را می بیند و روزی که میمیرد و آخرت
و اهل آنرا عیان می بیند و روزی که برانگیخته میشود از خاک و می بیند احکامی که در دار دنیا ندیده
بود و خدای عزوجل بر یحیی علیه السلم سلام کرد در این سه موطن یعنی برای او سلامتی تفضل کرده

و ایمن گردانید بیم و خوف او را گفت وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ — فی سورة مریم
حَيًّا یعنی سلام بر او روزی که زائیده شد و روزی که میمیرد و روزی که زنده میگردد و عیسی
علیه السلم بر خود سلام کرد در این سه موطن گفت وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ — ایضا
وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا روایت از حسین بن علی از علی مولای رضا علیه السلم که گفت شنیدم از
آنحضرت که میگفت هر که حج برد سه کس از مومنان را خود را از خدای عزوجل بثمن خریده است و
نپرسد خدای عزوجل از کجا کسب کرده است آن مال را از حلال یا حرام مصنف کتاب رحمه الله میگوید
یعنی که نپرسد از او و نمیگیرد بر او آنچه در مالش واقع شده باشد از شبهه و راضی میسازد
از او خصمان او را ابو وضاح رضا علیه السلم گفت خدای عزوجل امر کرده است بسه چیز که با آنها سه چیز دیگر امر کرده — سه چیز که مقرون است
بصلوة با زکوة بهم پس هر که نماز گذارد و زکوة ندهد نمازش مقبول نیست و امر کرده است بشکر
خود و والدین بهم پس هر که شکر والدین نکند خدا را شکر نکرده است و امر کرده است باتقا
از خود و صله رحم پس هر که صله رحم نکند از خدای عزوجل اتقا ننموده است و فقیر میگوید که در
قرآن نماز و زکوة چندین موضع باهم مذکور است و با یکدیگر مقرون و اما شکر خدا و والدین
مثل قوله تعالی أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ و اما تقوی و صله رحم مثل قوله تعالی — فی سورة لقمان
وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ رضا علیه السلم فرمود از علامات فقه یعنی — فی سورة النساء
دانش دین علم است و حلم و صمت یعنی خاموشی بدرستی که صمت بابیست از ابواب حکمت
بدرستی که صمت محبت تحصیل میکند و او دلیل است بر همه چیزی رضا علیه السلم فرموده دوست
هر شخص عقل اوست و دشمن او جهل او رضا علیه السلم از پدران خود نقل کرده که مردی علی بن ابی
طالب را علیه السلم بمهمانی خواند آنحضرت با او گفت که سه خصلت برای من شوی گفت
کدامست یا امیر المومنین گفت چیزی از خارج برای ما میاری و آنچه در خانه داری از ما ذخیره
نسازی و عیال خود را ضرر مرسان گفت همچنین باشد پس بخانه او رفت آنحضرت از پدرانش
نقل میکند که رسول خدا گفت چهار کسند که من شفیع ایشانم روز قیامت هر چند بیارند گناهان

اهل زمین، الکسی که اهل بیت مرا اعانت کند و کسی که حاجتهای ایشان نزد اضطرار بگذارد و کسی که
ایشان را بدل و زبان دوست دارد و آنکه مکروه از ایشان بدست خود دفع کند رضا علیه السلم
گفت محبس شده ماه از بنی اسرائیل یعنی بر نمی آید خدای عز و جل بموسی علیه السلم وحی کرد که
استخوان یوسف را علیه السلم از مصر با خود بیرون بر و وعده داد که چون استخوان او بیرون برد
ماه برآید موسی علیه السلم از مردم موضع دفن یوسف علیه السلم پرسید گفتند اینجا عجوزی هست
او میداند فرستاد و او را طلبید عجوزی زمین گیر و کور آوردند باو گفت آیا موضع قبر یوسف را
می شناسی گفت آری گفت خبر ده مرا گفت نمیدهم تا چهار خصلت مرا ببخشی یکی آنکه پای مرا روان
گردانی و دیگر آنکه جوانی من باز گردانی و دیگر آنکه چشم من بمن باز گردانی و دیگر مرا در بهشت
همراه خود گردانی گفت که این امر بر موسی علیه السلم بزرگ نمود خدای عز و جل وحی کرد باو
که یا موسی بده او را آنچه مسئلت نموده که تو از جانب من میدهی و او داد او و دلالت نمود به
موضع قبر پس او را از کنار رود نیل بیرون آوردند در صندوق مرمر و چون بیرون آوردند ماه
طلوع کرد و او را بشام نقل نمود و از اینجهة اهل کتاب مردگان خود را بشام نقل کنند میگوید
راوی که پرسیدم از رضا علیه السلم معنی بسم الله را گفت شخصی که میگوید بسم الله یعنی نسبت
کرد نشان میدهم بر خود بسمتی از سمات خدای عز و جل و آن عبودیت گفتم سمه چیست گفت علامت
رضا علیه السلم از پدران خود از ابن ابی طالب علیه السلم روایت میکند که گفت در بال هر هدهد
که خدای عز و جل خلق کرده است نوشته شده است بسریانی که آل محمد خیر البریه رضا علیه السلم
از پدران خود از علی بن ابی طالب علیه السلم روایت کرده است که گفت رسول خدا که گفت یا علی
طوبی کسی را که ترا دوست دارد و بتو تصدیق کند و وای کسی را که ترا دشمن دارد و بتو تکذیب کند
دوستداران تو معروفند در آسمان هفتم و در زمین هفتم و آنچه در میان اینهاست ایشان اهل
دین و ورع و سمت حسن یعنی هیئت و دیدار نیکو و اهل تواضعند خدا را عز و جل دیده هاشان خاشعست
و دلهاشان ترسانست برای یاد خدا و بتحقیق شناخته اند حق ولایت ترا و زبانهاشان ناطقست

بفضل تو و چشمهاشان گریانست از مهربانی و شوق تو و با امامان از فرزندان تو دین ایشان
طاعت خداست بانچه امر کرده است ایشان را در کتاب خود و برای ایشان برهان آن
آورده است از سنت پیغمبر او کار کنند کارکننده بانچه امر میکند ایشان را بآن رسول و اولی
الامر از ایشان با هم دوستی و التیام کنند و اند نزدیکدیگر به نزد دوستداران منند نه
دشمن با هم بدوستی ملائکه دعا و رحمت میفرستند بر ایشان و آمین میکنند بر دعای ایشان
و استغفار میکنند برای گناهکاران ایشان و حاضر میکردند نزد ایشان و مستوحش میکردند
برای فقدان ایشان تا روز قیامت رضا علیه السلم روایت کرد از پدرانش از علی بن ابی طالب
علیهم السلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت خلق نکرده خدای عز و جل فاضلتر از من و نه
گرامی تر بر او بعد از من از علی علیه السلم گفت که من گفتم یا رسول آیا تو فاضلتری یا جبرئیل علیه السلم
گفت یا علی خدای تبارک و تعالی تفضیل داد انبیا و مرسلین خود را بر ملائکه مقربین و تفضیل
داد مرا بر همه نبیین و مرسلین و بعد از من فضل تراست یا علی و امامان که بعد از تواند و بدرستی
که ملائکه خادمان ما و خادمان محبان ما اند یا علی آنانکه بر داشته اند عرش را و آنانکه بر گرد عرش اند
تسبیح بحمد پروردگارشان و استغفار میکنند برای آنانکه ایمان آورده اند بولایت ما یا علی اگر
نمی بودیم خلق نمیکرد خدای عز و جل آدم و نه حوا را و نه بهشت و نه نار را و نه سما و نه ارض را
پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه سبقت کردیم بر ایشان معرفت رب خود
و تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا که اول آنچه خلق کرد خدای عز و جل خلق کرد ارواح ما را
پس ناطق گردانید آن ارواح را بتوحید و تمجید خود و بعد از آن خلق کرد ملائکه را و چون
ایشان مشاهده کردند ارواح ما را همه یک نور بزرگ داشتند امر ما را پس ما تسبیح کردیم تا
بدانند ملائکه که ما خلقیم مخلوق و او فرید کار منزه است از صفات ما پس تسبیح کردند ملائکه بتسبیح ما
و تنزیه کردند خدا را از صفات ما و چون مشاهده کردند بزرگی شان ما را تهلیل کردیم یعنی لا اله
الا الله گفتیم تا بدانند ملائکه که غیر او خدائی و معبودی نیست و ما همه بندگانیم نه خدایان که

باید ما را از عبادت کنند با خدای تعالی یا بعد از او پس ملایکه گفتند لا اله الا الله و چون
مشاهده کردند بزرگی محل ما را الله اکبر گفتیم تا بدانند ملایکه که خدای بزرگتر از آنست که کسی
و چیزی بزرگی یابد مگر با او و چون مشاهده کردند عزت و قوت را که خدای ما را داده است
گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند ملایکه که حول و قوتی نیست ما را و نه قوتی مگر بخدای
عز و جل و چون مشاهده کردند آنچه خدای بر ما انعام کرده بود و برای ما واجب کرده بود از
فرض طاعت گفتیم الحمد لله تا بدانند ملایکه آنچه حق و ثناست خدا را بر ما از حمد کردن
او بر نعمت او پس گفتند ملایکه الحمد لله پس بما راه یافتند بتوحید و معرفت خدا و تسبیح
و تهلیل و تحمید خدا بعد از آن خدای تعالی خلق کرد آدم را پس ما را ودیعت نهاد در صلب
او و امر کرد ملایکه را بسجود او از روی تعظیم و اکرام ما و سجود ایشان خدا را از راه عبودیت
بود و آدم را از روی اکرام و طاعت زیرا که ما در صلب او بودیم پس چگونه نباشیم ما فاضلتر
از ملایکه و حال آنکه ایشان همه آدم را سجده بردند و وقتی که مرا بآسمان عروج فرمودند جبرئیل
اذان گفت دو بار دو بار و اقامت گفت دو بار دو بار و گفت با من پیش بایست یا محمد گفتم
با او یا جبرئیل بر تو تقدم کنم گفت آری زیرا که خدای تعالی انبیا خود را بر ملایکه خود جمیعا
تفضیل داده است و ترا خاصه تفضیل داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت پس تقدم
کردم و پیش ایستادم و با ایشان نماز کردم و لا فخر و از روی فخر نمیگویم پس بآنجا رسیدیم
نیست و چون با جبرئیل بحجابهای نور رسیدیم جبرئیل علیه السلم با من گفت پیش برو یا محمد
و از من جدا شو گفتم یا جبرئیل در چنین جایی از من مفارقت میکنی گفت یا محمد انتهای حدی
که خدای برای من نهاده است تا این مکانست که اگر از اینجا بگذرم پرم بسوزد بسبب تعدی
از حدود رب خود عز و جل پس مرا پیش انداختند در میان نور انداختنی تا رسیدم بآنجا
که خدا میخواست از علو پادشاهی او تعالی پس با من ندا شد یا محمد گفتم لبیک ربی و سعدیک
تبارکت و تعالیت پس ندا شد بمن یا محمد تو بندهٔ منی و من رب توام پس مرا عبادت کن

و بر من توکل کن زیرا که تو نور منی در میان عباد من و رسول منی بخلق من و حجت منی بر
آفریدگان من از برای تو و آنان که ترا تابع باشند خلق کردم جنت خود را و از برای مخالفان
تو خلق کردم آتش را و واجب ساختم کرامت خود را برای اوصیای تو و ثواب خود را
برای شیعه ایشان گفتم یا رب اوصیای من کیستند پس با من ندا شد که یا محمد اوصیای تو آنانند
که بر ساق عرش من نوشته اند پس نظر کردم و من پیش روی رب خود بودم بسوی ساق عرش
دوازده نور دیدم و در هر نور سطری سبز بر او نام یکی از اوصیای من نوشته اول ایشان علی
بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی امت من گفتم یا رب آیا اینها اوصیای منند بعد از من
ندا آمد که یا محمد ایشان اولیا و احبا و اصفیای منند و حجج منند بعد از تو بر خلق و اوصیا
و خلفای تواند و بهترین خلق منند بعد از تو بحق عزت و جلال من که ظاهر میسازم دین
خود را بایشان و بلند میسازم بایشان کلمه خود را و پاک میسازم بآخرین ایشان زمین را از اعدای
خود و مالک میسازم او را بر مشارق زمین و مغارب آن و مسخر میسازم برای او بادها را و
ذلیل میگردانم برای او ابرهای دشوار را و ترقی میدهم او را بالا در اسباب و نصرت میکنم
او را بلشکر خود و امداد میکنم بملایکه خود تا آشکارا کند دعوت مرا و جمع کند بر توحید
من خلق مرا بعد از آن دائم میگردانم ملک او را و دست بدست میگردانم دولت روزگار را میان اولیای خود
تا روز قیامت و از آنحضرت مرویست که اَلْحَیَاءُ مِنَ الْاِیْمَانِ رضا علیه السلم روایت کرد
از پدر خویش و او از پدرش صادق علیهم السلم که گفت سلیمان بن داود علیه السلم روزی
با اصحاب خود گفت که خدای تبارک و تعالی مرا ملکی بخشیده است که سزاوار نیست کسی را
بعد از من و مسخر کرده است باد را و انس و جن و طیور و وحوش را و مرا تعلیم کرده است
زبان مرغان و مرا بخشیده است از همه چیز و با این همه که مراهست از پادشاهی و دولت
یک روز تا شب شاد نبوده ام و من دوست میدارم که فردا در قصر خود روم و ببالای قصر
برشوم و بممالک خود نظر کنم کسی را اذن دخول بر من مدهید تا چیزی نرسد که سرور آن روز را

بزمین منغص کرده اند گفته‌اند چنین باشد چون فرود آمد عصای خود بدست گرفت و بر قصر بالا رفت و تکیه بر عصا کرده بایستاد و نظر میکرد بممالک خود از روی شادی بانچه او را عطا شده و خوشحال بانچه او را خدای عزوجل بخشیده و درین اثنا نظرش بر جوانی خوش‌رو و خوش لباس افتاد که از جانب قصر او بیرون آمد و آهنگ او کرد چون سلیمان علیه السلام او را دید گفت که ترا درین قصر داخل ساخت و من میخواستم امروز درینجا خلوت کنم تو باذن او داخل شده سلیمان علیه السلام گفت پروردگار این قصر سزاوارتر است بآن از من تو کیستی گفت منم ملک الموت گفت برای چه آمده گفت تا قبض روح تو کنم گفت آنچه مامور شده بکن که امروز روز سرور من بود و خدای عزوجل راضی نشد که مرا سروری بی بقا او باشد ملک الموت روح او قبض کرد و او همچنان بر عصای خود تکیه کرده بر آن حال بماند چندانکه خدا میخواست و مردم باو نظر میکردند و می پنداشتند زنده است پس در فتنه افتادند و امتحان اتفاق افتاد و بر او و اختلاف در کار او کردند بعضی از ایشان گفتند که سلیمان چندین گاه تکیه کرده در عصا و از سستی مانده و خسته نشده و نخفته و نخورده و نیاشامیده او پروردگار ماست که واجب است بر ما او را عبادت کنیم و قومی گفتند که سلیمان ساحر است و او چنین وا نمود که او ایستاده است و تکیه کرده بر عصا بسحر چشم بندی میکند و او چنین است و مومنان گفتند که سلیمان بنده خداست و نبی او و خدای عزوجل امر خود در او تدبیر میکند چنانچه میخواهد و چون اختلاف کردند خدای عز و جل ارضه را فرستاد و برفت در ان عصا و بخورد میان او و ان عصا بشکست و سلیمان علیه السلام از قصر بر روی خود درافتاد و پس جن شکر ارضه کردند و از او منت دار شدند برای آن کار و ازین جهت یافت نمیشود ارضه در مکانی مگر آنجا آب و گل باشد و اینست که خدای عزوجل میفرماید فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ یعنی چون قضا کردیم بر او مرگ را دلالت نکرد ایشان را

فی سورة السبا

٨١

بر مرگ او مگر جنبنده زمین که ارضه باشد میخورد عصای او را پس چون بیفتاد ظاهر شد بر جن و دانستند که اگر ایشان غیب میدانستند در آن مدت درنگ در عذاب خوار کننده نمی بودند و بعد از آن صادق علیه السلام گفت والله این آیه چنین نازل نشده بلکه چنین نازل شده که فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْإِنْسُ أَنَّ الْجِنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ یعنی چون بیفتاد انس دانستند که اگر جن غیب میدانستند در عذاب چنین درنگ نمیکردند

باب بیست و هفتم

در آنچه از رضا علیه السلام مرویست در باب هاروت و ماروت از امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از پدرش علی نقی علیه السلام از پدرش محمد تقی از پدرش علی رضا از پدرش موسی از پدرش جعفر علیهم السلام که در قول خدای

فی سورة البقرة

عزوجل وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ گفت متابعت و پیروی کردند آنرا از سحر و نیرنجات که کافران شیاطین میخواندند بر ملک و سلطنت سلیمان بدعوی آنکه سلیمان را ملکی بوده ما نیز آنرا ظاهر میسازیم این عجایب را تا مردمان منقاد گردند او را و گفتند سلیمان ساحر بود و ماهر بسحر و آنکه شد بانچه مالک شد و قادر شد بر آنچه قادر شد پس خدای عزوجل بر ایشان رد کرده و گفت وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ کافر نشد سلیمان

ایضا

و سحر بکار نبرد چنانچه آن کافران گفتند وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ ولیکن شیاطین کافر شدند تعلیم میکردند مردم را سحری که نسبت میکردند آنرا بسلیمان

ایضا

علیه السلام وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ و آنچه نازل گشته بود

ایضا

بر دو ملک ببابل که هاروت و ماروت‌اند و آن چنین بود که بعد از نوح علیه السلام بسیار شدند ساحران و شعبده کاران پس خدای عزوجل دو ملک به نبی آن زمان فرستاد تا بگوید برای او که چه سحر میکنند ساحران و هم بگوید آنچه باطل کند بآن سحر ایشان را و بر گرداند مکر و کید ایشان را پس نبی آنها را از آن دو ملک فرا گرفت و بعباد خدا رسانید بامر خدای تعالی و ایشان را فرمود که بآن واقف گردند بر ساحران و باطل سازند سحر ایشان را و نهی کرد ایشان را از آنکه مردمان را

بآن سحر کنند و این مانند آنست که راه نمائی زهر و اعلام کنی که زهر با کدامست و ضرر هر کدام بچه چیز میرسد و نفع میشود وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ یعنی آن پیغمبر امر کرد آن دو ملک را که ظاهر شوند برای مردمان بصورت دو انسان و تعلیم کنند کلان آنچه خدای ایشانرا تعلیم کرده بود از سحر و طریق بطلان آن پس خدای عز و جل میگوید که ایشان تعلیم نمیکنند هیچکس را آن سحر و ابطال سحر تا بگویند باو متعلم که ما فتنه ایم و آزمایش عباد ویم تا خدا را اطاعت کنند در آنچه تعلم مینمایند از ما و درین باب و باطل سازند بآن کید ساحر را و سحر نکنند مردمانرا پس کافر نشوی ای متعلم باستعمال این سحر و اندیشیدن ضرر بوسیله آن و خواندن آن مردم را بآنکه اعتقاد کنند که تو بآن زنده میکنی و میمیرانی و میکنی آنچه جز خدای تعالی کسی بر آن قادر نیست که این کفر است پس خدای عز و جل گفت فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا یعنی این طالبان سحر تعلم میکنند از آن دو و بعضی از آنچه نوشته بودند و میخواندند شیاطین بر ملک سلیمان از نیرنجات و آنچه نازل شده بود بر دو ملک ببابل که هاروت و ماروت باشند مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ تعلم میکنند ازین دو صنف سحر آنچه جدا میکنند بآن میان شخص و جفت او و این قومی اند که برای کار بردن و ضرر رسانیدن آن سحرهای آموختند و اقسام حیلها و افسونها و تمیمها یاد میگرفتند ایشانرا که فلان چیز در فلان جا باید دفن شود و چنین و چنین کرده شود تا زن در نظر مرد شیرین تر شود یا بر عکس تا باعث فراق ایشان گردد و بعد از آن خدای عز و جل گفته باید وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی آنانکه این سحرها و حیلها تعلم میکنند ضرر نمیرسانند بآن کسی را مگر باذن خدا یعنی خدای عز و جل رها میکند ایشانرا بآن عمل و اگر خواهد منع میکند ایشانرا بقهر و جبر پس گفت خدای عز و جل وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ از ایشان چیزی تعلم میکنند که ضرر میرسانند ایشانرا و نفع نمیرسانند زیرا که بآن سحرها عمل میکنند و ضرر میرسانند پس چیزی تعلم کرده اند که ایشانرا ضرر میرسانند در دینشان و نفع نمیرسانند در دنیاشان

که بسبب آن از دین خدای مسخ کرده شد وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ یعنی بتحقیق دانستند آن متعلمان سحر که هر آینه هر که بخرد آنرا بدین خود که بیرون میشود از آن تعلم آن او را نیست در آخرت نصیبی در ثواب جنت پس گفت وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ یعنی و هر آینه بد چیزیست آنچه فروختند بآن نفسهای خود را و گرو کردند جانهای خود را بعذاب اگر بدانستندی که ایشان میدانستند که خریدار آنرا در آخرت نصیبی نیست زیرا که ایشان اعتقاد بآخرت نداشتند پس میدانستند و اعتقاد داشتند که اگر آخرت نیست ایشانرا نصیبی نیست در سرای بعد از دنیا و اگر آخرت هست بعد از دنیا پس ایشان کافرند بآن بی نصیبی باشند از آن و بد سودائی کردند که آخرت بدنیا فروختند و جانهای خود بعذاب دایم گرو کردند اگر بدانستندی که جانهای خود بعذاب فروخته اند و لیکن نمیدانستند بسبب انکارشان بآن و بسبب آنکه تأمل نمیکنند در حجتهای خدا تا بدانستندی که بآن اعتقاد باطل و انکار حق معذب خواهند شدن در او یاران گفتند که بامام حسن علیه السلام پدر قائم علیه السلام گفتیم که قومی نزد ما گمان میبرند که هاروت و ماروت دو ملکند که خدای عز و جل ایشانرا اختیار کرد از ملائکه وقتی که عصیان بنی آدم بسیار شد و فرستادیم ایشان بدنیا و ایشان مفتون شدند بزهره و با او زنا اراده کردند و شراب خوردند و خون ناحق کردند و خدای عز و جل ایشانرا ببابل در عذاب دارد و ساحران از ایشان تعلم سحر میکنند و خدای عز و جل آن زن را مسخ کرد باین ستاره که او را زهره نامند امام علیه السلام گفت معاذ الله ازین معنی ملائکه خدا معصومند و از کفر و قبایح بالطاف خدا محفوظ خدای عز و جل در باره ایشان گفت لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ یعنی عصیان خدای نمیکنند در آنچه امر کرده است ایشانرا بآن و میکنند آنچه مامور میشوند بآن و گفت وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ یعنی و او راست آنچه در آسمانها و زمین است و ملائکه نزد او نیند و ملائکه استکبار نمیکنند از عبادت او و مانده نمی شوند تسبیح میکنند خدا را شب و روز پیوسته

فی سورة التحریم

فی سورة الانبیاء

الانبیاء

می‌شوند و هم گفت در باره ملائکه که بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ
يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُم
مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ یعنی بلکه ایشان بندگانی اند با کرامت و عزت پیشی نمی‌کنند بر خدای
عز و جل بسخن و ایشان بامر خدا عمل کنند کار کنند پس گفت آنحضرت که اگر چنان می‌بود که ایشان
میگویند پس خدای عز و جل آن ملائکه را خلفاء خود ساخته باشد بر زمین و مانند انبیا و ائمه باشند
آیا روا است که انبیا و ائمه و خلفاء حق تعالی زنا و خون ناحق کنند بعد از آن گفت نه تو نمیدانی که
خدای عز و جل هرگز دنیا را خالی نساخته است از نبی آدم و امامی از بشر نه که خدای عز و جل میگوید
وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ یعنی
نفرستادیم پیش از تو رسولی بخلق مگر مردانی که وحی میفرستادیم بایشان از اهل و بها یعنی از
اهل شهرها و نه از اهل صحرا و بادیه نشینان پس خبر داد که از ملائکه بزمین نفرستاده است تا امام
و حاکمان خلق باشند بلکه ایشان بانبیاء خدا آیند را و بیان گفتند که ما گفتیم پس بنابراین
ابلیس از ملائکه نباشد گفت نه از ملائکه نیست بلکه از جن است شنیده اید قول خدای را عز و جل
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ پس خبر داد خدای
عز و جل که ابلیس از جن بود و در باره او میگوید خدای عز و جل وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ
مِن نَّارِ السَّمُومِ امام حسن بن علی علیهما السلام نقل کرد از پدر خود و از جد خود از رضا علیه السلام
از پدرانش علیهم السلام از علی علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت اختیار کرد
خدای عز و جل ما را که [illegible] محمد را و اختیار کرد انبیا و ملائکه مقربین را و اختیار نکرد ایشان را
مگر که میدانست که ایشان کاری نمی‌کنند که بیرون روند بآن از ولایت او بریده شوند از عصمت او
و منسوب کردند بآنها که مستحق عذاب و عقوبت او شوند را و بیان گفتند ما با او گفتیم بنا بر روایت
رسیده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نص کرد بر علی علیه السلام بامامت و دولتی
خدای عز و جل ولایت او را عرض کرد در آسمانها بر قومی از ملائکه و ایشان قبول نکردند پس ایشان را

فی سورة یوسف

فی سورة الکهف

فی سورة الحجر

قرباقوه

مسخ کرد بقضاء و فرمود معاذ الله اینها برای ما دروغ بسته‌اند و بر ما افترا گفته‌اند ملائکه رسولان
خدا اند همچو سایر انبیا و رسولان خدا بسوی خلق آیا از ایشان کفر بخدا واقع شود گفتم نه گفت
همچنین ملائکه شان ملائکه بزرگست و خطب ایشان جلیل علی بن محمد بن الجهم گفت شنیدیم
که مامون از رضا علیه السلام پرسید این سخن را که مردم روایت میکنند که زهره زنی بود و با
هاروت و ماروت معشوق شده و از آنچه روایت میکنند در باره سهیل که او عشاری بود در یمن گفت حضرت
فرمود دروغ گفته‌اند که اینها دو کوکب اند اینها دو دابه اند از دواب بحر مردم غلط کرده‌اند و
پنداشته‌اند که دو کوکب‌اند خدای عز و جل این کار نکند که دشمنان خود را انوار باقی تابنده کند
و بعد از آن باقی بماند و چندانکه آسمانها و زمین باقیست و هرچه مسخ گشت سه روز بیش نماند
که بمرد و از ایشان تناسلی واقع نشد و امروز بر روی زمین هیچ مسوخی نیست و آنچه نام
مسوخ می‌نهند مثل بوزینه و خرس و خوک و مانند آن بر صورت آن مسوخ ساخته که خدای عز
و جل بر ایشان غضب و لعنت کرد بسبب انکار ایشان توحید خدا را و تکذیب پیغمبران
او و اما هاروت و ماروت دو ملک بودند و مردم را سحر تعلیم میکردند تا احتراز کنند
بآن از سحر ساحران و باطل کنند بآن کید ایشان را و کسی را تعلیم نکردند از آن چیزی مگر
گفتند ما را گرفتنه ایم کافر مشو پس کافر شدند قومی بکار بردن آن سحر که مامور باحتراز
از آن شده بودند و بآن سحر که تعلیم میگرفتند جدائی می‌انداختند میان مرد و زن خدای
عز و جل گفت وَمَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی بعلم خدا باب
بیست و هشتم در آنچه از رضا علیه السلام مرویست از اخبار متفرقه محمد بن الفضل گفت
با رضا علیه السلام گفتم آیا میشود که زمین امام نباشد گفت اگر امام نباشد زمین با اهل او
فرو رود و احمد بن عمر گفت با رضا علیه السلام گفتم آیا زمین بی امام باقی ماند گفت نه گفتم بما
روایت رسیده است از صادق علیه السلام که باقی نمی‌ماند مگر آنکه خشم گیرد خدای بر بندگان
خود گفت باقی نماند و از آن وقت بزمین فرو رود و حدیث دیگر نزدیک باین راوی گفت

عشاره باج گیر

فی سورة البقره

از رضا علیه السلم پرسیدم که زمین از حجت خالی ماند گفت اگر یک چشم زدن خالی ماند از
حجت با مردم بزمین فرو رود و عبد السلم بن صالح الهروی گفت با رضا علیه السلم گفتم یا بن
رسول الله چه میگوی در آن حدیث که از صادق علیه السلم مرویست که گفت هرگاه که قایم علیه السلم
بیرون آید اولاد و قاتلان حسین را علیه السلم بکشد بسبب افعال پدر ایشان گفت چنین است
گفتم قول خدای عز و جل که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى گفت صادقست حق تعالی
در آنچه گفت ولیکن اولاد قاتلان حسین راضی اند بافعال پدر ایشان و بآن فخر می کنند
و هرکه راضی باشد بکاری مانند آنست که آن کار کرده باشد و اگر مردی در مشرق کسی را
بکشد و مردی در مغرب بآن فعل راضی باشد با قاتل در آن خون شریک باشد گفتم قایم چون
ظاهر شود بچه کار ابتدا کند گفت اول دستهای بنی شیبه را ببرد که دزدان خانه خدای عز و جل اند
از رضا علیه السلم منقولست که گفت گویا من می بینم شیعه را وقتی که فرزند سیم من مفقود
شود و طلب میکنند مرعی را و نمی یابند و مرعی چراگاه را گویند و مراد از چراگاه امام زمانست
که سبزه و گیاه علم و دین از و میخورند گفتم این چه سبب دارد گفت زیرا که امامشان غایب
میشود از ایشان گفتم چرا گفت برای آنکه وقتی که بشمشیر برآید بر گردن او بیعت کسی نباشد
رضا علیه السلم فرمود نشوئید بآشنان مگر بیرون دهن را و اما درون دهن او غمر میکند
و مراد از غمر اینجا چربی و بوی گوشت و بوی ماهیست رضا علیه السلم گفت که رسول خدا صلی الله
علیه و آله نهی کرد از اینکه جواب دهد مرد کسی را وقتی که بقضاء حاجت نشسته است تا
سخن کند با کسی چند آنکه فارغ شود و امام حسن علیه السلم روایت کند از پدرش و او از
پدرش و او از پدرش رضا علیه السلم و او از پدرش موسی علیه السلم که گفت با صادق
علیه السلم گفتند موت را برای ما وصف کن گفت موت برای مومن همچو بوی خوش است
او را می بوید پس از خوشی آن او را [illegible] میگیرد و تعب و الم همه از او منقطع میشود و از
برای کافر همچو گزیدن افاعی و لدغ عقارب است یا سختر گفتند که قومی میگویند که مرگ سختر است

از آنکه کسی را بازها ببرند یا بمقراضها پاره پاره کنند و در زیر سنگها بکوبند یا مثل آسیا بر سر
حدقها بگردش در آورند گفت چنین است بر بعضی کافران و فاجران نمی بینید که بعضی از
ایشان معاینه می بینند این سختیها را و آنچه ایشان می بینند سختر است از هر عذاب مگر
عذاب آخرت که آن سختر است از عذاب دنیا گفتند پس چه حالست که ما می بینیم کافر را که
آسان میشود بر او جان کندن پس خاموش میشود و چراغ حیاتش و او حرف میزند و میخندد و
سخن میکند و در مومنان نیز بعضی چنین اند و بعضی دیگر از مومنان و کافران وقت سکرات موت
اینگونه سختیها میرسد گفت آنچه راحت مومن می بیند وقت مردن تعجیل ثواب اوست که
هم اینجا باو میرسد و آنچه سختی می بینند موجب خلوص اوست از گناهان تا بآخرت چون برود
پاک و پاکیزه و مستحق ثواب دائمی باشد هیچ مانعی او را از ثواب نباشد و آنچه کافر را اینجا
آسانی و راحت می بیند وقت مردن برای آنست که بیابد اجر حسنات خود را در دنیا تا چون
بآخرت رود او را جز موجب عذاب نبود و آنچه سختی و رنج میرسد ایشانرا وقت مردن آن
اول عذاب خداست که باو در دنیا میرسد [illegible] از عذابست و او عادلست جور نمیکند و گفتند
با صادق علیه السلم که ما را خبر ده از طاعون گفت برای قومی عذابست و برای قومی رحمت
گفتند چون تواند رحمت عذاب باشد گفت آیا نمیدانید شما که آتشهای جهنم عذاب کافرانست
و خازنان آتش با ایشان همراهند و برایشان رحمت علی بن اسباط گفت با رضا علیه السلم
گفتم گاه هست کاری رو میدهد که البته باید حکم آن دانست و آنجا که من میباشم کسی از [illegible]
تو نیست تا از او بپرسم گفت نزد مفتی آن شهر برو و از او در آن باب سوال کن هرچه گوید بخلاف
آن عمل کن که حق در آنست رضا علیه السلم از پدران خود از علی علیهم السلم روایت کند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفت موی سپید در پیش سر میمنت و در دو عارض سخاوت و در دو ذوآبه
یعنی دو جانب پیش سر که آنجا زلف میگذارند شجاعتست و در پس سر شومست ابو الصلت عبد السلم
بن صالح الهروی گفت شنیدم از رضا علیه السلم که میگفت خدای عز و جل وحی کرد بیکی از انبیا خود

که چون صبح کنی اول چیزی که پیش روی تو آید آنرا بخور، و دویم چیز را بپوشان و سیم را بپذیر
و چهارم را نومید مگردان و از پنجم بگریز چون روز شد برفت دید کوهی بزرگ سیاه و پیش روی
او باز آمد بایستاد و گفت رب من مرا امر کرده است که این را بخورم و حیران بماند پس با خود
تأمل کرده و گفت رب من جل جلاله مرا امر نمیکند بکاری که نتوانم پس متوجه او شد تا او را بخورد
چون نزدیک رسید آن کوه خورد گردید تا چون باو رسید دید لقمه ایست او را بخورد و او را از هر
لقمه که خورده بود بهتر یافت پس برفت طشتی زرین یافت گفت رب من مرا امر کرده است که
این را پنهان کنم پس گوی بکند و او را در آنجا پنهان کرد و خاک بپوشید و دید که طشت ظاهر شد
با خود گفت آنچه مرا رب من امر کرده بود کردم پس بگذاشت و برفت بمرغی رسید و از پس او
بازی قاصد او بود و مرغ خود را بر او افکند و بر گرد او میپرید گفت رب من مرا امر کرده است که
این را بپذیرم پس آستین خود بگشود و مرغ در آن آستین بگریخت باز از پی برسید و باو
ناطق شده گفت صیدی مرا گرفتی و من چند روز است که از پی اویم با خود گفت رب من مرا
امر کرده است که این را نومید نکنم پس قطعه گوشتی از ران خود ببرید و نزد او افکند و بگذشت
بگوشت مرده رسید بد بو شده و کرم در او افتاده و گفت رب من مرا امر کرده است این
بگریزم پس از او بگریخت و بازگشت و در خواب دید که او را گفتند تحقیق کردی آنچه بآن
مامور شده بودی حالا میدانی که آنها چه بود گفت نه گفتند اما کوه او غضبست هرگاه بنده
در غضب شد خود را نمی بیند و بقدر خود جاهل میشود از بزرگی غضب و هرگاه خود را نگاه دارد
و قدر خود شناخت و غضب خود ساکن کرد عاقبت آن چیزی لقمه نیکوست که تو خوردی
و اما طشت او عمل صالح است هرگاه بنده عمل نیک خود بپوشاند و پنهان کرد اند خدای عز و جل
رضا نداد که آن پوشیده ماند و آن عمل ظاهر سازد تا او را بآن زینت دهد با ثواب آخرت
که برای او ذخیره کرده است و اما طیر او مردیست که نصیحتی برای تو آورده است او را
و نصیحت او را بپذیر و اما باز او مردیست که برای حاجتی نزد تو آمده است او را نومید

مگردان و آن گوشت بد بو او غیبت است یعنی خبث و بد گوئی مردم از ان بگریز محمد بن اسمعیل
بن بزیع گفت شنیدم از رضا علیه السلام که میگفت مجتمع نشود مال مگر به پنج خصلت به بخل
شدید و امل طویل و حرص غالب و قطع رحم و اختیار دنیا بر آخرت سلیمان بن جعفر جعفری
روایت میکند از رضا علیه السلام که از پدران خود روایت کرد از علی علیه السلام که رسول صلی الله
علیه و آله نهی کرد از کشتن پنج حیوان صرد و صوام و هدهد و نمله و ضفدع و امر کرد بکشتن
پنج چیز غراب و حدء که گور کوره گویند و مار و عقرب و سگ عقور یعنی گزنده مصنف
کتاب رحمه الله گفت این امر بمعنی رخصت و اطلاقست نه برای وجوب و فرض رضا علیه السلام
گفت در هر کس بیابید پنج خصلت از خصال انبیا رست شناخت اوقات نماز و غیرت و سخاوت
و شجاعت و کثرت طروقه یعنی بسیاری مجامعت و در روضه کافی حدیثی مرویست ناطق باینکه
کثرت طروقه از صفات انبیاست مثل این در کتاب نکاح از کافی و در کتاب خصال نیز مرویست
یاسر خادم روایت کند از رضا علیه السلام از پدرانش از امیر المومنین علیهم السلام که گفت رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی من از پروردگار خود مسئلت کردم که مرا پنج خصلت دهد
بخشد و بخشید اما اول آنها مسئلت کردم از خدای عز و جل که چون زمین از من شق گردد
و من بر آیم و از خاک سر خود بیفشانم تو با من باشی عطا کرد مرا و اما دوم مسئلت کردم که مرا
چون نزد کفه میزان وا دارد تو با من باشی و عطا کرد و اما سیم مسئلت کردم که ترا بر دارنده
لوای من گرداند و آن لوا بزرگترین لوا خداست بر او نوشته شده الْمُفْلِحُونَ الْفَائِزُونَ
بِالْجَنَّةِ و عطا کرد و اما چهارم مسئلت کردم که تو آب دهی امت مرا از حوض من و عطا
کرد و اما پنجم مسئلت کردم که ترا پیشکش امت من گرداند و عطا کرد و حمد خدا را پروردگار
عالمیان که منت نهاد بر من باین عطا یعقوب جعفری گفت که شنیدم از ابو الحسن علیه السلام
میگفت باکی نیست عزل منی در شش موضع زنی که یقین داند که نزاید و زن سال دار و پیر و زن
سلیطه و زن بشیرم و زنی که فرزند خود شیر نمیدهد و کنیز مصنف کتاب رحمه الله میگوید قوة

مراد از ابو الحسن در این حدیث موسی علیه السلام یا رضا علیه السلام باشد زیرا که یعقوب جعفری
بهر دو ملاقات کرده است ابی علی حسن بن راشد گفت از ابو الحسن رضا علیه السلام
پرسیدم از تکبیر افتتاح گفت هفت تکبیر است گفتم از نبی صلی الله علیه و آله مرویست که
تکبیر میگفت گفت یک تکبیر بلند میگفت و شش تکبیر پوشیده و رضا علیه السلام از پدران خود از
علی علیهم السلام روایت کرده که چون جبرئیل علیه السلام خبر موت نجاشی برسول خدا صلی الله علیه
و آله آورد و بگریست بر او و با اصحاب گفت برادر شما اصحمه بمرد و اصحمه نام نجاشی است پس
بقبرستان بیرون آمد و هفت تکبیر گفت و خدای عز و جل هر بلندی که پیش روی او بود پست
ساخت تا جنازه نجاشی در حبشه بدید جعفری گفت از ابو الحسن علیه السلام شنیدم که میگفت
ناخن در سه شنبه بگیرید و حمام در چهار شنبه روید و از حمام حاجت خود در پنجشنبه و بایا
و خود را روز جمعه بطیب نیکوتر خوشبو گردانید معمر بن خلاد گفت که ابو الحسن رضا علیه السلام
گفت لایق نیست که مرد بوی خوش بهر روز ترک دهد و اگر نتواند یکروز نکند و روز دیگر کند
و اگر قادر نباشد در هر روز جمعه بکار برد و این را ترک ندهد حضرت رضا علیه السلام روایت کرده
از پدران خود از علی بن ابی طالب علیهم السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه خواند
لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ
پس گفت اصحاب جنت آنانند که مرا اطاعت کردند و علی بن ابی طالب را بعد از من تسلیم
شدند و بولایت او اقرار کردند و اصحاب نار آنانند که دشمن داشتند ولایت او را و شکستند
عهد او را و با او جنگ کردند بعد از من سلیمان بن حفص مروزی گفت بمن نوشت ابو الحسن
علیه السلام که در سجده شکر صد نوبت بگوئی شکرا شکرا و اگر خواهی بگو عفوا عفوا مصنف کتاب
میگوید این سلیمان بن حفص هم با موسی و هم با رضا علیهم السلام ملاقات کرده است و نمیدانم
این حدیث را از کدام یک روایت دارد حسن بن علی الوشا گفت از حضرت رضا علیه السلام شنیدم
که میگفت هرگاه بنده در سجده بخواب رود خدای تبارک و تعالی گوید بنده من روح تو قبض کردم

و او در طاعت منست رضا علیه السلام روایت کرد از پدران خود که امیر المؤمنین علیه السلام
گفت دنیا سراسر جهلست مگر مواضع علم و علم همه بر صاحبانش حجتست مگر آن علم که بآن عمل
کنند و عمل همه ریاست مگر آنکه باخلاص مقرون باشد و اخلاص همه اش خطر است تا بنده
ببیند که عاقبت کار او بچه ختم میشود محمد بن خالد البرقی از امام محمد تقی علیه السلام روایت
میکند او از پدرش رضا علیه السلام او از پدرش موسی علیه السلام که گفت حدیث کرد مرا
ابن جنگ کندی از بریده از پدرش که نبی صلی الله علیه و آله گفت علی امام هر مومنست بعد از من
علی بن الحسین بن علی بن فضال از پدرش روایت میکند که رضا علیه السلام گفت سجده بعد
از فریضه برای شکر خداست که بنده را توفیق ادای فریضه داد و اقل آنچه کافیست آن
سجده را نیست که بگوید شکرا لله سه بار گفتم چه معنی دارد شکرا لله گفت میگوید این سجده من
برای شکر خداست بر توفیق خدمت و ادای طاعت و شکر موجب زیادتیست اگر در نماز تقصیری
رفته باشد که بنوافل تمام نگشته باشد باین سجده تمام کرده اسمعیل بن موسی علیه السلام از
برادرش علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده و او از پدرش از جدش روایت کرده
که از علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدند چه سبب دارد که متهجدان یعنی عابدان شبخیز از سایر
مردم خوشروتر اند گفت زیرا که خلوت با خدای خود کرده اند و خدای عز و جل نور خود
در ایشان پوشانیده است رضا علیه السلام گفت در قول حق تعالی که وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا
مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ گفت که این نماز شبست معنی آیه اینکه
رهبانیتی که ایشان خود پیدا کردند ما بر ایشان ننوشته بودیم آنرا مگر طلب رضای خدای
تعالی مصنف کتاب میگوید حدیث کرد ما را محمد بن القاسم الاسترابادی مفسر رضی الله عنه
گفت حدیث کرد ما را یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار هر یک از پدر خود و از امام
حسن عسکری علیه السلام که گفت مردی بخدمت رضا علیه السلام آمد و گفت یا ابن رسول الله مرا
خبر ده از قول خدای عز و جل الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تفسیر آن چیست فرمود مرا حدیث کرد

پدرم از جدم باقر علیه السلام از زین العابدین از پدرش علیهما السلام که مردی بخدمت امیر المؤمنین
علیه السلام آمد و گفت مرا خبر ده از قول خدای عز و جل اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ تفسیر آن چیست
گفت الحمد لله آنست که شناسانید و عارف گردانید خدای عز و جل بندگان را خود را ببعضی از
نعمتهای خود بر ایشان بر وجه اجمال و اختصار زیرا که قادر نیستند که تمام نعمتهای او تفصیل بدانند
زیرا که از شمار و حساب و علم ایشان بیرون و افزونست پس گفت بگوئید الحمد لله بر نعمتها که
ما را داده است رب عالمیان و پروردگار ایشان و عالمیان جمیع خلایقند از جمادات و از
حیوانات اما حیوانات پروردگار ایشان را میگرداند بهر حال که میخواهد بقدرت خود و در قدرت خود
و غذا میدهد بدیشان از رزق خود و جمع میکند شان بکنف حمایت خود و تدبیر میکند هر یک از
ایشان را بانچه صلاح میداند و اما جمادات نگاه میدارد ایشان را بقدرت خود و نگاه میدارد آنچه
متصلند و پیوسته اند از ریخته شدن و پاشیدن و آنچه از هم پاشیده و جدا اند از پیوسته شدن
و متصل گشتن و نگاه میدارد آسمانها را از افتادن بر زمین مگر باذن او و نگاه میدارد زمین را از
فرو شدن مگر بامر او بدرستی که او به بندگان خود رحیمست و گفت آنحضرت علیه السلام و رب
العالمین است از آنجا که مالک عالمیان و خالق ایشانست و ارزاق ایشان سوی ایشان
میکشد از آنجا که میدانند پس رزق مقسومست و می آید بسوی ابن آدم بهر سیرت که او رود
و بهر طریقه که از دنیا گیرد نه تقوای متقیان زیاد میکند و نه فجور فاجران کم میکند میان او و رزق
پرده ایست و او جویای رزقست و اگر یکی از شما از رزق خود بگریزد رزق او را طلب کند چنانچه
مرگ او را طلب کند پس خدای عز و جل گفت بگوئید الحمد لله بر نعمتها که ما را داده است و ما را بخیر
یاد کرده است و در کتابهای پیشینیان پیش از وجود ما از این جهت واجب شده است بر محمد و آل
محمد صلوات الله علیهم و بر شیعیان ایشان که شکر کنند خدا را بر فضل او برای آنکه ایشان را تفضیل داده
زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت چون خدای عز و جل موسی را مبعوث ساخت و او را از انبیای
خود برگزید و دریا را برای او بشکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و او را توریت و الواح بخشید

و او چون آن منزلت و مکان خود از جانب پروردگار بدید گفت یا رب مرا اکرام نمودی بکرامتی
که هیچکس را نکرده بودی پیش از من خدای عز و جل گفت یا موسی آیا نمیدانی که محمد صلی الله علیه
و آله فاضلتر است نزد من از جمیع ملائکه من و جمیع خلق من موسی علیه السلام گفت یا رب اگر
محمد گرامی تر است نزد تو از جمیع خلق آیا در جمله آل انبیا گرامی تر از آل من هست خدای تعالی
گفت یا موسی مگر نمیدانی که فضل آل محمد بر جمیع آل انبیا همچو فضل محمد است بر جمیع پیغمبران
مرسل پس موسی علیه السلام گفت یا رب اگر آل محمد چنین اند آیا در امتان انبیا فاضلتر نزد تو از
امت من هست که بر ایشان ابر را سایه گستردی و من و سلوی نازل ساختی و برای ایشان دریا
شکافتی خدای فرمود گفت یا موسی مگر نمیدانی که فضل امت محمد صلی الله علیه و آله بر جمیع
امتهای انبیا همچو فضل اوست بر همه خلق من موسی علیه السلام گفت یا رب کاش من ایشان را میدیدم
خدای عز و جل وحی کرد باو که یا موسی تو ایشان را نمی بینی و حالا وقت ظهور ایشان نیست اما خواهی
دیدن ایشان را در جنات عدن و فردوس که پیش روی محمد صلی الله علیه و آله در نعیم آن جنات میگردند
و در خوشیهای آن شادی و افتخار میکنند آیا دوست میداری که کلام ایشان بشنوانم ترا
گفت آری ای رب من گفت برخیز پیش روی من و میان در بند چنانچه بنده ذلیل پیش روی
ملک جلیل می ایستد موسی علیه السلام چنان کرد پس ندا کرد پروردگار ما عز و جل که ای امت
محمد همه ایشان جواب دادند در اصلاب پدران و ارحام مادران که لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ
لَبَّیْکَ اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ وَ الْمُلْکَ لَکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ پس خدای عز و جل
این جواب ایشان را شعار حاجیان گردانید بعد از آن ندا کرد رب ما عز و جل ای امت محمد
قضا و حکم من بر شما اینست که رحمت من سابقست بر غضب من و عفو من پیش است از عقاب
من و تحقیق من اجابت کردم شما را پیش از آنکه مرا بخوانید و عطا کنید و بخشیدم شما را پیش
از آنکه از من مسئلت نمائید هر که ملاقات کند مرا از شما با شهادت اینکه نیست الهی مگر الله
تنها نیست شریک او را و اینکه محمد بنده و رسول اوست و راست گوست در اقوال خود و

طریق دیگر
لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَا شَرِیْکَ
لَکَ لَبَّیْکَ اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ
وَ الْمُلْکَ لَکَ لَبَّیْکَ

و بر جنت در افعال خود و دیگر آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام برادر اوست و وصی اوست بعد
از او و ولی اوست و التزام کند طاعت او را چنانچه التزام میکند طاعت محمد را و دیگر
اولیا را و که برگزیدگان و طاهران و مطهر اند و از سایر خلق ممتاز اند و جد العجایب آیات
خدا و دلایل حجتهای خدا اکر ایشان است اولیا خدا اند بعد از نبی و وصی داخل کردانم
او را در جنت خود هر چند گناهان او مثل کف دریا باشد و گفت امام علیه السلام چون خدای
عزوجل نبی ما محمد را صلی الله علیه و آله مبعوث ساخت گفت یا محمد وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ
الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا أُمَّتَكَ بِهَذِهِ الْكَرَامَةِ بعد از آن گفت یا محمد بگو الحمد لله (فی سورة القصص)
رب العالمین سپاس خدا را پروردگار عالمیان بر این فضیلتها که اختصاص داده مرا بآن
بزنطی گفت پرسیدم از رضا علیه السلام از احوال حرم و علامتها که او در است چرا بعضی نزدیکتر است
و بعضی دورتر است مقصود آنست که نسبت بعد و حرم کعبه معظمه از جانب یکسان نیست مثلا
چون کسی روی بجنوب ایستد از جانب چپ او زمین حرم تا هشت میل کشیده و انجا علامت انتهای
حرم منصوبست و از جانب راست چهار میل و انجا علامت منصوبست سبب آنکه چنین تفاوت
چیست امام علیه السلام گفت چون خدای عزوجل آدم را از جنت فرود آورد بر کوه ابی قبیس
فرود آورد پس او شکایت کرد به پروردگار خود از وحشت و آنکه نمی‌شنود آنچه می‌شنود
در جنت خدای عزوجل یاقوتی سرخ برای او فرود آورد و آن یاقوت را در موضع خانه نهاد
و بآن طواف میکرد و روشنی آن یاقوت بآن مواضع که نشانها منصوبست رسیده بود و
نشانها بر طبق آن روشنی نهاده اند و خدای عزوجل آنرا حرم ساخت در باشناد و دیگر نیز این
حدیث روایت میکند از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی که گفت مرا حدیث کرد ابو جعفر محمد بن
علی علیه السلام از پدرش رضا علیه السلام که گفت شنیدم از پدرم موسی علیه السلام که میگفت
داخل شد عمرو بن عبید البصری بر حضرت صادق علیه السلام و چون سلام داد و نشست این آیه
بخواند الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ پس وا داشت صادق علیه السلام گفت چرا خاموش (فی سورة الشوری)

شدی گفت میخواهم بدانم گناهان کبیره را از کتاب خدا گفت آری یا عمرو از همه کبیره بزرگتر (فی سورة المائدة)
شرک است بخدای عزوجل خدای عزوجل میگوید إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ
عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ یعنی هرکه شرک آورد بخدا
بتحقیق حرام کرده است خدای عزوجل بر او جنت را و مکان و ماوای او آتش است و نیست
ظالمان را انصار و اعوان و بعد از آن مایوس شدن از رحمت خدای تعالی زیرا که خدای عزوجل
میگوید وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ (فی سورة یوسف)
و ایمن بودن از مکر خدا زیرا که خدای تعالی میگوید وَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (فی سورة الاعراف)
و از آنجمله است عقوق والدین زیرا که خدای عزوجل عاق را جبار شقی خوانده در حکایت از عیسی (فی سورة مریم)
علیه السلام که گفت وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا یعنی مرا خدای عزوجل نیکوکار
گردانید با مادر خود و نگردانیده مرا سرکش و زورآور و بدبخت و خون ناحق که خدای عزوجل
میگوید وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا و قذف زنان محصنه یعنی (فی سورة النساء)
تهمت کردن زنان عفیفه بی شوهر بزنا و امثال آن زیرا که خدای عزوجل میگوید إِنَّ الَّذِينَ (فی سورة النور)
يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ و مال یتیم خوردن زیرا که خدای عزوجل میگوید إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ (فی سورة النساء)
الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا و گریختن از
مصاف کافران زیرا که خدای عزوجل میگوید وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا (فی سورة الانفال)
مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و ربا خوردن زیرا که خدای عزوجل میگوید الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا (فی سورة البقرة)
لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ و دیگر سحر است زیرا که
خدای عزوجل در باره ساحران میگوید وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ
مِنْ خَلَاقٍ و دیگر زناست زیرا که خدای عزوجل میگوید وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ (فی سورة البقرة)

أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا اِلَّا مَنْ تَابَ
دوم دیگر یمین غموس است و آن قسم خوردن بدروغ است دانسته زیرا که خدای عز و جل میگوید
اِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَاَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا اُولٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فی سورة آل عمران
فِي الْاٰخِرَةِ و دیگر غلول یعنی خیانت کردن در مال غنیمت یا مطلق خیانت خدای عز و جل
میگوید وَمَنْ يَغْلُلْ يَاْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ و دیگر زکوة واجب ندادن زیرا که خدای فی سورة آل عمران
عز و جل میگوید يَوْمَ يُحْمٰى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوٰى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ فی سورة التوبة
جُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ الآیة یعنی روزی که سرخ کرده شود آنچه جمع کرده اند از درهم
و دینار و زکوة آن نداده اند در آتش جهنم پس داغ کرده شود بآن پیشانیهاشان و پهلوهاشان
و پشتهاشان و گواهی بدروغ و پوشیدن گواهی زیرا که خدای عز و جل میگوید وَمَنْ يَكْتُمْهَا فی سورة البقرة
فَاِنَّهُ اٰثِمٌ قَلْبُهُ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و شرب خمر زیرا که خدای عز و جل از او نهی
کرده است و ترک کردن نماز دانسته یا واجبی دیگر از فرایض خدای تعالی زیرا که رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفت هرکه ترک کند دانسته بی علتی بتحقیق بری شده است از ذمت خدای عز
و جل و ذمت رسولش صلی الله علیه و آله و دیگر نقض عهد و قطع رحم زیرا که خدای عز و جل میگوید
اُولٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوْٓءُ الدَّارِ راوی گفت پس بیرون آمد عمرو بن عبید فی سورة الرعد
و او میگریست باواز بلند و میگفت هلاک شد بتحقیق هرکه برای و اندیشه خود سخن گفت و با شما
در فضل و علم نزاع نمود برنطی گفت که با رضا علیه السلم گفتم بوی خوش اول از کجا پیدا شد
گفت مردم پیش شما چه میگویند گفتم میگویند آدم چون فرود آمد بزمین هند و گریست برای
بهشت اشک او سیلان کرد و در رگهای زمین در شد و این بوهای خوش از آنجا پیدا
آمد گفت چنین نیست که ایشان میگویند و لیکن حوا قرون خود را تغلیف میکرد از اطراف
درخت بهشت یعنی زلف و گیسو بر گیاهای درخت بهشت می آلود چنانچه موی بغالیه می آلایند
و چون بزمین فرود آمد و بمعصیت مبتلا شد حیض بدید پس مامور شد که غسل کند چون سر

و گیسوی

و گیسوی خود پنهان شد خدای عز و جل بادی برانگیخت که آنرا بهر طرف برد و بجاها پاشید انجا که خدا خواست
طیب از آنجا پیدا شد امام علی نقی روایت کرد از پدرش محمد علیه السلم و او از پدرش رضا
علیه السلم و او از پدرش موسی علیه السلم و از پدرش صادق علیه السلم که گفت مکروه است و
ناخوش که مرد جماعت کند در شب اول ماه و در وسط و در آخر آن زیرا که هرکه این کار کند
فرزند مجنون بهم رساند نمی بینی که مجنون غالبا در اول ماه و وسط و آخر آن مصروع گردد و گفت هرکه
زن خواهد و قمر در عقرب باشد خوبی نبیند و گفت هرکه زن خواهد در محاق ماه یعنی تحت الشعاع باید
تن در دهد بساقط شدن بچه زنده رضا علیه السلم گفت بنده دزدی میکند آنقدر که بهای دست خود
تمام نیافت پس خدای عز و جل او را بدست در مقصود و اگر چون شخص بدزدی دیت دست
خود تمام بگرفت خدا او را گرفتار سازد و تاوان دستش ببرند و غالبا اینگونه حکمها خطایی و اجتهادیست
مولای رضا علیه السلم از آنحضرت روایت میکنند که گفت جبرئیل بر نبی صلی الله علیه و آله فرود
آمد و گفت یا محمد رب تو ترا اسلام میرساند و میگوید زنان باکره بمنزله میوه اند بر درختی که
میوه رسید علاجی نیست مگر چیدن آن و اگر نه آفتاب آنرا فاسد و باد متغیر کرده دختران
چون بحد زنی رسیدند دوائی نیست ایشانرا مگر شوهر و اگر نه از فتنه ایمن نباشند پس بر منبر
رفت و برای مردم خطبه خواند بعد از آن ایشانرا اعلام نمود بآنچه خدای عز و جل ایشانرا امر
کرده بود گفتند دختر را بکه بدهیم گفت بکفو ایشان یعنی همسرشان و کسی که مناسب ایشان
باشد گفتند کفو کیانند گفت مومنان کفو یکدیگرند و فرود نیامد از منبر تا ضباعه دختر زبیر بن عبد
المطلب را بمقداد بن اسود تزویج نمود بعد از آن گفت ای مردمان من دختر عم خود را بمقداد
تزویج نمودم تا نکاح برای شما پست و آسان گردد ریان بن الصلت گفت قومی از خراسان آمده
نزد رضا علیه السلم و گفتند که قومی از اهل بیت کارهای ناخوش میکنند اگر ایشانرا از ان نهی کنی
بموقع باشد گفت نمیکنم گفتند چرا گفت از پدرم شنیدم میگفت نصیحت درشت ثقیل است
اختصاص بصبوری دارد و نصیحت نفع نرساند و خاطرها را برنجاند چون مولای رضا علیه السلم از

آنحضرت روایت میکنند که گفت هر که باز گرداند متشابه قرآن را بمحکم آن راه یافته است بصراط مستقیم
بعد از آن گفت در خبرهای ما متشابه هست همچو متشابه قرآن و محکم هست همچو محکم قرآن پس
بازگردانید متشابه آنها را بمحکم آنها و متابعت میکنند متشابه آنها نه محکم را پس گمراه گردید
رضا علیه السلام گفت هر که روزه دارد اول روز ماه رجب را از روی رغبت در ثواب خدای
عز و جل واجب شود برای او بهشت و هر که روزه دارد روزی را در وسط او شفاعت او مقبول
شود در قومی بشمار ربیعه و مضر و هر که روزه دارد روزی از آخر او را خدای عز و جل او را از ملوک
جنت گرداند و شفاعت او قبول کند در باره مادرش و پدرش و برادرش و خواهرش و
عمش و عمه اش و خالش و خاله اش و آشنایان و همسایگان هر چند بعضی از ایشان مستوجب
آتش باشند. روایت میکنند از امام حسن عسکری علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی
با بعضی از اصحاب گفت یا عبد الله دوست دار در راه خدا و دشمن دار در راه خدا و موالات
کن در راه خدا و معادات کن در راه خدا زیرا که بولایت خدا جز باین طریقه نتوان رسید و مرد
طعم ایمان در نیابد هر چند نماز و روزه اش بسیار بود تا چنین نباشد و امروز اکثر برادری های
مردم در امر دنیاست برسر دنیا با هم دوست میشوند و این دوستی و دشمنی ایشان را از عذاب
خدای سودی نمیرساند آن صحابی گفت من چون بدانم که موالات یا معادات من در راه خدا است
و چه دانم ولی خدا کیست تا با او موالات کنم و دشمن خدا کیست تا با او معادات کنم پس رسول
خدا صلی الله علیه و آله بعلی اشارت کرد و گفت این را می بینی گفت بلی گفت ولی این ولی خدا است
پس با او موالات کن و دشمن این دشمن خدا است پس با او معادات کن و دوست دار ولی
این را هر چند او قاتل پدر و فرزندت باشد و دشمن دار عدو این را اگر چه پدر و فرزندت باشد
از رضا علیه السلام مرویست که هر که استغفار کند در ماه شعبان هفتاد بار خدای گناهان او را
بیامرزد و هر چند بعدد ستارگان باشد رضا علیه السلام از پدران خود روایت میکند از علی علیه السلام
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که دوست دارد که بر سفینه نجات سوار شود و چنگ بعروة الوثقی

زند

زند و اعتصام بحبل المتین نماید پس باید دوستدار باشد علی را بعد از من و دشمن دارد
دشمن او را و باید اقتدا بامامان راه نماید از فرزندان او که ایشان خلفا و اوصیای منند
و حجتهای خدا اند بر خلق بعد از من و بزرگان امت منند و کشندگان متقیانند ببهشت گروه
ایشان گروه منست و گروه من گروه خدا اند عز و جل و گروه دشمنان ایشان گروه شیطانند
آنحضرت گفت که پدرش موسی علیه السلام داخل شد بر هارون دید که او را از جا برده است
غضب گفت تو غضب برای خدای عز و جل میکنی نباید برای او زیاده از آن غضب کنی
که او برای خود میکند کلامیست عالیشان برای قومی که بر کسی غضب کنند باعتبار آنکه او
کاری بخلاف دین و رضای رب العالمین و صلاح مسلمین کرده است پس باید غضب در آن
باندازه غضبی که حق تعالی در آن کرده است باشد نه زیاده از آن تا خدای عز و جل بر این
غضب او نیز غضب نگیرد که آن نیز فرعی از امر اوست و غضب بر او زیاده از آن هر چند محض
از برای خدا نبوده ولیکن در مقام رفق و مصلحت اجرای کلام بر این اسلوب محض صوابست
راوی گفت از رضا علیه السلام پرسیدم از شب نصف شعبان گفت این شبی است که
آزاد میکند خدای عز و جل گردنها را از آتش و می آمرزد در او گناهان بزرگ را گفتم آیا
در او نمازی زیاده بر سایر شبها هست گفت در او چیزی معین نیست اما اگر خواهی در او عبادتی
کنی نماز جعفر بن ابی طالب بکن و بسیار ذکر خدا و استغفار و دعا بسیار کن که پدرم
میگفت دعا در او مستجاب است گفتم که مردم میگویند که این شب صکاکست گفت آن شب
قدر است در ماه رمضان گفتم تفسیر کن صکاک را گفت صکاک جمع صکست و آن مثال قباله و اسناد است
که در معاملات می نویسند و مراد آنست که در آن شب نوشته میشود خلاصی از عقاب و حصول
ثواب بر مردم میدهند و امروز میان مردم این شب را شب برات گویند بهمان معنی چنانچه
راوی شب صکاک نامیده آنحضرت از پدران خود روایت کند که علی علیه السلام گفت که رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت ماه رمضان ماهیست بزرگ که خدای عز و جل مضاعف میگرداند

و هرکه نیکی کند دراو با ملک خود خدا او را بیامرزد

دراو حسنات را و محو میسازد در او سیئات را و رفیع میکند در او درجات را هرکه در آنماه
چیزی صدقه کند خدای او را بیامرزد و هرکه فرو خورد در او خشم خود را خدای او را بیامرزد
و هرکه صله کند در او رحم خود را خدای او را بیامرزد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت این
ماه شما نه چون سایر ماههاست و او چون رو می آورد رو می آید با برکت و رحمت و چون پشت
میکند باز میگردد از شما با غفران گناهان شما این ماهیست که حسنات در او مضاعفست
و اعمال خیر در او مقبولست هرکه درین ماه دو رکعت نماز کند و برای خدای عز و جل تطوع نماید خدای
گناهان او را بیامرزد و بعد از آن گفت شقی حقا شقی کسیست که بیرون رود از او این ماه و گناهان
او آمرزیده نشده باشد پس زیانکار در نبرده ماند وقتی که نیکوکاران فیروزی می یابند
بجایزهای پروردگار کریم روایت میکند رضا علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام از
علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی تو برادر منی و وزیر منی و در دنیا و آخرت
و تو صاحب حوض منی هرکه ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هرکه ترا دشمن دارد
مرا دشمن داشته است رضا علیه السلام فرموده هرکه یاد کند مصیبتهای ما را پس بگرید و مردم را
بگریاند نگرید چشمش روزی که چشمها میگریند و هرکه بنشیند در مجلسی که امر ما را آنجا زنده کرده شود
نمیرد دلش روزی که دلها میمیرد و نیز فرموده در قول خدای عز و جل ان احسنتم احسنتم
لانفسکم و ان اسأتم فلها یعنی علی الظاهر اگر نیکی کنید برای خود نیکی کرده اید و اگر
بد کنید برای خود می کنید و آنحضرت فرمود اگر بد کنید آن بد را پروردگاریست که
می آمرزد آنرا انتهی گویم این نه بعیدست از تاویل و باطن قرآن که ائمه اهل بیت علیهم السلام آنرا
عارفند پس ضمیر لها راجع به رب باشد که از لفظ اسأتم مستنبط میشود و مؤید برای این اشاره
باین تاویل گفت و ان اسأتم اسأتم لها چنانچه مجملا اولست و احتمال بعیدی دارد که مراد آن باشد
که آیه اخری چنین است در مردم ترک داده اند و آیه چنین بوده است که و ان اسأتم فلها رب
یغفرلها و مع ذلک در محاضرات خوانده ام که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میگفته است

فی سورة بنی اسرائیل

فی سورة الحجر

فی سورة الرعد

در فضل شهر رمضان

من باب چنان نیک یاد نکرده ام گفت خدا این چون می تواند بود فرموده است زیرا که اگر نیک
کرده ام برای خود کرده ام و اگر بد کرده ام برای خود کرده ام و این آیه میخوانده و هم در قول
خدای عز و جل فاصفح الصفح الجمیل یعنی بگذر و عفو کن عفو کردن نیکو فرموده که این
عفویست از گناهکاری بی عتاب و ملامت او و هم فرموده در قول خدای عز و جل هو الذی
یریکم البرق خوفا و طمعا یعنی مینماید بشما برق را برای خوف مسافر و طمع مقیم و هم فرموده
هرکه قادر نباشد بر آنچه کفاره گناهان او شود باید صلوات بر محمد و آل محمد بسیار کند که
آن گناهان را خراب میکند خراب کردنی و گفت صلوات بر محمد و آل محمد برابر است نزد
خدا با تسبیح و تهلیل و تکبیر روایت از رضا علیه السلام از پدرانش تا علی علیهم السلام که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بجای ما خطبه خواند و گفت ای مردمان اقبال نموده
بر شما ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت ماهی که او نزد خدا افضل از ماههاست و ایامش
افضل ایامست و لیالی او افضل لیالی است و ساعات او افضل ساعاتست و او ماهیست که شما
در او خوانده شده اید بضیافت خدا و گردانیده شده اید از اهل کرامت خدا انفاس شما
در او تسبیح است و خواب شما در او عبادتست و عمل شما در او مقبولست و دعای شما در
او مستجابست پس مسئلت کنید از خدای عز و جل پروردگار شما به نیتهای صادق و دلهای پاک
که شما را توفیق روزه او و تلاوت کتاب خدا دهد که شقی و بدبخت کسیست که محروم گردد
در این ماه از غفران خدا و یاد کنید بگرسنگی و تشنگی این ماه گرسنگی روز قیامت و تشنگی آنرا
و تصدق کنید بر فقرا و مساکین خود و توقیر کنید بزرگان خود را و رحمت کنید بر خردان
خود و صله کنید خویشان خود را و نگاه دارید زبانهای خود را و بپوشید از آنچه حلال نیست
نظر آن چشمهای خود را و از آنچه حلال نیست شنیدن آن گوشهای خود را و مهربانی و اشفاق
کنید با یتیمان مردمان تا مهربانی کنند با یتیمان شما و توبه کنید و باز گردید بخدا از گناهان
خود و بر دارید دستها بسوی او بدعا در اوقات نماز که آن اوقات فاضلترین ساعاتست

نظر میکند خدای عز و جل در آن اوقات برحمت سوی عباد خود و اجابت میکند ایشان را
چون با او مناجات کنند و لبیک میگوید چون او را ندا کنند و دعای ایشان مستجاب مینماید
چون او را بخوانند ای مردمان نفسهای شما در گرو اعمال شماست پس برهانید آنها را
باستغفار و پشتهای شما گرانست از وبالهای شما پس سبک گردانید آن را بطول
سجود و بدانید که خدای تعالی قسم خورده است بعزت خود که عذاب نکند نمازگذارندگان
و سجده برندگان را و اینکه ایشانرا بآتش نترساند روزی که مردم قیام کنند برای رب
عالمیان ای مردمان هرکه از شما افطار دهد روزه دار مومنی را در این ماه او را نزد خدای عز
و جل آزاد کردن بنده باشد و گناهان گذشته او مغفور گردد گفتند ای رسول خدا ما همه برآن
کار قادر نیستیم گفت بپرهیزید از آتش هرچند ببعض خرمائی باشد بپرهیزید از آتش هرچند
بشربت آبی باشد ای مردمان هرکه نیکو سازد در این ماه خلق خود را او را جوازی باشد
بر صراط روزی که بلغزد در او قدمها و هرکه سبک گرداند در این ماه از مملوک خود سبک کند
خدای بر او حساب او را و هرکه باز دارد در او شر خود را باز دارد خدای از او غضب خود را
روزی که باو رسد و هرکه اکرام کند در او یتیمی را اکرام کند او را خدا روزی که باو رسد
هرکه صله کند در او رحم خود را صله کند خدا او را برحمت خود روزی که باو رسد و هرکه در او نافله
سنت کند بنویسد خدا از برای او برات از دوزخ و هرکه در او فرضی گذارد او را ثواب
آنکس باشد که هفتاد فریضه در ماههای دیگر گذارده و هرکه در او بسیار بر من صلوات فرستد
گران گرداند خدا ترازوی او را روزی که سبک گردد ترازوها و هرکه در او تلاوت
کند آیتی از قرآن او را مثل اجر کسیست که ختم کند قرآن را در غیر این ماه ای مردمان درهای
بهشت در این ماه بازست از خدای عز و جل مسئلت کنید که بر شما نبندد و درهای دوزخ
بسته است از پروردگار مسئلت کنید که بر شما نگشاید امیر المومنین علیه السلام گفت من
برخاستم و گفتم یا رسول الله فاضلترین اعمال در این ماه چیست گفت ورع یعنی پرهیزکاری

از محارم خدای عز و جل پس بگریست گفتم چه چیز ترا میگریاند یا رسول الله گفت یا علی
میگریم برای آنچه در این ماه در باره تو حلال میدانند گویا میبینم که تو در نمازی برای پروردگار
که بدبخت میشود شقی ترین اولین و آخرین همتای عاقر ناقه ثمود پس میزند بر تو ضربتی بر پیش
سر تو و رنگ میکند بآن ریش ترا امیر المومنین علیه السلام گفت یا رسول الله در این وقت
دین من سالم خواهد بود گفت آری دین تو سالم خواهد بود بعد از آن گفت یا علی هرکه ترا
بکشد مرا کشته است و هرکه ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هرکه ترا دشنام
دهد مرا دشنام داده است زیرا که تو نسبت بمن همچو منی روح تو روح منست و گل تو از گل
منست خدای عز و جل خلق کرد مرا و ترا و برگزید مرا و ترا و اختیار کرد مرا بنبوت و
اختیار کرد ترا برای امامت هرکه منکر شود امامت ترا منکر شده است نبوت مرا یا علی
تو وصی منی و پدر فرزندان منی و شوهر دختر منی و خلیفه منی بر امت من در حیات من
و بعد از موت من امر تو امر منست و نهی تو نهی منست قسم میخورم بآن خدائی که مرا بنبوت
مبعوث ساخت و بهترین خلق گردانید که تو حجت خدائی بر خلق او و امینی بر سر او و
خلیفه اوئی بر عباد او و مرویست از امام حسن عسکری از پدران خود علیهم السلام تا امیر
المومنین علیه السلام که گفت بسا غافل که جامه بافد تا بپوشد و آن کفن او شود و خانه بنا کند
تا در او نشیند و آن موضع قبر او باشد با امیر المومنین علیه السلام گفتند استعداد موت چیست
یعنی مهیای مرگ شدن بچه حالاتست گفت ادای فرایض و اجتناب از محارم و اشتمال
بر مکارم بعد از آن باید پروا نکند که او بر مرگ افتد یا مرگ بر او افتد بخدا که پسر ابی طالب
پروا ندارد که او بر مرگ افتد یا مرگ بر او افتد و او در بعضی از خطبهای خود گفت ای مردمان
دنیا دار فناست و آخرت دار بقا پس بستانید از این جهان که گذرگاه است برای آن جهان
که قرارگاه است و مدرید پردهای خود را نزد کسی که پنهان نماند بر او اسرار شما و بیرون کنید
از دنیا دلهای خود را پیش از آنکه بیرون کنند از اینجا بدنهای شما را که در دنیا حیات یافته اید

و از برای آخرت خلق کشته اید نیست دنیا مگر چون زهر قاتل کسی آنرا میخورد که نمی شناسد
بدرستی که بنده چون بمیرد ملائکه گویند چه فرستاده است پیش از خود و مردم گویند چه
واگذاشته است پس از خود پس پیش فرستید فضل مال خود تا از برای شما باشد و وامگذارید
همه را تا بر شما باشد زیرا که محروم آن کس است که محروم ماند از خیر مال خود و مغبون کسی است که
گران کرد آنرا بصدقات و خیرات میزان غیر خود را و نیکو کرد آنرا بآن در بهشت آرامگاه خود را
و برهم الاکند زکاة خود و رضا علیه السلم گفت هرکه روز عاشورا ترک دوانیدن حاجت خود کند قضا کند
خدای عز و جل حاجتهای دنیا و آخرت او را و هرکه روز عاشورا روز مصیبت و گریه و اندوه
او باشد خدای عز و جل روز قیامت را روز شادی و سرور او کرداند و دیده او روشن کرداند با
خنک کرد چشمش باد در بهشتها و هرکه روز عاشورا را روز برکت نامد و در او چیزی در خانه
ذخیره نهد مبارک نکردد برای او آنچه ذخیره نهاده است و در روز قیامت با یزید و عبید الله
و عمر بن سعد محشور کردد و در اسفل درک دوزخ ریان بن شبیب گفت داخل شدم بر رضا علیه السلم
در روز اول محرم با من گفت یا ابن شبیب روزه تو گفتم نه گفت امروز روزیست که دعا کرد
زکریا پروردگار او و گفت رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ
و خدای عز و جل دعای او را اجابت نمود و فرمود تا ملائکه ندا کردند او را و در محراب ایستاده
بود و نماز میکذارد که إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى و هرکه امروز روزه دارد و پس دعا کند خدای
عز و جل اجابت نماید چنانچه دعای زکریا را اجابت نمود و بعد از آن گفت یا ابن شبیب محرم ماهیست
که اهل جاهلیت حرام میدانستند در او ظلم و قتال را از راه حرمت او و نشناختند این امت
حرمت ماه خود را و نه حرمت نبی خود را صلی الله علیه و آله کشتند در این ماه ذریت او را
و اسیر کردند زنان او را و غارت کردند اسباب و متاع او را پس نیامرزد خدای عز و جل
ایشان را هرگز ای ابن شبیب اگر تو برای چیزی خواهی گریست برای حسین بن علی علیهما السلم
بگری که او را ذبح کردند چنانچه گوسفند را ذبح کنند و از اهل بیت او هجده مرد با او کشته شدند که

ایشان را در زمین مانند نبوده و بگریست برای قتل او هفت آسمانها و زمینها و بزمین فرود آمدند
چهار هزار ملائکه برای نصرت او و ماذون نکشتند پس ایشان نزد قبر او ژولیده و غبارآلود
تا ظهور قایم پس از انصار او کردند و شعار ایشان اینست که گویند یَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْن
ای ابن شبیب مرا حدیث کرد پدرم از پدرش از جدش علیهم السلم که چون کشته شد جدم حسین
علیه السلم آسمان خون و خاک سرخ بارید ای ابن شبیب اگر گریه کنی بر حسین علیه السلم آنقدر که اشکت
بروی گونهات بریزد خدای عز و جل بیامرزد برای تو هر گناه که کرده خورد و یا بزرگ اندک یا
بسیار ای ابن شبیب اگر شاد میکند ترا اینکه بخدای رسی و گناهی بر تو نباشد زیارت حسین
کن ای ابن شبیب اگر شاد میکند ترا اینکه ساکن گردی در غرفهای بهشت با پیغمبر صلی الله علیه
و آله لعن کن بر قاتلان حسین ای ابن شبیب اگر شاد میشوی از اینکه ترا ثواب آنان باشد
که با حسین علیه السلم شهید شدند هرگاه یاد میکنی او را بگو يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ
فَوْزًا عَظِيمًا یعنی ای کاش من با ایشان می بودم پس ظفر می یافتم بفوزی بزرگ ای پسر
شبیب اگر شاد میکردی باینکه با ما در درجات عالیه بهشتها باشی محزون شو برای حزن ما و شاد
شو برای شادی ما و چنگ زن بولایت ما که اگر مردی دوست دارد سنگی را خدای عز و جل او را
با آن سنگ حشر کند روز قیامت روایت میکند محمد بن القاسم مفسر استرابادی از حضرت
امام حسن عسکری از پدرانش تا رضا علیه السلم او از پدرانش تا امیر المومنین علیهم السلم
که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که خدای عز و جل گفت قسمت کردم من فاتحة الکتاب را
میان خود و میان بنده خود پس نصف آن مراست و نصفش بنده مراست آنچه مسئلت کند
هرگاه گفت بسم الله الرحمن الرحیم گوید ابتدا کرد بنده من بنام من سزاوار است بر من که تمام
کردانم امور او را و مبارک سازم احوال او را و هرگاه گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
گوید حمد کرد مرا بنده من و دانست که نعمتها که او راست از جانب منست و بلاها که از او دفع
شده است بتفضل و احسان منست گواه میسازم شما را که من اضافه میکنم برای او

ایضا

بانعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و دفع میکنم از او بلاهای آخرت را چنانچه دفع کردم بلاهای
دنیا را و هرگاه گفت الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ خدای عز و جل گوید گواهی داد که من رحمن و رحیم
و شما را گواه میسازم که من وافر و کامل میسازم از رحمت خود قسمت او را و بسیار میکردانم
از عطای خود نصیب او را و هرگاه گفت مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ خدای عز و جل گوید که او میسازم
شما را گواه چنانچه اعتراف کرد او که منم مالک روز جزا آسان کردانم حساب او را و از حسنات بپذیرم
و درگذرم از گناهان او و هرگاه گفت إِيَّاكَ نَعْبُدُ خدای جل جلاله گوید راست گفت بنده من
مرا عبادت میکند گواه میسازم شما را که او را ثواب بخشم بر عبادت او ثوابی که رشک برد
و حسرت خورد بر آن هر که مخالفت او کرده باشد در عبادت من و هرگاه گفت وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
خدای عز و جل گوید از من استعانت نمود بنده من و بسوی من التجا آورد گواه میسازم شما را که
او را اعانت کنم بر کار او و بفریاد او رسم در سختیهای او و بگیرم دست او را در روز مصیبتهای
او و هرگاه گفت اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ تا آخر سوره خدای عز و جل گوید این مسئلت کرد
از آن بنده منست و بنده مراست آنچه سوال کند مستجاب کردم دعای او را و بخشیدم آنچه
امید کرد و ایمن کردانیدمش از آنچه ترسید از آن و گفت امام علیه السلام که گفتند یا امیر المؤمنین
علیه السلام خبر ده ما را که بسم الله الرحمن الرحیم از جمله فاتحه است گفت آری رسول خدا صلی الله
علیه و آله این آیه میخواند و او را از جمله فاتحه می شمرد و میگفت سبع مثانی این فاتحة الکتاب است
و هم مفسر مذکور از امام حسن عسکری علیه السلام روایت میکند از پدران خود علیهم السلام که علی
علیه السلام گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت بسم الله آیه است از فاتحة الکتاب و
سوره فاتحه با بسم الله هفت آیه تمام میشود و گفت خدای عز و جل با من گفت یا محمد وَلَقَدْ
آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ پس نهاد بر من بفاتحة الکتاب علیحده
و او را برابر قرآن عظیم ساخت و فاتحة الکتاب شریفتر چیزهاست که در گنجهای عرش است خدای
عز و جل تخصیص داد محمد را صلی الله علیه و آله و تشریف کرد با آن سوره و شریک نساخت با او

تا بدان ابو حنیفه بسم الله را از فاتحه نمیدانند و در نماز نمیخوانند

فی سوره الحجر

فی سوره النمل

در آن سوره کسی از انبیا را مگر سلیمان را علیه السلام که او را از آن سوره آیه بسمله عطا کرد
نمی بینی که حکایت میکند حق تعالی از بلقیس آنجا که گفت إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ
إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ بدانید که هر که بخواند این سوره را از جهت
که معتقد بموالات محمد و آل طاهرین او باشد و منقاد امر ایشان و مؤمن بظاهر و باطن ایشان
خدای عز و جل او را عطا کند بهر حرفی از آن حسنه که هر حسنه از آن فاضلتر باشد از دنیا و
آنچه در دنیاست از اصناف اموال و خیرات آن و هر که گوش اندازد بسوی قاری که
قرائت او کند او را ثواب چندان باشد که آن قاری راست پس باید شما بسیار حاصل کنید
از این خیر که بر شما عرض کرده شده و است که غنیمتی بزرگست مبادا وقت آن برود و
در دلهای شما حسرت بماند رضا علیه السلام از پدران علیهم السلام روایت میکند که امیر
المؤمنین علیه السلام مردی از شیعیان خود را دید بعد از روزگاری که گذشته بود و پیری
در او تأثیر کرده و لیکن چابک بر راه میرفت گفت پیر شدی ای مرد گفت در طاعت تو یا امیر
المؤمنین گفت و در تو بقیه ای یافتم گفت از آن قوت یا امیر المؤمنین غالبا مراد آنست که
این بقیه نیز در راه طاعت تو بسپارم یا این باقی مانده از جوانی و عمر تو میدهم که تو بآن
اولیتری رضا علیه السلام روایت کرد از پدران خود علیهم السلام که حسین علیه السلام گفت
که چون برادرم حسن علیه السلام را وفات رسید بگریست با او گفتند یا ابن رسول الله تو
میگریی با آن منزلت و مکان که تراست از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در باره تو گفت
آنچه گفت و تو بیست و چهار بار پیاده حج کردی و مال خود را سه بار با پروردگار خود قسمت کردی حتی
نعل بنعل آنحضرت گفت میگریم مگر برای دو چیز از هول مطلع و فراق دوستان ابراهیم
بن ابی محمود از رضا علیه السلام روایت کرده که او از حسین علیه السلام روایت کرده که رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی تو مظلومی بعد از من پس وای بر کسی که ظلم کرد بر تو و جور
کرد بر تو و خوشا حال کسی که متابعت کرد ترا و اختیار نکرد بر تو غیر ترا یا علی تو خواهی قتال

کردن بعد از من پس وای بر کسی که با تو قتال کند و خوشا کسی که با تو در قتال همراه باشد
یا علی تو ولی الله ناطق میشوی بکلام من و تکلم میکنی بلسان من بعد از من پس وای بر کسی که
که رد کند و خوشا حال کسی که کلام تو قبول کند یا علی تو سید این امتی بعد از من
و تو امام ایشان و خلیفه منی بعد از من هر که از تو مفارقت کند از من مفارقت
کند روز قیامت و هر که با تو باشد با من باشد روز قیامت ای علی تو اول کسی که بمن ایمان
آورده و تصدیق من کرده و تو اول کسی که مرا اعانت نموده بر کار من و جهاد کرده همراه دشمنان
من و تو اول کسی که با من نماز کرده و در مرهها آنجنان و در ظلمت جهالت بوده ای علی تو اول کسی
که زمین از او شق کرده و با من باشد و تو اول کسی که با من مبعوث گردد و تو اول کسی که با من
بر صراط گذرد و بدرستی رب من عزوجل قسم خورده است بعزت و جلال خود که نگذرد از عقبه
صراط مگر کسی که با او براتی بولایت تو و ولایت امامان از اولاد تو باشد و تو اول کسی که وارد
میشود بر حوض من سیراب میگردانی از آن اولیاء خود را و باز میگردانی از آن اعداء خود را
و تو یار و همراه منی روزی که بایستم در مقام محمود و شفاعت میکنی برای محبان و شفاعت تو
مقبول میشود در ایشان و تو اول کسی که داخل بهشت میشوی و لوای من در آن لواء حمد است
بدست داری و آن هفتاد شقه است و شقه او وسیع تر است از آفتاب و ماه و تو صاحب
شجره طوبی در بهشت اصل آن در سرای تست و شاخهای آن در سرای شیعیان و محبان
تو راوی حدیث میگوید با رضا علیه السلام گفتم یابن رسول الله خبری چند نزد ما هست در
فضایل امیرالمؤمنین و فضایل شما اهل بیت علیهم السلام مخالفان شما روایت کرده اند و مثل
آن نزد شما معروف نیست آیا آنها صحیح دانیم و دین خود گردانیم گفت یابن ابی محمود خبر
داد مرا پدرم از پدرش از جدش علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت هر که گوش
دارد بسخن گوینده او را پرستیده است پس اگر او از خدا گوید و سخن میکند خدا را پرستیده است
و اگر از ابلیس سخن میکند ابلیس را پرستیده است بعد از آن رضا علیه السلام گفت یابن

فی سورة الانعام

ابی محمود مخالفان ما خبرها وضع کرده اند در فضایل ما و آنها را بر سه قسم کرده اند یکی در غلو و تجاوز
از حد در تفضیل و دوم تقصیر یعنی ناقص ساختن قدر و فضل ما و سیوم تصریح بعیبهای معاندین
دشمنان ما هر گاه مردم از ایشان غلو شنیدند کافر دانند شیعه ما را و ایشان را نسبت دهند
بخدایی در ما و هر گاه تقصیر شنیدند اعتقاد کنند و چون عیبهای دشمنان ما بتصریح
بشنوند ایشان نیز ما را بصریح عیب ما گفتند و خدای عزوجل گفته وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ
يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی دشنام مدهید آنها را که
مشرکان بخدای عبادت میکنند در مقام عبودیت جز خدای عزوجل پس ایشان نیز دشنام دهند خدا را
عزوجل بظلم و نادانسته یابن ابی محمود هر گاه مردم جانب راست و چپ روند از راه تو ملازم شو
طریقه ما را که هر که با ما باشد با او باشیم و ملازم شویم او را و هر که جدا گردد از ما ما از او جدا گردیم بدرستی
که اقل چیزی که آدمی بسبب آن از ایمان بیرون میرود آنست که حصاة را گوید این نواة است یعنی
دعوی کند در سنگریزه که این دانه خرماست یعنی چنین بهم رسد پس این را دین سازد و بان
تدین نماید و از مخالفان این بیزاری کند ای ابن ابی محمود نگاه دار این حدیث که با تو کردم که
بتحقیق جمع نمودم برای تو خیر دنیا و آخرت را مترجم گوید مضمون خبر که هر که حصاة را نواة گوید
و بآن دین گیرد و بمخالف آن بیزاری کند از ایمان بیرون رود و کمتر چیزی که مرد
از ایمان بیرون شود همینست در دیگر کتب نیز روایت شده است و عجب دارم از بعضی مردم
که امثال این روایت بشنوند و منع و در مطالب مشتبهه مشکله نزاع در گیرند و اختلافات
کنند چنانچه در باب کلام کرده اند و آنرا اصل دین خود گردانیده و بر سر آن یکدیگر را تکفیر
و تضلیل کنند و چنانچه بسیاری از اهل ظاهر بر صوفیه میکنند و ایشان را برای هر قول متشابه
و هر سخنهای غیر مفهوم و مطلبی خورد و نه بزرگ بکفر و ضلالت نسبت میدهند و بالجمله مردم برای
مدعاهای جزوی و خورده با یکدیگر نزاع و اختلاف کنند و یکدیگر را بضلالت نسبت دهند و
در کافی این مضمون مرویست که هر کس دیگری را تکفیر کند یکی از ایشان کافر گردد و هر گاه حصاة

بخواند و نماند و نوا او با صحابه مشتبه باشد چه ضرر دارد است من گویم این حضرت است و آنرا دیده
کرده ایم و تعصب کنم بر سر آن و تو کوئی تو او است همچنان اگر آنرا احتمال دو شبیه
خود بگذاریم و ساکت باشیم نه بهتر باشد و با حتیاط نزدیکتر خدای عز و جل همه را راه حق
نماید و در این عهد بعضی از علما شیعه سایر علما و مجتهدان شیعه را ضلال دانند از راه آن
که عمل بظن کنند اگر بر این ظن نیز عمل نکنند صواب تر باشد چون عمل بنا بر ظنها صواب نبود و عین
خطا باشد و اگر مجرد این ظنها از یکدیگر پیروی نکنند بلکه خود در آن رای کنند بهتر باشد و در حدیث
از رضا علیه السلم از پدرش علیه السلم که ابو جعفر دوانیقی خلیفه دوم عباسی نفر فرستاد و جعفر
صادق را علیه السلم بخواند تا بکشد و شمشیر و نطع حاضر کرد و با ربیع گفت هرگاه من با او سخن
کردم پس این دست بآن دست زدم او را گردن بزن و چون آنحضرت داخل شد و از دور او را
بدید لبهای مبارک جنبانید جعفر از فراش خود حرکت کرد و گفت مرحبا و اهلا بک یا با عبد الله
ترا نطلبیدم مگر بآنجهت که دین تو بگذاریم و حرمت تو بجای آوریم بعد از آن آنحضرت را
پرسید بسوالی لطیف از اهل بیتش و گفت خدای عز و جل دین تو قضا کرد و جایزه تو بیرون
آورد ای ربیع آن سیم را اینجا بیار تا جعفر با اهل خود باز گردد یا محمد باید شب سیم نکند که او
با اهل خود باز گردد و بعضی زده او را روانه کن چون بیرون آمد ربیع با او گفت یا با عبد الله با گفت
دیدم یا دیدی شمشیر را برای تو مهیا شده بود و نطع و چه گفتی که دیدم لبهای مبارک جنبانیدی
گفت چون شرور روی او دیدم گفتم حَسْبِیَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِیْنَ وَحَسْبِیَ الْخَالِقُ
مِنَ الْمَخْلُوقِیْنَ وَحَسْبِیَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِیْنَ وَحَسْبِیَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ
حَسْبِیَ مَنْ هُوَ حَسْبِیْ حَسْبِیْ مَنْ لَمْ یَزَلْ حَسْبِیْ حَسْبِیَ اللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ
تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ مفسر ... اباء وی از طریق خود روایت میکند که
جعفر علیه السلم در قول خدای عز و جل که اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ گفت میگوئی تو که
ای راهنما ما را براه راست راه نما بلزوم طریقی که ما را بمحبت تو کشانند و بدین تو رساند

دفع کرده اند که متابعت کنیم هواهای خود را پس تلف کرده ایم و فرا گیریم بر اینهای خود
پس هلاک شویم حسین بن خالد گفت از رضا علیه السلم معنی قول خدای عز و جل اِنَّا عَرَضْنَا
الْاَمَانَةَ عَلَی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ الایة پرسیدم گفت امانت ولایت است هر که او را ادعا کند
بناحق کافر شده است عبد السلم بن صالح الهروی گفت برضا علیه السلم گفتم ای پسر
رسول خدا مرا خبر ده از درختی که آدم و حوا از آن خوردند که مردم در آن اختلاف کرده اند بعضی
گویند درخت گندم بود و بعضی روایت کرده اند انگور بود و بعضی روایت کرده اند که آن
شجر حسد بود و گفت همه حقست گفتم پس چگونه میشود گفت یا ابا الصلت شجره جنت انواع
بر میدارد و جنت آن درخت گندم بود و در او انگور بود و هیچ درخت دنیا نبود و آدم علیه السلم
چون او را خدای عز و جل گرامی نمود بسجده ملائکه و بدخول جنت در خاطر خود گفت آیا خدای
عز و جل بشری آفریده است بهتر از من پس خدای عز و جل دانست آنچه در خاطر او گذشت
با او ندا کرد که سر بالا کن یا آدم و بساق عرش من نظر کن آدم سر بالا کرد و دید بر ساق عرش
نوشته است لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَعَلِیُّ بْنُ اَبِیْ طَالِبٍ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَزَوْجَتُهُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ اَهْلِ
الْجَنَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ آدم علیه السلم گفت یا رب اینها کیستند گفت اینها از ذریه تو اند
و بهتر از تو اند و از جمیع خلق من و اگر ایشان نبودند خلق نمیکردم ترا و نه جنت و نه دوزخ را
و نه آسمان و نه زمین را و مبادا بسوی حسد بایشان نظر کنی پس ترا از جوار خود بیرون
کنم آدم علیه السلم بایشان بچشم حسد نظر کرد و آرزوی منزلت ایشان نمود پس شیاطین
برو مسلط گشته تا از درخت بخورد و بر حوا مسلط گشتند که بچشم حسد در فاطمه نظر کرد و پس او
نیز از آن درخت بخورد پس هر دو را خدای عز و جل از جنت بیرون کرد و از جوار خود بزمین
فرود آورد و جبید بن هلال گفت از رضا علیه السلم شنیدم که میگفت من دوست میدارم
که مومن محدث باشد گفت چیست گفت مفهم یعنی با فهم باشد و مگر شخص با فهم کسی دیگر خبر بشنو با او

فی سورة الاحزاب

سخن میکنند از این روی او را محدث نامند عبد السلام بن صالح الهروی گفت شنیدم از رضا
علیه السلام که میگفت رحمت کناد خدای بر بنده که زنده کند امر ما را گفتم چگونه زنده
گرداند امر شما را گفت علوم ما را بیاموزد و بمردم تعلیم کند که اگر مردم محاسن کلام
ما را بدانند ما را اتباع شوند راوی گوید گفتم یا ابن رسول الله بما روایت رسیده است
از صادق علیه السلام که گفت هر که علمی تعلم کند برای آنکه بآن با سفها کوشش نماید و با علما
مفاخرت کند و برتری جوید و رویهای مردم را بسوی خود مایل گرداند او در آتش است
گفت راست گفت جد من علیه السلام آیا میدانی سفها کیانند گفتم نه گفت ایشان قصه خوانانند
از مخالفان ما غالبا مناقب خوانان و حکایت سازان و بعضی از واعظان و امثال
این مردم در مراد داخل باشند که این قوم سفیهان و کم عقلان و نافهمیدگانند و ایشان
طرف مراد الحاج کرده‌اند و بعضی فضا من بعضم تا و دو مقام و تعبیه ضبط کرده‌اند و در نسخ چنان
دیده‌اند یعنی خورده که از شکستن چیزی بریزد و مثل خورده نان و امثال آن پس مراد
جماعت ریزه و خورده و فضا یعنی از مخالفان با جمیع مخالفان مراد است و میدانی علما کیانند
گفتم نه گفت ایشان علمای آل محمد صلی الله علیه و آله که خدای عز و جل طاعت ایشان را واجب
ساخته است و مودت ایشان را فرض کرده گفت و آیا میدانی چه معنی دارد رویهای مردم را
بسوی خود کند گفتم نه گفت بخدا آن خواسته است که آن او ادعای امامت کند بغیر حق و هر که
این کند در آتش است از ابو الحسن علیه السلام پرسیدند که مردی جزو مال خود را وصیت
کرد گفت آن سبع ثلث مالش باشد که یک حصه از هفت و یک حصه باز کرد و ابن ابی سعید
مکاری بر رضا علیه السلام داخل شد و گفت آیا رسانیده است خدای قدر ترا بجائی که دعوی
کنی آنچه پدرت دعوی میکرد گفت ترا چه حالت است چه میگوئی خدای عز و جل خاموش کند
نور ترا و داخل کرد اندوه در خانه تو نمیدانی که خدای عز و جل وحی کرد بعمران که من ترا
پسری می‌بخشم پس مریم را باو بخشید و بمریم عیسی علیه السلام را بخشید پس عیسی از مریم است و

مریم از عیسی است و عیسی و مریم یکی اند و من از پدرم و پدرم از منست و من و پدرم
یک چیزیم ابن ابی سعید گفت من از تو مسئله می‌پرسم گفت گمان ندارم که از من قبول کنی
و تو از شیعیان من نیستی اما بیاور گفت مردی وقت موت خود گفت هر مملوک قدیم که دارم آزاد است
در راه خدا گفت آری خدای عز و جل گفت در کتاب خود حَتّٰى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ
پس از مملوکان او هر که ایام بر او شش ماه گذشته است او قدیمست و آزاد است راوی گفت
آنگاه بیرون رفت و بعد از آن مفلس شده بمرد و قوت یک شبه نداشت رضا علیه السلام گفت حمیه
یعنی پرهیز از چیزی آن نیست که از هیچ بکار نبرد و در وصل تناول نکنند بلکه پرهیز آنست
که از آن کم تناول کنند معلوم شد از اینجا که کار طبیبان این زمان در پرهیز فرمودن چیزها
بر افراط معنی است و چندین مبالغه لازم نیست بلکه بسیار باشد که از افراط در پرهیز بیمار را
قوت و اشتها ساقط کرده و بهلاک رساند جعفر بن محمد الهمدانی گفت بحضرت رضا علیه السلام نوشتم
برسالت پدرم که خدای تو شوم اصحاب ما اختلاف کرده‌اند در صاع بعضی گویند فطره بصاع اول است
و بعضی گویند بصاع عراقست در جواب نوشت که صاع شش رطل مدنی است و نه رطل عراقی
گفت وزن آن ابن حکیم گفت بهزار و صد و هفتاد درهم میشود و محمد بن عبد الله بن طاوس گفت
با ابو الحسن علیه السلام گفتم مرا پسر برادریست دختر خود را بوی داده‌ام و او شراب میخورد و ذکر
طلاق بسیار میکند گفت اگر از برادران تست بر او چیزی نیست یعنی زن مطلقه نمیگردد و اگر
از ان جماعت است یعنی مخالفین دختر را از وی جدا کن که او قصد فراق و طلاق کرده است گفتم
فدای تو شوم نه از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که گفت حذر کنید از زنانی که در یک مجلس
طلاق سه گانه ایشان را داده‌اند که ایشان صاحب شوهرند یعنی ایشان را خواستگاری مکنید
که بآن طلاق از شوهر جدا نمیشوند گفت این حکم از برای برادران شماست نه از ایشان زیرا که هر که
بدین قومی اعتقاد و اطاعت گشت احکام آن بر او لازم گردد یعنی اگر آن طلاق سه گانه از
شیعه واقع شود آن زنان از شوهر جدا نشده‌اند زیرا که بمذهب شیعه آن طلاق نیست

پس باید از آن زن حذر کردن یعنی نکاح او کردن و اگر از معنی لعین صادر شود و جدا شده و
که ایشان طلاق سه گانه روا دارند و فقیر گوید این حدیث دلالت بر آن کند که بطلاق
سه گانه در مجلس واحد هیچ طلاق واقع نشود و بعضی از فقهای ما گویند یک طلاق واقع شود
بعد از این در باب عمل می آید که مطلقه سه گانه شما بر غیر حلال نیست و از آن مخالف بر شما حلالست
حسین بن خالد الکوفی گفت با ابا الحسن الرضا علیه السلم گفتم فدای تو شوم حدیثی که عبد الله
بن بکیر از عبید بن زراره روایت میکند گفت کدامست گفتم روایت میکند از او که او
با ابی عبد الله علیه السلم برخورده است در سالی که ابراهیم بن عبد الله بن الحسن خروج کرد
و با آنحضرت گفته است فدای تو شوم این مرد سخن پوست و مردم شتافتند بسوی او چه میفرمایی
تو آنحضرت گفته است بپرهیز بپاید از خدا و ساکن باش چندانکه ساکنست آسمان و زمین گفت
راوی که ابن بکیر میگفته است که اگر ابن زراره راست میگوید این حدیث را پس نه خروجی
هست و نه قایمی یعنی قایم آل محمد که شیعه میگویند خفا چه ظاهر شدن ثبوت ندارد راوی گفت
که ابو الحسن علیه السلم با من گفت حدیث چنانست که عبید روایت کرده است و لیکن
تاویلش آن نیست که ابن بکیر کرده مراد ابو عبد الله علیه السلم آنست که چندانکه آسمان ساکنست
از ندا باسم صاحب تو یعنی از آسمان ندا نشده است بنام مهدی قایم علیه السلم و چندانکه
زمین ساکنست از فرو بردن جیش بزنطی گفت از رضا علیه السلم خبر قبر فاطمه علیها السلم پرسیدم
گفت در خانه خود دفن شد و چون بنو امیه مسجد را افزودند داخل مسجد شد رضا
علیه السلم گفت امیر المؤمنین علیه السلم میگفت لَا یَأْبَى الْكَرَامَةَ اِلَّا الْحِمَارُ یعنی ابا نکند
از حرمت و کرامت مگر خر و مثل این دو حدیث دیگر روایت کرده است و مراد آنست
چنانچه از اصل حدیث معلوم و مبین میشود که شخص مثلا بخانه کسی می آید و او را جای نیکو
تکلیف میکنند یا مسندی میآورند و یا متکای زیبا و یا بالشی برای او می نهند یا طیب بر او عرض میکنند
یا برای او بریانی بپیش میآرند و او از آن ابا میکند و قبول نمیکند و از آن دور میشود و این از تواضع

و آدمیت نام می نهند و آن حماقت و حرف است باید که اگر آدمی را در مجلس گرامی کنند
و عزیز دارند قبول کند و ممانعت و لجاج پیش نیاورد و اگر هم باو التفات کمتر کنند و تکریم
او کمتر نمایند نرنجد و در تاب نشود که بسیار نیکوتر و کریمتر از او و اولیتر از آن داشته اند
بلکه در همان مجلس با آنکه فروتر نشسته اند از او برتبه برترند و ... او باید برتر
داند و خود را کمتر رضا علیه السلم با مردی گفت سکینه نزد شما چه چیزاست حاضران ندانستند
و گفتند فدای تو شویم سکینه چیست گفت بادیست خوش که برون می آید از جنت او را صورت
همچو صورت انسان با انبیا علیهم السلم میباشد و او بود که نازل شد بر ابراهیم علیه السلم
وقتی که بنای کعبه میکرد و اینجا و آنجا میرفت و اساس خانه بر او نهاده میشد مفید
بر جای روایت کنند که از صادق علیه السلم پرسیدند زاهد در دنیا کیست گفت کسی که حلال
دنیا ترک دهد از خوف حساب و حرام ترک دهد از خوف عقاب بزنطی روایت کرده که ابو الحسن
علیه السلم در قول حق تعالی ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ گفت تفث
ناخن چیدن و چرک از خود دور کردن و جامه احرامی انداختن است ابو الحسن الرضا علیه السلم
روایت کرده از پدرانش تا علی علیهم السلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت در روز قیامت
پشتین سوی شما حرکت کرده و آن دشمنی و حسد است صادق علیه السلم گفت خدای عز و جل
وحی کرد بداود علیه السلم که یکی از بندگان من حسنه می آورد و او را داخل جنت میکنم گفت یارب
آن حسنه کدامست گفت اندوه مومنی از او میبرد هر چند بخرمایی باشد داود علیه السلم
گفت حق است آنکس را که ترا شناخت که امیدش از تو منقطع نگردد رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفت لعنت کند خدای کسی را که حدثی کند یا محدثی را بسوی خود جای دهد
گفتند حدث چیست گفت قتل عبد العظیم بن عبد الله الحسنی گفت مرا حدیث کرد سید من
محمد بن علی از پدرش رضا علیه السلم از پدرانش تا حسین بن علی علیهم السلم که گفت رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت ابا بکر از من بمنزلت سمع است و عمر از من بمنزلت بصر و عثمان

بجای خواد چون فردا شد داخل شدم بر او وضو گرفته بود و امیر المؤمنین علیه السلام بود و ابا بکر
و عمر و عثمان گفتم ای پدر شنیدم از تو که در باره این اصحاب خود سخنی میگفتی آن چه بود
گفت آری پس اشاره بایشان نمود گفت اینان سمع و بصر و فواد اند و زود باشد که سوال
کرده شوند از وصی من این و اشاره بعلی بن ابی طالب نمود و پس گفت خدای عزوجل میگوید
إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی گوش
و دیده و دل همه آنها سوال کرده خواهند شد و غالبا بنا بر این تاویل ضمیر عنه راجع بامیر
المؤمنین علیه السلام باشد بعد از آن گفت بعزت پروردگار من که جمیع امت من بازداشته
شوند روز قیامت و پرسیده شوند از ولایت او و اینست که خدای عزوجل میگوید وَقِفُوهُمْ
إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی باز دارید ایشان را که ایشان سوال کرده میشوند آنحضرت از
پدرش موسی و او از پدرش علیهما السلام روایت کرده که گفت خدای تبارک و تعالی دشمن
میدارد خانه پر گوشت را و گوشت فربه را بعضی از اصحاب او گفتند یا بن رسول الله ما
گوشت دوست میداریم و خانهای ما از گوشت خالی نیست این چون میشود گفت آن نیست
که شما فهمیده خانه پر گوشت آن خانه ایست که در او گوشتهای مردمان بغیبت میخورند و اما
گوشت فربه او متجبر متکبریست که میخرامد در رفتار و تکبر ظاهر میکند عبد السلام بن صالح الهروی
گفت با رضا علیه السلام گفتم ای پسر رسول خدا روایت شده است از پدران تو علیهم السلام
در کسی که جماع کند در ماه رمضان یا افطار کند که بر او سه کفاره است و هم روایت
شده است که یک کفاره است بکدام یک از این دو خبر عمل کنیم [illegible] عمل کنیم گفت هر گاه
جماع کند مرد بحرام یا افطار کند بحرام در ماه رمضان بر او سه کفاره واجب میشود آزاد
کردن بنده و هم روزه داشتن دو ماه پی در پی و هم طعام دادن شصت مسکین با قضای
آن روز و اگر جماع کند یا افطار کند بحلال یک کفاره بر او واجبست با قضای آن روز
و اگر فراموش کرده باشد بر او چیزی نیست راوی گوید با رضا علیه السلام گفتم خدای تع

شوم چرا که اولاد خود را کلب و خنزیر و قرده و امثال اینها نام نهند گفت عرب اصحاب
حرب بودند و با دشمنان مجادله میکردند دشمن را هولی رسانند و عبید خود را فرج و مبارک
و میمون و امثال اینها نام کنند بجای تیمن راوی گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام که گفت
افعال عباد مخلوق اند گفتم یعنی مخلوق چیست گفت مقدر اند یاسر خادم از امام علی نقی
علیه السلام روایت میکند و او از پدرش علیه السلام و او از جدش رضا علیه السلام روایت
کرده که او جامهای خود را از جانب راست می پوشید و هر گاه جامه نو می پوشید قدحی آب
میخواست و آیة الکرسی ده بار و قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون ده بار بر آن آب
میخواند و بر آن جامه می پاشید پس گفت هر که این کار کند در جامه خود پیش از آنکه کهنه شود
پیوسته در خوشی باشد از رزق و اگر چه تاری از آن جامه باقی مانده باشد مصنف رحمه الله
گوید یاسر خادم رضا علیه السلام دریافته است و حدیث او از ابو الحسن علی نقی غریبست

باب بیست و نهم در آنچه از رضا علیه السلام در وصف نبی صلی الله علیه و آله آمده است

حضرت رضا علیه السلام از پدران از امام زین العابدین علیهم السلام روایت میکند که حضرت
امام حسن علیه السلام گفت از خالوی خود هند بن ابی هاله حلیه رسول خدا صلی الله علیه و آله
پرسیدم و او خوب وصف میکرد گفتم آنچه ترجمه اش نزدیک باین است آنحضرت بزرگ
بود و در دیده ها نور از روی مبارکش می تابید همچو ماه در شب بدر از میانه قامت بود و از بلند
قامت افزون از کوتاه که در از باریک نماید پیش سرش بزرگ بود و موی اش نه سخت
مجعد و پیچیده بود و نه پاشان و شوریده اگر موی سر مبارکش قدری دراز بود جدا
میساخت و اگر نه موی او از نرمه گوشش درنمیگذشت وقتی که بسیار میگذاشت مطلب
آنست که کم آن حد میرسید که باید جدا کردن و تفریق شعر در شریعت از واجبات است و
بر ترک آن تهدید عظیم وارد شده و برنگ سفید و تابنده بود و پیشانی کشاده و ابرو کشیده
و تمام اما بهم نچسپیده و در میان دو ابرویش رگی بود که وقت غضب بر می آمد و میگشت

به حرکت میکرد و بنابر دو قول صحاح در لفظ یَدُرُّه الغضب اَقنَی الاَنف بود یعنی
بینی کشیده و معتدل و پشت بینی بلند و از او نوری بر می آمد که بیننده در اول
نظر او را اشم میدید و خیال با بینی اشم از بینی اقنی بر آمده تر و بلند تر است و اقنی با اعتدال
نزدیکتر و هر دو معتبر است که میان بینی باشد باشیدگی و باریکی محاسن مبارکش پر بود
بود و گونه هایش هموار بود و کشیده نه پر گوشت و آماسیده و دهن بزرگ و تمام خلقت
و دندانها آبدار و تنک و عذب و خنک از هم گشاده نه بهم چسپیده و از سینه تا ناف
خطی باریک از موی کشیده و گردن مبارکش میگفتی گردن صورتی است که بیاراستند
و کشیده و در صفای نقره معتدل خلقت تمام اندام بهم پیوسته نه آویخته و سست و همچو
گوشت بلغمیان شکم با سینه مساوی بود و میان دو دوش از هم دور سر استخوانها درشت
و ضخیم نه تنک و ضعیف انور المتجرد یعنی تن مبارک نورانی بود چون از جامه بر می آمد یا آن
معنی که آنچه پیدا بود از تن نورانی بود و روشن و خطی از مو کشیده بود از سینه تا ناف
او و بجز این بر پستان و شکم موی نداشت و بر دو بند دست و بر دو دوش و بالای سینه
موی داشت و دو زند دستش دراز و کفش فراخ و کفها و قدمها درشت و این در مردان
محمود است انگشتان کشیده و تمام یا مطلق اطراف دو دست و پا از آنچه است لی دست
و پا کشیده و هموار بودند باکره و نا هموار میان دو کف پا از زمین بر جسته و دو قدم گشاده
و فراخ بود یا کم گوشت بود بنابر لفظ مسیح چنانچه در معانی الاخبار بنابر آن نهاده و است
دور شده بود از دو قدم او آب یعنی علی الظاهر قدمها آبدار نبود و آن مراد از [illegible]
چون میرفت پا از زمین بر میکند یعنی بر زمین نمیکشید چنانچه اطفال و بعضی مردم پا بر زمین
میکشند و گرد بر می انگیزند قوله و یخطو تکفؤا یعنی در رفتن و گام نهادن بطرف
خمیدگی داشت قوله و یَمشی هَوناً یعنی بسکینه و وقار میرفت قال الله تعالی و یَمشُونَ
عَلَی الاَرضِ هَوناً و بعضی هَوَیاً بیا رشده و ضبط کرده و مکرر او نوعی رفتن است که کر

شخص بر زمین نشیب میرود و این وصف بعد از این می آید قوله ذَرِیعَ المِشیَة یعنی
گام فراخ می نهاد و راه در می نوشت بی استعجال گویند امرَأَةٌ ذِرَاعٌ یعنی در رشتن
دست فراخ میکشید و پنداشتی وقت رفتار که گام سوی نشیب می نهد و چون التفات
بطرفی کردی بهمه اندام کردی نظر زیر میداشت و سوی زمین بیش از آسمان میدید غالب
نظرش نگریستن بود بهر که میرسید مبادرت بسلام میکرد امام علیه السلام گفت برای من
وصف کن گفتار او را گفت آنحضرت پیوسته با احزان و فکر بود و او را راحتی نبود و بی حاجت
سخن نمیکرد و در مفتتح و مختتم کلام بدهن پر سخن میگفت جوامع کلم ادا میشود بر وجهی که
فاصل بود میان حق و باطل بی فضول و بی تقصیر نرم خوی بود نه جفا کار و درشت و نه خوار
و سست نعمت نزد او بزرگ بود و هر چند خورد بود و هیچ نعمتی را مذمت نمیکرد و اطعام را نیز
هم مدح و ذمی نمیکرد و او را در غضب نمیکرد دنیا و آنچه برای دنیا بود و چون کار حق در میان
می آمد کس او را نمی شناخت و پیش غضب او هیچ چیز نمی ایستاد تا نصرت میشد حق را چون
اشاره میکرد بتمام کف اشاره میکرد و چون تعجب میشد کف بر میگردانید و چون کلام و حدیث
میکرد متصل بود و گاه دستش حرکت کف با بطریق که کف دست راست را بر باطن شست چپ
میزد و چون در غضب میشد اعراض میکرد و تند میشد و چون شاد میشد چشم زیر میداشت
اکثر خنده هایش تبسم بود و از خنده دندانها همچو حب غمام لب میگشود حضرت حسن علیه السلام گفت
من این خبر و پیری با حسین علیه السلام نگفتم بعد از آنکه گفتم دیدم که او پیشتر این خبر گرفته است
و این حدیث از او پرسیده است که آنحضرت صلوات الله علیه و آله چگونه بود در داخل شدن
و بیرون آمدن او و طور مجلس و نشستن او و شکل او و هیچ نگذاشته بود که نپرسیده بود و حسین
علیه السلام گفت از پدرم پرسیدم داخل شدن رسول خدا چگونه بود گفت برای خود داخل
میشد و باذن حاجت نداشت که ماذون بود و چون بمنزل میرفت وقت خود سه حصه میکرد
یک جزو از آن خدا بود و یک جزو از آن اهل او و یک جزو از آن خود و آن جزو را میان خود و مردم

و هم از نیمه خود رسیده است

صرف میکرد و باز میکردانید آنرا از خاصه بعامه یعنی مواعظ و احکام با خاصه
میگفت تا ایشان بعامه رسانند یا بعد از خاصه بعامه می پرداخت علی التفسیرین
فی معانی الاخبار و از اهل فضل را اختیار میکرد باذن دخول و صرف حصه خویش در ایشان
بقدر فضلشان در دین بعضی یکحاجت داشتند و بعضی دو حاجت و بعضی حاجتها
پس با ایشان مشغول میشد و ایشانرا مشغول میساخت در امری و غرضی که اصلاح کند
ایشان و امت را و از راه سوال و گفتگو با ایشان میکشود و ایشانرا خبر میداد باحوالی که
سزاوار و در کار بود و میگفت این خبرها را حاضر شما بغایب برساند و برسانید بمن
حاجت مردمانی که نمیتوانند حاجت خود بمن رسانیدن که هر که بسلطان رساند حاجت
کسی که نمیتواند خود برساند خدای عز و جل ثابت کرداند دو قدم او را روز قیامت و بغیر
این باب سخنها پیش او مذکور نمی شد قوله وَلَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ عَثْرَةً یعنی از کسی
قبول نمیکرد که با او معاشر گردد و پیوسته هم صحبت باشد چنانچه عادت ملوک و اهل دنیاست
که بعضی مردم را ندیم و معاشر از مخصوصان خود جدا زنند و این لایق انبیا نیست که باید
همه خلق نزد ایشان یکسان باشند و ایضا معاشران خاص اوقات شخص ضایع کردانند
و او را از دیگران بخود مشغول سازند و شاید یقبل از اقاله ماخوذ بود و بجای عثرة عثرة
[illegible] سه نقطه بود و یعنی از کسی خطای نمیگذرانید یعنی هرگاه از حقوق مردم میبود و داخل
میشدند مردم همچو رائدان که پیش از قبیله میروند تا آب و علف طلب کنند یعنی بقصد
آن داخل مجلس آنحضرت میشدند تا آنچه حاصل میکنند از علم و ادب بدیگران رسانند
و پراکنده نمی شدند مگر چیزی می چشیدند و مراد چنانچه در معانی الاخبار آورده است
علوم و آداب و احکام دین است و بیرون می آمدند در حالتی که دلیلان مردم و راه
نمایان بودند و حسین علیه السلم گفت و پرسیدم از بیرون آمدن آنحضرت چه میکرد
در آن وقت و چه صفت داشت در آن حال گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان

نگه میداشت مگر از انچه در کار بود و خاطرش مشغول میداشت و ایشانرا الفت میداد
و خاطر جمعی ایشان بخود مایل میساخت و نفرت نمیداد و نفور نمیکردانید و کریم هر قوم را اکرام
مینمود و والی ایشان قوم والی میکردانید و از مردم بر حذر میبود و از ایشان احتراز
احتراز مینمود بی آنکه از کسی شکفته روئی و خلق خود باز پیچد غالبا مراد آنست که مردم را نزد
خود چنان روی نمیداد که گستاخ کردند و اوقات او ضایع کنند و بر او دلیر شوند و [illegible]
بشاشت و حسن خلق با ایشان بکار میداشت و یاران خود را تفقد مینمود و خبر
ایشان میگرفت و از مردم احوال مردمان میپرسید و نیکو را نیکو میداشت و تقویت
مینمود و قبیح را ناخوش میساخت و سست میکردانید معتدل الامر بود نه مختلف یعنی
اطوار و اخلاق او در حد اعتدال بود و با هم مناسب نه مختلف غافل نمی شد از ترس آنکه
مردم غافل شوند و از حق میل کنند و از حق بیش پس نمیماند و در نمیگذشت و آن مردمان
که در پهلوی او بودند نزد او بودند بهتر مردمان و فاضلتر ایشان بودند نزد او و ناصح تر مردم
با مسلمانان و بزرگتر همه در منزلت نزد او بود آنکه نیکوتر مواسات و معاونت یکدیگر میکرد و
و گفت حسین علیه السلم پرسیدم از مجلس آنحضرت گفت نمی نشست و بر نمیخواست مگر بیاد خدا
و وطن نمیکرد و مکانها را او نهی میکرد از وطن کردن و در آن غالبا مراد آنست که در مجلسها و
خانها و مساجد مثلا یکجائی را وطن و مکان خود نمیکرد که دیگری جای غیر آن نشینند که این جای
منست چنانچه بعضی بسیار معتقدند که در مساجد نماز و مجالس جائی برای خود بگیرند و آن جا
بدیگری نمیدهند و چون بقومی میرسید و بمجلس می آمد هر جا که مردم منتهی شده بودند در انجا
می نشست و باین طریقه میفرمود و هر یک از همنشینانرا نصیب او میداد و کسی از همنشینان
او نمی پنداشت و نمی یافت که دیگری نزد او گرامیتر است از او و عزیزتر یعنی تفاوت نمینهاد
میان اصحاب بروجهی که ظاهر شود بر کسی که دیگری را عزیزتر میدارد از او و با هر که می نشست
صبر میکرد و حلم مینمود تا او خود برود و جدا شود و هر که حاجتی از او میخواست آن حاجت

و وقتی با زینت بنشستی می شنید میبود نه معسور خلق او وسیع بود چنانچه همه مردم را گنجایش
و تنگ نمی آمد از ایشان و از برای مردمان پدر مهربان بود و همه نزد او یکسان بودند
مجلس او مجلس علم و حیا و صدق و امانت بود آوازها در او بلند نمی شد و عیب کرده نمی شد
در مجلس او حرمتها یعنی حرمت مردم نمیبردند در مجلس او و عیب یکدیگر نمیکردند و آب روی
یکدیگر نمی ریختند و واگفته نمی شد فلتات آن مجلس یعنی اگر از کسی خطائی و غلطی صادر میشد
از آن اغماض میکردند و وا نمیگفتند و منتشر نمی ساختند یا فلتات صادر نمیشد تا آنکه او گفته
و مشهور ساخته شود چنانچه صاحب نهایه آورده است و مراد ازش آنست که از اهل مجلس آنحضرت
فلتات صادر نمیشد نه مراد آنست که از آنحضرت صادر نمیشد که آن خود بگفتن حاجت نداره و
و اگر هم گفته شود چه احتمال دارد با این لفظ گفته شود و همه باهم متعادل و متواصل بودند بتقوی
و متواضع بودند بزرگ را حرمت میداشتند و بر خورد رحمت میفرمودند و یا صاحب حاجت
ایثار میفرمودند و غریب را نگهداری مینمودند گفتم سیرت آنحضرت با همنشینان چگونه بود گفت دائم
شگفته بود و نرم خوی و نرم جواب نه درشت و نه غلیظ و نه صخاب یعنی فریاد کن و نه فحاش
و نه عیاب و نه مداح تغافل میکرد از آنچه نمیخواست و خوشش نمی آمد و را امیدوار نمیکرد
آنرا که از او امیدی داشت ترک داده بود در باره خود سه چیز را مرا و اکثار و ما لا یعنی
و معنی مرا و مراقت و نسبت با کسی در سخن و مجادله در گفتگو کردن و اکثار بسیار گفتن یا کردن
کاری یا جمع آوردن چیزی و مالی که در کار نباشد و مراد غالبا اول است یعنی پر میگفت و در
بعضی نسخ اکبار بجای یک نقطه مضبوط است یعنی بزرگ داشتن و غالبا مراد آن باشد که
هیچکس و هیچ چیز دنیا را بزرگ نمیشمرد و از آن در شگفت نمیشد و ما لا یعنی عبارت از آنست
که آنچه بکار او نمی آمد و ضروری نبود و خاطر مبارک بآن مشغول نمیداشت و ارتکاب
آن نمینمود و تکلف آن میکرد چنانچه در کتاب آمده است وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ
و در باره مردم سه چیز ترک داده بود اول کسی را مذمت و سرزنش نمیکرد دوم خطا

و عیبهای مردم طلب نمیکرد و سوم سخن نمیگفت با مردم مگر در آنچه امید ثواب آن داشت
هرگاه سخن میکرد همنشینان خاموش گشته سر زیر می افگندند گویا بر سر ایشان مرغ نشسته
بود و چون ساکت میشد سخن میکردند و در حضور او در سخن نمی پیچیدند و نزاع نمیکردند
هر که سخن میکرد دیگران خاموش میشدند تا او فارغ شود و سخن ایشان نزد او سخن اول
ایشان بود یعنی علی الظاهر هر که اول سخن سر میکرد از او می شنید اگر دیگری احیانا در
میان حرف میگفت نمی شنید یا اگر باتفاق نزد او حکایتی میراندند حرف اول می شنید
و بحرف بعد از آن اهتمام نمینمود و یا مراد بیان همان مطلب سابقست که چون یکی سخن سر میکرد
دیگران خاموش بودند تا او فارغ شود و یا مراد آنست که اگر باهم سخن میکردند از
شخصی که اول آمده بود می شنید چنانچه فقها در قواعد قضا گفته اند میخندید به از
آنچه ایشان از آن میخندیدند و تعجب میکرد از آنچه ایشان تعجب از آن میکردند
و صبر میکرد بر غریبی که در سخن و مسئلت جفا میرسانید و زحمت میداد تا آنکه اصحاب
او غریبان را نزد او میکشانیدند غالبا مراد آنست که غریبان را می آوردند تا هر گونه
سوال کنند و سخنها گفته شود و خود نمی پرسیدند آن گونه سوالها کنند و زحمت رسانند
بلکه اگر میکردند محل اعتراض میشدند چنانچه در کتاب مجید فرموده لَا تَسْأَلُوا
عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ و گفته اند یعنی غریبان را دفع میکردند
یا زیاده جفا نرسانند و بر این معنی یستخلبه به خاء معجمه باید خواند چنانچه از نسکارم نقل
کرده اند مِنْ خَلَبَ النَّبَاتَ وَاسْتَخْلَبَهُ إِذَا قَطَعَهُ و صحیح معنی اولست
چنانچه از امیر المومنین علیه السلم در نهج مرویست وَمَا كَانَ كُلُّ أَصْحَابِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَسْأَلُهُ وَيَسْتَفْهِمُهُ بَلْ قَدْ
كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ أَوِ الطَّارِئُ فَيَسْأَلَهُ وَيَسْمَعُوا
و میگفت هرگاه به بینید حاجتمندی را که طالب حاجت او باری دهید و بکار

او متوجه شود و قبول نمیکرد ثنا را مگر از کسی که دین و اعتقادش نیکو و خالص بود
و اگر نه التفات به ثنا و مدح او نمینمود و سخن کسی برا او نمیبرید تا در میگذشت
از اندازه یا از حد صواب یا چندانکه جایز بود و آن سخن یا شنیدن و رد کردن او
بر گفتن یا چندانکه تمام کند و نه جای خود مبتین سازد و پس بر او قطع میکرد و نهی و
منع یا برخواست گفت و پرسیدم از سکوت آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت
سکوتش بر چهار چیز مبتنی بود حلم و حذر و تقدیر و تفکر اما تقدیر در تسویه نظر و
استماع میان مردم بود یعنی اندازه نگه میداشت با کل التفات بش و دیگری کم
نمینمود بلکه با ایشان یکسان میدید و سخن از همه بی تفاوت می شنید اما تفکر
در آن میکرد که باقی کدام است و فانی کدام و جمع بود برای او حلم در صبر پس چیزی
او را در غضب نمی انگند و از جا بر نمی انگیخت و شدتی نمی ساخت و جمع بود برای او
حذر در چهار چیز نیکو فرا میگرفت تا با او اقتدا کنند و قبیح ترک میکرد تا از آن باز
ایستند و سعی میکرد در اختیار آن رای که امت را اصلاح آرد و برای ایشان خیر
دنیا و آخرت جمع کند صلوات الله علیه و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما مصنف
میگوید این صفات را از مشایخ بسندهای مختلف روایت دارم و در کتاب نبوت
آورده ام و اینجا بعضی از آن که از حضرت رضا علیه السلام مروی بود آوردم و تفسیر
کلمات مشکله در کتاب معانی الاخبار کرده ام و فقیر مترجم کتاب نظر در معانی الفاظ
نموده بقدر فهم خود ایضاح معانی و الفاظ در تبیین صفات و شمایل آنحضرت فراهم آوردم
امید که از صواب دور نباشد و همچنین در سایر مطالب این جلد که باینجا تمام
شده است آنچه مقصود بوده است و بفهم رسیده است و در نسخها نظر
آمده است مطابق یا نزدیک بآن بیانی بفارسی شده است امید که نافع و لایق باشد
و موجب ثواب و فوز یوم المآب گردد انه المتفضل المنان الرحیم الرحمن

ذو الجلال والاکرام وانا العبد الذلیل الفقیر المعترف بالعجز والتقصیر
الراجی عفو و رحمة ربه الغنی محمد صالح بن محمد باقر القزوینی فی شهر الله الاعظم من
سنة خمس وسبعین بعد الالف من الهجرة وارجوان یوفقنی الله تعالی لاتمام المجلد الثانی

بنشد و ضد از ما و کوشش ما کاری نیاید ای جان
هم تو بنا نهادی هم تو تمام کردی

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

صاحب جاثلیق باب ۵۶ ذکر خبری که سخن کرد با آن آنحضرت با یحیی بن ضحاک
سمرقندی در امامت نزد مامون باب ۵۷ سخن آنحضرت با برادرش زید
بن موسی وقتی که افتخار کرد و زید بر کسی که در مجلس او بود و قول او علیه السلم در
شان کسی که بد باشد و معاشرت کند و پاس جانب ایشان ندارد باب ۵۸
در ذکر اسبابی که با آن حیله ها که ساخت مامون آنحضرت را بسم باب ۵۹
نص آنحضرت بر پسرش محمد بن علی بامامت و خلافت باب ۶۰ خبرهای دیگر
در وفات آنحضرت که از طریق خاصه وارد شده باب ۶۱ وفات آنحضرت
بزهر باب ۶۲ خبری که روایت کرده ابو الصلت هروی در وفات آنحضرت و آنکه
او مسموم شد در انگور و انار با هم باب ۶۳ خبری که روایت کرده هرثمة بن
اعین در وفات آنحضرت و اینکه مسموم شد بانگور و انار با هم باب ۶۴
ذکر بعض آنچه گفته شده از مرثیه در شان آنحضرت باب ۶۵ ثواب زیارت
آنحضرت و خبری که ذکر کرده آنرا دعبل بن علی الخزاعی رحمه الله از آنحضرت در نص
بر قایم علیه السلم و خبر دعبل در وقت وفات او و ذکر آنچه بر قبر دعبل نوشته دیده شد
باب ۶۶ آنچه وارد شده از آنحضرت در ثواب زیارت فاطمه دختر موسی بن
جعفر علیهم السلم بقم باب ۶۷ زیارت رضا علیه السلم بطوس باب
۶۸ آنچه مجزیست از قول نزد زیارت جمیع ائمه در زیارت و دیگر هم جامعه از برای
آنحضرت و از برای جمیع ائمه وارد آمده و برای زیارت جامعه بابی علیحده مذکور کرده
باب ۶۹ ذکر آنچه ظاهر شد بر مردم در زمان ما از برکت این مشهد و علامات
این مشهد و استجابت دعا. و راوی مصنف میگوید اینجا صد و سی و نه باب است و ظاهر
شصت و نه پیش نیست و غالبا که نصوص بیست و یک کانه و دلالات چهل و دو کانه داخل
ابواب باشد و لهذا در عنوان بعضی دلالات لفظ باب مذکور نمیکنند و مع هذا الصدد و

۱۰۴ سی و نه نمیرسد ولیکن مواضع متعدده هست که امکان دارد و آنها را داخل ابواب
کرده باشد چنانچه اختلاف نسخها بر آن دلالت میکند مثل عنوان همین اخبار متفرقه
چنانچه در بعضی نسخ است و از جمله اخبار متفرقه
که از رضا علیه السلم مرویست مفسر جرجانی روایت کند از امام حسن عسکری علیه السلم
و او از پدرش علی نقی علیه السلم و او از پدرش محمد تقی و او از پدرش رضا علیهم السلم
و او از پدر خود کاظم علیهم السلم روایت میکنند که بصادق علیه السلم خبر وفات اسمعیل
که پسر بزرگ او بود او را بود گفتند و او بر سر سفره بود با اصحاب خود تبسم نمود و بالکل مشغول
شد و بهتر از همه روز چیزی خورد و اصحاب را تکلیف خوردن میکرد و خوردنی نزد
ایشان مینهاد و ایشان در تعجب بودند که هیچ اثر حزن در او نمیدیدند چون فارغ
شد گفتند یا بن رسول الله ما تعجب نمیدیدیم از تو که چنین پسری از تو فوت شده و
تو این حالت میبینیم گفت چرا این حالت نباشم که بمن خبر رسیده است از صادق ترین
صادقان که من مرده ام و شما نیز بدرستی قومی مرگ را شناختند پس آنرا نصب عین خود
ساختند مرگ هر که را بود و انکار ایشان منکر نداشتند و کار را بخالق نفوس خود واگذاشتند
و بهمین اسناد آنحضرت از پدرش علیه السلم روایت میکند که قومی از خاصان صادق
علیه السلم نزد او نشسته بودند در شب ماهی خالی از ابر گفتند یا بن رسول الله چه نیکو
مینماید نطع این آسمان و انوار این کواکب و اختران گفت شما این سخن میگوئید و آن
حسن آسمان و اختران تعجب میکنید و بدرستی مدبرات چارگانه که جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و ملک الموت اند علیهم السلم نظر میکنند بزمین و می پسندند شما را و برادران
شما را در اطراف زمین و نور شما که میتابد بسوی آسمانها و بسوی ایشان در حسن افزونست
از انوار این اختران و ایشان میگویند چنانچه شما میگوئید چه خوش مینماید نور این مومنان
و بهمین اسناد رضا علیه السلم از پدر خود علیه السلم روایت میکند که مردی بخدمت

صادق علیه السلم آمد و گفت دلتنگ شدم از دنیا پس آرزوی مرگ میکنم از خدا
گفت زندگی آرزو کن تا طاعت کنی نه معصیت که اگر زنده باشی و اطاعت کنی بهتر است
از آنکه بمیری و نه طاعت کنی و نه معصیت وبهمین اسناد از رضا علیه السلم از
پدرش علیه السلم مرویست که صادق علیه السلم گفت که مرد باشد که میان او و جنت
بیشتر از آن دوری باشد که میان تحت زمین و عرش است پس جز این نباشد که او
بگرید از ترس خدای عز و جل و از پشیمانی بر کار خویش تا آنکه میان او و جنت نزدیکتر
شود از پلک چشم بچشم وبهمین اسناد مرویست از رضا علیه السلم از پدرش علیه السلم
که گفت با صادق علیه السلم گفتند خبر ده ما را از طاعون گفت عذاب خداست برای قومی
و رحمت برای دیگران گفتند چگونه رحمت عذاب باشد گفت مگر شما نشنیده اید که آتشهای
جهنم عذابست بر کافران و خازنان جهنم داخلند در آتش با ایشان و آتش رحمتست
بر ایشان وبهمین اسناد مرویست از رضا علیه السلم از پدرش علیه السلم که صادق
علیه السلم گفت بسیاری از آنان که بسیار بخندند ببازی و غفلت بسیار بگریند روز قیامت
و بسیاری از آنان که بسیار بگریند بر گناه خود و از خوف و ندامت بسیار شادی کنند
و بخندند در روز قیامت وبهمین اسناد مرویست از رضا علیه السلم از پدرش علیه السلم
که صادق علیه السلم خبر بعضی از اهل مجلس خود گرفت گفتند بیمار است بعیادت او رفت
و بر سر او نشست او را مشرف بر مرگ یافت با او گفت گمان خود بخدای عز و جل نیکو کن
گفت گمانم بخدای عز و جل نیکوست اما از برای دختران خود غمگینم که مرا بیمار نکرده مگر غم
ایشان صادق علیه السلم گفت آن خدائی که از او امید داری که حسنات تو مضاعف نماید
و سیئات تو محو کند از او امیدوار باش که حال دختران تو اصلاح کند آیا ندانستی که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت چون از سدرة المنتهی گذشتم و بشاخهای او
رسیدم دیدم بعضی از شاخها بار او سر پستانها بود و آویخته از بعضی شیر میچکید و از

بعضی عسل و از بعضی روغن و از بعضی مانند آرد سمید یعنی پخته سفید و از بعضی جامه
نبق یعنی بیر و درخت سدر و اینها همه بجانب زمین میل میکردند با خود گفتم آیا قرارگاه
این اشیا که از این پستانها بیرون می آیند کجا باشد و جبرئیل علیه السلم با من نبود تا
از او بپرسم که از مکان او در گذشته بودم و او از من باز پس مانده بود پس رب من
ندا کرد با من در سر من یعنی ضمیر من که ای محمد اینها را ظاهر ساخته ام در این مکان رفیع
تا غذا دهم از آنها دختران مومنان را از امت تو و پسران ایشان را پس بگو با پدران
دختران که تنگ نکرده سینهاشان به پریشانی و احتیاج دختران که من ایشان را
چنانچه خلق کرده ام رزق میدهم وبهمین اسناد مرویست از رضا علیه السلم از پدرش
علیه السلم که صادق علیه السلم بعضی از مردم نوشت که اگر خواهی که خاتمه عمل تو خیر باشد
تا آنکه از دنیا وقتی که بروی مشغول افضل اعمال باشی پس حق خدا را بر خود بزرگ شمار
و در وا مدار که نعمتهای او در معاصی بذل کنی و بحلم او مغرور گردی و اکرام کن هر کرا
چیزی ما را یاد میکند یا دوستی ما دعوی میکند پس بر تو باکی نیست خواه راست گوید یا
دروغ ترا است نفع نیت و بر اوست ضرر دروغ او وبهمین اسناد مرویست از رضا
علیه السلم از پدرش کاظم علیه السلم که صادق علیه السلم در طریقی بود و با او جماعتی بودند
صاحبان اموال خبر شنیدند که بارقه یعنی خوارج در راه و زنان در سر راهند و راه	سارقند
میزنند مردم بترسیدند صادق علیه السلم با ایشان گفت شما را چه میشود گفتند با ما این
مالهاست میترسیم از ما بستانند میشود و تو این مالها از ما بستانی شاید ایشان از سر ما بروند
چون ببینند که مالها از تست گفت شما چه میدانید که ایشان قصد من ندارند شاید
ایشان قصد کسی بجز من نداشته باشند و شاید شما را باین سبب در معرض تلف افکنند
گفتند پس چه کنیم در زمین دفن کنیم گفت گمان تضیع مال در این بیشتر است شاید کسی برسد
و آنها را بردارد یا چون باز گردید مکان آنها نیابید گفتند پس چکنیم ما را دلالتی کن گفت

بودیعت نهید نزد کسی که آنها را حفظ کند و شر مردم از او دفع کند و آنها را تربیت
نمود و هر یکی از آن بزرگتر از دنیا و ما فیها کند پس بشما باز گرداند و تمام برساند
در وقتی که حاجت شما بآنها بیشتر از دیگر وقتها باشد گفتند آن کیست گفت رب العالمین است
گفتند چگونه بودیعت نهیم نزد او تعالی گفت تصدق کنید بآن اموال بر ضعیفان مسلمانان
گفتند ضعیفان کجا اینجا نزد ما آیند گفت عزم کنید که سه یک این اموال تصدق دهید تا
خدای عز و جل باقی را محافظت کند از شر این جماعت که از ایشان میترسید گفتند عزم کردیم
گفت حالا شما در امان خدا اید روانه شوید روانه شدند و عارقی یعنی راه زنان ظاهر شدند
بترسیدند صادق علیه السلام گفت چرا میترسید شما در امان خدا اید سارقان پیش آمدند و
پیاده شدند و دست صادق علیه السلام بوسه دادند و گفتند شب گذشته در خواب رسول
خدا صلی الله علیه و آله را دیدیم ما را امر کرد که خود را بر تو عرض کنیم اینک ما در خدمت تو
کمر بسته ایم و با تو و این قوم همراه میشویم تا از شما شر دشمنان و دزدان دفع کنیم صادق
علیه السلام گفت ما را بشما احتیاج نیست که آنکه شر شما از ما دفع کرد از دیگران نیز دفع
کند پس جماعت بسلامت آن راه طی کردند و سه یک مال خود تصدق نمودند و آن تجارت
ایشان مبارک آمد و از یکدرهم ده درهم سود یافتند گفتند چه بزرگ بود برکت صادق
بر ما صادق علیه السلام گفت دانستید برکت و سود معامله خدای عز و جل پس پیوسته با او
معامله کنید و از و سود را بگیرید رضا علیه السلام روایت کند از پدرش علیه السلام که
گفت صادق علیه السلام مردی را دید که بر موت فرزند خود سخت جزع مینمود و گفت ای مرد
برای مصیبت صغری چندین جزع میکنی و از مصیبت کبری غافلی و اگر تو مهیای آن حال
می بودی که پسرت را چه واقع شد چندین جزع نمیکردی که مصیبتی که بتو از راه ترک
مهیا شدن برای مرگ رسیده است بزرگتر است از مصیبتی که بسبب فرزند رسیده است
حضرت رضا علیه السلام گفت که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم

سارقونار

بیکجای

بشنید می آن و هم گفت که پدر من چون از منزل بیرون می آمد میگفت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِيْمِ خَرَجْتُ بِحَوْلِ اللّٰهِ تَعَالىٰ وَ قُوَّتِهِ لَا بِحَوْلِي وَ قُوَّتِي بَلْ بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ
يَا رَبِّ مُتَعَرِّضًا لِرِزْقِكَ فَأْتِنِي بِهِ فِي عَافِيَةٍ رضا علیه السلام گفت از پدر خود شنیدم
که از پدر خود حدیث میکرد که اول سوره که نازل شد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ و آخر سوره که نازل شد اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ حضرت
از پدران عالیمقام خود از حسین علیه السلام روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
با علی گفت یا علی تو حجت خدائی و تو باب خدائی و تو راهی بسوی خدا و توئی نبا عظیم
یعنی خبر بزرگ که در سوره نبا مذکور است و توئی صراط المستقیم و توئی مثل اعلی یا علی تو امام
مسلمانان و امیر مومنان و بهترین وصیین و مهتر صدیقین یا علی توئی فاروق اعظم و
توئی صدیق اکبر یا علی تو مظلومی بعد از من یا علی تو مفارقی یعنی از تو جدا شوند یا علی گروهی
یعنی از تو دور شوند که او بیزارم و خدا از او و آنکه حاضرند از امت من اینک گروه تو
گروه حق دگر و من گروه خدا است و آنکه گروه دشمنان تو گروه شیطانند حضرت
رضا علیه السلام فرموده و ناچار است از فتنه صما یعنی کر و ناشنوا که گوش بچاره ده
و تند پیرا آن را و کنند و صیلم یعنی سختی زمانه که از اول گرده و دران هر بطانه و ولیجه یعنی یار
جانی و دوست نهانی غرض آنست که دوستان دران واقعه یکدیگر را جدا و گم کنند و آفات
نمایند و این وقتیست که شیعه فرزند سیم مرا نیابند و از ایشان گم کرده یعنی از جهان
برود بگریند برو اهل آسمان و اهل زمین و هر زن و مرد جگر سوخته و هر غمگین حسرت زده
بعد از آن گفت پدر و مادرم فدای همنام جد من و شبیه من و شبیه موسی بن عمران
علیه السلام مشتملست بر او جیبهار نور که فروزان باشد بشعاع ضیاء قدس بسا زنان
جگر سوخته و بسا مومنان متأسف حیرت زده و غمگین وقتی که نیابند ماء معین را گویا که
نظر میکنم بایشان وقتی که از ان نومید تر نباشند ناگاه ندا کرده شود ندائی که از دور

در ذکر القاب علیه السلام

شنیده شود و چنانچه از نزدیک شنیده میشود و آن رحمت باشد بر مؤمنان و عذاب
بر کافران و فرموده نزدیکتر حالتی که بنده را بخدای تعالی است وقتی که در سجده باشد
چنانچه خدای عز و جل فرموده وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ و گفت اَلصَّلوٰةُ قُرْبانُ كُلِّ تَقِيٍّ
یعنی نماز موجب قرب هر پرهیزکار است و گفت با وی آمده من در سجده بودم
هر کس از ان حول مکانی طلب میکرد و من در سجده بودم و الحاح میکردم و دعا با
پروردگار خود تا ساکن گشت محمد بن اسمعیل بن بزیع گفت دیدم ابا الحسن رضا را
علیه السلم که چون بسجده میرفت سه انگشت از انگشتان خود را حرکت میداد و یکی
بعد از دیگری حرکتی سبک که گویا تسبیح را میشمرد و بعد از ان سر بر میداشت و گفت دیدم
او را که خم میشد در رکوع زیاده از آنکه دیده بودم و چون برکوع میرفت دو بال
خود میگشود و گفت هر گاه بخواب برود بنده و او در سجود باشد خدای عز و جل ملائکه را
گوید نظر کنید به بنده که روح او قبض کرده ام و او در طاعت منست بزنطی گفت خواندم
نامه که ابو الحسن رضا علیه السلم بابی جعفر علیه السلم نوشته بود بمضمون [illegible]
که هر گاه تو سوار میشوی موالی ترا از در خورد بیرون میبرند از راه بخلی که دارند تا کسی
از تو بچیزی نرسد پس میخواهم از تو بحقی که دارم بر تو که داخل نشوی و بیرون نروی
مگر از در بزرگ و هر گاه سوار شوی باید با تو نقره و طلا باشد و بعد از ان هیچکس از تو
سوالی نکند مگر او را اعطا کنی و از عموهای تو هر که از تو احسانی توقع کند او را کمتر از پنجاه
سرخ ندهی و در بیشتر ازین اختیار داری و از عمهای تو هر که از تو چیزی خواهد او را
کمتر از بیست و پنج سرخ ندهی و در بیشتر اختیار داری و غرض این نیست که من میخواهم
که خدای عز و جل ترا بردارد و رفعت دهد پس خرج کن و مترس از جانب خداوند عرش
تنگ ساختن روزی را روایت کرده رضا علیه السلم از پدرانش تا علی زین العابدین
علیهم السلم که او گفت حدیث کرد مرا الحسن بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهما السلم

بعد از ... در عطای انعام مذکور است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت محشور کرده دختر من فاطمه روز قیامت و با او جامها
باشد بخون نهار نگ شده و در آویزد بقایه از قوایم عرش و گوید یا احکم الحاکمین حکم کن
میان من و میان قاتل فرزندم و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و حکم برای دختر
فاطمه شود بحق رب کعبه و آنحضرت از پدران خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه
و آله گفت هر که دین گیرد بی شنیدن خدای عز و جل لازم او گرداند فنا و محتی علی ظاهر
المسح و هر که دین گیرد بشنیدن از غیر دری که گشوده است آنرا خدای عز و جل برای خلق
خود او مشرکست و آن دری که حق امتست پیرو وحی خدای تبارک و تعالی محمد است صلی الله
علیه و آله آنحضرت از پدران خود روایت میکند که علی بن ابی طالب علیه السلم گفت که با
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در بعضی کوچهای از کوچهای مدینه میرفتم که شیخی طویل موی ریش
انبوه میان دو کتفش از هم دور بجانب ما آمد و پس بر نبی خدا سلام کرد و ترحیب نمود پس بمن
ملتفت شد و گفت اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا رابِعَ الْخُلَفاءِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ
چنین است یا رسول الله گفت بلی پس بگذشت گفتم یا رسول الله چه بود
این که گفت این شیخ و تو تصدیق نمودی گفت تو چنینی که او گفت رحمه خدای عز و جل در
کتاب خود گفته است اِنّي جاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً آدم بود علیه السلم و گفته است — فی سورة البقرة
يا داوُدُ اِنّا جَعَلْناكَ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ و او خلیفه — فی سورة ص
دویم است و گفته است در حکایت از موسی علیه السلم که او با هارون گفت اُخْلُفْنِي فِي — فی سورة الاعراف
قَوْمِي وَاَصْلِحْ یعنی خلیفه من باش در قوم من و او خلیفه سیوم است و گفت تعالی شانه
وَاَذانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ یعنی اعلامیست از جانب خدا و رسول — فی سورة التوبة
روز حج اکبر و تو بودی رساننده آن از جانب خدا و رسول او و تو وصی من و وزیر من و
قاضی دین من و ادا کننده از جانب منی و تو بمن منزلت هارونی داری بموسی علیه السلم
نیز آنکه پیغمبر نباشد بعد از من و تو چهارم خلفائی چنانچه این شیخ بر تو سلام کرد آیا نمیدانی

کیفیت سوال پیغمبر عقوبت زنان بد

که او کرا بود گفتم نه گفت او برادر تو خضر است علیه السلام هم از طریق آنحضرت و پدران
کرام او علیهم السلام مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام گفت داخل شدیم من و فاطمه
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدیم او را میگریست سخت گفتم فدای تو باد پدر و
مادرم یا رسول الله چه چیز ترا میگریاند گفت یا علی شبی که مرا بآسمان بردند دیدم زنی
چند را از امت من در عذابی سخت عجب ماندم که آن چه حالست و گریستم بجهت عذاب
سختی که بر ایشان میرفت دیدم زنی را که بموی او آویخته بودند دماغ در سرش میجوشید
و دیدم زنی را بزبانش آویخته بودند و حمیم در حلقش میریختند و دیدم زنی را بپستانش
آویخته بودند و زنی دیدم گوشت تن میخورد و آتش از زیر اوی افروخت و زنی دیدم
دو پایش بدو دست بسته بودند و بر او مارها و عقربها مسلط ساخته و زنی دیدم کر
و کور و گنگ در تابوتی از آتش و مغز سرش از بینی او بیرون می آمد و بدنش پاره پاره
بود از جذام و برص و زنی دیدم آویخته شده بود بپای خود در تنوری از آتش و زنی
دیدم که پاره میکردند گوشت جسد او را از پیش و از پس بمقراضها از آتش و
زنی دیدم میسوختند روی و دو دست او را و او روده های خود میخورد و زنی دیدم که
سرش سر خوک بود و بدنش بدن حمار و هزار الوان عذاب و زنی دیدم بصورت
سگ و آتش داخل میشد در مقعدش و بیرون می آمد از دهنش و ملائکه میزدند بر سر
و بدنش گرزها از آتش فاطمه علیها السلام گفت ای حبیب من و قرة عین من مرا خبر ده که
عمل و سیرت ایشان چه بود که این گونه عذابها خدای عز و جل برایشان گماشت گفت
ای دختر من آنکه بموی آویخته شده بود او موی خود را از مردان نمی پوشید و آنکه بزبان
آویخته شده بود شوهر خود را میرنجانید و آنکه بپستان آویخته شده بود سر وا میزد
از فراش شوهر خود و آنکه بپا آویخته شده بی اذن شوهر از خانه بیرون میرفت و آنکه
گوشت تن میخورد او تن خود برای مردم می آراست و آنکه دو دستش بدو پایش بسته

بودند و مارها و عقربها بر او مسلط کرده او زنی است ناپاک وضو و ناپاک جامه و از جنابت
و حیض غسل نمیکرد و خود را پاکیزه نمیساخت و امر نماز خوار میداشت و اما آنکه
کور و گنگ او فرزند از زنا میزائید و بر گردن شوهر می بست و آنکه گوشتش بمقراض
میبریدند او خود را بمردان عرض میکرد و آنکه روی و بدنش میسوختند و او روده های خود
میخورد او قواده بود یعنی دلاله که میان مرد و زن بحرام جمع میشود و آنکه سرش
سر خوک و بدنش بدن خر بود او زنی سخن چین و دروغگو بود و آنکه بصورت سگ بود
و آتش در دبرش میرفت و از دهنش بر می آمد او زنی قینه یا نائحه بر اختلاف نسخها
و نوحه‌گر و حاسده بود و قینه کنیزان مغنیه را گویند یا هر زن مغنیه را گویند و قینه
هر زنی که بسبب فتنه و فساد کرد و نوحه‌خوان زن نوحه‌گر و حاسد حسد برنده و بعد از آن
آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت وای بر زنی که در غضب اندازد شوهر خود را و خوشا حال
زنی که شوهر از او راضی باشد رضا علیه السلام با محمد بن عرفه گفت یا ابن عرفه بدرستی که
نعمتها همچو شتران بسته شده اند بر قوم بقرارگاه خود و چند آنکه با آنها خوب مجاورت
میکنند و هرگاه بد سر کنند با آنها و نگهداری نکنند برمند و سر بکشند فرمود سخی از طعام
مردم میخورد تا از طعام او بخورند و بخیل از طعام مردم نمیخورد تا از طعام او نخورند
فرمود سخی نزدیکست بخدا و نزدیکست بجنت و نزدیکست بمردمان و بخیل دور است از
خدا و دورست از جنت و دورست از مردمان و نزدیکست بآتش و گفت سخاوت درختیست
از بهشت هر که بشاخی از شاخهای آن درخت در آویزد داخل بهشت گردد و گفت عابدی
اسرائیل تعبد نمیکرد تا ده سال خاموش نمیماند مفسر جرجانی از امام حسن عسکری علیه السلام
روایت کند از پدرانش علیهم السلام تا امیر المؤمنین علیه السلام که گفت در قول خدای عز و جل
هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ او آن خداوندی که بیافرید برای شما

فایده لطیفه

آنچه در زمین است جمیعا تا بآن اعتبار گیرید و بر رضوان خدا توصل نمائید و از عذاب
آتشهای او حذر کنید پس آهنگ آسمانها و خلق آنها و استوا کردن آنها نمود و هفت
آسمان راست کرد و او بهمه چیز داناست و چون همه چیز داند همه مصلحتها داند پس خلق
کرد جمیع آنچه در زمین است برای مصلحتهای شما ای فرزندان آدم آنحضرت از پدران
خود علیهم السلم روایت کند از علی بن ابی طالب علیه السلم که رسول خدا صلی الله علیه وآله
گفت هر امتی را صدیقی و فاروقی هست و صدیق این امت و فاروق او علی او علی بن ابی
طالبست بدرستی علی سفینه نجات این امت و باب حطه این امتست بدرستی که او
یوشع و شمعون و ذو القرنین این امتست ای فریق مردمان بدرستی علی خلیفه خداست و
خلیفه منست بر شما بعد از من و او امیر مؤمنین و بهترین وصیین است هر که منازعت کند با او
با من منازعت کرده است و هر که بر او ظلم کند بر من ظلم کرده است و هر که بر او غلبه کند بر من
غلبه جسته است و هر که با او نکوئی کند با من نکوئی کرده است و هر که با او جفا کند با من جفا کرده است
و هر که با او دشمنی ورزد با من دشمنی ورزیده است و هر که با او دوستی نموده با من دوستی
نموده است زیرا که او برادر و وزیر منست و از طینت من مخلوقست و من و او از یک نور
بوده ایم رضا علیه السلم گفت مردی از بنی اسرائیل خویش خود را بکشت پس او را بیاورد
و در راه بهترین سبطی از اسباط بنی اسرائیل افکند و طلب خون او آمد و با موسی علیه السلم
گفت سبط آل فلان فلانی را کشته اند با من بگو که کشته است موسی علیه السلم گفت بقره
برای من بیاورید گفتند یا موسی استهزا میکنی گفت بخدا پناه میبرم از آنکه من از جاهلان
باشم و اگر آنقوم بقره می آوردند کافی بود ولیکن سخت گرفتند و تفتیش کردند خدای
عز و جل نیز بر ایشان سخت گرفت گفتند از پروردگار خود مسئلت کن که برای ما بیان
کند که این کدام بقره است گفت پروردگار میگوید این بقره ایست نه بزرگ سال پیر
شده و نه نو سال بکمال نرسیده بلکه عوان یعنی میانه سال اگر بقره چنین طلب میکردند ایشانرا

کافی بود ولیکن سخت گرفتند خدای عز و جل بر ایشان سخت گرفت گفتند از پروردگار
خود مسئلت کن که برای ما بیان کند که رنگ او چیست گفت میگوید بقره زرد رنگ خالص
که خوش آید ناظران را و اگر بقره چنین طلب میکردند ایشانرا کافی بود ولیکن سخت گرفتند
خدای عز و جل بر ایشان سخت گرفت گفتند از پروردگار خود مسئلت کن که بیان کند
برای ما که این بقره کدامست که بر ما مشتبه است و ما اگر خدای خواهد راه میبریم گفت
میگوید این بقره ایست نه رام و خوار گشته که زمین شخم کند و نه آب کشد برای کشت و سالم
بازداشته هیچ رنگی در او بجز رنگ زرد نباشد گفتند حالا آوردی آنچه حق و محکم بوده است
پس طلب آن کردند پیش جوانی از بنی اسرائیل یافتند جوان گفت نفروشم این را مگر پوستش
پر طلا کنید و بیاوردند نزد موسی علیه السلم آمدند و حال گفتند گفت بخرید خریدند و آوردند
و نحر و ذبح کردند و دوم او را بمقتول زدند زنده گشت و گفت یا رسول الله پسر عم من مرا
کشت نه آنکس که بر او دعوی میکنند پس قاتل را دانستند و در آنوقت بعضی از اصحاب
رسول خدا موسی علیه السلم با او گفتند این بقره را خبریست گفت کدامست گفت جوانی از
بنی اسرائیل با پدر خود نیکوکار بود و او کالائی را خریده آمد نزد پدر و دید که
کلید را زیر سر گذاشته و خوابست و او را بیدار نکند آن بیع را ترک داد و چون پدرش بیدار
شد او را خبر داد گفت نیکو کردی بستان این بقره را بعوض آن کالا موسی علیه السلم گفت
ببینید نیکوکاری بچکار میکند با صاحبش ریان بن الصلت گوید که روزی در خراسان با امام
همام رضا علیه السلم گفتم ای سید من هشام بن ابراهیم بن العباس حکایت میکند از تو
که او را رخصت شنیدن غنا داده و گفت دروغ میگوید زندیق از من خبر غنا پرسید
گفتم مردی از ابو جعفر علیه السلم این خبر پرسید با او گفت هرگاه خدا جدا کند حق را از باطل
غنا در کدام جانب خواهد بود گفت باطل ابو جعفر علیه السلم گفت تو خود حکم کردی هم
ریان گوید از رضا علیه السلم شنیدم که میگفت خدای عز و جل هیچ نبی نفرستاد مگر

بحرام کردن خمر و اینکه بگوید إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ یعنی خدای عز و جل هرچه خواهد
میکند و اینکه در ترک او کند [illegible] باشد غالبا مراد آنست که در جملهٔ اسباب او کند و بجود
باشد و در مدح کند [illegible] اثر و واقعست مثل اینکه دور کند شیاطین را و در میکند و هم بیان
کرد از آنحضرت شنیدم که میگفت شب در خانهٔ تاریک چراغ [illegible] یاسر گفت دیگری
از رضا علیه السلم پرسید که خوردن گل چه حال دارد و گفت یکی از کنیزان او گل میخورد
آنحضرت در غضب شد و گفت گل خوردن حرامست مثل میته و لحم خنزیر نهی کن او را از این
و هم یاسر گفت که رضا علیه السلم روز جمعه از مسجد برگشت و او را عرق و غبار رسیده بود
و دست بر میداشت و میگفت بار خدایا اگر فرج و خلاصی من از این حالات بمرگ است تعجیلت
نمود و در ساعت مرا [illegible] و پیوسته مهموم و اندوهگین بود تا وفات یافت و گفت
نیشابور بمامون نوشت که مردی مجوسی وقت موت مالی بسیار وصیت کرده برای
فقرا و مساکین و قاضی نیشابور آن مال را داد بفقرا و مساکین مسلمانان و متفرق کرد
مامون با رضا علیه السلم گفت یا سیدی چه میگوئی درین باب گفت مجوس تصدق بفقرای
مسلمانان نکنند باو بنویس بقدر آن مال از صدقات مسلمانان بیرون کند و بفقرای مجوس
رساند رضا علیه السلم گفت هرگاه ذی الحجه نو شود و ما بمدینه باشیم ما را جایز نیست که
احرام بستن بحج زیرا که ما از شجره احرام می بندیم و آن میقاتیست که رسول خدا صلی الله
علیه و آله [illegible] است و شما اگر از عراق بیایید و ماه ذی الحجه پیدا شود میتوانید که
عمره کنید چرا که پیش روی شما ذات عرق و غیر آن میقاتهاست که رسول خدا صلی الله علیه
و آله تعیین کرده است فضل با آنحضرت گفت پس مرا حالا جایز است که متمتع شوم و حال
آنکه طوف خانه کرده باشم گفت آری این خبر را محمد بن جعفر بسفیان بن عیینه و اصحابش
رسانید و گفت او چنین و چنین میگوید و بر آنحضرت تشنیع نمود مصنف کتاب گوید
سفیان بن عیینه صحابی وی علیه السلم ملاقات نموده و از او روایت کرده و تا ایام رضا علیه السلم

جانهٔ بزنطی با رضا علیه السلم گفت امسال چگونه کردی گفت عمره کردم در ماه رجب و
داخل شدم متمتع و همچنین میکنم هرگاه عمره میکنم ادم سعید بن سعد گفت با رضا علیه السلم
در طواف بودیم وقتی که برابر رکن یمانی رسیدیم دست برداشت و گفت يَا اللَّهُ يَا وَلِيَّ
الْعَافِيَةِ وَيَا خَالِقَ الْعَافِيَةِ وَيَا رَازِقَ الْعَافِيَةِ وَالْمُنْعِمُ بِالْعَافِيَةِ وَالْمَنَّانُ
بِالْعَافِيَةِ وَالْمُتَفَضِّلُ بِالْعَافِيَةِ عَلَيَّ وَعَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَرَحِيمَهُمَا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا الْعَافِيَةَ وَدَوَامَ الْعَافِيَةِ
وَتَمَامَ الْعَافِيَةِ وَشُكْرَ الْعَافِيَةِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
مقاتل گفت رضا علیه السلم را دیدم در روز جمعه وقت زوال بر راه حجامت میکرد و او
محرم بود مصنف گوید در این حدیث چند فایده است یکی آنکه حجامت روز جمعه وقت
ضرورت جایز است و آنچه در کراهیت آن واقع شده است وقتیست که ضرورت نباشد
دیگر آنکه حجامت وقت زوال جایز است دیگر آنکه محرم را جایز است حجامت کند چون
ضرور شود و جای حجامت را نتراشد غالبا مرادش آنست که چون محرم حجامت کند
نباید موی را بتراشد فضل بن شاذان گفت که از رضا علیه السلم شنیدم از پدران خود
از علی علیه السلم روایت میکرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجامت کرد و او صایم و محرم
بود مصنف کتاب گوید این خبر مخالف نیست با آن خبر که از آنحضرت مرویست که أَفْطَرَ الْحَاجِمُ
وَالْمَحْجُومُ یعنی حکم افطار کرد افطار کرد حجامت کننده و حجامت کرده شده و روزه هردو
باطل شد زیرا که حجامت سنت آنحضرتست و آن فرموده است و خود کرده است پس معنی
این کلام اینست که حاجم و محجوم هردو داخل در سنت و فطرت من شدند ابن فضال گفت دیدم
ابا الحسن را علیه السلم و او اراده وداع داشت و بعمره بیرون میرفت نزد قبر نبی صلی الله
علیه و آله از بالای سر بعد از مغرب و سلام کرد بر نبی صلی الله علیه و آله و بقبر چسبید پس برخاست
تا آمد بقبر در جانب قبر [illegible] تا چون نماز گذارد و دوش چپ بقبر چسبانید نزدیک بآن سطوانه

که فروتر است از استوانه که نزد سر آنحضرت گذاشته اند پس شش یا هشت رکعت نماز
گذارد و گفت راوی در مقدار رکوع و سجود او بقدر سه تسبیح یا بیشتر بود و چون فارغ شد
بسجده رفت و دور از کشید تا عرق او سنگریزه ها را تر کرد و گفت که بعضی از اصحاب ما ذکر
ساختند که گونه خود و بزمین مسجد چسپانید موسی بن سلام گفت ابوالحسن الرضا علیه السلام
عمره گذارد و چون خانه را وداع کرد و بباب حناطین آمد تا بیرون رود در صحن مسجد در پشت
کعبه بایستاد و دستها برداشت و دعا کرد و پس با ما متوجه شد و گفت نِعْمَ المَطلوبُ بِهِ
الحاجَةُ اِلَیهِ یعنی علی الظاهر این مکان شریف خوب وسیلتیست که بسبب آن طلب
حاجت از خدای عز و جل کرده میشود و گفت اَلصَّلوةُ فیهِ اَفضَلُ مِنَ الصَّلوةِ فی غَیرِهِ
سِتّینَ سَنَةً وَاَشهُرٌ و چون نزدیک در آمد گفت اَللّهُمَّ اِنّی خَرَجتُ عَلی اَن
لا اِلهَ اِلّا اَنتَ یعنی بار خدایا من بیرون آمدم برآنکه نیست معبود بحق و خداوندی غیر تو
ابراهیم گفت دیدم رضا را علیه السلام خانه را وداع کرد و چون خواست از مسجد بیرون
آید بر زمین افتاد بسجده و پس برخاست و روی بقبله کرد و گفت اَللّهُمَّ اِنّی اَنقَلِبُ
عَلی اَن لا اِلهَ اِلّا اَنتَ یعنی خدایا برمیگردم من بهر حال که میگردم بر این اعتقاد که نیست
خداوندی غیر تو اسمعیل بن بزیع گوید از رضا علیه السلام خبر قنوت نماز فجر و وتر پرسیدم
گفت پیش از رکوعست و گفت از شرب فقاع پرسیدم ناخوش داشت آن را سخت و از
نماز در ثوب معلّم یعنی علمدار ناخوش داشت آنچه در او تماثیل باشد و پرسیدم که دختر را
پدرش با کسی تزویج کرد و پس مرد و دختر خورد بود و قبل از دخول بزرگ شد تزویج پدر بر او
لازمست یا اختیار با اوست گفت تزویج پدر لازمست و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله
که ابو جعفر علیه السلام گفت وضو را نمی شکند مگر آنچه بیرون آید از دو طرف تو که خدای عز و جل
برای تو گردانیده است یا گفت بر تو انعام کرده است و پرسیدم که از نماز مکه و مدینه
که تقصیر یا تمام باید گفت تقصیر کن مادام که عزم اقامت عشره نداری و پرسیدم که

رخصت رو نمودن زنان بخواجه سرایان

زنان از خصیان یعنی خواجه سرایان قناع کنند یعنی روی بپوشند گفت ایشان
بر دختران ابی الحسن علیه السلام داخل میشدند و قناع نمیکردند و پرسیدم از او
که ام ولد میتواند سر خود پیش مردم بگشاید گفت باید قناع نماید و پرسیدم از ظرف
طلا و نقره ناخوش داشت آن را با او گفتم بعضی از اصحاب ما روایت میکنند که ابوالحسن
موسی را علیه السلام آیینه بود در نقره گرفته گفت لا بحمد الله بلکه حلقه از نقره داشت
و آن نزد منست و گفت که عباس یعنی برادرش وقتی که او را ختنه کردند برای او
چوبی ساختند در نقره گرفته چنانچه برای کودکان میسازند نقره اش تخمینا ده درم
میشد ابوالحسن علیه السلام فرمود و آن را شکسته شد و پرسیدم از او که مردی کنیز خود را
با آن کنیز بر پسرش حلال است گفت بشهوت بوسیده گفتم آری گفت حلال نیست چیزی
دیگر نگذاشت هرگاه او را بشهوت بوسیده بعد از آن گفت اگر برهنه کند او را و نظر کند
با و از روی شهوت حرام میکند او را بر پسرش و پدرش گفتم هرگاه بپدرش نظر کند گفت
هرگاه بفرجش نظر کند و پرسیدم که کنیز خرده تا چند گاه باید استبرا حاجت ندارد گفتم اگر
بالغ نشده باشد او را اگر مادر استبرا نکنند گفتم اگر دختر هفت ساله و نزدیک بآن باشد پس
حمل نرسیده گفت او خرد است و ضرر ندارد ترا اگر استبرا نکنی یا بکنی بار نشنود و گفتم
آنکه سال اینجا دارد گفت آری تا نه سال و پرسیدم از او که زنی مبتلا بشرب نبیذ شد پس
مست گشت و خود را برادری در مستی بزنی داد و پس بهوش آمد و منکر شد آن را و ناخوش
داشت بعد از آن گمان کرد که آن تزویج بر او لازم شده است پس با مرد تن بزنی داد و
و بر آن تزویج بماند آیا آن مرد حلالست او را یا آن تزویج فاسدست چون وقت اقرارست
بود گفت هرگاه بعد از هشیاری با و تن در داد این رضای اوست بآن تزویج گفتم و آن
تزویج جایز باشد گفت آری و پرسیدم از کنیزی که میان دو کس مشترک باشد و او را
آزاد کنند و برادری غایب دارد و دیگر است آیا جایز است یکی از آن دو مولی را که او را

شوهر دهند یا جایز نیست گفت با مرد بیاورش گفت جایز است ایشان را که او را بشوهر دهند
گفتم خود و چه قدر خواستن گفت آری راوی گفت و هم آنحضرت گفت نیکو گمان خود را
بخدا که خدای عز و جل میگوید أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي إِنْ خَيْراً فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرّاً فَشَرٌّ
یعنی من نزد گمان بنده خودم بمن اگر نیکست نیک و اگر بد است بد یعنی هرچه گمان بمن دارد
از نیکی و بدی آن می یابد مثلا شخصی می پندارد که خدای گناه او را نمی آمرزد یا در روزی بر او
تنگ میگیرد یا از رحمت نمیراند و بر او رحمت نمیکند این نوع گمانها بد باشد و موجب دوری
از رحمت بود گمان بنده باید بخدای تعالی نیکو باشد تا نیکویی و رحمت بیند که روا نباشد
کریم گمان دوست بخود ضایع کند و بر آن گونه که او چشم دارد عمل ننماید و امیدش بر نیاورد
و کارش تباه سازد و فقیر را اینجا حرفی مانده که بخاطر میرسد قومی می بینی که ظنشان برای خود
بخدای تعالی نیکست اگر سرتاپا گناه هستند امید رحمت و نجات دارند و لیکن در حق دیگران
بر خدا و خدا تعالی سخت بدگمانند و اندک بد ایشان بسیار شمارند و از رحمت شان دور می پندارند
من این قوم را خوب نمیدانم که انصاف ندارند و بیرحمانند و متعصبان مذهب و طریقه باین صفت
موصوفند و باشد قومی را برای طعنی در عمل یا اعتقاد لعنت کنند که خود از آن یا مثل آن یا بدتر
و اضعاف آن سالم نباشند و گفت آنحضرت در باره امامان علیهم السلام که ایشان عالمان
و صادقان و مفهمان و محدثانند یعنی علمای خدای عز و جل ایشانرا فهمانده و سخنهای حق در دل
ایشان میدهند و یا بمعنی که ملائکه با ایشان حدیث کنند و گفت باآنحضرت نوشتم در باب
دعا بچه میفرمائی نوشت باکی نیست در او گویند چنانچه نوعی از آن هست احمد بن الحسن المیثمی
گفت که روزی قومی از اصحاب رضا علیه السلام نزد او مجتمع بودند و گفتگو میکردند در دو حدیث
مختلف که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک چیز واقع شده بود از دو خبر گرفتم یا دیگران خبر
گرفتند که اینگونه اختلافات از کجا خیزد گفت خدای عز و جل چیزها حرام کرده است و چیزها
حلال و فریضها معین نمود و هر روایت که از رسول صلی الله علیه و آله بما رسد که حرام خدا حلال

کند یا حلال حرام کند یا رفع کند فریضه را که در کتاب خدا بیان و نشان آن ظاهر است
و برقرار بی ناسخی نباید آن روایت شنید که رسول خدا حرام نمیکند حلال خدا را و حلال نمیکند
حرام او را و تغییر نمیدهد فرایض و احکام را که او در احکام تابع امر خداست و از جانب خدا
میرساند چنانچه در فرقان مذکور است إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رسول خدا صلی الله
علیه و آله میگوید من متابعت نکنم مگر آنچه وحی شود بسوی من راوی گفت گفتم احیانا از
شما حدیثی وارد میشود و نقل از رسول صلی الله علیه و آله و آن در کتاب نیست بلکه در سنت
باز خلاف آن وارد میشود و این چه صورت دارد و گفت آنحضرت از هرچه نهی کرده است آن
حرام است و مطابقست با نهی خدا و هرچه امر کرده است واجب و لازمست همچو فرایض خدا پس
هرچه نهی کرده است بر وجه حرمت اگر خلاف آن از ما وارد شود آنرا قبول نکنید و همچنین هرچه
امر کرده است بر وجه وجوب اگر غیر آن از ما روایت کنند شنوید که ما رخصت ندهیم آنچه را
او نهی کرده است و بخلاف امر او نفرمائیم مگر بعلتی و خوف ضرورتی و اما آنکه حلال کنیم حرام
او را و حرام کنیم حلال او را این هرگز نشود که ما تابع اوئیم و او تابع امر پروردگار و حق تعالی
گفت مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه رسول
برای شما آورد بگیرید و آنچه نهی میکند از آن باز ایستید و لیکن آنحضرت نهی کرد از
بعضی چیزها نه بر وجه حرمت بلکه کراهت و امر کرد به بعضی چیزها نه بر وجه وجوب بلکه برای
فضل و رجحان پس در آن چیزها رخصت داد کسی را اگر علتی و مانعی باشد یا نباشد آنچه نهی
کراهت یا امر رجحانست رخصت انجا از ما رخصت خلاف آن واقع شود و هرگاه از ما دو خبر
مختلف بشنوی و هر دو صحیح و معروف باشد باتفاق راویان باید بیکی از آنها بگیری یا بهر دو یا
بهر کدام که خواهی ترا جایز است این کاری از باب تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و بما برگردانیدن
آنچه حقیقت او ندانید باید و بما و هر که آن ترک کند از باب فساد و انکار و تسلیم نکردن فرمان
رسول خدا مشرک باشد و اگر آن دو چیز باهم موافق نباشد بر کتاب خدا عرض کنید هرکه

که کتاب بآن حکم کند تابع گردید و اگر در کتاب نباشد بر سنتهای رسول صلی الله علیه و آله عرض
کنید و اگر سنت دران باب حکم کند بنهی حرمت یا امر وجوب تابع شوید و اگر سنت حکم
کند بنهی کراهت مثلا و یکی ازان دو خبر غیر آن افاده کند محمول بر رخصت است و در اینجا
بآن هر دو چیز یا هر یک که خواهی عمل میتوان کردن از راه تسلیم و متابعت و بازگردانیدن
حکم چیزها برسول خدا و اگر این وجوه دران نبود علم آن بما بازگردانید و بجا داگذارید ما
بآن اولی‌تریم و براه و رای خود دران سخن مگوئید بر شما باد که در هر جا خویشتن داری
و پا برجایی کنید و توقف نمائید و در مقام طلب و بحث باشید تا بیان آن از ما بشما بیاید
از رضا علیه السلام پرسیدند که کسی در رعاف و چرک و خون وضو را می شکند گفت نمی شکند و چیزی
از پاسو(؟) گفت وضو را سه چیز شکند بول و غایط و ریح و ایضا پرسیدند از دوا که شخصی طلا
کرده باشد بر دست خود گفت کافیست او را که در وضو بر آن دوا که طلا کرده است مسح کند گفت
آری بر انجا مسح کند و کافیست تغییر گوییم این وقتیست که ازاله آن مانعی باشد پس چون جا
کرده طلا شده و مسح کند بنا بر قول فقها و ایضا پرسیدند که شخصی وقت وضو بعضی از دوشش
مانده است یعنی آب نرسیده گفت کافیست او را که انجا را از تری بعضی از جسد خود تر کند
فضل بن شاذان گوید از رضا علیه السلام شنیدم که میگفت چون سر حسین علیه السلام را بشام آوردند
یزید لعنه الله فرمود آن سر را نهادند و مائده بر سر آن گستردند پس او و اصحابش شروع در خوردن (فی ذکر یزید علیه اللعنة)
میکردند و فقاع می آشامیدند و چون فارغ شدند فرمود آن سر را در طشتی زیر
سریر نهادند و بر بالای او تخته شطرنج پهن کردند و یزید ملعون شطرنج میباخت و حسین را و پدر
و جدش را صلوات الله علیهم بنکوهش ذکر میساخت و استهزا مینمود و هر گاه بر صاحب
خود و رقیب غالب میشد سه جام فقاع میگرفت و می آشامید و فاضل آنرا پهلوی طشت
بر زمین میریخت پس هر که از شیعه ماست باید از شرب فقاع و لعب شطرنج تورع نماید
و هر که نظر بفقاع یا شطرنج نماید حسین را یاد نماید و بر یزید و آل زیاد لعنت کند تا گو

بود در کنار خود نهاد و بگریست اسما گفت پدر و مادرم فدای تو باد چرا میگریی گفت
برای این پسرم گفتم او حالا متولد شده است یا رسول الله گفت او را خواهند کشتن گروه
ستمکاران بعد از من نرساند خدای عز و جل بایشان شفاعت مرا پس گفت یا اسما این
خبر را بفاطمه مگو که او قریب العهد است بولادت پس با علی علیه السلام گفت چه نام نهادی پسر
مرا گفت من بر تو سبقت نگیرم بنام نهادن او یا رسول الله اما دوست میداشتم که حرب نام
نهم پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت و من نیز سبقت نگیرم بنام نهادن او بر پروردگار خود پس
جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد علی اعلی سلامت میرساند و میگوید علی را با تو
منزلت هارون است بموسی علیه السلام پس پسرت را بنام پسر هارون بنه پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت
پسر هارون را چه نام بود گفت شبیر پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت زبان من عربیست جبرئیل
علیه السلام گفت حسین نام بنه و چون روز هفتم شد برای او دو کبش را عقیقه کرد و یک پا
ازان کبش و دیناری بقابله داد پس سرش [illegible] بوزن مو نقره صدقه داد و سرش را
بخلوق طلا نمود و گفت ای اسما خون کار جاهلیت است و باسناد سابق از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که گفت دختر من فاطمه محشور گردد روز قیامت با
جامها باشد رنگ کرده بخون و بقائمه از قوایم عرش در آویزد و گوید ای عادل حقیقی
حکم کن میان من و میان قاتل فرزندم پس گفت آنحضرت که خدای عز و جل برای دختر
من حکم کند برب کعبه و بدرستی خدای عز و جل در غضب شود بغضب فاطمه علیها السلام و
راضی گردد برضای او و بهمان سند گفت چون مرا بآسمان بردند جبرئیل علیه السلام دست
من گرفت و مرا در نوکی از درنیک جنت نشانید و در نوک رطب طیبت ریشه داد
قطیفه پس پیچید بمن داد و من آنرا در دست میگردانیدم که ناگاه شکافت و جاریه
حوریه ازانجا بیرون آمد که از او خوبتر ندیده بودم گفت السلام علیک یا محمد گفتم تو کیستی
گفت من راضیه مرضیه خدا تعالی مرا از سه صنف آفریده نیم از مشک و میان از کافور

و بالای شم از عنبر و خمیر من از آب حیوان کرده و با من گفت بهشت شو هست شدم مرا
برای برادر و پسر عمت علی بن ابی طالب آفرید و گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و
آله یا علی بن ابی طالب علیه السلم یا علی تو قسیم آتشی و تو در بهشت میکوبی و داخل میشوی
بی حساب و گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله مثل اهل بیت من میان شما مثل سفینه
نوح است علیه السلم هرکه سوار شد بر آن سفینه نجات یافت و هرکه تخلف نمود در آتش
انداخته شد و گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت است غضب خدا و غضب رسول او
بر کسی که خون من بریزد و مرا برنجاند در باره عترت من و گفت که گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرشته آمد مرا و گفت یا محمد خدا سلامت میرساند و میگوید بتو که من تزویج کردم
فاطمه را بعلی تو هم با او تزویج کن و امر کرده ام شجره طوبی را که دُر و یاقوت و مرجان حمل
کرده و اهل آسمان شاد گشته اند بآن و زود باشد متولد شود از دو فرزند که مهتر
جوانان اهل جنت باشند و اهل جنت را زینت باشند پس بشارت باد ترا یا محمد که تو بهترین
اولین و آخرینی و هم گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت شش چیز از مروت است سه
در حضر و سه در سفر اما در حضر تلاوت کتاب خدای سبحانه و عمارت مساجد خدا و فرا گرفتن
برادران در راه خدا و اما در سفر بذل زاد و حسن خلق و مزاح در غیر معاصی خدا و فرح
خوش طبعی است و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ستارگان امانند اهل آسمان را
و اهل بیت من امانند امت مرا و بهمین سند از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلم روایت کرده
که گفت بر خاتم محمد بن علی علیهما السلم منقوش بود ظَنِّي بِاللهِ حَسَنٌ وَبِالنَّبِيِّ الْمُؤْتَمَنِ
وَبِالْوَصِيِّ ذِي الْمِنَنِ وَبِالْحُسَيْنِ وَالْحَسَنِ و هم از علی بن ابی طالب علیهم السلم حدیث
کرده در قول خدای تبارک و تعالی أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ یعنی سحت خورندگان رشوه و حرام اند
که گفت آن مردیست که حاجت برادر خود قضا میکند پس هدیه او قبول میکند و گفت که
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَمَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ

وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت خدای عز و جل میگوید ای
ابن آدم انصاف نمیدهی مرا من خود را دوست میکنم سوی تو بنعمتها و تو خود را دشمن
میکنی سوی من بمعصیتها خیر من بتو فرود می آید و شر تو بمن بالا می آید و همیشه فرشته کریم
می آید سوی من از جانب تو در هر روز و شب بعمل قبیحی که از تو می آورد ای ابن آدم
اگر تو وصف خود را از دیگری بشنوی و تو ندانی که وصف که میکند بی توقف او را دشمن میداری
و بر او خشم میگیری و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ختنه کنید اولاد خود را روز
هفتم که آن پاکیزه تر است و زودتر گوشت او بر روید و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت فاضلتر اعمال نزد خدای عز و جل ایمانیست که در آن شک نباشد و غزویست یعنی
جهاد با اعدا که در آن غلول یعنی خیانت در مال غنیمت نباشد و حجیست مبرور یعنی
مقبول خالی از موانع قبول و اول کسی که داخل بهشت میشود شهید است و عبدی مملوک که
عبادت پروردگار خود نیکو بکند و با سید خود طریق اخلاص و صفا سپرده و مردی عفیف
متعفف صاحب عیال و اول کسی که داخل آتش میگردد امیریست متسلط که عدل نمیکند و توانگر
صاحب مال که حق آن نمیدهد و فقیریست فخور بالفاء المعجمه از فخر یعنی افتخار و استکبار
میکند و یا بجیم یعنی فاسق و فاجر است و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
پیوسته شیطان خایف و هراسانست از مومن چندانکه محافظت بر نماز پنجگانه میکند
و چون ضایع ساخت آنرا بر او جرات می یابد و او را در عظایم یعنی خطاهای بزرگ می افکند
و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت هرکه فریضه بگذارد او را نزد خدا دعوتی مستجاب
هست یعنی خدای عز و جل دعای از او اجابت نماید و گفت رسول خدا صلی الله علیه و
آله گفت علم خزینهاست و کلیدهای آن سوالست یعنی پرسیدن از عالم سوال کنید
رحمت کند خدای بر شما که در سوال چهار کس اجری یابند سایل و متعلم و مستمع و
مجیب و دیگر فرق میان متعلم و مستمع آن باشد که متعلم شنیده اند بوسیله سوال دیگری

می آموزد و مستمع هر کس است که گوش کند هر چند بداند و گفت که رسول خدا صلی الله علیه
و آله گفت خدای عز و جل دشمن میدارد مردی را که بر سر خانه او روند و بغلبه داخل شوند
و او ممانعه نکند و مانع نشود و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت همیشه است امت من
بخیر مادامی که باهم دوستی میکنند و یکدیگر را هدیه میدهند و راستکاری میکنند بحق و امانت
ادا میکنند و از حرام اجتناب میکنند و مهمان را اطعام و اکرام میکنند و نماز بر پا میدارند
و زکوة میدهند و چون اینها نکنند مبتلا بقحط و غلا گردند و گفت که رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفت نیست از ما کسی که غش کند با مسلمانی یا او را ضرر رساند یا با او مکر کند و
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت خدای عز و جل گفت یا ابن آدم ترا مغرور و غافل
نسازد گناه مردم از گناه خود و نه نعمت مردم از نعمتی که خدای را بر تست و نومید
مگردان مردم را از رحمت خدا و حال آنکه تو امید داری برای خود رحمت او را و گفت
رسول صلی الله علیه و آله گفت سه چیز میترسم بر امت خود بعد از خود ضلالت بعد از معرفت
و فتنها که گمراه کنند و شهوت بطن و فرج مراد از فرج آلت زن و مرد است بسیار
خلق از شومی شکم و فرج در معاصی و رسوائی افتاده اند و آفت این دو شهوت از
همه شهوتها سخت تر و عام تر است و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت چون فرزند را
محمد نام نهادید او را اکرام کنید و در مجالس جای او وا کنید و روی بر او ترش و ناخوش
مکنید و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت هیچ قومی نیستند که مشورتی کنند پس حاضر
شود آنجا کسی که نامش محمد یا احمد باشد و او را داخل سازند در مشورت خود مگر خیر و صواب
ایشان را پیش آید و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت هیچ مایده نگسترند و حاضر
شود بر آن مایده کسی که نامش احمد یا محمد باشد مگر مقدس و مطهر گردد آن منزل در
روزی دو بار و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت ما اهل بیتیم که حلال نیست ما را صدقه
و مأموریم باسباغ طهر غالبا اتمام وضو مراد است و شاید غسل و دیگر تطهیرات مثل

استنجاء داخل باشد و گفته اند اسباغ آنست که آب آن تمام بکار برند و گفته اند شرط
آن تمام بجا آرند و ما نجهانیم حمار بر عتیقه یعنی مادیان اصیل عربی و شاید که از آن باشد
که جهت آن خود رو به بدگوهران فرو صفت ندهیم و گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت مثل
مؤمن نزد خدای عز و جل مثل فرشته مقربست و بدرستی مؤمن نزد خدا از آن بزرگتر است
و هیچ چیز دوستتر نباشد نزد خدای تعالی از مردی مؤمن تایب یا زنی مؤمنه تایبه و گفت
رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که با مردم معامله کند و بر ایشان ظلم نکند و حدیث کند
یعنی سخن گوید با ایشان دروغ نگوید و وعده دهد و خلف نکند او از آن جمعیت که مروتشان
کامل شده و عدالتشان ظاهر گشته و اخوتشان واجب و غیبتشان حرام شده و گفت رسول
صلی الله علیه و آله گفت یا علی از پروردگار خود درباره تو پنج خصلت مسئلت نمودم و
عطا کرد مرا اما اول آنست که از او سؤال کردم که من اول کسی باشم که زمین شکافته شود از من و بپاشم
خاک از سر و تو با من باشی مرا عطا کرد و دویم مسئلت کردم که مرا نزد میزان بدارد و تو
با من باشی عطا کرد و اما سیم مسئلت کردم که ترا بردارنده لوای من گرداند و آن لوای
اکبر است و بر او مکتوب الْمُفْلِحُونَ هُمُ الْفَائِزُونَ بِالْجَنَّةِ عطا کرد و اما چهارم مسئلت کردم
که امت مرا آب دهی از حوض من بدست تو عطا کرد و اما پنجم مسئلت کردم از پروردگار خود
که ترا قاید امت من گرداند بسوی جنت و قاید کشنده لشکر است یعنی سپهسالار و عطا
کرد مرا و حمد خدایرا که بر من منت نهاد و با من عطا داد و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت
فرشته آمد مرا و گفت یا محمد پروردگار تو ترا سلام میرساند و میگوید اگر خواهی بطحای مکه را
برای تو طلا کنم راوی گفت که آنحضرت سر بآسمان برداشت و گفت یا رَبِّ اَشْبَعُ یَوْمًا
فَاَحْمَدُكَ وَاَجُوعُ یَوْمًا فَاَسْئَلُكَ یعنی یک روز سیر شوم پس ترا حمد کنم و
روزی گرسنه باشم پس از تو بخواهم یعنی این حال دوستتر میدارم از آنکه وادی مکه
برای من پر زر شود و کار من آن وقت دیگر شود و گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت

چون روز قیامت شود تو و فرزندت بر اسبان ابلق سوار گشته تاجها از در و یاقوت
بر سر او امر کند خدای عز و جل شما را تا رو بسوی او و مردم نظر میکرده باشند و خطاب
با امیر المؤمنین است علیه السلم و معلوم میشود که راوی اخیر درین احادیث او است و هم
امام رضا علیه السلم روایت خود را از طریق پدران خود علیهم السلم تا به پیغمبر میرساند و گفت
رسول صلی الله علیه و آله که گفت محشور شود دختر من فاطمه و او را حلهٔ کرامت در بر باشد
معجون گشته بآب حیوان خلایق نظر کنند بآن و متعجب گردند از آن پس بپوشانند او را
بنا از حلهای جنت هزار حله که بر هر حله مکتوب باشد بخط سبز که داخل گردانید دختر
محمد را به بهشت به بهترین صورتی و بهتر کرامتی و بهتر منظری پس او را بسوی بهشت برند
چنانچه عروس را بحجله میبرند و موکل باشند با او هفتاد هزار جاریه و گفت رسول صلی الله
علیه و آله گفت چون روز قیامت شود مرا ندا کنند از بطنان عرش یا محمد خوب
پدریست پدر تو ابراهیم علیه السلم و خوب برادریست برادر تو علی بن ابی طالب علیه السلم
و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت که گویا پیشتر مرا خوانده اند و من اجابت کرده ام
یعنی از دنیا رفته ام و من میان شما میگذارم ثقلین را یکی بزرگتر است از دیگری آن
یک کتاب خداست ریسمانیست کشیده و آویخته از آسمان بزمین و دیگری عترت من
اهل بیت من پس ببینید که چگونه مرا جانشینی میکنید درین دو چیز یعنی بعد از من بجای
من با ایشان سر میکنید و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت لازم باشید بر حسن
خلق که حسن خلق در بهشت است البته و حذر کنید از سوء خلق یعنی بد خوئی که سوء خلق
در آتش است بیشک و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که بگوید وقتی که داخل
بازار میشود سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ لَهُ
الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی
کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ او را عطا کرده شود از اجر بعدد آنچه خلق کرده است خدای تعالی تا روز

قیامت

قیامت و گفت رسول صلی الله علیه و آله که خدا را عز و جل خروسیست از یاقوت سرخ سر
آن زیر عرش و پاهای آن بر پشت ماهیست در زمین هفتم که فروتر همه است هرگاه بانگ
بگوید لا اله الا الله عرش بجنبش درآید و غوغا حرکت کند و ماهی حرکت کند پس خدای
عز و جل بگوید ساکن شو ای عرش من بگوید یا رب چون ساکن شوم و تو گوینده این کلمه را
نیامرزیدی گوید گواه باشید ای ساکنان آسمانهای من که من گوینده او را آمرزیدم و
گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای عز و جل تقدیر کرده است مقادیر را و تدبیر
کرده است تدابیر را پیش از آنکه بیافریند آدم را بدو هزار سال و گفت رسول صلی الله
علیه و آله گفت چون روز قیامت شود بنده را بخوانند و اول چیزی که از او پرسند نماز
باشد اگر نماز تمام آورده و اگر نه در آتشش افکنند و گفت رسول صلی الله علیه و آله
گفت ضایع مکنید نماز خود را که هر که ضایع کند نماز خود را محشور شود با قارون و هامان
و حق و ثابت باشد بر خدای عز و جل که او را در آتش داخل کند با منافقان پس وای کسی را
که محافظت نکند بر نماز خود و داود سنت نبی خود و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت که بیچاره
مسکنت کرده پروردگار خود را و گفت یارب مرا از امت محمد گردان خدای عز و جل با او
وحی کرد که ای موسی تو باین حاجت نمیرسی و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت چون مرا
بآسمان بردند دیدم در آسمان سیوم مردی نشسته است یکی پای او در مشرق و پای دیگر
در مغرب و بدست لوحی دارد و در او نظر میکند و سر خود میجنباند گفتم ای جبرئیل این کیست
گفت ملک الموت است علیه السلم و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای عز و جل مسخر
کرد برای من براق را و آن دابه ایست از دواب جنت نه کوتاه و نه دراز اگر خدای عز و جل او را
اذن دهد جولان کند دنیا و آخرت را در یک رفتن و او از همه دوابها خوش رنگتر است
و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت چون این آیه آمد اِنَّكَ مَیِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَیِّتُونَ فی سورة الزمر
گفتم یارب آیا خلایق همه میمیرند و انبیا میمانند آیه نازل شد كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ فی سورة الانبیاء

ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ غالبا مراد آنحضرت آنست از سوال که هیچ تواند که دیگر انبیا جز من
خبر نه نازل شده است که نه هر نفس که هست ناچار مرگ بچشد و بخدای عز و جل باز گردد چنین
معلوم میشود که هیچ زنده تا ازین حیات بیرون نرود و موت او را لاحق نشود بخدای
نرسد و در صحیفه الرضا چنین است که آیا خلایق همه بمیرند و ملایکه باقی میمانند تا باخر
وگفت رسول صلی الله علیه و آله گفت اختیار کنید جنت را بر نار و باطل مگردانید اعمال خود را
پس انداخته شوید در آتش سرنگون جاویدان دران دوام و گفت رسول صلی الله علیه
و آله گفت خدای عز و جل مرا امر کرده بمحبت چهار کس علی علیه السلام و سلمان و ابوذر
و مقداد بن اسود و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت بال مرغی در هوا نجنبد مگر که مرا
دران علمی هست و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت چون روز قیامت شود منادی ندا
کند که ای گروه خلایق چشمها فرو بندید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله بگذرد و گفت
رسول صلی الله علیه و آله گفت حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان بهتر است
از ایشان و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت چون روز قیامت شود خدای عز و جل
تجلی کند مر بنده مؤمن خود را پس او را واقف سازد بر گناهان او یک یک پس بیامرزد
برای او و مطلع نگرداند بران نه ملکی مقرب و نه نبی مرسل را و بپوشد بر او آنچه نخواهد که بران
واقف شود کسی پس بگوید بسیئات او حسنات شو مصنف کتاب میگوید معنی تجلی کردن
خدای عز و جل برای بنده آنست که ظاهر شود برای او آیتی و علامتی از آیات و علامات
خدای عز و جل که بداند بان که خطاب کننده با و خداوند جهانست مراد آنست که چون
خدای تعالی دیدنی نیست و محالست دیده شود بحاسه چشم و متجلی شود و پیش نظر هیچ بصیرت
دیگر پس تجلی او تعالی آشکار شدنست نشانه ای بهیچ نشانه نزد بنده نه بصر او چنانچه با موسی علیه السلام
تجلی شنود و تکلم میکرد و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت نبوده است و نخواهد بود
تا روز قیامت مؤمنی مگر آنکه او را همسایه باشد که برنجاندش و گفت رسول صلی الله

علیه و آله گفت خدای تعالی آمرزنده است هر گناه را مگر کسی که احداث دینی کند یا
اجرت مزدوری غصب کند یا مردی که آزادی را بفروشد و گفت رسول صلی الله علیه
و آله گفت در قول حق تعالی يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ هر قومی خوانده شوند
با امام زمان خود و بکتاب خدا و سنت نبی خود غالبا مراد آنست که تابعان و پیشوایان
هر ملت و کتاب و رسول و امام را با آن ملت و کتاب و امام آواز دهند مثلا ای امت
محمد ای جماعت جعفر صادق علیه السلام ای صاحبان فرقان و قرآن ای اهل بیت و دعوت
پیغمبر آخر الزمان و امثال این الفاظ برای هر امت در هر زمان گفت رسول صلی الله علیه
و آله گفت مؤمن را اشناسند در آسمان چنانچه می شناسد مرد اهل و ولد خود را و مؤمن
گرامی تر است بر خدای عز و جل از هر فرشته مقرب و گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت
هر که بهتان نهد بر مرد یا زنی مؤمن یا گوید در باره او آنچه در او نباشد او را خدای تعالی روز
قیامت بر تلی از آتش بدارد تا از عهده آنچه در باره ایشان گفته است بدر آید و گفت
رسول صلی الله علیه و آله گفت آمد مرا جبرئیل از جانب پروردگارم تبارک و تعالی و او
میگفت پروردگار من ترا سلام میرساند و میگوید بشارت ده یا محمد مؤمنانی را که اعمال
صالح میکنند و ایمان بتو و اهل بیت تو دارند به بهشت پس ایشان نزد من نیکویی جزا است
نزد و باشند داخل بهشت شوند و گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت حرامست بهشت
بر آنکس که ظلم کند بر اهل بیت من و بر آنکس که قتال کند و بر کسی که اعانت کند دشمن را
بر ایشان و بر کسی که دشنام دهد ایشان را اخلاق یعنی نصیب نه خیر در آخرت و سخن نگوید
خدای عز و جل با ایشان و نظر نکند سوی ایشان روز قیامت و پاک نگرداند یا ستوده ندارد
ایشان را و مر ایشان را عذاب الیم باشد و گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای عز و جل
حساب ستاند همه خلق را مگر آنکس که شرک نبوده باشد بخدا که از و حساب گرفته نشود و امر کرده شود
باتش برند و گفت رسول صلی الله علیه و آله دایه مگیرید زن احمق و زن عمشا را که شیر سرایت

میکند یعنی علت شیر دهنده در طفل سرایت میکند پس شاید طفل از آن شیر احمق یا اعمش
گردد و عمش آنست که چشمش ضعیف است و اکثر اوقات آب میدهد و مردم را اعمش گویند
وگفت رسول صلی الله علیه و آله آنچه از مائده یعنی خوان و دستار خوان می افتد مهرهای
حوران عین است یعنی حوران بهشت وگفت رسول صلی الله علیه و آله طفل را شیری
بهتر از شیر مادر نیست وگفت هر که ثرید بخورد ریها از جوانب آن بخورد که ذروه در این
برکتست و ثرید آنست که نان در شوربای گوشت ترید کنند و غالبا در زمان سابق گوشت
و اسباب آن در میان کاسه و صحن نهاده می کرده اند چنانچه اهل سوق در این زمان
چلاو در اسکنند و تعلیم داده است آنحضرت مردم را تا یکباره دست در میان کاسه نکنند
و از طرف خود میخورده باشند تا نوبت ذروه یعنی آن بلندی میان صحن برسد و درین
روش هم ادب و هم برکتست از قبیل کل مما یلیک یعنی از پیش خود بخور وگفت رسول صلی الله
علیه و آله خوب نان خورشیست سرکه و محتاج نشوند اهل خانه که نزد ایشان سرکه باشد
وگفت رسول صلی الله علیه و آله بار خدایا مبارک گردان برای امت من در بکور ایشان
روز شنبه و روز پنجشنبه ایشان و بکور عبارتست از صبح خیزی و بگاه رفتن در طلب
حاجات و بالجمله بامداد این دو روز مبارکست مر این امت را وگفت رسول صلی الله علیه
و آله روغن بنفشه بکار دارید که آن خنکست در تابستان و گرمست در زمستان وگفت
رسول صلی الله علیه و آله توحید نصف دین است و فرود آورید روزی را بصدقه وگفت رسول
صلی الله علیه و آله خیر و نیکی کن با کسی که اهل آنست و با کسی نیز که اهل آن نیست و اگر با اهل
کسی که اهل آن باشد تو اهل آن هستی یعنی هیچ دور انکه فلان اهل آن هست که تو او را نفع
و خیر رسانی که اگر او اهل آن نباشد [illegible] تو اهل آن هستی و در خوری باحسان کردن وگفت
رسول صلی الله علیه و آله سر عقل بعد از ایمان بخدا تودد است بسوی مردم و نیکی کردنست
با هر که باشد از نیکوکار یا بدکار و تودد یعنی با مردم راه دوستی گشودن و تخم دوستی

در دل ایشان افکندن وگفت رسول صلی الله علیه و آله سید طعام دنیا و آخرت گوشت
و سید شراب دنیا و آخرت آبست و من سید ولد آدمم و فخر نیست یعنی این سخن بقصد
افتخار نمیگویم که آن مذموم است بلکه حقیقت حال گفتم یا بمعنی که روا نیست کسی را
افتخار کردن پس شبیه نشو و شمار قول من وگفت رسول صلی الله علیه و آله سید طعام
دنیا و آخرت گوشتست پس برنج وگفت صلی الله علیه و آله نار بخورید که هیچ دانه از آن در
معده نیفتد مگر دل را روشن کند و شیطان را بیرون کند یا لال کند چهل روز وگفت رسول
صلی الله علیه و آله لازم باشید زیت را یعنی روغن زیتون را که او برمیدارد مره را
یعنی خلط سودا یا صفرا و میبرد بلغم را و می بندد عصب یعنی پی را و میبرد خستگی را و بجا که
شود و دیگر که از خستگی از بیماری او نیکو میکند خلق را و خوش میکند نفس را یعنی خاطر و
دل را و میبرد غم را وگفت رسول صلی الله علیه و آله انگور را دانه دانه بخورید که گوارا تر و
خوشتر است وگفت رسول صلی الله علیه و آله اگر در چیزی شفاست در شرطه حجام است یا
در شربت عسل وگفت رسول صلی الله علیه و آله بهترین اعمال امت من انتظار فرج خداست
عز و جل یعنی شخص که در سختی باشد انتظار برد و صبر کند تا خدای عز و جل فرج بخشد وگفت
رسول صلی الله علیه و آله رد مکنید شربت عسل بر کسی که برای شما بیارد یعنی آن شربت بستانید
و بیاشامید و باز مگردانید که در او شفاست والله اعلم وگفت چون طبیخ کنید کدو در آن
بسیار کنید که کدو شاد میکند دل غمگین را علی بن ابی طالب علیه السلم گفت شکوه کردم از کدو
گرانی بدنیکه در دماغ رسول صلی الله علیه و آله گفت ضعیف شدم از نماز و از جماع پس
نازل شد بر من دیگی از آسمان از آن خوردم پس افزوده در قوت من قوت چهل مرد در بطش
و جماع گفته اند در آن دیگ هریسه بود رسول صلی الله علیه و آله گفت چیزی دشمن تر نیست
نزد خدا از شکم پر و از اهل سیر یا احمق دشمن دارد و پیش از همه چیز وگفت یا علی کراهت
مرغست بخدای عز و جل از اینکه نگردانیده باشد برای [illegible] اجل او وقتی را اگر قصد کاری

وجفا کند پس چون قصد آن کند او را سوی خود ستاند یعنی میراند و جعفر بن محمد علیهما السلم
گفت اجتناب کنید از بوائق یعنی بدیها و جفاها تا کشیده شود برای شما در عمرها یعنی
عمرهاتان دراز کرده شود معلومست که هر که خلق را آزرده نکند از شر و جفا رستگار است در خود راستی اهل
دنیا و هر چه از و نفع رسد خلق را اولیست بثبات و بقا قال تعالی وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ
فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ و رسول صلی الله علیه و آله گفت هرگاه نتواند مرد ایستاده نماز کند
نشسته نماز کند و اگر نتواند که نشسته نماز کند بر پشت خفته نماز کند در حالتی که دو پا را است
دارد بجانب قبله و اشاره کند رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که روز جمعه روزه دارد
بقصد صبر و احتساب یعنی طلب مزد و ثواب عطا کرده شود ثواب ده روز که روشن باشد
که مانند نباشد بروزهای دنیا و گفت رسول صلی الله علیه و آله هر که برای من یک چیز ضامن
شود من برای او چهار چیز ضامن شوم بارحم خود صله کند یعنی با خویشان نیکی و مواصلت
کند پس خدای عز و جل او را دوست دارد و روزی بر او وسیع سازد و عمر او چیز مدید دارد و با
درآرد در جنتی که بآن وعده داده است کردانند و گفت رسول صلی الله علیه و آله اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ
خُلَفَائِي سه نوبت گفتند خلفا تو کیست گفت آنانکه می آیند بعد از من و روایت میکنند
احادیث و سنت مرا و تعلیم میکنند مردمان را بآن بعد از من و گفت دعا سلاح مومنست و ستون
دین و نور آسمانها و زمین و گفت رسول صلی الله علیه و آله خلق بد فاسد میکند عمل را چنانچه
فاسد میکند سرکه عسل را و گفت رسول صلی الله علیه و آله بنده بحسن خلق میرسد بدرجه صایم
قایم و گفت هیچ چیز در میزان گرانتر نیست از حسن خلق رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که
حفظ کند از امت چهل حدیث که بآن منتفع شوند خدای عز و جل او را روز قیامت فقیه عالم
برانگیزاند و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله روز پنجشنبه سفر میکرد و میگفت در این روز
اعمال مرتفع میشود بسوی خدای عز و جل و بسته میشود و در او ولایت ظاهر امرا و این باشد
که دوستیها در او منعقد میشود و هو اعلم و در نسخه بدل الولایه الالویه دیدم یعنی لواها در او بسته

فی سورة الرعد

میشود و علی علیه السلم گفت رسول صلی الله علیه و آله با ما نماز سفر کرد و در رکعت اول قل یا ایها
الکافرون خواند و در رکعت دیگر اخلاص بعد از آن گفت برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن خواندم
غالبا اخلاص برابر یک قسمت آن گفته و آن دیگر را چهار یک گفت صلی الله علیه و آله هر که او را زلزلت
چهار بار بخواند چنانست که همه قرآن را خوانده باشد علی علیه السلم گفت اعتکاف نباشد مگر
بروزه و گفت علیه السلم کاملترین شما در ایمان نیکوترین شماست در خلق و گفت علیه السلم
از گنجهای نیکوکاریست پنهان کردن عمل و صبر بر بلاها و کتمان مصیبتها و گفت علیه السلم
حسن خلق خوب قرینیست و گفت از آنحضرت صلی الله علیه و آله پرسیدند از آنچه بیشتر بسبب آن
داخل بهشت میشوند چیست فرمود تقوی خدا و حسن خلق و فرمود صلی الله علیه و آله نزدیکترین
شما بمن در مجلس روز قیامت نیکوترین شماست در خلق و بهترین شما برای اهل خود و فرمود
صلی الله علیه و آله نیکوترین مردمان در ایمان نیکوترین ایشانند در خلق و مهربانترین ایشان
با اهل خود و من از شما مهربانترم با اهل خود و علی علیه السلم گفت در قول خدای عز و جل وَلَتُسْأَلُنَّ
يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ که نعیم رطب و آب سرد است و گفت علیه السلم سه چیز حفظ را زیاد کند
و بلغم را ببرد قرائت قرآن و عسل و لبان یعنی مصطکی پاک کند و علی علیه السلم گفت هر که بعضا خورد
و بقا میخواهد باید بامداد غذا خورد و والی عسل اول روز چیزی خورد و نه چاشت سلطان چنانچه
عادت مستغنیان و توانگرانست و سبب آنست که ایشان شام در خفتن خورند و آن نیز واجب
نیست و غالبا غذا ابدال همه باشد یعنی چاشت قال تعالی آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن
سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا و معنی کمیست یعنی بامداد و اول روز چاشت خورد و علی علیه السلم گفت
ابو جحیفه بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و آروغ میزد آنحضرت فرمود باز دار
آروغ خود را که از مردمان آنکه در دنیا بیشتر سیر بوده او در روز قیامت بیشتر گرسنه باشد
گفت که پس ابو جحیفه بعد از آن شکم خود از طعامی پر نکرد تا بخدای عز و جل رسید و حسین علیه السلم
گفت که رسول صلی الله علیه و آله وقتی که طعامی میخورد میگفت اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ

فی سورة التکاثر

فی سورة الکهف

[illegible]

وَارْزُقْنَا خَیْرًا مِنْهُ و هرگاه شیری یا شربتی بخورد میگفت اللّهم بارک لنا فیه وَارْزُقْنَا
مِنْهُ این حدیث دلالت کند که شیر و شربت از سایر طعامها بهتر است و نیز از آنحضرت
نیکوتر که در شیر گفتی از این مرا روزی کن و در دیگر خوردنیها گفتی بهتر از این روزی کن مرا علی
علیه السلام گفت سه چیز است که باید روزه دار نفس خود را بر آن عرض نکند حمام و حجامت و
زن با جمال و گفت علیه السلام زن را ده عورتست یعنی اموری که او را از آن خلل و عیب
و عار لاحق میگردد و هرگاه بشوهر رفت یک عورت پوشیده گشت و چون بمیرد همه ده عورت
پوشیده شود و گفت علیه السلام که از پیغمبر پرسیدند در باره زنی که میگویند زنا کرده است
پس آن زن گفت من بکرم آنحضرت فرمود که زنان او را بیایند تا در او نظر کنند که بکر هست
نظر کردند بکر بود پس گفتم من که نخواهم حد زدن کسی را که بر او حجتیست از خدای عز و جل چون
مهر بکارتش بجاست او را حد زنا نزنم و آنحضرت یا علی علیه السلام جایز نمیدانستند شهادت
زنان را در مثل آن موضع یعنی مواضعی که مرد را جایز نبود دیدن آن نظر کردن مثل بکارت و حمل
و دیگر احوال زنان علی علیه السلام گفت هرگاه که زن پرسند یا تو کیست زنا کرده گوید فلانی آن زن را
دو حد بزنم یکی برای افترا که بر آن مرد کرده است و دیگری برای اقرار که بر خود نموده
علی علیه السلام گفت در قرآن هیچ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا نیست مگر در تورات بجای آن
یَا اَیُّهَا النَّاسُ واقعست و در خبری دیگر یَا اَیُّهَا المَسَاکِینُ علی علیه السلام گفت اگر ببیند
بنده اجل خود و شتافتن آنرا بسوی او هر آینه دشمن دارد امل را یعنی امید و آرزوی
دور و درازی که در دل گرفته است و ترک کند طلب دنیا را علی علیه السلام گفت که حسن و حسین
علیهما السلام بازی میکردند نزد رسول صلی الله علیه و آله تا بسیاری از شب برفت بعد از آن
گفت برگردید نزد مادر خود پس برقی درخشید و پیوسته روشنی میداد برای ایشان تا داخل
شدند بر فاطمه علیها السلام و رسول صلی الله علیه و آله میدید آن برق را پس گفت اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِی اَکْرَمَنَا اَهْلَ الْبَیْتِ علی علیه السلام گفت میراث یافتم از رسول خدا دو کتاب

کتاب خدا و کتابی در غلاف شمشیرم گفتند یا امیر المؤمنین کتابی که در غلاف شمشیر تست کدامست
گفت هر که بکشد غیر کشنده خود را یا بزند غیر زننده خود را پس بر او باد لعنت خدای
مگر مراد او آنست که بر غلاف شمشیر من این مکتوبست باشارت یا روایت آنحضرت و الله
اعلم علی علیه السلام گفت در حفر خندق با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم فاطمه بیامد و با او
پاره نانی بود به آنحضرت داد گفت این چه نانست گفت قرصی برای حسن و حسین پخته
بودم این پاره را از آن برای تو آوردم گفت این اول طعامیست که داخل دهن پدرت
شده در این سه روز و گفت طعامی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله آوردند انگشت در آن
کرد دید گرمست گفت بگذارید تا سرد شود که برکتش بیشتر است و خدای عز و جل ما را
آتش نخورانیده است یا گرم نخورانیده است بنا بر نسخه الی بدل النار و علی علیه السلام
گفت هر یک از شما که حاجتی خواهد باید بامداد روز پنجشنبه طلب آن رود و هرگاه از منزل
بیرون رود آخر سوره آل عمران و آیة الکرسی و القدر و ام الکتاب یعنی فاتحه بخواند که در آن
بر آمدن حاجتهای دنیا و آخرتست علی علیه السلام گفت بوی خوش نشره است یعنی
حیوة دادن و زنده و شگفته کردنست و عسل نشره است و سواری نشره است و نظر بسبزه
نشره است و بالجمله اینها موجب انبساط و انتعاش و حیوة یافتن دلست و الله اعلم و
گفت علیه السلام نخورید سرکه خمر را یعنی سرکه انگوری که میکشد کرمهای او در شکم و گفت
بخورید سرکه خمر را آنچه خود فاسد شده است یعنی سرکه شده است و مخورید آنچه شما
فاسد ساختهاید یعنی علی الظاهر او را بدارو بعد از خمر شدن سرکه کرده اید بنمک یا
آب چند ذکر در او ریزند حسن بن علی علیهما السلام گفت مرا پیغمبر خدا اکل داد او بهر دو دست چون
نزدیک به بینی بردم گفت این سیسنبر ریحان بهشت است بعد از آتش یعنی موره و علی علیه السلام
گفت گوشت ترک مکنید که او گوشت میرویاند و هر که چهل روز ترک گوشت کند بدخو شود
و گفت علیه السلام نزد نبی صلی الله علیه و آله ذکر لحم و شحم شد یعنی گوشت و پیه فرمود

از این دو هیچ پاره در معده نخفتد مگر بجای خود شفا برد و باید واز مکان خود دردی بیرون
کند و گفت علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله میخورد کلیتین را یعنی گرده را بی آنکه
حرام کند برای نزدیکی آن ببول و گفت طلحه داخل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و
در دست آنحضرت سفرجلی بود یعنی به و آبی بزرگ و بینه آنرا بسوی او غلطانید و گفت
بستان این را یا محمد که این آسایش میبخشد دل را علی علیه السلام گفت هر که بیست و یک
دانه مویز سرخ ناشتا بخورد در تن خود نیابد حالتی که کاره باشد آنرا و گفت علیه السلام
که پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه خرما میخورد دانه آنرا بر پشت کف خود مینهاد پس آنرا
می انداخت و گفت علیه السلام جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت برنی بخورید که
بهترین خرماهای شماست نزدیک میکند بخدای عز و جل و دور میکند از آتش و گفت که
پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت عدس بخورید که آن مبارک و مقدس است دل را نازک
کند و اشک بسیار گرداند و هفتاد پیغمبر در او دعا برکت کرده اند یا بر خود مبارک دانسته اند
آخر ایشان عیسی بن مریم است علیه السلام و گفت علیه السلام کدو بکار برید که در دماغ می افزاید
و پیش ازین گذشت و از علی علیه السلام منقولست که او را مردی دعوت کرد یعنی بمهمانی
خواند گفت اجابت کردم ولیکن بسه شرط گفت کدامهاست گفت چیزی از بیرون خانه
برای من نیاوری و چیزی از خانه از من دریغ نداری و بعیال ضرر نرسانی گفت چنین باشد
پس بمهمانی او رفت این روایت در جلد اول کتاب گذشت و شیعیان باید برین سنت
عمل نمایند و طریق تترفین و تستقیع را بگذارند و علی علیه السلام گفت طاعون مرگی سریعست
و در بعضی نسخ میته و حیوة بجای میته و حیوة مرقومست و غالبا غلط ناسخین است علی علیه السلام
گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت من میترسم بر شما که استخفاف کنید بدین
یعنی خوار و سبک شمارید او را و بفروشید حکم را غالبا مراد آنست که رشوه بگیرید تا حکم
کنید میان دو کس و قوی دهید و قطع رحم کنید یعنی با خویشان دوستی و پیوند ترک

دهید و اینکه قرآن را مزامیر خود گردانید مقدم سازید از میان خود یکی را و او فاضلتر
شما نباشد و در این غالبا مراد آنست که قرآن را بجای مزمار یعنی نای بکار برید و آلت
نشاط و طرب سازید چنانچه معمول است میان مردم که مجلس سازند و خواننده خوش
آواز که او را حافظ گویند برای ایشان قرآن خواند تا خوشوقت شوند و این قوم
در مجالس و مجامع شخصی را اگر خوشتر خواند یا رونقی و جمالی دارد مقدم سازند در قرائت
قرآن و دیگری اولیتر است بآن علی علیه السلام گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت زیتون
ترک مدهید بخورید و بجوید و مالید که هر که بخورد زیتون را و بر خود مالد شیطان نزدیک او
نشود چهل روز و گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله با او گفت نمک را ترک مکن که او شفاست
از هفتاد درد که کمتر آن جذام و برص و جنونست رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که بنمک
ابتدا کند خدای عز و جل از او هفتاد درد ببرد که کمتر آن جذام باشد علی علیه السلام گفت
نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رطب و بطیخ آوردند یعنی خربزه و هندوانه را نیز بطیخ هندی
گویند از هر دو بخورد و گفت هٰذَانِ الْأَطْيَبَانِ یعنی این دو نیکوتر و خوشبوتر اند از چیزها
حسن علیه السلام گفت که او زاد و روز هفتم حسن نام نهادند و از نام او حسین اشتقاق نمودند
و گفت میانه ایشان شش ماه زمان حمل بود و جعفر بن محمد علیهما السلام گفت شنبه از ماست
و یکشنبه از شیعه ماست و دوشنبه از بنی امیه است و سه شنبه از شیعه ایشان و چهارشنبه
از بنی العباس و پنجشنبه از شیعه ایشان و جمعه از سایر مردمان جمیعا و در او سفر نمی باشد
خدای عز و جل گفت وَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَوٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ
فَضْلِ اللَّهِ و روز شنبه خواست ی یعنی آیه اینست که هرگاه نماز گذارده شود در جمعه
پس متفرق شوید در زمین و بجوئید از فضل خدا یعنی در طلب روزی هر طرف روید و پراکنده
شوید بعد از اجتماع و امام علیه السلام میفرماید غرض از پراکنده شدن بعد از نماز آن
اینست که هم روز جمعه پراکنده شوند و بهر طرف روند بلکه اگر خواهند سفر کنند باید شنبه روند

و بالجمله رخصت شده است مردم را که بعد از نماز جمعه از مسجد متفرق شوند پی کار و بار روزی
خود و اگر عزم سفر دارند باید شنبه بروند و در کافی و فقیه مذکور است الصَّلوةُ فی الجُمُعَةِ
وَالانتِشارُ فی السَّبتِ و غالبا مراد آنست که هرچند خدای عز و جل رخصت داده است
که بعد از نماز متفرق شوید بهر طرف برای رزق ولیکن اولی اینست که آنروز را در مسجد
یا خانه یا مجامع خود صرف عبادت و کار دین کنید و شنبه پی کار و بار روید بسفر یا بازار روید
و آیه کریمه در تادیب و تقویم آنانست که از غایت حرص بر دنیا و قلت اهتمام بدین
و عبادت مولی حضرت رسول را در نماز گذاشته پی تجارت و خرید و فروخت رفتند
چنانچه فرموده وَاِذا رَاَوا تِجارَةً اَو لَهوًا الآیه و این تفریع انتشار بر صلوة و نظر بحال اینها است
و تعیین نکند که البته چون نماز گذارند آنجا نمانند و پی خود روند بر خلاف قوله تعالی
فَاِذا طَعِمتُم فَانتَشِروا که تعیین کند آنرا که بعد از خوردن برخیزند و بروند و پیش حرمت
صاحب خانه و صحبت ندهند و تواند که کسی این را بر آن و آنرا بر این قیاس کند و امر او
بعضی از علما که هر دو از یک قبیلند پس اگر انجا انتشار پس از یک روز روا باشد اینجا نیز باید
روا باشد پی صورت شناید و صحیح اخراج لفظ از ظاهر و حمل بر نادر پی ضرورت باید و غیر معلوم
و ظاهر منکر شود و الله اعلم رسول صلی الله علیه و آله اذان گفت در گوش حسن علیه السلم
بنماز روزی که متولد شد صادق علیه السلم گفت پدرم روغن طلبید تا بر خود مالد چون
بمالید من گفتم روغن مالیدی گفت این بنفشه بود گفتم بنفشه را چه فضیلت روایت کرده
از رسول خدا که گفته است فضل بنفشه بر دیگرها و روغنها همچو فضل اسلامست بر دیگر دینها علی
علیه السلم گفت دین نیست کسی را که دین گیرد و لازم گرداند طاعت مخلوق را در معصیت
خالق یعنی اطاعت مخلوق دین و آیین خود سازد و خاطر از امر خالق بپردازد و مبالات
بآن نکند که این اطاعت موجب معصیت و مخالف امر رب العزتست علی علیه السلم گفت
نادر را با پیه خوش بخورید که نیکو و باعث معده و کند و پیه نادر آن پرده است که بدانه احاطه

کرده است و روایت کرده از حسین علیه السلم که عبد الله بن عباس میگفت رسول خدا چون
نار میخورد کسی با او دران شریک نمی شد میگفت در هر ناری دانه از دانهای بهشت هست
و از حسین علیه السلم که رسول صلی الله علیه و آله داخل شد بر علی علیه السلم و او را تب گرفته
بود او را فرمود که غبیرا یعنی سنجد بخورد و از حسین علیه السلم که دو مرد نزد علی علیه السلم
بمخاصمت آمدند یکی ازان دیگری شتری فروخته بود و سر و پوست آنرا استثنا کرده
بود یعنی نفروخته بود و بعد ازان بخاطرش یعنی مشتری علی الظاهر رسید که آن شتر را نحر کند
و دران باب تنازع واقع شد گفت او شریک اینست در شتر بقدر سر و پوست غالبا مراد
آنست که بایع نتواند مشتری را منع کند از نحر شتر و لیکن بعد از نحر همان سر و پوست مال آن
فروشنده است چنانچه پیشتر بود و حسین بن علی علیهما السلم بمستراح رفت لقمه دید افتاده آنرا بغلام خود
داد و گفت این لقمه بیاد من آور چون بیرون آیم غلام آنرا بخورد و چون بیرون آمد گفت
یا غلام لقمه کو گفت خوردم یا مولای گفت تو آزادی برای خدا مردی با او گفت او را آزاد
کردی یا سیدی گفت آری شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت هرکه لقمه
اورام بیابد پس آنرا پاک کرده باشد یا بشوید پس بخورد و قرار گیرد در شکمش مگر ازاد کرده باشد خدای
عز و جل از آتش و من آن نیم که بنده که گیرم مرده ای که خدای عز و جل او را از آتش آزاد کرده است
علی علیه السلم گفت پنج چیز است که اگر در طلب آن جا بجا کردید بر مثل آن دست نیابید انکه
نترسد بنده مگر از گناه خود و امید ندارد مگر بخدای خود یعنی باید چنین باشد و حیا نکند
نادان چون از و پرسند انچه نمیداند از انکه تعلم نماید و در صحیفه الرضا چنین است که از
انکه بگوید خدا و رسول او عالمترند و حیا نکند اگر نمیداند از انکه تعلم نماید انتهی و صبر
نسبت بایمان همچو سر است نسبت بتن و ایمان نیست کسی را که او را صبر نیست علی بن
الحسین علیهما السلم گفت هرکه از ان شاد گردد که در اجلش تاخیر شود و در رزقش بیفزاید باید
صله رحم خود کند و هم او گفت که لوحی زیر جداری از شهری یافتند در او نوشته بود

انا الله لا اله الا انا محمد نبیی عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح وعجبت لمن
ایقن بالقدر کیف یحزن وعجبت لمن اختبر الدنیا کیف یطمئن الیها
وعجبت لمن ایقن بالحساب کیف یذنب از حضرت جعفر صادق پرسیدند در باب
زیارت قبر حسین علیه السلم گفت پدرم مرا خبر داد که هر که زیارت قبر حسین کند در حالتی
که عارف باشد بحق او خدای عز و جل او را در علیین نویسد بعد از ان گفت در دور قبر
حسین علیه السلم هفتاد هزار فرشته اشعث اغبر هست بر او میگریند تا روز قیامت
صادق علیه السلم گفت کمتر عقوق والدین را اف گفتن است واگر خدای عز و جل چیزی
از اف سهلتر میدانست از ان نهی میکرد والی عمل بعض اف گفتن یعنی اوه در روی
پدر و مادر عاق کرد و چنانچه حق تعالی فرمود فلا تقل لهما اف واگر کمتر ازین چیزی
میبود خدای عز و جل او را خواستی ذکر کردن و نهی نمودن علی بن الحسین علیهما السلم گفت
حدیث کرد مرا اسماء بنت عمیس گفت که من نزد فاطمه علیها السلم بودم که پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر او داخل شد و در گردن او قلاده بود از طلا که آنرا برای او علی بن ابی طالب علیه السلم
خریده بود از مال فی یعنی غنیمت پیغمبر صلی الله علیه و آله با او گفت یا فاطمه نگویند مردم که فاطمه
دختر محمد لباس جبابره میپوشد پس فاطمه علیها السلم آنرا پاره کرد و بفروخت و بآن بنده
بخرید و آزاد نمود و رسول صلی الله علیه و آله بآن شاد شد و علی بن الحسین علیهما السلم گفت
در قول حق تعالی لولا ان رای برهان ربه که زن عزیز یعنی زلیخا برخواست و جامه
بر روی بت انداخت یوسف علیه السلم با او گفت که این چه بود که کردی گفت شرم کردم
از بت که ما را ببیند یوسف علیه السلم گفت آیا تو شرم میکنی از آنکه نمی شنود و نمی بیند
و نمیفهمد و نمیخورد و نمی آشامد و من شرم نکنم از خداوندی که انسان آفریده و او را تعلیم
نمود اینست که خدای عز و جل میگوید اگر نمیدید او برهان پروردگار خود را علی بن الحسین
علیهما السلم هر گاه شهید بیمار شده است میگفت یهنیک الطهور من الذنوب

فی سورة بنی اسرائیل

فی سورة یوسف

یعنی که او را باو شرا پاک شدن از گناهان و گفت مردم سه چیز را از سه کس فرا گرفتند صبر را
از ایوب و شکر را از نوح و حسد را از پسران یعقوب اشارتست بقول حق عز و جل در باره
ایوب علیه السلم انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و در باره نوح علیه السلم
انه کان عبدا شکورا و حسد اخوان یوسف علیه السلم ظاهر است قال تعالی حکایت
عن یعقوب علیه السلم یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا
صادق علیه السلم گفت از باقر علیه السلم خبر نماز در سفر پرسیدند گفت که پدر او نماز را در
سفر قصر میکرد و علی علیه السلم گفت که در چهل مرد اصلع یکمرد بد نیابی و در چهل موی کوسج یکمرد
صالح نیابی و اصلع بد دوستر است نزد من از کوسج خوب ی و اصلع شخصیست که پیش
سرش موی ندارد و این صفت زنان و خواجه سرایان کم افتد و بعضی اصلع را اقرع
یعنی کچل مراد دانسته‌اند و بالجمله موی بر سر کم دوید عیب نیست که نشانی محمود و نیکوست
ولیکن بر روی نبودن عیب است و نشان نیکو نیست حسین علیه السلم گفت دیدم نبی را
صلی الله علیه و آله تکبیر کرد بر حمزه پنج تکبیر و تکبیر کرد بر شهدا بعد از حمزه هر یک را پنج تکبیر
پس لاحق شد حمزه را هفتاد تکبیر بالاحق کرد او را هفتاد تکبیر معلوم نیست مراد چیست شاید
اول بر حمزه پنج تکبیر گفته باشد و یک یک شهید را پهلوی او مینهاده و پنج تکبیر میگفته بر هر دو
شهید غیر او پس بر او چهار و پنج تکبیر گفته و شاید بعد از شهدا بر او هفتاد تکبیر دیگر با شهید
پنج تکبیر دیگر گفته باشد تا مجموع هفتاد شده باشد موافق انچه در کافیست که صلی
رسول الله صلی الله علیه و آله علی حمزة سبعین صلوة او تکبیرة حسن بن علی
علیهما السلم گفت بر ما خطبه خواند امیر المومنین علیه السلم و گفت زود باشد که بیاید بر مردمان
زمانی سخت که فرا گیرد مومن بر انچه در دست اوست و مامور نیست بآن یعنی انچه دارد
از مال نبخشد سخت بگیرد و خدای تعالی آن نفرموده است و رخصت در ان نداده است
خدای عز و جل گفت و لا تنسوا الفضل بینکم ان الله کان بما تعملون بصیرا

فی سورة ص

فی سورة بنی اسرائیل

فی سورة یوسف

وزر و بال شد بیاید زمانی که پیش داشته شوند در او بدکاران و پس داشته شوند
نیکوکاران و خرید و فروخت کرده شود با مضطران یعنی جماعتی که بضرورت لاعلاجی
آن متاع بفروشند یا بخرند مراد آن خواهد بود که چشم میدارند وقت اضطرار مردم
تا در آن حالت از ایشان چیزی خرند بکمتر از قیمت یا فروشند بافزون از آن یا مراد آنست
که ترک دهند فضل و مواسات با ایشان در حالتی که مضطرند پس فروشند بایشان آن چیز را
آنچه باید بخشیدن و خرند از ایشان و باید ایشانرا بخشند و حاجت ایشانرا ساخته کردند
تا آن اسباب عزو دیه بفروشند پس بنا بر این اصل فروختن و خریدن از ایشان
نکوهیده بود چه جای آنکه در چنان فرصت از ایشان ارزان خرند یا گران فروشند و
بتحقیق نهی کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیع مضطر و از بیع غرر یعنی چیزی که
در او تلف مال باشد یا بیعی که مجهول باشد در او ثمن یا مثمن و احد همادران مغبون کردند
و مانند آنست بیع غلام گریخته و ماهی در دریا و مرغ در هوا و در صحیفة الرضا چنین است
وَعَنْ بَیْعِ الثَّمَرِ قَبْلَ اَنْ یُدْرِکْ و از بیع میوه پیش از رسیدن و این فروختن از غرر
زیرا که بسیار است که آن میوه ضایع گردد با آفتی یا از آنچه در نظر و گمان آید پیش یا کم حاصل آید
پس بپرهیزید ای مردمان و اصلاح کنید احوال میان خود را و مرا محافظت کنید در میان
اهل من یعنی جانب اهل من پاس دارید و ایشانرا محافظت کنید وبهمین اسناد
از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده او از پدرش علیه السلام که گفت از حضرت
علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدند چرا یتیم شد پیغمبر از پدر و مادر گفت تا بر او حق مخلوقی
ثابت نباشد وبهمین اسناد از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که گفت
فاطمه علیها السلام از برای حسنان علیهما السلام عقیقه کرد و بقابله که عوام ماما خوانند پای
گوسفندی و دو دیناری داد وبهمین اسناد از حضرت حسین بن علی علیهما السلام مرویست
که یهودی پرسید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که مرا خبر ده از حدیث آنچه مر خدا را

نیست و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه نمیداند خدای آنرا فرمود و آنچه نمیداند خدای
آن قول شماست معشر یهود که عزیر پسر خداست و خدا برای خود پسری نمیداند و اما
آنچه مر خدا را نیست خدا را شریک نیست و اما آنچه نزد خدای نیست نزد خدای ظلم بر
بندگان نیست یهودی گفت اَشْهَدُ اَنْ لاَ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ و این روایت
در باب یازدهم باب جاء عن الرضا علیه السلام من الاخبار فی التوحید گذشت وبهمین اسناد
از حضرت علی علیه السلام مرویست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت هر که فتوی دهد
مردمانرا بی علم لعنت کنند بر او فرشتگان آسمانها و زمین وبهمین اسناد از آنحضرت
مرویست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی من نامیدم دختر خود را فاطمه زیرا
که خدای عز و جل باز گرفت او را و هر که او را دوست داشت از آتش فطام باز گرفتن
طفلست از شیر و فاطمه از آن مشتق است وبهمین اسناد گفت که رسول خدا گفت که موسی
بن عمران علیه السلام سوال کرد از پروردگار که یا رب آیا تو دوری از من پس ترا ندا کنم
یا نزدیکی پس با تو راز گویم خدای عز و جل باو وحی کرد که یا موسی بن عمران من جلیس آنکسم
مرا یاد کند یعنی با او هم نشینم و از او دور نیم وبهمین اسناد گفت که رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفت بدرستی خدای عز و جل غضب میکند برای غضب فاطمه و راضی میشود
برای رضای او وبهمین اسناد گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت وای بر ظالمان
اهل بیت من گویا من می بینم ایشانرا فردا با منافقان در درک اسفل از آتش یعنی در چه
فروتر چنانچه حق تعالی گفت اِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وبهمین اسناد
گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت بدرستی قاتل حسین بن علی در تابوتیست از آتش
بر اوست نصف عذاب اهل دنیا و بتحقیق بسته شده دو دست و دو پای او بزنجیرها از آتش
سرنگون در آتش تا آنکه بیفتد در قعر جهنم و او را بوئی باشد که اهل آتش استغاثه نمایند
بپروردگار خود از گندی آن و او در آتش جاودان باشد و عذاب الیم چشد با جمیع آنان

که متابعت واتفاق بر قتل او کردند هرگاه پخته شود پوستهای ایشان خدای عزوجل
تبدیل کند آن پوستها را بدیگر پوستها تا بچشند عذاب الیم را سست نشود آن عذاب
از ایشان ساعتی و آشامیده شوند از حمیم جهنم پس وای بر ایشان از عذاب آتش
وبهمین اسناد گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله بدرستی موسی بن عمران علیه السلام
سوال کرد از پروردگار خود و گفت یا رب برادرم هارون مُرد او را بیامرز پس باو وحی کرد
خدای جل جلاله که یا موسی اگر مسئلت کنی از من در باره اولین و آخرین هر آینه اجابت کنم
ترا مگر قاتل حسین بن علی زیرا که من انتقام می ستانم برای او از قاتل او وبهمین اسناد
گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت انگشتر عقیق در انگشت کنید زیرا که کسی از شما را
غم نمیرسد چندانکه آن انگشتر دارد وبهمین اسناد گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت
هر که مقاتله کند با ما در آخر زمان چنانست که قتال کرده باشد با ما با دجال یعنی در لشکر
دجال بوده واعانت او در صحیفه الرضا بعد ازین مذکور است که شیخ ابوالقاسم طائی گفت
من از رضا علیه السلام پرسیدم که کیست آنکه مقاتله کند با شما در آخر زمان گفت کسی که مقاتله
کند با صاحب عیسی بن مریم یعنی محمد بن الحسن مهدی صاحب الزمان علیه وعلی آبائه الصلوة
والسلام وبهمین اسناد گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت یا علی بدرستی خدای تعالی
بتحقیق آمرزیده است ترا و اهل ترا و شیعه ترا و دوستان شیعه ترا و دوستان دوستان
شیعه ترا پس بشارت باد ترا زیرا که توئی نزع بطین از شرک منزوعی یعنی برکنده شده
و از علم بطینی یعنی بزرگ شکم وبهمین اسناد گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت
مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وَعادِ مَن عاداهُ وَانصُر
مَن نَصَرَهُ وَاخذُل مَن خَذَلَهُ یعنی هر کرا من صاحب و مالک امر اویم علی صاحب و مالک
امر اوست خدایا تو دوستی و یاری کن آنکس را که با او دوستی و یاری می کند و دشمنی کن
با آنکس که با او دشمنی کند و یاری مده آنرا که او را یاری نکند و فرو گذارد و یاری مکن آنرا که او را

من قاتلنا فی آخر الزمان فکانما قاتلنا مع الدجال
وفی صحیفة الرضا کما مر من قاتلنا فی آخر الزمان
فکانما قاتلنا مع الدجال قال الشیخ ابوالقاسم
الطائی سألت علی بن موسی الرضا ع عن
قاتل فی آخر الزمان قال من قاتل صاحب عیسی
بن مریم ع

فرو گذارد او را یاری مکند وبهمین اسناد گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت که مغبون نه محمود است
و نه ماجور را غالبا مراد آنست که هر که در معامله مشاحه میبایند و امثال آن غفلت و کم خردی نماید
پس مغبون در زیان دیده کرده نه او را مردم بران اتلاف و تضییع مال حمد کنند و شایسته مدح
باشد و نه از ان دیگر اجر و ثواب یابد زیرا که حمد و مدح کسی را بود که از راه طلب مکارم
اخلاق مال و نصیب خود بدیگری ایثار نماید و اجر کسی را بود که دران قصد ثواب و تقرب
برب الارباب داشته باشد و مغبون ازین هردو بی نصیب است و در عداد سفیه وبهمین اسناد
گفت رسول صلی الله علیه وآله گفت خرما ناشتا بخورید که آن کرمهای شکم را میکشد مصنف
کتاب میگوید همه خرمائی اینجا مراد است غیر خرماء برنی که خوردن آن ناشتا مورث فالج است
و صاحب قاموس گوید برنی خرمائی معروفست و کلمه معربست و اصلش برنیکست وبهمین اسناد
گفت که علی بن ابی طالب علیه السلام گفت حنا بعد از نوره امانست از جذام و برص وبهمین اسناد
گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت یا علی اگر تو نمیبودی مومنان بعد از من شناخته
نمیشدند یعنی مومن از منافق بمحبت و ولایت او متمیز و معلوم گردد و چنانچه روایات در
صریح اینمعنی وارد است مثلا لا یُحِبُّکَ اِلّا مُؤمِنٌ وَلا یُبغِضُکَ اِلّا مُنافِقٌ اَو کافِرٌ
وبهمین اسناد گفت رسول صلی الله علیه وآله گفت یا علی سه چیز ترا بخشیده اند که مرا نبخشیده اند
گفتم پدر و مادرم فدای تو چه چیز است که من نبخشیده اند گفت همچو من صهری یعنی پدر زن ترا داده اند
و آنچنان جفتی یعنی فاطمه علیها السلام و دو فرزند همچو حسن و حسین علیهما السلام وبهمین اسناد
گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت یا علی در قیامت کسی سوار نباشد غیر ما و ما چهار کسیم
مردی از انصار برخواست و گفت پدر و مادرم فدای تو آن چهار کیانند گفت من بر
براق سوار باشم و برادرم صالح بر ناقه خدا که پی کرده شد یعنی احمر ثمود آنرا کشت و عمم
حمزه بر ناقه من عضبا و برادرم علی بر ناقه از ناقهای جنت لواء حمد در دست داشته باشد
و منادی میکند لا اِلهَ اِلّا الله محمد رسول الله پس آدمیان گویند این شخص نیست مگر

ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش پس فرشته از فرود درون عرش ایشانرا جواب دهد
ای معشر آدمیان این ملک مقرب نیست و نه نبی مرسل و نه حامل عرش این صدیق اکبر است
این علی بن ابی طالبست علیه السلام وبهمین اسناد از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت
کرده که گفت گویا من می بینم قصه را که مبند شده است گرد قبر حسین علیه السلام گویا می بینم
محملها که بیرون می آید از کوفه بسوی قبر حسین و شبی نگذرد از لیالی و ایام که روانه شوند مردم
بسوی او از آفاق جهان و آن وقتی است که منقطع شود پادشاهی بنی مروان در عهد دولت
بنی امیه و مروانیان از شدت خوف مردم نمی توانستند باشکار رعیان عازم زیارت
آن نور دیده کونین سید شهدا و امام ثقلین حضرت حسین علیه السلام شوند خصوصا اهل کوفه
بتشیع و محبت اهل بیت متهم بودند و چون بنی امیه بر افتادند مردم از اطراف بآن مشهد مطهر
روی نهادند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا زِيَارَتَهُ وَالْعَوْدَ بِحَقِّهِ وَحَقِّ جَدِّهِ وَاَبِيهِ وَاُمِّهِ
وَاَخِيهِ عَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ ی حدیث کرد ما را فلان از فلان تا گفت حدیث کرد
مرا علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش تا علی بن ابی طالب علیهم السلام از نبی صلی الله
علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از خدای جل جلاله که گفت منم الله نیست الهی بجز
من آفریدم خلق را بقدرت خود پس اختیار نمودم از ایشان آنرا که خواستم از پیغمبران
خود و اختیار نمودم از جمیع ایشان محمد را صلی الله علیه و آله حبیب و خلیل و صفی خود
پس برانگیختم او را رسول بسوی خلق من برگزیدم برای او علی بن ابی طالب را پس گردانیدم
او را برای او برادر و وصی و وزیر و رساننده از جانب او و بعد از او بسوی خلق من
و خلیفه بر عباد من بیان میکند برای ایشان کتاب مرا و عمل میکند در میان ایشان
بحکم من و گردانیدم او را علمی و نشانی هویدا راهنما از ضلالت و در خود که از ان در آید
سوی من آمدن و خانه خود که هر که داخل آن شود ایمن گردد از آتش من و حصن خود که هر که
بسوی آن پناه گیرد او را محفوظ دارد از مکاره دنیا و آخرت و وجه خود که هر که توجه کند بسوی

آن از و روی نگردانم و حجت خود در آسمانها و زمینها بر جمیع آنانکه در آنهااند از خلق من
قبول نکنم عمل عاملی را از ایشان مگر باقرار بولایت او با نبوت احمد رسول من و او دست
من گشاده بر بندگانم و او دست نعمتی که انعام کرده ام بآن بر آنانکه دوست داشتم از
بندگانم پس هر کرا دوست دارم از بندگان خود و دوستدار باشم ولایت و معرفت
او بشناسانم پس بعزت خود سوگند میخورم و بجلال خود قسم یاد میکنم که دوست ندارد
علی را بنده از بندگان من مگر او را دور سازم از آتش و داخل کنم در جنت و دشمن ندارد
او را بنده از بندگانم و از دوستداری او عدول نماید مگر او را دشمن دارم و در آتش
در آرم و بد مصیر است آن یعنی جای بازگشتن وبهمین اسناد حدیث کرد ما را فلان تا ابن
جهم که گفت از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم که فدای تو شوم حد توکل چیست گفت بمن
اینکه نترسی با خدا از کسی [illegible] گفتم حد تواضع و فروتنی چیست گفت اینکه مردم را از
خود آن دهی که دوست میداری که مثل آن ترا دهند یعنی چنانچه از مردم میخواهی که با تو
طریق محبت و اطاعت و اشفاق و احسان و رفق و عفو و لطف و وفا سپرند تو نیز با مردم
این طریق بسپار و انصاف نگاهدار راوی گفت گفتم فدای تو شوم میخواهم بدانم من نزد تو
چگونه ام گفت بنگر من نزد تو چگونه ام وبهمین اسناد حدیث کرد ما را محمد از فلان تا ابن نعمان
که گفت با حضرت رضا علیه السلام گفتم فدای تو شوم و تن من ثولول یعنی زگیل بسیار بر آمده
و ازین [illegible] از تو میخواهم که مرا چیزی تعلیم کنی که بآن منتفع شوم گفت برای هر ثولول
هفت جو بستان و بر هر جو هفت بار سوره واذا وقعت تا قوله تعالی فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا
بخوان و این آیه نیز که وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا
قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرٰى فِيهَا عِوَجًا وَلَا اَمْتًا پس برگیر هر یک آن جو را و بر هر یک از ان
ثولولها بمال آنها را پس در پارچه نوی بنه و سنگی بر ان ببند و در کنیف انداز راوی گفت
چنان کردم و در هفتم روز در ان ثولولها نظر کردم دیدم هموار شده همچو کف دستم و سزاوار است

فی سورة الواقعة

فی سورة طه

گر این کار محاق ماه کنی یعنی در تحت الشعاع و گفته اند محاق روز آخر ماه است و گفته اند شب
آخر ماه که در او ماه پیدا نگردد نه بصبح و نه بشام و معلوم نیست این سخن که سزاوار آنست
که میگوید مصنف کتاب یا ابن جهم که راوی است یا حضرت امام علیه السلام بر احتمال بعید
وبهمین اسناد حدیث کرد ما را فلان تا حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم السلام که گفت
که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که مسلمانست مکر نمیکند و فریب نمیدهد زیرا که من شنیدم
از جبرئیل علیه السلام که میگفت بدرستی که مکر و فریب در آتش است بعد از آن گفت آنحضرت
نیست از ما کسی که غش کند با مسلمانی و نیست از ما کسی که خیانت کند با مسلمانی بعد از آن
گفت که جبرئیل روح امین نازل شد بر من از جانب رب العالمین و گفت یا محمد بر تو باد
بحسن خلق که خیر دنیا و آخرت با آنست بدانید بدرستی که مانندترین شما بمن نیکوخلق ترین
شماست وبهمین اسناد حدیث کرد ما را فلان تا فلان که گفت پرسیدم از حضرت رضا
علیه السلام خبر ذو الفقار شمشیر رسول خدا از کجا بود و گفت جبرئیل علیه السلام آنرا از آسمان
فرود آورد و زیور او از نقره بود و آن نزد منست حدیث کرد ما را فلان از فلان از حضرت
رضا علیه السلام که گفت نظر بذریت ما عبادتست کسی گفت یا ابن رسول الله نظر بامامان شما
عبادتست یا نظر بجمیع ذریت پیغمبر صلی الله علیه و آله عبادتست مادام که از طریق و منهج او
جدا نشوند و ملوث بمعاصی نگردند حدیث کرد ما را پدرم تا حضرت رضا علیه السلام
از پدرانش از سید اوصیا از سید انبیا محمد صلی الله علیه و آله گفت نظر مکنید ببسیاری نماز
ایشان و روزه ایشان و بسیاری حج و معروف یعنی عمل خیر و نیکو و طنطنه ایشان بشب
ولیکن نظر کنید بصدق حدیث و ادای امانت وبهمین اسناد حدیث کرد ما را فلان تا فلان
هروی گفت داخل شدم بر حضرت رضا علیه السلام در آخر جمعه از شعبان گفت با من ای ابا صلت
بدرستی شعبان اکثر او گذشت و این جمعه آخر است در او تدارک کن در آنچه باقی مانده
از آن تقصیر خود را در آنچه گذشته است از آن و بر تو باد که روی آوری بآنچه مهم است ترا

و دعا و استغفار و تلاوت قرآن بسیار کن و توبه کن و بازگرد بخدای از گناهان تا روی
آوری بشهر خدای یعنی ماه رمضان بتو و تو مخلص شوی خدای را عز و جل و مگذار امانتی را در
گردن خود مگر ادا کنی آنرا و در دل خود کینه بمومنی مگر که برکنی آنرا و نه گناهی که مرتکب
آن باشی مگر باز ایستی از آن و بپرهیز از خدای و توکل کن بر او در پنهان امر خود و آشکار
آن و بخوان وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ
شَيْءٍ قَدْرًا و بسیار در آنچه باقی مانده از این ماه اَللّٰهُمَّ اِنْ لَمْ تَكُنْ غَفَرْتَ لَنَا فِيمَا
مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَاغْفِرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ زیرا که خدای تعالی آزاد میکند در این ماه
گردنها از آتش برای حرمت ماه رمضان وبهمین اسناد حدیث کرد ما را ابن القاسم
مفسر گفت حدیث کرد ما را احمد حسنی از حسن بن علی از پدرانش تا موسی علیهم السلام که گفت
پرسیده شد از صادق علیه السلام که زاهد در دنیا کدامست گفت آنکه ترک کند حلال دنیا را از
خوف حساب آن و ترک کند حرام آنرا از خوف آتش وبهمین اسناد از حضرت رضا علیه السلام
از پدرانش علیهم السلام که گفت صادق علیه السلام مردی را دید که سخت جزع مینمود در فرزندش
گفت ای مرد آیا جزع میکنی برای مصیبت خرد و غافل گشته از مصیبت بزرگ اگر تو مستعد
این راه که فرزندت رفت میکردی هر آینه چنین جزع سخت بر او نمیکردی پس مصیبت تو
که استعداد آن نکرده بزرگتر است از مصیبتی که از راه موت فرزند بتو رسیده وبهمین اسناد
حدیث کرد ما را فلان از فلان از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام که گفت
رسول صلی الله علیه و آله گفت شیعه علی ایشانند رستگاران روز قیامت وبهمین اسناد
حدیث کرد ما را فلان و فلان از حضرت رضا علیه السلام که گفت هر کس بفقیری مسلمان برخورد
و سلام دهد بر او خلاف آن سلام که بر توانگر میدهد برخورد بخدای عز و جل روز قیامت
و خدای بر او در غضب باشد وبهمین اسناد حدیث کرد ما را فلان و فلان از عبد العظیم
حسنی از امام محمد بن علی از پدرش علی رضا از پدرانش تا زین العابدین از جدش علیهم السلام

که گفت سلمان اباذر را بمنزل خود خوانده و دو رغیف پیش او آورد ابوذر آن دو رغیف را
برگرفت و بهر جانب گردانید سلمان گفت ای اباذر برای چه اینها را گردانیدی گفت ترسیدم
که پخته نباشد سلمان در غضب شد از آن سخت پس گفت تو سخت با جرأتی که این دو گرده
را رد میگردانی بخدا قسم در این نان آبی که در تحت عرش است عمل کرده و در آن آب ملایکه عمل
کرده اند که او را بجانب باد افکنده اند و باد در او عمل کرده است تا او را در کنار سحاب انداخته
و سحاب در او عمل کرده است تا او را بسوی زمین بارانیده است و در او رعد و ملایکه عمل کرده اند
تا در مواضع خود گذاشته اند و در او زمین و چوب و آهن و چهارپایان و آتش و هیمه و نمک
عمل کرده اند و آنچه من نمیتوانم شمردن بیشتر است از آنچه شمردم پس چگونه تو میتوانی باین شکر
قیام نمائی ابوذر گفت بسوی خدا توبه میکنم و آمرزش میخواهم از او از این کار که کردم و معذرت
میطلبم بسوی تو از آنچه ناخوش آمد ترا و گفت که روزی سلمان ابوذر را بضیافت خود خواند
و از انبان خود پاره نان خشک پیش او آورد و آنرا از رکوه خود تر ساخت ابوذر گفت چه خوب
نانیست اگر با او نمکی میبود سلمان برخواست و بیرون رفت و رکوه خود را گرو گذاشت و نمک
بستد و نزد او آورد ابوذر آن نان میخورد و آن نمک بر آن میپاشید و میگفت حمد خدایرا که
ما را این قناعت روزی کرد سلمان گفت اگر قناعت میبود رکوه من مرهون نمیگشت و بهمین اسناد
حدیث کرد ما را فلان و فلان از عبد العظیم حسنی که گفت با ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام گفتم
یا ابن رسول الله با من حدیثی از پدران خود بگو گفت حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش
که امیر المؤمنین علیه السلام گفت پیوسته مردمان بخیرند چندانکه برتفاوت اند و چون مساوی گردند
هلاک شوند یعنی تباه شود نظام امر بنی آدم بتفاوت نفوس است در شرف و خست و توانگری
و فقر و حاجت اگر همه شریف نفس و بی نیاز باشند امور مختل گردد و جهان از این نظام بیفتد
گفت پس گفتم زیاده کن یا ابن رسول الله گفت حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش
علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام گفت بدرستی شما نتوانید فرا گرفتن مردمانرا باموال

خود پس ایشانرا فرا گیرید بگشاده رویی و در یافتن نیکو زیرا که من شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که میگفت شما نتوانید مردمانرا فرو گرفتن باموال خود پس ایشانرا
فرا گیرید باخلاق خود و الحاصل نتوان همه مردم را خشنود کردن بمال هرچند بسیار باشد
پس باید بحسن خلق و تلطف با همه کس بکار داشتن و باین وسیله از احسان و نفع خود
همه کس را محظوظ ساختن گفت گفتم زیاده کن یا ابن رسول الله گفت حدیث کرد مرا پدرم
از پدرانش علیهم السلام که گفت امیر المؤمنین علیه السلام گفت هرکه بر زمانه عتاب کند از
عتاب او دراز گشد یعنی باید با زمانه سازگاری کردن و تنگ گیری و شکایت و ناخشنودی
یکسو نهادن و اگر نه روزگار دراز از آن عتاب بکشد و سود مند نباشد غیر غم خوردن و رنج
و غصه کاستن گفت پس گفتم او را بیفزای برای من یا ابن رسول الله گفت حدیث کرد مرا
پدرم از پدرانش علیهم السلام گفت که امیر المؤمنین علیه السلام گفت همنشینی با بدان موروث
بدگمانیست با نیکان میشوند و چه این باشد که هرکه با اشرار نشیند خو و طبع ایشان گیرد پس
اطوار اخیار در نظر او ناپسند آید از این روی با ایشان بدگمان شود گفت که گفتم بیفزا یا ابن
رسول الله گفت حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام
گفت بد توشه ایست بسوی روز بازگشت جفا و ظلم بر بندگان گفت گفتم باو بیفزا یا ابن رسول
الله گفت مرا حدیث کرد پدرم از جدم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام گفت
قیمت هر کس آنست که آنرا نیک میداند یا نیک میداند و میتواند گفت گفتم باو بیفزا یا ابن رسول
الله گفت حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام گفت
مرد پنهانست زیر زبان خود یعنی تا سخن نگوید معلوم نگردد مقدار عقل و دانش او ت تا مرد
سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد گفت گفتم باو بیفزا یا ابن رسول الله گفت حدیث
کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش علیهم السلام که امیر المؤمنین علیه السلام گفت هلاک نشد کسی که قدر
خود شناخت یعنی اندازه خود در هر باب بداند گفت گفتم باو بیفزا یا ابن رسول الله گفت

حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدر انش علیهم السلم که امیر المومنین علیه السلم گفت تدبیر
پیش از کار ایمن سازد ترا از پشیمانی گفت گفتم با او بیفزا یا بن رسول الله گفت حدیث کرد
مرا پدرم از جدم از پدرانش علیهم السلم که امیر المومنین علیه السلم گفت هر که بر زمانه اعتماد
کند بر خاک افتد گفت گفتم بیفزا یا بن رسول الله گفت حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش
علیهم السلم که امیر المومنین علیه السلم گفت خود را در مخاطره افکند هر که برای خود بی نیازی نمود
یعنی تکیه بر رای خود و دانش خود نمود و با عقلا در مهمات مشاورت نکرد و از رای ایشان سعادت
نجست گفت گفتم بیفزا یا بن رسول الله گفت حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش علیهم السلم
که امیر المومنین علیه السلم گفت کمی عیال یکی از دو توانگری و مالداریست یعنی اگر مال شروت
نباشد چون عیال کم باشد کار معیشت آسان شود و بجای ثروت نشیند گفت گفتم بیفزا یا بن
رسول الله گفت حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش علیهم السلم که امیر المومنین علیه السلم
گفت هر که در او خودبینی در آید او هالک شود گفت گفتم بیفزا یا بن رسول الله گفت حدیث کرد
مرا پدرم از جدم از پدرانش علیهم السلم که امیر المومنین علیه السلم گفت هر که یقین کند بعوض
انچه عطا کند جود نماید بعطا یعنی هر که یقین داند که هر چه ببخشد او را از ان عوض بخشند ببخشد و عطا
کند گفت گفتم بیفزا یا بن رسول الله گفت حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرانش علیهم السلم
که امیر المومنین علیه السلم گفت هر که راضی شود بعافیت از فروتر خود روزی شود او را سلامت
از برتر خود گفتم بس است مرا **وبهمین اسناد** از عبد العظیم حسنی مرویست که گفت از محمد بن
علی الرضا علیه السلم پرسیدم قول خدای عز و جل اَوْلٰی لَکَ فَاَوْلٰی ثُمَّ اَوْلٰی لَکَ فَاَوْلٰی فی سورة القیمه
گفت خدای عز و جل میگوید دوری باد مر ترا از خیر دنیا و دوری باد مر ترا از خیر آخرت این روایت
نیا سبت راوی درین کتاب مذکور کرده و الا کتاب مخصوص است باخبار رضا علیه السلم
وبهمین اسناد حدیث کرده مرا پدرم تا فلان حمیری که گفت با ابو الحسن رضا علیه السلم گفتم
مردی استنجا کند و انگشتریش در انگشت باشد و نقش آن لا اله الا الله بود گفت من کاهم

از آن گفتم با او عنایت شوم نه که رسول خدا و هر یک از پدران تو این کار میکردند و انگشتر
در انگشتان بود گفت بلی ولیکن ایشان انگشتر در دست راست میکردند پس بپرهیزید
از خدا و منظور دارید مصلحت امر خود را گفتم نقش انگشتر امیر المومنین علیه السلم چه بود گفت
چرا سوال از آنان که پیش از او بودند نمیکنی گفتم میکنم گفت نقش خاتم آدم علیه السلم لا اله
الا الله محمد رسول الله بود با آن خاتم از بهشت فرود آمد و نوح چون سوار کشتی شد خدای عز و جل
با او وحی کرد یا نوح اگر بترسی از غرق شدن تهلیل کن مرا هزار بار یعنی لا اله الا الله بگو بعد از آن
از من نجات بخواه تا از غرق نجات دهم ترا و آنانرا که با تو اند گفت پس چون نوح علیه السلم
و آنانکه با او بودند در کشتی قرار گرفتند قلس کشتی بر داشته شد قلس در لغت ریسمان کشتی را
گویند و شاید مراد ریسمانی باشد که لنگر بر او بسته اند باد سخت بر ایشان وزید و نوح علیه السلم
از غرق ایمن نگشت و باد بشتافت و او را فرصت نداد که هزار بار تهلیل کند پس گفت بزبان
سریانیه هیلولیا الفا الفا یا ماریا یا ماریا ایقن پس قلس راست بایستاد و کشتی
مستقر شد نوح علیه السلم گفت کلامی که خدای عز و جل مرا بآن از غرق شدن رهانید سزاوار است
که از من جدا نشود و گفت پس نقش کرد در خاتم خود لا اله الا الله الف مرة یا رب اصلحنی
و این معنی آن الفاظ سریانیه است گفت و ابراهیم علیه السلم چون او را در کفه منجنیق نهادند
جبرئیل در غضب شد خدای عز و جل باو وحی کرد چه چیز ترا در غضب آورده یا جبرئیل گفت یا رب
خلیل تو نیست کسی که ترا عبادت کند در روی زمین غیر او مسلط کردی بر او دشمن تو و دشمن
او را خدای باو وحی کرد که ساکت باش یا جبرئیل کسی شتاب میکند که از فوت بترسد اما
من او بنده منست هر گاه خواهم او را بستانم گفت پس خاطر جبرئیل خوش شد پس ملتفت ابراهیم
علیه السلم شد و گفت آیا ترا حاجتی هست گفت اما بتو نه پس فرو فرستاد خدای عز و جل نزد
آن حالت خاتمی که در او شش حرف بود لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ فَوَّضْتُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اَسْنَدْتُ ظَهْرِیْ اِلَی اللّٰهِ حَسْبِیَ اللّٰهُ
شد و

پس وحی کرد خدای تعالی باو که این خاتم در انگشت کن که من آتش را بر تو برد و سلام
میگردانم یعنی خنک و سلامتی میکنم گفت و نقش خاتم موسی علیه السلام دو حرف بود از
تورات آنرا بیرون آورده بود یکی که اِصْبِرْ تُؤْجَرْ یعنی صبر کن تا اجر بیابی و دیگری اُصْدُقْ
تَنْجُ یعنی راست گوی یا راست باش تا نجات یابی گفت و نقش خاتم سلیمان علیه السلام
این بود سُبْحَانَ مَنْ اَلْجَمَ الْجِنَّ بِکَلِمَاتِهِ یعنی تنزیه و تسبیح میکنم آن خداوندی را
که لجام کرد جن را بکلمات خود و نقش خاتم عیسی علیه السلام دو حرف بود از انجیل برآورده
باین مضمون خوشا آن بنده که یاد کند خدا را از جهت خود و وای بر آن بنده که فراموش
کند خدا را از جهت خود و نقش خاتم محمد صلی الله علیه و آله این بود لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللّٰهِ و نقش خاتم امیر المومنین علیه السلام این بود اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهِ و علی بن
الحسین علیه السلام بانگشتر پدر خود تختم نمود و محمد بن علی علیه السلام بانگشتر حسن علیه السلام و
نقش خاتم جعفر علیه السلام این بود اَللّٰهُ وَلِیِّی وَعِصْمَتِی مِنْ خَلْقِهِ و نقش خاتم ابی الحسن
موسی علیه السلام این بود حَسْبِیَ اللّٰهُ حسین بن خالد گفت و حضرت رضا علیه السلام گفت خود
گشود و خاتم پدرش در انگشتش بود و آن نقش [illegible] نمود و در حدیث دیگر چنین آمده است
که نقش خاتم علی بن الحسین این مضمون بود که رسوا و خوار و بدبخت و زیان کار شد قاتل
حسین علیه السلام و بهمین اسناد حدیث کرد ما را پدرم از فلان تا ابن اسباط که گفت شنیدم
از علی رضا علیه السلام حدیث میکرد از پدران خود و از علی علیه السلام که رسول گفت باقی نمانده است
از مثلها و انبیا مگر این که قول مردمان که اِذَا لَمْ تَسْتَحْیِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ یعنی چون شرم نمیکنی
پس هرچه خواهی بکن و بهمین اسناد حدیث کرد ما را فلان تا حضرت رضا از پدرانش از امیر المومنین
علیهم السلام که گفت رسول صلی الله علیه و آله خبر داد و جبرئیل از جانب خدای جل جلاله که گفت علی
بن ابی طالب حجت منست بر خلق و دیان دین منست از صلب او بیرون می آورم امامان که
قیام میکنند بامر من و میخوانند براه من بایشان دفع میکنم بلا را از بندگان و کنیزان خود

در سورة الطلاق

و بایشان فرو میفرستم رحمت خود را و بهمین اسناد حدیث کرد ما را فلان تا از ابن الصلت
که گفت گفتم با رضا علیه السلام یا ابن رسول الله چه میگوئی در قرآن گفت کلام خداست از آن
درمگذرید و از غیر او هدایت مجوئید پس گمراه گردید گمان میبرم که قصد راوی ازین سؤال
حدوث و قدم قرآن بوده است و آیا مخلوقست یا نه مخلوق و این مسئله روزگاری دراز
مایه فتنه و نزاع بود در میان مسلمانان و تعصب و عداوت میکردند در آن چنانچه از کتابها
و تواریخ معلوم است و این سوال از امامان علیهم السلام هم وقت میکردند و جواب صواب که
قطع ماده نزاع کند بایشان میگفتند و اشارت میکردند به منع و تکلف ما لا یعنی و خوض
در ما لا یلزم و فضولی در آنچه فهم نکنید و عقول تصور آن بواجبی نتوانند چنانچه منقول است
که سؤال این سوال از صادق یا باقر علیهما السلام کردند گفت لَا اَقُولُ خَالِقٌ وَلَا مَخْلُوقٌ
و گویند احمد باین کلام عجب جست تا از خلیفه معتصم بزند خورد و او قایل بقدم قرآن بود چنانچه
سایر حنابله و اشاعره بقدم قایلند و گویند نه مخلوقست بلکه از صفات ذات متعالست و قایم
بنفس و قدیم همچو صفت علم و قدرت و حیوة بر خلاف معتزله و قومی فضول از متکلمین متشیع که تعصب
و مبالغه کنند در حدوث و خلق قرآن و این جواب هم از حضرت رضا علیه السلام مشتمل است
بر منع از خوض و فضولی و اشارتست بانکه علما و بهمین قدر بگفتند که قرآن کریم را کلام خداوند
کریم دانند و از فرمان و احکام او تجاوز ننمایند و از غیر او هدایت نجویند و زیاده ازین تکلف
نیست شده و فهم ایشان بآن نمیرسد و خوض در آن موجب حیرت و فتنه و ضلالت میگردد و چه
فتنها و بلاها که ازین مسئله بمسلمانان لاحق گشت و هرکه تواریخ خوانده است این را بداند که
معتصم از جمله خلفا قایل بحدوث بود و در آن وقت خلقی بسیار از مسلمانان در دولت قتیل و اسیر
شدند که گویند اموالی عظیم فرستاد تا هرکه از اسیران بحدوث و خلق قرآن اقرار کند او را باز خرند
و الا نخرند و عجب تر آنکه بزعم مورخ اکثر آن اسیران باین بدعت اقرار نکردند و دین بدنیا نفروختند
و اسیر ماندند تا عاقبت و او در شرح دیوان امیر المومنین علیه السلام که فاضل میبدی کرده است

تحقیق

خوانده ام که از شافعی منقولست که در عهد عمر شخصی بیامد و از او این مسئله پرسید او حیران
بماند و او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد چون سوال خود بگفت آنحضرت متغیر شد و
سر زیر افکند و خاموش بماند پس گفت که من خلیفه بودم این شخص را که در منبر دم عمر
مسلمانان اند که در این مسئله و این مقال ببلا و فتنه مبتلا شوند هر که خواهد این روایت
بی تفاوت بر اندازد انجا بخواند و مثال این همینست آنست که طبیب بیمار را از دوائی و بدان
بحث و نزاع در گیرند که حقیقت و ماهیت این دوا چیست و جنگ در گیرند و یکدیگر را بچنگ
و دندان زخمی کنند طبیب در ایشان و سفاهت ایشان متحیر شود و گوید شما را با این
فضولی و بحث علتی چکار است زود دوا بنوشید تا مگر از چنگال مرگ و بلا برهید
و فی الحقیقه این مثال هر چند بس عجیب و قطیع است ولیکن مع ذلک تفاوت بی نهایت
چه غرض از این مقصود است بر تلف جیوه فانی الاعتبار وبهمین اسناد حدیث کرد ما را [illegible]
علیه السلم که گفت ما مهتران ایم در دنیا و شما یا تیم در آخرت حدیث کرد ما را [illegible]
تا رضا علیه السلم از پدرانش از علی علیهم السلم از نبی صلی الله علیه و آله که گفت هر که را خوش
اید که نظر کند بفضیلت یا قوت سرخ که خدای عز و جل بدست خود نشانده است و بان
متمسک کرده باید بعلی و امامان از ولد او تولی نماید یعنی ایشانرا دوست دارد که ایشان ولی
خدا و نشانده اند زیرا که ایشان پسندیدگان خدای تعالی و برگزیدگان اویند و ایشان
معصوم اند از هر گناه و خطیه وبهمین اسناد حدیث کرد ما را ابن الصلت که گفت شنیدم
از ابا الحسن رضا علیه السلام که گفت هر که بگوید در هر روز از شعبان هفتاد بار استغفر الله از شعبانیات
و اسئله التوبة خدای تعالی برای او بنویسد برائتی از آتش و جوازی بر صراط و
داخل کند او را در دار قرار و حدیث کرد حضرت رضا از پدرانش تا علی علیهم السلم
که گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت چون روز قیامت شود ما را بر حساب شیعه
والی کرده اند پس هر که مظلمه او میان او و خدای تعالی باشد حکم کنیم در آن و خدای ۲۳۰

عز و جل ما را اجابت کند و هر که مظلمه او میان او و مردمان باشد برای او بخشش خواهیم پس بما
بخشند و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم از آنکه عفو نماییم و ببخشیم
وباسناد او حدیث کرد ما را حضرت رضا علیه السلم از پدرانش تا علی علیه السلم که گفت
باشده رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هر که بمیرد و او را امامی از فرزندان من نباشد بمیته جاهلیت
مرده است مواخذه کرده و بانچه کرده شده در جاهلیت و اسلام وباسناد او گفت که رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت من و این یعنی علی روز قیامت همچو این دو ایم و دو انگشت بهم ضم
ساخت و شیعه ما با ما اند و هر کس مظلوم ما را یاری دهد همچنین وباسناد او گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت هر که دوست دارد که بعروة الوثقی چنگ در زند بمحبت علی و اهل بیت من
چنگ در زند وباسناد او گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت امامان از فرزندان حسین اند
علیه السلم هر که ایشانرا اطاعت کند بتحقیق اطاعت خدای کرده است و هر که ایشانرا معصیت
کند بتحقیق خدایرا معصیت کرده است ایشان عروة الوثقی اند و ایشان وسیله اند بسوی
خدای عز و جل و عروة آن حلقه را گویند که در جوال یا در بار طناب چهار پایان وضع کنند و چنگ
در ان زنند و وثقی یعنی محکم و استوار وباین اسناد گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت تو یا علی و فرزندان تو برگزیدگان خدااند از جمله خلق او وباسناد او گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت مخلوق شده ام من و علی از یک نور وباسناد او گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله که هر که دوست دارد اهل بیت مرا محشر کند او را خدای با من روز قیامت
وباسناد او گفت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت علی را که هر که ترا دوست دارد با پیغمبران
باشد در پایه ایشان روز قیامت و هر که بمیرد و او ترا دشمن دارد و پس باک ندارد که یهودی
بمیرد یا نصرانی وباسناد او گفت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت در قول حق عز و جل
فی سورة الصافات وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی باز دارید ایشانرا بدرستی ایشان سوال کرده میشوند
گفت از ولایت علی وباین اسناد گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت مر علی را و فاطمه و حسن

وحسین را وعباس بن عبد المطلب وعقیل را من جنگم با کسی که با شما جنگ کند وصلحم با کسی که
با شما صلح باشد مصنف کتاب میگوید ذکر عباس وعقیل غریبست ودراین حدیث نشنیده‌ام
آنرا مگر از محمد بن عمر البغانی دراین حدیث وباین اسناد گفت علی علیه السلم گفت نبی صلی الله
علیه وآله گفت تو بهترین آدمیانی شک نمیکند در تو مگر کافری وباین اسناد گفت علی
علیه السلم نبی صلی الله علیه وآله گفت تو از منی ومن از توام وباین اسناد گفت نبی صلی الله
علیه وآله تزویج نکردم فاطمه را مگر بامر خدا وباین اسناد گفت که رسول الله صلی الله علیه
وآله گفت هرکه من مولای اویم علی مولای اوست خدایا دوست دار هرکه اورا دوست دارد
ودشمن دار هرکه اورا دشمن دارد ویاری کن هرکه اورا یاری کند ونصرت ده هرکه اورا
نصرت دهد وهلاک کن دشمن اورا ومدد او باش برای او وفرزندان او باش وجانشینی کن او را
در فرزندان او بخیر ومبارک گردان برای ایشان درآنچه داده ایشانرا وقوت ده ایشانرا
بروح القدس ونگاه دار ایشانرا هرجا متوجه شوند از زمین وبگردان امامت را در ایشان
وسپاس دار آنرا که اطاعت کند ایشانرا وهلاک کن آنرا که نافرمانی کند ایشانرا بدرستی
تو نزدیکی واجابت کننده وباسناد او گفت که نبی صلی الله علیه وآله گفت علی اول کسی است
که مرا متابعت نمود واو اول کسی است که حق با او مصافحه کند وباسناد او گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله گفت ساعت قایم نمیشود تا قیام کند قایم حق از جمله ما واین وقتی بود که
اذن دهد خدای اورا هرکه اورا تابع شود نجات یابد وهرکه از او جدا شود هلاک گردد خدا را
خدا را ای بندگان من بیایید سوی او واگرچه بر سر برف باشد که او خلیفه خداست عز وجل
وخلیفه من وباسناد او گفت که نبی صلی الله علیه وآله گفت دروغ گفت هرکه گمان
کند که او مرا دوست میدارد واین را دوست ندارد وتحقیق دروغ گفته است وباسناد او
گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت روز قیامت منبرها گرد عرش نهند برای
شیعه من وشیعه اهل بیت من که مخلصانند در ولایت ما وخدای عز وجل گوید بیایید ای

بندگان من بسوی من تا بیان کنم بر شما کرامت خود را بتحقیق آزرده رسید شما را دنیا وباسنا
ده از علی علیه السلم گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت تو از درختی خلق شده‌ای که من
از آن خلق شده‌ام ومن اصل درختم وتو فرع آن وحسن وحسین شاخهای آن ودوستان
ما برگهای آن هرکه در آویزد بشاخی از آن داخل کند او را خدای در بهشت وباسناد او
از حسن بن علی از پدرش علی علیهما السلم گفت که نبی صلی الله علیه وآله گفت دشمن نمیدارد
ترا از انصار مگر کسی که اصل او یهودی باشد وباسناد او گفت علی علیه السلم گفت که
با من گفت نبی امی که دوست نمیدارد مرا مگر مومن ودشمن نمیدارد مرا مگر منافق وباسناد
او گفت نبی صلی الله علیه وآله گفت حلال نیست کسی را جنب شود در این مسجد مگر من وعلی
وفاطمه وحسن وحسین وهرکه از اهل من باشد زیرا که ایشان از منند وباسناد او گفت نبی
صلی الله علیه وآله گفت نمی‌چیند ثمرات مرا غیر علی مگر کافری وباسناد او از علی علیه السلم
گفت نبی صلی الله علیه وآله گفت بازگردانند شیعه ترا روز قیامت سیراب نه تشنه وبازگردانند
دشمن ترا تشنه آب خواهند ونه دهند شان وباسناد او گفت نبی صلی الله علیه وآله گفت
بغض علی کفر است وبغض بنی هاشم نفاق وباسناد او گفت علی علیه السلم گفت دعا کرد
برای من نبی صلی الله علیه وآله وگفت خداوندا راه نما دل او را وبگشا سینه او را و
ثابت ساز زبان او را ونگاه دار او را ولا انگرها وسهوها وباسناد او گفت علی علیه السلم
گفت من مامور شدم بقتال ناکثان یعنی شکنندگان پیمان وقاسطان یعنی ستمکاران
ومارقان یعنی بیرون شوندگان از دین بر مثال تیر از کمان واول اشاره بقوم عایشه ودوم
بقوم معاویه وسیوم بخوارج نهروان وباسناد او از علی علیه السلم گفت نبی صلی الله
علیه وآله گفت بازداشت جوید خدا از محبت حزن ونمیدانم مراد از حزن اینجا چیست
وبعضی گفته‌اند یعنی اهل واولاد وخزانه با آن متغیست وشاید حزن بمعنی اندوه باشد چنانچه
معروفست ولفظ حب سهو یا تصحیف بود ومراد محبت موجب حزن باشد یعنی اهل وفرزند

فی سورة الانعام

با مراد از محبت اندوه و آن باشد که شخص خود را با اندوه و غم عادت دهد و بآن مستأنس
و دل خوش کرده و حزن هر چند در بعضی اعتبارات و در بعضی مقام از صفات عارفان و
آگاهان شمرده شده و لفظ حزن در آن حالت محمود که منشأش از هشیاری و آگاهی
ناشی میشود مستعمل گشته و لیکن در بعضی اعتبارات و اصطلاحات او از صفات شر و
حالات مضره است نه خیر و خصلت نقص است نه کمال لهذا در کتاب عقل کافی فرح را از
جنود عقل شمرده و حزن را نقیض او نهاده و تا از خصال جهل کرده و فرح نیز در دیگر استعمالات
و اعتبارات مذمومست و علامت جهل و غفلت از عقل و بصیرت نه بینی که حق سبحانه و تعالی
فرموده حَتّٰی إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً و این فقیر بعد از اتمام کتاب
از عالمی استماع نمودم که از روایات عامه خوانده بود که جب الحزن بجیم و باء موحده وادی
یا چاهیست در جهنم و در استعاذه از آن وارد شده که تعوذوا بالله من جب الحزن و باسناد
او از علی علیه السلم که نبی صلی الله علیه و آله گفت ادا نمیکند از من مگر علی و منیکند ارد
وعده‌های مرا مگر علی و باسناد او از علی علیه السلم که نبی صلی الله علیه و آله گفت یا بنی هاشم
شما را ضعیف گیرند بعد از من و باسناد او از علی علیه السلم گفت نبی صلی الله علیه و آله
گفت بهترین مال کس و ذخیره‌های او صدقه است و باسناد او از نبی صلی الله علیه و آله
که گفت عفو کردم شما را از صدقه اسب و بنده و ظاهرا مراد آنست که اسب و غلام و کنیز
زکوة ندارد و بر خلاف شتر و گاو و گوسفند و باسناد او از نبی صلی الله علیه و آله که گفت
بهترین برادران من علی است و بهترین عموها حمزه و عباس صنو پدرم است و چون از
یک تنه درخت دو شاخ مقابل برآید هر یک صنو دیگری باشد و برادر را صنو گویند که
با شخص از یک اصلست و در این کلام بلیغ تر لفظی وصف عباس شده است که مدح از آن
مترشح میشود و هیچ مدحی نشده است غیر نسب معلوم و باسناد او از علی علیه السلم
از نبی صلی الله علیه و آله که گفت دو پس بالاتر از آن جماعتند گفته اند یعنی دو کس و بیشتر

جماعتند و گفته اند یعنی بالاتر از دو کس جماعتند پس دو جماعت نباشد و مشهور قول اول است
و باسناد او از علی علیه السلم از نبی صلی الله علیه و آله که گفت مؤذنان در قیامت در میان مردمان
دراز گردن‌اند یعنی گردنهای ایشان روز قیامت و غالبا وصف ایشان بطول اعناق بجهت
آنست که ایشان وقت اذان گردن دراز کشند و بر بلندی بیایند تا آواز خود [illegible]
پس مناسب آمد که از همه مردمان روز قیامت اطول اعناق باشند و صاحب قاموس
اینجا معانی دیگر گفته و صواب نمی نماید از آنجمله اینکه اعناق بکسر همزه باشد یعنی اسراع
پس مراد آن بود که ایشان از دیگران سوی جنت بهتر و در از تر شتابند و باسناد او
از علی علیه السلم از نبی صلی الله علیه و آله که گفت مؤمن بنور خدا می بیند و باسناد او از علی
علیه السلم از نبی صلی الله علیه و آله که گفت با مداد دادن صدقه دو دیده که هر که بامداد صدقه دهد
بلا ببیند و کلام نشنیده و در نسخه تحفه دیو بجره دیدیم و محل تأملست و باسناد او گفت نبی صلی الله
علیه و آله گفت که حسن و حسین بهترین اهل زمین اند بعد از من و بعد از پدر ایشان و
مادر ایشان فاضلترین زنان اهل زمین است و باسناد او از نبی صلی الله علیه و آله که گفت
بهترین زنان آنکه بر شتر سوار شدند زنان قریش اند مهربان و شفقت کنان بشوهر و باسناد او
از نبی صلی الله علیه و آله که گفت هر که بیاید شما را خواهد در اجتماع شما جدائی افکند و امر امت
بغصب و تعدی مالک شود و متولی امر شود بی مشورت او را بکشید که خدای عز و جل اذن
داده است در آن و باسناد او گفت نازل شد آیه الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ
سِرًّا وَعَلَانِيَةً در باره علی علیه السلم و این خبر در کتب احادیث بتفصیل مذکور است
و باسناد او از علی علیه السلم گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت در آیه وَتَعِيَهَا أُذُنٌ
وَاعِيَةٌ یعنی حفظ و ضبط میکند آنرا گوش شنونده و نگهدارنده و رسول صلی الله علیه و آله
گفت دعا کردم از خدا که آن گوش تو گرداند یا علی و باسناد او از علی علیه السلم گفت
ندیدم کسی را که میان دو دوش فراختر و از هم دورتر باشد از رسول خدا صلی الله

فی سورة البقرة

فی سورة الحاقة

عليه و آله وباسناده از علی علیه السلم گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت اول چیزی که
از بنده پرسیده شود محبت ما اهل بیت است وباسناده از علی علیه السلم گفت که رسول
صلی الله علیه و آله گفت من وا میگذارم میان شما ثقلین را یعنی دو چیز گران کتاب خدا
و عترت من و از هم جدا نشوند تا وارد گردند بر من بر حوض یعنی نزد من آیند بر لب حوض
کوثر وباسناده از علی علیه السلم گفت که نبی صلی الله علیه و آله قربانی میکرد بدو کبش
املح اقرن وصف املح گذشت و اقرن شاخ دار را گویند وباسناده از علی علیه السلم گفت
دعا کرد برای من نبی صلی الله علیه و آله که نگاه دارد خدای عز و جل مرا از گرما و سرما
وباسناده از علی علیه السلم گفت من بنده خدایم و برادر رسول او و نگوید این سخن بعد
از من مگر کذابی وباسناده از علی علیه السلم گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت برای من
که تو از من بجای هارونی از موسی و این در کمال شهرتست وباسناده از علی علیه السلم که
گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت در تو شبیهی است از عیسی علیه السلم دوست داشتند اورا
نصاری تا کافر شدند و دشمن داشتند یهود تا کافر شدند در دشمنی او وباسناده گفت که
نبی صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که فاطمه علیها السلم محفوظ داشت فرج خود را پس حرام
ساخت خدای عز و جل ذریت او را بر آتش وباسناده از علی علیه السلم گفت که نبی صلی الله
علیه و آله گفت بامن محب تو محب منست و مبغض تو مبغض منست و مبغض من مبغض خداست
وباسناده از علی علیه السلم گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت دوست ندارد علی را مگر
مومن و دشمن ندارد مگر کافر وباسناده از علی علیه السلم گفت که نبی صلی الله علیه و آله انگشتر
بدست راست میکرد وباسناده از علی علیه السلم گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت مردمان
از درختان پراکنده اند و من و تو از یک درختیم وباسناده از علی علیه السلم گفت نبی صلی الله
علیه و آله گفت عمار را گروه جفاکار میکشند وباسناده از علی علیه السلم گفت نبی صلی الله
علیه و آله گفت هرکه تولی نماید بغیر موالی او بروی باد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان جمیعا

وباسناده از علی علیه السلم گفت نهی کرد نبی صلی الله علیه و آله از وطی زنان آبستن
تا بزایند و این حدیث غریبست و فقها آنرا مناط فتوی نساخته اند و لیکن و این معنی
مرویست و در صحاح و مغرب اشارت بآن شده است و هذا لفظه وفی الحدیث اردت
ان انهی عن الغیلة ثم ذکرت ان فارس والروم یفعلون ذلک فلا یضرهم
وذلک ان یجامع الرجل المرأة وهی مرضع وقیل ان ترضع المرأة ولدها وهی
حاملة وباسناده از علی علیه السلم گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت امامان
از قریش‌اند وباسناده از علی علیه السلم گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت هرکه آخر
کلام او صلوات بر من و بر علی بود در جنت در آید وباسناده از علی علیه السلم
گفت زود باشد که شما را الزام کنند به برائت از من پس بری مشو از من که من بر دین
محمدم و در نهج قریب باین مضمونست که امر خواهند کرد شما را به دشنام من و برائت
از من یعنی بیزار شدن اما دشنام مرا دشنام دهید که آن مرا زکوة و شما را نجاتست
و اما برائت از من پس بری مشوید زیرا که من مولود شده ام بر فطرت و سبقت کرده ام باسلام
و هجرت وباسناده از علی علیه السلم گفت هرآینه میدانند آنکه نزد ایشان اخبار
محفوظست از اصحاب محمد که اهل صفین لعنت کرده است ایشان را خدای عز و جل بر زبان
پیغمبر خود و زیانکار شد هرکه افترا کرد وباسناده از علی علیه السلم گفت که نبی صلی الله
علیه و آله گفت تو هیچ طریقی و فجی نروی مگر شیطان غیر آن طریق و فج رود و فج جادهٔ
از راه فراخست میان دو کوه وباسناده گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت حسین را
بدترین امت بکشد و بری گردد از فرزندان او هرکه کافر شود بمن وباسناده حضرت
رضا علیه السلم از پدرانش از فاطمه علیها السلم گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت برای
علی هرکه من ولی اویم علی ولی اوست و هرکه من امام اویم علی امام اوست وباسناده
از علی علیه السلم گفت نبی صلی الله علیه روز خیبر رایت بمن داد و نرفتم از آنجا تا خدای

عز و جل فتح کرد بر دست من و باسناد او و گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت من
مامور شده‌ام که مقاتله کنم با مردم تا بگویند لا اله الا الله هرگاه این گفتند بتحقیق حرام کردند
خونها و مالهای ایشان و باسناد او و گفت نبی صلی الله علیه و آله سیر نشد از نان
گندم سه روز تا براه خود رفت و باسناد او و گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت سلمان
از ما است اهل بیت و گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت ابو ذر مصدق این امت است و گفت
که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که ماری بکشد بتحقیق که کافری کشته است و گفت
که نبی صلی الله علیه و آله گفت از پی نظر نظری دیگر مکن که ترا نیست مگر نظر اول یعنی هرگاه
چشمت بیفتد بر کسی یا چیزی که حلال نیست نظر در آن افتد نظر دیگر مکن از پس آن که آن
نظر اول از تو مغفور است و نظر بعد از آن حرام است و حرام این حدیث در معانی الاخبار
مذکور است باین مضمون که در نماز از پس نظر نظر دیگر مکن بمن در وقت آینده و بترتیب
لفظ ذو القرنین آورده‌ام و گفت که نبی صلی الله علیه و آله وقتی که مرا بیمن پیغمبر فرستاد
گفت هرگاه محاکمه آورند نزد تو حکم مکن برای یکی از دو خصم تا از آن دیگر سخن نشنوی
گفت بعد از آن در هیچ حکمی شک نکردم و در امثال گویند اگر یک خصم نزد تو آید و یک چشم
او بر کنده و ببینی برای او حکم مکنی شاید آن دیگر که بیاید هر دو چشمش بر کنده باشد و باسنا
د او علی علیه السلام گفت لعنت کند خدای بر آنکه مجادله میکنند در دین او ایشان ملعونند
بر زبان نبی او و ذم مراء و لجاج و نزاع و جدال در دین در روایات مکرر واقع است و از آن
تحذیر شدید شده است ولیکن مردم بسیار میخوانند و کمتر میشنوند و گفت قوله تعالی
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ در من نازل شده است و گفت قوله تعالی أُولَٰئِكَ هُمُ فی سورة الواقعة
الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ در من نازل شده فی سورة المؤمنون
گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت هر که آیة الکرسی صد بار بخواند چنانست که خدا را عبادت
کرده باشد در طول حیات خود و باسناد او گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت بهترین

شما کسیست که کلام نیکو گوید و طعام دهد و شب نماز گذارد و مردم خفته باشند و باسناد او
نزد علی علیه السلام ذکر کرده شد گفت دفع شود بلا از او چنانچه دفع میشود از خیمها نبی صلی الله
علیه و آله گفت هر که دروغ شمارد شفاعت نبی را در نیابد آنرا گفت نبی صلی الله علیه و آله
گفت دنیا نرود تا بایستد بکار امت من مردی از فرزندان حسین علیه السلام پر کند دنیا را
از عدل چنانچه پر شده از ظلم علی علیه السلام ایستاده آب خورد و گفت همچنین دیدم که نبی میکرد
و گفت علم کم شده و مومن است و گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت هر که غش کند با مسلمانان
در مشورت من از او بیزارم گفت ما اهل بیتیم که با ما کسی را قیاس نتوان کرد قرآن در ما
نازل شده و در ما است کان رسالت گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت من شهر علمم و علی
در آنست گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت خدای عز و جل نظر کرد در اهل زمین مرا اختیار کرد
پس دویم بار نظر کرد و ترا اختیار کرد و بعد از من پس گردانید ترا قیم بامر امت من بعد از من
و بعد از ما کسی مثل ما نبود علی علیه السلام گفت فی قوله تعالی وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ فی سورة الرحمن
كَالْأَعْلَامِ آن کشتیهاست گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت عمار بر حق است وقتی که کشته
میشود و بنا بر نسخه دیگر تا کشته میشود میان دو گروه یکی از آن دو بر راه من و سنت منست
و دیگر از آن بیرون رفته اند از دین گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت در [illegible] او را و بسیجه
بر بندید مگر در علی علیه السلام گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت هرگاه من بمیرم آشکارا شود در
تو کینها در سینهای قومی که گرد آیند بر تو و منع کنند از تو حق ترا گفت نبی صلی الله علیه و آله
گفت کف علی کف منست کف یعنی دست حسین علیه السلام از جابر حدیث کرد که گفت ما نمیشناختیم
منافقان را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مگر بدشمنی ایشان علی و اولاد او را حسین
بن علی علیهم السلام گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت یا علی جنت مشتاقست بتو و بعمار و سلمان
و ابو ذر و مقداد و باسناد او علی علیه السلام گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت امت من
غدر خواهند کرد با تو بعد از من و تابع خواهند شدن در آن نیکوکار این امت و بدکار ایشان

گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت هر که دشنام دهد علی را مرا دشنام داده است و هر که مرا
دشنام دهد خدا را دشنام داده است وباسناد او گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت
تو یا علی در بهشتی و تو ذو قرنین بهشتی یا تو ای ذو قرنین بهشت و در قاموس گوید
ذو القرنین بر علی بن ابی طالب اطلاق شود زیرا که رسول صلی الله علیه و آله گفت اِنَّ لَكَ
فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا وَيُرْوى كَنْزًا اي اِنَّكَ لَذُو قَرْنَيْهَا اي ذُو طَرَفَيِ الْجَنَّةِ وَمُلْكِهَا
الْاَعْظَمِ تَسْلُكُ مُلْكَ جَمِيعِ الْجَنَّةِ كَمَا سَلَكَ ذُو الْقَرْنَيْنِ جَمِيعَ الْاَرْضِ اَوْ ذُو
قَرْنَيِ الْاُمَّةِ فَاُضْمِرَ وَاِنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ ذِكْرُهَا اَوْ ذُو جَبَلَيْهَا لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
اَوْ ذُو شَجَّتَيْنِ فِي قَرْنَيْ رَاْسِهِ اِحْدَيهُمَا مِنْ عَمْرِو بْنِ وُدٍّ وَالثَّانِيَةُ مِنِ ابْنِ
مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللهُ وَهَذَا اَصَحُّ انتهی کلامه و شیخ صدوق در معانی الاخبار آورده است
که عَنْ عَلِيِّ بْنِ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهُ
يَا عَلِيُّ اِنَّ لَكَ كَنْزًا فِي الْجَنَّةِ وَاَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا فَلَا تُتْبِعِ النَّظْرَةَ فِي الصَّلَوةِ فَاِنَّ
لَكَ الْاُولَى وَلَيْسَتْ لَكَ الْآخِرَةُ و بعد از کلامی در تحقیق کنز میگوید وَاَمَّا
قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا فَاِنَّ قَرْنَيْهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ لِمَا رُوِيَ
اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ الحدیث پس میگوید وفی وجه آخر معنی
قوله وَاَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا اَيْ اِنَّكَ صَاحِبُ قَرْنَيِ الدُّنْيَا وَاِنَّكَ الْحُجَّةُ عَلَى
شَرْقِ الدُّنْيَا وَغَرْبِهَا وَصَاحِبُ الْاَمْرِ فِيهَا وَالنَّهْيِ فِيهَا وَكُلُّ ذِي قَرْنٍ
فِي الشَّاهِدِ اِذَا اُخِذَ بِقَرْنِهِ فَقَدْ اُخِذَ بِهِ اِلَى قَوْلِهِ وَفِي وَجْهٍ آخَرَ مَعْنَاهُ
اَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذُو قَرْنَيْ هَذِهِ الْاُمَّةِ كَمَا كَانَ ذُو الْقَرْنَيْنِ لِاَهْلِ وَقْتِهِ
وَذَلِكَ اَنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ ضُرِبَ عَلَى قَرْنِهِ الْاَيْمَنِ فَغَابَ ثُمَّ حَضَرَ فَضُرِبَ
عَلَى قَرْنِهِ الْآخَرِ وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَا الْقَرْنَيْنِ
لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا وَلَا مَلَكًا وَاِنَّمَا كَانَ عَبْدًا اَحَبَّ اللهَ فَاَحَبَّهُ اللهُ وَنَصَحَ لِلّٰهِ فَنَصَحَهُ اللهُ

وَفِيكُمْ مِثْلُهُ يَعْنِي بِذَلِكَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهَذِهِ الْمَعَانِي كُلُّهَا
صَحِيحَةٌ بَيِّنًا وَلَهَا ظَاهِرٌ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَكَ فِي الْجَنَّةِ كَنْزٌ وَاَنْتَ
ذُو قَرْنَيْهَا حسین علیه السلام گفت امیر المؤمنین علیه السلام برای ما خطبه کرد و گفت بپرسید
از من از قرآن تا خبر دهم شما را از آیات آن در که نازل شده و کجا نازل شده علی علیه السلام
گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت من دوست میدارم برای تو آنچه دوست میدارم
برای خودم و ناخوش میدارم برای تو آنچه ناخوش میدارم برای خودم حسین علیه السلام
گفت که پدرم با من گفت رسول صلی الله علیه و آله ما را امر کرد تا بر پدر تو سلام کنیم به امارت
مومنان یعنی گوئیم اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حسین علیه السلام گفت که نبی صلی الله
علیه و آله گفت یا علی بشارت ده شیعه خود را من شفیع ایشانم روز قیامت وقتی که نفع
نمیدهد ایشان را مگر شفاعت من علی علیه السلام گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت که وسط
بهشت مراست و اهل مرا حدیث کرده ما را فلان و فلان تا حضرت رضا علیه السلام از پدرش
موسی علیه السلام از برادرش اسمعیل از پدرانش از حسین از پدرش علی علیهم السلام از
نبی صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام از خدای عز و جل گفت هر که دشمنی کند با دوستان من
من بحرب من بیرون آمده است و هر که حرب کند با اهل بیت نبی من بتحقیق فرود آمده بر او
عذاب من و هر که تولی نماید بغیر ایشان فرود آمده برای او غضب من و هر که عزیز دارد
غیر ایشان را نزد او رنجانیده است مرا و هر که رنجاند مرا او در آتش است وباسناد او
حدیث کرده فلان و فلان از حضرت رضا از پدرانش از علی علیهم السلام که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت هر که نتواند در حال ایستاده نماز کند باید نشسته نماز کند و اگر
نتواند نشسته نماز کند بر پشت افتاده و دو پا را روبقبله کرده نماز کند و اشارت کند
بنوعی و قبلا در این باب گذشت وباین اسناد حدیث کرده ما را فلان و فلان از رضا
از پدرانش از علی علیهم السلام از نبی صلی الله علیه و آله که گفت نیکوئی کن با اهلش

از پدرش م

ویا غیر اهلش اگر اهل آنست خود اهل آنست واگر او نیست اهل آن تو هستی اهل آن و غالبا
گذشت بیت تو نیکی میکن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز و باین اسناد
گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هرکه راضی کند سلطانی را بچیزی که در خشم افکند
خدای را بیرون رفته است از دین خدا و باین اسناد از رضا علیه السلم گفت شنیدم
از پدرم حدیث میکرد از پدرانش از جابر بن عبد الله گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
در قبه بود از حرم و دیدم بلال حبشی را بیرون می آمد از نزد او و آبی که از وضوی رسول
زیاده آمده بود با او بود و مردم بشتافتند هرکه چیزی از آن بدست میکرد بروی خود میمالید
و هرکه نمی یافت از دست یارش میگرفت و بروی میمالید و همچنین کرده شد با فضل
وضوء امیر المؤمنین علیه السلم و باین اسناد گفت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بشوئید
طفلان خود را از غمر زیرا که شیطان میبوید غمر را پس طفل در خواب فزع میکند و کاتبان
بآن متاذی میگردند و غمر هرکه بوی گوشت یا ماهی و مانند آن که در دست و دهن بعد از اکل
میماند یا بوی عرق تن و باین اسناد گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت اخلاص نورزید
بنده برای خدا چهل صباح مگر جاری شود چشمهای حکمت از دل او بر زبان او و غالبا صوفیه
در وضع چله و اختیار عدد چهل مستمسک مثل این حدیث باشند و باین اسناد گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت نیکو خوانید قرآن را بآوازهای خود زیرا که آواز نیک زیاده
میکند حسن قرآن را و این آیه خواند یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ و در سوره فاطر و تتمه
اوله جَاعِلِ الْمَلَائِکَةِ رُسُلًا أُولِی أَجْنِحَةٍ مَثْنَیٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ یَزِیدُ
و غالبا آن روایت که در او تغنی بقرآن فرموده اند هم از این بابست و باین اسناد
رضا علیه السلم حدیث کرد که علی علیه السلم گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت از جمله حق
مهمان آنست که با او همراه بروی و او را بیرون کنی از حریم خود تا در رضا علیه السلم روایت
کرد از علی علیه السلم که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که میگفت که انگشتر عقیق

کنید که آن اول گواهیست که اقرار کرد برای خدای تعالی بوحدانیت و برای من بنبوت و
از برای تو یا علی بوصیت و در بعضی نسخها این جمله نیز هست که و از برای شیعه تو بجنت
و باین اسناد گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت بسیار یاد کنید هادم لذات را
یعنی خراب کننده لذتها را که موت و فناست و واقعه ناگزیر و بلا گفت که رسول صلی الله
علیه و آله گفت هرکه خوار سازد و خوار چند مومنی را یا حقیر شمارد او را از برای فقر
و تنگدستی و بی چیزی او مشهور سازد یعنی رسوا کند او را خدای تعالی بر سر جهنم روز
قیامت و غالبا در این باب گذشت فاطمه بنت علی الرضا علیه السلم حدیث کرد از پدرش
و عمش و جدش از پدر ایشان علی بن الحسین از پدرش و عمش از علی علیهم السلم که گفت
حلال [illegible] مسلمانرا اینکه بترساند مسلمانی را و باین اسناد از نبی صلی الله علیه و آله گفت
هرکه باز دارد غضب خود را خدای عز و جل باز دارد از او عذاب خود را و هرکه نیکو کند خوی
خود را خدای عز و جل او را برساند بدرجه صایم قایم یعنی روزه دار نماز گذار مراد آن خو
بود که بجای روزه و نماز و باین اسناد علی علیه السلم گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله
هرگاه ماه نو میدید میگفت أَیُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِیعُ الدَّائِبُ السَّرِیعُ الْمُتَصَرِّفُ فِی مَلَکُوتِ
الْجَبَرُوتِ بِالتَّقْدِیرِ رَبِّی وَرَبُّکَ اللّٰهُ اللّٰهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَیْنَا بِالْأَمْنِ وَالْإِیمَانِ
وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْإِحْسَانِ وَکَمَا بَلَّغْتَنَا أَوَّلَهُ فَبَلِّغْنَا آخِرَهُ
وَاجْعَلْهُ شَهْرًا مُبَارَکًا تَمْحُو فِیهِ السَّیِّئَاتِ وَتُثْبِتُ لَنَا فِیهِ الدَّرَجَاتِ
یَا عَظِیمَ الْخَیْرَاتِ یعنی ای مخلوق فرمان برنده رنج کشنده شتابنده تصرف کننده
در ملکوت جبروت کننده بتقدیر ملک تقدیر پروردگار من و پروردگار تو الله است
خدایا این هلال را بر ما امن و امان و اسلام و سلامت و احسان گردان و چنانچه ما را
باول آن رسانیدی پس بآخر آن برسان و او را ماهی مبارک گردان که در او سیئات
ما محو کنی و حسنات برای ما در او ثابت سازی و درجات ما در او بلند گردانی ای صاحب

خیرات عظیم وباین اسناد گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله هرگاه ماه شعبان داخل میشد روزه میداشت در اولش سه روز ودر وسطش سه روز ودر آخرش سه روز وهرگاه ماه رمضان داخل میشد پیش از آن دو روز افطار مینمود وپس روزه میداشت غالبا سبب حفظ قوت واستظهار است برای روزه ماه رمضان ودر حدیث دیگر خوانده ام که پیش از ماه رمضان سه روز روزه دارند وباین اسناد رسول الله صلی الله علیه وآله گفت رجب ماه اصب خداست ودر بعضی نسخ اصم واقعست بجای اصب وصحیح اولست زیرا که معنی صب ریختن است وماه رجب را اصم وهم اصب میگویند یعنی میریزد خدای تعالی در او رحمت بر بندگان خود گفته اند برای آن او را عرب شهر اصم که در او غارت وقتال حرامست پس آواز وفریاد مظلومان غارت زده واسیران که یا صباحاه ویا فلان شنیده نمیشود پس گویا کر است وگفته اند آواز سلاح شنیده نمیشود ودر شهر شعبان در او خیرات منشعب میگردد یعنی متفرق یا مجتمع میشود ودر اول روز از ماه رمضان شیاطین را در غل بر نهاده میشوند ودر هر روز از او هفتاد هزار آمرزیده میشوند وچون شب قدر شود بیامرزد خدای مثل آن که در رجب وشعبان وشهر رمضان آمرزیده است تا آن روز مگر مردی میان او وبرادرش کینه ودشمنی باشد خدای عز وجل گوید انتظار برید ومهلت دهید ایشانرا تا صلح کنند وباین اسناد گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که خدای عز وجل وحی میکند بحافظان کریمان نیکوکاران یعنی ملائکه کاتب اعمال که منویسید بر بنده وکنیز مومن دلتنگیهاشان ولغزشهاشان بعد از عصر وباین اسناد گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت خدا را خروسیست زیر عرش دو پای او در آخرهای زمین هفتم رفته هرگاه ثلث آخر شب شود آن خروس خدا را تسبیح کند بآوازی که همه چیز آنرا بشنود غیر از ثقلین جن وانس پس در آنوقت خروسهای دنیا بآواز

آیند وباین اسناد گفت که نبی صلی الله علیه وآله طلع وجمار با خرما میخورد ومیگفت ابلیس لعنه الله غضبش سخت میشود ومیگوید این آدم چندان زیست که کهنه با تازه خورد یعنی خرماهای سال گذشته با نوبر امسال خورد وجمار بضم جیم وتشدید میم شحم نخلست وطلع بجای شکوفه خرماست بر مثال اول غوره انگور که میان گل وغوره بود واین هر دو را عرب بخورند وبا خرما هم نیز بخورند وباین اسناد از علی علیه السلام گفت نزدیک کعبه نشسته بودم شیخی منحنی القامت بیامد ابروانش بر دو چشمش افتاده از غایت پیری واو دست عکازه داشت یعنی عصائی که آهنی در سر دارد وبر سرش برنسی سرخ بود یعنی کلاه ودر اوست مدرعه از پشم ونزدیک نبی صلی الله علیه وآله ونبی صلی الله علیه وآله پشت بر کعبه داشت گفت یا رسول الله دعا کن برای من بمغفرت نبی صلی الله علیه وآله گفت سعی تو خایب وخاسر است یا خایب باد وعملت گمراه ویرا پس چون پشت برگردد ورفت با من گفت یا ابا الحسن این را میشناسی گفتم نه گفت این لعین ابلیس است علی علیه السلام گفت دویدم از پس او تا رسیدم باو واو را بر زمین زدم وبر سینه اش نشستم ودست در حلقش نهادم تا خبه اش کنم گفت مکن یا ابا الحسن که مرا مهلت داده است خدای عز وجل تا روز وقت معلوم یعنی قیامت والله یا علی من ترا دوست میدارم وهیچکس ترا دشمن نداشت مگر باینکه با پدر او شریک شدم در مادر او پس ولد زنا شد گفت علی علیه السلام من خندیدم ورها کردمش وباین اسناد فلان نهشلی گفت که گفتند با علی رضا ومحمد بن علی علیهم السلام که از مامون شنیدیم نقل میکرد از رشید واو از مهدی واو از منصور واو از پدرش واو از جدش که گفت ابن عباس با معاویه گفت آیا میدانی چرا فاطمه علیها السلام باین نام نامیده شده گفت نمیدانم گفت برای آنکه او وشیعه او از آتش منقطع شدند یعنی باز گرفته شده وهمچو طفل که از شیر باز گیرند تا آنکه فطام گویند وگفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله که این میگفت

وباین اسناد رضا علیه السلام روایت کرد از پدرانش که علی علیه السلام گفت که
رسول الله صلی الله علیه وآله گفت یا علی سوال نکردم از پروردگار خود چیزی مگر سوال
کردم برای تو مثل آن را غیر آنکه حق تعالی گفت بعد از تو نبوت نیست تو خاتم انبیایی و علی
خاتم اوصیا و باین اسناد علی رضا علیه السلام حدیث کرد از پدرانش از علی علیه السلام
که گفت داخل شدم بر رسول صلی الله علیه وآله روزی و در دست او سفرجلی بود یعنی آبی
که به تبریز گویند پس آن آبی بخورد و بمن خورانید و میگفت بخور یا علی که این هدیه جبار است
بسوی من وسوی تو علی علیه السلام گفت یافتم در آن هر لذتی را پس گفت بمن یا علی هر که
سه روز ناشتا آبی بخورد ذهنش صافی گردد و درونش از علم و حلم پر گردد و از کید
ابلیس و جنود او محفوظ ماند و باین اسناد از علی علیه السلام گفت که رسول الله صلی الله
علیه وآله گفت یا علی هرگاه طبخی کردی شوربای گوشت بسیار کن که آن بجای گوشت است
و همسایگان بده واگر گوشت بر نخورند شوربا بر بخورند و باین اسناد از علی علیه السلام گفت
که رسول الله صلی الله علیه وآله بامن گفت یا علی مردم از درختان پراکنده مخلوق شده اند
و من و تو از یک درخت مخلوق شدیم من اصل آنم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای
آنند و شیعه ما برگ آن هر که چنگ زند بشاخی از شاخهای آن خدای عز و جل او را داخل
جنت گرداند و مثل این گذشت درین باب و باین اسناد علی رضا علیه السلام حدیث
کرد از پدران از حضرت باقر علیه السلام از جابر انصاری که گفت رسول صلی الله علیه وآله
گفت من شهر علمم و علی کلید آن هر که شهر خواهد نزد کلید آید و باین اسناد حضرت رضا
علیه السلام از پدران از علی علیه السلام گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت خوب چیزیست
هدیه کلید حاجتها و باین اسناد گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت هدیه کینها از سینها
میبرد و باین اسناد علی علیه السلام گفت که رسول الله صلی الله علیه وآله گفت خیر طلب
کنید نزد خوب رویان که افعال ایشان لایقتر است که نیکو باشد یعنی چون رویشان نیکوست

باید خلقشان نیز نیکو باشد باین اسناد گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت من خاتم انبیایم
و علی خاتم اوصیا و گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت جمعه را افراد مکنید بروزه یعنی
شما جمعه را روزه مگیرید غالبا مراد آنست که او را اختیار مکنید برای روزه و اختصاص
مدهید مگر از این رو که در حکم عید است و در او حرکت بمسجد واقع میشود و گفت رسول
صلی الله علیه وآله گفت توبه کار از گناه همچو کسیست که او را گناه نباشد گفت رسول صلی الله
علیه وآله شب چراغها خاموش کنید که فویسقه نکشد و خانه را با آنچه در اوست نسوزد
گویند فویسقه موش است او را فاسق گفت بسیار باشد که فتیله چراغ بکشد و آتش
در چیزی افکند کسی نقل میکرد که موشی با من در خشم شد از جفائی که با او کردم و تبید پری
قریب فتیله بکشید و آتش در رخت من زد وقتی در حجره من فتیله از کنار چراغ از بالای
طاق فرو افتاد و من در خواب بودم و آتش در رخت من درگرفت اگر لطف حق تعالی او را
در نمی یافت میسوختم گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت کماة از جمله آن منست که خدای
تعالی بر بنی اسرائیل فرستاد و آب او شفای چشمست و عجوه که از جنس برنی است از بهشت و
او شفاست از زهر کماة گیاهیست که از زمین نمدار بر آید و او را کباب کنند و گویند طعم
کباب بره دارد و در فارسی سماروغ نامند و عوام و نبلان و من شهور آنست که ترنجبین است
یا مانند آن با سلوی با قوم موسی در تیه نازل میشد و ذکر خرمای عجوه گذشت و باین اسناد
علی علیه السلام خنثی را از موضع بول میراث داد یعنی اعتبار مخرج بول نمود برای تعیین شدن
ذکر و انثی چنین مرویست در قضایای آنحضرت که شکر بید اگر بول از رحم می آید زنست و اگر
از ذکر مرد الحدیث

باب سی و یکم آنچه از حضرت رضا علیه السلام مرویست در علتها

حدیث کرد ما را فلان و فلان که بابی الحسن رضا علیه السلام گفتم چرا خدای تعالی خلق را
بانواع مختلف آفرید و مجموع نیافرید گفت تا در اندیشها نیفتد که مگر عاجز است و هیچ
صورت در اندیشه محمد نیفتد مگر خدای عز و جل بر آن صورت خلقی آفریده است و تا

نکویند پس چه گویند و گه آیا خدای قادر است که بر صورت چنین و چنین خلقی کند مگر او را
در خلق او به چند تبارک و تعالی پس بمانند بسبب نظر در انواع خلق او که او البته بر همه چیز
قادر است بر کمال عبد السلم هروی گفت از رضا علیه السلم پرسیدم که بچه علت خدای
عز و جل دنیا را غرق کرده در زمان نوح علیه السلم و در ایشان بعضی اطفال بودند و بعضی
که گناه نداشتند گفت در ایشان اطفال نبودند زیرا که خدای عز و جل عقیم کرده انید
اصلاب قوم نوح و ارحام زنان ایشان را چهل سال پس نسلشان منقطع بود و پس همه غرق
شدند و در ایشان طفلی نبود و خدای عز و جل آن نکند که بعذاب خود هلاک کند بیگناه را
اما باقی قوم نوح برای آن غرق شدند که تکذیب پیغمبر میکردند نبی خدا یا بعضی دیگر که هم
غرق شدند راضی بودند بتکذیب ایشان و هر که غایب باشد از کاری و راضی کرده باشد آن
کار را مانند آنست که حاضر باشد نزد آن کار و برای آن آمده و شا گفت که رضا علیه السلم
گفت که پدرم گفت که صادق علیه السلم گفت که خدای عز و جل گفت إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ
یعنی پسر تو که غرق شده از اهل تو بود و این برای آن گفت که او مخالف پدر بود و آنانکه متابع
بودند ایشان را از اهل نوح خواند گفت و پرسید از من که مردم این آیه را و پسر نوح چگونه
میخوانند إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ گفتم بدو وجه میخوانند یکی عمل غیر صالح غالبا عمل مضموم و غیر نیز
مضموم مضاف بصالح مراد است و قرات مشهوره آنست و دیگری عمل غیر صالح در صورت
همچو اولست و غالبا مراد عمل مضموم مضاف بغیر است بقرینه آینده و یعنی او عمل شخصی غیر صالح
بود و الی اصل فرزند مرد نا خوبی بود و گفت دروغ گفتند او پسر نوح است لیکن خدای
عز و جل او را نفی کرد از نوح وقتی که مخالفت نمود او را در دین او و قرات دیگر اینجا که در
تفسیر مذکور میشود عمل بصیغه ماضی است همچو فرح و غیر صالح مفعول او یعنی او کار نا خوب و غیر
صالح کرد و این از قرات دوم اقربست و قرات دوم در تفسیر نخوانده ام و حکایت کنند
که حجاج در قرات قرآن باین آیه رسید و متامل گردید در کیفیت قرات آن فقیهی آنجا شد و

فی سورة هود

رسید

بقرات بود او را طلبید و از او پرسید و در آن اثنا او را کاری اتفاق و از مجلس برخواست آنرا
باز نیامد مرد مکان جرات نداشتند که فقیه را مرخص سازند بزندان باز داشتند بعد از شش ماه
روزی حجاج نظر در صحیفه محبوسان میکرد نام فقیه بخواند و خبر او پرسید حال باز گفتند او را بخواند
و گفت ترا بچه جرم در زندان کرده اند گفت بجرم پسر نوح که عمل غیر صالح داشت رضا علیه السلم
گفت شنیدم آنچه پدرم که میگفت پدرم میگفت خدای عز و جل ابراهیم را علیه السلم برای آن
خلیل خود ساخت که او هیچکس را باز نکردانید یعنی از عطا و قضای حاجت محروم نکردانید
و سوال نکرد از کسی هرگز مگر الله تعالی رضا علیه السلم گفت فی قوله تعالی إِن يَسْرِقْ فَقَدْ
سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ یعنی اگر او
دزدیده بتحقیق برادری داشت پیش از این که هم دزدیده مقصد آنکه و هو اعلم اگر ابن یامین
دزدی کرده او برادر اعیانی یوسف علیه السلم بود دزدی کند چه عجب که برادرش هم دزدی کرده
بود آنرا یوسف علیه السلم در خاطر نهان داشت و با ایشان ظاهر نساخت رضا علیه السلم
گفت اسحق پیغمبر منطقه یعنی کمربندی داشت که میراث میبردند آنرا پیغمبران بزرگتر و آن
نزد عمه یوسف علیه السلم بود و یوسف نزد او میبود و دوست میداشت یوسف را پدرش
فرستاد که یوسف را بفرست باز بتو میفرستم پیغام داد که امشب نزد من باشد و او را
ببویم و صبح بفرستم پس صبح منطقه بر گرفت و در کمر یوسف بست زیر جامه او بفرستاد
نزد پدر و چون از پیش او بیرون آمد بساختگی منطقه را بجست تا در کمر او بیافت و مقرر
آن بود در آن زمان که هر که چیزی بدزدد او را بصاحب مال دهند و بنده او گردد و مقصود
آنست که عمه اش این حیله کرد تا یوسف را با او سپارند و او را انجا رفت یوسف
ممکن نشد از نزد و دیگر برادران از حیله با خبر نبوده اند یا از خوش ذاتی اغماض نموده اند
و باسناد او فلان و شا گفت شنیدم از علی رضا علیه السلم که میگفت حکومت در
بنی اسرائیل چنین بود که هر که چیزی میدزدید بسبب آن بنده میکردید و یوسف نزد عمه اش

فی سورة یوسف

بود و خرد بود و عمهٔ او را دوست میداشت و اسحق علیه السلام منطقه داشت آنرا به
یوسف یعقوب علیه السلام پوشانیده بود و آن نزد دختر اسحق میبود و یعقوب یوسف را
از عمه اش بخواست و او از این غمگین شد و گفت بگذار برای تو میفرستم پس منطقه در
کمر او بست زیر جامها و نفرستاد چون نزد پدر آمد از پی او بیامد و گفت منطقه را دزدیده اند
و تفتیش کردند و در کمر یوسف بیافت از این روی برادران یوسف وقتی که صاع در بار برادر
پیدا شد گفتند إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ یوسف علیه السلام با ایشان
گفت جزای آنکس که صاع در بار او پیدا شود چیست و این پیش از آن بود که گفتند خودش
جزاؤه است یعنی خودش را بستاند به بندگی چنانچه عادت رفته بود میان ایشان پس
ابتدا کرد و نظر فرمود بارهای آن برادران پیش از ظرف برادر خود پس از بار برادر بیرون
آورد و از آنجا برادران یوسف علیه السلام گفتند إن يسرق فقد سرق الآیه و در بعضی
تفاسیر چنین است که یوسف صنم پدر و مادر خود بدزدید و بشکست تا پرستش نشود و باسناد
او ابراهیم همدانی گفت با ابو الحسن رضا علیه السلام گفتم که چرا خدای فرعون را غرق کرد
و او ایمان آورده و بتوحید اقرار نمود گفت زیرا که ایمان آورد وقتی که عذاب بدید
و ایمان وقت مشاهدهٔ عذاب مقبول نبود و اینست حکم خدای تعالی در پیشینیان و پسینیان
حق تعالی گفت فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا فی سورة المؤمن
بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا یعنی چون دیدند عذاب
ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا تنها و کافر شدیم بآنچه بودیم بآن مشرک مراد آنکه دیگر
اصنام و شریکان نگوییم پس نبود که نفع دهد ایشان را ایمانشان چون دیدند عذاب ما را
والحاصل ایمان و توبه پیش از مشاهدهٔ عذاب و نزول عقاب صحیح و مقبول بود و اما ۱۴۱
بعد از آن کار دشوار است مگر فضل او آسان کند و ایضا حق عز و جل گفت يَوْمَ يَأْتِي فی سورة الانعام
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ

۱۴۱

فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا یعنی روزی که بعضی از علامات پروردگار تو بیاید نفع ندهد کسی را
ایمان او که پیش از آن ایمان نیاورده باشد یا در ایمان خود خیری کسب کرده و همچنین
چون فرعون را غرق دریافت گفت آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي الآیه ایمان آوردم
که نیست الهی و معبودی مگر آن اله که بنو اسرائیل بوی ایمان آورده اند و من از مسلمانم
با او گفته شد حالا و بتحقیق از این پیش نافرمانی کردی و از مفسدان بودی پس امروز ترا
بر آوریم ببدنت یعنی کالبدت از دریا بیرون افکنیم تا از برای پسینیان علامتی
باشد و فرعون از سر تا قدم در آهن غرق بود چون در دریا غرق شد بدن او را خدای
تعالی بر بلندی از زمین انداخت تا از برای پسینیان علامتی باشد تا او را ببینند
با آنکه آهن و گرانی بر زمینی بلند افتاده و چیزی گران در آب فرو رود و بالا و بلندی
بر نیاید پس این علامتی و نشانی باشد و هم برای علت دیگر خدای عز و جل او را غرق
کرد و آن این بود که او بموسی علیه السلام استغاثه نمود وقتی که غرق میشد و بخدای عز و جل
استغاثه نمود و خواهی نمود و خدای عز و جل باو وحی کرد یا موسی تو بداد او نرسیدی
زیرا که او را تو خلق نکرده بودی اگر بمن استغاثه مینمود و داد او میرسیدم و باسناد او
رضا علیه السلام گفت شنیدم از پدرم موسی علیه السلام که میگفت در قول حق تعالی فَتَبَسَّمَ
ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا که چون آن نمله با مورچگان گفت يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ فی سورة النمل
لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ یعنی ای مورچگان بمسکنهای خود روید تا نشکنند زیر
پای مالند شما را سلیمان و لشکر او باد و آن آواز را بسلیمان علیه السلام رسانید و او در هوا
میرفت و باد او را برداشته بود پس بایستاد و گفت بیارید آن نمله را چون بیاوردند با او
گفت ای نمله آیا ندیدی که من نبی خدایم و ظلم بر کسی نمیکنم نمله گفت بلی میدانم سلیمان
علیه السلام گفت پس چرا ایشان را از ظلم من تحذیر فرمودی و گفتی ای مورچگان در مسکنهای تان
در شوید گفت ترسیدم که زینت ترا ببینند و بآن مفتون شوند و از خدای عز و جل دور افتند

بعد از آن نمله گفت یا سلیمان تو بزرگتری یا پدرت داود علیه السلام گفت بلکه پدرم
داود نمله گفت پس چرا در حرفهای نام تو حرفی زایداست بر حروف پدر تو سلیمان گفت
من باین علم ندارم نمله گفت لِاَنَّ اَبَاكَ دَاوُدَ جَرَحَ جُرْحَهُ بِوُدٍّ فَسُمِّيَ دَاوُدَ برای
آنست که پدر تو داود مداوات نمود جراحت خود را بدوستی پس از آن علت داود مسمّی
شد و توای سلیمان امید دارم که به پدر برسی و لفظ داوی جرحه بود محل اشکال و غلط است
و در اکثر نسخ چنین یافت شده و لیکن در زهرة الریاض که بعضی از علمای کرام او را
سلیمان بن داود سبعی نامست تألیف کرده و روایات او اکثر از طریق عامه است چنین
خواندم که لِاَنَّهُ دَاوِيْ جَرْحَهُ فُؤَادَهُ و غالبا الف ساقط شده زیرا که این کلمه یا جرح
بضم جیم باید یا جراحت بکسر جیم و بالجمله این اظهر است بعد از آن نمله گفت آیا میدانی
که چرا باد را مسخر تو کرده اند از میان سایر مملکت گفت نه مورچه گفت باین خدای عز و جل
آن خواست که اگر تمام مملکت را برای تو مسخر کنم چنانچه باد را برای تو مسخر کردم هر آینه
از چنگ تو بیرون رود و از تو بجهد همچو باد پس در این وقت سلیمان علیه السلام بخندید از گفتار
او و در زهرة الریاض چنین است که چون سلیمان علیه السلام بوادی نمل رسید نمله که
نامش حرمی یا طاخیه یا شاهد بود و او لنگ بود گفت یا ایها النمل الآیه و هر که تحتی سکنی گفت
باد آن را بگوش سلیمان علیه السلام رسانید پس از سه میل کلام او بشنید پس چون بیامد
بانمله گفت مورچگان را از ظلم من ترسانیدی مگر ندانی که من نبی عادلم گفتی لَا يَحْطِمَنَّكُمْ
سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ مگر نشنیدی که گفتم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ یعنی ندانسته و بیخبر شما را
پی سپر کنند با آنکه مراد من حطم نفوس نبود که مراد حطم قلوب بود ترسیدم که آرزو کنند
نعمت ترا پس مشغول شوند بدیدن تو از تسبیح خدا سلیمان علیه السلام گفت مرا پند ده
گفت میدانی چرا پدرت داود نامیده شد گفت نه گفت برای آنکه دوا کرد جراحت دل خود را
و میدانی چرا تو سلیمان نامیده شدی گفت نه گفت برای آنکه سلیم القلبی و بسلامت سینه

این منزلت یافتی و بر باد سوار شدی و وقت آنست که به پدرت داود برسی گفت
نمله که دانی چرا خدای تعالی باد را مسخر تو کرد گفت نه گفت ترا خبر داد که دنیا همه باد است
و میدانی که چرا ملک و پادشاهی در نگین انگشتر تو نهاد گفت نه گفت ترا اعلام کرد که همه
دنیا بپاره سنگی نیرزد بعد از آن سلیمان با او گفت ای نمله لشکرهای تو بیشتر باشد
یا لشکر من گفت لشکر من بیشتر است گفت بمن بنما پس یک جنس از لشکر خود را بخواند
و هشتاد و نه بر می آمدند تا صحرا و کوهها و وادیها پر کردند سلیمان گفت از لشکر دیگر
مانده گفت یا سلیمان هنوز یک جنس از آن بیرون نیامده و من مثل این هفتاد جنس دارم
و کتاب مذکور بعربیست و نسخه که مرا بود خالی از سقم نیست ترجمه آن چنین مرا معلوم شد
والعلم عند الله تعالی رضا علیه السلام گفت دانی که چرا اسمعیل صادق الوعد نامیده شد
گفتم نه گفت مردی را وعده داد و یکسال نشست و انتظار او میبرد راوی گوید گفتم با علی
رضا علیه السلام چرا حواریون باین نام نامیده شدند گفت اما نزد مردم برای آنکه قصار
بودند یعنی گازر جامها از چرک پاک میکردند و این نام از خبز حواری یعنی گندم خالص سپید
شسته است و اما نزد ما برای آن حواریین نامیده شدند که خالص و پاک میساختند
نفسهای خود و دیگران را از چرک گناهان بوعظ و تذکیر گفتم چرا نصاری باین نام
نامیده شدند گفت برای آنکه ایشان از دهی ناصره نام از بلاد شام مریم و عیسی علیه السلام
آنجا فرود آمدند بعد از آنکه از مصر باز گشتند و باسناد او علی رضا علیه السلام گفت
طبایع یعنی اخلاط چهار اند بلغم و او خصمی جدل کننده است و خون و او عبد است و بسیار
باشد عبد سید را بکشد و باد و او مملکت یعنی حاکم و امیر باید با او مدارا کردن و مره
و غالبا سودا و امر او است هیهات هیهات او زمین است هرگاه بلرزه در آید هرچه بر سر
اوست بلرزه و باسناد او ابن سکیت گفت با ابی الحسن رضا علیه السلام گفتم که بسبب
خدای عز و جل موسی را علیه السلام فرستاده با ید بیضا و عصا و آلت سحر و عیسی را فرستاد

طلب و محمد را فرستاد بکلام و خطبها گفت خدای عز و جل چون موسی را علیه السلم فرستاد
و غالبتر بر اهل عصر او سحر بود پس آورد از جانب خدای عز و جل آنچه در وسع قوم مثل آن
نبود و آنچه سحر ایشان بآن ابطال شود و حجت بر ایشان اثبات کرد و عیسی را در وقتی
فرستاد که امراض مزمنه در مردم ظاهر و بسیار شده بود و بطب احتیاج تمام داشتند
پس برای ایشان از جانب خدا چیزی آورد که مثل آن نزد ایشان نبود و مرده
زنده کرد و نابینای مادرزاد و ابرص را شفا داد باذن خدا و بآن حجت بر ایشان ثابت
کرد و حق تعالی محمد را صلی الله علیه و آله در وقتی مبعوث ساخت که اغلب بر اهل عصر او
خطبها و کلام بود و گمان دارم که شعر نیز گفته پس آورد برای ایشان از کتاب خدا او
مواعظ و احکام او و آنچه باطل کرد بآن قول منکر ایشان را و حجت ثابت کرد بر ایشان
ابن سکیت گفت بخدا قسم ندیدم مثل تو کی امروز هرگز پس چیست حجت بر خلق امروز
امام علیه السلم گفت عقل که بآن می شناسد شخص که راست بر خدای که میگوید پس او را
تصدیق میکند و دروغ که می بندد پس او را تکذیب میکند ابن سکیت گفت اینست والله
جواب و باسناد او رضا علیه السلم گفت بعضی انبیا برای آن اولو العزم نامیده شده اند
که صاحبان عزایم و شرایع بودند و این از انجاست که هر پیغمبر که بعد از نوح علیه السلم بود
بر شریعت و منهاج او و تابع کتاب او بودند تا زمان ابراهیم خلیل علیه السلم و هر پیغمبر
که در ایام ابراهیم و بعد از آن بودند بر شریعت و منهاج او و تابع کتاب او بودند
تا زمان موسی علیه السلم و هر پیغمبر که در زمان موسی و بعد از او بودند بر شریعت و منهاج
او و تابع کتاب او بودند تا ایام عیسی علیه السلم و هر نبی که در ایام عیسی علیه السلم و بعد از آن
بودند بر منهاج عیسی و شریعت او و تابع کتاب او بودند تا زمان ما محمد صلی الله علیه و آله نبي
پس این پنج اولو العزم اند و ایشان فاضلترین انبیا و رسلند و شریعت محمد صلی الله علیه و آله
منسوخ نمیگردد تا روز قیامت و پیغمبری بعد از او نبود تا روز قیامت پس هر که بعد از او

نبوتی دعوی کند یا کتابی بعد از قرآن بیاورد خون او مباحست برای هر کس که آن
بشنود از او و باسناد او حضرت رضا علیه السلم گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت
پنج چیز است که من ترک آن نه ام تا مردن اکل بر حضیض یعنی پستی علی الظاهر با عبید و
رکوب حمار پالان دار و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن کودکان
تا سنتی باشد بعد از من راوی گوید پرسیدم از حضرت رضا علیه السلم که چگونه مردم
از امیر المؤمنین علیه السلم میل کردند بغیر او و میدانستند فضل او و سابقه او و منزلت او را
از رسول خدا گفت بر آن میل کردند از او بغیر او و بتحقیق میدانستند فضل او را که او همی
کثیر کشته بود از پدران ایشان و اجداد ایشان و اخوان ایشان و اعمام ایشان و اخوال ایشان
و اقربای ایشان که با خدا و رسول مخالف بودند از این رهگذر دلهاشان از او در کینه بود و پس
نمیخواستند که او والی گردد بر ایشان و از غیر او کسی این کینه در دل نداشتند که چنین کس
پیش روی رسول صلی الله علیه و آله اگر جهاد نکرد که او کرد و از این روی از او عدول نمودند
و بغیر او مایل شدند هیثم گفت با رضا علیه السلم گفتم یا ابن رسول الله بگو با من که علی بن
ابی طالب علیه السلم چرا با دشمنان خود بعد از رسول خدا بیست و پنجسال جهاد نکرد و
بعد از آن در ایام ولایت خود جهاد نمود گفت زیرا که اقتدا برسول خدا کرد که او با مشرکان
جهاد ننمود در مکه سیزده سال و بمدینه نیز نوزده ماه از راه آنکه ناصر و اعوان او کم بودند
و همچنین علی علیه السلم ترک داد جهاد را با اعدا برای کمی انصار و اعوان چنانچه نبوت
رسول الله صلی الله علیه و آله باطل نشد با ترک جهاد سیزده سال و نوزده ماه همچنین
امامت علی علیه السلم باطل نشد با ترک جهاد بیست و پنجسال هرگاه علتی که مانع جهاد است
برای هر دو یکسان بود و باسناد او محمد بلخی گفت از ابی الحسن علیه السلم پرسیدم که
بچه علت امامت در فرزندان حسین افتاد و نه فرزندان حسن گفت زیرا که خدای در
فرزندان حسین نهاد و نه فرزندان حسن بر خدای عز و جل سوال روا نباشد از آنچه کند

و باسناد او رضا علیه السلام گفت رسول خدا داخل شد بر عایشه و او قمقم خود در آفتاب
گذاشته بود گفت یا حمیرا این چیست گفت میخواهم سر و تن خود را بشویم گفت دیگر چنین
مکن که این مورث برص است مصنف گوید ابو الحسن صاحب این حدیث میتواند بود رضا
علیه السلام باشد و میتواند موسی علیه السلام زیرا که راوی که ابراهیم است هر دو را دریافته است
و این حدیث از مراسیل است و حدیث مرسل آنست که بی تعیین راوی ذکر کرده اند و قمقم بمعنی
کوزه و ظرفیست معروف و معربست کمقمی و اصمعی گفته که رومی است و معلوم نکرده ام
که این ظرف در آن زمان از گل میساخته اند و مثل آن یا از فلزات مانند مس و مثل آن و
بعضی گفته اند اگر آب در ظرف مس و آهن و مانند آن باشد و در آفتاب گرم شود اثر
ضرر بآن مترتبست و ظرفی که از گل باشد ضرری ندارد و ابن النضر گفت که پرسیدم
از ابی الحسن الرضا علیه السلام که جماعتی در سفر باشند از ایشان یکی بمیرد و با ایشان جنبی
باشد و اندک آبی با ایشان یافت شود که یکی از ان دو را بس باشد بکدام یک ابتدا
کنند گفت جنب غسل کند و میت را واگذارند زیرا که این فریضه است و آن سنت
و باسناد او ابن النضر گفت رضا علیه السلام گفت چیست علت که بر میت پنج تکبیر
گفته میشود گفت روایت کرده اند که آن مشتق است از پنج نماز پس گفت این ظاهر حدیث است
و اما در وجه دیگر خدای عز و جل فرض کرده است بر بندگان پنج فریضه خمس و زکوة
و صیام و حج و ولایت یعنی محبت و متابعت اهل بیت و ائمه علیهم السلام پس برای میت از
هر فریضه یک تکبیر گفته میشود پس هر که ولایت پذیرفت پنج تکبیر گفت و هر که نپذیرفت چهار
تکبیر از این جهة شما پنج تکبیر میگوئید و مخالفان شما چهار تکبیر و باسناد او سلیمان گفت
از ابا الحسن الرضا علیه السلام پرسیدم خبر تلبیه و علت آنرا گفت مردم هر گاه احرام
بستند خدای تعالی ایشانرا بخواند و بگوید بندگان و کنیزان من هر آینه شما را احرام کردم
بر آتش همچنانکه شما احرام بستید و چیزها برای من بر خود حرام کردید پس بگوئید لبیک

اللهم لبیک در جواب خدای عز و جل که ایشانرا میخواند و باسناد او حسین گفت
گفتم با ابا الحسن علیه السلام از چند کس یک جزو بس بود یعنی یک شتر که قربانی کنند گفت از
یک نفس گفتم گاو چه گفت آن از پنج کس بس باشد هر گاه بر یک مائده چیزی خورند گفتم چگونه است
بدنه از زیاده از یک کس بس نیست و بقره از پنج کس بس است گفت برای آنکه آن
علت که در بقره بود در بدنه نبود از آنکه قوم موسی را بعبادت عجل یعنی گوساله امر کردند
پنج کس بودند و در یک خوان چیزی میخوردند و ایشان اینها اند اذینونه و برادرش
میذونه و پسر برادرش و دخترش و زنش ایشان بعبادت عجل فرمودند و ایشان آنانند
که ذبح کردند آن بقره را که خدای تعالی امر بذبح آن نمود و حسین گفت با ابا الحسن علیه السلام
برای چه حاجیان گناه چهار ماه بر ایشان نمی نویسند گفت زیرا که خدای تعالی مباح
کرد برای مشرکین حرم را چهار ماه که گفت فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ
از انجاست که بخشید برای مومنان که حج خانه میکنند چهار ماه گناهان و باسناد او
جعفر گفت که ابا الحسن علیه السلام گفت که علی علیه السلام شب نماند در مکه بعد از آنکه از مکه
مهاجرت نمود تا خدای او را نزد خود برد و راوی گوید گفتم چرا گفت خوش نمیداشت که
شب بماند در زمینی که از ان مهاجرت کرده است و چون نماز عصر میکرد بیرون میرفت
از انجا و بجای دیگر شب بسر میکرد و حسین مذکور گفت از ابو الحسن علیه السلام پرسیدم
که چگونه است مهر سنت پانصد درهم شد گفت خدای تعالی واجب ساخته بر خود که هر
مومن که صد تکبیر بگوید و صد تحمید و صد تسبیح و صد تهلیل و صلوات فرستد بر محمد
و آل او صد بار پس بگوید اللهم زوجنی من الحور العین او را خدای عز و جل تزویج
کند حوری از جنت و آنرا مهر او گرداند از انجا وحی کرد به نبی خود که مهر زنان مومنه را پانصد
درهم سنت سازد و چنان کرد و حسین گفت که با ابا الحسن علیه السلام گفتم فدای تو شوم چگونه مهر زنان
پانصد درهم گردید که دوازده اوقیه و نش بنون و شین یعنی نصف اوقیه میشود گفت

برای آنکه خدای تعالی واجب ساخته بر خود که تکبیر نکند مومنی صد بار و تسبیح صد بار
و تحمید صد بار و تهلیل صد بار و صلوات بر محمد و آل محمد صد بار پس بگوید اَللّٰهُمَّ
زَوِّجْنِي مِنْ حُورِ الْعِينِ مگر تزویج کند او را خدای عز و جل حور عین پس از آنجا مهر
زنان پانصد درهم شد و هر مومنی که از برادر خود خواستگاری کند و پانصد درهم
بدهد او را پس با او تزویج نکند بتحقیق با او عقوق ورزیده است و از جانب خدای تعالی
شایسته آن شده که او را حور تزویج نکند و او قیمه چهل درهم است راوی گفت پرسیدم
از رضا علیه السلم که چه علت دارد که حلال نمیشود مطلقه بعده برای شوهر تا شوهری دیگر
نرود گفت خدای تعالی بجز این نیست که اذن داده است در طلاق دو بار گفته است
اَلطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٌ بِاِحْسَانٍ یعنی طلاق دو بار است
پس زنان نگه داشتن بر وجه پسندیده و یا روانه کردن به نیکی یعنی در طلاق سیوم و
چون او داخل شد در طلاق سیوم که خدای تعالی آنرا خوش نداره و لهذا حرام کرده است
زن را بر او پس حلال نیست او را بعد از آن تا شوهری دیگر رود برای آنکه مردم استخفاف
نکنند بطلاق و ضرر نرسانند بزنان راوی گفت پرسیدم از ابا الحسن علیه السلم که مطلقات
سه گانه تزویج توان کردن گفت طلاق سه گانه که شما بدهید آن زنان بدیگران حلال
نشوند و آنچه ایشان یعنی مخالفین بدهند برای شما حلال میشود زیرا که شما طلاق سه گانه را
باطل دانید و ایشان ثابت سازند از این قرار زنان که شیعه ایشانرا طلاق سه گانه دهند
از روی تقیه یا سببی دیگر همان بر زوجیت باقیند و بر دیگری حلال نبود نکاح ایشان
که شوهر دارند و بعضی از فقهاء ما گفته اند که اگر کس طلاق سه گانه بر زبان راند یعنی
با زن گوید طَلَّقْتُكِ ثَلٰثًا یا اَنْتِ طَالِقٌ ثَلٰثًا یک طلاق واقع شود پس بنابراین
قول دیگری تواند نکاح آن زن کردن و روایات درین باب با توضیح فقیر گذشت غالبا
در جلد اول راوی گفت پرسیدم از ابا الحسن علیه السلم چرا نبی صلی الله علیه و آله کنیت

او ابو القاسم بود گفت برای آنکه او را پسری بود قاسم نام با او مکنی شد گفتم یا بن
رسول الله صلی الله علیه و آله آیا مرا شایسته زیاده ازین میدانی یعنی مرا درین باب
بیش ازین اعلام کنی گفت آری آیا نمیدانی که رسول صلی الله علیه و آله گفت من و علی
پدر این امتیم گفتم بلی گفت آیا نمیدانی که رسول صلی الله علیه و آله پدر جمیع امت
و علی از جمله امت گفتم بلی گفت نمیدانی که علی علیه السلم قاسم جنت و نار است گفتم بلی
گفت ازین سبب آنحضرت ابو القاسم مکنی شد زیرا که او پدر قاسم جنت و نار است گفتم
معنی این چیست گفت شفقت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امت او شفقت پدرانست بر فرزندان
و افضل امت او علی است علیه السلم و بعد از آنحضرت شفقت علی بر امت همچو شفقت
آنحضرتست زیرا که وصی او و خلیفه اوست و امام بعد از اوست ازین روی گفت من و علی
پدران این امتیم آنحضرت بر منبر بر شد و گفت هر که دینی یا ضیاعی بگذارد بر منست و ضیاع او است یعنی
عیالی چنانچه در نهایت تصریح کرده بگذارد دین بر منست و با منست و هر که مالی بگذارد با وارثانش
اوست ازین روی سزاوار تر گشت باشان از پدرانشان و مادرانشان و سزاوار تر شد
باینشان از ایشان بخود باشان و همچنین امیر المومنین علیه السلم بعد از آن برای او این
ثابت چنانچه برای رسول خدا ثابت و باسناد او ابو الصلت هروی گفت مامون
روزی به رضا علیه السلم گفت یا ابا الحسن با من بگو که جد تو علی بچه وجه که او قسیم جنت
و نار است و بچه منقبت اینکه فکر من درین باب بسیار شد رضا علیه السلم گفت یا امیر
المومنین نه تو از پدرت روایت میکنی از پدرانش از عبد الله بن عباس که گفت شنیدم
از رسول صلی الله علیه و آله که میگفت حب علی ایمان و بغض او کفر گفت بلی رضا علیه السلم
گفت پس چون قسمت جنت و نار بر محبت و عداوت او بود پس او قسیم جنت و نار است
مامون گفت مرا خدا بعد از تو باقی ندارد گواهی میدهم که تو وارث علم رسول خدائی صلی الله
علیه و آله و باسناد او ابو الصلت گفت چون رضا علیه السلم بخانه بازگشت نزد او

آمدم و باو گفتم یا ابن رسول الله چه خوب جواب دادی امیر المومنین را گفت یا ابا الصلت
با او سخن از آنجا کردم که او بود و یعنی سخن مناسب اعتقاد و رای او گفتم و من از پدرانم شنیدم
که از پدران خود حدیث میکرد و از علی علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
با من گفت یا علی تو قسیم جنت و ناری روز قیامت میگوئی با نار این مراد و این ترجمه
گوید در بعضی روایات واقع شده که او قسیم نار است بی لفظ جنت و بعضی علما آنچه
گفته اند که قسیم بمعنی هم قسمت که چون چیزی بر دو قسم باشد قسم باشند هریک قسیم هم
باشند و علی علیه السلم قسیم نار است باین معنی که او در یکجانب است و نار در یکجانب نیز
باین معنی که قاسمست و از این حدیث ظاهر میشود که بآن تکلف حاجت نیست بلکه علی
علیه السلم قسیم نار است یعنی قسمت کند میان خود و نار و گوید این ترا و این مرا و همچنین شکل
آنمعنی قسیم جنت است یعنی گوید این را بستان و این را بگذار پس اگر در روایات هردو
لفظ مجتمع بود توجیه بر این وجه است و اگر هر دو لفظ باشد توجیه ظاهر است و در حقیقت بر این
تقدیر دو گونه توجیه در او میرود و راوی گوید از ابا الحسن رضا علیه السلم پرسیدم که
چرا امیر المومنین علیه السلم فدک را باز پس نگرفت وقتی که والی شد بر مردمان گفت زیرا
که ما اهل بیتیم که خدای عز و جل بر ما ولایت یا ما را والی ساخته است حقوق ما را از ظالم
بر ما جز او نستاند و ما اولیا و مومنانیم حکم از برای ایشان کنیم و حقوق ایشان از ظالم
بر ایشان باز ستانیم و برای خود باز نستانیم و من علتها از برای این در کتاب علل الشرایع
بیرون آورده ام و درین کتاب اختصار کردم بآنچه از حضرت رضا علیه السلم مرویست
ابراهیم گفت حضرت رضا علیه السلم از پدرش نقل کرد که مردی از ابو عبد الله علیه السلم
پرسید که چگونه است قرآن هرچند بروزگاران خوانده میشود و کهنه میشود و جهان تازگی
او بر جا است و می افزاید گفت زیرا که خدای تعالی آنرا نه برای زمانی معین کرده است یا
برای مردمانی معین بلکه همه زمانها و همه مردمان پس او همه زمانی و نزد همه قومی تازه است

و کهنه نمیشود تا روز قیامت راوی گفت از حضرت رضا علیه السلم پرسیدند از قول
رسول صلی الله علیه و آله که اَصْحَابِی کَالنُّجُومِ بِاَیِّهِمْ اِقْتَدَیْتُمْ اِهْتَدَیْتُمْ و از
قول او دَعُوا لِی اَصْحَابِی یعنی رها کنید برای من اصحاب مرا فالبا مراد آنست
که دست از ایشان بدارید و تعرض مرسانید و بنسخه دیگر دعوا الی یعنی بگذارید بسوی
من اصحاب مرا و مراد چیست امام علیه السلم جواب داد که این صحیح است آنرا
خواسته است که بعد از او تغییر حال نداده باشند و تبدیل نکرده گفتند چگونه دانیم
که ایشان تغییر داده اند گفت از آنکه روایت میکنند که رسول صلی الله علیه و آله گفت مردی
چند از اصحاب من روز قیامت از حوض من رانده شوند چنانچه میرانند و دور میکنند
شتران غریب را از آب پس من بگویم یا رب اصحاب منند اصحاب منند در جواب
گفته میشود که تو نمیدانی بعد از تو ایشان چه احداث کردند پس ایشان را بگیرند و بجانب چپ
بکشند پس من بگویم بُعْداً لَهُمْ وَ سُحْقاً لَهُمْ چه گمان میبری این حال کسیست که تغییر
و تبدیل نداده باشد وباسناد او راوی گوید مردی در خراسان بطلاق قسم خورده بود
که معاویه از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله نیست و در آن ایام که حضرت رضا علیه السلم
در خراسان بود پس فقها فتوی داده بودند که زن او مطلقه است پس آن مسئله از رضا علیه السلم
پرسیدند فتوی داد که زن او مطلقه نیست فقها رقعه نوشتند و بخدمت او فرستادند که
از کجا گفتی یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله که مطلقه نیست و در رقعه ایشان نوشت که از روایت
شما گفتم که از ابو سعید خدری روایت کرده اید که رسول صلی الله علیه و آله با مسلمه فتح گفت
و ایشان بر او مجتمع و انبوه شده بودند شما خیرید و اصحاب من خیرند و هجرت نیست بعد از
فتح پس هجرت را باطل کرد و ایشانرا اصحاب خود نساخت پس فقها بقول آنحضرت باز
گشتند وباسناد او سهل بن القاسم گفت که رضا علیه السلم شنید از بعضی از اصحاب خود
که میگفت لعنت کند خدای عز و جل بر آنانکه حرب کردند با امیر المومنین علیه السلم با او گفت

بکو که نانکه توبه کردند و اصلاح نمودند بعد از انکه کفت کناه و نانکه تخلف از و نمودند و
توبه نکردند بزرکتر است از کناه و نانکه جنک کردند با او و بعد از ان توبه کردند و خدا است
توفیق دهنده **باب سی و دویم در ذکر انچه رضا علیه السلم بمحمد بن سنان نوشته در جواب**
مسئلههای او از علتها و باسنادی که ذکر کرده است تا محمد بن سنان که او کفت ابا الحسن
علی بن موسی الرضا علیه السلم در جواب مسایل او نوشته است **علت** غسل جنابت
نظافت و پاک شدن از انچه او بار سیده است از ناخوشی و تطهیر تمام تن از انست
که جنابت از همه تن بر می آید از انجهت واجب شد تطهیر همه تن **علت** تخفیف در بول
و غایط یعنی چرا همچو جنابت غسل انجا واجب نشود آنست که آن بیشتر و پیوسته تر است
از جنابت پس انجا بوضو اکتفا شد که بیشتر واقع میشود و دران مشقت است و بی اراده
و شهوت از شخص سر میزند و جنابت از راه لذتیست که میجوید و خود را بان میدارند و **علت**
غسل عید و جمعه و غیر آن از غسلها آنست که دران تعظیم پروردکار است و روی آوردن
بحضرت کریم جلیل و مغفرت خواستن برای کناهان و برای انکه برای مردم عیدی باشد
معروف در او مجتمع شوند بر ذکر خدای تعالی پس غسل معین شد برای تعظیم آن روز
و تفضیل او بر دیکر روزها و زیادتی نوافل و عبادت و تا آن طهارتی باشد او را از جمعه تا
جمعه و **علت** غسل میت انکه شسته کردد و پاک شود از آلودکیهای بیماریها و انچه رسیده است
باو از علتها زیرا که با ملایکه بر میخورد و با اهل آخرت مباشرت میکند پس چون بخدا وارد
میشود و با پاکان ملاقات میکند و ایشان او را و او ایشانرا مساس میکند لایق آن
آنکه پاک و نظیف او را روانه جناب حق سازند برای درخواست رحمت و شفاعت
و **علت** دیکر انکه بیرون می آید از او آن آدمی منی که از ان مخلوق شده است پس جنب
میشود از ان و می غسلش میدهند و **علت** وجوب غسل بر کسی که او را غسل میدهد یا
یا مس میکند انکه پاک سازد او را از خود انچه از میت باو تراوش نموده است زیرا که میت چون

جان از او بیرون شد اکثر آفتش میماند از ان روی از او خود را پاک میکنند و او را پاک میکنند
و **علت** وضو برای آن روی و ذراعین میشویند و سر و دو پا مسح میکنند که پیش روی
خدای عز و جل می ایستند و بان اعضای ظاهر روی بجناب او می آورند و با کرام الکاتبین
ملاقات میکنند پس شستن روی برای سجود و خضوع است و شستن دو دست برای انکه
میکردانند و بان خواهشکری و رغبت مینمایند و خوف و عذر و انقطاع بحضرت حق ظاهر
میکردانند و مسح سر و دو قدم برای انکه آنها پیدا اند در همه حال با آنها روی می آورد
و لیکن آن خضوع و تبتل که در روی و ذراعین هست در آنها نیست یعنی عمده اثر خضوع
و زاری و انقطاع در روی و ذراع بوده و در آنها ظاهر شود و با آنها قایم شود و از این روی
آنها را غسل کنند و سر و دو قدم مسح و **علت** زکوة برای قوت فقرا و محفوظ ساختن
اموال اغنیا زیرا که خدای تعالی تکلیف کرده است صاحبان صحت را که قیام کنند بجای
و کار اهل زمانت و بلوی یعنی مبتلایان بامراض و آفات که از کار عاجز و بیچاره کشته اند
سوره آل عمران
چنانچه کفت لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ یعنی امتحان کرده میشوید در مالهاتان و
نفسهاتان در مالها باخراج زکوة و در نفسها یعنی تن و جان با آرام دادن نفس یعنی خاطر
و دل بر صبر با انکه در زکوة کذاردن شکر نعمتهای حق تعالی است و طمع در زیادتی نعمت
یعنی شکر کننده می کشند بدادن زکوة نعمت و مالشان افزون شود لقوله تعالی وَلَئِنْ
سوره ابراهیم
شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ با انکه دران رحمت و رافت است بضعیفان و بینوایان و مهربانیست
بامسکینان و بر انکیختن مردمانست بر مواسات فقیران و تقویت و معونت ایشان بر امر
دین و ایشان پند توانکران و عبرتند برای ایشان تا استدلال کنند بفقر و احتیاج ایشان
بر فقر و احتیاج روز آخرت و دران ترغیب و تحریص است بر شکر خداوند که آن نعمت
و مال بخشیده است و دعا و تضرع نمودن و خایف بودن از انکه مثل ایشان فقیر و بدحال
شوند در مصلحتهای بسیار و منافع بیشمار که حاصل است خلق را از کذاردن زکات و

وصدقات وصله ارحام و نیکوئی کردن با یکدیگر و احسان **وعلت** حج آنکه بندگان حق عز و جل
روند و بزیارت او کوشند و از گناهان و امور باطل که اقتراف کرده اند بیرون آیند
و تائب گردند از گذشته و از سر گیرند عمل برای آینده و اغراض دیگر که در حج حاصلست
مثل آنکه مالها بیرون میبرند و به ستمهای افتند و بدن را در راه حق تعب میدهند
و از شهوات و لذات باز میدارند و بعبادت او تقرب مینمایند و خضوع و افتادگی
و تحمل مذلت و خمی میکنند و از اهل و وطن دور میشوند و منزل میبرند در گرما و سرما
و ایمنی و خوف پیوسته در رنج کشیدن و کد افتن و در آن کار جمیع خلق را منفعتهاست
و در آن رغبت و رهبت و خوف و طمع بحضرت عزت و موجب ترک قساوت دل و
جساوت نفسها و فراموشی از یاد مولی است و سبب انقطاع امیدها و آرزوهاست و
حقوق تازه کردن و نفوس از فساد و آفات باز داشتن و نفع بردن از آن اگر اهل
جهان را هر که در شرق و مغرب و در خشکی و دریا حج گذارد و چه غیر آن از تاجران
و جالبان و فروشندگان و خریداران و کاسبان و مسکینان و برآمدن حاجات
جماعتی که در اطراف واقعند و میتوانند آنجا اجتماع کنند قال تعالی لِيَشْهَدُوا
مَنَافِعَ لَهُمْ **وعلت** آنکه حج یکنوبت واجبست آنکه خدای عز و جل فرایض را بقدر
طاقت ضعیفتران وضع کرده است از آنجهت حج مفروض یکی کرد و پس ترغیب نمود
آنها را که قوت زاید و استطاعت بیشتر دارند که چند آنکه توانند بجای آرند **وعلت**
آنکه خانه یعنی کعبه در وسط ارض نهاد و آنکه او موضعیست که زمین از تحت آن گسترده
شده است و هر بادی که در دنیا وزد از زیر رکن شامی بر آید و آن اول بقعه ایست که در زمین
نهاده شده و در وسط تا اهل شرق و غرب در آن فرض یکسان باشند و برای آن مکه نامیده
شد که مردم در آنجا صفیر میزدند یعنی همچو آواز مرغ صوتی ظاهر میکردند چنانچه امروز او باش(?)
و اجلاف در کنند ... صفیر میزنند و کسی که قاصد مکه میشد میگفت قد مکا یعنی بصفیر زدن رفت(?)

فی وجوه تسمیة [illegible]

وا فیست که خدای عز و جل گفت وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً
وَتَصْدِيَةً و مکا صفیر کردنست همچو صفیر طایر و تصدیه دست بهم زدن یعنی سودی
و حاصلی ندارد و همچو مرغ که آواز کند و لفظ مکا را از مکا میگو مشتق است و مکا الطیر
ای صفیر و مکاء مرغیست و او بسیار آواز کند و جمع او مکاکیست و بنابراین روایت
مکه از مکا میگو مشتق است و لغویان از تمک بک مشتق دانند مکه ای وَتَمَكَّكَ
العظم اخرج مخه وفي الحديث لا تمككوا على غرمائكم اي لا تستقصوا
پس گفته اند مکه برای آن نامیده شد که ظالم را بیاندازد و بکوبد و مغرورش بنگاهد و صاحب
قاموس گفته برای آنکه گناهان را ناقص و فانی سازد و از مکه ای اهلکه و نقصه و از خلیل
منقولست که گفته است برای آن مکه گویند که وسط زمین است همچو مغز در میان استخوان

فی وجوه [illegible]

وعلت طواف بیت آنکه حق تعالی گفت وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ
فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ یعنی حق تعالی با ملایکه
گفت من در زمین خلیفه مینهم گفتند آیا در زمین کسی میگردانی که افساد کنند و خونها
ریزد و چون این جواب بر خدای باز گردانیدند پشیمان شدند و بعرش درآویختند و
پناه بردند و استغفار نمودند پس خدای عز و جل دوست داشت که بندگان مثل آن
عبادتی کنند پس در آسمان چهارم خانه وضع کرد برابر عرش مسمی بضراح بعد از آن
در آسمان دنیا خانه نهاد مسمی بمعمور برابر ضراح بعد از آن این خانه را برابر بیت المعمور
نهاد پس آدم را امر کرد تا طواف کرد بآن پس خدای عز و جل توبه او بپذیرفت و این
طواف در فرزندان او مستمر شد تا روز قیامت **وعلت** استلام حجر یعنی دربر گرفتن
حجر اسود آنکه خدای تعالی چون از بنی آدم میثاق بگرفت حجر آنرا التقام نمود یعنی بخورد
و همه را فرو برد و از اینجا مردمان مکلف شدند که آن میثاق را ادا بکنند و از این رو
نزد حجر گفته میشود اَمَانَتِي أَدَّيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ

یعنی امانت خود کذارده‌ام و رسانیدم و میثاق خود تعاهد نمودم و تو یاد نهادم تا تو
برای من کواهی دهی که آمدم و وفا کردم و در قاموس کوید و افیت العام ای حجت
وعلت آن که منی منی نامیده شده اینست که جبرئیل علیه السلم آنجا با ابراهیم علیه السلم
کفت تمنی کن بر پروردکار خود آنچه خواهی یعنی آرزو کن و بخواه او در ضمیر خود از خدای
تمنی کرد که بجای اسمعیل کبشی بفرماید که ذبح کند تا فدا او باشد خدای تعالی آرزوی او
بداد وعلت روزه آنکه بنده کرسنکی و تشنکی بداند و ذلیل و مسکین کردد و اجر یابد
و صبوری ورزد و چشم داشت ثواب کند و آن شکیبی باشد او را بر شداید و سختیهای
آخرت با آنکه در او انکسار است از شهوات و واعظ باشد در دنیا و دلیل باشد بر
آخرت تا بداند که از کرسنکی و بینوائی چه سختی و جفا میرود و بر اهل فقر و مسکنت در دنیا
و آخرت وعلت و قتل نفس برای آن حرام شد که اکر حلال بودی موجب تباه شدن
خلق و فنا ایشان و فساد و تدبیر بودی و حرام کرد عقوق والدین را زیرا که در آن
بیرون شدنست از توقیر و تعظیم طاعت خداوند تعالی و تعظیم جانب والدین و ترحم
و نرم دلی با ایشان و کفران نعمت و ابطال شکر و احوالی که موجب کمی نسل و انقطاع
آن شود زیرا که عقوق مستلزم اینست که حرمت و تعظیم والدین داشته نشود و حق
ایشان شناخته نکردد و قطع رحم کرده شود و والدین در فرزند رغبت کم کنند و تربیت نیکو
نکنند چون ولد با ایشان نیکوئی نکند وعلت و زنا برای آن حرام شد که موجب فساد و
قتل نفوس و برطرف شدن نسبها و ترک تربیت اطفال و تباه شدن میراثها و مانند
اینها از فسادها است وعلت اکل مال یتیم بغیر حق حرام شد برای علت بسیار و هر کونه فساد
اول آن اینکه هرکاه شخص مال یتیم خورد بظلم اعانت کرده است بر قتل او زیرا که یتیم
بی نیاز نیست و خود را نمیتواند نکاهداری نمود و بکار خود علم ندارد و نه زبان کویا دارد
و نه کسی که بر او نکاهبان باشد و کار او ساخته کرداند چنانچه والدین نکاهبانی و کارکذاری

میکنند پس هرکاه مال او خورد خیانت کرده و کشته باشد و بفقر و فاقت مبتلا ساخته
با آنکه خدای عز و جل از آن ترسانیده است و بعقوبت تهدید کرده فی قوله عز و جل
وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ وَلْيَتَّقُوا اللَّهَ
و همچو قول ابو جعفر علیه السلم که اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَ الحَدِیث یعنی خدای عز و جل وعده داده است
در خوردن مال یتیم دو عقوبت عقوبت در دنیا و عقوبت در آخرت پس ثمره تحریم مال
یتیم آنست که یتیم بی نیاز بماند و تلف نشود و بخود مستقل باشد و عقب شخص و اولاد او
سالم مانند از آنکه ایشان را مکافات برسد آنچه آن یتیم را رسید زیرا که خدای تعالی بر آن
وعده بعقوبت کرده است و با اینها یتیم انتقام خود از او بخواهد چون ببلوغ رسد و دشمنی
و کینه و نزاع در میان برخیزد تا بفنای ایشان کشد وعلت و حرام کرد خدای عز و جل
کریختن از جنک وقت جهاد زیرا که در آن سستی دین و سبک شمردن امر پیغمبران و امامان
ع است و نصرت نکردن بر دشمنان و عقوبت بود مر ایشان را بر انکار آنچه فرموده
شده اند بآن از اقرار بربوبیت و اظهار عدل و ترک جور و میرانیدن آن و بر آن فساد
بزرک مترتب کردد زیرا که دشمن دلیر کردند بر مسلمانان و کار بآن کشد که مسلمانان
کشته و اسیر کردند و دین خدا باطل شود و غیر این فسادها وعلت و حرام شد تعرب
بعد از هجرت زیرا که در آن رجوعست از دین و ترک اعانت انبیا و حجتهای رب العالمین
و در آن فسادها است و باطل شدن حق هر صاحب حقی و این نه محض از برای ساکن شدن
بادیه است بلکه مثل اینست مردی که بدین و به کامل عالم باشد جایز نیست او را مسکن کردن
و مانند شدن با اهل جهل زیرا که بیم آن هست که علم ترک دهد و در جمله ایشان در آید و بر آن
حال تمادی کرده وعلت و حرام شد آن ذبیحه که نام غیر خدای بر آن برده باشند برای
آنکه خدای عز و جل واجب ساخته است که اقرار باو کنند و نام او بر ذبیح که حلال کشته
برند تا آنکه یکسان نسازند میان قربانی که برای حق تعالی کنند و آنچه در عبادت شیاطین

وبتان کشند زیراکه در نام خدا بردن اقرار بربوبیت و توحید اوست و نام غیر خدا بردن
شرکست و تقرب بغیر او تا نام خدا بردن بر ذبیحه جدا کند میان انچه حلال کرده است
و انچه حرام کرده است **وعلت** و حرام کرد از طیر و وحش انچه درنده است و صید
کنند زیرا که آنها جیفه خورند و گوشت مردگان و نجاست و مانند آن پس خدای عز
وجل نشان نهاد میان انکه حلال کرد از وحش و طیر و انچه حرام کرد چنانچه پدرم گفت
هر صاحب ناب از سباع و هر صاحب مخلب یعنی چنگال از طیر حرامست و از مرغان هرچه
قانصه یعنی سنگدان دارد حلالست و علتی دیگر که جدا میکند میان حلال و حرام از مرغان
قول اوست علیه السلام كُلْ مَا دَفَّ وَلَا تَأْكُلْ مَا صَفَّ یعنی بخور انچه دفیف کند یعنی
وقت پرواز بالها بجنباند و بر هم زند و مخور انچه صفیف کند یعنی در پرواز پرها صف سازد
و نجنباند **وعلت** و حرام کرد خرگوش را زیرا که بجای گربه است و او چنگالها دارد همچو
چنگالهای گربه و درندگان پس در حکم ایشانست با آنکه فی نفسها قذر و پلید است از جمله
انکه خون بیند چنانچه زن حیض بیند زیرا که مسخ شده است **وعلت** تحریم ربا انکه نهی
کرده از ان حق تعالی چرا که در ان تباه شدن اموالست زیرا که چون فروخت ربوا نقصانست
بر هر حال بر مشتری و بر بایع پس حرام کرد حق تعالی ربوا را برای انکه فاسد میسازد اموال را
چنانچه حرام کرده است بر سفیه که مال او در دست او نهند چرا که بیم آنست که فاسد سازد
تا آن وقت که ازو اثر رشد دیده شود پس ازین جهت حرام کرد ربوا را و یکدرهم بدو درهم
از هم فروختن دست بدست **وعلت** تحریم ربوا بعد از بینه زیرا که در ان استخفافست
بحرام محرم و آن گناه کبیره است بعد از بیان و حرام گردانیدن خداوند و آن جرات
از او در ارتکاب آنست که سبک میگیرد امر خدا و نهی او را اگر حرام شناسد آنست و این در خطر
و داخل شدن در کفر است و غالبا بدین اشارتست با آنکه خدای عز و جل در اواخر سوره البقره
گفته است الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَوا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ

فی سورة البقرة

الشیطان

الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَوا وَأَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ
الرِّبَوا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللّٰهِ
وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبَوا وَ
يُرْبِي الصَّدَقَاتِ یعنی آنانکه ربوا میخورند بر نخیزند مگر همچو برخواستن کسی که شیطان
او را افکنده از مساس گشته اند یعنی شیطان او را بمساس مجنون سازد و این بسبب آنست
که گفتند بیع همچو رباست و جز این نیست یعنی اگر ربا حرامست پس باید بیع نیز حرام باشد
و خدای تعالی بیع را حلال کرده است و ربوا را حرام پس هرکه بیاید بسوی او موعظه
از پروردگار او پس باز ایستد او را است انچه گذشته است و آمرزش با خداست
و هرکه عود کند و همان ربوا میخورده باشد و لجاج نماید که او و بیع تفاوتی ندارند پس ایشان
اهل دوزخند و در دوزخ مخلد باشند پس بظاهر ربوا بعد از بینه اینجا در آینده اشارتست
باکل ربوا بعد از آمدن موعظه و نهی مکرر و تهدید الهی و ازین سبب گفت که آن دخول
در کفر است والله اعلم **وعلت** تحریم ربوا چنانچه برای انکه نیکوئی میرود و مالها تلف میشود
و مردم در سود بردن راغب میشوند و قرض و فرض و کارهای نیک ترک میکنند و دیگر
دران فساد است و ظلم و برطرف شدن مالهاست **وعلت** و حرام کرد خوک را زیرا که
هیاتش قبیح و ناخوش است خدای عز و جل آنرا پند خلق و عبرت و تخویف گردانید و دلیل
ساخت بر انکه مسوخ بر خلقت او بوده است و زیرا که غذا او پلید ترین پلیدیهاست با
علتهای بسیار و همچنین حرام کرد بوزینه را که آنهم مسخ گشته همچو خوک و آنرا پند و عبرت
خلق و دلیل بر آن مسوخ که بر خلقت او و صورت او بوده است گردانیده و او را مشابهتی
با آدمی نهاد تا دلالت کند که او از خلقیت بر او غضب شده است **وعلت** و حرام کرد
میته را زیرا که در ان فساد ابدان و آفتست و از جهت حق و جل خواست که نام بردن او
سبب حلال شدن کرده و میان حلال و حرام فرق کند **وعلت** و حرام کرد خون را همچو

بچه زیرا که در ان فساد ابدانست و هم موجب مار اصفر یعنی زرد اب کردد و دهن بدبو
کند بلکه مطلق تن و بدخوی کند و قساوت قلب آورد و رحمت و رافت کم کند تا انکه از
او ایمن نباشی که ولد خود را بکشد یا والد و صاحب خود را و علت و حرام کردانیدن طحال را
زیرا که در او خونست و زیرا که علت او و علت خون و میته یکیست و در فساد همچو انهاست
و علت مهر و واجب شدن بر مردان که مهر بزنان دهند نه بر زنان که بمردان دهند
زیرا که مونت و خرج زن بر مرد است زیرا که زن خود را اسیر و شد و مرد بمنزلهٔ خریدار
بی دادن ثمن نباشد و نه فروختن بی ستدن ثمن با انکه زنانرا رخصت نیست که مرتکب
معامله شوند و بدنبال کارها ایند یا محتمل محنتها شوند با علتهای بسیار و غالبا مراد انست
که جایز نیست که زن بطلب تزویج آید و خریدار آن شود و دران باب گفتگو کند چنانچه مرد
میکند و بالجمله خریدار انجا مرد است و ردف او ست و روا نیست زن خریدار کردد و رغبت
ظاهر کند و اگر برعکس بودی سایر احوال نیز منعکس شدی بایستی زنان اتفاق و اکتساب
و تردد و در بازارها و اطراف کنند و با مور مردان و اصلاح احوال ایشان قیام نمایند و حق
عز و جل خواست مردان قیم باشند بر زنان و گفت اَلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ
و علت انکه روا است مرد چهار زن بخواهد و زن را روا نیست که زیاده از یک شوهر
کند زیرا که مرد اگر چهار زن داشته باشد فرزند باو منسوب بود بر خلاف زن که اگر او را
دو شوهر یا بیشتر بود معلوم نشود فرزند از کیست که ایشان در نکاح او مشترک کند و این
سبب تباهی آدمی و میراث و شناختها شود و نتوان دانست فرزندانرا چه کیست طبقات
مردم از هم متمیز نکردند و علت انکه عبد دو زن بیش نکند انست که او نصف مرد آزاد است
در طلاق و نکاح مالک خود و مال خود نیست خرج او با مولی است و باید برای اینکه فرق
باشد میان بنده و آزاد و دیگر مشغولی و مانع او از خدمت مولی کمتر باشد و علت انکه
طلاق سه بود و بعد از سه محلل حاجت افتد انکه او را مهلت باشد میان یک تا سه شاید

فی سورة النساء

رجعتی حادث شود یا غضبش ساکن شود و اگر غضبی باشد و باز تا آن تخویف و تادیب
زنان و زجر ایشان باشد از نافرمانی شوهران پس مستحق میشود زن جدا شدن و دوری را
زیرا که داخل شده در انچه سزاوار نبود و آن معصیت شوهر است و تغییر کویم در بن امر
چنانچه تنبیه و زجر است زن را هم زجر است مرد را تا رای مستقیم کند و بی سبب و تامل
قوی زن را طلاق ندهد و ذلت و خفت نرساند و کویا امام علیه السلام این زجر و تقصیر بر
جانب زن انداخت اشارت بانکه درین احوال غالبا گناه و تقصیر با زن بود و او بزجر
و تنبیه اولی باشد و هو اعلم و مع ذلک در باب مرد هم اشارتی باین معنی شده و علت تحریم
زن بعد از نه طلاق کرد دیگر هرگز براو حلال نشود برای عقوبت تا طلاق بازی نکند
و زن را ضعیف و خوار نگیرد و در کارهای خود نظر کند و بیدار باشد و تا این همی باشد
هر دو را که و انند بعد از نه طلاق دیگر اجتماع بهم دست ندهد و علت انکه طلاق مملوک
دو است زیرا که طلاق کنیز بر نصفست از ان روی دو شد برای احتیاط اکمال فرایض
و همچنین است فرق در عده زن که شوهرش مرده است و علت انکه زنانرا شهادت
در طلاق و رویت هلال نباشد انست که ایشان ضعیفند از دیدن یعنی علی الظاهر ضعیفست
نظر شان و این علت انست که شهادت ایشان در هلال نشنوند و با زنان محاباه کنند
در طلاق یعنی با ایشان دران باب مسامحت و همراهی کنند باین علت شهادت ایشان
نشنوند مکر در مواضع ضرورت همچو شهادت قابله و اموری که مردان نظر دران نتوانند کرد
همچو ضرورت شهادت اهل کتاب هرگاه غیر ایشان یافت نشوند و در کتاب خدای عز و جل
اِثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ مُسْلِمِينَ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ كَافِرِينَ و همچو شهادت
کودکان بر قتل هرگاه غیر ایشان یافت نشوند و بدانکه لفظ مسلمین و کافرین در قرآن
داخل و امام علیه السلام بر وجه تفسیر کفته است و علت انکه شهادت چهار کس باید در
زنا و در دیگر حقوق دو کس زیرا که حد محصن یعنی مردی که زن دارد و زنا کند سخت بود

فی سورة المائدة

کراو را بکشند پس شهادت دران مضاعف و مغلظ گشت که دران قتل نفس است و
ضایع شدن نسب ولد و فساد میراث نغیر گویم و این علت اگرچه اختصاص بمحصن دارد
و غیر محصن را در زنا نکشند که صد تازیانه زنند ولیکن حکم عام شد نظر در صورت محصن
وعلت انکه حلالست مال فرزند بر والدین اذن فرزند و آنکه فرزند چنین نیست زیرا
که فرزند موهوبست مر پدر را یعنی خدای عز و جل او را بوالد بخشیده است فی قوله تعالی
يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ با آنکه زحمت و خرج او
بر والد است در خردی و بزرگی و باو منسوبست و بنام او خوانده میشود و یعنی میگویند پسر
فلان و فرزند فلان زیرا که حق عز و جل گفت ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ
عِنْدَ اللَّهِ یعنی فرزندان را بنام پدران شان خوانید و بایشان نسبت کنید این بعدل
نزدیکتر است نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله گفت تو و مال تو از پدر بود و والده چنین
نیست نتواند از مال پسر برگرفت مگر باذن او یا باذن پسر زیرا که نفقه ولد بر پدر راست
و از زن نفقه فرزند نخواهند وعلت انکه بینه در جمیع حقوق بر مدعیست و قسم بر مدعی
علیه غیر خون زیرا که مدعی علیه منکر میباشد که این حق بر من نیست و نتواند بینه بر آن
گذرانیدن که آن مجهولست و کس اطلاع بر امر عدمی نیابد و نتواند بر آن شهادت داد
و اما چون بینه انجا بر مدعی علیه است که منکر است و قسم بر مدعی که او را قاتل میداند
برای احتیاط تا خون مسلمانی ضایع نشود و تا آن موجب زجر و نهی بود از کشتن و خون
ناحق ریختن زیرا که بینه آوردن بر آن معنی که مدعیست دشوار است و کم دست دهد که
کس شهادت دهد که او کرده است و اما علت قسامه که پنجاه مرد معین شده برای تغلیظ و
تشدید و احتیاط تا هدر و باطل نشود خون شخص مسلمانی وعلت قطع دست راست
دزد زیرا که کارها بدست راست میکند و آن بهتر اعضا او است و نافعتر همه پس قطع آن
برای نکال و عبرت خلق مناسب آمد تا مردم اموال از غیر وجه حلال نجویند و دیگر آنکه دزدها

فی سورة الشوری

فی سورة الاحزاب

بدست راست میکنند و حرام کرد غصب اموال و فرا گرفتن از غیر حلال زیرا که
انواع فساد در آنست و فساد حرامست چرا که بقتل و اختلال میکشد و غیر این از ضررها
و تباهیها و دزدی حرام شد زیرا که در آن تباه شدن مالها و قتل نفوس است و دیگر
مال یکدیگر بغیر حق بردن بجنگ و قتل و تنازع و فتنه و تحاسد کشد و بجائی که مانع
تجارات و صناعات گردد و مکاسب و ادخار اموال دست ندهد و هرگاه مردم مال جمع
کنند و ذخیره نهند با آن دزد و کم بی ضرر و اوارت تباه شوند و هر که دزد فرصت یابد از
یکدیگر بربایند وعلت انکه زانی را در حد زدن برهنه کنند و بر تن او زنند تحقیر
زانی زیرا که بمباشرت زنا کرده است و تمام تن از آن لذت برده است پس آن
زدن عقوبت او و عبرت دیگران شود و این بهر دگر خیانتهاست وعلت انکه قاذف
و شارب الخمر را هشتاد تازیانه زنند زیرا که در قذف نفی فرزند زنند و قطع نسل و ضایع
شدن نسبت و همچنین شارب الخمر هرگاه شراب خورد هذیان گوید افترا نهد پس واجب
شد برا و حد افترا وعلت قتل بعد از آنکه سه بار حد زنا زده شد بر مرد و زن زیرا که سبک
شمرده اند و مبالات بزدن نکرده اند پس لازم آمد کشتن وعلت دیگر آنکه کسی سبک میشمارد
امر خدا را و حد او را کافر است پس قتل واجب شد که در کفر داخل شد وعلت حرام
شدن مردان برای مردان و زنان برای زنان یعنی باهم کنند انچه مرد با زن میکند
از جهت آنچیزیست که در زنان نهاده شده و مردان بر آن مخلوق شده اند یعنی آن دو
آلت که زن و مرد را آن باید و علی میان این و آن متحقق شود و لا غیر و از جهت آنکه ایشان مردان
بمردان و زنان بزنان موجب انقطاع نسل و فساد تدبیر و خراب شدن دنیاست وعلت
حلال کردن حق عز و جل گوشت گاو و گوسفند و شتر را زیرا که بسیارند و آسان بدست
می آیند و اما گاو کوهی و غیر آن از اصناف وحش که ناگوارند حلال شدند زیرا که غذا
آنها ناخوش نیست و حرام نیست و نه آنها مضر بیکدیگر را هیچ درندگان و نه مضر بآدمی

هم بازیمی که درنده و نیستند و معلوم است که اگر درندگان ماکول اللحم میبودند مردم
در صید آنها میکوشیدند و تلف میگشتند و در خلقت آنها تشویه است یعنی همچو خوک
و بوزینه خلقتشان ناخوش نیست **وعلت** ومکروه شد خوردن گوشت استر و خر چرا
که مردم محتاجند بپشتهای ایشان و کار فرمودن ایشان و بیم آنست که کم و فانی شوند
اگر خورده شوند نه از جهة پلیدی و ناخوشی خلقت یا غذا از آنها **وعلت** و حرام شد نظر
بموی زنانی که در حجاب شوهرانند و سایر زنان زیرا که موجب هیجان شهوت مردانست
و آن بفساد کشاند و در حرام و نالایق اندازد و همچنین هرچه بموی ماند یعنی محاسن زن
از سینه و روی و مانند آنها مگر آن زنان که خدای عز و جل ذکر ایشان کرده است بقوله
وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ از سورة النور
ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ یعنی غیر جلباب مگر مراد آنست که آن زنان که از
توقع نکاح بر کنار رفته‌اند جایز است جامه‌ها از تن بنهند نه مگر قمیص که زینتی آن بر مردان
ظاهر کردند پس باکی نیست که در موی امثال ایشان نظر کنند **وعلت** اینکه زنان را
میراث نصف مردان باشد اینست که زن جهت گرفتن مهری بستاند و مرد میدهد از این
روی توفیر مردان شد **وعلت** دیگر آنکه زن عیال مرد میشود و چون محتاج میگردد و بر مرد است
مؤنت او و نفقه او و بر زن نیست مؤنت مرد و بر مرد از زن نفقه نخواهد اگر محتاج گردد و از آنچه
حق عز و جل مرد را توفیر داد چنانچه گفت الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ
بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ **وعلت** اینکه زنان را از عقار و آب
میراث نرسد مگر قیمت طوب یعنی آجر و قیمت نقض یعنی آنچه در هم شکنند از بنا یا غرض
آنکه از زمین میراث نبرد و از قیمت اعیانی عقار چون آجر و درخت میراث میبرد و سبب
اینست که عقار را تغییر نتوان داد و از جای گردانیدن و زن میتواند بود که عصمتی
و پیوندی که میان او و مرد است بگسلد یعنی طلاق گیرد و جدا شود یا بعد از فوت شوهر

شوهری دیگر کند یعنی با وارثان و اهل بیت شوهر احوال و اوضاع بگرداند و تغییر و تبدیل
راه دهد و بسیارست که شوهری کند بیگانه و آنرا بآن خانه در آورده و در باغ و دکان و آسیا
شریک سازد و بر اهل متوفی و متوفی از آن برنجند و موجب فساد و بعضی از امور
ایشان گردد و اما فرزند و پدر چنین نیست زیرا که جدا شدن از ایشان و تبدیل ایشان صورت
نبندد و زن ممکنست که تبدیل یابد پس هرچه جایز و ممکن که بجای دیگر رود و مبدل گردد
همچون میراثش از چیزیست که تغییر و تبدیل در او درود و چون باو ماننده است و آنچه ثابت
و قیمت کسی راست که مثل آنست در ثبات و قیام همچو فرزند و پدر و از این کلام ظاهر
نمیشود که آن زن که از شوهر فرزندان آورده است آیا او نیز این حکم دارد و علی الخصوص
که فرزندی از دیگر زن نداشته باشد که چنین زن وارثان از او و او از وارثان شوهر نتوانند
یکباره جدا شدن پس ربط او از شوهر نیز یکباره منحل نمیشود بقدر رضا وقتست که او را
با شوهر ربطی محکم نبود و چنانچه تبدیل میسر نباشد همچو ربط پدر و فرزند مثلا و فقها درین
مسئله اختلاف نموده‌اند روایتست از محمد بن سنان که گفت شنیدم از ابا الحسن رضا
علیه السلام که میگفت حرام کرد خدای عز و جل خمر را زیرا که مایه فساد است و عقلها را
فاسد سازد و بر انکار حق عز و جل و افترا بر خدا و بر پیغمبران باعث گردد و دیگر علتها
و فسادها و قتل و قذف و زنا و بسیار خطای از حرام از این روی حکم کردیم ما که هر مشروب
مسکر حرامست زیرا که بر آنها آن مفاسد مترتب شود که بر خمر پس باید اجتناب کند
کسی که ایمان دارد بخدا و روز قیامت و بولایت ما تمسک است و مودت ما دعوی میکند
از هر شراب مسکر زیرا که عصمتی و نگاهداشتی نیست میان ما و میان هر که آنها آشامد

باب سی و سیوم علتها که فضل بن شاذان ذکر کرده و در آخر آنها گفته آنها از حضرت رضا علیه السلام شنیده است

چند بار و هر بار چیزی پس آنها را جمع
کرده و علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری اجازت داده است تا آنها روایت کند از او

از حضرت رضا علیه السلام فضل بن شاذان نیشابوری گفت اگر بپرسد کسی که بگو میتواند
حکیم تکلیف کند بنده را کاری از کارها بی علت و بی معنی و غرض گفته میشود نه زیرا که
حکیم است نه هرزه کار و نه جاهل اگر بگوید پس بگو چرا خلق را تکلیف کرد گفت بگو بسبب
علتها اگر بگوید آن علتها معروفست و موجود یا نه معروفست و نه موجود بگو معروفست و موجود
نزد اهل آن اگر بگوید شما می‌شناسید یا نه بگو بعضی را میدانیم و بعضی را نه اگر بگوید پس
اول فرایض چیست بگو اقرار بخدا و بانچه آمده است از نزد خدا اگر بگوید چرا خلق مامور
شدند باقرار بخدای عزوجل و برسولان او و حجت و بانچه آمد از نزد او بگو برای علتهای بسیار
علت از انجمله اینکه هرکه اقرار بخدا نکند از معاصی او اجتناب نکند و از ارتکاب کبیره
باز نایستد و خدا را پاس ندارد و منظور نسازد در چیزی که دلش خواهد و آرزو کند از فساد
و ظلم و هرگاه مردم این کار را بکنند و هر کس آنچه دلش خواهد کند بی‌ملاحظه و پاس کسی این
فساد امر تمامی خلق کشد و بعضی بر جهند بر بعضی پس فروج غصب کنند و خونها و اموال
و زنان مباح سازند و یکدیگر را بغیر حق و بیجرم بکشند و این بخراب دنیا و هلاک خلق و
و تباه شدن کشت و زرع و نسل کشد علت و از انجمله است اینکه خدای عزوجل
حکیم است و حکیم نبود مگر کسی که از فساد منع کند و بصلاح امر کند و از ظلم زجر کند و از فواحش
نهی کند و این کار درست نیاید تا بندگان اقرار نمایند بخداوند جهان و بشناسند امر کننده
و نهی کننده را و اگر اینها را ترک کنند و اقرار بخدا و معرفت حق تعالی از ایشان نخواهند
امر بصلاح و نهی از فساد ثابت نشود و چون آمر و ناهی نشناسند علت و از انجمله اینکه ما این
خلق را می‌بینیم که تباهی و فساد بایشان راه می‌یابد از جهت امری چند پنهان و مستور
از خلق و از دیده‌ها پس اگر اقرار بخدا و بیم از او در باطن و غیب نباشد کسی در خلوتها
و در معصیتی و شهوتی که او را پیش آید اندیشه نماید و از ارتکاب کبیره و دریدن پرده
حرمتها ملاحظه نکند زیرا که چشم کسی بر او نیست و از خلق مستور و مخفیست و امر خلق این

همه تباه کرد و پس معلوم شد که قوام امر خلق و صلاح حال ایشان بانست که اقرار نمایند
بخداوندی دانا و آگاه و عالم به پنهان و پوشیده تر از آن که امر کرده است بصلاح و نهی کرده
از فساد و بر او هیچ پنهان و پوشیده نماند تا این سبب از بجا آوردن آدمیان کرده و از جرئت
بر فساد و بر معصیتها در خلوتها علت اگر بگوید معرفت رسولان و اقرار بایشان و اطاعت
فرمان ایشان چرا واجب شد گفته میشود زیرا که در خلق و قوای آدمیان آن حالت و استعداد
نیست که با ایشان سخن گوید خالق عالمیان در مصالح ایشان و خداوند از آن برتر است
که او را ببینند عیان و ضعف و عجز آدمی از ادراک باری تعالی ظاهر است نه پنهان پس
چاره نبود از رسولان معصوم و مامون از کذب و خطا که واسطه شوند میان خداوند و
آدمیان و برسانند امر و نهی و آداب الهی را بایشان و واقف گردانند بر آنچه سبب
آوردن منفعتها و دفع نمودن مضرتهاست پس اگر بر ایشان واجب نمی‌شد معرفت رسولان
و اطاعت ایشان فایده نخواستی بود در آمدن رسولان و کاری ساخته نمی‌شد از ایشان
و بعث بیهوده می‌آمدشان بی نفعی و صلاحی و این صفت و طریقت حکیم است که هر کار بر وجه
صواب کند و هر کار باتقان و احکام دهد علت اگر بگوید چرا اولو الامر بگماشت و بطاعت
او امر نمود بگو برای علتهای بسیار از انجمله اینکه چون خلق بازداشته شدند بر حدی
معین و قانونی چند مضبوط و مامور شدند از آن در نگذرند زیرا که در آن فساد حال ایشانست
و این قوام نگیرد و ثابت نماند مگر بر ایشان حاکمی صاحب امر و امین گماشته شود تا ایشان را
از تعدی و تجاوز از مضمون آن احکام و قوانین مانع شود و نگذارد از حد خود بیرون شوند و
در حرام و محظور داخل گردند زیرا که اگر چنین نباشد مردم ترک لذت و منفعت خود نمیکنند
برای ضرر و فساد دیگری پس ایزد منان قیمی صاحب فرمان بر ایشان گماشت تا از فساد
مانع شود و حدود و احکام میان ایشان برپای دارد و از انجمله اینکه ما هیچ فرقی از
خلق نمی‌یابیم و هیچ اهل ملتی نمی‌بینیم که امرشان منتظم شود و بقا و معیشتشان مستقیم گردد

که تعیینی بود بمعنی که میان ایشان باشد زیرا که ناچار است از آن در امور دین و دنیا پس
جایز نبود در حکمت حکیم که خلق را رها کند و تعیینی که ناچار است از آن و قوام نیابد مگر بآن
برایشان نگمارد تا با او بقتال دشمنان قیام کنند و غنیمتها و مالها که بایشان باید میگیرد
با آن میان خود قسمت نمایند و جمعه و جماعت برای ایشان برپای دارد و دست ظالم از
مظلوم به بندد و از آنجمله آنکه اگر بر خلق امامی قیم امین نگاهبان گماشته نشود ملت و دین
از دست برود و سنتها و حکمها بگردد و بدعها زیاد و ملت مندرس شود و صاحبان بدعت در این
دخل کنند و ملحدان از آن ناقص کنند و آنها بر مسلمانان مشتبه سازند زیرا که ما می‌بینیم
خلق را که کم و کاست و ناقص و محتاج آفریده شده‌اند کاملان و تمامان با اختلافی که
می‌افتد ایشان را در هواها و ارادها و تفاوت غرضها در انواع مطلبها اگر میان ایشان قیمی
نباشد که نگاه دارد احکام و قواعدی که رسول آورده است هر آینه تباه شود چنانچه بیان
کردیم و شرایعها و سنتها و حکمها و قاعده‌ها بگردد و دگرگونه شود و این تباهی حال جمله خلق شد
اگر بگوید چرا جایز نیست در زمین دو امام باشد در یک وقت یا بیشتر از دو گفته شود برای
علتها از آنجمله آنکه یکی فعل و تدبیر او مختلف نشود بر خلاف دو که متفق نشود فعل و تدبیر ایشان زیرا
که ما نمی‌یابیم دو کس را مگر مختلف شود اندیشها و ارادهاشان پس اگر دو باشند و ارادها و
تدبیرهاشان مختلف شود و طاعت هر دو فرض باشد یکی از آن دیگر سزاوارتر بطاعت نباشد
پس بودی با اختلاف خلق و تنازع و فساد کرده و باز هر کس که این یک را اطاعت کند آن
دیگر را مخالف و عاصی باشد معصیت همه اهل زمین را شامل گردد و باز خلق را در آن حال
راهی بطاعت نبود و پس بر این فرض همه بلا و فساد ایشان از جانب صانع تعالی بود که برای
ایشان راه اختلاف و تنازع و فساد گشاده باشد چون بمتابعت دو کس که باهم مختلفند
فرموده غیر گوییم اگر گوئی چون هر دو امام معصوم و عالم باحکام باشند اختلاف از کجا خیزد
گوییم از سایر امور و تدبیرات خلق مثلا این صلاح چنان بیند که لشکر در فلان مکان گرد آید

آن دیگری

آن دیگری در مکان دیگر بیان اولی داند و این گوید ناچار جوب قتل کنند و آن دیگری صلاح
در آن نه بیند و بالجمله امام از جهت ضبط دین و شریعت بتعدد حاجت ندارد و نفوس معینه
و از برای ضبط دنیا و نظام احوال معیشت تعدد مفسده دارد و نفعی ندارد و مثل گویند خانه
میان دو کدبانو نارفته میماند و اگر تجویز کنیم که امام در بعضی احکام بنا بر اجتهاد و استنباط
نهد و عمل بظن نماید چنانچه قول عامه است تعدد از هر دو جهت موجب اختلاف گردد و دیگر اگر
دو امام باشند هر یک از دو خصم را رسد که خصم خود را نزد امامی خواند غیر آن یک که او میخواند
و هیچ یک اولیتر بمتابعت از آن دیگر نباشند پس حقوق و احکام و حدود باطل گردد و دیگر
هیچ یک از آن دو حجت سزاوارتر بسخن گفتن و حکم کردن و امر و نهی نمودن از آن دیگری
نباشند پس هرگاه چنین است باید هر دو یکبار ابتدا کنند بسخن و هیچ یک را نرسد که
بر آن دیگری سبقت گیرند هرگاه در امامت و پیشوائی یکسان‌اند و اگر جایز باشد یکی را که
ساکت باشد آن دیگر را نیز جایز باشد و هرگاه هر دو را جایز باشد که ساکت شوند باطل
شود حقوق و احکام و حدود و مردم بی امام و صاحب فرمان بمانند **علت** اگر بگوید
چرا جایز نیست که امام از غیر جنس رسول باشد یعنی غیر اقربا و خویشان و اهل بیت او گفته
میشود برای علتها از آنجمله آنکه چون امام مفترض الطاعه است ناچار است از دلالتی و
نشانی که او را جدا کند از دیگران و آن قرابت مشهور و وصیت ظاهره است تا او از
دیگران متمایز گردد و او را بعینه مردم بشناسند و باو راه برند و در شبهه و حیرت نمانند
علت و از آنجمله آنکه اگر این جایز باشد تفضیل غیر رسول بر رسولان لازم آید زیرا که
اولاد رسول صلی الله علیه وآله تابع اولاد دشمنان او شوند همچو ابوجهل و ابن ابی معیط زیرا
که جایز است بنابر زعم ایشان که منتقل شود امامت در اولاد ایشان زیرا که از جمله
مومنان شدند پس اولاد رسول صلی الله علیه وآله تابع باشند و اولاد دشمنان خدا
و دشمنان رسول متبوع پس معلوم شد که رسول سزاوارتر است باین فضیلت از غیر

وشایسته‌تر علت و از آنجمله اینکه هرگاه خلایق اقرار برسالت رسول و اوصیاء او و طاعت
او کردند کسی از ایشان بعد از ایمان آوردن سر نپیچد و تکبر نکند از متابعت اولاد و اطاعت ایشان
او و این در دلهای مردمان بزرگ و بر خاطرهای ایشان گران نیاید و اما اگر امامت
در غیر جنس رسول صلی الله علیه و آله باشد هرکس از ایشان در خاطر خود خود را سزاوارتر
داند بامامت از دیگران و کبر و گردن کشی در نفس ایشان داخل شود و خاطر ایشان
باطاعت رضا ندهد و مسامحت نکند فرمان قومی برند از خود فروتر و این داعی فساد و نفاق
و اختلاف بود اگر بگوید چرا واجب شد بر خلق اقرار و معرفت باینکه خدای عز و جل
واحد احد است گفته میشود که برای علتها از آنجمله اینکه اگر واجب نباشد این بر ایشان
جایز بود ایشان را که دو مدبر یا بیشتر توهم کنند و هرگاه این جایز باشد راه بصانع خود
نبرند و از دیگری فرق نکنند زیرا که انسانی نمیدانند و در گمان باشند که شاید نه آن خالق را
که او را اطاعت و عبادت میکنند و غیر آن خداوندی که او را امر کرده است اطاعت مینمایند
پس از شناخت صانع و خالق خود بر حقیقتی نباشند و نزد ایشان ثابت نشود که امر
کننده و نهی کننده کیست زیرا که آمر را بعینه نمی‌شناسند و نواهی را از غیر تمییز میکنند
علت و از آنجمله است اینکه اگر تواند دو باشد یکی از آن دو سزاوارتر نباشد بعبادت
و اطاعت خلق از دیگری و هرگاه تجویز کنیم که آن شریک را اطاعت کنند تجویز کرده باشیم
که خدای را عز و جل عن الشریک اطاعت نکنند و این کفر است بخدا و بجمیع کتابها و رسولان
او و اثبات هر باطلی و ترک هر حقی و حلال کردن هر حرامی و حرام گشتن هر حلالی و داخل
شدن در هر معصیت و بیرون شدن از هر طاعت و مباح ساختن هر فساد و باطل کردن
هر حق علت و از آنجمله اینکه اگر جایز باشد که مدبر زیاده از یک باشد تواند ابلیس
دعوی کند که من آن دیگرم و شریکم تا ضدیت و مخالفت کند با خدای تعالی در همه حکمها
و عباد را بسوی خود گرداند و در این بزرگترین کفرها و سخت‌ترین نفاق میشد جهت اگر بگوید

چرا واجب شد که اقرار کنند باینکه هیچ چیز مثل خداوند نیست گفته میشود که برای علتها
از آنجمله اینکه روی بسوی او کنند بعبادت و طاعت نه غیر او و در حالتی که بر ایشان مشتبه نباشد
امر پروردگارشان و خالقشان و رازقشان و از آنجمله اینکه اگر ندانند که چیزی مانند او نیست
شاید تجویز کنند که پروردگار ایشان و صانعشان این اصنامند که پدرهاشان برای ایشان
برپا کرده‌اند و آفتاب و ماه و آتشها زیرا که جایز خواهد بود که اینها بر ایشان مشتبه گردند
و در این فساد است و ترک همه طاعات و ارتکاب همه معاصی بقدر آنچه بایشان میرسد چیزهای
این ارباب باطل و امر و نهی ایشان و از آنجمله است اینکه بنابر آن جایز باشد نزد ایشان
که جاری گردد بر خداوند جهان آنچه جاری میگردد بر مخلوق و بندگان از عجز و جهل و تغییر
و زوال و فنا و کذب و ستم او و هر که بر او جایز باشد این اشیا ایمن نتوان بود که شاید
فانی گردد و بعدل او وثوق نباشد و گفتار او و امر و نهی او و وعده و وعید و ثواب و عقاب
او محقق نشود و استوار نباشد و این موجب تباهی خلق و ابطال ربوبیت است اگر
بگوید چرا خدای تعالی بندگان را امر کرد و نهی کرد گفته میشود زیرا که بقا و صلاح ایشان جز
بامر و نهی و منع از فساد و غصب اموال نشود و اگر بگوید چرا از ایشان عبادت خواسته است
گفته میشود تا از یاد او فراموش نکنند و ادب او ترک ندهند و از امر و نهی او غافل و ساهی
نگردند زیرا که صلاح و قوام ایشان در آنست اگر مردم را رها کنند و از ایشان عبادت
نخواهد بروزگار دراز بر دلهاشان قساوت و غفلت غلبه کند اگر بگوید چرا بنماز مامور شدند
گفته میشود زیرا که در نماز اقرار بربوبیت است و این صلاح عامست زیرا که نماز متضمن نفی
اضداد و انداد است و قیام در حضرت جبار بخواری و افتادگی و خضوع و اعتراف بتقصیر
و درخواست عفو از گناهان گذشته و نهادن پیشانی بر زمین هر روز و شب تا بنده خدا را
یاد میکرده باشد و فراموش نکند و خاشع و متذلل باشد و طالب و راغب در خیرات
دین و دنیا با آنکه در نماز انزجار است از فساد و نماز در هر روز و شب واجب شد تا بنده

تا بنده مدبّره و خالق خود را فراموش نکند و در بطر و طغیان نیفتد و تا آنکه یاد خالق و قیام به پیش
پروردگار او را زاجر باشد از معاصی و حاجز و مانع از انواع فساد و اگر گوید چرا وضو امر
شد پیش از نماز گفته میشود برای آنکه عبد طاهر باشد وقتی که پیش جبّار بایستد برای مناجات
و عرض حاجات و مطیع باشد خدا را در فرمان او و پاک باشد از چرکها و نجاست با آنکه وضو
موجب برطرف شدن کاهلی و دلتنگی و افسردگی دلست یعنی از پژمردگی تری و تازگی را و
برای قیام در خدمت جبّار اگر گوید چرا وضو بر روی و دو دست و سر و دو پا معیّن شده
گفته میشود زیرا که عبد در گاه ایستادن در خدمت جبّار این اعضا که وضو بر او هست در آن حال
منکشف میکند و چرا که بر روی سجده و خضوع میکند و بدست مسئلت و رغبت و زاری میکند
و بسر در رکوع و سجود استقبال او میکند و بدو پای می ایستد و می نشیند اگر گوید چرا
شستن واجب شد روی و دو دست را و مسح سر و دو پا را و همه غسل یا همه مسح نشد گفته
میشود برای علتها از آنجمله آنکه عبادت بزرگتر رکوع و سجود است و آن بر روی و دو دست
میشود نه بسر و دو پای و از جمله اینکه خلق همه وقت نتوانند سر و دو پا شستن و برایشان
شاق باشد در سرما و سفر و مرض و وقتی چند از شب و روز و شستن روی و دو دست
سزاوارتر است از سر و دو پا و وضع فرایض بر اندازه مردم ضعیف شده که طاقت و
توانشان از دیگران کمتر است بعد از آن عام شد قوی و ضعیف را و از جمله اینکه سر و دو
پا همه وقت ظاهر و آشکار نیستند چون روی و دو دست که زیر عمامه و کفش اند و غیر اینها اگر
گوید چرا وضو واجب شد بسبب آنچه از دو طرف بر می آید و بسبب خواب نه غیر آنها گفته میشود زیرا
که این دو طرف دو طریق نجاستند و انسان را طریقی دیگر نیست از خود که از آن طریق
او را نجاست رسد جز این دو پس مامور شدند بطهارت چون نجاست رسدشان از خود
و اما خواب چون شخص بخوابد همه اعضا و قوای او سست کرده و وا شود و غالب اشیا
در این وقت که از او بر آید باد است از این سبب وضو واجب شد اگر گوید چرا از جنابت

بغسل مامور نشدند چو جنابت گفته میشود و این مشقت است و ممکن نیست غسل از آن و لا یُکلّف
اللّه نفساً الّا وسعها بر خلاف جنابت که او همیشگی نیست و مشقتی نیست که شخص باو میرسد
هرگاه خواهد و ممکنست او را اداء آن و تعجیل و تاخیر کند سه روز کم و بیشتر و آن چنین نیست
اگر گوید چرا از جنابت غسل واجبست و از غایط نه و این از جنابت نجس‌تر و پلیدتر است گفته
میشود از این روی که جنابت از نفس انسانست و او چیزیست که از همه تن او بیرون آید و
غایط از نفس انسان نیست جز این نیست که غذایی داخل میشود از دری و بیرون میرود از دری
اگر گوید چرا باذان امر شده گفته میشود که برای علت بسیار از آنجمله آنکه تذکیر ساهی و تنبیه
غافل بود و کسی را که وقت نداند و مشغول باشد اعلام کند و تا بخواند بعبادت خالق و
ترغیب کند در آن و اقرار کند برای او بتوحید و آشکارا کند ایمان او و هویدا سازد
اسلام را و اعلام کند آنرا که فراموش کرده است نماز را و برای آن موذن نامند
که اعلام نماز کنند و اذان و تاذین بمعنی اعلامست از آن روی موذن گفتند بتحقیق
گویند اگر گوید چرا ابتدا شده است به اذان بتکبیر پیش از تهلیل گفته میشود زیرا که خواسته است
حق تعالی که ابتدا بذکر او و نام او شود زیرا که نام او در تکبیر در حرف اولست و در تهلیل
در آخر اگر گوید چرا فصول اذان هر یک دو بار مقرر شد گفته میشود زیرا که گوشها مکرّر بشنود
و تاکید کند اگر کسی از اول غافل شود از دویم نشود و برای آنکه نماز دو رکعت دو رکعت است
پس اذان نیز دو دو مقرر شد اگر گوید چرا تکبیر در اول اذان چهار است گفته میشود زیرا
که در اول اذان مردم غافلند و پیش از آن کلامی نیست که بشنوند که از آن آگاه کند اگر
گوید بعد از دو تکبیر چرا دو شهادت آید گفته میشود زیرا که اول ایمان توحید است و
اقرار بوحدانیت خدا و دویم اقرار است برسالت رسول و طاعت خدا و رسول و معرفت
ایشان هم مقرون شد و چون اصل ایمان شهادتست دو بار گفته شود آن شهادتان در
اذان چنانچه در سایر حقوق دو شهادت در کار است پس هرگاه اقرار کرد برای خدا

بوحدانیت و برای رسول صلی الله علیه و آله برسالت اقرار کرده است بجمله ایمان زیرا
که اصل ایمان این دو اقرار است اگر بگوید چرا بعد از شهادتین بنماز خوانند یعنی گوید
حَیَّ عَلَی الصَّلٰوة و معنی اینست که بیایید و بشتابید بسوی نماز گفته میشود زیرا که اذان
برای نماز است و معین شد بانگ نماز پس خواندن بنماز در وسط اذان معین شده بود
چهار جمله از آن پیش دارد و جمله که هر یک دو تکبیر است و دو جمله که دو شهادت است
این چهار جمله است هر جمله دو بار گفته شود و چهار جمله پس دارد یکی بفلاح خوانند که نیکوئی
و نماز است و آن جمله حَیَّ عَلَی الْفَلَاح است و جمله بعد از آن بهترین عمل و آن جمله حَیَّ
عَلٰی خَیْرِ الْعَمَل است ترغیب کند بنماز و عمل نماز و کمال دون آن و بعد از آن ندا کند بتکبیر
و تهلیل تا چهار جمله تمام شود و بعد از آن چنانچه چهار است قبل از آن و باید کلام خود بذکر
خدا ختم نماید چنانچه بآن افتتاح نموده بود اگر بگوید پس چرا آخر آن جمله تهلیل است نه تکبیر
چنانچه اولست گفته میشود زیرا که تهلیل نام خدا در آخر دارد و پس دوست داشته اند
که کلام بنام او ختم شود چنانچه بنام او افتتاح شده بود اگر بگوید چرا بدل تهلیل تسبیح یا
تحمید ننهاده و اسم خدا در آخر آنها است گفته میشود زیرا که تهلیل اقرار است بیگانگی خدا و نفی و
نفی اضداد و انداد غیر او و این اول ایمانست و از تسبیح و تحمید بزرگتر است اگر بگوید چرا ابتدا
در نماز بتکبیر شد و همچنین در رکوع و سجود و قیام و قعود که در مبدأ آنها همه تکبیر کنند گفته میشود
که بآن علتها که در اذان گفته شد اگر بگوید چرا دعا در رکعت اول پیش از قرائتست و چرا
در ثانیه قنوت بعد از قرائت گفته میشود زیرا که دوست داشت که شروع در عبادت و قیام
برای پروردگار بتمجید و تقدیس و رغبت و رهبت شود و ختم مثل آن در نماز و قنوت یعنی
دراز توقف شود که اگر کسی لاحق شود رکوع را دریابد و آن رکعت بجماعت از او فوت
نگردد و این بود حاصل معنی چنانچه فقیر فهم کردم و عبارت کتاب خالی از اضطرابی نیست
و این اصل افتتاح نماز چنانچه سنت است دعا خوانده میشود و مضمون آن تمجید و تقدیس

حضرت و اظهار رجا و خوف و آخر نماز مثل این بود دعا و ثنا مشتملست سبب آن چنانچه گفته
ظاهر است و قنوت در رکعت دوم پیش از رکوع برای آنست که توقفی بشود تا مردم برسند
و این توقف بعد از رکوع سودی ندارد اگر بگوید چرا قرائت در نماز واجب شد گفته میشود
تا قرآن ترک نشود و ضایع نگذارد و محفوظ ماند و از هم نرود و مجهول نشود اگر بگوید چرا در هر
قرائت ابتدا بحمد شود نه دیگر سوره گفته میشود زیرا که نیست در قرآن و کلام حق چیزی که در او
مجتمع باشد از جوامع خیر و حکمت آنچه در سوره حمد مجتمع است زیرا که قول او الحمد لله که در آن
شکریست که واجب ساخته است خدای عز و جل بر خلق و شکر توفیقیست که او را بکار خیر
داده و رَبِّ الْعَالَمِینَ تمجید و تحمید پروردگار است و اقرار بانکه او خالق و مالکست و یکی
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ طلب عطوفت و چشم داشت رحمت و یاد نعمتها که او راست بر همه خلق
مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ اقرار است بنا بر کسب و حساب و مکافات اعمال و اثبات میکند
ملک آخرت را برای حضرت عزت چنانچه اثبات میکند ملک دنیا را اِیَّاكَ نَعْبُدُ خواهش رغبت
و نزدیکی جستن بحضرت او و خالص ساختن نیت بعمل از برای او نه غیر او وَ اِیَّاكَ نَسْتَعِینُ
طلب زیادتی توفیق و عبادت اوست و طلب دوام آن نعمت که بنده را داده است
و پیدا کرده و انبیه یعنی و هو اعلم یاری و اعانت و زیادتی توفیق عبادت و دوام آن نعمت
و بصیرت میخواهد اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ طلب راه او است و طریق ادب میکند و حبل
متین او چنگ در میزند و زیادتی معرفت پروردگار و عظمت و کبریای او میجوید صِرَاطَ الَّذِینَ
اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ تاکید است در سوال و رغبت و ذکر نعمتهای سابقه که خدا بر دوستان
خود کرده است و رغبت در مثل آن نعمتها غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ در پناه خدا میگریزد از آنکه
از جمله معاندان و کافران باشد که استخفاف کنند بخدا و بامر و نهی او وَ لَا الضَّالِّینَ
چنگ در میزند بخدا و نماز اینکه از گمراهان باشد که گم گشته اند از راه او بی معرفتی و می پندارند
ایشان که خوب میکنند پس تحقیق مجتمع است این سوره از جوامع خیر و حکمت در امر آخرت و دنیا

اگر چیزی کم کند چیزی از آن را اگر بگوید چرا تسبیح در رکوع و سجود نهاده شد گفته میشود از برای
علتها از جمله آنکه بنده با خضوع و خشوع باشد و بندگی و انقیاد و خواری نمودن
بخداوند خود و قرب جستن بتقدیس و تسبیح و مطیع و شاکر باشد خالق و رازق خود را پس
او را فکر و آرزو و یاد و اندیشها بغیر خدای تعالی نبرد اگر بگوید چرا اصل نماز دو رکعت شد
و چرا بر بعضی کم رکعت افزوده شد و بر بعضی دو رکعت بر بعضی هیچ نیفزود گفته میشود زیرا
که اصل نماز یک رکعتست که اصل عدد یکیست که اگر از یکی کم شود نماز نبود و خدای عز و جل
دانست که بندگان این یک رکعت را که از آن کمتر نمیشود بتمام و کمال نمیکنند و اقبال
و توجهی که در کار است نمیکنند پس رکعتی دیگر بآن مقرون ساخت تا باین زیادتی
یکی آن رکعت اصل تمام کرد و پس اصل نماز را دو رکعت فرض کرد و بعد از آن رسول
خدا صلی الله علیه و آله دانست که بندگان این دو رکعت چنانچه می‌باید بتمام و کمال
و شرایط و آداب نمیکنند پس ضم نمود بظهر و عصر و خفتن به یک دو رکعت تا آن دو
رکعت از نقصان سمت اتمام یابد پس چون دانست که نماز شام مردم را در آن وقت
مشغولی بیشتر می‌افتد که میخواهند بجانها باز گردند برای افطار و اکل و طهارت و تهیه
شب بودن پس یک رکعت بیفزود تا بر ایشان سبکتر باشد و تا رکعتهای نماز شبانه روزی
طاق شود و نماز صبح را بحال خود گذاشت زیرا که اشتغال مردم در آن وقت بیشتر است
و اکثر مردم میخواهند بسوی کارها و حاجتها شتابند و دیگر دلها در آن وقت خالی‌تر است
از فکر بسبب شب که معاملات و داد و ستد مردم را در او کم میباشد پس آدمی در آن وقت
بنماز بهتر اقبال میکند از دیگر نمازها زیرا که فکر آن از شب داشته است اگر بگوید چرا
استفتاح بهفت تکبیر گفته میشود زیرا که تکبیر در نماز اول که اصلست هم هفت تکبیر است شده
تکبیر افتتاح یک تکبیر رکوع و تکبیر برای سجود و یک تکبیر هم برای رکوع و دو تکبیر هم برای سجود
پس هرگاه شخص در نماز هفت تکبیر گفت همه تکبیرها فراهم آورده است اگر در چیزی از آنها

سهو کند یا ترک کند نقصی در نماز او داخل نمیشود و غالب مراد آنست که اصل نماز دو رکعت
و در نماز دو رکعت هفت تکبیر یا چهار است بر وجهی که شمرده است و این ظاهر موافق
نیست با آنچه بعد از این میگوید که در هر دو رکعت دوازده تکبیر است و جمع میان این
دو قول چنین میشود که هفت تکبیر ضروری باشد و پنج تکبیر دیگر غیر ضروری و اینجا سوال میرود
که هفت تکبیر استفتاح چگونه بجای هفت تکبیر تمام نماز باشد که یک تکبیر که آن تکبیر افتتاحست
مشترکست و جواب اینست که با تکبیر افتتاح شش تکبیر منضم میسازد در اول نماز تا اگر سهوی
و غفلتی در شش تکبیر که بعد از افتتاح لازمست روی دهد این بجای آن باشد و در اول نماز
مصلی را اقبال قلب و توجه تمامتر باشد اگر بگوید چرا رکوع یکی و سجود دو مقرر شد گفته میشود
زیرا که رکوع ایستادنست و سجود کار نشستن و نماز نشسته بحساب نصف است از نماز ایستاده
از نیروی سجود دو چندان شد تا با رکوع مساوی شود و در میان تفاوت نباشد زیرا که نماز
رکوع و سجود است اگر بگوید چرا تشهد بعد از دو رکعت شد گفته میشود زیرا که چنانچه مقدم شد
پیش از رکوع و سجود اذان و دعا و قرائت همچنین موخر شد بعد از آن تشهد و تحمید و دعا
اگر بگوید چرا تسلیم تحلیل نماز شد یعنی بتسلیم از نماز بیرون روند و بعد نماز بگشایند
و بدل تسلیم تکبیر یا تسبیح نشد یا چیزی دیگر گفته میشود زیرا که چون داخل شود در نماز حرام شود
کلام با مخلوق و باید همه توجه بخالق کند از این سبب تحلیل نماز و فراغ از آن بکلام مخلوق
شد و خلق در کلام بتسلیم ابتدا کنند اگر بگوید چرا قرائت در دو رکعت اولست و تخییر
در دو رکعت آخر گفته میشود تا فرق باشد میان آنچه خداوند فرض کرده و آنچه از نزد رسول صلی الله
علیه و آله فرض شده اگر بگوید چرا جماعت در نماز مقرر شد گفته میشود تا اخلاص و توحید
و اسلام و عبادت خداوند نباشد مگر ظاهر و مکشوف و مشهور زیرا که در اظهار آن حجت
ثابت شود بر همه خدا بر اهل مشرق و مغرب تا منافقی که ایمان واقعی ندارد و نماز که
سبک میشمرد که دیدن را بجای آرند و بگذارد بآنچه بآن اقرار کرده اند ظاهر اسلام و پاک

مصلحت و خوف عقوبت و تا شهادت توانند دادن با سلام یکدیگر و وقت حاجت با آنکه
در این هیچ یعنی نماز بجماعت گذاردن مساعده و اعانت بر بر و تقوی و زجر از بسیاری
معصیتها اگر بگوید چرا بعضی نمازها در او جهر است یعنی قرائت آن بلند کنند و بعضی
نیست بگو نمازی که در او جهر است در اوقات تاریک گذارده میشود پس واجب شد
که جهر کنند تا کسی که بگذرد و بداند اینجا نماز جماعت میکنند اگر اراده نماز دارد درآید چه
اگر جماعت را نه بیند آواز شان بشنود و بداند و دو نماز که در او جهر نمیشود نمازهای
روز است که عالم روشن است و می بینند و حاجت بشنیدن ندارند اگر بگوید چرا نمازها
در این اوقات معین شد نه پیش و نه پس گفته میشود زیرا که اوقات مشهوره و معلومه که همه
اهل زمین را شامل است و جاهل و عالم آن را شناسند چهار است غروب شمس معروف مشهور است
و در آن وقت نماز مغرب واجب شد و سقوط شفق یعنی برطرف شدن مغرب مشهور است آن
وقت نماز عشا معین شد و طلوع فجر مشهور و معلوم است در آن وقت نماز صبح معین شد
زوال شمس مشهور و معلوم است ظهر در آن وقت معین شد و از برای عصر وقتی معلوم مشهور نبود
مثل این چهار وقت از پس نماز ظهر معین شد و دیگر اینکه خدای عز و جل خواست که مردم
ابتدا کنند در هر عمل اول بطاعت و عبادت او پس امر کرد اول روز که او را عبادت کنند
بعد از آن پراکنده شوند در کارهای خود و این صبح و چون میان روز شد و از شغلها دست
برداشتند که وقت استراحت و جامه کندن و خوردن و خفتن است پس امر کرد که اول
بذکر و عبادت او ابتدا کنند این ظهر و چون استراحت کردند و خواهند پی کارهای دنیا
هر طرف پراکنده شوند تا روز بست ابتدا کنند بطاعت او و این عصر و چون شب شد و جاها
نهادند و بجانها باز گشتند ابتداء العبادت پروردگار کنند این نماز مغرب و چون وقت خواب
بیاید و از کارها بپردازند دوست داشت خداوند که هم ابتداء العبادت و طاعت او کنند
تا در همه کار را ابتدا بطاعت و عبادت او کرده باشند و این نماز عشا و چون چنین کنند خدا

فراموش نکنند و غافل نگردند و دلهاشان قساوت نگیرد و رغبتهاشان کم نشود و اگر
بگوید چرا از برای عصر را وقتی مشهور در میان وقتها نبود و چرا او را میان ظهر و مغرب واجب کرد
و میان عشا و صبح یا صبح و ظهر نکرد گفته میشود زیرا که وقتی بر مردمان سبکتر و آسانتر
از این وقت نیست و او بیشتر با ینکه ضعیف و قوی یا فرا گیرد زیرا که مردم در اول روز
مشغول تجارات و معاملات و آمد شد در کارها و بازارها اند خواست که شاغلی در آن وقت
ایشان را از طلب معاش و مصالح دنیاشان نباشد و اما شب همه کس نتوانند بپا شوند
و آگاه نشوند و بیدار نشوند اگر در آن وقت واجب کرده بود تکلیفشان نبود پس سبک
ساخت خداوند بر ایشان و تکلیف نکرد شان در اوقاتی که سخت تر بود بلکه در سبکتر
اوقات نهاد چنانچه فرمود يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ یعنی خداوند
آسانی با شما میخواهد و دشواری شما نمیخواهد اگر بگوید چرا دو دست در تکبیر برداشته میشود
گفته میشود زیرا که آن نوعیست از تضرع و زاری پس خواست خداوند که بنده در وقت ذکر
او زاری کننده و جزع کننده باشد دیگر دو دست برداشتن سبب حضور نیت و اقبال است
با آنچه میگوید و قصد میکند اگر بگوید چرا نماز سنت سی و چهار رکعت شد گفته میشود زیرا
فریضه هفده رکعت است پس سنت دو چندان فریضه شد تا فریضه کامل کرده و اگر بگوید چرا
نماز سنت در اوقات مختلفه نهاده و در یک وقت ننهاد گفته میشود زیرا که فاضلترین اوقات
سه است وقت زوال و بعد از مغرب و سحرها پس خواست خداوند که در این سه وقت
نماز گذارند و در چند وقت گذارند آسانتر و سبکتر باشد از آنکه در یک وقت جمع کنند اگر
بگوید چرا نماز جمعه با امام دو رکعتست و بی امام دو دو رکعت یعنی چهار رکعت دو اصل
و دو فرع گفته میشود که برای علتها از آنجمله اینکه مردم برای جمعه از راه دور می آیند پس
خداوند خواست سبک سازد برای تعبی که کشیده اند و از آنجمله اینکه امام ایشان را نگاه میدارد
برای خطبه و در حالتی که منتظر نمازند و هر که انتظار نماز برد او در نماز است و از آنجمله

اینکه نماز با امام تمام‌تر و کامل‌تر است برای علم و فقه و عدل و فضل او و از آنجمله اینکه جمعه
عید است و نماز عید دو رکعت و مقصود نگشته از زیاد بودن دو خطبه اگر بگوید خطبه
چرا وضع شد گفته میشود زیرا که جمعه محضر عامست یعنی مردم بسیار حاضر شوند پس خواست
خداوند که امام سبب موعظه و ترغیب ایشان در طاعت و تحذیر از معصیت شود و
اعلام کند شان بآنچه میخواهد از مصلحت دین و دنیاشان و خبر دهد شان بخبرها که از اطراف
باو آمده و احوالی که در آن نفع و ضرر است ایشان را اگر بگوید چرا دو خطبه شد گفته میشود تا
یکی برای ثنا و ستایش خداوند و تمجید و تقدیس او باشد و دیگری برای حوایج و عذر
ظاهر کردن و بیم دادن و خواندن و آنچه خواهد که اعلام کند بر مردم از امر و نهی و آنچه در آن
صلاح است و فساد و اگر بگوید چرا خطبه روز جمعه پیش از نماز است و در دو عید بعد از نماز
گفته میشود زیرا که جمعه امر دایمیست در هر ماه چند بار و در سالی بسیار واقع شود و هرگاه
بسیار شد مردم ملول گشته و خطبه را ترک کنند و نه ایستند برای شنیدن آن و متفرق شوند
پس پیش از نماز نهاده شده تا باز ایستند و نروند و اما دو عید در سالی دو بار شود و او از جمعه
بزرگتر است و ازدحام در او بیشتر و مردم در آن راغب‌تر اگر بعضی بروند اکثر بمانند
و بسیار نیست همچو جمعه که ملول شوند و سبک گیرند مصنف کتاب قدس روحه گفت این خبر
چنین آمده است و دو خطبه در جمعه و دو عید بعد از نماز است زیرا که بجای دو رکعت آخر است
و اول کسی که دو خطبه را مقدم داشت عثمان بن عفان بود زیرا که چون آن کارها کرد که
مردم نمی ایستادند بر خطبه او و میگفتند ما چکنیم مواعظ او را و آن کارها کرد و کرده
پس پیش داشت دو خطبه را تا مردم بایستند برای انتظار نماز و متفرق نشوند و فقیر
میگویم شیخ جلیل در چند کتاب خود این حرف گفته و آنچه متفق علماء امامیه است مطابق
آنست که فضل بن شاذان گفته و او فقیهی عظیم الشانست رحمه الله و در روایات ظاهر است
و ظاهر کلام او که گذشت آنست که دو خطبه نه بجای دو رکعت آخر است بلکه جمعه همچو نماز

عید دو رکعت والله اعلم اگر بگوید چرا جمعه واجب شد بر کسی که دو فرسخ راه و از او پیشتر
گفته میشود زیرا که مسافتی که موجب قصر نماز میشود دو برید است که برود و باز آید یک برید رفتن
و یک برید آمدن و برید چهار فرسخست پس جمعه واجب شد بر کسی که دور باشد نصف برید
که موجب قصر میشود چرا که دو فرسخ می آید و دو فرسخ میرود و این چهار فرسخ آن نصف راه مسافر است
اگر بگوید چرا بر نماز سنتی روز جمعه چهار رکعت افزوده شد گفته میشود برای تعظیم آن روز و
برای فرق میان او و سایر روزها اگر بگوید چرا نماز در سفر قصر شد گفته میشود زیرا که آنچه
فرض شد اول همان ده رکعت بود و هفت رکعت بعد از آن افزوده شد پس خداوند تخفیف
داد از ایشان آن زیاده را برای سفر و رنج و تعب که در سفر روی میدهد و بکار خود و اقامت
و رحلت مشغولست از راه رحمت و تعطف بایشان مگر نماز مغرب که قصر نشد زیرا که در اصل
مقصود بود اگر بگوید چرا قصر نماز در هشت فرسخ معین شد نه کم و پیش گفته میشود زیرا
که هشت فرسخ سیر یکروزه است عام مسافران و کاروانیان و قافله‌ها که بار میبرند
اگر بگوید چرا در یکروزه راه قصر واجب شد گفته میشود زیرا که در یکروزه راه واجب نشود
در یک سال راه نیز واجب نشود زیرا که هر روزی که بعد از این روز است مانند این روز است
اگر در این روز واجب نشود در مانند او نیز واجب نشود و چه فرقی نیست اگر بگوید سیرها متفاوت
مسافر باشد روزی زیاده از هشت فرسخ یا کمتر قطع کند چرا بنا بر هشت شد گفته میشود زیرا
که هشت فرسخ یکروزه راه شتر و قافله‌هاست که جمالیان و مکاریان میروند اگر بگوید چرا
نماز سنت روز در سفر متروکست و نماز شب متروک نیست گفته میشود زیرا که هر نمازی
که در او قصر نیست نافله او قصر نشود و مغرب در سفر قصر نمیشود پس در نافله بعد از آن قصر
نشود و همچنین صبح در نافله پیش از او قصر نشود اگر بگوید پس چرا عشا قصر میشود و دو رکعتش
ترک نمیشود و یعنی علی الظاهر و آن دو رکعت نشسته که بعد از عشا گذارند ساقط نشود و چنانچه
بعضی از فقها بآن رفته‌اند گفته میشود که آن دو رکعت از نافله نیست بلکه زیاده و تیست بر

تطوع تا تمام شود و بآن بدل هر رکعت از فریضه دو رکعت از تطوع مراد آنست علی الظاهر که
جمیع عدد پنجاه رکعتست که هفده رکعت فریضه و سی و سه رکعت نافله باشد بی احتساب
این دو رکعت که در حکم یک رکعتست ولیکن از قرار این پنجاه رکعات نافله از جمیع
رکعات فریضه بیک کمتر است از آنرو که این دو رکعت نشسته منضم شد تا پنجاه تمام
کرده ولیکن بشفاعت رسول صلی الله علیه و آله تا نیا کم شد بر خلاف دو رکعت که بر
هر یک رکعتی که بر شام افزوده شده و دیگر رکعت که بر شام افزوده که آنها بالذات در بوده
و ما سر آن نمیدانیم ولیکن علتی عارض شد که دو رکعت بر عشا افزوده شد و آن اینست که
تا در برابر هر رکعت از فریضه دو رکعت نافله افتد و پنجاه تمام شود و کم نماند اگر این دو
رکعت نمی افزود رکعات فریضه پانزده بود و نافله سی مجموع چهل و پنج میگشت پنج کم پس
این دو بیفزود تا رکعات فریضه هفده شده و نافله سی و چهار مجموع پنجاه و یک بیکی افزون
و افزون باشد بیکی به از آنست که کم باشد بپنج و اگر یکی می افزود مجموع چهل و هشت میبود
و باز ناقص بود بدو و آن نیز خوب نبود که بیکی افزون باشد بیشتر که بدو کمتر باشد و بالجمله ازین
کلام چنین مفهوم میشود که در سفر نافلها که بعد نماز شام و پیش از صبح گذارده میشود بجا است
و آنچه ترک میشود همین نافلهای ظهر و عصر است اگر بگوید چرا جایز شد مسافر و مریض را که نماز
شب در اول شب گذارند گفته میشود زیرا که مشغولند و ضعیف تا نماز تلف نشود و مریض وقت
راحت در اول شب بیاساید و مسافر بکار و بار بربستن و سفر مشغول شود اگر بگوید چرا
مامور شد بر میت نماز کردن گفته میشود زیرا که جای او شفاعت و دعا کنند و مغفرت تمام
کرده او و هیچ وقت شفاعت و دعا و استغفار از این وقت محتاجتر نباشد اگر بگوید چرا
پنج تکبیر معین شد نه چهار یا شش گفته میشود که این پنج از پنج نماز شبانروزی ماخوذ است
اگر بگوید چرا در او رکوع و سجود در او نیست گفته میشود مقصود ازین نماز شفاعتست برای آن بنده
که هرچه داشت گذاشت و محتاجست بآنچه از پیش فرستاد اگر بگوید چرا امر شد بغسل میت گفته

میشود زیرا که مرده غالبا نجس و آلوده و عیبناک شده پس خواست که پاک باشد وقتی که با پاکان و
فرشتگان مباشرت میکنند پس پاک باشد چون روی بجناب خداوند دارد و دیگر وجه هیچ فرق ندیده
که از و جنابت بیرون نیاید ازینجهت غسل واجب شد اگر بگوید چرا امر شد که مرده را کفن
کنند گفته میشود تا با تن پاک با پروردگار ملاقات کند و تا عورتش ظاهر نشود برای کسی که
او را بر میدارد و بیاد فن میکنند و تا مردم مطلع نشوند بر بعضی از احوال او و قبیح منظر او و تا
دل قساوت نگیرد از بسیار دیدن مثل آن آفت و تباهی و تا خوشتر آید بر خاطر زندگان
و از بسیار در هم و غمگین نشوند از آن و تا دشمن شاد و او را خویشی پس یاد او و دوستی او
از دل بیندازد و او را پاس ندارد و در آنچه گذاشته است بعد از خود و وصیت کرده است
و بآن خبر بوده است و دوست داشته است غالبا مراد آنست که گاه باشد که اگر مرده را
برهنه ببینند حالتی ببینند که بر خاطرش از آن چندان وحشت و غم و نفرت مستولی شود که از دوست
بر گردد و باز کار او را و یاد او کناره کند و نزدیک آن نشود و ولا اقل در نظر او خوار و ناخوش و قبیح
نماید بسیار بیماران که با مراض بد در افتاده اند و صورت و اندام ایشان فاسد شده و بسیار
گر ببینند زن باشد و شوهر و پدر را با آنحال ببیند یا بعضی شوهران که نظرشان بر صورت ظاهر
مقصور است چون زن را بآنحالات ناخوش ببینند دل بگردانند اگر بگوید چرا امر بدفن او
شد گفته میشود تا مردم مطلع نشوند بر تباهی اندام و قبیح منظر و بوی او و زندگان متاذی
نشوند از بوی بد آن و آن آفت و فساد که او را واصل میشود و تا از چشم دوستان و دشمنان
پنهان باشد و دشمن شماتت نکند و دوست محزون نگردد و اگر بگوید چرا امر شد که
غسل دهنده او غسل کند گفته میشود تا پاک شود از آلودگی که از میت باو رسیده است زیرا
که میت چون جان از و برفت اکثر آفتش بماند اگر بگوید چرا واجب نشد غسل بر کسی که مس کند
مرده از غیر آدمی مثل مرغان و چهارپایان و درندگان و غیر آن گفته میشود زیرا که اینها همه مستغنی ان
پوشیده است بپر همچو مرغان یا پشم و مو و بر همچو گوسفند و بز و شتر و اینها همه پاکست

و لغيره

نهیبی و پس کسی که حس میکند آنها را مساس چیزی میکند که پاکست از زنده و مرده
اگر بگوید چرا تجویز کرده اید نماز بر مرده بی وضو گفته میشود زیرا که در این نماز رکوعی و
سجودی نیست همین دعا و مسئلت است و جایز است که تو دعا کنی و از خدای تعالی
مسئلت نمائی بهر حال که باشی و جز این نیست که وضو در نمازی باید که در او رکوع و سجود
باشد اگر بگوید چرا تجویز کرده اید نماز بر میت پیش از شام و بعد از صبح گفته میشود زیرا که
این نمازیست که واجب میشود وقتی که علت متحقق شود و میت حاضر گردد و همچو دیگر نمازها
وقتی معین ندارد و آدمی را در آن اختیاری نیست حقی ادا میکند و جایز است که حق را
در هر وقت که باشد ادا کنند هرگاه که آن حق را وقتی معین نبود اگر بگوید چرا برای کسوف
نماز معین شد گفته میشود زیرا که آن آیتی و علامتیست از آیات خداوند معلوم نیست آیا
برای رحمت ظاهر شده یا برای عذاب پس دوست داشت رسول صلی الله علیه وآله که امت
او در آن وقت که در گریزند بسوی خالقشان و در آویزند در رحمت خداوندی تا بگرداند
از ایشان شر آن و نگهدارد ایشان را از مکروه آنچنانچه بگردانید از قوم یونس علیه السلام بلا را
وقتی که تضرع و توبه کردند و بخدای عزوجل پناه بردند اگر بگوید چرا ده رکعت شد یعنی
ده رکوع گفته میشود زیرا که نمازی که از آسمان فرض آن نازل شد اولا در شبانروزی
ده رکعت بود پس آن ده در این نماز مجموع شد و برای آن سجود در او معین شد که هر
نمازی که رکوع دارد البته سجود دارد و برای آن که ختم کنند نماز را بسجود و خضوع و چنانچه
سجده برای آن شد که هر نمازی که سجود آن از چهار رکعت کمتر باشد آن نماز نبود که
واجبست در نماز از سجده چهار است اگر بگوید چرا بدل رکوع سجود داشت گفته میشود
زیرا که نماز ایستاده فاضلتر از نشسته زیرا که ایستاده کسوف را و انجلا را آنرا میبیند
و در سجده نمی بینند اگر بگوید چرا صفات این نماز تغییر یافت از اصل نمازی که مقرر
گشته است گفته میشود زیرا که بسبب تغییر امری که آن کسوفست و چون علت تغییر کرد

معلول نیز تغییر کند اگر بگوید چرا روز فطر عید شد گفته میشود تا برای مسلمانان مجمعی باشد
در او مجتمع شوند و بحضرت خداوند بیرون روند و حمد کنند بر آن نعمت و منت که با ایشان
کرده پس آن روز عیدشان باشد و روز اجتماعشان و روز افطارشان و روز زکاتشان یعنی
تطهیرشان و روز خواهش کردنشان بحضرت منان و روز زاری و تضرعشان زیرا که اول روزیست
از سال که حلالست در او اکل و شرب چرا اول ماههای سال نزد اهل حق ماه رمضانست پس دوست
داشت خداوند که بندگان را در آن روز مجمعی باشد که در او حمد او کنند و تقدیس او نمایند
یعنی بزرگواری و پاکی یاد کنند اگر بگوید چرا تکبیر در نماز فطر بیشتر شد از دیگر نمازها گفته
میشود زیرا که تعظیم و تمجید خداوندست بر هدایت که کرده است و عافیت که بخشیده است
چنانچه حق عزوجل گفت وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ اگر بگوید
چرا در او دوازده تکبیر معین شد گفته میشود زیرا که هر دو رکعت دوازده تکبیر دارد دو
نیز چنان شد و جمع میان این و آنچه سابقا گذشت که هر دو رکعت هفت تکبیر دارد و هم در
سابق مذکور شد و این دوازده تکبیر در غیر نماز فطر شش در رکعت اولست و شش در دوم
اگر بگوید چرا هفت در رکعت اولی و پنج در دوم معین شد و مساوات نشد گفته میشود زیرا
که سنت در نماز فریضه آنست که استفتاح بهفت تکبیر کنند از اینجهت اینجا در اول رکعت
هفت تکبیر شد و در دوم پنج تکبیر شد زیرا که تکبیر احرام در نماز پنجگانه نخست و تا تکبیر بوده
رکعت طاق باشد اگر بگوید چرا امر بصوم شد گفته میشود تا مردم الم جوع و عطش بشناسند
پس از آنحال پریشان بر پریشانی و فقر آنحضرت استدلال نمایند تا شخص بروزه خاشع
و ذلیل و مسکین گردد و مزد و ثواب چشم دارد و شناسا گردد و صابر باشد بر زحمت روزه
پس مستوجب ثواب گردد با آنکه در این شکستگی نفس است از شهوات و تا واعظ باشد
در اینجهان و ریاضت و عادت دهدشان بر گذاردن تکلیفات و دلیل باشد بر احوال
آنحضرت تا بدانند که بر فقیران و مسکینان از نیز اهل و گرسنگی چه حال میکند و پس آنچه

حقوق ایشانست از اموال او وفا نمایند اگر بگوید چرا روزه در ماه رمضان شده نه دیگر ماهها
گفته میشود زیرا که ماه رمضان ماهیست که حق عز و جل دران قرآن فرو فرستاده است
و دران ماه میان اهل حق و باطل فرق کرده چنانچه فرموده شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي
أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فی سورة البقرة
و در او محمد را صلی الله علیه و آله نبوت داد و لیلة القدر که بهتر از هزار ماهست
در اوست وَفِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ و او هر سال تقدیر کرده میشود در او انچه فی سورة الدخان
در سال میشود از خیر یا شر یا مضرت یا منفعت یا رزق و اجل و از اینجهة لیلة القدر نامیده
شد یعنی از تقدیر ماخوذ است اگر بگوید چرا مامور شدند بروزه یکماه رمضان نه کمتر و بیشتر
گفته میشود زیرا که اینست اندازه قوت بندگان که شامل است ضعیف و قوی را و حق عز و جل
فرایض را بر اغلب اشیاء و احوال و اعم قوی ابتنا نهند و واجب سازد پس یکماه
روزه فرض شد بر همه مردمان و ضعیفان رخصت دادند در زیاده بران و اما صاحبان قوت
ایشان ترغیب شده است که افزونی جویند و بآن اکتفا نمایند و اگر صلاح ایشان دیگر
از این میبود کمتر میکرد و اگر بیشتر در کار میبود بیشتر اگر بگوید چرا زن چون حایض گردد
روزه و نماز نگذارد گفته میشود زیرا که حایض در حد نجاستست پس خواست که پاک شود
و عبادت کند و کسی را که نماز نیست روزه نیز نیست اگر بگوید چرا نماز قضا نکند و روزه کند
گفته میشود و برای علتها از آنجمله اینکه روزه مانع نمیشود او را از خدمت خود و شوهر و کار خانه
و نماز از اینها مانعست زیرا که نماز در شبانروزی چند بار بود و او طاقت آن ندارد و
روزه چنین نیست و از جمله اینکه در نماز تعب و مشغولی جوارح هست و در روزه مثل
غیر این نیست که نخورد و نیاشامد و اعضا مشغولی بآن ندارد و از جمله هر وقت آید نماز
مجدد بر شخص واجب آید و روزه چنین است اگر بگوید چرا مرد که بیمار شد یا سفر کرد
در ماه رمضان و دران سفر یا بیماری باند تا ماه رمضان آینده داخل شد و واجبست

آن ماه را فدیه دهد و قضا ساقطست ولیکن اگر دران میانه صحت یابد یا مقیم شود و قضای
آن ماه نکند تا ماه دیگر بیاید هم قضا واجبست و هم فدا گفته میشود زیرا که روزه واجب
بود بر او در آن سال و در آن ماه پس آن کس که بحال بیماری از بیماری تا تمام سال خدای تعالی
بر او فرو گرفت و همچنین است هرچه او فرو گیرد و همچو شخص که بیهوش شود یک شبانروز
که قضای نماز بر او نبود و چنانچه صادق علیه السلم گفت هر گاه خدای بر بنده فرو گیرد او اولیتر است
بعذر زیرا که ماه داخل شده است و او بیمار بوده است و تمام سال بیمار بحال گذشته فی سورة البقرة
پس قضای روزه واجب نیست ولیکن فدا دهد چنانچه خدا فرمود گفت فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ
مُتَتَابِعَيْنِ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا و چنانچه فرمود فَفِدْيَةٌ
مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ پس صدقه بجای روزه نهاد و هر گاه دشوار باشد
اگر بگوید اگر چرا آنوقت روزه نتوانست حالا میتواند گفته میشود چون ماه رمضان دیگر
داخل شد بر گذشته او را فدا بود و قضا زیرا که بجای آنست که روزه نگاه داشته واجب شود
نتواند پس فدا بدهد روزه ساقط شود ولی اگر دران میانه بحال آید و روزه نداد و تا ماه
رمضان دیگر بیاید هم فدا واجب شود چرا که روزه را ضایع کرده و هم روزه چرا که می تواند
نگرفته اگر بگوید روزه سنت چرا معین شد گفته میشود تا روزه واجب بآن کامل گردد اگر بگوید
چرا در هر ماه سه روز است هر ده روز یکروز گفته میشود زیرا که حق تعالی میفرماید مَنْ جَاءَ
بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا یعنی هر که حسنه آورد او را ده چندان باشد پس که فی سورة الانعام
در هر ده روز یکروز روزه بدارد گویا همه عمر روزه داشته است چنانچه سلمان فارسی
گفت روزه سه روز در هر ماه همچون روزه تمام روزگارست پس هر که غیر روزگار نماید
بباید روزه دارد اگر بگوید چرا اول پنجشنبه در دهه اول و آخر پنجشنبه ماه و چهارشنبه
در دهه میان معین شد گفته میشود اما پنجشنبه صادق علیه السلم گفت در هر پنجشنبه اعمال
بندگان بخدای تعالی عرض کرده میشود پس دوست داشت که عمل بنده عرض شود بخدا و

داو روزه باشد اگر بگوید چرا پنجشنبه آخر معین شد گفته میشود زیرا که هرگاه عمل هشت روز
او بر حق تعالی عرض شود و او روزه باشد بهتر است که عمل او در روز او روزه باشد و
این سخن محل تامل است و مقصود معلوم نیست غالبا مبنی بر اینست که پنجشنبه اول
بیست و دویم واقع باشد پس در روز عمل او عرض شود که بیست و یکم و بیست و دویم
بنا بر آنکه عمل هر روز در آن روز عرض میشود و هر چند میتواند این پنجشنبه اول بیست و سیوم
واقع شود و لیکن این موقوف بر آنست که ماه سلخ داشته باشد لهذا اعتبار نشود و بلکه روز
روزه آن پنجشنبه متعین باشد و البته میتواند در بیست و یکم واقع شود و لیکن فرد اکثر
نبود و اما پنجشنبه آخر اگر در سی واقع شود ده روزه عمل عرض شود و آنرا منتظر نه هشت بنا
بر آنکه گفتیم و اگر در بیست و نهم واقع شود عمل نه روز و اگر در بیست و هشت عمل هشت روز
و چون این اقل مراتب بود در اینجا اعتبار نمود و الا بایستی بنا بر بیست و نه نهند تا مطابق
شود با وقوع پنجشنبه اول در بیست و دویم و در روزه میان چهارشنبه برای آن معین کرده
شد که صادق علیه السلم خبر داد که حق تعالی آتش را در این روز آفرید و در این روز هلاک
کرد قرون پیشین را و او روز نحس است پس خواست که بنده نحوست این روز را بروزه
دفع کند اگر بگوید چرا واجب شد کفاره برای روزه بر کسی که بیاید آنکه بنده آزاد کند
برای حج و نماز و غیر آن گفته میشود زیرا که نماز و حج و دیگر فرایض از آن نیستند که
و بیماری و مصلحت معیشت و بنا بر آن علت که گفتیم در حایض که روزه قضا میکنند نه نماز اگر
بگوید چرا روزه دو ماه پی در پی واجب شد نه یکماه و سه ماه گفته میشود زیرا که اصل فرض
یکماهست و در کفاره آن مضاعف شد برای تاکید و تغلیظ اگر بگوید چرا پی در پی باید گفته
میشود تا آسان نباشد بر او پس خوار گیرد آنرا اگر بگوید چرا حج امر شد گفته میشود تا بدرگاه
خداوند تعالی روند و زیادت طلبند یا زیارت و بیرون آید بنده از هر گناه که کرده است
تایب و پشیمان از آنچه گذشته و از سر گیرد کار بندگی و طاعت در آینده و با آنکه در حج

مالها بیرون میشود و بدنها تعب می بینند و از اهل و ولد باز میمانند و بحق مشغول میشوند و نفس
از لذات باز میگیرند در گرما و سرما میروند اینحال بر ایشان مدتی پیوسته و ثابت است
با حالت خضوع و فروتنی و تذلل و انقیاد با آنکه در آن همه خلق را انتفاعهاست در شرق
و مغرب و در خشکی و دریا آنانکه حج گذارند یا نه حج گذارند از سوداگر و کشنده کالا و محتاج
و بایع و مشتری و کاسب و مسکین و مکاری و فقیر و حاجتهای اهل اطراف ساخته میشود
در موضعی چند که توانند آنجا باهم مجتمع شوند و مع ذلک فقه دین و علم اسلام از یکدیگر
می آموزند و خبرهای امامان علیهم السلم بهر جانب و ناحیه میرسانند چنانچه حق عز و جل
گفت فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا
قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون یعنی چرا روانه نشوند از هر فرقه
طایفه تا فقیه و عالم گردند در دین و بترسانند قوم خود را چون باز گردند بسوی ایشان شاید
حذر کنند و هم حق تعالی گفت ليشهدوا منافع لهم یعنی تا حاضر شوند بمنفعتها که ایشانراست
اگر بگوید چرا بیک حج امر شد نه بیشتر گفته میشود زیرا که حق تعالی فرایض باندازه کمتر مردم
از روی قوت معین کرده چنانچه گفت فما استيسر من الهدي یعنی آنچه توانند یافت
از هدی بکشند از اندک که گوسفند است تا قوی و ضعیف را شامل باشد و از اینجهت دیگر
فرایضها بر ضعیف تر مردم نهاده شد از این روی حج یکی معین کرده و آنانکه طاقت بیشتر
دارند ترغیب نمود تا چندانکه توانند اگر بگوید چرا امر شد که متمتع شوند بعمره
بسوی حج یعنی آنکه از دور بحج می آیند باید اول عمره گذارند و بآن محل گردند و تمتع از
محرمات مثل زنان و غیره یابند بعد از آن احرام حج بندند و این مخصوص کسی است که
سیاق هدی نکرده باشد گفته میشود این تخفیفیست از پروردگار ایشان و رحمت تا مردم
از احرام که بسته اند در بلا نمانند و سالم گردند و مدت بر ایشان دراز نشود و فساد
رو ننماید و تا حج و عمره هر دو واجب باشد و عمره باطل و معطل نکرده و تمتع از عمره جدا کرده

دو در میانه جدائی و تمییز باشد و نبی صلی الله علیه و آله گفت داخل شد عمره در حج تا روز قیامت
یعنی نمی‌پندارد و کسی که عمره را فرو هشت و در حج داخل نیست و اگر نه آنحضرت سیاق هدی کرده
بود پس او را جایز نبود که محل شود تا آن هدی بمحل خود برسد هر آینه چنان میکرد که مردم را
فرموده و از این روی گفت اگر پیشتر میدانستم آنچه پس از آن دانستم خود نیز چنان میکردم
که شما را فرموده‌ام و لیکن من سیاق هدی کرده‌ام و هر که سیاق هدی کرده او را نیست
که محل گردد تا آن هدی بمحل خود برسد مردی برخاست و گفت یا رسول الله ما بیرون آئیم
برای حج و آب جنابت از سر ما بچکد یعنی این خوبست حج تمام نکنده او را عمره محل شویم
و جنب شویم و غسل کنیم و آب از سر ما بچکد آنحضرت گفت تو هرگز ایمان بدین نیاوری
و مجمل حکایت آنست که آنحضرت خود هدی همراه داشت و اصحاب بسیاری نداشتند چون
داخل مکه شد با اصحاب گفت هر که هدی همراه ندارد عمره کند او را و از احرام محل گردد و فرمان
چنین آمده است و اگر من پیشتر میدانستم هدی نمی‌آوردم بر خاطر بعضی گران آمد که هنوز او
و پیغمبرش محل نمیشوند و ما را میفرمایند و آن سخن گفت که گذشت و او عمر بود و چنانچه در روایت
خاصه و عامه آمده است اگر بگویند چرا وقت حج ده ذی الحجه است گفته میشود زیرا که حق
عز و جل دوست داشت که او را در این عبادت کنند در ایام تشریق و اول حج و طواف که
ملائکه کردند در این وقت بود پس آن را سنت ساخت و آن را وقت آن عبادت کرد تا روز
قیامت و اما انبیاء مثل آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین
و غیر ایشان از پیغمبران حج در این وقت گذاردند پس این سنت و قانون شد در اولاد آدم
تا روز جزا اگر بگویند چرا مامور باحرام شدند گفته میشود تا خاشع شوند پیش از دخول حرم خدا و
و امن او و تا بکار لهو مشغول نشوند و زینت و لذت آن مشغول نشوند و جد و اهتمام نمایند
در روی سوی او آورند بتمام همت و مع ذلک احرام مشتمل است بر تعظیم خداوند و پیغمبر او
و خود را خوار داشتن چون بجناب حق تعالی میروند و روی بدرگاه او می‌آورند امیدوار

ثواب و ترسان از عقاب و از روی خضوع و تذلل حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد
بن عبدوس نیشابوری عطار رحمه الله گفت که حدیث کرد مرا علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری
گفت که با فضل بن شاذان گفتم وقتی که این علتها از او شنیدم که بمن بگو این علتها که گفتی
استنباط و استخراج کردی و از زاد و عقلت یا اینها را شنیده و روایت داری
گفت من چه میدانم مراد حق عز و جل بآنچه فرض کرده چیست یا مراد رسول او صلی الله علیه
و آله بآنچه شریعت و سنت کرده علتهای آنها را از پیش خود و لکن اینها را از مولایم ابا الحسن
علی بن موسی الرضا علیهما السلام شنیده ام چند مرتبه و حصه حصه و جمع کرده ام گفتم پس
اینها را روایت کنم از تو از گفته رضا علیه السلام گفت آری حدیث کرد ما را ابو محمد جعفر
بن نعیم بن شاذان از عمش ابی عبد الله محمد بن شاذان از فضل بن شاذان که گفت که شنیدم
این علتها را از مولای خود ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام متفرق و آنها را جمع
کردم و تالیف نمودم **باب سی و چهارم آنچه حضرت رضا علیه السلام برای مامون نوشته
از خالص اسلام و شرایع دین** حدیث کرد عبد الواحد مذکور عطار نیشابوری در شعبان
سال سیصد و پنجاه و دو از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان که گفت که مامون از
حضرت رضا علیه السلام درخواست که برای او خلاصه و محض اسلام را بر وجه ایجاز و اختصار
بنویسد چنین نوشت و ترجمه اش نزدیک باینست که محض اسلام گواهی دادنست که
جز خدای تعالی خدائی نیست تنهاست نیست شریک او را خداوند یکتا و بسیطی بی اجزا حق تعالی
مقصود و معبود مطلق بهر کار قایم و صاحب اختیار شنوا و بینا توانائی میدارد و بی منتها
ایستاده و بی پایدار و دانائی که جاهل نمیگردد و توانائی که عاجز نمیشود و بی نیازی که هرگز محتاج
نمیشود عادلی که جور نمیکند و آفریدگار همه چیز اوست و چیزی مثل او نیست نه شبیه و نه
او را ضدی و نه همتائی و نه شریکی و نه همسری و اوست مقصود بعبادات و دعا و رغبت و رهبت
و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول او و امین او و برگزیده اوست از خلق او و

و آنکه پیغمبر ما آخر انبیا و بهتر عالمیانست بعد از او پیغمبری نیست و ملت او مبدل
نشود و تغییر نیابد تا آخر شریعت او و او را نسخ نیابد و آنکه جمیع آنچه محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله
آورده است آن حق است معلوم و آشکار و تصدیق نمودن بکتاب او که صادق است و
عزیز یعنی غالب که باطل از پس و پیش او در نیاید فرستاده خداوند حکیم حمید و آن کتاب
گواهست بر همه کتابها و حجت از ابتدا تا انتها ایمان داریم بمحکم و متشابه آن و خاص و عام
و وعده و وعید و ناسخ و منسوخ و قصه‌های او و خبرهای او نتوانند هیچکس از مخلوقات که مثل
آن بیاورد و آنکه دلیل بعد از او و حجت بر مومنان و قایم بامر مسلمانان و سخن گوی از
جانب قرآن و دانا باحکام آن برادر او و خلیفه و وصی و ولی او که او را باو منزلت هارون نسبت
باموسی علیه السلام علی بن ابی طالب امیرالمومنین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین و
فاضلترین اوصیا و وارث علم انبیا و بعد از او حسن و حسین دو بهتر جوانان اهل جنت پس
علی بن الحسین زین العابدین پس محمد بن علی باقر علم الاولین پس جعفر بن محمد الصادق
وارث علم الوصیین پس موسی بن جعفر کاظم پس علی بن موسی الرضا پس محمد بن علی پس
علی بن محمد پس حسن بن علی پس حجت قایم منتظر فرزند او و رحمتهای خدا بر ایشان باد جمیعا
گواهی میدهیم که ایشان اوصیا و امامانند و آنکه زمین خالی نمیشود از حجتی خدا بر خلق
در هر عصر و زمان و ایشان عروة الوثقی و ائمه هدی و حجتهای خدا بر اهل دنیا تا آنکه مالک
بخدای تعالی باز گردد زمین و آنچه بر اوست و اینکه هر که مخالفت با ایشان کند او
گمراه و گمراه کننده است از راه حق و هدی را کرده و اینکه ایشانند که تعبیر میکنند از
قرآن و سخن قرآن میگویند از جانب رسول و بیان هر که بمیرد و ایشان را نداند بمیتت جاهلیت
مرده است و اینکه از جمله دین و آیین ایشان ورع و عفت و صدق و صلاح و استقامت
و اجتهاد و گذاردن امانت بانیکوکار و بدکار و طول سجود و صیام روز و قیام شب و اجتناب
از محرمات و انتظار و صبر فرج و نیکویی و تسلی شدن از مصیبتها و یاری نیکو و دیگر و شنو

چنانچه

چنانچه حق عز و جل در کتاب خود بآن فرموده است شستن رو و دو دست تا مرفق و مسح
سر و دو پا یکبار و نمی‌شکند وضو را مگر غایط یا بول یا ریح یا جنابت یا نوم و آنکه هر که
مسح بر خفین یعنی موزه کند او مخالفت کرده است خدا را و رسول او را و ترک کرده است
فریضه و کتاب او را و غسل روز جمعه سنت است و غسل دو عید و غسل دخول مکه و مدینه و غسل
زیارت و غسل احرام و اول شب از ماه رمضان و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب
بیست و یکم و شب بیست و سیوم از ماه رمضان این غسلها سنت است و غسل جنابت
فریضه است و غسل حیض همچنان و نماز فریضه ظهر چهار رکعت و عصر چهار رکعت و مغرب سه
رکعت و عشا چهار رکعت و صبح دو رکعت این هفده رکعت و نماز سنتی سی و چهار
رکعت هشت رکعت پیش از فریضه ظهر و هشت پیش از عصر و چهار رکعت بعد از مغرب
و دو رکعت نشسته بعد از عشا که یک رکعت شمرده میشود و هشت رکعت در سحر و شفع و وتر
سه رکعت بعد از دو رکعت سلام میدهی و دو رکعت فجر و نماز در اول وقت فاضلتر است
و فضل نماز جماعت بر فرد بیست و چهار است و نماز در پس فاجر نباشد و اقتدا ننمود و
مگر باهل ولایت یعنی دوستان اهل بیت ائمه علیهم السلام و نماز نباشد در پوست میته
در پوستهای درندگان و جایز نیست که در تشهد اول بگوید السَّلَامُ عَلَیْنَا وَ عَلَی عِبَادِ
اللهِ الصَّالِحِینَ زیرا که تحلیل نماز تسلیم است یعنی نماز بتسلیم گشوده شود و هرگاه آن
گفتی سلام داده و در هشت فرسخ و زیاده از آن نماز تقصیر شود و هرگاه نماز تقصیر
کردی روزه نیز افطار میکنی و هر که افطار نکند روزه اش در سفر جایز نباشد و باید
که قضا کند زیرا که بر او روزه نیست در سفر و قنوت سنت واجبست در نماز صبح و ظهر
و عصر و مغرب و عشا و نماز میت پنج تکبیر است هر که کم کند خلاف سنت کرده است و
مرده را از جانب پاها بیرون کشند و رفق و نرمی بکار دارند وقتی که در قبر می نهند و بسم الله
در همه نمازها بلند گفتن سنت است و زکات فریضه است در هر دویست درهم پنج درهم

و در کمتر از آن چیزی واجب نیست و واجب نشود زکاة بر مال تا سال بر او بگذرد و جایز
نیست زکوة به غیر اهل ولایت که معروف به آن باشند دهند و زکوة گندم و جو و خرما و
مویز وقتی واجب است که به پنج وسق برسد و وسق شصت صاع است و صاع چهار مد است
و زکوة فطر فریضه است بر سر هر آدمی خورد یا بزرگ آزاد یا بنده و از یک صاع از گندم و جو
و خرما و مویز یکصاع و آن چهار مد است و نتوان داد مگر به اهل ولایت و اکثر حیض ده روز است
و اقل او سه روز و مستحاضه نماز و روزه میدارد یعنی غسل میکند و مثل آن داخل فرج زن می‌اگند و غسل
میکند و نماز میگذارد و حایض نماز را ترک میکند و قضا نمیکند و روزه را ترک میکند و قضا
میکند و روزه ماه رمضان فریضه است به دیدن هلال روزه میگیرند و هم به دیدن هلال افطار
میکنند و جایز نیست نماز تطوع یعنی سنتی در جماعت گذاردن که آن بدعت است و هر بدعتی
ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و روزه سه روز در هر ماه سنت است در هر ده روز
یکروز چهارشنبه میان دو پنجشنبه و روزه شعبان نیکوست برای هر که بدارد و اگر کسی
ماه رمضان را قضا کند متفرق و مجتمع جایز است و حج خانه خدا فریضه است بر هر که او را
استطاعت آن راه باشد و آن بودن زاد و راحله است با صحت و جایز نیست حج مگر تمتع
و جایز نیست قران و افراد که عامه میکنند مگر اهل مکه و حاضران او را و جایز نیست احرام پیشتر
بمیقات یا نه در میقات حق تعالی گفت وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ و جایز نیست در اضحیه
خصی زیرا که آن ناقص است و جایز است موجی و در قاموس گفته و جیئت ای خصیته
کشد خصاه خصا نسل خصیه یعنی هر دو خصیه اش را بکند و برآورد پس بنا بر این خصی و موجی
یکی باشد و در باب و جا بهمزه میگوید و جاء التیس و وجی هو بالضم فهو موجوء و وجیء دق
عروق خصییه بین حجرتین و لم یخرجهما او رضهما حتی تنفضخا پس ظاهر اینجا وجی است بجای موجی
یا آنکه موجی هم بمعنی وجی و موجوء باشد و باین چنین ظاهر میشود که خصی چون ناقص است
زیرا که خصیتینش را کنده اند و بر آورده جایز نباشد اما وجی چون بر نیاورده اند و کوفته

صاع تخمیناً یکمن تبریز است پس پنج وسق سیصد من تبریز میشود

فی سورة البقرة

و خرد کرده یا پیچیده و مالیده جایز است و جهاد واجب است با امام عادل و هر که بر سر
مال خود کشته شود شهید است و حلال نیست کشتن کسی از کفار و نصاب در دار تقیه
مگر قاتل یا ساعی در فساد و این و تقیه است که ترسی بر نفس خود و یاران داشته باشد و تقیه در دار
تقیه واجب است و حنث نیست بر کسی که قسم خورد و تقیه و با آن ظلمی از خود دفع کند یعنی چون
بضرورت قسم خورده است اگر خلاف باشد گناهکار نشود و طلاق سنت بر آن وجهست که
حق تعالی یاد کرده است در کتاب خود و سنت رسول او صلی الله علیه و آله و طلاق غیر سنت
نمیباشد و هر طلاقی که بر خلاف کتاب خدا باشد آن طلاق نیست چنانچه هر نکاحی که مخالف
کتاب باشد نکاح نیست و جایز نیست بیشتر از چهار زن آزاد در حباله یکمرد مجتمع باشد
و هرگاه زن سه طلاق شده داده و شد حلال نشود پس از آن بر شوهرش تا نکاح شوهری دیگر
نشود و امیرالمؤمنین علیه السلام گفت پرهیز کنید از تزویج زنانی که در یکموضع سه طلاق داده
شده باشند که ایشان شوهر دارند یعنی آن طلاق صحیح نیست و زن به آن طلاق مطلقه نمیشود
و صیغه آن بر این وجهست که بگوید طَلَّقْتُكِ ثَلٰثًا و پیش از این در جزو اول و هم در جزو
ثانی گذشت که اگر این طلاق از عامه و مخالفین که اعتقاد و صحت آن دارند واقع شود و متحقق میشود
و آن زن را میتوان خواستن و لیکن اگر از خاصه واقع شود نمیتوان خواستن که او همچنان
زن آنمرد است زیرا که او اعتقاد و صحت آن ندارد و بعضی از فقها گفته اند در آن صورت
یک طلاق متحقق میشود و در روایات این کتاب متفق الکلمه است در بطلان آن و قول صلوات
بر نبی صلی الله علیه و آله واجب است در هر مقام و در خطبه و ذبایح و غیر آن و محبت اولیای
خدا واجب است و همچنین دشمنی اعدای خدا و بیزاری از ایشان و از امامان ایشان و نیکوکاری
با پدر و مادر واجب است هر چند که مشرک باشند و نباید اطاعت ایشان و غیر ایشان در
معصیت خدای عز و جل که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست و زکات جنین زکات
مادرش است هرگاه آن جنین شعر و وبر بر آورده باشد یعنی اگر چارپایی را ذبح کنند و در شکم

و حنث نیست یعنی گناه نیست

او بچه باشد موی پا آورده و آن حلال بوده و ذبیح او را او نیز ذکی و طاهر باشد و تحلیل او متعه خدای
عز و جل در کتاب فرستاده است و رسول او صلی الله علیه و آله بیین کرده و متعه زنان و
متعه حج فرض آنست که آن را شاید رها کرد و متعه در عهد رسول خدا حلال بوده و من حرام میکنم
خلاف کتاب و سنت گفت و فرایض یعنی مواریث بر آن وجه است که خدای عز و جل در کتاب
خود نازل کرده است و عول در فرایض نیست و این مسئله در فقه مبین شده و میراث نبرد
با فرزند و پدر و مادر کسی مگر شوهر و زن و صاحب سهم سزاوارتر است از آنکه سهم ندارد و
عصبه از دین خدای عز و جل نیست تفصیل این مسایل در کتاب فقه مذکور است و عقیقه از
مولود نر و ماده واجبست و همچنین نام نهادن او و سر تراشیدن او روز هفتم و بوزن موی
تصدق میکنند زر یا سیم و ختنه سنت و واجبست مردان را و کرامت زنان را و خدای تعالی
تکلیف نکند کسی را مگر آنچه تواند و طاقت آن داشته باشد و آنکه افعال عباد مخلوق خدای
تعالی است بخلق تقدیر نه خلق تکوین و خدای خالق همه چیز است و بجبر و تفویض هیچیک
نگوییم و خدای عز و جل بیگناه را بجای گناهکار نگیرد و اطفال را بگناه پدر باشان عذاب نکند
و هیچ صاحب وبال وبال دیگری بر ندارد و آدمی را نیست مگر آنچه سعی کرده و مر خدای را
عز و جل رسد که عفو کند و تفضل کند و جور نکند و ظلم نکند زیرا که بی نیاز است از آن
و فرض نکند طاعت کسی که داند که خلق را گمراه و بیراه میکند و او را برای رسالت اختیار
نکند و برنگزیند از بندگان خود کسی که داند که او کافر میشود و با و بعبادت او و شیطان را
می پرستند او را و آنکه اسلام غیر ایمانست و هر مومنی مسلم است و نیست که هر مسلمی مومن
باشد و زانی و دزد و سارق وقتی که میدزدد او مومن باشد و زناکننده زانی وقتی که زنا میکند
او مومن باشد یعنی ایشان در این وقت بصفت ایمان باقی نیستند و بآن متحقق نه
اگر بود یعنی آن عمل از ایشان صادر [illegible] نکشند لیکن تواند بعد از آن تدارک کنند و بحال
ایمان باز گردند و صاحبان حدود یعنی آنها که بر ایشان حد شرعی رانده میشود و یا از ایشان

موجب آن صادر شده مسلمانانند نه مومنان و نه کافران و خدای عز و جل داخل نمیکند
در آتش مومنی را و بتحقیق او را وعده بهشت داده است و بیرون میکند از آتش کافر را
بتحقیق او را وعید کرده است بآتش بخلود در آن و نمی آمرزد آنرا که با او شرک آورد و میامرزد
آن را فروتر از این برای هر که خواهد و گناهکاران اهل توحید در آتش مخلد نمانند و بیرون آیند
و شفاعت برای ایشان روا است و آنکه دار امروز دار تقیه است و این دار اسلام است
نه دار کفر و نه دار ایمان یعنی جهان امروز سرای چیست و خدعه و غفلت و شبهه فرو گرفته است
لازمست تقیه بکار بستن و منتظر فرج بودن و عام خلق امروز بظاهر اسلام دریافته اند نه کافر
و نه مومن باطنی و سرای اسلام واقعند نه سرای کفر و نه سرای ایمانست و فرض آنکه [illegible]
اعلم غالب مردمان و عاکفان اسلام که اصحاب عمل و عقد نه اند شرایط و قوانین ایمان بیرون
رفته اند و دست از متابعت و ولایت ائمه و اهل بیت علیهم السلام برداشته اند پس اسلام بدین
امت باقیست و لیکن ایمان منتفی است مگر در خاصان که اندک و معدودند در جمله اسلامیان
و امر بمعروف و نهی از منکر واجبست اگر ممکن باشد و خوف بر نفس نبود و ایمان امانت
گذاردنست و اجتناب از جمیع کبایر و آن معرفت بدل و اقرار بزبان و عمل بارکانست
یعنی اعضا و تکبیر در عیدین واجبست در عید فطر در پس پنج نماز و ابتدا از پس نماز مغرب
شب فطر شود و در عید اضحی در پس ده نماز و ابتدا از نماز ظهر روز دهم ماه شود و اگر
در منی باشد در پس پانزده نماز و زن نفسا که فرزند آورده است ترک نماز زیاده
از هجده روز نمیکند اگر پیش از این پاک شود نماز میکند و اگر پاک نشود تا هجده روز بگذرد و
غسل میکند و نماز میگذارد و آنچه مستحاضه میکند او میکند و ایمان داریم بعذاب قبر و منکر
و نکیر و بعث بعد از موت و میزان و صراط و بیزاری از آنانکه ظلم کردند بر آل محمد صلی الله
علیه و آله و قصد اخراج ایشان نمودند [illegible] ایشان سنت نهادند و سنت نبی خود تغییر
دادند و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین که [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله

ودیه‌اند یعنی حرمت حرم او نداشتند و بیعت امام خود شکستند و زبیر را بیرون آوردند
و با امیرالمؤمنین علیه السلام حرب کردند و شیعیان متقی را کشتند و ابیعت و بیزاری
از آنانکه نیکان را بیرون کردند و آواره ساختند و ملعونان را آوردند و شده و را پناه
دادند و اموال میان توانگران متداول کردند یعنی ایشان را بر مالها مسلط کردند
تا در میان خود بگردانند و فقرا و ضعیفان از آن محروم بمانند و سفیهان را بر اعمال گماشتند
و حکومت دادند مثل معاویه و عمرو بن عاص که هر دو را رسول صلی الله علیه و آله لعن کرد
و بیزاری از پیروان ایشان که با امیرالمؤمنین علیه السلام محاربه نمودند و انصار و
مهاجرین و اهل فضل و صلاح را از سابقان کشتند و بیزاری از اهل استیثار یعنی
آنانکه مال و غنیمت مخصوص خود ساختند و دیگران را از آن بی نصیب گذاشتند و از ابوموسی
اشعری و دوستان او که گم و ناچیز شد سعیشان در زندگانی دنیا و ایشان می‌پندارند
که نیکوکارند و کار نیک کرده‌اند غالبا این گمان و پندار از آنجاست که بحسب ظاهر بعضی
آثار و مساعی در اسلام ظاهر کرده‌اند و بعضی از اعمال خیر و عبادات بجای آورده
و مع ذلک صحبت رسول صلی الله علیه و آله دریافته‌اند و در میان مسلمانان قدر و منزلت
داشته‌اند ایشان که کافر شدند بآیات پروردگارشان که ولایت امیرالمؤمنین است
علیه السلام و بلقای پروردگار کافر شدند که ملاقات خدای ننمودند بغیر امامت او و اهل
عمل بر ولایت نکردند و قایل بامامت آنحضرت نشدند و بر این حالت بخدای عز و جل
ملاقات نمودند پس اعمالشان تباه شد فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْنًا ایشان
کلاب اهل نارند و بیزاری از انصاب و ازلام که امامان ضلالت و کشندگان سالاران
جورند تمام ایشان اول و آخرشان و بیزاری از عاقران ناقه که بدبختان اولین و آخرینند
و از آنان که ایشان را دوست میدارند و دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام و آنانکه بر طریق
روش پیغمبر خود رفتند صلی الله علیه و آله و تغییر و تبدیل ندادند مثل سلمان فارسی

فی سورة الکهف

و ابوذر

و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن الیمان و ابوالهیثم بن تیهان
و سهل بن حنیف و عبادة بن صامت و ابوایوب انصاری و خزیمه بن ثابت ذی الشهادتین
و ابوسعید خدری و امثال ایشان خدا از ایشان راضی باد و رحمت کناد و دوستی
اتباع و اشیاع ایشان و آنانکه راه یافته‌اند براه یافتگی ایشان و روندگانند بر طریق
ایشان رضوان و رحمت خدا بر ایشان و حرام بودن خمر کم و بسیار آن و حرمت هر
شراب که مست کند کم و بسیار آن و هر چه بسیار آن مست کند کم و بسیار آن حرام است
و مضطر خمر نخورد زیرا که میکشد او را و حرام بودن درندگان که دندان تیز دارند و
از مرغان هر چه چنگال دارد و حرمت سپرز زیرا که او خونست و حرمت ماهی که بر روی
آب افتاده باشد یعنی مرده باشد و جری و مارماهی و زمیر و هر ماهی که فلس نداشته باشد
و اجتناب از گناهان کبیره که آن خون ریختن بحرام و زنا و دزدی و شرب خمر و عقوق
والدین و فرار از زحف و اکل مال یتیم بظلم و اکل میته و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر
خدا بر آن برده‌اند یعنی حیوان که وقت ذبح نام اصنام و مانند آن بر او برده‌اند چنانچه
مشرکان میکرده‌اند اینها خوردن بی ضرورت و اکل ربا بعد از بینه و سحت یعنی رشوه
و میسر و آن قمار است و بخس در مکیال و میزان یعنی کم پیمودن و وزن کردن و دشنام
و افترا بر زنان محصنه یعنی عفیفه یا صاحب شوهر و لواطه و شهادت دروغ و یأس از
روح خدا و امن از مکر خدا و نومیدی از رحمت خدا و یاری ظالمان و تکیه کردن و دل
نهادن بر ایشان و یمین غموس یعنی قسمی که فرو برد صاحب را در گناه و در تغییر
آن خلافست و حبس حقوق بی عسری و کذب و اسراف و کبر و تبذیر و خیانت و استخفاف
بحج و محاربت اولیاء خدا و اشتغال بملاهی و اصرار بر گناهان و بسیاری دیگر که بیشتر
مذکور شد از روایت میکنند از فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام اما در آن
طریق این سخن مذکور نیست که این نامه را برای مامون نوشتند و نظیر چنین مذکور است

فی سورة الفرقان

که دو مد از گندم و جو یا یکمد بنابر نسخهٔ دیگر و یکصاع از جو و خرما و مویز و در اینجا مذکور است
که وضو یکبار یکبار فریضه است و دو دو اسباغ یعنی برای اکمال وضو مستحب است
هر عضو را دو بار شستن و واجب یکبار است و ایضاً مذکور است که گناهان صغیره
موجه است یعنی جزو است و بخشیده شود و مذکور است که زکات بر نه چیز است گندم
و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره مصنف گوید و حدیث عبد الواحد
نزد من صحیح تر است و لا قوة الا بالله و هم بسندی دیگر مثل حدیث عبد الواحد
روایت کرده و از خبرهای آنحضرت علیه السلام روایت کرده از رضا علیه السلام که موسی بن
جعفر علیهما السلام روزی پیش پدر سخنی گفت و پدر بپسندید و با او گفت ای پسرک من
حمد خدای را که ترا از پدران خلف و قایم مقام گردانید و از پسران سرور و از دوستان
عوض از محمد بن ابی عباد و او شتر بود بسماع یعنی خوانندگی و سرود می شنود و نبیذ و
و در نسخهٔ دیگر میخورد و گفت او که از رضا علیه السلام پرسیدم که سماع چونست گفت اهل
حجاز را در آن رایی دارند و او در خبر باطل و لهو است آیا نشنیدی که خدای عز و جل میگوید
وَاِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا یعنی و هرگاه بامری لغو و باطل گذرند کریمانه میگذرند
و بآن التفات نمیکنند و لغو و لهو از یکبابست و در منع هموار واقعست و در زمان
سابق اهل حجاز بر سماع و غنا جرات کردندی و اهل عراق منکر بودندی و ابو حنیفه از
منکرانست سهل بن القاسم النوشجانی گفت که رضا علیه السلام با من گفت در خراسان
که میان ما و شما نسبتی هست گفتم کدامست ای امیر گفت عبد الله بن عامر بن کریز
وقتی که خراسان را فتح نمود دو دختر یزدجرد بن شهریار ملک اعاجم بدست او افتاد و
نزد عثمان بن عفان فرستاد و او یکی را بحسن علیه السلام و دیگری را بحسین علیه السلام
بخشید هر دو نزد ایشان در وضع حمل بمردند و صاحبهٔ حسین علیه السلام در تولد علی بن
الحسین علیهما السلام بمرد پس علی را یکی از کنیزان پدرش که از او فرزند نداشت کفالت

فی سورة الکهف

فی سورة التکاثر

نمود پس بزرگ شد و جز آن ام ولد مادری ندیده است بعد از آن دانست که مولاة
اوست و مردم او را مادر وی میدانستند و گمان کردند که او مادر خود را بشوهر داد و معاذ الله
این مادر مربیه را که مذکور شد بشوهر داد و سبب آن بود که با بعضی از زنان خود مواقعت
نمود و بیرون آمد تا غسل کند این مادر مربیه با او برخورد و با او گفت اگر در خاطرت از این امر
چیزی هست از خدا بپرهیز و مرا اعلام کن گفت آری پس او را بشوهر داد و مردم گفتند علی
بن الحسین مادر خود را بشوهر داد و عون گفت که سهل با من گفت هیچ طالبی نزد ما نماند
مگر این حدیث از روایت من از رضا علیه السلام نوشت محمد بن ابی عباد گفت که شنیدم
از رضا علیه السلام روزی با غلام خود گفت آتِنَا الْغَدَاءَ یعنی چاشت برای ما بیار
گویا من این لفظ را نپسندیدم احتمال از من دریافت پس بخواند از قرآن قَالَ لِفَتَاهُ
آتِنَا غَدَاءَنَا گفتم امیر عالمترین و فاضلترین مردمانست ابراهیم بن العباس الصولی
گفت روزی پیش علی بن موسی الرضا علیه السلام بودیم گفت در دنیا نعیم حقیقی نبود و بعضی
از فقها که آنجا حاضر بود گفت خدای عز و جل میگوید ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ
النَّعِيمِ یعنی پرسیده خواهید شد آن روز از نعیم که این نعیم در دنیاست و آن آب
سرد است رضا علیه السلام گفت و آوازش بلند شد که شما چنین تفسیر کرده‌اید و چند نوع
گفته‌اید طایفه گفتند آب سرد است و دیگران گفتند طعام طیب است یعنی نیکو و دیگران
گفتند خواب خوش است و مرا حدیث کرد پدرم از پدرش که این قولهای شما نزد
صادق علیه السلام مذکور شد در آیه مذکوره و او در غضب شد و گفت خدای عز و جل از
بندگان نمی‌پرسد و بازخواست نمیکند از آنچه تفضل نموده است بر ایشان بآن منت
نمی‌نهد بآن بر ایشان و منت نهادن بر نعمت قبیح شمارند از مخلوقان چگونه نسبت
توان داد بخداوند جهان آنچه نمی‌پسندد برای مخلوقان بلکه نعیم محبت ما اهل بیت است
و موالات ما خدای عز و جل میپرسد خود را از آن بعد از توحید و نبوت زیرا که بنده

هرگاه دبآن وفا نمود او را بکشانند بنعیم جنت که زایل نمیشود و این حدیث با من پدرم کرد
از پدرش از محمد بن علی از پدرش از حسین بن علی علیه السلام از پدرش علی علیه السلام که رسول
الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی اول سوالی که از بنده بعد از موت میکنند شهادت ان لا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰه و اینکه تو ولی مومنانی بانچه خدای عز و جل معین کرده است
برای تو و من کرده ام پس هرکه اقرار کند بآن و معتقد آن باشد باز گردد سوی نعیمی که زوال
ندارد و پس ابو ذکوان با من گفت بعد از انکه این حدیث کرد ابتدا پیش از انکه سؤال
کنم که این حدیث با تو میگویم از سببی چند از جمله انکه از بصره بسوی من آمده و دیگر اینکه
عم تو این فایده بمن رسانیده است و دیگر اینکه من مشغول لغت و اشعار بودم و بامری
دیگر بغیر آن دل نمی نهادم در خواب دیدم حضرت رسول را صلی الله علیه و آله مردمان با او
سلام میکردند و جواب میگفت من سلام کردم و جواب نگفت گفتم من از امت تو نیستم یا
رسول الله گفت بلی ولیکن با مردم بگو حدیث نعیم را که از ابراهیم شنیده صولی گفت
و این حدیثیست که مردمان روایت کرده اند از نبی صلی الله علیه و آله و اما ذکر نعیم در آیه
و تفسیر آن در آن نیست اینقدر روایت کرده اند که اول چیزی که بنده از ان پرسیده میشود
روز قیامت شهادتست و نبوت و موالات علی بن ابی طالب علیه السلام راوی گفت که
رضا علیه السلام روزی حرف قرآن مذکور ساخت و از بزرگی شان او و حجت در او و علامتی که
معجزه اوست در نظم او یاد کرد و گفت او حبل متین الله است و عروة الوثقی و طریق مثلی که
بجنت کشاند و از آتش برهاند بر طول ازمنه کهنه نگردد و بر زبانها بعد رد و تکرار رد و ترک
نشود زیرا که آن برای زمانی خاص معین نشده بلکه دلیل و برهان و حجت بر همه آدمیان
باطل او را نیابد نه از پیش او و نه از پس او فرستاده شده است از جانب خداوند حکیم حمید
نوشجانی گفت که مردی با رضا علیه السلام گفت یا ابن رسول الله روایت کنند از عروة بن
الزبیر که او گفت که رسول صلی الله علیه و آله وفات نمود و او در تقیه بود یعنی تا وقت وفات

هیچ وقت از تقیه خالی نبود و امام علیه السلام گفت اما بعد از نزول این آیه که یَا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ
بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ فَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ
مِنَ النَّاسِ یعنی ای رسول برسان آنچه فرود آمده بتو از جانب پروردگارت پس اگر نکنی
رسالت او را نرسانیده باشی و خدای ترا نگاه میدارد و حمایت میکند از مردمان برطرف
کرد این آیه هر تقیه که بود که خدای ضامن شد که او را عاصم باشد و بیان کرد امر خدای را لیکن
قریش بعد از او آنچه خواستند کردند و اما قبل از نزول این آیه شاید یعنی میتواند که
تقیه میکرده باشد رضا علیه السلام از پدرش از جعفر بن محمد علیهم السلام روایت کرد که گفت
هرگاه دنیا بر کسی روی آورد نیکیهای دیگری را باو بخشد و بر او بندد و هرگاه بر او پشت کرد
نیکوییهای او را از او برکند و سلب نماید ابن العباس گفت که از رضا علیه السلام شنیدم
گفت دوستی پنج سال خویشیست و علم اهل خود را جامع تر است از پدران یعنی ارباب
علم بهم نزدیکترند و پیوندشان تمامتر بحکم خویشیت و شفقت از برادران و خویشان نسبی که
پدرشان یکیست روایت کرد از موسی علیه السلام که گفت نباشد قایم مگر امام پسر امام وصی
پسر وصی و بهمین اسناد از جعفر علیه السلام از پدرش علیه السلام که گفت وصیت کرد نبی
صلی الله علیه و آله بعلی و حسن و حسین علیهم السلام بعد از ان در این آیه که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ گفت ایشان یعنی اولوا الامر
امامانند از فرزندان علی و فاطمه تا قیام ساعت حسین علیه السلام گفت از جد خود رسول خدا
صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت شبی که بمعراج رفتم در درون عرش ملکی دیدم در
دست شمشیری داشت از نور با آن بازی میکرد چنانچه علی بن ابی طالب علیه السلام بذو الفقار
بازی میکند و ملایکه هرگاه مشتاق میشوند بعلی بن ابی طالب نظر بروی آن ملک میکنند گفتم
یا رب این برادر من علی بن ابی طالب و پسر عم منست گفت یا محمد این ملکیست که او را بصورت
علی آفریده ام عبادت میکند مرا در درونهای عرش من نوشته میشود حسنات او و تسبیح

وتقدیس او برای علی بن ابی طالب تا روز قیامت . روایت کرد رضا علیه السلم از
پدرانش تا علی علیهم السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت نزدیکست حسد
غلبه کند بر قدر غالب مراد آنست که حسد ضرر رسیدن میرساند و اثر عظیم دارد تا حدی که گوئی
آن دارد که بر تقدیر پیشی کند و امر مقدر مبدل گرداند چنانچه در چشم رسانیدن واقعست
که او تاثیر دارد و حسد چشم زدن را نیز لازم دارد و از نیرودی بعضی از عقلا و هوشمندان احوال
نیک خود پنهان دارند تا از گزند چشم حاسدان ایمن باشند و شاید این جهت هم محل داشته
باشد که حاسد سعی میکند و همت می بندد بر زوال آن نعمت و انحال و در حکمت حکیم بی اثر و
بی خطر نبود . روایت از آنحضرت از پدرانش تا علی بن ابی طالب علیهم السلم که گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی حفظ نمیکنند مرا در تو مگر پرهیزکاران پاکان نیکان گزیده
و نیستند ایشان از امت من مگر همچو موی سفید در گاو سیاه در شب تار حفظ کردن
رسول الله در وصی آنست که پاس فرمان و وصیت او در باره وی نمایند علی بن موسی
علیه السلم حدیث کرد از پدرانش از علی علیهم السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
بر ما بیرون آمد و در دست او انگشتری نقره بود و نگینش جزع یمانی با ما نماز گذارد و چون
نماز تمام کرد آنرا بمن داد و گفت یا علی این در دست راست کن و در او نماز گذار
آیا ندانی که نماز در جزع هفتاد نماز است و آنکه او تسبیح و استغفار میکند و اجر
آن برای صاحب اوست باب [illegible] داخل شدن رضا علیه السلم به نیشابور و ذکر
آن خانه که آنجا فرود آمده محمد بن خدیجه گفت چون رضا علیه السلم داخل نیشابور شد بمحله فوز
فرود آمد بناحیه معروف بلاشاباد در سرای جد من پسنده و او را پسنده برای آن گفتند که
رضا علیه السلم او را از میان مردم پسندیده و کلمه پسنده فارسیست یعنی پسندیده شده و
و چون بخانه ما فرود آمد بادامی در جانبی از خانه بکاشت آن برست و درختی شد و بار آورد
در یکسال مردم آن را دانستند پس بادام آن درخت برای شفا میبردند هر که علتی میرسید

بتبرک از آن بادام تناول میشود و برای شفا و عافیت می یافت و هر که درد چشم داشت
آن بادام بر چشم مینهاد و بهتر میشد و زن آبستن که زادن برا و دشوار میشد از آن بادام
میخورد آسان میشد و همان ساعت میزاد و اگر چارپائی را قولنج میشد از شاخ آن درخت
میگرفتند و بر شکم او می کشیدند شفا می یافت و باد قولنج از او میرفت ببرکت رضا علیه السلم
روزگاری بگذشت پس آن درخت خشک شد جد من حمدان بیامد و شاخهای آن ببرید پس
کور شد و پسرش بیامد و او را ابو عمرو میگفتند و آن درخت را از روی زمین ببرید مالش تمام
برفت بدر فارس و مبلغ آن هفتاد هزار درهم تا هشتاد هزار بود و برای او هیچ نماند
و ابو عمرو را دو پسر بود هر دو نویسنده و کاتب محمد بن ابراهیم بن سیمجور بودند یکی را ابو القسم
میگفتند و دیگری را ابو صادق خواستند که آن خانه را عمارت کنند بیست هزار درهم
بران عمارت صرف کردند و بیخ آن درخت که مانده بود بکندند و ندانستند که چه اثر از آن
میزاید پس یکی ضابط املاک امیر خراسان بود و او را به نیشابور باز آوردند و در محمل چپ پایش
سیاه شده بود پس گوشت از پایش بریخت یا ببریدند پس از آن علت بعد از یکماه بمرد
و آن دیگر که بزرگتر بود او در دیوان سلطان نیشابور کاتب بود روزی جماعتی از کاتبان
بالای سرش ایستاده بودند یکی گفت خدای چشم بد از کاتب این خط دور کند همان ساعت
دستش بلرزید و قلم از دستش بیفتاد و بثره بر دستش برآمد و بمنزل باز گشت ابو العباس کاتب
با جماعتی نزد او آمدند و گفتند این از گرمی است و جهت که هم امروز فصد کند آنروز فصد
کرد و فردا نیز بیامدند و گفتند امروز هم فصد کن کرد و پس دستش سیاه شد و گوشت بیفتاد
و از آن علت بمرد و موت هر دو برادر در یکسال گذشت باب سی و پنجم آنچه رضا علیه السلم
در چهارسوق نیشابور حدیث کرد وقتی که قصد مامون داشت عبد السلم بن صالح ابو الصلت
هروی گفت من با علی رضا علیه السلم بودم وقتی که از نیشابور میرفت بر استری سفید
سوار در آن وقت محمد بن رافع و احمد بن حرب و یحیی بن یحیی و اسحق بن راهویه و چندی از

اهل علم لجام استر آنحضرت در چارسو بگرفتند و گفتند بحق آباء طاهرین خود که ما را حدیثی
که از پدر خود شنیده باشی بگو سر از عماری برآورد و مطرف خز در روی در بر داشت و گفت
حدیث کرد مرا پدرم عبد صالح موسی بن جعفر گفت حدیث کرد مرا پدرم صادق جعفر بن
محمد گفت حدیث کرد مرا پدرم ابو جعفر محمد بن علی باقر علم انبیا گفت حدیث کرد مرا
پدرم علی بن الحسین زین العابدین گفت حدیث کرد مرا پدرم مهتر جوانان اهل جنت
حسین گفت حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب علیهم السلم گفت شنیدم از نبی صلی الله
علیه و آله که میگفت شنیدم از جبرئیل علیه السلم که میگفت خدای جل شانه گفت إِنِّي أَنَا اللهُ
لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا الحدیث یعنی منم براستی معبود و بحق معبودی نیست جز من پس مرا عبادت
کنید هر که شهادت دهد که لا اله الا الله باخلاص در آید در حصن من و هر که در حصن من در آید
از عذاب من ایمن شود رضا علیه السلم از پدران از علی بن ابی طالب علیهم السلم گفت
که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت خدای جل جلاله میگوید لا اله الا الله حصن منست
پس هر که داخل شود در آن ایمن گردد از عذاب من و بسندی دیگر هم مثل این حدیث
آورده است اسحق بن راهویه گفت چون ابو الحسن رضا علیه السلم به نیشابور آمد و
خواست که بیرون رود اصحاب حدیث نزد او مجتمع شدند و گفتند یا ابن رسول الله
از پیش ما میروی و حدیثی با ما نمیگویی که از تو مستفید شویم و حتی که در عماری نشسته بود
سر بیرون کرد و مثل آن حدیث سابق و گفت راوی که چون راحله او روانه شد آواز داد
بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا یعنی آن کلمه از عذاب ایمن شود و قیمتست که بشرط
عمل شود و من از شرطهای آنم مصنف کتاب میگوید از شروط آنست اقرار کردن بامامت
رضا علیه السلم از جانب خدای بر بندگان و واجبست طاعت او بر ایشان و گویند که
چون رضا علیه السلم داخل نیشابور شد در محله فرود آمد که او را فز باغ میگفتند و آنجا حمامی
بنا نمود و آن حمام امروز بحمام رضا علیه السلم معروفست و آنجا چشمه بود و آبش کم شد و کسی

وا داشت که آب آن بیرون آورد تا بسیار شد و از بیرون راه حوضی ساخت که از زینه چند
پایین میرفت بر سر چشمه رضا علیه السلم داخل شد در آن و غسل کرد و پس بیرون آمد و بر پشت
او نماز گذارد و مردم می آمدند بآن حوض و غسل میکردند و از آن می آشامیدند برای
طلب برکت و نماز بر پشت آن میگذاردند و دعا میکردند و حاجتها از خدا میخواستند
و قضای میشد و آن چشمه را امروز چشمه کهلان میخوانند و مردم تا امروز بآن چشمه می آیند

باب سی و ششم خبر بیست نادر از رضا علیه السلم روایت منتهی میشود بعلی بن ابی طالب
علیه السلم از نبی صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم که گفت
میگوید الله تبارک و تعالی ولایت علی بن ابی طالب علیه السلم حصن منست هر که داخل شد
در حصن من ایمن باشد از عذاب من

باب سی و هفتم بیرون آمدن رضا علیه السلم از نیشابور بجانب طوس و از آنجا بسوی مرو عبد السلم هروی گفت چون امام رضا علیه السلم
از نیشابور بجانب مامون بردند نزدیک قریه حمرا یعنی ده سرخ رسید با او گفتند یا ابن رسول
الله زوال شد نماز نمیگذاری فرود آمد و گفت آبی برای من بیارید گفتند آب با ما نیست
بدست زمین را کاوید و چشمه آب بجوشید از آن آب او و یاران که با او بودند وضو ساختند جمیعا
و اثر آن تا امروز باقیست و چون داخل سناباد شد تکیه بر کوهی کرد که از سنگ آن دیگها
میتراشند و گفت خدایا نفع ده باین و برکت ده در آنچه می نهند در آنچه از این میتراشند پس
فرمود و دیگی چند از آن کوه برای او تراشیدند و گفت آنچه او میخورد در غیر آن نپزند و آنحضرت
اندک چیزی میخورد و مردم از آن روز باز بآن کوه و سنگ راه بردند و برکت و دعا او ظاهر شد
بعد از آن داخل سرای حمید بن قحطبه طائی شد و داخل قبه که هارون الرشید آنجا مدفونست
پس بدست خود نشانی بجانب آن کرد پس گفت این خاک منست و اینجا مدفون شوم و بزودی
این مکان را خدای عز و جل محل آمد و شد شیعه و دوستان من گرداند و الله که زیارت نکند
مرا از ایشان زیارت کننده و سلام نده بر من سلام دهنده مگر واجب شود برای

او غفران خدا و رحمت او و شفاعت ما اهل بیت پس روی بقبله کرد و دو رکعتی چند نماز بگذارد و
دعا کرد و بعد از فراغ بسجده رفت و دراز کشید و ما در آن سجده پانصد تسبیح از او
شمردیم بعد از آن برفت ابو نصر ضبی گفت شنیدم از پدر خود که میگفت شنیدم از جدم
که میگفت شنیدم از پدرم که میگفت چون رضا علیه السلام به نیشابور آمد من بکارهای او اقدام
نمودم چندانکه آنجا بود و چون بجانب مرو او را بیرون بردند تا سرخس مشایعت نمودم
و چون از سرخس بیرون رفت خواستم او را مشایعت نمایم تا مرو چون یک منزل برفت سر از
عماری بیرون کرد و با من گفت یا عبد الله انْصَرِفْ راشِداً یعنی باز گرد و راه یافته که بواجب
قیام نمودی و مشایعت نهایتی ندارد گفتم بحق مصطفی و مرتضی و زهرا که حدیثی با من
بگو که شفا دهی مرا با آن تا باز گردم گفت از من حدیث مطلبی و بیرون آورده اند مرا از
جوار رسول خدا و نمیدانم کار من بکجا میکشد گفت گفتم بحق مصطفی و مرتضی و زهرا حدیثی
با من بگو که مرا با آن شفا بخشی تا باز گردم گفت حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرش
که شنید از پدر خود که میگفت از پدرش شنید که میگفت شنیدم از پدر خود علی بن ابی طالب
علیهم السلام که میگفت از نبی صلی الله علیه و آله شنید که میگفت خدای جل جلاله گفت لا اله الا الله
نام منست هر که باخلاص از دل خود آن بگوید در حصن من در آید و هر که در حصن من در آید از
عذاب من ایمن شود مصنف کتاب گوید اخلاص آنست که آن قول او را مانع شود از آنچه خدای
عز و جل حرام کرده است یاسر خادم گفت ابو الحسن الرضا علیه السلام چون بقصر حمید بن قحطبه
فرود آمد جامها کند و بحمید داد بر گرفت و بجاریه داد و بر گرفت تا بشوید زودی باز آمد
و کاغذی بیاورد و بحمید داد و گفت در جیب ابی الحسن یافتم من گفتم فدای تو شوم جاریه
در جیب پیراهن تو رقعه یافته است چه چیز است گفت یا حمید این عوذه ایست که ما از خود جدا
نشویم گفت اگر شرف بخشی مرا با آن گفت این دعائیست که هر که در جیب بگذارد محفوظ و م
حرز باشد و بیرا از شیطان رجیم و از سلطان پس بر حمید عوذه را انجواند و او نوشت

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا او غیر تقی

باب سی و هشتم سببی که از جهت آن قبول کرد حضرت رضا علیه السلام ولایت عهد را از مامون

و دیگر احوالی که گذشت در آن و آنکه کاره بود آنرا و آنکه راضی بود و عن ابن
حسن بن موسی گفت که اصحاب ما روایت کرده اند از رضا علیه السلام که مردی با او گفت
اصلحک الله چرا از مامون پذیرفتی آنچه پذیرفتی گویا آن کار را نپسندید رضا علیه السلام
گفت یا هذا کدام فاضلتر نبی یا وصی گفت بلکه نبی گفت کدام بهتر مسلم یا مشرک
گفت بلکه مسلم گفت عزیز مصر مشرک بود و یوسف علیه السلام نبی و مامون مسلمست و من وصی
و یوسف علیه السلام از عزیز درخواست که او را والی سازد وقتی که گفت اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ
الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ و من مجبور شدم و گفت امام علیه السلام یعنی مرا بر خزینهای زمین
بگمار که من نگهدارنده ام آنچه در دست منست و دانایم بهمه زبانی غالبا مراد آنست که نگاه میکنم
و مصلحتها را نگاه میکنم و دانایم که چه باید کردن و همه زبان میدانم مقصود تمهید و تدبیر
سالهای قحطست که خواستی آمد ریان بن الصلت گفت بر رضا علیه السلام داخل شدم و گفتم
یا بن رسول الله مردم میگویند که تو ولایت عهد قبول کردی با آنکه اظهار زهد در دنیا میکردی
گفت خدا داند که من کاره بودم و چون مخیر شدم میان قبول آن و قتل اختیار آن بر کشته شدن
کردم آیا ایشان نشنیده اند که یوسف علیه السلام نبی و رسول بود و چون ضرورت باعث بود که
خزاین عزیز در چنگ او باشد گفت اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ و مرا ضرورت باعث شد که
قبول این کردم باکراه و اجبار بعد از آنکه مشرف شدم بر هلاک با آنکه من داخل شدم در این
امر مگر داخل شدن کسی که بیرون آید یعنی شرطی چند و قیدی چند کردم که در حقیقت بیرون شدن
بود و از آن شکایت بخداست و اوست یاری خواسته شده از او و ابی الصلت هروی گفت
که مامون با رضا علیه السلام گفت یا بن رسول الله بتحقیق من فضل تو و علم و زهد و ورع و عبادت
تو میدانم و ترا بخلافت از خود سزاوارتر میبینم رضا علیه السلام گفت من به بندگی خدای

عز و جل افتخار میکنم و بزهد از دنیا امید میدارم که از شر دنیا نجات یابم و بورع از محارم امید
دارم که بغنایم برسم و بتواضع در دنیا امید دارم بلندی نزد خداوند مامون گفت من رای
کرده ام که خود را از خلافت عزل کنم و از برای تو تعیین کنم و با تو بیعت کنم رضا علیه السلام
گفت اگر این خلافت از تست و خدای عز و جل از آن تو کرده است جایز نیست که بر کنی از
خود لباسی که خدای تعالی تو پوشانیده است و برای دیگری کنی و اگر خلافت از آن تو نیست
جایز نیست ترا که مرا وهبی آنچه از آن تو نیست مامون گفت یابن رسول الله ناچار است ترا
که قبول کنی این کار را گفت این نکنم بخشنودی خود هرگز و چندروز مامون در آن طلب
سعی کرد تا نومید شد پس گفت با امام علیه السلام اگر قبول نمیکنی خلافت را و اجابت نمیکنی
که من با تو بیعت کنم پس ولی عهد من شو تا خلافت بعد از من ترا باشد رضا علیه السلام گفت
والله پدرم مرا حدیث کرد از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول الله صلی الله
علیه و آله که من از دنیا بیرون شوم پیش از تو بسموم مظلوم بگریند بر من فرشتگان آسمان
و فرشتگان زمین و مدفون گردم در زمین غربت بپهلوی هارون الرشید پس مامون
بگریست پس گفت یابن رسول الله که ترا بکشد یا قدرت دارد که با تو بدی کند و من زنده
باشم رضا علیه السلام گفت اگر خواهم که بگویم مرا که میکشد میگفتم مامون گفت یابن رسول الله
مراد تو ازین سخن آنست که بر خود کار سبک کنی و این امر از خود دفع نمائی تا مردم بگویند
که تو زاهدی در دنیا رضا علیه السلام گفت والله دروغ نگفته ام از آنوقت باز که پروردگار
من مرا آفریده است و زاهد نشده ام از دنیا برای دنیا و من میدانم که تو چه اراده داری
مامون گفت چه اراده دارم گفت اگر راست گویم امان باشد مرا گفت امانست ترا گفت
اراده داری که مردم بگویند که علی بن موسی الرضا از دنیا زاهد نبود و دنیا از او زاهد بود نمی بینید
چگونه ولایت عهد را قبول کرد بطمع خلافت پس مامون در غضب شد و گفت تو همیشه در روی
من سخن ناخوش میگوئی [illegible] میکنی که از آن میرنجم و تو از سطوت من ایمن گشته

پس بخدا قسم یاد میکنم که اگر قبول کنی از من ولایت عهد را و اگر نه ترا جبر کنم بر آن اگر کردی
و اگر نکردی گردنت بزنم رضا علیه السلام گفت خدای عز و جل نهی کرده است مرا که خود را در هلاکت
اندازم اگر بر این قرار است آنچه خاطر تست میکن و من قبول میکنم این کار را بر این وجه
که کسی را نصب نکنم و کسی را عزل نکنم و نشکنم رسمی و سنتی و در آن کار از دور اشارت
کنم یعنی رای زنم و بگویم آنچه صواب دانم مامون از او باین قدر راضی شد و او را ولیعهد خود
ساخت و او کاره بود و دل نداشت محمد بن عرفه گفت با رضا علیه السلام گفتم یابن رسول الله
چه باعث شد ترا که داخل شدی در ولایت عهد گفت آنچه باعث شد جدم را امیرالمؤمنین
علیه السلام که داخل شد در شوری عبدالسلام هروی گفت والله که رضا علیه السلام در این امر
باختیار داخل نشد که او را باکراه بکوفه آوردند و از آنجا از راه بصره بفارس تا مرو بردند
موسی بن سهل گفت که من در خراسان با محمد بن جعفر بودم شنیدم که ذو الریاستین فضل
بن سهل روزی بیرون آمده و میگفت ای عجب که عجب چیزی دیدم از من پرسید که چه دیدم
گفتند چه دیدی اصلحک الله گفت دیدم که امیرالمؤمنین با علی بن موسی الرضا میگفت که رای
آن کرده ام که ترا متقلد امور مسلمانان کنم و آنچه در گردن منست بر گردن تو نهم
و دیدم علی بن موسی با او میگفت خدا را خدا را مرا طاقت آن نیست و نه قوت آن پس
ندیدم هرگز خلافتی از این ضایعتر که امیرالمؤمنین از و پهلو خالی میکند و بر علی بن موسی
عرض میکند و او دوری میکند و ابا میکند احمد بن اسمعیل بن الخصیب گفت چون رضا
علیه السلام ولیعهد شد ابراهیم بن العباس و دعبل بن علی بجانب او بیرون آمدند و ایشان
از هم جدا نمیشدند و رزین بن علی برادر دعبل و در راه حماریشان بزد و پس می آمدند تا در
بعضی منزلها بضرورت خری از خارکش گرفتند بر او سوار شدند ابراهیم گفت شعر
اعيدت بعد حمل الشوك احمالا من الخزف نشاوى لا من الخمرة بل من شدة الضعف
یعنی این ماده خر با این خران بعد از آنکه خار بر میداشت [illegible] ضعیف [illegible] بر داشت

همه بستان و اقتان نه از شراب بلکه از غایت ضعف و ناتوانی و غالبا حرف بچیم یعنی
جاها خشک شده و آن کیاهیست از افاغی تیز لو هیند پس باو رزین کفت شعرًا
علی ذالک تصیرون الی القصف ٭ تساوی حالکم فیه ولم تبقوا علی الخسف ٭
یعنی اکر شما برین حالید از بد حالی چه غم خواهید بیا تا بی وشادی رسیدن حال شما همه
یکسانست درین و نخواهید برین سختی و خواری ماندن پس باو دعبل کفت بدرا اینجا
کن کفت شعرًا فاذا فات الذی فات فکونوا من ذوی الظرف ٭ وخفوا القصف
الیوم فانی بایع خفّ ٭ یعنی اکر از چنک رفت انچه رفت شما را باری از ظریفان باشید
وسبک شوید وکرانی بکذارید تا امروز شادی و بازی کنیم که من موزه خود بفروشم
غالبا مراد آنست که میفروشم و برای شما لوت حاصل میکنیم هارون بن عبدالله المهلبی
کفت چون ابراهیم بن العباس و دعبل خزاعی بخدمت رضا علیه السلم رسیدند بامامت
چیت بولایت عهد شده بود و دعبل این قصیده را که خود بخواند شعرًا مدارس
ایات خلت من تلاوة ٭ ومنزل وحی مقفر العرصات ٭ تا آخر قصیده و ابراهیم
بخواند ٭ ازال عزاء القلب بعد التجلد ٭ مصارع اولاد النبی محمّد ٭ ایشان را پنج هزار
درهم بداد از ان درا هم که نام او بران منقوش بود و مامون فرموده بود و در آن وقت زده
بودند و دعبل ده هزار را از ان که حصه او بود ببرد داشته بقم رفت و هر درهم بده درهم بفروخت
صد هزار درهم او را حاصل شد و اما ابراهیم آن دراهم باو بود و بعضی از ان ببدیه داد
بود و بعضی بر اهل خود خرج کرده بود تا وفات یافت و کفن و تجهیز او بان دراهم کردند
علی بن محمد بن سلیمان نوفلی کفت که مامون چون علی رضا را علیه السلم ولی عهد خود ساخت
وشعرا بسوی مامون آمدند و ایشان را مالهای بسیار داد که مدح رضا علیه السلم کرده بودند
مامون دران کار صواب داشت بغیر ابی نواس که او نیامده و مدحی نکفت تا روزی نزد مامون
آمد مامون کفت یا ابا نواس تو دانی که علی رضا نزد من چه منزلت دارد و من او را اکرام کردم

این را اجازه کن
یعنی تمام کن بیت مطلب
و رزین کفت

پس چرا در مدح او تاخیر کردی و تو شاعر زمان خود و بهتر روزکار خودی پس سر کرد و بخواند
شعرًا قیل لی انت واحد الناس طرًا ٭ فی فنون من الکلام النبیه ٭ لک من جوهر
الکلام بدیع ٭ یثمر الدر فی یدی مجتنیه ٭ فلما ذا ترکت مدح ابن موسی ٭
والخصال التی تجمعن فیه ٭ قلت لا اهتدی لمدح امام ٭ کان جبریل خادمًا
لابیه ٭ مامون کفت نیکو کفتی و او را چندان مال صله داد که تمام آن شعرا را داده بود و
بر ایشان افزونی داد و محمد فارسی کفت ابو نواس روزی حضرت رضا را علیه السلم
بدید از نزد مامون بیرون آمده بود و بر استری سوار نزد وی رفت و سلام داد و کفت
یا بن رسول الله بیتی چند در تو کفته ام میخواهم که بشنوی از من کفت بخوان پس بخواند
شعرًا مطهرون نقیات ثیابهم ٭ تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا
من لم یکن علویا حین تنسبه ٭ فما له فی قدیم الدهر مفتخر ٭ فالله لما بری
خلقا واتقنه ٭ صفاکم واصطفاکم ایها البشر ٭ فانتم الملاء الاعلی وعندکم
علم الکتاب وما جاءت به السور ٭ یعنی قومی پاک از آلود کیها اشارتست بقوله تعالی
ویطهرکم تطهیرًا جامهاشان پاکیزه و دامنهاشان از آلود کیها دور هر وقت نام ایشان
برده شود صلوات و درود بر ایشان فرستاده شود هر کرا نظر کنی در نسب او و او علوی
نباشد او را در روزکار پیش افتخاری نیست خدای عز و جل وقتی که خلق آفرید و استوار کرد ایشان
شما را بر کزید و اختیار نمود ای آدمیان پس کروه عالم بالا شمائید و نزد شماست علم کتاب
آن و انچه سوره باو آورده است رضا علیه السلم کفت بیتی چند ما را آوردی که پیش از تو کسی
نکفته است پس کفت یا غلام از نفقه ما چیزی با تو هست کفت سیصد دینار کفت باو ده
بعد از ان کفت کو یا کم شمارد و آنرا یا غلام استر را نیز باو ده و چون سال دویست و یک رسید
اسحق بن موسی بن عیسی بن موسی با مردم حج کرد یعنی امیر حاج بود و برای مامون و علی بن
موسی علیه السلم دعا کرد بولایت عهد یعنی چنانچه متعارفست از مجاهد و منابر در خطبها نام

عظما و ملوک برند و دعا و ثنا گفتند در آن سال امیر حاج و در منبر اول نام مامون برد و ثانیا
آنحضرت را دعا بولایت عهد ذکر کرد و در این وقت حمدویه بن علی بن عیسی بن ماهان بر حسب اراده
بعشق از همه جامه سیاه طلبید تا بپوشد و نیافت علمی سیاه برگرفت و بر خود پیچید و گفت
ای مردمان من بشما رسانیدم آنچه بآن مامور شده بودم و من غیر امیر المومنین مامون و فضل
بن سهل کسی نمی شناسم پس فرود آمد و عبد الله بن مطفر بن ماهان روزی بر مامون داخل
شد و رضا علیه السلم نزد او بود مامون باو گفت چه میگویی در حق اهل بیت عبد الله گفت
چگویم در گلی که آب رسالت سرشته و درختی که ببار وحی کشته شده آیا از ان بجز مشک بوی
و عنبر تیق چه بوی آید مامون حقه که در او مروارید بود بخواست و دهن او بآن بینباشت بلکه
فاضل استاد میرداماد در حواشی صحیفه کامله این حدیث مذکور ساخته و ماء وحی خوانده است یعنی
نه بهمزه و ماء قصبه را گویند یعنی درختی که در قصبه وحی کشته شده و العلم عند الله محمد بن یحیی
صولی گفت از ابا العباس شنیدم که میگفت روزی ابو نواس از سرائی برآمد و سواری
بدید روی برو خبر او پرسید درویش ندید گفتند علی بن موسی الرضاست پس گفت شعرا
إذا ابصرتك العين من بعد غاية ۞ و عارض فيك الشك اثبتك القلب ۞ و لو
ان قوما اموك لقادهم ۞ نسيمك حتى يستدل بك الركب ۞ یعنی هرگاه چشم ترا
ببیند از مسافت دور و شک درباره تو معارضه کند یعنی نداند که تویی یا نه دل ترا اثبات
کند و بشناسد که تویی و اگر گروهی قصد آستان تو کنند ایشان را نسیم روح بخش تو قاید و رهبر
گردد تا سواران راه یابند ثمامه بن اشرس گفت روزی مامون با رضا علیه السلم سخنی
درباب ولایت عهد گفت که در ان تعریضی بود و منت نهاد رضا علیه السلم گفت کسی که بگیرد
بسبب رسول الله صلی الله علیه و آله سزاوار است که بدهد هم بسبب آن غالبا مراد آنست که تو
خلافت و اموال بر نسبت رسول خدا ستدی اگر هم من بخشی بسبب آن نسبت گنجایش دارد
و علی بن الحسین برادر کلامیست در این معنی حدیث کرد ما را احمد بن عیسی بن زید بن علی علیه السلم

و او شصت سال پنهان بود گفت حدیث کرد مرا عمم گفت حدیث کرد مرا جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم گفت علی بن الحسین علیهما السلم سفر میکرد مگر با رفیقانی که او را نشناسند و شرط
میکرد با ایشان که او از خادمان رفیقان باشد در کارها و حاجتها پس یکبار با قومی سفر کرد
مردی او را دید و بشناخت با ایشان گفت می شناسید این کیست گفتند نه گفت این علی
بن الحسین است علیهما السلم همه برجستند و دست و پایش ببوسیدند و گفتند یا ابن رسول
الله میخواستی ما در آتش جهنم در آییم اگر از دست و زبان ما نسبت بتو خطائی میرفت چه میبودیم
هالک میشدیم ابد الدهر پس چه باعث بود ترا براین گفت من یکبار با قومی سفر کردم که
مرا می شناختند پس برای خاطر رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بخشیدند آنچه مستحق آن
نبودم یعنی خدمت و احترام تمام نمودند پس ترسیدم شما نیز مرا مثل آن بخشید از ین جهة
دوست داشتم که امر خود پنهان دارم و در نسخها این حدیث مسطور نیست مگر یک نسخه چه
از غرض این کتاب بیرون است هارون گفت که چون بمدینه خبر آمد که مامون با رضا علیه السلم
بیعت کرده است بولایت عهد عبد الجبار بن مساحقی بر مردمان در ان باب خطبه خواند
و در آخر آن گفت میدانید ولیعهد شما کیست علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلم شعر سبعة اباؤهم ما هم هم خير من يشرب
صوب الغمام یعنی هفت پدرند ایشان و چه هستند ایشان بهتر آدمیانند که آشامیدند
از ریخته ابر یعنی باران و هفت پدر یا باعتبار داخل بودن ابو طالبست علیه الرحمة و الغفران
که اسلام او نزد شیعه بثبوت رسیده و از اهل بیت علیهم السلم روایت شده با دیگر
جهات و فضایل که او را بود در نصرت و حمایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کمال جهد
و اهتمام نموده و یا امام را علیه السلم نیز پدر نامیده است تغلیبا یا حضرت امام حسن را علیه السلم
شمرده هرچند در طریق سلسله نسب مذکور نیست ولیکن در حقیقت داخلست در جمله امامان
که در آبا او بوده اند و رضا علیه السلم امام هشتم است ابراهیم بن العباس میگفته وقتی که

مامون عقد بیعت برای علی رضا علیه السلم نمود رضا علیه السلم گفت یا امیر المومنین نصیحت
با تو واجبست و سزاوار نیست مر مومن را که غش کند انچه با من کردی عامه بآن راضی شدند
وانچه با فضل بن سهل کردی خاصه بآن راضی نیستند ای آنست که دور کنی ما را از خود تا که
امر تو بصلاح باز آید ابراهیم گفت بخدا که این سخن او سبب شد که کار بانجا کشید که کشید
یعنی قتل فضل بن سهل و هلاک آنحضرت علیه السلم گفت وقتی که مامون با رضا علیه السلم بولایت عهد
بیعت کرد او را پهلوی خود نشانید و عباس خطیب برخواست و سخن گفت و خوب گفت
و در آخر بخواند شعر لا بد للناس من شمس و من قمر   فانت شمس و هذا ذلک
القمر محمد بن اسحق گفت وقتی که با رضا علیه السلم بولایت عهد بیعت نمودند و مردم مجتمع
شدند برای تهنیت و مبارکبادی او اشاره کرد بایشان و خاموش شدند پس گفت بعد
از انکه سخن ایشان استماع نموده بود بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْفَعَّالُ
لِمَا يَشَاءُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَلَا رَادَّ لِقَضَائِهِ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا
تُخْفِي الصُّدُورُ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَعَلَى آلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ اقول و انا الخ یعنی میگویم من و من علی بن موسی بن جعفرم که بدرستی
امیر المومنین خدای تعالی او را تقویت کند بسداد و توفیق دهد برشاد و دانسته از حق
ما انچه غیر او ندانست پس صله کرد رحمهائی که قطع شده بود و ایمن گردانید نفوسی را
که ترسان و هراسان بودند بلکه زنده گردانید و بتحقیق تلف گشته بودند و بی نیاز ساخت
وقتی که محتاج شده بودند در حالتی که بآن رضای خداوند میجست و مزدی چشم نداشت
مگر از جانب او و زود باشد جزا دهد خدای تعالی شاکرانرا و ضایع نمیگذارد اجر نیکوکارانرا
و او بولایت عهد خود با من کرده و امارت بزرگ مرا داد اگر بعد از او بجانم پس هر که بگشاید
عقدیرا که خدای عز و جل امر به بستن آن کرده است و بگسلاند عروه که دوست داشته است
که محکم باشد بتحقیق مباح ساخته است حریم حرمت او را و حلال کرده است حرام او را

فی سورة المؤمن

هرگاه او بآن کار عیب کنند و است برامام و درنده پرده و حرمت اسلام بآن کار جاری
شد گذشته مراد او شیخین اند که خلافت از امیر المومنین علیه السلم غصب کردند و عقدی
که خدای عز و جل و رسول او بسته بود بشکستند پس صبر کرده شد از و بر فلتات و غیر آن
کرده نشد بعد از وقوع آن کار ناصواب بر غرامت صاحب آن امر بران تغافل و صبر کرده
از ترس پراکندگی و تفرق دین و اضطراب حبل مسلمین و نزدیکی امر جاهلیت نزدیک بود
دشمنان منافقان در کمین فرصتی بودند که دریابند و حادثه که بآن بشتابند و اسلام را آسیب
رسانند و نمیدانم من که چه کرده خواهد شد با من یا با شما حکم خدا راست و بس حکم میکند
بحق و او بهترین حاکمیست که میان محق و مبطل و حق و باطل جدا میکند علو مرتبه این کلام
عاقلان صاحب بصر شناسند از جمله انکه گفت مامون خلافت مراد او پس گفت هرکه بگشاید
عقدیرا که خدای تعالی به بستن آن امر کرده است اشاره بآنکه امامت و خلافت آنحضرت
از جانب خداوند بامر او است نه مامون که مسلط گشته است بران و بوجه حسن وجهی تعریض بخلیفه
اول نمود که غصب خلافت کرده عقدی که خدای تعالی بسته بود بگشود و بیان کرد سبب تقاعد
امیر المومنین را علیه السلم از ان کار و صبر بر فلتات که واقع شد از ایشان و در کار ایشان
و فلتات عبارتست از کارهای ناصواب که بی تامل سر بزنند و از عمر مشهور است که گفت کانت
بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً فَمَنْ عَادَ لِمِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ گفت وقتی که بر رضا علیه السلم بیعت
کردند مامون بر منبر رفت و گفت بشما آمد بیعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن
الحسین بن علی والله که اگر این نامها خوانده شود بر کران و گنگان به شوند و شفا یابند
باذن خدای عز و جل سولی گفت که عبید الله بن عبد الله بن طاهر گفت که فضل بن سهل
مامون را دلالت کرد که تقرب جوید بخدای عز و جل و برسول او صلی الله علیه و آله و بصله رحم او بانکه
بیعت کند با علی رضا و او را ولی عهد سازد تا بآن تدارک کرده باشد آنچه پدرش رشید
هارون با ایشان کرده بود و مامون نمیتوانست با او در هیچ کار خلاف کند پس از خراسان

فلتات
خطاها

رجاء بن ابی الضحاک و یاسر خادم را روانه ساخت تا محمد بن جعفر بن محمد را علیهما السلام و علی
بن موسی را علیهما السلام نزد او بمرو بردند و رضا را علیه السلام ولی عهد ساخت و فرمود که تا
ارزاق لشکر را زیاده دادند و این خبر را بآفاق جهان نوشت و او را رضا نام نهاد و در ایام
او سکه کرده و مردم را فرمود که لباس سبز بپوشند و سیاه ترک دهند و دختر خود را ام حبیب
با او تزویج نمود و به پسرش محمد بن علی علیهما السلام دختر خود را ام الفضل تزویج کرد و خود توران
دختر حسن بن سهل را بخواست عم دختر فضل او را بوی تزویج نمود و اینها همه در یک روز واقع شد
و دوست نمیداشت که این کار و ولایت عهد برای رضا علیه السلام تمام شود و بعد از او
صولی گفت و بتحقیق بصحت رسیده است نزد من آنچه احمد بن عبید الله مرا حدیث کرد
از چند جهت یکی آنکه عون بن محمد مرا حدیث کرد و از فضل بن ابی سهل النوبختی یا از برادر او که گفت
وقتی که مأمون عزم کرد و ولایت عهد برای رضا علیه السلام منعقد سازد گفتم والله خواهم
آزمودن آنچه در خاطر مأمونست از این کار که میخواهد این کار تمام شود یا این تصنعیست
نوشتم باو بر دست خادم او که بدست آن خادم اسرار خود بمن مینوشت که ذو الریاستین
عازمست که عقد عهد کند و طالع سرطانست و مشتری در اوست و هر چند سرطان شرف
مشتریست اما برج منقلبست امری که در او بسته شود تمام نمیشود و مریخ در میزانست
در خانه عاقبت و این دلالت کند بر نکبه معقود له و در یک نسخه نکبت بود و بالجمله یعنی دلالت
کند که آن شخص را که این عقد برای او بسته میشود نکبت رسد یا نکبه مصطلحی باشد از منجمان
یعنی آن امر او را پاره کاست و مشرف بزوال و من امیرالمؤمنین را باین اعلام نمودم تا
عتاب و اعتراض بر من نکنند هر گاه از جانب دیگری باینمعنی عالم شود و در جواب من نوشت
هر گاه جواب مرا خواندی نوشته را با خادم باز پس فرست و از جان خود بترس که کسی
بر این سخن که مرا اعلام کردی واقف شود و از آنکه ذو الریاستین از این عزم برگردد که
اگر این کار کند گناه از تو شناسم و دانم که تو سبب آن بوده گفت او که چون این خواندم

دنیا بر من تنگ شد و آرزو کردم که کاش این سخن باو نمی نوشتم بعد از آن بمن رسید
که ذو الریاستین از آن حال آگاه شده است و از عزیمت خود بازگشته و او علم نجوم خوب
میدانست پس بر جان خود بجدا ترسیدم و سوار شده نزد او رفتم و گفتم آیا در آسمان
ستاره سعدتر از مشتری میدانی گفت نه گفتم آیا هیچ ستاره حالتی سعیدتر از آن دارد که
در برج شرف خود باشد گفت نه گفتم پس این عزیمت امضا کن در این وقت چون تو خواهی
عقد آن کردن و سعد فلک در سعدتر حالتیست پس آن عزم امضا کرد و من ندانستم که از
اهل دنیام یعنی از زندگانم تا آن عقد بسته از ترس مأمون که مرا بکشد بسبب آن محمد بن
یحیی صولی گفت که احمد و حسین مرا حدیث کردند که ابراهیم بن العباس دوست اسحق
بن ابراهیم بود و برادر زیدان نویسنده بر من و برای او اشعار خود را که در مدح رضا علیه السلام
گفته بود وقت بازگشتن از خراسان نسخه کرده بود و بعضی را بخط خود نوشته و آن نسخه
نزد اسحق بود و تا ابراهیم را متوکل صاحب دیوان ضیاع خود کرد یعنی ضبط تمام املاک خاصه
دیوان باو حواله شد و در آن وقت میان او و برادر زیدان وحشتی و رنجشی بهم آمده بود
ابراهیم او را از ضیاعی که در دست او بود عزل نمود و مطالبه کرد و سخت گرفت برادر زیدان
مردی معتمد را نخواند و باو گفت میروی پیش ابراهیم و او را اعلام میکنی که شعرهای او در
مدح رضا علیه السلام تمامی نزد منست بخط او و غیر خط او و اگر براین قرار با من مطالبه و تشدد خواهی
نمودن آنها را بمتوکل رسانم مرد آن رسالت بابراهیم بگذارد و دنیا بر او تنگ شد و آن
مطالبه از او نکند و جمیع شعر او که نزد وی بود بگرفت و هر یک سوگند خوردند برای آن
دیگری صولی گفت که یحیی بن علی منجم با من گفت من میان ایشان سفیر بودم و در آن باب
آمد و شد مینمودم تا آن شعرها را از وی گرفتم و ابراهیم آنها را نزد من بسوخت صولی گفت که جهم
بن ملحان با من گفت که ابراهیم بن العباس دو پسر داشت یکی را نام حسن و دیگری حسین
و کنیتشان ابو محمد و ابو عبدالله بود و وقتی که متوکل خلیفه شد نام پسر بزرگتر را اسحق و کنیه ابو محمد

نهاد و خود دختر او را بعباس و کنیه اش ابوالفضل کرد از ترس صولی گفت با من گفت احمد
بن اسمعیل که نه ابراهیم بن العباس و نه موسی بن عبدالملک هرگز نبیذ نخوردندی تا متوکل والی
شد هر دو بخوردند و دانسته مجلسها میکردند و فقها و محتشمین را جمع میکردند و با ایشان نبیذ
میخوردند و در هر روز سه شنبه تا خبر شایع شود که ایشان نبیذ میخورند و اخبار بسیار مذکور است
در غدر و اختراس او و این جای ذکر آنها نیست از جماعتی نقل کرده است که گفته‌اند چون کار
مخلوع یعنی امین تمام شد و کشته گشت و کار مامون مستقیم شد برضا علیه السلم نامه نوشت و
او را بخراسان خواند رضا علیه السلم بهانها بسیار می آورد و او مکرر مینوشت و او را مطلبید
تا دانست که دست از وی برنمیدارد و متوجه خراسان شد و ابوجعفر در آن وقت هفت ساله بود و
مامون باو نوشت که راه کوفه و قم مگیر پس از راه بصره و اهواز و فارس او را آوردند تا بمرو
رسید و مامون براو عرض کرد که متقلد امر خلافت گردد و او ابا نمود و در این باب مخاطبات
بسیار میانشان گذشت و دو ماه کشید چون گفتگو بسیار شد مامون گفت پس ولایت عهد
قبول کن اجابت نمود و گفت بشرطی چند که از تو میخواهم مامون گفت بگو آنچه خواهی پس گفت
که باین شرط داخل میشوم در ولایت عهد که در آن امر و نهی نکنم و حکمی تبدیل ندهم غیر آنچه تا غایت
و مرا از آنها همه معاف داری مامون قبول کرد پس سرداران و قاضیان و شاکریه یعنی
چاکران و علما زمان و اولاد عباس را بآن کار بخواندند و بقبول آن تکلیف کرد و اختلاف
و اضطراب نمودند پس مالی بسیار برایشان صرف کرد و سرداران را عطا داد و راضی ساخت
مگر سه نفر از ایشان که ابا نمودند جلودی و علی بن عمران و ابن یونس که ایشان البته قبول نکردند
که برضا علیه السلم بیعت کنند ایشان را محبوس ساخت و سایر مردم بیعت کردند و نامها بشهرها
فرستاد و دینار و درهم بنام او نقش کرد و بنام او خطبه بر منابر خواندند و مامون در زینت
کارها مالی بسیار خرج کرد و چون عید شد مامون فرستاد نزد رضا علیه السلم و درخواست کرد
که سوار شود و بعید حاضر گردد و خطبه خواند تا دلهای مردمان بیارامد و فضل او بر یکگان

معلوم

معلوم گرداند و دلها برآن دولت مبارک قرار گیرد رضا علیه السلم باو پیغام داد که تو
میدانی که میان من و تو آن شرطها گذشت در قبول این امر مامون گفت میخواهم که این امر
در دلهای عامه و لشکریان و شاکریه راسخ گردد و مطمئن شوند و اقرار کنند بانچه خدا بحضرت
که ترا خدای عزوجل داده است و پیوسته در این باب سخن مکرر میکرد و چون الحاح و ابرام
کشید گفت یا امیرالمومنین اگر معاف داری مرا از آن دوستتر است نزد من و اگر نه چنان
بیرون آیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می آمد و چنانچه امیرالمومنین بیرون می آمد
مامون گفت بهر نوع خواهی بیرون آی و بفرمود تا سرداران و سایر مردمان صبحگاه
بدر سرای رضا علیه السلم گرد آیند و مردم در راهها و بامها جمع آمده منتظر بودند مرد و زن
و خرد و بزرگ و سرداران بدر خانه آنحضرت مجتمع گشتند چون آفتاب طالع شد آنحضرت
برخواست و عمامه سفید از پنبه بر سر بست و طرفی از آن بر سینه فرو گذاشت و طرفی دیگر
میان دو دوش و میان برزد و باکمر بر بست پس با جمیع موالی خود گفت شما نیز چنین کنید
که من کردم پس عصائی بدست گرفت و بیرون آمد و ما همه پیش روی او بودیم و او پای
برهنه بود و سراویل تا نصف ساق برزده و جامها شمر پوشیده یعنی جامها فرو هشته
و آویخته نبود و چون برخواست و ما پیش او میرفتیم سر بآسمان برداشت و چهار تکبیر گفت
چنان مخیل شد ما را که هوا و دیوارها با او جواب میدهند و سرداران و مردمان همه بر در
بودند و مزین گشته و سلاح پوشیده به بهترین هیاتی مهیا گشته و چون ما باین صورت بیرون
آمدیم پای برهنه و دامنها برزده و رضا علیه السلم بر اندرون بر در بایستاد و گفت الله اکبر
الله اکبر الله اکبر على ما هدانا الله اکبر على ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد
لله على ما ابلانا و آواز بلند کرد و ما نیز آواز بلند کردیم پس شهر مرو از هم برزد بناله
گریه و آواز مردم و او سه بار آن تکبیر گفت سرداران از اسپان فرود جستند و موزه‌ها
بیفکندند چون نظر بآنحضرت انداختند و همه شهر و یک آواز شد و مردم ضبط خود نکردند

از گریه و فریاد و ابو الحسن علیه السلام میرفت و در هر ده گام می ایستاد و چهار تکبیر میگفت چنان
مخیل شد مارا که آسمان و زمین و در و دیوار او را جواب میدهند و چون این خبر بمامون رسید
ذو الریاستین با او گفت یا امیر اگر رضا بمصلی برسد بدین طریق مردمان باو مفتون شوند و بدو
انس گیرند او را در خواهی که باز گردد مامون کس فرستاد و از او درخواست که باز گردد پس
آنحضرت موزه خود را بخواست و بپوشید و باز گردید ریان بن الصلت گفت مردم سخن بسیار
کردند در بیعت رضا علیه السلام از سرداران و عامه مردمان و بعضی که دوست نداشتند
آن کار را و گفتند که این از تدبیر فضل بن سهل است این خبر بمامون رسید در میان شب ما را
بطلبید و گفت یا ریان می شنوم که مردم میگویند که بیعت رضا از تدبیر فضل است گفتم یا امیر
میگویند این را گفت ویحک یا ریان کسی میتواند این جرات کند که آید نزد خلیفه پسر خلیفه که
باشد بنیابت او رعیت و سرداران سپاه و خلافت بر او قرار گرفته باشد بیاید و با او بگوید خلافت را
از دست خود بیرون کن و بدیگری ده این در عقل جایز است گفت یا ریان گفتم نه والله یا امیر
هیچکس بر این کار جرات نمیکند گفت نه والله همچنان نیست که مردم میگویند اما من ترا بگویم
سبب این را وقتی که محمد برادرم بمن نوشت و مرا امر کرد که نزد او بروم و من نرفتم علی بن
عیسی بن ماهان سپهدار کرد و فرمود که مرا مقید کند و غل در گردن من نهد و بدو این خبر
بمن رسید و من هرثمة بن اعین را بجانب سیستان و کرمان و آن حوالی فرستادم و کار
مرا تباه کرد و منهزم شد و صاحب سریر خروج کرد و بر ولایت خراسان از ناحیه خود مستولی
شد این خبرها همه در یکهفته بمن رسید پس چون این خبرها رسید و من قوت آن نداشتم
و خزانه که بآن قوت گیرم و از لشکریان و سرداران سپاه خود سستی و بددلی دیدم
خواستم که بملک کابل پناه برم و با خود گفتم او مردی کافر است و محمد مال بسیار باو دهد پس مرا
بدست او دهد پس طریقی از این بهتر ندیدم که توبه کنم و باز گردم بسوی خدای عز
و جل از گناهان خود و یاری خواهم بر این امور و باو در گریزم و پناه برم پس فرمودم

انگاه مرا او اشاره بخانه نمود پس رفتند و آب زدند و دو جامه سفید پوشیدم و چهار رکعت
نماز گذاردم و آنچه از قرآن حاضر داشتم خواندم و خدا را خواندم و دعا کردم و در پناه
او شدم و عهد کردم با خدا عهدی محکم بنیت صادق که اگر این کار را بمن بکشاند و آن
وقایع عظیمه از من کفایت کند و خدا این امر را در موضع خود نهم که خدای عز و جل را او نهاده است
یعنی خلافت با اهل بیت نبوت و اوصیاء رسالت باز گردانم پس دلم در آن کار قوی شد
و طاهر را بمقابل علی بن عیسی فرستادم و کار او آن شد که شد یعنی علی بن عیسی را بشکست و او را
بکشت و هرثمه را بقصد رافع باز گردانیدم بر او ظفر یافت و او را بکشت و نزد صاحب سریر
کس فرستادم و با او راه صلح گشودم و چیزی بخشیدم تا باز گشت پس پیوسته کار من
قوت میگرفت تا کار محمد چنان شد که شد یعنی کشته شد در بغداد و خدای عز و جل این کار
بمن بکشانید و خلافت بمن قرار گرفت چون خدای عز و جل وفا نمود بآنچه عهد کردم با او
بر آن دوست داشتم که وفا کنم با خدای بعهد خود و ندیدم کسی سزاوارتر باین کار
از ابو الحسن رضا علیه السلام پس خلافت در او نهادم و او قبول نکرد مگر بر آن وجه که میدانی
این بود سبب آن ریان گوید گفتم خدا توفیق دهد امیر المومنین را گفت یا ریان فردا
که شود و مردم بدرگاه مجتمع میشوند میان ایشان بنشین و با ایشان احادیث فضیلت
امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بگو گفتم یا امیر من از حدیث چیزی خوب نمیدانم
مگر آنچه از تو شنیده ام گفت سبحان الله هیچکس نمی یابم که مرا بر این کار یاری کند تحقیق
قصد آن کرده ام که اهل قم را شعار و دثار خود کنم یعنی از مخصوصان خود سازم همچو دو جامه
یکی شعار که بتن چسپیده و دیگری دثار که بالای آنست گفتم یا امیر المومنین من حدیث میکنم
از جانب تو با آنچه از تو شنیده ام از خبرها گفت آری از جانب من حدیث کن آنچه از من
شنیده از فضایل و چون فردا شد نشستم میان سرداران در سرای مامون و گفتم حدیث کرد
مرا امیر المومنین از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت من کنت مولاه

فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ و امیرالمومنین حدیث کرد مرا از پدرش از پدرانش که رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفت عَلِیٌّ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسیٰ علی را بمنزلت هرون نسبت بموسی
و حدیثها را بهم غلط میکردم و در یکدیگر میزدم که خوب در یاد نداشتم و حدیث دیگر از
میان گفتم و حدیثها مشهور عبد الله بن مالک خزاعی گفت رَحِمَ اللهُ عَلِیًّا کانَ رَجُلًا
صالِحًا رحمت کناد خدای بر علی مردی خوبی بود و مامون غلامی فرستاده بود بآن مجلس
برای جاسوسی تا آنچه می چند باو برساند زیان گفت که مامون فرستاد و مرا طلبید چون مرا
دید گفت یا زیان چه خوب روایت احادیث داری و چه خوب حفظ کرده حدیثها را بعد از آن
گفت بمن رسید سخن آن ایرادی عبد الله بن مالک که گفته است رَحِمَ اللهُ عَلِیًّا کانَ
رَجُلًا صالِحًا والله که او را بکشم انشاء الله و هشام بن ابراهیم راشدی همدانی از همه
مردم اختصاص بحضرت رضا علیه السلام بیشتر داشت پیش از آنکه او را بیارند و مردی عالم
و ادیب و سخندان بود و کارهای رضا علیه السلام از جانب او تمشیت می یافت و بر دست
او بود و مالها از اطراف باو می آمد پیش از آنکه رضا علیه السلام را بیارند و چون او را بیاوردند
هشام بذی الریاستین پیوست و او را بخود قرب داد و او نزد یک ساخت و او خبرها
رضا علیه السلام بذی الریاستین و مامون میرسانید و نزد ایشان قدر و منزلت یافت و
هیچ خبر رضا علیه السلام از ایشان پنهان نمیداشت مامون او را حاجب رضا علیه السلام کردانید
یعنی دربان او و هیچکس نمیتوانست نزد رضا علیه السلام رود مگر که او خواهد و او تنگ گرفت
بر رضا علیه السلام و موالی او نمیخواستند باو برسند و هیچ نبود هر که با رضا علیه السلام حرفی
میگفت در آنخانه او آن سخن بمامون و ذو الریاستین میرسانید و مامون عباس پسر خود را
باو سپرد و گفت او را تادیب و تعلیم کن از اینجهة او را هشام عباسی نامیدند و ذو الریاستین
عداوت بسخت با رضا علیه السلام ظاهر ساخت و حسد میبرد که چرا مامون او را بر او تفضیل
میدهد اول چیزی که ظاهر شد ذو الریاستین را از ابو الحسن علیه السلام یعنی باعث رنجش او شد

این بود که دختر عم مامون او را دوست میداشت و مامون نیز او را و او از حجره او بمجلس مامون
راه بود و او برضا علیه السلام مایل بود و دوست داراو بود و ذو الریاستین او را بد
میداشت و بد او میگفت ذو الریاستین با مامون گفت لایق نیست از خانه زنان او
بمجلس تو باشد مامون فرمود آن راه را ببستند و مامون یکروز نزد رضا علیه السلام می آمد
و رضا علیه السلام یکروز نزد او میرفت و منزل او در پهلوی مامون بود و رضا علیه السلام
بخانه مامون رفت دید آن در بسته شده گفت یا امیر چرا این در بسته گفت فضل مرا فرمود
رضا علیه السلام گفت إِنّا لِلّٰهِ وَإِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ فضل را چکار است که میان امیر و حرم
در آید گفت تو چه رای داری گفت آنکه بگشائی و نزد دختر عم خود در آئی و قول فضل قبول
مکن در آنچه حلال نیست و گنجایش ندارد مامون فرمود تا آن در بگشودند و نزد دختر عم خود
رفت این خبر بفضل رسید و او را غمگین کردانید و در بعضی کتابها نسخه حبا و شروطا از رضا
علیه السلام بنظر آمد در باره فضل بن سهل و برادرش دیدم و از کسی روایت ندارم اما بعد
فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْبَدِیعِ الْبَدایِعِ الی و الی حاصل این نامه ایست از قبیل ارقام ملوک که
باطراف نویسند در باره فضل بن سهل نوشته و بعضی احوال در آن یاد کرده و غالبا حسب
الالتماس فضل نوشته شده باشد و ترجمه مضمون نامه بعد از خطبه اینست حمد خدایرا که اهل
بیت رسول خود را میراث نبوت داد و علم و حکمت در ایشان ودیعت نهاد و معدن امامت
و خلافت کردانید و ولایت ایشان واجب ساخت و منزلت ایشان شریف پس امر کرد رسول
خود را که از امت مودت ایشان مسئلت کنند که فرمود قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا
إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ یعنی با امت بگو من از شما بر این کار مزدی نمیخواهم مگر دوستی
با ره خویشان و نزدیکان و وصف کرد ایشان را بدور کردن رجس و پلیدی از ایشان
و پاک ساخت از آلودگیها در قول خود که إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ
أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا پس گفت که مامون نیکوئی کرد با رسول خدا صلی الله

تفسیر سوره شوری

تفسیر سوره الاحزاب

علیه و آله در باره عترت او و صله کرد ارحام اهل بیت او را پس باز گردانید الفت ایشان را
و جمع کرد فرقت ایشان را و اصلاح کرد خلل ایشان را و به پیوست و بربست آنچه باز شده بود از عقد
القیام ایشان و خدای عز و جل برسید او کینها و دشمنیها از میان ایشان ببرد و در دلهای
ایشان یاری یکدیگر و دوستی و پیوستگی در آورد و پس برکت و یمن او و حفظ او و بر او
و وصلت او دستهای ایشان یکی شد و سخنشان یکی و خواهشهاشان یکی تحقق نه متفرق
و رعایت نمود حقوق صاحبان حقوق را و در جای خود نهاد میراثها را و مکافات نمود نیکویی
نیکوکاران را و مراعات نمود سعی و خدمت صاحبان حقوق و خدمت را و نزدیک کرد دور
گرد بر دین یعنی هر که از راه دین استحقاق نزدیکی داشت نزدیک کرد و آنکه نداشت
دور کرد و بعد از آن اختصاص داد و تفضیل تقدیم و تشریف کسی را که مساعی او تقدیم
داده بود و او را و آن ذو الریاستین فضل بن سهلست زیرا که او را دید که ناصر او بود و بحق
او قیام مینمود و زبان حجت او میگشود و به بیان او عارف بود و سپاه او را آگاهید
حروب را مدبر و رعیت او را سایس بود و مردم را بدو میخواند و مطیعان را مکافات مینمود
و هر که سر میکشید از طاعت او دوری می‌افکند و بنصرت او متفرد بود و بیماری الحاد و پنهانی
عداوات مینمود باز نداشت او را از آن کار کمی مال و فقدان خیل و سپاه و مایل نکرد
او را طمع و باز نگردانید او را از نیت و بصیرت او بددلی و خوفی بلکه در اوقاتی که او را
میترسانیدند بیم دهندگان و در عدو برق می‌انگیختند تهدید او تحذیر کنندگان و بسیار
بودند مخالفان و معاندان در آن وقت عزیمت او ثابت تر بود و دلش قویتر و کیدش
نافذتر و تدبیرش نیکوتر و بانیروتر در ثابت کردن حق مأمون و خواندن مردم سوی او و
کوشیدن در نصرت او تا بشکست انیاب ضلالت را و بریخت دم تیغ ایشان را و قلم کرد
ناخنهای ایشان را و ببرید خارهای ایشان را و برکند شوکتهای ایشان را و بر خاک هلاک افکند ایشان را همچو
آن دیگران که از دین او عدول نمودند و عهد او بشکستند و در کار او سستی کردند حق او

سبک شمردند و از سطوت و تحذیر او ایمن بودند با دیگر اثرها و حسن سعی که ذو الریاستین را
حاصل بود در اصناف امم از مشرکان و آنکه حدود و بلاد اسلام را افزود و گشود آن
احوال که خبر آن بشما رسیده است و نامها در آن باب بر شما خوانده شده و جهانیان
آن خبرها بشما و دیگران رسانیده اند پس شکرگذاری و سپاس داری ذو الریاستین
حقوق امیر المؤمنین را و اداء حق نعمت او و جان سپاری در راه او و از جانب خود و برادرش
ابی محمد حسن بن سهل میمون النقیبه محمود السیاسه بحدی کشیده و بنهایتی رسیده که پیشینیان
در آن باب در نگذشته و کسی با او عدیل و مانند گشت و این خدمات او چیزی بجا نگذاشت
از احسان و انعام امیر المؤمنین او را بمکافات حقوق و مساعی او بمال و ملک و اقطاع
و جواهر که او را حاصل شد و هر چند آنها همه بجای یکدیگر وزن حقوق او و یکمقام از مساعی و
خدمات او نمیشود و سعی ترک داد او آنها را از روی زهد و بی رغبتی در آن و بلندی همت
از دست نهادن آن و جای توفیر اموال مسلمانان و ترک دنیا و خوار انگاشتن حطام آن
همراه رغبت در آخرت و سرای عقبی و از امیر المؤمنین درخواست کرد آنچه همیشه درخواست
میکرد و خواهشگری آن مینمود که او را گذارد تا از دنیا کناره گیرد و زاویه گیرد و این بر خاطر
او و بر خاطر ما گران آمد و بزرگ نمود چه عارف بودیم بآنچه خدای تعالی در وجود او نهاده است
و منزلت او و آن برافراشته است از عزت و بزرگواری دین و شوکت و استیلا و
قوت بر صلاح مسلمین و جهاد مشرکین و آنچه خداوند تعالی بیان نموده است در باره او از تصدیق
نیت و یمن نقیبت او و درستی تدبیر و قوت رای و عزیمت او و حصول مقاصد و پیروزی
او و نصرت او بر حق و بدی و نیز و تقوی پس چون امیر المؤمنین وثوق و اعتماد داشت
و ما نیز وثوق داشتیم از جانب او که نظر او در دین است و طالب صلاح دین است آنچه
او خواست او را دادیم و رد کردیم حاجت او را که در خور قدر او بود و برای او کتابی
در حباء و شروط نوشتیم و در فرود این نامه و گواه ساختیم خداوند را عز و جل بر آن و آنانرا

که حاضر بودند از اهل بیت ما و سرداران و یاران و قاضیان و فقیهان و خاصه و عامه
و امیرالمؤمنین چنان رای کرد که دران باب نامه نویسد سوی عالمیان و اطراف جهان منتشر
و شایع کردد و در میان مردمان خوانده شود و بر منابر ایشان ثابت کرده شود و والیان
و قاضیان پس از من درخواست کرد این نبشتم و معانی آن شرح دهم و این بسه باب است
در باب اول بیان آثار و خبر و احوال اوست که خدای تعالی از جهت آن ثابت ساخته حق
او را بر ما و بر مسلمانان و باب دویم بیانست از مرتبه او و آنکه فراخ العلم است و هیچ
حرفی نیست بر او و در هرچه تدبیر کند و دران داخل شود و بر او کرفتی و حکومتی نیست
در آنچه ترک دهد و نپسندد و این برای حقی و اثری چند است که نیست هیچ کسی را که در
کردن او حقی باشد مگر او را بس و برادر او را و از جمله از احد علت آنست که ایشان
دو را حاکم کردیم در هر کس که جور کنند بر ایشان و سعی کنند بغیا بر ما و بر ایشان و بر دوستان
ما تا هیچکس طمع نکند در خلاف و نافرمانی با ایشان و حیله و تدبیر نکند در مدخل نمودن
میان ما و میان ایشان و باب سیوم بیان آنست که ما او را اعطا کردیم آنچه او دوست
که کناره کنند و دولت باقی جدید و بحلیه زینت متحلی کردد و جهت تحقیق و امضا باید برای آنچه
سعی دران نمود از ثواب آخرت بامری که تقرب کنند بآن در دل آنکس که در شک
باشد از آن درباره او و بخشیدم آنچه لازم بود بر ما درباره او از کرامت و عزت و عطا
که بذل کردیم او را و برادرش را و آنکه منع کنیم و باز داریم از ایشان آنچه منع میکنیم
از خود و با ما و این شامل و محیط است بر هرچه احتیاط کنند و دران احتیاط کننده در امر
دین و دنیا یعنی این نامه و این شروط و اقوال و استواری و قایم کاری از امر دین و دنیا
در خدا کافیست و هیچ فرو گذاشت ندارد و تقصیر کویم بریده باد زبان همه نژادان
دغل کار کول و شیادان کم عقل خام ریش تا قبول کرد این ترهات فضل را بر نجانید و فهم
معانی و تقریر آن ذهن مرا خسته کردانید و بد آنکه این نامه که گفتار نه تقریر امامت علیه السلام

چنانچه در آینده معلوم میشود و از قراین احوال نیز ظاهر است بلکه فضل خود املا کرده است
بر اشتهای طامعه و بر طبق خام اندیشی و خام ریشی خود و از راه اعتبار و اقتداری
که او را میان لشکری و عامه خلق بوده است و کمال تزویر و تدبیر در کسب اعتبار و جاه
دست و بند امور سنموده است و مأمون ملعون کم خرد هیچ او کول مزور و محیل تر بوده است
قَدْ وافَقَ شَنٌّ طَبَقَه عَلی کُلٍّ مِنْهُما ما اسْتَحَقَّهُ و این تدبیرات مأمون و فضل که
ولایت عهد امام علیه السلام از آنجمله است از راه اضطراب امر و ضعف عقل و دخل نیات
و فساد اعتقاد ایشان بوده است نه آنکه دران معنی استوار و صحیح داشته شد و این فضل
چندان مدبر و فرزانه بود که عراق عرب بر دست برادرش حسن خراب شد از کثرت
فتن و حروب و خروج مدعیان از هر جانب و ضعف حسن در ضبط و رای و از غایت حمق
و احاطه فضل هیچکس نتوانستی آن خبرها بتفصیلها بمأمون رساند مگر بر وجهی ملبس و مجمل
تا امام علیه السلام او را اعلام کرد و نسخه نامه اینست بسم الله الرحمن الرحیم این نامه و
موسی ع شرطیست از عبدالله المأمون امیرالمؤمنین و ولی عهد او علی بن علیه السلام برای
ذوالریاستین فضل بن سهل در روز دوشنبه هفت شب از ماه رمضان گذشته در
سال دویست و یک و این روزیست که خداوند در آن روز دولت امیرالمؤمنین تمام کرد و
و عقد ولی عهد بست و مردمان را لباس سبز پوشانید و در اصلاح دوست و ظفر بر دشمن
برادر رسید تا آخر نامه که از رکاکت عقل و جهل صاحبش خبر میدهد و حمزه بن محمد حسینی حدیث
کرد ما را اقیم سال سیصد و سی و نه که علی بن ابراهیم با من گفت در نامه که بمن نوشته بود در
سال سیصد و هفت که یاسر خادم مرا حدیث کرد که رضا علیه السلام هرگاه تنهائی نشستی
حشم خود و همه را نزد خود جمع میکرد از خرد و بزرگ و با ایشان سخن میگفت و انس مینمود
و هرگاه بر سفره می نشست همه اتباع را میطلبید حتی مهتر و اسب و حجام و با ایشان همراه
میخورد و یاسر خادم گفت ما روزی نزد او بودیم که آواز قفل شنودیم از دری که او بود

از خانهٔ مامون بخواند امام علیه السلام ابوالحسن علیه السلام با ما گفت برخیزید و متفرق شوید
ما برخواستیم و مامون آمد نامهٔ دراز در دست رضا علیه السلام خواست برخیزد قسم
داد او را بحق رسول که برنخیزد پس بیامد و بر ابوالحسن علیه السلام افتاد و روی او بوسه
داد و پیش او بر بالینی نشست و آن نامه بر او خواند ذکر فتوح مملکت کابل بود که فلان قریه
و محل و فلان و فلان فتح کردیم چون فارغ شد رضا علیه السلام گفت شاد کرد ترا
فتح این قریهای شرک گفت این جای شادی نیست رضا علیه السلام گفت یا امیر بپرهیز از
خدا در باره امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و آنچه ترا بر ان والی ساخته است از
این امر و اختصاص داده که تو ضایع گذاشتی امور مسلمانان را و کار به دیگری رها کردی تا در
ایشان حکم میکنند بغیر حکم خدای عز و جل و نشستی درین بلاد و ترک دادی سرای هجرت و مهبط
وحی را و بدرستی بر مهاجران و انصار ستم میرود آنجا و پاس نمیدارند برای مؤمنی عهدی
و پیمانی را و در روزگاری بر مظلوم میگذرد که خبر نمیکشد و از نفقه خود عاجز است و کسی
نمی یابد که نزد او شکایت برد از حال خود و بتو نمیرسد بترس از خدا یا امیر در امور مسلمانان
و بازگرد به بیت نبوت و معدن مهاجرین آیا نمیدانی ای امیر که والی مسلمانان مانند ستون
در میان خیمه هرکه خواهد او را فرا گیرد مامون گفت یا سیدی پس چه رای می بینی گفت رای
آن می بینم که بیرون روی ازین بلاد و بازگردی بمکان پدران و اجداد خود و نظر کنی در
امور مسلمانان و رها نکنی به دیگران زیرا که خدای عز و جل ترا خواهد پرسید از آنچه بر آن والی
کرده است مامون برخواست گفت آری یا سیدی رای همین است پس برفت و فرمود
که نوبتیان از پیش روانه شوند یعنی اسباب و اثقال برود چنانچه امر [illegible]
کارخانه شاه و امرا بیرون رفت و این خبر به ذی الریاستین رسید و او را [illegible]
گردانید و او غلبه و استیلا یافته بود و هیچ عمل برگشته مامون نمیشود و مامون جرئت
نداشت با او مکروهی کند و بعد از آن سبب رضا علیه السلام قوت تمام یافت ذوالریاستین

نزد مامون آمد و گفت یا امیرالمؤمنین این چه رایست که فرموده گفت سید من ابوالحسن
بآن فرموده و آن رای صوابست گفت یا امیر این رای صواب نیست دیروز برادرت را
کشتی و خلافت از و بردی و اولاد پدرت ترا دشمن‌اند و هم جمیع اهل عراق و اهل بیت
و عرب بعد از آن این کار دیگر هم کردی که ابوالحسن را ولیعهد کردی و خلافت از
اولاد پدر خود بیرون کردی و عامه و فقها و علما و آل عباس باین راضی نیستند و دلهاشان
از تو رنجیده است و رای آنست که در خراسان بمانی تا آنکه دلهای مردم بتو آرام گیرد
و حکایت برادرت را فراموش کنند و اینجا با امیر کهن سالان هستند که خدمت رشید کرده‌اند
و کار دان گشته با ایشان مشورت در این باب کن هرچه ایشان گویند بجا آر مامون گفت مثل
کیان گفت مثل علی بن ابی عمران و ابن یونس و جلودی و ایشان آنان بودند که بیعت
رضا علیه السلام رضا نداده بودند و از آن کار در خشم بودند و مامون ایشان را [illegible]
کرده بود و مامون گفت آری چون فردا شد ابوالحسن علیه السلام بیامد نزد مامون و گفت
چه کردی یا امیر آنچه ذوالریاستین گفته بود و گفت و بفرمود ایشان را از حبس برآوردند
اول کسی که داخل شد علی بن ابی عمران بود و چون نظرش بر رضا علیه السلام افتاد در پهلوی
مامون گفت ترا به پناه خدا در می آورم یا امیرالمؤمنین از آنکه این امر را که خدای در شما
نهاده است و بآن تخصیص داده از خود بیرون کنی و در دست دشمنان خود نهی آنانکه
پدران تو ایشان را کشته‌اند و در بلاد متفرق ساخته‌اند مامون گفت ای قحبه زاده تو هنوز
بر این حرفی ای حرسی او را پیش آر و گردنش بزن گردنش بزدند و ابن یونس را
در آوردند و او چون رضا را در پهلوی مامون دید گفت یا امیرالمؤمنین این شخص که
بجز خدا او را می پرستند مامون گفت یا ابن زانیه هنوز بر این سخنی ای حرسی گردنش بزن
گردنش بزدند بعد از آن جلودی را در آوردند و این جلودی در خلافت رشید وقتی که محمد
بن جعفر بن محمد در مدینه خروج کرده بود او را رشید بفرستاده و فرموده بود که اگر بر او دست

بايد گردنش بزنند و خانهای آل ابی طالب را تمام غارت کنند و جامهای زنان ایشان
برکنند و بر هیچیک از ایشان بجز یک جامه نگذارد و جلودی چنان کرد و آن وقت موسی
بن جعفر علیهما السلم از دنیا رفته بود و جلودی بر سر خانه رضا علیه السلم بخیل سواران
خود و چون رضا علیه السلم او را دید زنان همه را در خانه کرد و بر در بایستاد جلودی
با او گفت چاره نیست که من داخل خانه میشوم و جامهای ایشان بر میکنم چنانچه امیر المومنین
مرا فرموده است رضا علیه السلم گفت من جامهای ایشان برای تو میکنم و سوگند
میخورم که هیچ چیز بر ایشان نگذاشته ام و پیوسته این میگفت و برای او قسم میخورد تا
ساکن شد پس آنحضرت جمیع آنچه در بر ایشان بود بکندند و بیاوردند حتی گوشوارها و
خلخالها و ازارها شان و هرچه در آن خانه از قلیل و کثیر بود و در این روز که جلودی را
بر مامون داخل کردند رضا علیه السلم با مامون گفت این شیخ را بمن بخش مامون گفت
یا سیدی این آنست که با دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله آن کرد که جامهاشان
بکندند در این وقت جلودی دید که آنحضرت با مامون سخن میکند گمان میبرد که او سعی در
کشتن او میکند گفت یا امیر المومنین از تو بحق خدا مسئلت میکنم و بحق خدمتی که بشما
کرده ام که سخن او در باره من نشنوی مامون گفت یا ابا الحسن او استغفار میکند
و قسم میدهد که سخن تو قبول نکنم ما قسم او را راست کنیم پس گفت نه بخدا قبول میکنم
قول او را در باره تو او را بیار آتش رسانید بیاوردند و گردن زدند و ذو الریاستین
بازگشت پیش پدرش سهل و مامون فرموده بود دو نوایب بردند و او برگردانید و چون مامون
انهمار انگشت او بدانست که البته عزم دارد که بیرون رود رضا علیه السلم گفت یا
امیر المومنین چه کردی نوایب پیش رفتند مامون گفت یا سیدی تو بفرما برونم
آنحضرت بیرون آمده آواز داد و بر دو مان که نوایب پیش فرستید گویا آتش در ایشان
افتاد و نوایب رو گردند به بیرون رفتن و روانه شدن و ذو الریاستین در خانه اش

نشست مامون فرستاد و او را طلبید با او گفت چرا در خانه نشسته گفت یا امیر المومنین
گناه من بزرگست پیش اهل بیت تو و عامه مردمان مرا ملامت میکنند بقتل برادرت
مخلوع و بیعت رضا علیه السلم و من ایمن نیستم از بدگویان و حاسدان و ستمکاران که
بدگوئی من نزد تو کنند پس مرا بگذار در خراسان باشم مامون گفت بوجود تو احتیاج است
و آنکه گفتی بدگوئی تو میکنند و قاصد هلاک تو میشوند تو نزد ما محل اعتماد و امانتی و ترا ناصح مشفق
میدانیم پس برای خود نامه بنویس آنچه بآن خاطر جمع کنی از ضمان و امان و کار خود استوار
کن تا خاطرت جمع شود برفت و نامه برای خود بنوشت و علما را برای آن جمع کرد و نزد مامون
آورد و مامون بخواند و آنچه مراد او بود با او شرط و عهد کرد و خط خود بر او نهاد و بخط خود بر بالای
او کتاب حبوه نوشت که این و این از مال و املاک و سلطنت ترا حبوه کرده یعنی عطا نمودم
و آنکه زوی او از دنیا حاصل کرد و ذو الریاستین گفت یا امیر المومنین واجبست که خط ابی الحسن
در این امان نامه باشد و او نیز ما را ابد هر آنچه تو دادی که او ولی عهد تست مامون گفت تو میدانی
که او شرط کرده است بر ما که ازین کارها هیچ نکند و کاری احداث ننماید ما از او نتوانیم
چیزی در خواهیم که نخواهد و کاره باشد پس تو از او درخواه که او بر تو ابا نخواهد کرد در این
باب پس بیامد و اذن خواست که نزد آنحضرت در آید یاسر گفت رضا علیه السلم با ما گفت
برخیزید و دور شدیم و او داخل شد ساعتی پیش روی آنحضرت بایستاد و ابو الحسن سر برداشت
گفت حاجت چیست یا فضل گفت یا سیدی این امان نامه است که امیر المومنین برای من
نوشته است و تو سزاوارتری که ما را ببخشی آنچه امیر المومنین بخشیده است زیرا که ولیعهد
مسلمانانی رضا علیه السلم گفت بخوان و آن نامه مجلدی بزرگ بود و همچنان ایستاده تا همه را
بخواند و چون فارغ شد ابو الحسن گفت یا فضل آنچه در آنست ما بر خود لازم کردیم مادام
که تو از خدای عز و جل پرهیز کنی و تقوی ورزی یاسر گفت در این یک کلمه بر او منغص
ساخت پس بیرون رفت و مامون روانه شد و ما با رضا علیه السلم روانه شدیم بعد از

چند روز دیگر یکی از نشر لها نامه آمد بذی الریاستین از جانب برادرش حسن بن سهل که
من در تحویل این سال نظر کردم در حساب نجوم چنان یافتم که تو در فلان ماه روز چهار
شنبه گرمی آهن و گرمی آتش خواهی چشیدن و رای آن دیده ام که تو و رضا و امیرالمؤمنین
در آن روز داخل حمام شوید و تو در حمام حجامت کنی و خون بر بدن خود بریزی تا این نحوست
از تو زایل شود فضل نزد مامون فرستاد و این قصه باو نوشت و درخواست نمود که باو
در حمام در آیید و از ابوالحسن علیه السلام نیز این استدعا نماید مامون برضا علیه السلام
درین باب رقعه نوشت و آن حاجت درخواست باو نوشت من فردا داخل حمام نمیشوم
و برای تو هم یا امیر رای نمی بینم که فردا داخل حمام شوی و برای فضل هم رای نمی بینم که فردا
داخل حمام شود پس آن رقعه را دوباره نزد رضا علیه السلام باز فرستاد و او نوشت که من
فردا داخل حمام نمیشوم که من رسول خدا را صلی الله علیه و آله امشب بخواب دیدم میگفت با من
یا علی فردا داخل حمام مشو پس رای نمی بینم برای تو و نه برای فضل که فردا داخل حمام شوید
مامون باو نوشت که راست گفتی یا سیدی و راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله من
فردا داخل حمام نمیشوم و فضل خود داناتر است بانچه میکند یاسر گفت چون شب شد رضا علیه السلام
با ما گفت بگویید بخدا پناه میبریم از شر آنچه درین شب نازل میشود و ما این میگفتیم و چون
صباح شد و رضا علیه السلام نماز صبح بگذارد با ما گفت بگویید پناه میبریم از شر آنچه فرود
آید درین روز و پیوسته میگفتیم چون طلوع آفتاب نزدیک شد رضا علیه السلام بمن گفت
بالای بام رو و گوش کن چه می شنوی چون بالا رفتم آواز شیون شنیدم و بسیار شد و در
اینوقت مامون از آن دری که از خانه خود بخانه رضا علیه السلام داشت در آمد و میگفت یا سیدی
یا ابا الحسن خدا مزد دهد ترا در فضل بحمام رفته بود و قومی با شمشیر بر او ریختند و او را
میکشتند و گرفتند آنها را که در حمام براو ریخته بودند و ایشان سه نفر بودند یکی پسر خاله
فضل ذوالقلمین راوی گفت پس سرداران و لشکری و مردم ذوالریاستین بر در خانه

مامون گرد آمدند و گفتند او فرصت جسته است و او را کشته است هر آینه ما خون او را بخواهیم
مامون برضا علیه السلام گفت یا سیدی میشود که تو بیرون آیی و ایشان را پاشانی یاسر گفت
پس رضا علیه السلام سوار شد و بامن گفت سوار شو و چون از در بیرون آمدیم رضا علیه السلام
بایشان نظر کرد و ایشان مجتمع شده بودند و آتش آورده تا در خانه مامون بسوزانند بانگ
زد بایشان و اشاره کرد بدست که پاشید همه پاشیدند یاسر گفت بخدا مردم روی کرده
برفتن تا بر سر هم می افتادند و بهیچکس اشاره نکرد مگر بتاخت و برفت و بهیچکس نایستاد و
حاکم بیهقی از صولی و او از عون و او از محمد بن عباد حدیث کرد که گفت چون کار فضل چنان
شد و کشته گشت مامون برضا علیه السلام داخل شد و میگریست و گفت حالا وقت احتیاج
است بتو یا ابا الحسن در کار من نظری کنی و مرا یاری دهی گفت بر تو است تدبیر و از من
و بر تست دعا گفت راوی و چون مامون بیرون رفت من برضا علیه السلام گفتم چرا تاخیر
کردی خدا عزیز سازد ترا از انچه امیرالمومنین با تو گفت و ابا کردی از آن گفت ویحک من این
امر بر چیزی نیستم یعنی خلافت مرا نبود گفت راوی که امام علیه السلام دید مرا که غمگین شدم
بامن گفت و ترا در این چه حاصلست گیرم که چنان بشد که تو میگویی و تو همان خواهی بود که
هستی و نفقات نخواهد بود مگر بر دستینت و هیچ یکی از مردمان خواهی بودن غرض آنست که
گیرم من خلیفه روی زمین شدم نخواهم مال مردم ترا بخشیدن بهیچی چنین خواهی بودن که
هستی حاکم بیهقی از صولی از محمد رازی حدیث کرد که گفت شنیدم از پدر خود میگفت حدیث
کرد مرا کسی که شنیده است از رضا علیه السلام که میگفت حمد خدایرا که نگاه داشت از ما انچه
مردم ضایع کرده بودند و بر داشت از ما آنچه ایشان فرو گذاشته بودند تا آنکه ما را لعنت
کردند بر منابر کفار هشتاد سال و پوشیدند فضایل ما را و مالها دادند تا بر ما دروغ ببندند
و خدای عز و جل راضی نشد مگر که ذکر ما بلند گرداند و فضل ما ظاهر کرد و بخدا که این برای ما نیست
که این برای رسول خداست صلی الله علیه و آله و بسبب قرابت ماست باو تا واقعه ما و انچه ما

روایت میکنیم از او که خواهد شد بعد از عاذر بزرگتر علامات و دلالات بر پیغمبری اوست
صولی از علابی را و از احمد حدیث کرد که مامون تقبیل مروی امر نمود و او گفت مرا شکر
مرا شکری هست یعنی حق نعمت و منت تو شناسم و سپاس آن دارم گفت تو کیستی
و شکر تو چیست علی بن موسی علیهما السلام گفت یا امیر المومنین ترا بخدا قسم میدهم که از شکر
کسی ترفع کنی هرچند کم باشد که خدای عز و جل بندگان خود را بشکر امر نمود و شکر کردند
از ایشان عفو نمود و بخشود و بتحقیق قومی ذکر کرده اند که فضل بن سهل اشارت نمود مامون را
که علی بن موسی را علیهما السلام ولیعهد خود کرد و اند از جمله ایشان ابو علی الحسین بن احمد
سلامی است که چنین گفته است در کتابی که در اخبار خراسان تصنیف کرده گفته است که
فضل وزیر مامون و مدبر امور او بود و اول مجوسی بود پس بر دست یحیی بن خالد اسلام
آورد و با او همراه بوده و گفته اند بلکه پدرش سهل بر دست مهدی اسلام آورد و یحیی بن
خالد فضل را برای خدمت مامون اختیار نمود و با او منضم ساخت پس غالب شد بر او
و مستقل شد بامر او و او را ذو الریاستین برای آن لقب کردند که هم وزارت کرد و هم ریاست
لشکری و فضل روزی با بعضی از معاشران گفت بعد از آنکه مامون خلیفه شده بود چگونه
می بینی آنچه من کردم با کار ابو مسلم چون باشد او گفت ابو مسلم خلافت از قبیله بقبیله دیگر
گردانید و تو از برادری ببرادری گردانیدی و میان این دو حال خود میدانی چه تفاوتست
فضل گفت من از قبیله بقبیله دیگر بگردانم پس بمامون اشارت کرد که علی بن موسی الرضا را
علیهما السلام ولیعهد خود گرداند پس با او بیعت کرد و بیعت برادرش موتمن را بشکست
و رضا علیه السلام در خراسان بر مامون وارد شد سال دویست از هجرت براه بصره و فارس
بار جابر بن ابی الضحاک و او دختر مامون در حباله داشت و چون این خبر بعباسیان رسید
در بغداد و بر ایشان آمد پس ابراهیم بن المهدی را بیرون آوردند و با او بخلافت بیعت نمودند
و دعبل خزاعی در آن باب گفت شعر یا معشر الاجناد لا تقنطوا ؛ خذوا

عطایاکم ولا تسخطوا ؛ فسوف یعطیکم حنینیة ؛ یلذها الامرد والاشمط ؛ و
المعبدیات لقوادکم ؛ لا تدخل الکیس ولا تربط ؛ وهکذا یرزق اصحابه ؛
خلیفة مصحفه البربط ؛ یعنی ای گروه لشکریان نومید مشوید عطاهای خود بستانید
و در خشم مروید خواهد این خلیفه شما را عطا کردن صوت حنینی و غالبا حنین شخصیت از
مشهوران مغنیان همچو معبد یعنی نغمه حنینی شما را می بخشد که جوان و پیر از آن لذت و شادی
می یابند و اما صوتهای معبدی از آن سرداران و مقدمان سپاهست ولیکن این عطا
در کیسه نتوان در آوردن و سرش بستن و همچنین عطا روزی میدهد لشکری یاران
خود را خلیفه که خوابگاه او بربط است یعنی همیشه بربط در بغل دارد و خواب بر روی بربط
میکند و این ابیات برای آن گفت که این ابراهیم شیفته شراب و ساز بود و همیشه
بربط میزد و او یکی از استادان این صنعت پس چون خبر ابراهیم بمامون رسید دانست
که فضل بن سهل خطا کرد در آن رای که زد و برای صواب اشارت نمود پس از مرو
متوجه عراق عرب شد و تدبیر قتل فضل بن سهل نمود تا بر دست غالب خالوی مامون کشته شد
در حمام سرخس بیخبر و ناگاه در شعبان سال دویست و سه و هم حیله کرد با علی بن موسی الرضا
علیهما السلام تا او را در انار زهر خورانید پس وفات یافت و او را در سناباد طوس
دفن نمود در پهلوی قبر رشید و این در صفر سال دویست و سه بود و او پنجاه و دو ساله بود
و گفته اند پنجاه و پنج ساله این سخن ابو علی سلامی مذکور است در کتاب خودش و صحیح نزد
من آنست که مامون او را ولیعهد ساخته و با او بیعت نمود برای غدری که از این پیش
گذشت و فضل بن سهل همیشه با او در مقام دشمنی و عداوت و منافرت بود زیرا که او از
تربیت یافتگان آل برمک بود و سن آنحضرت چهل و هفت سال و شش ماه بود و وفات
در سال دویست و سه یافت چنانچه در کتاب سلامی نقل شد از عمر بن فلان روایت کند
که گفت رضا علیه السلام با من گفت که مامون روزی با من گفت یا ابا الحسن کسی بجوی که

بدو اعتماد داشته باشی تمام والی جائزیم بر بعضی از این بلاد که فاسد شده است بر ما
گفتم با او تو وفا میکنی بشرطهای من هم وفا میکنم برای تو زیرا که من داخل شدم در آنچه
داخل شدم باین شرط که امر نکنم و نهی نکنم و عزل نکنم و والی نسازم تا خدای عزوجل مرا
پیش از تو ببرد و پس بخدا که خلافت چیزیست که من آنرا بخاطر نگذرانیده ام و من در مدینه
در کوچها و راهها بر چارپای خود تردد میکردم اهل مدینه و غیر ایشان از من حاجتها
طلب میکردند و من قضا میکردم و ایشان مرا بجای عموها بودند و نامهای من بشهرها
میرفت و پذیرفته میشد و تو نیفزودی بر من نعمتی را که بر منست از پروردگار من گفت من
وفا میکنم بشرط خود و مرویست که فضل بن سهل با هشام بن ابرهیم نزد رضا علیه السلم
آمدند فضل گفت یا ابن رسول الله برای کاری نزد تو آمدم مجلس را خالی کن پس فضل
قسم نامه بیرون آورد قسم بعتق و طلاق و آنچه کفاره ندارد و گفتند هردو که ما آمده ایم نزد
تو تا کلمه حق و صدق بگوییم و ما بتحقیق میدانیم که این امارت و خلافت از آن شماست و حق
شماست ای پسر رسول خدا و آنچه بزبان میگوییم ضمیر ما مان موافق آنست و اگر نه آزاد باشد
هر مملوک که داریم و زنان مطلقه باشند و بر من سی حج پیاده واجب بود که ما برانیم که
مامون را بکشیم و این امر را برای تو خالص کردانیم تا کار بتو بازگردد و آنحضرت از ایشان
نشنید و دشنام داد و لعنت کرد ایشان را و بایشان گفت شما کافر شدید بنعمت پس
شما را نباشد سلامت و نه مرا اگر راضی شوم بگفته شما و چون فضل و هشام این شنیدند
دانستند که خطا کردند پس بیرون آمدند و بجانب مامون رفتند بعد از آنکه برضا علیه السلم
گفتند ما میخواستیم ترا بیازماییم رضا علیه السلم گفت دروغ میگویید بلکه در دلهای شما آنست
که ظاهر کردید تمام را موافق آنچه میخواستید نیافتید و چون پیش مامون رفتند گفتند یا امیر
المؤمنین ما رفتیم نزد رضا علیه السلم و او را آزمودیم و میخواستیم که واقف شویم بر ضمیر او
چیست در باره تو پس این گفتیم و او این گفت مامون گفت واقف شدید یا توفیق یافتید

دریابید و چون از پیش مامون برآمدند رضا علیه السلم نزد او رفت و مجلس خالی کرد و
آنچه ایشان گفته بودند با مامون اعلام نمود و فرمود خود را از ایشان نگاه دار و
چون این از رضا علیه السلم بشنید دانست که او راست میگوید

باب چهلم در حکایت آنکه مامون حضرت رضا را علیه السلم تکلیف نماز استسقا نمود

و آنچه خدای عزوجل نمود از قدرت در استجابت دعای او و هلاک آنکه منکر شد دلالت او را و در آن کرامت
روایت کرد ابو الحسن محمد بن القاسم المفسر رضی الله عنه از یوسف بن محمد و علی بن محمد
از پدرشان از امام حسن بن علی العسکری علیه السلم از پدرش علیهم السلم که چون رضا را
علیه السلم مامون ولیعهد کرد باران بایستاد بعضی از مردم مامون و دشمنان رضا علیه السلم
گفتند ببینید در اینوقت که علی بن موسی بما آمد و ولیعهد ما شد خداوند تعالی باران از ما
باز گرفت و این خبر بمامون رسید و بر او گران آمد برضا علیه السلم گفت باران نمی بارد
اگر دعا کنی و از خدا درخواهی مردم را باران دهد رضا علیه السلم گفت آری گفت چه وقت
میکنی و روز جمعه بود گفت روز دوشنبه زیرا که رسول صلی الله علیه و آله دوش بخواب
من آمد و امیر المؤمنین علی علیه السلم با او بود و گفت ای پسر که من انتظار بر روز دوشنبه با
پس صحرا رو و باران بطلب که خدای عزوجل مردم را باران میدهد و ایشان را خبر ده بآنچه
بنماید ترا خدای تعالی از احوال که ایشان نمیدانند تا علم ایشان بفضل تو و منزلت تو نزد
پروردگارت بیفزاید و چون دوشنبه شد بصحرا بیرون رفت و خلایق بنظاره بیرون
رفتند پس بر منبر رفت و حمد خدا و ثنا کرد و پس گفت اللهم یا رب الخ بار خدایا ای پروردگار
تو حق ما اهل بیت را بزرگ کردی پس ایشان بما توسل نمودند چنانچه فرمودی و بفضل
و رحمت تو امیدوار شدند و متوقع احسان و نعمت تو گشتند پس ایشان را آب ده
و بباران باران نافع و شامل نه رایث و نه ضار به باضار نه با ضامر یعنی نه سست که زیان
و نه ابرهای آن مقرون با غیر و ضرر مقرون بالا غرو و هیجان و باید ابتدا باران بعد از

روانه شدن از این مجمع بمنزلهاشان باشد گفت پس بحق آن خدای که محمد را برسالت
برانگیخت که بجنبید بادها و درآورد بادها ابرها را و رعد و برق ظاهر شد مردم
از جای خود جنبیدند که مگر میخواستند از باران دور شوند رضا علیه السلم گفت بجای خود
باشید و بیتابی مکنید ای مردمان که این ابر از آن شما نیست این از اهل فلان بلد است
آن ابر برفت و بگذشت پس ابری دیگر بیامد مشتمل بر رعد و برق مردم از جای خود جنبیدند
گفت بر جای باشید که این ابر از شما نیست از اهل فلان بلد است و همچنین ابرها می آمد
تا ده ابر بیامد و بگذشت و در هر یک آنحضرت میگفت بجای خود باشید این از شما نیست
از اهل فلان شهر است بعد از آن ابر یازدهم بیامد گفت ای مردمان این ابر را خدای عز و جل
برای شما فرستاده است شکر کنید خدا را بر تفضلی که با شما کرده و برخیزید و روانه شوید
بمنزل خود که این ابر بسامت شما و سرهای شماست و نمیبارد تا شما بمنزل داخل شوید بعد
از آن بشما می آید از خیر و برکت آنچه لایق بکرم خداوند تعالی باشد و از منبر فرود آمد و مردم
روانه شدند و آن ابر همچنان استاده بود تا نزدیک خانهها شدند پس باران چنان بارید
که وادیها و حوضها و غدیرها و صحراها پر شد و مردم بانگ برداشته میگفتند گوارا
و مبارک باد فرزندان رسول خدا را صلی الله علیه و آله کرامات خدای عز و جل بعد از آن
رضا علیه السلم بیرون آمد و جماعات بسیار حاضر شدند از مردمان پس گفت ای مردمان
بپرهیزید از خدای در نعمتها که شما را داده پس مرانید آنها را از خود بمعاصی بلکه دایم
سازید بطاعت و شکر خداوند بر احسانها و نعمتها که شما را کرده و بدانید که شما خدا را
شکر نمیکنید بچیزی بعد از ایمان باو و بعد از اعتراف بحقوق دوستان او از آل محمد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستتر بسوی او از اعانت برادران مومن بر دنیاشان
که آن پلی و گذرگاه است ایشان را بسوی بهشتهای پروردگارشان زیرا که هر که این کند ۱۹۰
او از خاصان خدای تبارک و تعالی باشد و رسول خدای تحقیق در این باب سخنی گفته

که سزاوار

که سزاوار نیست هیچ عاقل را که زاهد شود در فضل خدای تعالی بر او و در آن اگر تامل کند آن
سخن را و عمل کند بر آن و غالبا مراد آنست که هر که آن سخن پیش نهاد خود سازد البته با
تا طلب کرده در فضل و اجری که حق تعالی در اعانت برادران مومن نهاده و بر بندگان
بآن تفضل نموده گفتند یا رسول الله فلانی هالک شد از کثرت گناهان اینها و اینها میکند رسول
صلی الله علیه و آله گفت بلکه بتحقیق نجات یافت و خدای عز و جل عمل او ختم کند مگر بحسنی
و زود باشد محو کند از او سیئات او و آنها را تبدیل کند بحسنات که او در گذری بر فقیر مومنی
او را عارض شد و عورت او واشده و او خبر نداشت این میپوشاند بر او و او را خبر نمیدهد
از ترس آنکه خجل گردد بعد از آن آن مومن او را شناسد در هوای او یعنی علی الغفا برد
سرا شیب شدن و پس او میگوید خدای ترا ثواب بخیر دهد و بازگشت ترا اکرام کند و با تو
در حساب مناقشه نکند خدای عز و جل دعای او در باره او اجابت نمود پس این بنده ختم کار
او نیکو شود مگر بخیر بدعای آن مومن پس این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله بآن مرد رسید
توبه کرد و بازگشت و روی بطاعت خدای عز و جل آورد و پس بر او هفت روز نگذشت
که قومی چهارپایان قبیله که بچرا بودند بغارت بردند رسول خدا صلی الله علیه و آله در عقب
ایشان جماعتی فرستاد و این مرد یکی از ایشان بود و در آن میان شهید شد امام محمد بن علی بن
موسی الرضا علیهما السلم گفت و خدای تبارک و تعالی بدعای رضا علیه السلم برکت بزرگ
داد در بلاد و مامون را کسی بود که میخواست او ولیعهد باشد نه رضا علیه السلم و حاسدان
بودند نیز و مامون که بر آنحضرت حسد میبردند بعضی از ایشان با مامون گفت یا امیرالمومنین
ترا بپناه خدا میسپرم از آنکه تو تاریخ خلفا شوی در بیرون کردن این شرف عظیم و فخر
عظیم از خانه فرزندان عباس بخانه فرزندان علی خطا بخود و اهل بیت خود کردی و این
ساحر ساحرزاده را آوردی و گمنام بود او را آشکار کردی و پست بود و بلند ساختی
و از یادها رفته بود دنیا و مردم آوردی و سبک بود در نظرها معتبر و با قدر کردی دنیا را

پر کرده معجزه و کرامات داری و این بارانی که آمده و بدعای او آمده سخت میترسم که این مرد خلافت را
از فرزندان عباس بیرون برد و بفرزندان علی بلکه میترسم که بسحر خود نعمت تو را زایل
سازد و بر مملکت تو بجهد هیچکس با خود و دولت خود چنین جنایتی کرده است که تو کرده‌ای
گفت ای مرد بتحقیق مردم را پنهان بسوی خود میخواند ما خواستیم که او را ولیعهد خود کنیم
تا مردم را بسوی ما خواند و اعتراف کند بپادشاهی و خلافت برای ما و تا آخر جماعتی که با او
مفتون و شیفته بوده اند اعتقاد کنند که او از آن دعوی که میشنوند نصیبی ندارد و از کم
و بسیار و اینکه این امر ما راست نه او را و حالا میترسم که اگر او را با این حالت گذاریم رخنه
اندازد در کار ما و نتوانیم او را بستن و کار بجایی کشد که نتوانیم با او کوشیدن حالا که
کرده ایم آنچه کرده ایم و خطا کرده ایم و مشرف بر هلاک شده ایم که قدر او بلند کرده ایم
باری جایز نیست سستی نمودن در کار او و در کار ما است که اندک اندک قدر او پست کنیم
تا او را در نظر رعایا چنان مصور کنیم که او استحقاق این کار نداشته و بعد از آن تدبیری کنیم
که ما و بلای او را از خود دفع کنیم مرد گفت یا امیرالمومنین مرا بگذار تا با او مجادله کنم که من او را
و اصحابش را عاجز میکنم و قدر او پست میسازم اگر نه هیبت تو میبود او را در منزلت
خود فرود می آوردم و با مردمان ظاهر میکردم که او آن پایه ندارد که تو او را داشته
مامون گفت هیچ چیز از این دوستتر نیست نزد من گفت پس جمع کن جماعت معتبران اهل
مملکت خود را از سرداران و قاضیان و فقیهان تا من نقص او را در حضور ایشان روشن
گردانم تا بدانند که تو صواب کردی که او را از منزلتی که در آن داشته بودی باز پس داشتی
گفت پس جمع کرد مردم برگزیده را از رعیت خود در مجلسی فراخ و خود نشست و رضا را
علیه السلم برابر خود و در مرتبه که برای او نهاده بود نشاندند پس آن حاجب که تعهد کرده بود
که قدر آنحضرت پست گرداند سر کرد و با رضا علیه السلم گفت مردم از تو حکایتهای بسیار
میکنند و در وصف تو از حد میگذرانند مرا گمان آنست که اگر تو واقف شوی بر آن چیزها بیزاری

ظاهر کنی در این باب از ایشان اول آنها آنست که تو دعا کردی برای باران که آمدن
او بدعای تو شد پس بیامد ایشان آنرا آیتی و معجزه ساختند برای تو که بآن ثابت کردند
که ترا در دنیا نظیر نیست و این امیرالمومنین خدای سایه اش مستدام و بقایش پاینده
دارد با هر که سنجیده گردد راجح و فایق آید و او ترا در منزلتی که میدانی جای داد حق او
این نبود که تو تجویز کنی دروغها که مردم برای تو و بر نقص او میگویند رضا علیه السلم گفت
من بندگان خدا را منع نمیکنم از اینکه نعمتها که خدا را بر منست بزبان آرند هر چند من
جویای سرکشی و خودپسندی نیستم و اما آنکه گفتی صاحبت مرا درین مرتبه فرود آورده مگر نه
ملک مصر یوسف صدیق را فرود آورد و حال ایشان این نیست که تو میدانی حاجب در این وقت
بغضب رفت و گفت یا ابن موسی از طور خود بیرون رفته و از اندازه خود در گذشته که خدای
تعالی بارانی که در وقت خود مقدر است و پیش و پس نمیشود فرستاد و تو آنرا آیت خود
ساختی که بآن سربلندی میکنی و بآن صولت میکنی گویا مثل آیت ابراهیم خلیل علیه السلم
آورده که سرهای مرغان بدست گرفت و اعضاء آنها را بر سر کوهها متفرق ساخته بود
بخواند بیامدند بسوی او شتابان و چسبیدند بسرهاشان و پریدند باذن خداوند تعالی
اگر تو راست میگویی این دو صورت را زنده کن و بر من مسلط ساز که تا این آیه معجزه باشد ترا
اما بارانی که معتاد است آمدنش تو اولیتر نیستی بآنکه بدعای تو آمده باشد از دیگران که
ایشان هم دعا کردند چنانچه تو کردی و حاجب اشارت بصورت دو شیر کرد که بر مسند
مامون مصور بود و روی بروی هم علی بن موسی الرضا علیه السلم در غضب شد و بانگ زد
بآن دو صورت که بگیرید این فاجر را و بدرید و از او نه عین و نه اثر گذارید آن دو صورت
بر جستند و دو شیر شدند و حاجب را بگرفتند و خوردند و بخوردند و خونش لیسیدند
و جماعت نگاه میکردند حیران از آن حالت و چون فارغ شدند روی برضا صلوات الله
علیه و علی آبائه کردند و گفتند یا ولی الله فی ارضه چه میفرمایی ما را در باره این

نیز آن کنیم که با او کردیم و اشاره بمامون کردند و مامون از هوش برفت رضا علیه السلم
گفت بجای باشید پس فرمود گلاب و طیب بر او زدند و آن دو شیر دیگر بار بگفتند
ما را اذن میدهی که او را بیار شما سازیم گفت نه که خدا را در او تدبیریست امضا خواهد
کردن گفتند پس چه میفرمائی ما را گفت بجای خود باز گردید همچنانچه بودید باز گشتند
و همان دو صورت که بودند شدند مامون گفت حمد خدایرا که کفایت کرد از ما شر حمید بن
مهران یعنی مردی که شیران دریدندش بعد از آن با رضا علیه السلم گفت ای پسر رسول
خدا صلی الله علیه و آله این امر از آن جد شما رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از او از آن
شماست اگر خواهی بتو می سپارم و دست از آن میدارم رضا علیه السلم گفت اگر میخواستم
با تو مناظره نمیکردم و از تو نمیپرسیدم زیرا که خدای عز و جل مرا داده است از اطاعت
تمام خلق او مثل آنچه دیدی ازین دو صورت مگر جاهلان بنی آدم که ایشان هر چند از نصیبهای
خود بی بهره شدند خدایرا عز و جل در ایشان تدبیریست و مرا امر کرده است که بر تو اعتراض
نکنم و ظاهر کنم آنچه ظاهر کردم که عمل از زیر دست تو کنم چنانچه یوسف را علیه السلم فرمود
از زیر دست فرعون مصر عمل کند گفت مامون بعد از آن سر فرو برده و خوار بود و در پیش خود
تا آنکه رفت بر علی بن موسی علیهما السلم آنچه قضا رفت **باب چهل و یکم ذکر آنچه مامون
کرد از دور کردن مردم از مجلس رضا علیه السلم** و خفت رسانیدن با آنحضرت
و نفرین کردن آنحضرت بر او عبد السلم بن صالح هروی گفت که خبر بمامون رسانیدند
که رضا علیه السلم مجلسها می نشیند و سخن میگوید و مردم بعلم او فریفته میشوند پس حاجب
خود را فرمود مردم را از مجلس او براند و او را حاضر کردند و چون او را بدید درشتی
و جفا کرد و خفت رسانید پس بیرون آمد آنحضرت از نزد او غضبناک و لبها جنبانید
و میگفت بحق مصطفی و مرتضی و سیدة النساء که هر آینه فرود آورم از حول خدای عز و جل
بنفرین بر او و آنچه سبب شود که سگان این ناحیه او را برانند و با او مخاصمه و محاجه و خفت

رسانند پس آنحضرت بمکان خود آمد و آب طلبید و وضو ساخت و دو رکعت نماز بگذارد
و در رکعت دوم باین قنوت دعا نمود اَللّٰهُمَّ یا ذَا الْقُدْرَةِ الْجامِعَةِ وَالرَّحْمَةِ الْواسِعَةِ
وَالْمِنَنِ الْمُتَتابِعَةِ وَالْآلاءِ الْمُتَوالِيَةِ وَالْأَيادِي الْجَمِيلَةِ وَالْمَواهِبِ الْجَزِيلَةِ یا
مَنْ لا یُوصَفُ بِتَمْثِیلٍ وَلا یُمَثَّلُ بِنَظِیرٍ اِلَی آخِرِ الدُّعاءِ یعنی علی الظاهر ای خداوند ای صاحب
قدرت جامعه و رحمت واسعه و نعمتهای متتابعه و آلاء متوالیه و ایادی جمیله و بخششهای
بزرگ ای کسی که موصوف نشود بتمثیل و مثل نکرده بنظیر و مغلوب نشود نظیر ای کسی که او مرا
و روزی رسانید و الهام کرد پس گویا گردانید و ابتداع کرد پس شروع نمود که گویا اشارت
باشد بآنچه در سوره اعلی فرمود که خلق فسوی و بلند مرتبه شد پس برتر از آن شد که ادراک
شود بچه اسباب کنهش بعقول و تقدیر نمود پس نیکو کرد و تصویر نمود پس محکم کرد و حجت گرفت
پس رسا کرد و نعمت داد پس کوتاهی نکرد و عطا نمود پس بسیار بخشید ای کسی که بلند شده در
عزت پس در نیافت او را خواطر ابصار و نزدیک شده در لطافت پس درگذشت از هواجس
افکار ای کسی که تنهاست بپادشاهی پس نیست مثلی او را در ملکوت سلطانش و یگانه است
ببزرگی پس نیست ضدی او را در جبروت شانش ای کسی که حیران شده در بزرگی هیبت او
دقایق لطایف اوهام و مانده شده پیش از دریافت عظمت او خواطف ابصار ای تمام ای
دانای آنچه گذرد در قلوب عالمین و شاهد نگاههای ابصار ناظرین ای کسی که خوار شده
روها از هیبتش و خاضع شده گردنها از جلالتش و ترسیده دلها از ترسش و لرزیده
فرایض از ترسش ای ابتداکننده یعنی بایجاد ای اختراع کننده ای توانا ای منیع ای بلند
ای رفیع رحمت کن بر کسی که شرف داده نماز الصلوة بر او و انتقام بکش برای من از کسی
که ظلم کرد مرا و خفت رسانید بمن و منع نمود شیعه را از در من و بچشان او را تلخی مذلت
و خواری چنانچه او چشانید بمن آن تلخی را و بگردان او را طرید ارجاس و شرید انجاس
ابو الصلت هروی گفت مولای من دعا را تمام نکرده بود که شهر بگردید و زلزله و آشوب

دفعا و نعره و غوغا بلند شده و گرد برخواست و قاعه بشوریدند یعنی علی الظاهر که از اول
و اوباش همچو سگ و خوک از هر طرف بشوریدند و بآواز آمدند پس من از جای خود رفتم
تا ملاحی من سلام داد و گفت مرا یا ابا الصلت بر بام شو که خواهی دید آن قصه غریبه شد جای
در دیده دیگر کنند با حجر که گرفته میشوراند و برمی انگیزانند باشرار مردم این ناحیه او را متهم
میدانستند از جهت فلان و فلان او بجای نیزه تنی بر جبش گردن نهاده و دو قبای سرخ خود
بر طرف آن بسته بجای لوا میکشید او لشکرهای قاعد براه او میراندند عساکر از اول دار السوی
قصر مامون و منازل سرداران او پس من بیام بالا شدم دیدم هر کس نقبها که بعضها
هم ریخته میشد و سرها بسنگها شکسته میگشت و بتحقیق دیدم مامون را درع در بر بیرون آمد
از قصر شاهجهان تا بگریزد پس ناگاه دیدم شاگرد حجام خشتی گران از سر بام برداوند خشت
بر سرش رسید و خودش از سر بیفکند و سرش بجراحت شد کسی که مامون را بشناخت با خشت افکن
گفت ویلک این امیر المؤمنین است شنیدم از سماء که میگفت ساکت شو مادرت نبود امروز
نه روز تمیز و پاس داریست و نه روز آن که طبقات مردم بجای خود داشته شوند اگر اینجا
امیر المؤمنین میبود وکو فجار را بر فروج ابکار مسلط نمینمود پس براندند احلاف
مامون و لشکریانش را بدترراندنی بعد از آنکه خواری و اهانت سخت رسانیدند

باب چهل و دویم در اشعاری که رضا علیه السلم برای مامون خوانده در معنی حلم و در معنی سکوت از جاهلان و ترک عتاب دوستان و جلب خاطر دشمن تا دوست گرداند و در
پنهان داشتن راز ها از رضا علیه السلم مرویست که مامون باو گفت هیچ شعر روایت
داری گفت شعر بسیار روایت دارم گفت برای من بخوان بهتر شعری که در حلم روایت داری
پس بخواند **شعر** اذا کان دونی من بلیت بجهله ۞ ابیت لنفسی ان اقابل بالجهل ۞
وان کان مثلی فی محلی من النهی ۞ اخذت بحلمی کی اجل عن المثل ۞ وان کنت
ادنی منه فی الفضل والحجی ۞ عرفت له حق التقدیم والفضل ۞ یعنی اگر کسی که

مبتلا شده ام بجهل و درشتی او اگر از من کمتر است نمیپسندم برای خود که با او بجهل مقابل
شوم و اگر مثل منست در مرتبه که مراست از عقل جنگ در حلم زنم تا برتر شوم از مثل خود
و خلایق آیم و اگر من کمتر باشم از او در فضل و عقل حق تقدم و فضل او بشناسیم و از او بگذرانم
مامون گفت چه خوب گفته اند این را که گفته است گفت بعضی از جوانان ما گفت برای من بخوان
بهتر آنچه روایت داری در سکوت از جاهل و در ترک عتاب دوست بخواند علیه السلم **شعر**
انی لیهجرنی الصدیق تجنبا ۞ فاریه ان لهجره اسبابا ۞ واراه ان عاتبته اغریته ۞
فاری له ترک العتاب عتابا ۞ واذا بلیت بجاهل متحکم ۞ یجد الامور من المحال
صوابا ۞ اولیته منی السکوت وربما ۞ کان السکوت عن الجواب جوابا ۞
تجنب یکسو شدن و خالیا تجنی باشد یعنی بهانه گرفتن و جرم نبوده بر کسی نهادن و اغراء
بر انگیختن و در عرب مثلست که ان الملامة اغراء یعنی ملامت کردن بر انگیختن است که
الانسان حریص علی ما منع و در یک نسخه بجای واراه وارتیه بود یعنی باو بنمایم و
ظاهر است واراه یا معلوم است یا مجهول و در یک نسخه چنین بود یجد المحال من الامور
و این اظهر است واولاه ای اعطاه وناوله یعنی دوست از من دوری میشود و بهانه جوئی
و نکته گیری و بجرم نبوده و من چنان وانمیشناسم باو که دوری او از من بسبب آزار و ذنبی
سبب است و گمان میکنم یا میدانم از حال او که اگر عتاب کنم او را بر انگیخته باشم او را پس
ترک عتاب برای او عتاب میدانم و هرگاه مبتلا شوم بجاهلی تحکم کننده که کارهای محال و خطا
صواب میداند از او ساکت شوم و جهل او را جواب نگویم و بسا که سکوت از جواب جواب باشد
مامون گفت چه خوب گفته اند از کیست این گفت از بعضی جوانان ما گفت پس برای من بخوان
بهتر آنچه روایت داری در جلب خاطر دشمن تا دوست گردد بخواند علیه السلم **شعر** وذی
غیلة سالمته فقهرته ۞ فاوقرته منی العفو التحلی ۞ ومن لا یدافع سیئات
عدوه ۞ باحسانه لم یاخذ الطول من علی ۞ ولم ار فی الاشیاء اسرع مهلکا ۞

لِغَيْرِ قَذًى بِعَيْنٍ وَدَاءٍ مُعْضِلِ ۞ غیله مکر و ضرر و تحمّل بردباری و تجمّل بجیم اصح است یعنی خود
با جمال و زینت کردن و بستوانی متعلق با او و قرة یا مفعول باشد و علی یا بمعنی فوقست یا
اسم حق سبحانه و تعالی است که یا مشدّد و باشد عمر مکبر کنیه یعنی بسا شراندیش صاحب مکر
با او صلح کردم پس بر او غالب آمدم پس گران کردم پشت او را از تحمّل و بردباری که از دامن
عفو و تجاوز با او کردم و هر که دفع نکند بدیهای دشمن خود به نیکوکاری قرار نمیگیرد نفع و خیر از
بالای او از خدای تعالی و نمیدیدم من او را چیزی چیزی که زودتر زایل سازد کینه قدیم را از دوستی
حاضر که زود کرده شود نه دیر مأمون گفت چه خوب شعریست این را که گفته است گفت علیه السلم
بعضی از جوانان ما گفت پس برای من بخوان نیکوتر آنچه روایت داری در پوشیدن سرّ گفت
علیه السلم شعر وَإِنِّي لَأَنْسَى السِّرَّ كَيْ لَا أُذِيعَهُ ۞ فَيَا مَنْ رَأَى سِرًّا يُصَانُ بِأَنْ يُنْسَى
مَخَافَةَ أَنْ يَجْرِي بِبَالِي ذِكْرُهُ ۞ فَيَنْبِذَهُ قَلْبِي إِلَى مُلْتَوَى الْحَشَى ۞ فَيُوشِكُ مَنْ لَمْ
يُفْشِ سِرًّا وَجَالَ فِي خَوَاطِرِهِ أَنْ لَا يُطِيقَ لَهُ حَبْسًا ۞ یعنی من فراموش میکنم سرّ را تا فاش
نکنم که دیده است چنین سرّی که آن را فراموش کردن نگهداری کنند از ترس آن که یاد آن بخاطر
گذرد پس بیندازد آن را دلم بدرون هم پیچیده یعنی چون در دل گذرد و از دل که مکان پوشیده
تر است در احشا افتد و آن محل اعتبار و اعتماد نیست پس نزدیکست که آن کس که فاش
نکند رازی را ولیکن آن را اندر اندیشهای او جولان کند که نتواند آن را نگاهداشتن مأمون
با آنحضرت گفت هر گاه بفرمای که نامه را تتریب کنند چگونه میگوئی گفت تَرِّبْ صیغه امر است از
ترب الکتاب بتشدید و در صحاح گوید تَرَّبْتُهُ أَيْ جَعَلْتُ عَلَيْهِ التُّرَابَ وَفِي الْحَدِيثِ
تَرِّبُوا الْكِتَابَ فَإِنَّهُ أَنْجَحُ لِلْحَاجَةِ گفت از سحا چگونه گویند یعنی امر آن چگونه کنند گفت
سَحِّ بجیم و مهمله و سحی الکتاب یعنی سحا بر آن کرد و غالبا مراد پاره ایست که بر نامه می پیچند
یا کاغذی که نامه را در آن می پیچند و سحا و کتاب در لغت مذکور است و اگر بجیم خوانده است
غلط کرده و دانست گفت از طین چگونه امر کنند گفت طِنْ از طان یطین و در صحاح گوید طان

کتاب ختمه بالطین و گل مهر و در آن عهد بگل مهر می نهاده اند نه موم چنانچه امروز در هند بلاک مهر میکنند
پس مأمون گفت یا غلام تَرِّبْ هٰذَا الْكِتَابَ وَسَحِّهِ وَطِنْهُ وَامْضِ بِهِ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ
وَخُذْ لِأَبِي الْحَسَنِ ثَلَاثَمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ یعنی ای غلام این نامه را خاک بپاش و سحاره بر بند
و گل مهر کن و پیش فضل بر و برای ابو الحسن سیصد هزار درهم بستان مصنّف کتاب گوید
این مال که رضا علیه السلم از مأمون قبول میکرد از جهان راه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله
از ملوک قبول میکرد و از آن راه که حسن علیه السلم از معاویه قبول مینمود و سایر امامان از پدران
مأمون که خلفا بوده اند قبول میکرده اند و هر که دنیا تماما از او باشد و از دست او ببرند پس بعضی
از آن او را او دهند او را جایز است که آن را بگیرد و از اشعاری که از حضرت رضا علیه السلم
منقولست و با او متمثّل شده و عبد العظیم حسنی گفت که ابن علاء و جماعتی گفتند برضا علیه السلم
در آمدیم یکی از ما با او گفت خدا مرا فدای تو کند چرا ترا از رنگ رفته می بینم گفت من امشب
بیدار و متفکر مانده ام در قول مروان ابن ابی حفصه که گفت شعر أَنَّى يَكُونُ وَلَيْسَ ذَاكَ
بِكَائِنٍ ۞ لِبَنِي الْبَنَاتِ وِرَاثَةُ الْأَعْمَامِ ۞ یعنی کجا این میشود و این نمیشود که پسران
دختر را میراث بردن اعمام باشد قصدش آنست که عم و اولاد او مستحقند در میراث نه پسر
دختر پس میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله باولاد عباس رسد نه باولاد فاطمه علیها السلم
بعد از آن بخفتم ناگاه گوینده دیدم بازوی در را گرفته بود و میگفت شعر أَنَّى يَكُونُ وَلَيْسَ
ذَاكَ بِكَائِنٍ ۞ لِلْمُشْرِكِينَ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ ۞ لِبَنِي الْبَنَاتِ نَصِيبُهُمْ مِنْ جَدِّهِمْ ۞
وَالْعَمُّ مَتْرُوكٌ بِغَيْرِ سِهَامِ ۞ مَا لِلطَّلِيقِ وَلِلتُّرَاثِ وَإِنَّمَا سَجَدَ الطَّلِيقُ
مَخَافَةَ الصَّمْصَامِ ۞ إِنَّ ابْنَ فَاطِمَةَ الْمُنَوَّهَ بِاسْمِهِ ۞ حَازَ الْوِرَاثَةَ عَنْ بَنِي الْأَعْمَامِ ۞
وَبَقِيَ ابْنُ نَثْلَةَ وَاقِفًا مُتَرَدِّدًا ۞ يَبْكِي وَيُسْعِدُهُ ذَوُو الْأَرْحَامِ ۞ از خلاصه
منقولست که ابن نثله ابراهیم عباسیست و مثل این در فصول سید مرتضی از ابی الحسن
العسکری علیه السلم روایت کرده و مراد از طلیق علی الظاهر عباس است و توده با سهام

رفع ذکر وی یعنی این کجا میشود و نمیشود و این که شرکا نزاد عاقم اسلام بود و پسران دختر انسب
نصیبشان از جد شان وعم رها شده بی سهم و نصیب طلیق کجا و میراث رسول صلی الله
علیه و آله کجا جز این نیست که طلیق از ترس شمشیر سجده کرده است و ایمان آورده
بدرستی پسر فاطمه بلند نام و وراثت برد از پسران اعمام و مانند پسر شله ایستاده و حیران
میگردید و او را و میکنند بر گریه خویشان و میت و ششم آنها که در بعضی نسخ در آخر
واقعست و در بعضی در وسط افتاده قَدْ كَانَ أَخْبَرَكَ الْقُرْآنُ بِفَضْلِهِ ۞ وَمَضَى
الْقَضَاءُ بِهِ مِنَ الْحُكَّامِ ۞ و در فصول چنین است قَدْ كَانَ إِذْ نَزَلَ الْقُرْآنُ بِفَضْلِهِ ۞
و این اصحست و بالجمله یعنی البته چنین است که میراث رسول الله صلی الله علیه و آله پسر دختر
او است نه عم را چرا که قرآن در فضل او نازل شده و حاکمان دین و مجتهدان ملت حکم
بآن کرده اند و پیش از این عبد الله بن المغیره گفت شنیدم از رضا علیه السلم میخواند
شعر إِنَّكَ فِي دَارٍ لَهَا مُدَّةٌ ۞ يُقْبَلُ فِيهَا عَمَلُ الْعَامِلِ ۞ أَلَا تَرَى الْمَوْتَ مُحِيطًا
بِهَا ۞ يَكْذِبُ فِيهَا أَمَلُ الْآمِلِ ۞ تُعَجِّلُ الذَّنْبَ لِمَا تَشْتَهِي ۞ وَتَأْمُلُ التَّوْبَةَ
فِي قَابِلٍ ۞ وَالْمَوْتُ يَأْتِي أَهْلَهُ بَغْتَةً ۞ مَاذَا بِفِعْلِ الْحَازِمِ الْعَاقِلِ ۞ یعنی تو در
سرائی که آنرا مدتیست مقبول میشود در آن عمل شخص نمی بینی که مرگ بآن سرای یا آن مدت
محیطست دروغ میگوید در او امید امید وار و پیش میداری گناه را و امید میداری
توبه را در آینده و مرگ ناگاه سوی اهلش می آید این نه کار هشیار عاقلست گفت حاضر
شدیم در مجلس رضا علیه السلم مردی آنجا از برادرش شکایت کرد و آنحضرت بخواند
شعر اعذر اخاك على ذنوبه ۞ واستر وغط على عيوبه ۞ واصبر على بهت السفيه
وللزمان على خطوبه ۞ ودع الجواب تفضلا ۞ وكل الظلوم الى حسيبه ۞ یعنی
معذور دار برادر را بر گناهانش و بپوشان پرده بر عیبهاش و صبر کن بر بهتان سفیه و بر
جفاهای زمانه و جواب سفیه مده از روی تفضل و رها کن ظالم را بخدا و حسیب ریان بن الصلت

گفت رضا علیه السلم برای من خواند از عبد المطلب شعر يَعِيبُ النَّاسُ كُلُّهُمُ الزَّمَانَا ۞
وَمَا لِزَمَانِنَا عَيْبٌ سِوَانَا ۞ نَعِيبُ زَمَانَنَا وَالْعَيْبُ فِينَا ۞ وَلَوْ نَطَقَ الزَّمَانُ بِنَا هَجَانَا ۞
وَإِنَّ الذِّئْبَ يَتْرُكُ لَحْمَ ذِئْبٍ ۞ وَيَأْكُلُ بَعْضُنَا بَعْضًا عِيَانًا ۞ یعنی مردم همه عیب زمانه
میکنند و زمانه را عیبی نیست سوای ما عیب میکنیم زمانه خود را و عیب در ماست و اگر
زمانه سخن کند با ما هجو میکند ما را و گرگ گوشت گرگ را ترک میدهد اما ما بنی آدم یکدیگر را
روشن میخوریم گویند گرگان هرگاه گرگی را زخمی می بینند و عضوش خونین او را میدرند و بخورند
و لهذا اگر گرگی زخمی بهم رسانید غایب میشود و پنهان میگردد تا به شود و چون بهم میرسند ملتفت
میشوند و یکدیگر را بچشم حراست مینمایند اگر یکی پشت بر کند و غافل شود دیگرها بر او جهند
و او را بدرند حضرت امیر المومنین علیه السلم میخواند شعر خُلِقَتِ الْخَلَائِقُ فِي
قُدْرَةٍ ۞ فَمِنْهُمْ سَخِيٌّ وَمِنْهُمْ بَخِيلٌ ۞ فَأَمَّا السَّخِيُّ فَفِي رَاحَةٍ ۞ وَأَمَّا الْبَخِيلُ
فَشُؤْمٌ طَوِيلٌ ۞ خلقت التكلم اى قدرت ۞ وقال بعض ما خلقت الا
فريت ۞ ولا عدوت الا وفريت ۞ ويقال فلان يخلق ولا يفري ۞
فلان اندازه میکند و پاره نمیکند یعنی اندازه کردم خلایق را در قدرتی از ایشان
بعضی سخی اند و بعضی بخیل اما سخی در راحتیست و اما بخیل در شوم درازیست گفت شنیدم
از رضا علیه السلم بیتی که میخواند و اوکم بود که شعر بخواند شعر كُلُّنَا نَأْمُلُ مَدًّا
فِي الْأَجَلِ ۞ وَالْمَنَايَا هَادِمَاتٌ بِالْأَمَلِ ۞ لَا تَغُرَّنَّكَ أَبَاطِيلُ الْمُنَى ۞ وَالْزَمِ
الْقَصْدَ وَدَعْ عَنْكَ الْعِلَلَ ۞ إِنَّمَا الدُّنْيَا كَظِلٍّ زَائِلٍ ۞ حَلَّ فِيهِ رَاكِبٌ ثُمَّ رَحَلَ ۞
و اکثر نسخها چنین است ۞ وَالْمَنَايَا هُنَّ آفَاتُ الْأَمَلِ ۞ و بجای القصد الصمت و صمت
وصحیح اولست یعنی همه مان امید داریم امتداد اجل را در مدت حیات و مرگها استهزا
میکنند با امیدها یا مرگها آفات این امیدند ترا غافل و مغرور نسازد آرزوهای باطل و
بر راه درست باش و بهانه را رها کن نیست دنیا مگر همچو سایه که عنقریب میرود و سواری بها

ساعتی فرود آمد پس کوچ کرد راوی گوید گفتم این شعر کیست خدا امیر را عزیز کرداند گفت
از عراقی شما گفتم ابو العتاهیه این را خواند برای من که او گفته است گفت نامش را بگو
بگذار این لفظ را خدای عز وجل گفت وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ شاید مرد را خوش نیاید
مراد آنکه ابو العتاهیه چرا گفتی و عتاهیه بفتح عین و ضم احمق را گویند ابراهیم حسنی گفت
که مامون برای رضا علیه السلم جاریه فرستاد چون او را نزد او در آوردند کنیزک
اثر پیری و موی سپید در آنحضرت بدید گرفته شد و برمید چون آنحضرت آن دید او را
بمامون باز گردانید و این ابیات باو نوشت شعر نَعَى نَفْسِي إِلَى نَفْسِي الْمَشِيبُ
وَعِنْدَ الشَّيْبِ يَتَّعِظُ اللَّبِيبُ فَقَدْ وَلَّى الشَّبَابُ إِلَى مَدَاهُ فَلَسْتُ أَرَى
مَوَاضِعَهُ يَئُوبُ سَأَبْكِيهِ وَأَنْدُبُهُ طَوِيلًا وَأَدْعُوهُ إِلَيَّ عَسَى يُجِيبُ
وَهَيْهَاتَ الَّذِي قَدْ فَاتَ مِنْهُ تُمَنِّينِي بِهِ النَّفْسُ الْكَذُوبُ وَرَاعَ الْغَانِيَاتِ
بَيَاضُ رَأْسِي وَمَنْ مُدَّ الْبَقَاءُ لَهُ يَشِيبُ أَرَى الْبِيضَ الْحِسَانَ يَحِدْنَ عَنِّي
وَفِي هِجْرَانِهِنَّ لَنَا نَصِيبُ فَإِنْ يَكُنِ الشَّبَابُ مَضَى حَبِيبًا فَإِنَّ الشَّيْبَ أَيْضًا
لِي حَبِيبُ سَأَصْحَبُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ حَتَّى يُفَرِّقَ بَيْنَنَا الْأَجَلُ الْقَرِيبُ یعنی پیری
و موی سفید خبر مرگ من بمن داد و نزد پیری پند میگیرد عاقل بتحقیق جوانی پشت بر کرد بسوی
نهایت خود پس نمی بینم من که او باز گردد بمواضع خود و زود باشد که بگریم بر جوانی و نوحه کنم
بر او زمانی دراز و بخوانمش بسوی خود و شاید اجابت کند و هیهات جوانی که رفت از چنگ
باز نیاید نفس دروغ اندیش مرا در آرزوی آن می افکند و بترسانید و برمانید زنان با جمال را
سپیدی سر من و هر که دیر بزید و بقا را دراز شد او را پیر گردد می بینم که زنان سپید نیکو کناره
میکنند از من و در هجران ایشان مرا نصیب و بهره است پس اگر جوانی رفت در حالتی که
دوست بود و پیری هم دوست منست زود باشد با او همراهی کنم بتقوای خدا تا جدا کند میان
ما اجل نزدیک ابن العباس گفت رضا علیه السلم بسیار این شعر میخواند شعر اذا

كُنْتَ فِي خَيْرٍ فَلَا تَغْتَرِرْ بِهِ وَلَكِنْ قُلِ اللَّهُمَّ سَلِّمْ وَتَمِّمِ یعنی هرگاه در خیری و
خوشی باشی بآن مغرور و فریفته مشو بلکه بگو خدایا سالم دار و تمام کن باب چهل و سیوم
ذکر اخلاق کریمه رضا علیه السلم و وصف عبادت او ابن ابی عباد گفت رضا علیه السلم
در تابستان بر حصیر نشستی و در زمستان بر مسح یعنی پلاس و لباس او جامه غلیظ
بود و چون بر مردم بیرون می آمد خود را می آراست برای ایشان رضا علیه السلم حدیث
کرد از پدر خویش که جعفر بن محمد علیهما السلم میگفت مردی از من حاجتی میخواهد پس من شتابی
میکنم بگذاردن آن از بیم آنکه او بی نیاز شود و از آن پس نیابد مراد آن حاجت را موقعی چون
باو آید یعنی بیجا و دیر شود پس کار او نیاید که از طریق دیگر ساخته شده باشد یا وقتش گذشته
باشد صولی گفت که جده من مادر پدرم گفت و عذر نام داشت که مرا با چند کنیز از کوفه خریدند
و من خانه زاد بودم در کوفه پس ما را نزد مامون آوردند در خانه او و چون بهشتی بودیم از
داد اکل و شرب و طیب و زر بسیار مرا او بر رضا علیه السلم بخشید و چون بخانه او آمدم آن نعمتها
نیافتم و زنی بر ما نگهبان بود که ما را از شب بیدار میکرد و نماز وا میداشت و این از همه
بر ما سخت تر بود پس من آرزو میکردم که از خانه او بیرون آییم تا مرا بجد تو عبد الله بن العباس
بخشید و چون بخانه او آمدم گفتی که در بهشت داخل شدم صولی گفت من هیچ زن ندیدم
عاقلتر از جده من و [illegible] تر از او در دویست و هفتاد بمرد و تخمینا صد سال داشت
و از او خبر رضا علیه السلم بسیار می پرسیدند او میگفت من از احوال او هیچ چیز یاد ندارم
غیر آنکه میدیدم که بعود خام هندی بخور میکرد و بعد از آن گلاب و مشک بکار میبرد و
نماز صبح که میکرد در اول وقت میکرد و پس سجده میرفت و سر بر نمیداشت تا آفتاب
بلند میشد پس بر میخواست یا با مردم می نشست یا سوار میشد و کسی نمی یارست آواز بلند
کند در خانه او هر که بود و مردم را کم سخن میکردند و جد من عبد الله تبرک میکرد باین جده من
و روزی که امام او را بوی بخشید او باین جده تبرک ساخت که بعد از او آن زن او باشد و [illegible]

از عباس بن احنف شاعر براه و داخل شد این کنیز او را خوش آمد با جد من گفت
این را بمن بخش گفت این مدبر است عباس بخواند شعر یا غَدْرُ زُیِّنَ بِاسْمِكِ
الغَدْرُ ۞ وَأَسَاءَ لَمْ يُحْسِنْ بِكِ الدَّهْرُ ۞ نام کنیز غادر است یعنی با نقطه
و دال بی نقطه یعنی بیوفائی و عرب امثال این نامها میکنند مثل غادره که هم از نامهای
کنیزان ایشانست یعنی ای مشابه بیوفائی زینت کرد صفت بنام تو بیوفائی و بد کرد و خوب نکرد
با تو روزگار که نام تو بیوفائی نهاد ابو ذکوان گفت شنیدم از ابراهیم بن العباس میگفت
ندیدم هرگز رضا را علیه السلم که از و چیزی پرسند و او نداند و ندیدم از او داناتر باحوال
که در زمان پیش تا زمان او گذشته است و مامون او را امتحان مینمود به سوالی و او
جواب میگفت و همه سخن او و جواب او و مثالها که می آورد همه از قرآن متفرع بود و او در
هر سه روز قرآن را ختم میکرد و میگفت اگر خواهم در کمتر از سه روز ختم میکنم اما من هرگز
بآیه نمیگذرم مگر در ان فکر میکنم و در چه چیز فرود آمده است و در کدام وقت از این روی
بهر سه روز ختم میکنم و از کلام آنحضرت که مشهور است این سخنست که گناهان صغیره راهنما[ی]
گناهان کبیره و هر که از خدای نترسد در اندک نترسد در بسیار و اگر خدای عز و جل مردم را
نترساندی بجنت و نار هر آینه واجب بر ایشان آن بود که او را اطاعت کنند و معصیت
نکنند از جهة تفضلی که بر ایشان کرده و احسان نموده و ایشان را نعمتهای بابتدا داده و پیش از
آنکه مستحق آن بایند رجاء ابن الضحاک میگفت مرا مامون فرستاد که رضا را علیه السلم
از مدینه بیاورم و مرا فرمود او را از راه بصره و اهواز و فارس بیاورم نه راه قم و فرمود
که روز و شب او را خود محافظت نمایم تا نزد او برسانم پس از مدینه تا مرو با او بودم بخدا
ندیدم مردی از و متقی تر و بسیار ذکر تر خدا برا در همه حال و اوقات و از و ترسانتر از
خداوند هرگاه بامداد میکرد نماز صبح میگذارد و چون سلام میداد در مصلای خود می نشست
تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل میگفت و صلوات بر نبی و آل او و تا آفتاب بر می آمد پس بسجده

میرفت و میماند در سجده تا روز بلند میشد بعد از ان روی بمردم می آورد و با ایشان سخن
میکرد و پند میداد تا نزدیک زوال پس وضو تازه میکرد و بمصلی باز میگشت و چون ظهر
میشد بر میخواست و شش رکعت نماز میگذارد و در رکعت اول حمد و قل یا ایها الکافرون
میخواند و در ثانیه الحمد و قل هو الله احد و در ان چهار دیگر در هر رکعت الحمد و قل هو الله احد
میخواند و در هر دو رکعت سلام میداد و قنوت در رکعت دویم میکرد و پیش از رکوع و بعد
از قرارت پس اذان میگفت پس دو رکعت میگذارد و پس اقامت میگفت و ظهر میگذارد و چون
سلام میداد تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل میکرد چندانکه خدا خواهد بعد از ان سجده شکر میکرد
و در ان صد بار شکرا لله میگفت و چون سر بر میداشت شش رکعت نماز میگذارد و در هر رکعت
الحمد لله و قل هو الله میخواند و در هر دو رکعت سلام میداد و قنوت در رکعت دویم همه جا
میخواند پیش از رکوع و بعد از قرارت پس اذان میگفت پس دو رکعت میگذارد و در دویم
قنوت میخواند و چون سلام میداد و بر میخواست و نماز عصر میکرد و چون سلام میداد در مصلای
خود می نشست و تسبیح خدای و تحمید و تکبیر و تهلیل میکرد چندانکه میخواست پس سجده میکرد
و در ان صد بار حمد میگفت و چون آفتاب فرو میرفت وضو میساخت و سه رکعت نماز
مغرب میکرد باذان و اقامت و در دویم قنوت میخواند پیش از رکوع و بعد از قرارت و چون
سلام میداد در مصلای خود می نشست و تسبیح خدای و تحمید و تکبیر و تهلیل میکرد چندانکه
خدا خواهد پس سجده شکر میکرد پس سر بر میداشت و سخن میکرد تا بر میخواست و چهار رکعت
بدو سلام میگذارد و در رکعت دویم قنوت میخواند پیش از رکوع و بعد از قرارت و در
اولی ازین چهار رکعت حمد و قل یا ایها الکافرون و در دویم حمد و قل هو الله احد میخواند و در
دو رکعت دیگر حمد و قل هو الله پس می نشست بعد از سلام در تعقیب چندانکه خدای خواهد
پس افطار مینمود پس درنگ میکرد تا نزدیک بسه یک از شب میگذشت پس بر میخواست
و نماز عشا میگذارد و چهار رکعت و در دویم قنوت میخواند و بعد از سلام در مصلای خود می نشست

ذکر خدا از تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل میگفت چندانکه خدا خواهد و بعد از تعقیب سجدهٔ شکر میکرد
پس بفراش خود میرفت و چون نیم شب میشد از فراش بر میخواست با تسبیح و تحمید و تکبیر
و تهلیل و استغفار پس مسواک میکرد پس وضو میساخت و نماز شب بر میخواست و هشت
رکعت میگذارد و بچهار سلام و در دو رکعت اول هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله سی بار
میخواند پس نماز جعفر بن ابی طالب میکرد و چهار رکعت بدو سلام و قنوت در رکعت دویم
پیش از رکوع و بعد از قراءت و تسبیح میخواند و آنرا الحساب نماز شب میکرد و پس دو رکعت
باقی میگذارد و در اول حمد و سورهٔ الملک و در دویم حمد و سورهٔ هل اتی علی الانسان میخواند
پس دو رکعت شفع میکرد و در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد سه بار و قل اعوذ برب الفلق
یکبار و قل اعوذ برب الناس یکبار و قنوت قبل از رکوع و بعد از قراءت میخواند و در قنوت
میگفت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اهْدِنَا فِیمَنْ هَدَیْتَ وَ عَافِنَا فِیمَنْ
عَافَیْتَ وَ تَوَلَّنَا فِیمَنْ تَوَلَّیْتَ وَ بَارِکْ لَنَا فِیمَا اَعْطَیْتَ وَ قِنَا شَرَّ مَا قَضَیْتَ
فَاِنَّکَ تَقْضِی وَ لَا یُقْضیٰ عَلَیْکَ اِنَّهُ لَا یَذِلُّ مَنْ وَالَیْتَ وَ لَا یَعِزُّ مَنْ عَادَیْتَ تَبَارَکْتَ
رَبَّنَا وَ تَعَالَیْتَ پس میگفت اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ اَسْئَلُهُ التَّوْبَةَ هفتاد بار و بعد از
سلام تعقیب میکرد و چون فجر نزدیک میشد دو رکعت فجر میکرد و در اول الحمد و قل یا ایها الکافرون
و در دویم الحمد و قل هو الله و چون صبح طالع میشد اذان و اقامت میگفت و دو رکعت صبح
میگذارد و بعد از سلام تعقیب می نشست تا آفتاب بر می آمد پس سجدهٔ شکر میکرد تا روز
بلند میشد و در همه فرایض در اول الحمد و انا انزلناه میخواند و در دویم الحمد و قل هو الله مگر
نماز صبح و ظهر و عصر روز جمعه که در آنها حمد و سورهٔ جمعه و منافقین میخواند و در نماز عشای جمعه
رکعت اول حمد و سورهٔ جمعه و در دویم حمد و سبح اسم میخواند و در نماز صبح روز دوشنبه و
پنجشنبه در اول الحمد و هل اتی علی الانسان و در دویم الحمد و هل اتیک حدیث الغاشیه میخواند
و جهر میکرد در قراءت نماز مغرب و عشا و نماز شب و شفع و وتر و صبح و اخفا میکرد در ظهر

و عصر دو دو رکعت آخر تسبیح میکرد و میگفت سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ سه بار و قنوت او در همه نمازها این بود که رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ
وَ تَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّکَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَکْرَمُ و هرگاه در شهری ده روز توقف میکرد
روزه میداشت و چون شب می آمد اول نماز میکرد و پیش از افطار و در راه فرایض را دو
رکعت میگذارد و مگر نماز مغرب که آنرا سه میکرد و نافلهٔ آنرا ترک نمیداد و همچنین نماز شب و شفع
و وتر را و دو رکعت فجر را ترک نمیداد نه در سفر و نه در حضر و در سفر نافلهٔ نماز نمیگذارد و
و بعد از هر نمازی که قصر میکرد سی بار میگفت سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ
اَکْبَرُ و میگفت این تمام نماز است و ندیدم او را که نماز ضحی یعنی چاشت کند نه در سفر و نه در
حضر و در سفر روزه نمیداشت و در دعا ابتدا بصلوات بر محمد و آل او میکرد و بسیار صلوات
میفرستاد و در نماز و غیر نماز و شب در فراش قرآن بسیار میخواند و هرگاه بآیه میرسید
که در او ذکر بهشت یا آتش بود میگریست و بهشت مسئلت میکرد و از آتش استعاذه مینمود
و در همه نمازهای روزی و شبی بسم الله الرحمن الرحیم بلند میگفت و هرگاه قل هو الله احد
میخواند پنهان میگفت الله احد و چون فارغ میشد میگفت کذلک الله ربّنا سه بار و هرگاه سورهٔ
جحد میخواند در خاطر آهسته میگفت یا ایها الکافرون و چون فارغ میشد میگفت رَبِّیَ اللّٰهُ
وَ دِینِیَ الْاِسْلَامُ سه بار و هرگاه سورهٔ و التین و الزیتون میخواند بعد از فراغ میگفت
بَلیٰ وَ اَنَا عَلیٰ ذٰلِکَ مِنَ الشَّاهِدِینَ و هرگاه لا اقسم بیوم القیمه میخواند نزد فراغ میگفت
سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ بَلیٰ و در سورهٔ جمعه میخواند قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ
وَ مِنَ التِّجَارَةِ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا وَ اللّٰهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ و چون از فاتحه فارغ میشد
میگفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و هرگاه سبّح اسم ربک الاعلی میخواند پنهان میگفت
سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلیٰ و هرگاه یا ایها الذین آمنوا میخواند پنهان میگفت لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ
لَبَّیْکَ و آنحضرت بهر شهر میرسید مردم بسوی او می آمدند و معالم دین از او میپرسیدند

جواب ایشان میگفت و بسیار آنها را روایت میکرد و از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلم
از رسول صلی الله علیه و آله و چون او را نزد مامون آوردم از من خبر حال او در راه پرسید
او را خبر دادم بآنچه دیده بودم از او در شب و روز و در رفتن و بودن گفت با من یا بن
ابی الضحاک این بهترین اهل زمین و عالمترین و عابدترین خلقست تو با کسی مگو آنچه دیده
از او تا فضل او جز بزبان من ظاهر نشود و بخدا استعانت میجویم بر این نیت که دارم که
او را بلند کنم و قدر او را در افزایم حاکم از عبد السلم بن صالح الهروی مرویست که گفت آمدم
بدر خانه ابو الحسن الرضا علیه السلم آنجا محبوس بود بسرخس و در قید بود و از زندانبان اذن
طلبیدم گفت شما را راه نیست باو گفتم چرا گفت زیرا که او بسیار است که در شبانروزی
هزار رکعت نماز میکند و از نماز یکساعت منشغل میشود در صدر نهار و پیش از زوال و
نزدیکی آفتاب و در این اوقات در مصلی نشسته است با پروردگار خود مناجات میکند گفتم
پس در این اوقات برای من از او اذن بخواه بخواست داخل شدم و او نشسته بود در مصلی خود
متفکر ابو الصلت گفت گفتم یا بن رسول الله این چیست که مردم از شما حکایت میکنند گفت
چه میگویند گفتم میگویند شما دعوی میکنید که مردم همه بندگان شمااند گفت خداوندا ای پدید
آورنده آسمانها و زمین و دانای غیب و شهادت تو گواهی که این سخن من نگفته ام هرگز و
نشنیده ام از کسی از پدران خود که این گفته باشد هرگز و تو میدانی که ما را چه ظلمها است
نزد این امت و این از آنجمله است پس روی بمن کرد و گفت یا عبد السلم هر گاه مردم همه
بنده ما باشند چنانچه از ما حکایت میکنند پس ایشان را بکه میفروشیم گفتم ای پسر رسول
خدا راست میگوئی بعد از آن گفت یا عبد السلم آیا تو منکری آنچه را او اجب ساخته است
خدای عز و جل برای ما از ولایت همچنانچه دیگری منکر است گفتم معاذ الله بلکه من مقرم بولایت
شما ابراهیم بن العباس گفت من ندیدم رضا را علیه السلم کسی را او سخن جفا رسانیده
باشد هرگز و ندیدم که سخن کسی برا و قطع کند تا او فارغ شود و ندیدم کسی را از حاجتی باز گرداند

باشد یا قدرت بران و نه آنکه پای خود پیش همنشینی دراز کرده باشد یا تکیه کرده باشد
و ندیدم که کسی از موالی و ممالیک را هرگز دشنام داده و ندیدم بقهقهه بخندد هرگز بلکه
خنده ایشان تبسم بود و چون خلوت میشد و سفره اش میگستردند همه ممالیک و موالی خود را
با خود بر سفره می نشاند حتی دربان و مهتر و آنحضرت شب کم خواب میکرد و بسیار بیدار
میبود و اکثر شبها از اول شب تا صبح احیا مینمود و بسیار روزه میداشت و روزه سه روز
در ماه از او فوت نمیشد و میگفت روزه دهر است و معروف از او بسیار صادر میشد و
هم صدقه سر و اکثر آن در شبهای تاریک بود و هر که گمان کند که مانند او در فضل دیده است
او را تصدیق مکنید باب چهل و چهارم بحث و جدال نمودن مامون با مخالفان در امامت
امیر المومنین علیه السلم و تفضیل و برای تقرب برضا علیه السلم احمد بن حماد گفت که
مامون را مجلس مباحثت و مخالفان اهل بیت را علیهم السلم جمع میکرد و با ایشان بحث
میکرد در امامت امیر المومنین علی علیه السلم و تفضیل آنحضرت بر جمیع صحابه بقصد تقرب
برضا علیه السلم و دلجوئی او و رضا علیه السلم با اصحاب خود میگفت شما بازی مخورید از او سخن
او که والله مرا نکشد غیر او و لیکن ناچار است از صبر تا برسد کتاب بمدت او یعنی آنچه
نوشته شده است و در تقدیر رفته است و مدتی نهاده شده است آن مدت بسر آید
اسحق بن حماد بن زید گفت که یحیی بن اکثم قاضی ما را جمع کرد و گفت مامون امر کرده است مرا
با حضار جماعتی از اهل حدیث و جماعتی از اهل کلام و نظر یعنی بحث و استدلال چنانچه طریقه
متکلمین است پس من برای او از بهره و صنف قدر چهل مرد جمع کردم و بردم پس فرمودم
در مجلس حاجب باشند تا اعلام کنم او را چون اعلام کردم فرمود در آیند در آمدند و سلام
کردند مامون ساعتی با ایشان سخن گفت و انس کرد بعد از آن گفت من میخواهم که شما را
امروز میان خود و خدای تعالی حجت کنم و هر که حاقن باشد یعنی بولش گرفته باشد یا کار دیگر داشته
باشد برود و کار خود بسازد و شما واشوید و موزه ها بکنید و رداها بکنید همه چنان کردند

پس گفت ای قوم من شما را برای آن حاضر ساختم تا بشما حجت سازم نزد خداوند تعالی پس
از خدا بترسید و برای خود و امام خود نظر کنید یعنی علی الظاهر تأمل کنید در کار خود و امام
خود که بمتابعت و ولایت او مأمورید از امام روز پیش و قیامت مراد است و باید بزرگی
و منزلت من شما را مانع نشود از گفتن حق هر جا باشد و رد کردن باطل هر که بیاید و بترسید
بر خود و بدنان از آتش و تقرب کنید بخداوند تعالی برضای او و جستن طاعت او که هرکس
تقرب نکرد بمخلوق بمعصیت خالق مگر بگماشت خدای تعالی آن مخلوق را برا او پس با من
مناظره کنید بهمه عقلهای خود من مردیم که زعم آن دارم که علی علیه السلام بهتر آدمیانست
بعد از نبی صلی الله علیه و آله اگر بر صواب باشم قول مرا صواب شمارید و اگر بر خطا باشم رد
نمائید بر من و بیائید اگر خواهید من بپرسم از شما و اگر خواهید شما بپرسید از من پس جماعتی
که در باب حدیث بودند گفتند ما میپرسیم گفت بگوئید و یکمرد را از جانب خود متقلد این کار
کنید او سخن کند اگر نیز و کسی از شما زیاده از آن باشد او هم بگوید و اگر او غلط آورد شما رد
کنید و بر بندید یکی از ایشان گفت ما زعم ما آنست که بهترین مردم بعد از نبی صلی الله علیه و آله
ابو بکر است از جهة آن روایت اجماعی که از رسول صلی الله علیه و آله آمده است که گفت
اقتدوا باللذین من بعدی ابو بکر و عمر پس چون نبی رحمت امر کرد باقتدا بایشان دایم
که امر نکند مگر باقتدا به بهترین مردمان مأمون گفت روایات بسیار است و ناچار یا همه
حق است یا همه باطل یا بعضی حق است و بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم می آید همه باطل
باشد زیرا که باهم مخالف و متناقضند و اگر همه باطل باشد موجب بطلان دین و اندراس
شریعت شود پس چون آن دو احتمال باطلست احتمال سیوم البته ثابتست که روایات
بعضی حق و بعضی باطلست و هر گاه چنین است ناچار است از دلیل برآنچه حق است تا بآن
اعتقاد شود و خلاف آن نفی کرده شود پس اگر دلیل خبر در نفس او صحیح باشد سزاوار بود
بقبول و عمل بر آن و این روایت تو از خبرها نیست که دلیل آن باطلست در نفس آن چرا که

رسول صلی الله علیه و آله و از همه حکیمان حکیمتر و از همه خلق بصدق اولیتر و از امر محال و فرمودن
مردم بمخالفت در دین دورتر بود و این دو مرد یعنی ابا بکر و عمر یا باهم متفق بودند از
همه جهت یا مختلف بودند یا متفق میبودند از همه جهت یکی میبودند در عدد و صفت و جسم
و این نشود که دو یکی شود از همه جهت و اگر مختلف بودند چگونه جایزست اقتدا بایشان
و این تکلیف مالا یطاقست زیرا که هرگاه باین اقتدا کنی مخالفت آن دیگری کرده باشی و
دلیل بر اختلاف ایشان آنکه ابا بکر اهل ردة را اسیر کرد یعنی جماعتی را که بعد از رسول
صلی الله علیه و آله مرتد شدند اسیر و بنده کرد و عمر باز گردانید و آنها را آزاد کرد و عمر میگفت با
ابو بکر که خالد را عزل کند و بقصاص مالک بن نویره بکشد و ابو بکر قبول نکرد و عمر متعه را
حرام کرد و ابو بکر نکرد و عمر دیوان عطیه وضع کرد و ابو بکر نکرد و ابو بکر خلیفه گماشت بجای
خود و عمر نگماشت و امثال این بسیار است مصنف کتاب رضی الله عنه گوید در اینجا
فصلی است که مأمون بخصم خود نگفت و آن اینست که ایشان روایت نکرده اند چنین که
آنحضرت گفت اقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ یعنی ابی بکر بجار روایت نکرده اند
تا بیان اللذین کنند و مدعای ایشان افاده نماید بلکه روایت کرده اند ابو بکر و عمر بواو و
بعضی ابا بکر بالف اگر روایت صحیح باشد بعضی بنا بر نصب و ابا بکر بالف اینست که اقتدا
کنید بدو چیز بعد از من که کتاب خدا و عترت رسولست صلی الله علیه و آله یا ابا بکر و عمر و بعضی
بنا بر رفع و ابو بکر بواو اینست که اقتدا کنید ای مردمان و ابو بکر و عمر بآن دو چیز که بعد از
منست از کتاب و عترت و مترجم عفی الله عنه و عن والدیه گوید بنا بر نصب علی الظاهر اقتدا
بصیغه تثنیه باید اقتدوا و بنا بر رفع بعید است تاویل مذکور زیرا که واو عطف ندارد و هم
گوید که کلام مأمون بر اختلال و زیاده اشتمال است همین بس است که بگوید این دو مرد
متفق نبودند که در بسیاری احکام و فتاوی در اینها اختلافات نمودند چگونه شاید امر متابعت
ایشان نماید و امر متابعت دو کس اقتضا کند که در صفت و صورت و جسم متفق باشند

غیر اینکه بخلاف یکدیگر نظر نمایند و نقیض یکدیگر گویند و ایشان هر دو در احکام دین برگمان
و رای و تخمین بودند نه بر حق و یقین و الا اختلاف نمی‌نمودند بحدیث مامون باز گردیم
یکی دیگر از اصحاب حدیث گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا
لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا یعنی اگر من دوستی میگرفتم ابابکر را دوست میگرفتم
مامون گفت این محالست زیرا که خود روایت میکنید که آنحضرت میان اصحاب عقد
برادری بست و علی را واگذاشت علی در آن باب شکایت کرد رسول صلی الله علیه و آله
گفت ترا واگذاشتم مگر برای خودم پس این دو روایت هر یک که ثابت باشد آن
دیگر باطلست شخصی دیگر گفت که علی علیه السلام بر منبر گفت که بهترین امت بعد از نبی ایشان
ابوبکر و عمر است مامون گفت این محالست از جهت اینکه آنحضرت اگر ایشان را فاضلتر
میدانست بر ایشان والی نمیساخت یکبار عمرو عاص را و یکبار اسامة بن زید را و هم گوید
این روایت میکند قول امیرالمؤمنین علیه السلام که وفات یافت رسول الله صلی الله علیه
و آله و من سزاوارتر بودم بجای او از من به پیراهنم و لیکن ترسیدم که مردم بازگردند
و کافر شوند و هم قول او که چگونه ایشان از من بهتر بودند و من خدا را عبادت کردم پیش از
ایشان و عبادت کردم بعد از ایشان مردی دیگر گفت ابابکر در را بست و در [illegible]
و گفت آیا کسی باشد که در فسخ این بیعت خواهد پس من فسخ کنم با او علی علیه السلام گفت ترا
رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدم داشته است کیست که مؤخر سازد مامون گفت
این باطل است از جهت اینکه علی علیه السلام از بیعت ابی بکر تخلف نمود و شما روایت کرده‌اید
که بیعت نکرد چندانکه فاطمه علیها السلام از دنیا برفت و او وصیت کرد که وی را شب دفن کنند
تا ایشان بر جنازه او حاضر نشوند و وجه دیگر اینکه هرگاه رسول صلی الله علیه و آله او را
خلیفه و جانشین کرده بود چگونه جایز است که طلب فسخ کند و او با انصار میگفت من یکی
ازین دو مرد را اختیار کردم برای شما ابوعبیده و عمر را یعنی روا است اگر ایشان را

خلیفه سازید اگر او بامر رسول بخلافت متعین بود این سخن چگونه میگفت مردی دیگر گفت عمرو
عاص با آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت یا نبی الله از زنان کرا بیشتر دوست داری
گفت عایشه را گفت از مردان گفت پدرش را مامون گفت این باطلست زیرا که شما
روایت میکنید که مرغ بریان نزد آنحضرت نهادند گفت خداوندا بیار بمن دوست‌ترین
خلق را نزد تو و او علی علیه السلام بود پس کدام یک را از شما قبول کنیم شخصی دیگر گفت
علی علیه السلام گفت هر که مرا برابی بکر و عمر تفضیل نهد او را حد افترا کنند و بزنم مامون گفت
چگونه جایز است که علی علیه السلام حد زند کسی را که بر او حد واجب نشده و پس از حدود خدا
تجاوز نموده باشد و بخلاف امر او عمل کرده و تفضیل نهادن بر ایشان افترا نیست و شما
امام خود را [illegible] روایت کرده‌اید که گفت وَلِّيتُكُمْ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ یعنی مرا بر خود والی
کردید و من بهتر شما نیستم پس کدام از این دو کس سزاوارترند ابوبکر بر خود یا علی علیه السلام
برابو بکر یا آنکه این حدیث در ذات خود تناقض دارد و او در این سخن یعنی که گفت من بهتر از
شما نیستم یا صادق است یا کاذب اگر صادق است از کجا دانست بوحی دانست و وحی منقطع است
یا بگمان و گمان محل حیرتست یا بنظر و نظر جای بحث است و اگر صادق نیست محالست که والی
شود بر مسلمانان و قیام کند باحکام و حدود ایشان دروغگوی دیگری گفت مرویست
که نبی صلی الله علیه و آله گفت ابوبکر و عمر دو مهتر کهول بهشت‌اند یعنی میان سالان دو موی
مامون گفت این حدیث محالست زیرا که در جنت کهل نمیباشد و مرویست که اشجعیه نزد
نبی صلی الله علیه و آله بود نبی صلی الله علیه و آله گفت داخل نمیشود در بهشت عجوز یعنی پیرزن
او گریست نبی صلی الله علیه و آله گفت خدای تبارک و تعالی میگوید إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً
فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرُبًا أَتْرَابًا و اگر میگویید که ابوبکر جوان کرده میشود وقتی که داخل
جنت میشود و شما روایت کرده‌اید که نبی صلی الله علیه و آله گفت حسن و حسین دو مهتر جوانان
اهل بهشت‌اند از اولین و آخرین و پدر ایشان از ایشان بهتر است دیگری گفت مرویست که نبی

فی سورة الواقعة

صلی الله علیه و آله گفت اگر من مبعوث نمی شدم در میان شما عمر مبعوث میشد مامون گفت این
محالست زیرا که خدای عز و جل میگوید إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ (فی سورة النساء)
مِنْ بَعْدِهِ و گفت وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ یعنی گرفتیم از انبیا پیمان و عهد ایشان را و از تو و از نوح
علیه السلام پس آیا میتواند بود که کسی مبعوث کرده گردد و پیمان نبوت گرفته نشده باشد و
آن کسی که پیمان از و گرفته شده پس داشته شود و دیگری گفت که نبی صلی الله علیه و آله نظر
کرد بعمر روز عرفه پس تبسم نمود و گفت خدای عز و جل مباهات میکند بنده گانرا عامه و بعمر خاصه
مامون گفت این محالست از انجهه که نتواند حق تعالی بعمر مباهات کند و نبی خود را و اگذارد پس
عمر در خاصه باشد و نبی صلی الله علیه و آله در عامه این روایت عجیبتر است از آن روایت
شما که نبی صلی الله علیه و آله گفت داخل بهشت شدم آواز نعلین شنیدم ناگاه بلال بود
مولی ابو بکر پیش از من داخل بهشت شده بود و شیعه گفته اند علی بهتر است از ابو بکر پس شما
گفتید که بنده ابی بکر بهتر از رسولست صلی الله علیه و آله زیرا که سابق بهتر از مسبوق بود
و همچنانچه روایت میکنید که شیطان میگریزد از سایه عمر و مع ذلک روایت میکنید که شیطان
بر زبان نبی صلی الله علیه و آله انداخت وَإِنَّهُنَّ الْغَرَانِيقُ الْعُلَى یعنی این اصنام
جوانان نرم اندام بلند قدرند پس از عمر میگریزد و بر زبان رسول صلی الله علیه و آله کفر
می افگند و دیگری گفت که نبی صلی الله علیه و آله گفت اگر عذاب فرود آید نجات نیابد مگر
عمر بن الخطاب مامون گفت این خلاف نص کتابست زیرا که حق تعالی با نبی خود میگوید
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ یعنی خدای تعالی ایشانرا عذاب نکند و تو (فی سورة الانفال)
در میان ایشانی شما عمر را همچو رسول صلی الله علیه و آله کردید و دیگری گفت که نبی صلی الله
علیه و آله شهادت داد برای عمر بجنت در جمله ده کس از صحابه و الحاصل ده تن را بشارت
بجنت داد و یکی عمر است و عشره مبشره میانه عامه معروفست مامون گفت اگر چنین میبود عمر

میگفت

میگفت بحذیفه که ترا بخدا قسم میدهم که آیا من از منافقانم اگر نبی صلی الله علیه و آله
با او گفته بود و تو از اهل جنتی و او باور نداشته بود تا حذیفه او را استوده او پاک وانموده
پس باور داشت او را و باور نداشت نبی را صلی الله علیه و آله پس او بر دین اسلام
نباشد و اگر نبی را باور داشته بود و از حذیفه چرا سوال میکرد و این دو خبر با هم تناقض
دارند و دیگری گفت نبی صلی الله علیه و آله گفت من در کفه از میزان نهاده شدم و امتم در
کفه دیگر من راجح آمدم بعد از آن بجای من ابو بکر نهاده شد او هم راجح آمد بعد از آن
عمر نهاده شد و راجح آمد پس میزان برداشته شد مامون گفت این محالست از جهت آنکه
اجسام آن دو کس مراد است یا اعمال ایشان اگر اجسام همه کس دانند که محالست که اجسام ایشان
بر اجسام همه امت راجح آید و اما اعمال ایشان هنوز بوجود نیامده بود چگونه راجح آمده
بچیزی که نبوده و من بگوئید که مردم بچه چیز بر هم فاضل آیند بعضی گفتند باعمال صالحه
گفت بگوئید که اگر کسی بر دیگری در عهد نبی صلی الله علیه و آله فاضل بود و بعد از وفات آنحضرت
عمل کرد زیاده از عمل فاضل آیا باو میرسد اگر میگوئید آری من در این عصر کسی بشما بنمایم که جهاد
و روزه و نماز ایشان و صدقه ایشان زیاده باشد از یکی از فاضلان عصر آنحضرت گفتند راست
میگوئی فاضل عصر ما بفاضل عصر نبی صلی الله علیه و آله نمیرسد مامون گفت پس ببینید در آنچه
روایتها کرده اند شما که دینتان از ایشان فرا گرفته اید در فضایل علی علیه السلام روایت کرده اند
با آن بسنجید آن روایتها را که در فضایل تمام آن ده کس که برای ایشان شهادت بجنت میدهند
اگر جزئی از اجزاء بسیار و عشری از اعشار آن بشود سخن شما حق باشد و اگر انکه روایات
فضل علی علیه السلام از انهم بیشتر باشد پس از ائمه خود فرا گیرید آنچه روایت میکنند و از آن
در مگذرید مترجم گوید غالبا مراد وی آنست که نتوانند آن ده کس راجح آیند در میزان بر علی علیه السلام
و فضل علی و افزونی او در عهد رسول صلی الله علیه و آله ثابت بود بدلالت روایات بسیار
که همه شما کرده اند و بر تقدیری که دیگری بعد از رسول صلی الله علیه و آله عمل افزون کند برو

فاضل نمایید و اگر بسیاری از اهل این زمان بر صحابه فاضل آیند و این سخنان و مقدمات چنان صحتی و صورتی ندارد و هر کس فضل او از حضرت رسول شنیده شود لازم نیست که تمام اعمال او در آن وقت بوجود آمده باشد و بآن اعمال او فاضل شده باشد راوی گفت جماعت سرها زیر افکندند مامون گفت چرا ساکت شدید گفتند هرچه بود گفتیم مامون گفت من از شما میپرسم با من بگویید کدام عملها فاضلتر بود روزی که خدای عز و جل نبی خود را برانگیخت گفتند سبقت باسلام زیرا که حق تعالی میگوید وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ گفت پس سخن میدانید که بر علی سبقت کرده باشد در اسلام گفتند او سبقت کرد اما در کودکی و بدان حکمی جاری نشود و بعضی اعتباری ندارد و ابو بکر اسلام آورد در کهولت و میان سنالی و این اعتبار دارد و در میانه فرق تمامست مامون گفت بمن بگویید که اسلام علی علیه السلم بالهام خدای بود و یا بدعوت نبی صلی الله علیه و آله اگر گویید بالهام بود و او را بر نبی صلی الله علیه و آله تفضیل داده اید زیرا که نبی را الهام نشد بلکه جبرئیل از جانب خدای تعالی نور آورده و حشناسا کرد و اگر میگویید بدعوت نبی صلی الله علیه و آله بود آیا او از خود او را بخوانده باسلام دعوت نمود یا بامر خدای بود و اگر میگویید از جانب خود بخواند این خلاف آنست که خدای عز و جل نبی صلی الله علیه و آله را بآن وصف کرده است که وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ یعنی من از متکلفان نیستم که کاری کنم که نباید بکنم و هم فرموده وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ یعنی او از هوای طبع او سخن نمیکند انچه میگوید و میکند بوحی خداوندست و اگر از جانب خدا بود پس خدای عز و جل نبی خود را امر کرد که او را از میان سایر کودکان باسلام خواند و تعیّن کند پس او را بخواند از اعتقادی که باو داشت و میدانست که خدای تعالی او را تایید و نصرت میکند و خلقی دیگر یعنی خصلتی و حالتی دیگر و فی الجمله سخنی و دلالتی دیگر و در آن مطلب انکه بمن بگویید آیا جایزست حکیم تعالی خلق را کاری که طاقت نیارند تکلیف کند اگر میگویید آری کافر شوید و اگر میگویید نه پس چگونه جایز است که نبی خود را امر کند بدعوت کسی که

فی سورة الواقعة

فی سورة ص

فی سورة النجم

نموده قبول کردن و آن فرمان از جهت سالی بضعیفی و خصلتی دیگر هیچ دیده که نبی صلی الله علیه و آله یکی از کودکان اهل خود را یا غیر آنرا باسلام خوانده باشد تا ایشان هم همچو علی علیه السلم باشند هاید بگوید که هیچکس دیگر را نخوانده پس این فضیلت علی است علیه السلم بر دیگر کودکان بعد از آن گفت کدام عمل بعد از سبقت بایمان فاضلترست گفتند جهاد در راه خدا گفت آیا کسی را می یابید که او را آن اثر و جهاد باشد که علی را بود در همه مواقف و غزوات نبی ثبت روز بدر هشتاد کشته شد و چند مرد کشته شدند علی علیه السلم از ایشان بیست و چند مرد را بکشت و چهل مرد را سایر مردمان یکی گفت ابو بکر با نبی صلی الله علیه و آله در عریش او بود و تدبیر میفرمود مامون گفت این عجب سخنی بود آیا او تدبیر میکرد نه آنحضرت یا با او تدبیر میکرد و شریک بود با نبی صلی الله علیه و آله بتدبیر و رای او محتاج بود گفت اعوذ بالله که انبیا محتاج ایشان نبود گفت پس در عریش بودن چه فضیلتست که فضیلت ابی بکر آن بود که از حرب تخلف نمود و جهاد هرکه تخلف کنند کان صاحب فضل باشند و ازیشان فاضلتر خدای عز و جل میگوید لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ الآیة یعنی یکسان نیستند آنانکه نشستند از مؤمنان بی ضرر و رنجی و آنانکه جهاد کردند در راه خدا باموالشان و تنهاشان یا جانهاشان تا آخر آیه اسحق بن حماد بن زید گفت پس مامون بامن گفت بخوان هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ بخواندم سوره را تا رسیدم باینجا که وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا تا انجا وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا گفت این آیات در که نازل شده گفتم در علی علیه السلم گفت هیچ رسیده است بتو که علی علیه السلم وقتی که اطعام مسکین و یتیم و اسیر کرده گفته باشد چنانچه حق تعالی وصف کرده اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا یعنی شما را برای رضای خدا اطعام میکنیم از شما مزدی و شکری نمیخواهیم گفتم نه گفت پس خدای عز و جل بر نیت

فی سورة النساء

فی سورة الدهر

الیف

الیف

الیف

انچه درخبت دستر او بود آنرا در کتاب ظاهر کرد وخبر داد تا حال او بر خلق ظاهر شود هیچ
شنیدهٔ که خدای عزوجل در وصف بهشت اینگونه وصفی کرده باشد که در این سوره
میکند که قواریر من فضة یعنی شیشها از نقره گفتم نه گفت این فضیلت دیگر است شیشه از نقره
چون تواند گفتم نشنیده ام گفت میخواهد بگوید که کوزها از غایت صفا از نقره ایست که درو
دیده میشود همچو پرورش و این مثل آنست که رسول صلی الله علیه وآله گفت با انجشه
بران شیشهارا و مراد زنان بود که گویا شیشه بودند از نازکی و گفت سوار شدم
بر اسب ابی طلحه او را دریائی یافتم از بسیاری رفتار و عرق که میکرد و خدای عزوجل
گفت وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ یعنی گویا موت او را می آمد
فی سورة ابراهیم
واگر مرگ از یک مکان بود آدمی مرده بودی بعد از ان گفت یا اسحق شنیدهٔ تو از انانی که
شهادت میدهند که آن دو کس اهل جنتند گفتم بلی گفت بگو که اگر مردی بگوید شنیده ام
این حدیث صحیحست باید آیا نزد تو کافر باشد گفتم نه گفت اگر بگوید شنیده ام این سوره دروغ است
باید آیا کافر میشود گفتم بلی گفت می بینم که فضل آمد و استوار میکرد و بمن بگو یا اسحق خبر صحیح
بر بایزا آیا آن صحیحست نزد تو گفتم بلی گفت بخدا اعتماد تو ظاهر شد حالی نیست که دعای آنحضرت
مقبول شد یا مردود یا خدای عزوجل فاضل را بدانست و مفضول نزد او دو ستر بود یا
میکنی که خدای عزوجل فاضل را از مفضول نشناخت کدام ازین سه و ستر است نزد تو
یعنی ازین سه احتمال باطل غیر احتمال اول کدام یک اختیار میکنی اسحق گفت من ساعتی
سر بزیر افکندم بعد از ان گفتم یا امیرالمومنین خدای عزوجل درباره ابوبکر میگوید ثَانِيَ
اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ذکر
فی سورة التوبة
بیرون رفتن حضرت رسول صلی الله علیه وآله از مکه و با ابی بکر بغار مختفی شدن و مصاحب
خود که ابوبکر باشد میگفت غمگین مشو خدای با ماست پس او صاحب رسول باشد پس
مامون گفت سبحان الله چه نادان بوده تو بلغت و کتاب مگر کافر صاحب مومن نمیباشد

در این چه فضلست شنیدی که خدای عزوجل میگوید قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ
فی سورة الکهف
أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا یعنی صاحب
با او گفت آیا کافر شدی بخداوندی که ترا بیافرید از خاک پس از ان از نطفه پس ترا
مردی ساخت او را حق عزوجل صاحب او خوانده و یکی کافر بود و هذلی گفت شعر وَلَقَدْ
غَدَوْتُ وَصَاحِبِي وَحْشِيَّةٌ ۝ تَحْتَ الرِّدَاءِ بَصِيرَةٌ بِالْمَشْرِقِ ۝ أَقُولُ
الحشا یجمع بالاحشاء والحشیة بالحشایا ۝ والحشو ما یجعل داخل الثوب
واللحاف ۝ من القطن وغیره واراد بالحشیة الاحشاء ۝ ای ما اشتمل علیه
ضلوع الصدر واراد السیف و ازدی گفت شعر وَلَقَدْ ذَعَرْتُ الْوَحْشَ
فِيهِ وَصَاحِبِي ۝ مَحْضُ الْقَوَائِمِ مِنْ هِجَانٍ هَيْكَلِ ۝ یعنی ترسانیدم وحش را در ان
مکان و صاحب من اسبی بود گوشت چار دست و پای او اکنده و سخت از برگزیده های
اسبان تنومند بزرگ پس اسب خود را صاحب گفت و اما قول رسول خدا با ماست خدای
عزوجل با همه نیکوکاری و بدکاری هست شنیدی که میگوید مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى
فی سورة المجادلة
ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا
أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا یعنی سه کس راز نگویند مگر خداوند تعالی چارم ایشانست
و پنج کس مگر او ششم ایشانست و نه کمتر ازین و نه بیشتر مگر او با ایشانست هر جا باشند
و اما قول رسول صلی الله علیه وآله با او که غمگین مشو بمن بگو که غمگین شدن ابوبکر طاعت بود
یا معصیت اگر میگوئی طاعت بود پس نبی صلی الله علیه وآله از طاعت نهی کرده باشد
و اگر میگوئی معصیت عاصی را چه فضیلت باشد و بمن بگو که قول حق عزوجل بعد از ان که
فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ این سکینه بر که فرو آمد اسحق گفت گفتم بر ابوبکر زیرا که نبی
فی سورة التوبة
صلی الله علیه وآله مستغنی بود از سکینه گفت بمن بگو که قول حق عزوجل وَيَوْمَ حُنَيْنٍ
إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ

ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ یعنی روز حنین
که بسیاری از شما در شگفت انداخت شما را پس آن بسیاری سودی نرسانید شما را
و زمین با این فراخی بر شما تنگ شد پس پشت دادید در جنگ دشمن بعد از آن حق عزوجل
سکینه خود فرود آورد بر رسولش و بر مومنان آیا این مومنان کیستند گفتم نه دانم گفت
مردم همه بگریختند با نبی غیر هفت کس نماند از بنی هاشم علی علیه السلام شمشیر میزد و عباس
لجام استر نبی صلی الله علیه و آله گرفته بود و پنج کس دیگر گرد اگرد آنحضرت در آمده از بیم
آنکه سلاح کفار باو رسد تا خدای عزوجل رسول را ظفر داد و مقصود از مومنان اینجا علی است و آن
دیگران که حاضر بودند از بنی هاشم حالا کدام فاضلتر است کسی که با نبی صلی الله علیه و آله همراه بود
و سکینه نازل شد بر نبی صلی الله علیه و آله و بر او یا کسی که با نبی صلی الله علیه و آله در غار شد
و سکینه بر نبی نازل شد و او اهل آن نبود که بر او نازل شود و با اسحق کدام یک فاضلتر نه کسی
که با نبی صلی الله علیه و آله در غار رفت یا آنکه بر بستر او خوابید و او را بجان خود حمایت نمود
و جان خود را سپر او ساخت تا تمام شد بر نبی آن عزمی که داشت که از مکه مهاجرت کند
خدای تعالی نبی خود را امر کرد که علی را امر کند تا بر فراش او بخوابد و او را بجان و تن خود
حمایت نماید پس او را بآن امر کرد علی علیه السلام گفت آیا تو یا نبی الله سالم میمانی گفت
آری گفت سمعا و طاعة یعنی فرمان میبرم و اطاعت میکنم پس آمد بخوابگاه آنحضرت
و جامه او بر خود پوشید و مشرکان گرد اگرد او فرو گرفته بودند و شک نداشتند که او
نبی است صلی الله علیه و آله و مجتمع شده بودند که از همه بطون قریش او را مردی ضربت
زند تا هاشمیان خون او نتوانند خواستن و علی علیه السلام میشنید که قوم در او چه تدبیر
میکردند که او را هلاک کنند و او از آن هیچ در جزع نشد چنانچه ابوبکر در غار جزع کرد با آنکه
با نبی صلی الله علیه و آله همراه بود و علی علیه السلام تنها بود و صبر نمود برای ثواب و قرب
رب الارباب پس خدای عزوجل ملائکه را فرستاد تا او را از مشرکان قریش باز داشتند

و چون صباح شد بر خواست مشرکان نظر کردند او را گفتند محمد کو گفت چه میدانم کجا شد
تو ما را بفریفتی و غافل کردی پس از عقب نبی صلی الله علیه و آله برفت و با او پیوسته و
پیوسته بر بهتر از آن عمل و سعی بود که از آن ظاهر شد او لا و می افزود در کار خیر تا خدای
عزوجل او را نزد خود برد و او ستوده و آمرزیده شده بود و یا اسحق تو حدیث ولایت
روایت میکنی گفتم بلی گفت بگو گفت نمی بینی که برای علی علیه السلام ثابت کرده حق
بر ابوبکر و عمر که ایشان را ثابت نکرده مثل آن یعنی او را مولی و صاحب اختیار ساخت
بر ایشان که گفت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ گفتم مردم میگویند این را بسبب
زید بن حارثه گفت یعنی این زید چون از موالی آنحضرت بود او را آزاد ساخته و او روزی
از روی نزاع با علی علیه السلام گفته بود که مگر تو مولای منی مولای من رسول خداست صلی الله
علیه و آله پس از آن جهت رسول صلی الله علیه و آله فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَٰذَا عَلِيٌّ
مَوْلَاهُ مامون گفت این را کجا گفت گفتم در غدیر خم بعد از آنکه از حجة الوداع بازگشته بود
گفت زید چه وقت کشته شد گفتم در غزوه موته و آن پیش از این بلا تردید بوده است گفت
پس اینکه زید پیش از غدیر خم کشته شده بود گفتم بلی گفت من بگو اگر پسر تو که پانزده ساله شده
باشد بگوید مولای من مولای پسر عم منست نه ترا این بد می آید گفتم بلی گفت چون نسبت اینگونه
سخنی لایق پسر خود نمیدانی و لایق رسول صلی الله علیه و آله میدانی چه حال دارید شما این
فقیهان خود را خدایان کرده اید بغیر خدای عزوجل یعنی چرا سخنهای باطل ایشان را قبول
میکنید خدای عزوجل میگوید اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ
در باره اهل کتاب و در ذم ایشان میفرماید که علما و رهبانان خود را خدایان خود قرار گرفتند
از روی آنکه باطل چند بر گفته خدا او در تحریف کتاب نازل من عند الله میگویند و ایشان
می پذیرفتند نه آنکه ایشان روزه نداشتند برای علما و رهبانان و نه نماز کردند برای
ایشان ولیکن امری چند کردند بغیر حق و اطاعت ایشان نمودند بعد از آن مامون گفت

کە این حدیث را روایت کرده که با علی علیه السلم گفت أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ
مِنْ مُوسىٰ گفتم آری گفت نمیدانی که هرون برادر پدر و مادری موسی علیه السلم بود گفتم
آری گفت علی علیه السلم همچنین بود گفتم نه گفت و هم هرون نبی بود و علی نبود پس غیر
این دو چه چیز است مگر خلافت و این برای آن بود که منافقان گفتند که رسول صلی الله
علیه و آله او را بگذاشت در مدینه که بر خاطر او گران بود و پس خواست او را خوشدل
کند این بگفت یعنی بقصد آن گفت که تو همچو هرون خلیفه منی در امت و این همچو آنست
که خدای عز و جل از موسی حکایت کرد که با هرون گفت اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا
تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ یعنی بجای من و خلیفه من باش در قوم من و اصلاح کن و
تابع مشو راه فساد و کاران را گفتم موسی هرون را در میان قوم خود خلیفه کرد و خود زنده بود
پس بمیقات رب رفت و نبی صلی الله علیه و آله علی را خلیفه کرد و وقتی که بغزو رفت یعنی
اقتضا نکند که بعد از نبی صلی الله علیه و آله او خلیفه باشد بر تمام امت گفت بمن بگو که موسی
علیه السلم وقتی که هرون را بجای خود خلیفه کرد وقتی که بمیقات میرفت کسی از اصحابش
با او همراه بودند گفتم آری گفت نه که او را بر همه خلیفه کرد گفتم بلی گفت و مثل این علی را
علیه السلم نبی صلی الله علیه و آله خلیفه کرد وقتی که بغزو رفت در میان ضعیفان و زنان و
کودکان زیرا که اکثر اصحابش با او بودند هر چند او را بر جمیع خلیفه کرد و دلیل بر اینکه او
خلیفه وی بود در حیات هر گاه غایب باشد و بعد از موت قول وی بود که عَلِيٌّ مِنِّي
بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي و او هم وزیر آنحضرت بود بقول
زیرا که هرون وزیر موسی بود چه موسی از حق عز و جل درخواست و گفت وَاجْعَلْ لِي
وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هٰرُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي پس هر گاه
علی را علیه السلم نسبت بآنحضرت منزلت هرون باشد پس وزیر او بود چنانچه هرون وزیر
موسی بود و خلیفه او بود چنانچه هرون خلیفه بود و پس مامون روی باصحاب کلام کرد و گفت

فی سورة الاعراف

فی سورة طه

من از شما بپرسم یا شما چیزی پرسید گفتند ما میپرسیم از تو گفت بگو بید یکی از ایشان گفت نه امامت
علی علیه السلم از جانب خدای بود و از رسول صلی الله علیه و آله منقول همچو فرضها مثل اینکه ظهر
چهار رکعت و دویست درهم پنج درهم زکاتست و حج یکمره واجبست گفت بلی گفت پس
چرا در این فرضها اختلاف نکردند و در خلافت علی علیه السلم شما اختلاف کردند مامون
گفت زیرا که دیگر فرضها مردم را در آن این خواهش و کوشش و تنافس نیست که در خلافت
دیگری گفت چرا روا نداری که نبی صلی الله علیه و آله امر کرده باشد امت را که خود مردی جدا
کنند تا خلیفه و قایم مقام آنحضرت باشد از روی مهربانی و ترحم بر ایشان که اگر خود خلیفه کند
با آن خلیفه نافرمانی و خلاف کنند پس عذاب فرود آید گفت برای آن روا ندارم که خدای
عز و جل مهربانتر است بخلق از آنحضرت و حال آنکه نبی را مبعوث ساخت با ایشان و میدانست
که بعضی عاصی خواهند شد و این معنی مانع نشد از بعثت و تعیین او برسالت و علت دیگر
اگر ایشان را مخیر بود که خود مردی از میان خود اختیار کنند خالی از این نبود که همه را این
مخیر بود یا بعضی را اگر همه را مخیر بود و پس کرا اختیار میکردند و اگر بعضی را مخیر بود
بایستی بر آن بعض علامتی باشد اگر میگوئی فقها اند باید فقیه را نشانی و علامتی بنمایند
دیگری گفت از نبی صلی الله علیه و آله مرویست که گفت آنچه مسلمانان آنرا نیک دانند
آن نزد خدای عز و جل نیکست و آنچه قبیح دانند نزد حق تعالی قبیح گفت آیا همه مسلمانان
مراد است یا بعض اگر همه مراد است این درست نیامد که همه بر یک رای مجتمع شوند
و اگر بعض مراد است هر فریقی در باره امام خود نیک روایت کرده اند مثل روایت شیعه
در علی علیه السلم و روایت حشویه در دیگری پس کجا ثابت میشود امامت که ایشان
میخواهند دیگری گفت پس جایز نمیدانی که اصحاب نبی صلی الله علیه و آله خطا کرده باشند
و بر ضلالت مجتمع شده گفت این وقتی لازم آید که امامت فرض یا سنت باشد و تو اعتقاد
تو آنست که امامت نه فرضست از جانب خدای عز و جل و نه سنت از جانب رسول او صلی

علیه و آله و هرچند فرض بود و نه سنت در او خطا نرود و غالبا این بحث از امامت یعنی
بنا بر قول تو خطا نکرده اند هرچند ناصواب کرده اند که در امثال این بر کسی خطا لازم
نشود که تعیین امام همچو تعیین خانه و جامه است مردم در آن باب مخیر و مرخص اند بلکه
اگر هم قول رسول الله صلی الله علیه و آله در آن باب ترک دهند میتوانند کرد چنانچه بعضی
از متاخرین جایز گفته اند که مسئله تعیین امام اجتهادیست و میتوان صحابه بعد از آنحضرت در آن
باب رای و اجتهاد غیر رای و اجتهاد آنحضرت گفتند دیگری گفت که تو دعوی میکنی که
علی علیه السلام امامست نه دیگران پس حجت باید بر دعوی خویش گفت من مدعی نیستم
بلکه مقرم و بر مقر حجت نبود و مدعی کسیست که اعتقاد آن دارد که تعیین امام و خلیفه و عزل
در دست اوست و در آن باب اختیار دارد و حجت خالی نیست که یا از شریکان او
خواهد بود و ایشان خصمانند یا از دیگران و دیگری نیست پس چگونه حجت بر این آورده
میشود و این سخن محل تامل است دیگری گفت پس چه واجب بود بر علی علیه السلام بعد از فوت
رسول صلی الله علیه و آله گفت آنچه کرد پس واجب نبود بر او که مردم را اعلام سازد
که او امامست گفت امامت بفعل نیست که او دعوی کند یا مردم در او کنند از اختیار
کردن و تفضیل دادن و غیر این بلکه بفعل خدای تبارک و تعالی است در او چنانچه با ابراهیم
علیه السلام گفت اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا من ترا امام مردمان میکردانم و با
داود علیه السلام گفت یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْاَرْضِ و با ملایکه در باره
آدم علیه السلام گفت اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً پس امام از جانب حق تعالی امام
میکردد که او را اختیار کند و به صفت یعنی اول ایجاد و تشریف دهد در نسب و در
نسل پاک نهد و عصمت دهد و دانیده و اگر بفعل شخص میبود در خود هر کس آن میکرد و
مستحق خلافت و امامت میشد و هرگاه خلاف آن میکرد معزول میشد پس او از جانب
افعال خود خلیفه میبود دیگری گفت پس چرا گفت که امامت علی راست بعد از رسول

صلی

فی سورة البقرة
فی سورة ص
فی سورة البقرة

صلی الله علیه و آله و برای او ثابت کردی گفت زیرا که او از طفولیت مومن بر آمد همچو
رسول صلی الله علیه و آله و از ضلالت و شرک بری بود و همچنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله
زیرا که شرک ظلمست و ظالم امام نباشد و نه کسی که بت پرستید باجماع مردم و هر که شرک
آورد او با خدای عز و جل جای دشمن دارد و در عداد دشمنانست پس در او این حکم
کنیم و گواهی دهیم چنانچه [illegible] امتست یعنی که هر شرک و بت پرستی منافی امامتست
تا بجای دیگر بیاید مثل آن یعنی بر اینکه بعد از زوال شرک و ترک بت پرستی امامت
شایسته کرده زیرا که هر کس که یکبار بر او حکم کرده شود جایز نیست که او حکم کند پس
حاکم محکوم علیه باشد و فرقی میان هر دو نماند دیگری گفت پس چرا علی علیه السلام با ابوبکر
و عثمان قتال نکرد و چنانچه با معاویه کرد گفت این مسئله محالست زیرا که چرا اقتضاست
یعنی طلب علت و نکرد نفی است و نفی را علتی نباشد علت اثبات را باشد و بس این سخن
ماموریست و مشتبه است و غالبا ارباب بحث و نظر در آن زمان حرف و جدال بوده پیش
از مردم این زمان میگفته اند اگر میخواست جواب میگفت که امام مصلحت بهتر داند و بر او حجت
نه و چنانچه ثانیا میگوید که واجب آنست که نظر کنیم در امامت علی علیه السلام با از جانب
خداست عز و جل یا نه اگر ثابت شد که از جانب خداست پس شک در تدبیر او کفر است که
حق عز و جل میگوید فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا
یَجِدُوا فِی اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیمًا یعنی نه بحق پروردگار
تو که ایمان نیارند و نه دارند تا آنکه ترا یعنی رسول را صلی الله علیه حکم سازند در آنچه
که میان ایشان باشد بعد از آن در خاطر ایشان حرجی نیابند از آنچه تو حکم کردی و تسلیم
کنند تسلیم کردنی و المقصود از اهل ایمان نیستند تا باین صفت نباشند که در همه جا
ترا حکم کنند و بحکم تو راضی و خشنود باشند و اعتراض و انکار در خاطر نگذرانند پس افعال
فاعل تابع اصل آنست هر که او از جانب خدای تعالی آیت افعال او از جانب خداست

فی سورة النساء

عز و جل باید مردم رضا و تسلیم پیش آرند و رسول صلی الله علیه و آله روز حدیبیه قتال کرد
روزی که مشرکان مانع شدند هدی او را از خانه خدا و چون مددکاران یافت و قوی شد
حرب کرد چنانچه حق عز و جل در اول با او گفت فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ یعنی عفو کن و فی سورة الحجر
بگذران از ایشان عفوی نیکو بعد از آن گفت اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فی سورة التوبة
وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ یعنی بکشید مشرکان را
هر جا بیابید و مانع شوید و راه بر ایشان ببندید و در هر کمینگاه بر ایشان بنشینید
دیگری گفت هرگاه امامت علی علیه السلام از جانب خداست و اطاعت او فرض است
همچو رسول صلی الله علیه و آله پس چرا جایز نیست رسول را که ترک تبلیغ و دعوت خلق همچو
سایر انبیا علیهم السلام و جایز است علی را که ترک دهد آنچه مامور شده و بآن از دعوت مردمان
سوی طاعت خود گفت از جهت آنکه ما اعتقاد و آن نداریم که علی علیه السلام مامور است بتبلیغ
تا رسول باشد ولیکن او را حق تعالی نشانی و علمی گردانیده میان خود و میان خلق هر که
او را تابع شود مطیع است و هر که مخالفت کند عاصی اگر او مددکاران یابد که با ایشان قوت
گیرد و جهاد میکند و اگر نیابد بطاعت و اعتراض بر مردست نه بیابد و زیرا که ایشان مامورند
باطاعت او در همه حال و او مامور نیست بجهاد و قتال ایشان مگر بقوت انصار و او همچو
خانه است که مردم مامورند بحج او اگر کردند اطاعت نمودند و واجب گذاردند و اگر نکردند
علامت بر ایشان بود نه بر خانه دیگری گفت هرگاه واجب میدانی که البته امامی مفترض
الطاعه باشد بضرورت از کجا واجب کردی که او علیست علیه السلام نه دیگری گفت از جهة
که خدای عز و جل مجهول واجب نکند و آنچه فرض گرداند ممتنع نباشد و مجهول ممتنع است یعنی
نتوان او را بجای آوردن پس ناچار است که رسول صلی الله علیه و آله بآن فرض راه نماید
و دلالت کند تا عذری نماند بنده را که میان خداوند و ایشان باشد یعنی که حق تعالی بر مردم
روزه ماهی فرض نکند و اعلام نکند که کدام ماهست و نشانی ننهد و بگوید مردم بعقل خود بسنجید

کنند تا بیابند که مراد حق تعالی چیست پس مردم در این وقت از رسول مبین مستغنی باشند
و هم از امام که خبر رسول صلی الله علیه و آله رساند بایشان دیگری گفت که از کجا ثابت
کردی که علی علیه السلام بالغ بود وقتی که نبی او را دعوت نمود و اعتقاد مردم آنست که کودک
بود در آن وقت و بر او حکمی نمیرفت و بحد مردان نرسیده بود گفت از آنجهة که خالی نبود از
آنکه یا در آن وقت نبی صلی الله علیه و آله با او مبعوث بود و بدعوت او مامور گشته بود و پس باید
البته بحد تکلیف رسیده باشد و تواند فرایض گذاردن و اگر بدعوت او مامور نبود قول
حق عز و جل بر او لازم آید که گفت وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ فی سورة الحاقة
بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ یعنی اگر او بر ما بعضی از سخنان ببندد او را چنین و
چنین کنیم و مع ذلک لازم آید که آنحضرت مردم را تکلیفی کند که نتوانند کردن از جانب
حق تعالی و این محالست و حکیم باین نفرماید و رسول را باین دلالت نکند و خدای تعالی
متعالی و منزهست از امر محال و رسول صلی الله علیه و آله برتر است از آنکه امر کند بچیزی که
در حکمت حکیم ممکن نباشد شدن آن پس قوم همه آنوقت ساکت شدند پس مامون گفت
شما پرسیدید و بر من سخن باز گردانیدید من هم از شما بپرسم گفتند بپرس گفت نه امت روایت
کرده اند باجماع که هر که دروغ گوید بر من دانسته باید مکان گیرد در نشستنگاه او از آتش
گفتند بلی گفت و هم روایت کرده اند از آنحضرت که گفت هر که معصیت کند خدا را بمعصیتی
خرد یا بزرگ یا دین گیرد آنرا پس از جهان بیرون رود در حالتی که مصر باشد بر آن پس او
مخلد است میان طبقات جحیم گفتند بلی گفت بمن بگویید که مردی را که مردم اختیار کنند
و خلیفه سازند جایز است او را خلیفه رسول گفتن و از جانب خدای دانستن و او را رسول
خلیفه نکرده است اگر بگویید آری مکابره کرده اید و اگر میگویید نه پس ثابت شد که
ابی بکر خلیفه رسول خدا نیست و نه از جانب خدای عز و جل و شما دروغ می بندید بر رسول
صلی الله علیه و آله و متعرض آن شده اید که از آنان باشید که ایشانرا رسول علامتی

برنهاده که داخل نار کردند و با من بگویید کدام ازین دو قول شما صادق است این قول که شنیدید
آنحضرت برفت و خلیفه نگذاشت یا این قول که برای ابوبکر گویید یا خلیفه رسول الله اگر
در هر دو قول صادقید این محالست و اگر در یکی صادقید آن دیگر باطلست پس از خدا
بپرهیزید و در کار خود و صلاح خود نظر کنید و بیندیشید و تقلید بگذارید و از شبهات
دور شوید بخدا قسم که خدای عز و جل قبول نمیکند عمل مگر از بنده که بینا و روی دیگر آنچه او را
بیند بیندیشد و بعقل بسنجد و داخل نشود مگر در آنچه بداند که حقست و ریب و شک
مقیم شدن کفرست بخدای عز و جل و صاحبش در نار است و بمن بگویید جایز هست یکی
از شما عبدی بخرد و چون بخرد و عبد مولی شود و مشتری عبد او گشته نه گفت پس هیچ جایز است
که کسی که شما او را بهوای و رای خود خلیفه کنید او بر شما خلیفه و حاکم شود و شما او را نصب
کرده اید چرا شما بر او خلیفه نباشید بلکه شما خلیفه میگذارید و میگویید او خلیفه رسول خداست
بعد از آن هرگاه بر او خشم میگیرید میکشیدش چنانچه با عثمان کردید یکی از ایشان گفت زیرا
که امام وکیل مسلمانانست هرگاه راضی باشند نصب میکنند و هرگاه در خشم شوند عزل میکنند
گفت پس مسلمانان و عباد و بلاد از کیست گفتند از خدای عز و جل گفت پس خدا سزاوارتر است
که بر عباد و بلاد خود کسی بگمارد از دیگران زیرا که امت اجماع دارند بر آنکه هر کس در ملک
غیری احداثی کند او ضامن است و نرسد او را اگر بکند گناهکار است و تاوان بر اوست
بعد از آن گفت بمن بگویید نبی صلی الله علیه و آله خلیفه گذاشت وقتی که رفت گفتند نه
گفت این ترک دادن او هدایت بود یا ضلالت گفتند هدایت گفت پس واجبست بر مردم
که تابع هدایت شوند و باطل ترک دهند و از ضلالت یکسو شوند گفتند بلی چنین کردند گفت
پس چرا مردمان خلیفه گماشتند بعد از او و او نگذاشت و ترک فعل او ضلالت که خلاف هدایت
نتواند هدایت باشد و اگر خلیفه نگذاشتن هدایتست پس چرا ابوبکر گذاشت و نبی صلی الله
علیه و آله نگذاشته بود باعتقاد شما و چرا عمر شوری کرد بر خلاف یار خود چون بگمان شما آنحضرت

که نبی صلی الله علیه و آله خلیفه نگذاشت و ابوبکر بگذاشت و عمر یکباره ترک نداد چنانچه نبی
صلی الله علیه و آله باعتقاد شما ترک نداد و هم تعیین نکرد چنانچه ابوبکر کرد و طوری سیوم
آورد پس بمن بگویید این سه طور کدام صوابست و بمن بگویید کدام طور بهتر بوده
آیا میتوانند هم ترک و هم فعل هر دو هدایت باشد و باهم ضد اند پس ضلالت کجا رفت و
بمن بگویید آیا هیچکس بعد از نبی صلی الله علیه و آله والی شد باختیار صحابه از آن زمان که
نبی صلی الله علیه و آله از جهان برفت تا امروز اگر میگویید نه ثابت ساختید که مردم همه
عمل بر ضلالت کردند بعد از آنحضرت و اگر میگویید آری دروغ میگویید با امت و دروغ
می بندید بر ایشان و قول شما را باطل میکند وجود که واقع آن نمیتوان یعنی می بینیم
بعیان وجود که والیان امت از آن روز تا این روز هیچیک باختیار و اجماع صحابه والی
نشده اند و مراد یا والیان بعد از خلفاء اربعه است یا مطلق والیان چه هیچکدام اجماع
جمیع صحابه بحیث لا یشذ نشد حتی امیرالمومنین علیه السلام که چند نفر از او اعتزال نمودند و بیعت
نکردند و در امر او داخل نشدند و عمرو عاص خود با معاویه شد و بمن بگویید که حق تعالی گفت
قُل لِمَن مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرضِ قُل لِلَّهِ یعنی بگو از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است
بگو از آن خداست این راست است یا دروغ گفتند راست است گفت پس نه هرچه ماسوای
خداست از آن خداست که او خالق و ملک همه است گفتند آری گفت پس ازین باطل
باشد آنچه شما ثابت کردید که خود خلیفه اختیار کنید و طاعت او بر خود فرض سازید و آن را
روی که او را اختیار کرده اید و خلیفه رسول خدا نامیده اید هرچند خود خلیفه کرده اید و
او معزول شود از شما هرگاه بر او غضب کنید و او بخلاف مراد شما عمل نماید و اگر از
معزول شدن ابا نماید بدست شما کشته گردد وای بر شما دروغ بر خدا می بندید تا فردای
قیامت وبال آن بشما رسد وقتی که پیش خدای عز و جل برپا داشته شوید و وقتی که بر رسول
خدا صلی الله علیه و آله وارد گردید و شما دانسته بر او دروغ بستید و او گفته است تحقیق که

فی عدم عزل الامام

هرکس بر من دروغ بندد و دانسته باید مکان و نشستنگاه خود را از آتش بعد از آن چون
روی بقبله کرد و دستها برداشت و گفت خدایا من ایشان را نصیحت کردم خدایا من
ایشان را دعوت نمودم خدایا من انکار کردن خود را از خشم خدایا من ایشان را در شک و ریب
رها نکردم خدایا من تقرب میجویم بحضرت تو بتقدیم علی علیه السلام بر خلق بعد از نبی تو
صلی الله علیه و آله راوی گفت بعد از آن متفرق شدیم روز دیگر باهم مجتمع نشدیم تا مامون
برد محمد اشعری گفت و در حدیث دیگر چنین است که گفت پس جماعت ساکت شدند چون
گفت چرا ساکت شدید گفتند نمیدانیم چه میگوئی یا ما چه میگوئیم بر اختلاف نسخها مامون
گفت مرا این حجت بر شما بس است پس فرمود بیرون شان کردند راوی گفت ما بیرون
آمدیم حیران و خجل بعد از آن مامون روی بفضل کرد و گفت نهایت آنچه ایشان دارند
این امر این بود که گفتند کسی گمان نکند که بزرگی من ایشان را مانع شد از رد کردن بر من

باب چهل و پنجم آنچه از رضا علیه السلام مرویست در دلالتها بر ائمه علیهم السلام و در بطلان

و مفوضه لعنهم الله یعنی آنانکه غلو کردند در اندازه و بیرون رفتند در باره امامان علیهم السلام
و قومی که گویند خدای عز و جل امر رزق و خلق با ایشان گذاشته است ایشان فرقه اند
از غالیان و در همه زمان فوجی از غالیان بوده اند و اقوال مختلف و عقاید مخترع داشته اند
و گاه بوده است مردم ایشان را از شیعه پنداشته اند و باقوال باطل ایشان مایل گشته اند
امروز هم در میان اثنی عشری بقیت و یکپاره از ضلالت ایشان زایل و منقطع نیست حدیث
کرد ما را فلان از فلان از حسن بن الجهم گفت حاضر شدم روزی در مجلس مامون و رضا
علیه السلام نزد او بود و فقیهان و ارباب کلام از هر فرقی مجتمع بودند یکی از ایشان
با آنحضرت گفت یا ابن رسول الله بچه چیز امامت ثابت میشود برای مدعی آن گفت بنص و
دلیل گفت دلالت بر امام در چه چیز بود گفت در علم او و اجابت دعای او گفت خبر باز گشت شما
میدهید بآنچه خواهد شد از چه روست گفت بعهدیست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله

٢١٠

٢١١

بما رسیده است گفت خبر دادن شما بمردم و آنچه در دل دارند میدهید از چه راه است گفت
بتو نرسیده است که رسول صلی الله علیه و آله گفت اتَّقُوا مِنْ فِرَاسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ
يَنْظُرُ بِنُورِ اللهِ یعنی از فراست مؤمن بپرهیزید که او بنور خدا نظر میکند گفت بلی گفت پس
هیچ مؤمنی مگر او را فراستی هست بنور خدای چند باندازه ایمان و قدر بصیرت و علم خود
بتحقیق جمع کرده است خدای عز و جل برای امامان از ما آنچه متفرق کرده است در همه مؤمنان
و خدای عز و جل در محکم آیات خود یعنی آیاتی که مراد از آن مشتبه و مبهم نیست میگوید
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ یعنی بدرستی در آن نشانها و علامتهاست برای
آنانکه در علامات نظر میکنند و احوال تفرس مینمایند پس اول متوسمین رسول الله صلی الله
علیه و آله بود و بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام پس حسن و حسین و امامان از نسل حسین
علیهم السلام تا روز قیامت راوی گفت پس مامون نظر کرد برضا علیه السلام و گفت یا
ابا الحسن بفرما برای ما آنچه خدای عز و جل شما را اهل بیت داده است گفت خدای تبارک و
تعالی ما را موید کرده است بروحی از جانب او مقدس مطهر نه از ملک او که با او هیچکس
نبود از گذشتگان مگر با رسول خدا صلی الله علیه و آله و او با امامانست از ما ایشان را براه
راست و صواب میدارد و توفیق میدهد و او عمودیست از نور میان ما و خدای عز و جل
مامون گفت یا ابا الحسن بمن رسیده است که قومی در شما غلو کرده اند و از حد در گذشته
رضا علیه السلام گفت پدرم مرا حدیث کرد از پدرش از پدرانش تا علی بن ابی طالب
علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مرا برتر از آنچه حق منست بر مدارید بدرستیکه خدای
عز و جل مرا بنده فرا گرفت پیش از آنکه نبی فرا گرفت خدای تبارک و تعالی گفت مَا كَانَ
لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا
لِي مِنْ دُونِ اللهِ وَلَٰكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ
تَدْرُسُونَ وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ

سوره حجر

سوره آل عمران

بالکفر بعد اذ انتم مسلمون و علی علیه السلام گفت دو فریق در من هالک کردند و مرا آنی
نیست دوستداری که افراط کند و دشمنی که افراط کند و من بیزاری میجویم بسوی خدای
عز و جل از آنکس که در ما غلو کند و ما را از اندازه ما برتر دارد و چنانچه عیسی بن مریم از
نصاری بیزار شد خدای جل شانه گفت وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ یَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ءَاَنْتَ
قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَاُمِّیَ اِلٰهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا یَكُونُ
لِی اَنْ اَقُولَ مَا لَیْسَ لِی بِحَقٍّ اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلَا
اَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِكَ اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلَّا مَا اَمَرْتَنِی بِهِ
اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّی وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیدًا مَا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی
كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَاَنْتَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ و گفت مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ
اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَاُمُّهُ صِدِّیقَةٌ كَانَا یَاْكُلَانِ الطَّعَامَ
یعنی مسیح علیه السلام نبود مگر رسولی که از او پیشتر رسولان گذشته اند و مادرش صدیقه است
هر دو طعام میخوردند معنی اینست که تغوط میکردند یعنی فضله طعام از ایشان خارج می شد اینجا آنچه گفتند پس
هر که دعوی کند برای پیغمبران ربوبیت را یا برای امامان ربوبیت یا نبوت را یا از برای
غیر امام امامت را ما از او بیزاریم در دنیا و آخرت مامون گفت یا ابا الحسن چه میگوئی
در رجعت مترجم گوید قول برجعت از ائمه علیهم السلام مرویست و شیعه از قدیم الزمان
بآن قایل و معتقد بوده اند ولیکن تحدید آن معلوم و مضبوط نیست و در بعضی کتب غیر
معتبره اقوال گزاف در این باب مرویست و گفته اند محبان اهل بیت علیهم السلام را نگرفتنی
مینموده اند که در جهاد دشمنان اهل بیت حاضر باشند پیش از قیامت کبری بدنیا باز آیند
و زنده گردند با صاحب الامر علیه السلام یا حسین علیه السلام و امثال آن بجهاد اعدای ایشان
قیام نمایند و از کتاب شیخ رجب حافظ برسی مسمی بمشارق انوار الیقین اینگونه اقوال
و معتقدات مستبین میشود و او را بعضی غالی دانسته اند از اقوالی که در باره امیر المؤمنین علیه السلام

میگوید و خطب که روایت میکنند از مثل خطبه طتنجیه و خطبة البیان رضا علیه السلام گفت بدرستی
که رجعت حقست و در امتهای سابقه بوده است و قرآن بآن ناطق شده و بتحقیق رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت که در این امت خواهد بودن هر چه در امتهای پیش بوده است
حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی برابر و همتا چنانچه یکپای نعلین با پای دیگر
برابر است و همتا و همچنانچه پر تیر با پر دیگر و گفت هرگاه مهدی از اولاد من بیرون آید عیسی
بن مریم علیهما السلام فرود آید و در پس او نماز گذارد و گفت اسلام در ابتدا غریب بود
و باز غریب خواهد گشت عنقریب پس خوشا حال غریبان گفتند یا رسول الله بعد از آن چه
خواهد بود گفت بعد از آن حق باهل خود باز میگردد مامون گفت یا ابا الحسن چه میگوئی در
باره قایلان بتناسخ گوید او کافر است بخدای عظیم تکذیب کننده است جنت و نار را
مامون گفت پس چه میگوئی در مسوخ گفت آنها قومی بودند خدای عز و جل بر ایشان غضب
کرد و مسخ نمود پس سه روز زنده شدند و بمردند و نسل نکردند پس آنچه در دنیا یافت
میشود از بوزینه و خوک و غیر اینها از مسوخات مثل آنها اند حیوانانی که حلال خبیث خوردن
آنها و انتفاع یافتن از آنها مامون گفت مرا خدا بعد از تو باقی نگذارد یا ابا الحسن والله که
علم صحیح بجز در اهل این بیت یافت نگردد و علوم پدرانت بتو رسیده است خدای ترا
از اسلام و اهل اسلام جزای خیر دهد حسن بن الجهم گفت چون رضا علیه السلام برخواست
از پس او رفتم تا بمنزل خود رفت پس داخل شدم باو و گفتم یا بن رسول الله حمد خدایرا
که ترا بخشید اشفاق و نیکو که امیر المؤمنین در تو دارد و آن او را باکرام تو و قبول قول تو
میدارد گفت یا بن الجهم فریب ندهد ترا آنچه او را از آن یافتی از اکرام من و گوش داشتن
بسخن من که زود باشد او مرا بزهر هلاک کرده باشد و ستمکار باشد بر من میدانم این را بعهدی
که از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن رسیده است بپوش این سخن را بر من
چند آنکه من زنده ام حسن بن الجهم گفت این حدیث باکسی نگفتم تا رضا علیه السلام در طوس

بزهر از جهان برفت در سرای حمید بن قحطبه طائی در قریه که هارون الرشید در نوقان
بود مدفون شد بجانب هارون از حسین بن خالد الصیرفی که گفت که رضا علیه السلام
گفت هر که قائل بتناسخ گردد او کافر است بعد از آن گفت خدا لعنت کند غالیان را چرا یهود نبودند
چرا مجوس نبودند چرا نصاری نبودند چرا قدریه نبودند چرا مرجیه نبودند چرا حروریه نبودند
بعد از آن گفت با ایشان منشینید با ایشان دوستی مکنید بیزار شوید از ایشان خدا از
ایشان بیزار است یاسر خادم گفت که با رضا علیه السلام گفتم چه میگوئی در تفویض گفت
خدای تبارک و تعالی تفویض کرده است بنبی خود صلی الله علیه و آله امر دین خود را و گفته
مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا آنچه رسول صلی الله علیه و آله
بدهد و بیاورد شما را فرا گیرید و آنچه نهی کند از آن باز ایستید و اما خلق و رزق یعنی
آفریدن و روزی دادن باو تفویض نکرده است و آنکه داشته است بلی کار دین امر
و نهی در آن بود و آنکه داشته است نه باین معنی که او بهوای طبع خود امر و نهی میکند بلکه باین
معنی که آن تعلیمی و تبصیری که او را داده است در هدایت خلق بصراط مستقیم و طریق
حق و یقین و صفات فاضله و ملکات شریفه دلالت میکند و قوانین آن بیان میکند
و بحکمت خود در صلاح نشاتین ایشان اشارت مینماید یا یعنی که او را بوحی تعلیم میکند
حلال و حرام و قوانین عبادات و احکام و خلق از او فرا میگیرند و بگفته و فرموده او عمل
میکنند بر خلاف خلق و رزق که در دست او ننهاده است و او را واسطه آن نکرده تا مردم
از دست او یابند چنانچه احکام دین از زبان او می یابند و فرا میگیرند بعد از آن گفت
آنحضرت که خدای عز و جل میگوید اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خداست آفریدگار هر چیز و میگوید
الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ
ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی خداوندی که شما را خلق کرد پس روزی
داد پس بمیراند پس زنده کرد آیا از شریکان شما کی از این کارها چیزی میکند و [illegible]

فی سورة الحشر

فی سورة الرعد

فی سورة الروم

در ابطال غلاة و مفوضه

اصنام که می پرستید و با آفریدگار شریک میسازید هیچیک توانند آفریدن و روزی دادن
یا میرانیدن و زنده گردانیدن از ابی هاشم جعفری گفت از حضرت رضا علیه السلام خبر غالیان
و مفوضه پرسیدم گفت غالیان کافرانند و مفوضه مشرکان هر که نشیند با ایشان یا مخالطه
کند یا همکاسه یا همکوزه شود یا مواصلت کند یا زن دهد یا بستاند امین دارد یا امین گرداند ایشان
یا این سازد شان برامانتی یا باور دارد حدیثشان یا بکلمه اعانت نماید شان بیرون رود از
ولایت خدای عز و جل و ولایت رسول او صلی الله علیه و آله و ولایت ما اهل بیت از ابی الصلت
هروی گفت که با رضا علیه السلام گفتم یا ابن رسول الله در سواد کوفه یعنی دهات آن قومی پیش شده
که گمان کنند که نبی صلی الله علیه و آله بر او سهو در نماز واقع نمیشود گفت دروغ گفتند
لعنهم الله آنکه سهو نمیکند آن خداست که معبودی غیر او نیست گفت گفتم و در میان شان
قومی هستند که گمان کنند که حسین بن علی علیهما السلام کشته نشده و مثال او بر حنظله بن اسعد
شامی انداخته اند و او را بآسمان بالا شد چنانچه عیسی بن مریم علیهما السلام و این آیت حجت خود میسازند
که وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا یعنی خدای عز و جل هرگز برای کافران
بر مؤمنان راهی نکرده است و الغرض کافر را بر مومن دست نداده گفت دروغ گفته اند بر ایشان
باد غضب خدا و لعنت او و کافر شدند که نبی را صلی الله علیه و آله باور نداشتند در خبر او
که حسین بن علی کشته شود و بخدا که حسین کشته شد و کشته شد آنکه از او بهتر بود امیر المؤمنین
و حسن بن علی و از ما هیچیک نیست مگر کشته شود و من بخدا که بزهر کشته شوم بحیله و
مکر این را میدانم بعهدی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن رسیده است جبرئیل
علیه السلام او را خبر داده است بآن از جانب پروردگار عالمیان و آنکه خدای عز و جل گفت
که وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا میگوید که خدای عز و جل کافر را بر مومن
حجتی ننهاده و بتحقیق خدای عز و جل خبر داده است از کافران که کشته اند پیغمبران را بغیر حق
و با آنکه ایشان را کشته اند خدای عز و جل هرگز ایشان را بر پیغمبران ننهد سبیلی از راه حجت و بینه

فی سورة النساء

بخبر در احمقی روایت کرده ام بیرون آورده ام و ذکر کرده ام در کتاب ابطال الغلو و التفویض
باب چهل و ششم دلالات رضا علیه السلام یعنی اموریکه دلالت بر امامت آنحضرت
و منزلت او نزد خداوند عزت کند دلالة الرضا علیه السلام گفت نزد رضا علیه السلام
بودم حرف محمد بن جعفر علیهما السلام مذکور شد گفت من با خود قرار داده ام که مرا و او را
سقف یکخانه سایه افکند من در خاطر خود گفتم این ما را امر میفرماید که بر و صله کنیم و خویش
برای عم خود این میگوید پس نظر بمن کرد و گفت این از بر و صله است که او هر وقت نزد
من می آید و بر من داخل میشود سخنان در من میگوید و مردم او را باور میدارند و هرگاه
او داخل نشود بر من و من داخل نشوم بر او قبول نکنند سخن او را هرگاه بگوید دلالة اخری
گفت که محمد بن عبد الله الطاهری بآنحضرت نامه نوشت مشتمل بر شکایت و غمگینی او از کمی
عمل سلطان و مجلس آن و وصیتی که در دست او بود و ظاهرا مراد آنست که از جانب
سلطان یا دیگری ضبط اوقاف در دست او بود و مال وقف را وصیت گویند در جواب نوشت
اما وصیت از گردن تو افتاد آنرا غمگین مشو ولیکن بشیر و که آن وصیت از دست ابن ستانه
و بعد از چهار روز مرد دلالة اخری غلامان گفت نزد رضا علیه السلام و بسیار تشنه بودم
و نمیخواستم آب طلبیم آنحضرت آب خواست و چشید و بمن داد و گفت یا محمد بیاشام
که خنک است آشامیدم دلالة اخری از ابی الحسن الطیب منقولست که گفت چون موسی بن
جعفر علیهما السلام وفات یافت رضا علیه السلام بازار رفت و سگی و قوچی و خروسی خرید
صاحب خبر یعنی واقعه نویس و منهی این خبر بهارون نوشت گفت ایمن شدیم از جانب
او و زبیری باو نوشت که رضا علیه السلام در گشوده است و مردم را بخود دعوت میکند بسوی
خود و هارون گفت و عجبا از این مینویسید که علی بن موسی سگ و قوچ و خروس خرید
و مینویسید آنها که مینویسید دلالة اخری ابو الحسن الصائغ از عمش نقل کند که گفت من
با رضا علیه السلام بیرون رفتیم بجانب خراسان و با او مشورت کردم در کشتن رجاء بن

ابی الضحاک که او را بخراسان میبرد و نهی کرد مرا از آن و گفت میخواهی نفس مومنی را بنفس کافری
بکشی یعنی مراد آنست که رجاء مومنست و کشتن او و زیست کرکشتنی ما مومنست و دوست کافر
یعنی مراد آنست که مرا السبب قتل آن کافر میخواهی بکشتن دهی راوی گفت چون باهواز رفت
با اهل اهواز گفت برای من نیشکر بجوئید بعضی از ایشان که چیزی نمی فهمیدند گفتند مرد اعرابیست
نمیداند که نی در تابستان یافت نمیشود پس گفتند یا سیدنا نی در اینوقت نمیباشد در
زمستان میباشد گفت شما طلب بکنید که می یابید اسحق بن ابراهیم گفت بخدا که سید
من طلب نمیکند مگر چیزی که موجود است پس باین نواحی بجوئید پس زارعان اسحق آمدند و
گفتند نزد ما نیشکر هست برای تخم که بکاریم ذخیره کرده ایم پس این یکی از بشارات امام
علیه السلام بود و چون بدیهی رسید شنیدم که در سجده میگفت لَكَ الحَمدُ اِن اَطَعتُكَ
وَلا حُجَّةَ لِي اِن عَصَيتُكَ وَلا صُنعَ لِي وَلا لِغَيرِي فِي اِحسانِكَ وَلا عُذرَ
لِي اِن اَسَأتُ مَا اَصابَنِي مِن حَسَنَةٍ فَمِنكَ يا كَرِيمُ اغفِر لِمَن تَشاءُ
فِي مَشارِقِ الاَرضِ وَمَغارِبِها مِنَ المُؤمِنِينَ وَالمُؤمِناتِ و گفت راوی پس
او نماز میکردیم چند روز در فرایض زیاده و کمتر از الحمد و انا انزلناه در رکعت اولی
و الحمد و قل هو الله در ثانیه دلالة اخری محمد بن داود گفت من و برادرم نزد رضا علیه السلام
بودیم کسی آمد و باو خبر داد که چانه محمد بن جعفر علیه السلام بسته شد یعنی برد آنحضرت برفت
و ما همراه برفتیم دیدیم چانه اش را بسته اند و اسحق بن جعفر و فرزندانش و جماعت
آل ابو طالب میگریند ابو الحسن نزد سرش نشست و در رویش دید و تبسم نمود اهل
مجلس را بد آمد و بعضی گفتند این تبسم از راه شماتت بود و بیرون رفت راوی گفت پس
برخاست و بیرون آمد تا در مسجد نماز گذارد و ما گفتیم فدای تو شویم از اینها
شنیدیم درباره تو حرفی که ناخوش آمد ما را وقتی که تو تبسم نمودی گفت من تعجب از
گریه اسحق کردم و او بخدا پیش از محمد بمیرد و محمد بر او بگرید راوی گوید پس محمد بشد

واسحق ببرد • دلالة اخری یحیی بن محمد بن جعفر علیه السلم گفت پدرم بیمار شد سخت رضا علیه السلم
بعیادت او آمد و عمم اسحق نشسته بود و میگریست و سخت برو جزع میکرد یحیی گفت که ابوالحسن
بمن ملتفت شد و گفت چرا عمت میگرید گفتم میترسد برو از این حال که می بینی گفت غمگین
مشو که اسحق زود باشد که پیش از پدرت بمیرد یحیی گفت پدرم به شد و اسحق بمرد و مصنف
کتاب رحمه الله گوید رضا علیه السلم این از انجا دانست که علم منایا نزد او بود و یعنی خبری
که از ان احوال موت ایشان ظاهر میشد و دران عمرهای اهل بیت او درج بود و از رسول صلی
الله علیه و آله آنرا میراث یافته بود و از انجا گفت امیرالمؤمنین علیه السلم اوتیت علم المنایا
وَالبَلَایَا وَالأَنسَابِ وَفَصلَ الخِطَابِ یعنی بمن داده شد علم مرگها و بلاها و
نسبها و خطاب فاصل میان حق و باطل و بعد ازین می آید که فصل الخطاب معرفت لغات
دلالة اخری اسحق بن موسی گفت وقتی که عمم محمد بن جعفر خروج کرد بمکه و مردم را بگود خوا
و نام امیرالمؤمنین بر خود نهاد و برو بخلافت بیعت کردند رضا علیه السلم برو داخل شد و
من با او بودم گفت یا عمم دروغ گو مدان پدرت را و نه برادرت را که این امریست که تمام
نشود و بعد ازان برآمد و من با او برآمدم بسوی مدینه پس نگذشت مگر اندکی که جلودی یعنی
سردار مأمون و با او بازخورد و او را منهزم ساخت بعد ازان از او امان و سیاه پوشید خواست و
و بر منبر رفت و خود را خلع کرد یعنی عزل نمود و گفت این امر از ان مأمونست و مرا در ان
حقی نیست بعد ازان بخراسان آوردندش و در جرجان بمرد • دلالة اخری از محمد بن اشرم
منقولست و او بر شرطه محمد بن سلیمان علوی امیر بود در مدینه در ایام ابی السرایا گفت که اهل
بیت محمد بن سلیمان و دیگران از قریش نزد او مجتمع شدند و برو بیعت کردند و با او
گفتند خوبست اگر بفرستی ابوالحسن رضا را علیه السلم بخوان تا با ما باشد و کار ما یکی باشد ابن
اشرم گفت محمد بن سلیمان با من گفت نزد او برو و سلام من برسان و بگو که اهل بیت تو مجتمع
شده و آمده و دوست میدارند که تو با ایشان باشی اگر رضا داشته باشی که بیائی چنان کن

ابن اشرم گفت آمدم نزد او و او در حمرا بود و رسالت بگزاردم گفت او را سلام من برسان
و بگو چون بیست روز بگذرد پیش تو می آیم آمدم و بگفتم پس روزی چند بماندم وقتی که بیست
روز شد ورقاء شکرکش جلودی بیامد و با ما قتال کرد و ما را بگریزانید و من گریختم بجانب
صورین ناگاه کسی مرا آواز داد که یا اشرم ملتفت شدم ابوالحسن رضا علیه السلم بود و با من
گفت چون بیست روز گذشت یا نه و این محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علی بن
ابی طالبست علیهم السلم • دلالة اخری معمر بن خلاد گفت ریان بن الصلت در مرو با من
گفت و او را فضل بن سهل ببعضی از ولایات خراسان فرستاده بود و یعنی بجهتی نامزد
کرده بود با من گفت میخواهم اذن بخواهی از ابوالحسن الرضا علیه السلم تا برو سلام کنم
و میخواهم که مرا از جامهای خود جامه بپوشاند و مرا از درمها که بنام او زده شده چیزی بخشد
پس من بر رضا علیه السلم داخل شدم و او ابتدا با من گفت ریان بن الصلت میخواهد
بر ما داخل شود و جامه از ما میخواهد و عطیه از درمها ما پس او را اذن دادم و داخل شد و سلام
کرد او را و جامه داد و سی درهم از درمها که بنام او سکه زده بود و نه احمد بن عبدالله البرقی
از پدرش روایت کرد و او از حسین بن موسی بن جعفر بن محمد علیهم السلم که گفت که ما در دور
ابوالحسن رضا علیه السلم بودیم و ما جوانان بودیم از بنی هاشم که جعفر بن عمر علوی بر ما بگذشت
و او هیئاتی کهنه داشت یعنی جامهای کهنه و طوری خراب داشت ما بیکدیگر نگاه کردیم و
بخندیدیم از هیئات او رضا علیه السلم گفت عنقریب او را خواهید دید صاحب مال و تبع
بسیار پس یکماه نگذشت که والی مدینه گشت و حالش نیکو شد پس میگذشت و همراه
او خواجه سرایان و حشم بودند و این جعفر جعفر بن محمد بن عمر بن الحسن بن علی بن عمر بن علی
بن الحسین بن علی بن ابی طالبست علیهم السلم • دلالة اخری حسین بن بشار گفت که رضا
علیه السلم گفت که عبدالله محمد را میکشد گفتم عبدالله بن هارون محمد بن هارون را میکشد
گفت آری عبدالله که بخراسانست محمد بن زبیده را که در بغداد است میکشد پس بکشت

دلالة اخری ابن ابی نجران و صفوان بن یحیی گفتند که حسین بن قیاما از ما درخواست که برای او
اذن دخول بر حضرت رضا علیه السلام بخواهیم و او از معتقدان واقفیه بود و چون داخل شد
گفت تو امامی گفت آری گفت من خدا را گواه میسازم که تو امام نیستی پس آنحضرت زمانی
دراز سر در پیش انداخت و در زمین میدید پس سر بر داشت و با او گفت چه دانستی که من
امام نیستم گفت ما روایت داریم از ابی عبد الله علیه السلام که امام عقیم نباشد و تو باین سن
رسیده و فرزندی نداری راوی گفت این بار دراز تر از بار اول سر در پیش انداخت پس سر
بر داشت و گفت من خدا را گواه میسازم که ایام و لیالی نگذرد تا مرا خدای عز و جل فرزندی
دهد از من ابن ابی نجران گفت ما ماهها میشمردیم یکسال نگذشت که او را خدای عز و جل
فرزند داد که ابو جعفر علیه السلام باشد و راوی گفت این ابن قیاما در طواف ایستاده بود
ابو الحسن اول یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام باو نگاه کرد و گفت چیست ترا حیران کند ترا
خدا پس او توقف کرد بر او بعد از دعوت یعنی از واقفیه شد و بر حضرت موسی علیه السلام
توقف کرد و از او در نگذشت بعد از خواندن رضا علیه السلام او را بامامت خود و دعوت
بخدمت امام پیش قایل نشد موسی بن مهران گفت دیدم رضا را علیه السلام که بهرثمه نظر
کرد در مدینه و گفت گوییا میبینم این را که نزد هارون میبرند و گردنش میزنند و چنان شد
که آنحضرت گفت ابی حبیب نباجی گفت در خواب دیدم رسول الله را صلی الله علیه و آله که
به نباج آمده بود و در مسجدی که حاج در هر سال فرود می آیند فرود آمده و گوییا من رفتم
بسوی او و سلام کردم بر او و ایستادم پیش روی او و دیدم نزد او طبقی از برگ نخل مدینه
بود در او خرمای صیحانی قبضه از آن بر داشت و بمن داد و شمردم هجده خرما بود و پس چنین
تاویل کردم که من بعدد هر خرما یکسال بزیم و چون بیست روز بگذشت در زمینی بودم
که برای زراعت آنرا اصلاح مینمودند کسی آمد و خبر داد مرا حضرت رضا علیه السلام آمده
که در آن مسجد فرود آمده و از مدینه می آید و مردم میشتافتند بسوی او و پس من نیز آمدم

او را دیدم نشسته در موضعی که دیده بودم نبی را صلی الله علیه و آله و در زیر او حصیری بود
چنانچه در زیر آنحضرت بود و در پیش او طبقی از برگ خرما بود و در آن خرمای صیحانی سلام
کردم بر او و جواب داد و مرا نزدیک خواند و کفی از آن خرما بداد و بشمردم بهمان عدد
بود که آنحضرت داده بود گفتم زیاده کن یا ابن رسول الله گفت اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله
از این زیاده میداد ما هم میدادیم مصنف کتاب رضی الله عنه گوید صادق را علیه السلام
نیز دلالتی مثل این هست و من در دلایل ذکر کرده ام دلالة اخری صفوانی گفت قافله از خراسان
بجانب کرمان میرفت دزدان بر ایشان راه زدند و مردی از ایشان گرفتند که بکثرت
مال متهم میداشتند و در دست ایشان مدتی بماند او را عذاب میکردند تا خود را فدیه
دهد و خلاص شود او را در برف واداشتند و دهنش از برف پر کردند زنی از ایشان
بر او رحمت آورد و او را بگذاشت و بگریخت و دهنش و زبانش تباه شده بود تا آنکه سخن
نمیتوانست کردن بعد از آن آمد بخراسان و شنید خبر رضا علیه السلام را و در نیشابور بود
در خواب دید که گویا کسی با او میگوید پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خراسان
شده است علت خود را از و بپرس شاید ترا دوائی تعلیم کند که نفع کند گفت که هم
در خواب دیدم که گویا نزد او آمدم و از آنچه بر سر من آمده بود و شکایت کردم و علت
خود گفتم با من گفت کمون و سعتر و نمک بستان و بکوب و در دهن گیر دو بار یا سه بار که عافیت
می یابی مرد از خواب بیدار شد و فکر نکرد در آن خواب که دیده بود و اعتنایی ننمود تا بدروازه
نیشابور رسید با او گفتند که رضا علیه السلام از نیشابور کوچ کرده و در رباط سعد است در خاطر
مرد افتاد که نزد او رود و حکایت خود با او بگوید شاید دوائی او را تعلیم کند که نفع بخشد پس
برباط سعد آمد و بر آنحضرت داخل شد گفت ای پسر رسول خدا احوال من این و این و دهن
و زبانم تباه شده است و حرف نمیتوانم زدن مگر بسختی بکرد دوائی تعلیم کنی که از آن منتفع
شوم گفت تعلیم کردم برو آنچه در خواب با تو گفتم چنان کن مرد گفت یا بن رسول الله

اگر توجه کنی یکبار دیگر بگوی گفت کمون و سعتر و حب البستان و بکوب و در دهن گیر دو بار یا سه بار
که عنقریب عافیت می یابی مرد گفت که آن کار کردم و عافیت یافتم ثعلبی گفت از [illegible]
شنیدم که میگفت من آنمرد را دیدم و این حکایت از او شنیدم دلالة اخری ابن الصلت
گفت وقتی که اراده عراق کردم و عزم وداع رضا علیه السلم داشتم در خاطر خود گفتم چون
او را وداع کنم از او پیراهنی از جامهای تنش بخواهم تا مرا در آن کفن کنند و درهمی
چند از مال او که برای دختران انگشتر بسازم چون او را وداع کردم و اندوه از فراق
او غلبه کرد و فراموش کردم که آنها بخواهم چون بیرون آمدم آواز داد مرا که یا ریان بازگرد
بازگشتم بامن گفت آیا دوست میداری که پیراهنی از جامهای تن خود بتو دهم تا ترا در آن
کفن کنند چون عمرت بسر آید آیا دوست نمیداری که درهمی چند ترا دهم تا برای دختران
خود انگشتر بسازی گفتم یا سیدی در خاطرم بود که از تو بخواهم اندوه فراق تو مرا باز داشت
پس وساده برداشت و پیراهنی بیرون آورد و بمن داد و جانب مصلی برداشت و درهمی
چند براورد و بمن داد و شمردم سی درهم بود دلالة اخری بزنطی گفت من شک داشتم
در رضا علیه السلم بود نامه نوشتم و اذن خواستم که نزد او آیم و در خاطر مضمر کردم که از و سه آیه
بپرسم و دل بر آن بستم جواب نامه بمن آمد که خدای عز و جل ما را و ترا عافیت بخشد اما اذن
دخول خواسته بودی آن دشوار است و ایشان بر من تنگ گرفته اند و در این باب [illegible]
آمدن و عنقریب خواهد شد ان شاء الله تعالی و جواب آن سه آیه نوشته بود و بخدا که هیچ از آن
با او ذکر نکرده بودم و متعجب بماندم از آن و ندانستم که آن جواب منست مگر بعد از آن پس
تفکر افتادم که آن برای چه نوشته دلالة اخری بزنطی گفت که رضا علیه السلم حماری نزد من
فرستاد و سوار شدم و نزد او رفتم آنشب نزد او بودم تا بسیاری برفت و چون خواست برخیزد
بامن گفت که گمان ندارم که توانی بمدینه بازگشتن گفتم آری فدای تو شوم گفت پس امشب نزد
ما باش و صبح بروانه شو ببرکت خدای عز و جل گفتم چنین میکنم گفت ای جاریه فرش من

برای او

برای او بگستران و ملحفه که من در آن میخوابم بر او بپوشان و مخده من زیر سرش بنه گوید که من
در خاطر خود گفتم که را چنین دولتی رسید که مرا امشب رسید خدای عز و جل مرا این مرتبت
داد نزد او و این تحفه داد که هیچیک از اصحاب ما را نداد و حمار خود را فرستاده تا سوار شوم
و فراش خود بهر من بگسترد و در ملحفه او خفتم و زیر سر من نهاده سجاده و وسادش یا مخده او و این
هیچیک از اصحاب ما نیافت راوی گفت آنحضرت با من نشسته بود و من در خاطر این میگفتم بمن
گفت یا احمد امیر المومنین علیه السلم بعیادت صعصعه بن صوحان رفت در بیماری او پس
با آن افتخار نه میکرد بر مردمان باید نفس تو بفروتنی نکرده و خواری و افتادگی کن برای خدای
عز و جل و برو دست تکیه کرد و برخاست دلالة اخری ابی مسروق گفت به رضا علیه السلم
جماعتی از واقفیه داخل شدند در جمله علی بن ابی حمزه بطائنی و محمد بن اسحق بن عمار و حسین بن
مهران و حسن بن سعید المکاری بود و علی بن ابی حمزه گفت فدایت شوم بما بگو که حال پدرت چیست
گفت او رفت از جهان بلکه هنوز کرد یعنی امامت بکه داد گفت بمن گفت تو سخنی میگوئی که
هیچیک از پدران تو نگفتند علی بن ابی طالب و فرو تر از او ظاهر قصدش این نیست که
تقیه میکردند و در موضع خوف تصریح بامامت خود و پدران نمیکردند گفت لیکن گفت بهترین
پدران من و افضل ایشان بگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت نترسی بر جان
خود از اینها یعنی ملوک و خلفا گفت اگر میترسیدم یاری بر هلاک خود کرده بودم بدرستی
ابو لهب رسول خدا را تهدید داد و رسول صلی الله علیه و آله باو گفت اگر مرا از جانب تو یک
خدشه رسد من کذاب باشم پس این اول آیتی بود که رفت بآن و این اول آیتیست که
من میگیرم بآن از برای شما اگر مرا خدشه از جانب هارون شود من کذابم حسن بن مهران
گفت آنچه ما میخواستیم بما آمد اگر تو این قول ظاهر میکنی گفت چه میخواهی تو گفت میخواهی که
بروم نزد هارون و باو بگویم من امامم و تو هیچ نه کار چنین نکرد رسول خدا صلی الله علیه و
آله در اول امرش بلکه این سخن یعنی دعوت رسالت با اهل خود و موالی و ثقات محل اعتماد

بود که گفت خواهش فرا تخصیص داد بآن خود و دیگر مرده با خبر او و شما اعتقاد و امامت به پدرانم کن
که پیش از من بودند [illegible] و میگویید که علی بن موسی از تقیه با مامون بیعت کرد که پدرش زنده است
از آنکه من تقیه نمیکنم از شما و از آنکه میگویم پدرم امام است پس چگونه دعوی حیات او
میکنم [illegible] و مدعی علی الظاهر آنست که مراد شما تقیه نیست که مرا و امامت من تصدیق
کنید [illegible] خبر وفات پدر [illegible] چنانچه دیدید و [illegible] در این خبر تقیه میکنم که اگر تقیه میکردم
نمیگفتم او امامت مصنف کتاب رحمه الله گفت که آرزوی [illegible] رسید [illegible]
او این بود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو خبر و عهدی رسیده بود که [illegible]
[illegible] **دلالة اخری** یحیی بن بشار
گفت داخل شدم بر رضا علیه السلام بعد از گذشتن پدرش علیه السلام پس از [illegible]
و معنی [illegible] گفت [illegible] کردم گفت [illegible] سماع [illegible] جدا
[illegible] گفت پس در روی من تبسم نمود
دلالة اخری هرثمة بن اعین گفت داخل شدم [illegible] مولای من یعنی رضا علیه السلام
[illegible] سرای مامون [illegible] سرای مامون که رضا علیه السلام وفات یافته [illegible]
[illegible] داخل شدم [illegible] خادمان معتمد
مامون غلامی بود او را صبیح دیلمی میگفتند و او شیعه [illegible] دوستان بود [illegible]
این وقت صبیح بیرون آمد چون مرا دید گفت یا هرثمه میدانی که من معتمد مامونم [illegible]
او گفتم [illegible] غلام دیگر از معتمدان در ثلث اول شب [illegible]
و آن شب [illegible] و از کثرت شمعها [illegible] شمشیرهای برهنه [illegible] و بود
[illegible] عهد و میثاق بگرفت [illegible] دیگر غیر ما آنجا نبود [illegible] گفت
این عهد بر شما لازمست که هرچه شما را امر کنیم بکنید و هیچ خلاف نکنید ما همه بر آن سوگند
خوردیم گفت هر یک شمشیری بدست بگیرید و بروید تا داخل شوید بر علی بن موسی الرضا و در

حجره اش اگر او را ایستاده و یا نشسته یا خفته ببینید هیچ سخن با او مگوئید و شمشیرها بر او
میزنید و گوشت و خون و موی و استخوان و مغزش را درهم میکنید بعد از آن بساط
او را بر او میپیچید و شمشیرها را پاک میکنید و نزد من می‌آیید و برای هر کدام از شما
برای این کار ده بدره [illegible] و ده ضیعه منتخب [illegible] مستغل
مقرر کرده ام [illegible] گفت پس
شمشیرها بدست گرفتیم و برای او در حجره اش داخل شدیم دیدیم بپهلو افتاده بود و اطراف
او دست میگرداند و سخنی میگفت که ما نمیدانستیم پس غلامان شمشیرها بر او میزدند و
من شمشیر خود را نهادم و ایستاده بودم و میدیدم و گویا او میدانست چیزی را که [illegible]
بود [illegible] پس آن بساط را بر او پیچیدند و بیرون آمدند نزد مامون
گفت چه کردید گفتند آنچه فرمودی یا امیر گفت چیزی از این را [illegible] چون صبح شد [illegible]
بیرون آمد و در جای خود نشست [illegible] اظهار وفات امام علیه السلام کرد
و برای تعزیت نشست پس برخاست با برهنه سر برهنه و بیامد تا او را ببیند و من پیش او
میرفتم چون در حجره او داخل شد همهمه شنید بلرزید و بمن گفت نزد او کیست گفتم نمیدانم
یا امیرالمومنین گفت زود برو ببین [illegible] صبیح گفت ما رفتیم درون حجره و دیدیم سید
ما در محراب خود نشسته نماز میگذارد و تسبیح میکند گفتم یا امیر شخصی در محراب
نماز میگذارد و تسبیح میکند مامون بلرزید پس گفت مرا بازی داده اید لعنت کند خدا بر
شما پس بمن روی کرد و از میان جماعت گفت یا صبیح تو او را میشناسی ببین که کیست
نماز میکند پس من داخل شدم و مامون بازگشت و پیش عتبه خانه رفتم امام علیه السلام
با من گفت یا صبیح گفتم لبیک یا مولای و بر روی افتادم گفت برخیز خدا رحمت کند ترا
میخواهند که خاموش کنند نور خدا را بدهنهای خود و خدای تمام کننده است نور خود را
هر چند که کافران کاره باشند آنرا پس بازگشتم نزد مامون و دیدم که رویش سیاه شده

همچو شب تاریک گفت یا مسیح چه خبر داری گفتم یا امیر المؤمنین بخدا که او دست در حجرهٔ خود
نشسته و مرا بخوانده و چنین و چنین گفت مسیح گفت پس بنده‌های خود به بست و فرمود
در بار و کنند یعنی ببندند یا بکشند یا در یا امان برند اگر جواب بجای او جواب باشد و
گفت بگویید از خود رفته بود و بهوش آمده هرثمه گفت من شکر بسیار از خدا بجا آوردم و بخدمت
حضرت رضا علیه السلام داخل شدم چون مرا دید گفت یا هرثمه آنچه مسیح با تو گفت با کسی مگو
مگر کسی که خدای عز و جل دل او را امتحان کرده باشد برای ایمان بمحبت ما و ولایت ما گفتم
آری یا سیدی بعد از آن گفت یا هرثمه و الله ضرر نمیکنند کید ایشان هیچ بر ما تا کتاب
بمدت خود برسد یعنی عمر بسر آید و اجل برسد دلالة اخری نوفلی گفت نزد رضا علیه السلام
آمدم و او در مقطرهٔ ارزق بود سلام کردم پس نشستم و گفتم فدای تو شوم مردم را گمان است
که پدر تو زنده است گفت دروغ میگویند لعنت کند خدای برایشان اگر زنده میبود
میراثش قسمت نمیشد و زنانش را نکاح نمیکردند بلکه بخدا که چشید مرگ را چنانچه چشید
علی بن ابی طالب علیه السلام و گفت پس گفتم با او چه میفرمائی مرا گفت فرا گیر بعد پسرم محمد را
بعد از من و اما من میروم در روی زمین و باز نمیگردم از این مبارک گشت قبرهای طوس
دو قبر در بغداد و گفت گفتم فدای تو شوم کی را امید ایم دو یمین که راست گفت حجت آ
دانستن بعد از آن گفت قبر من و قبر هارون چنین است و دو انگشت بهم ضم نمود حمزه
در جائی گفت هارون از مسجد الحرام بیرون آمد از دری و رضا علیه السلام بیرون آمد از
دری پس گفت و او عبرت میگرفت بهارون چه دور است سرا او و چه نزدیک است لقاء
طوس ای طوس زود باشد که جمع کنی مرا و او را دلالة اخری مولائی از اولاد عبد صالح
موسی بن جعفر علیهما السلام گفت من و جماعتی با رضا علیه السلام بودیم در بیابانی سخت
تشنه شدیم ما و چهار پایان ما تا از هلاکت بترسیدیم رضا علیه السلام با ما گفت بیائید باین
موضع و برای ما وصف آن بگفت که آنجا آب می یابید گفت بآن موضع آمدیم و آب یافتیم

و چهار پایان را آب دادیم تا همه سیراب شدیم و هر که در آن قافله بود پس کوچ کردیم
پس ما را امر فرمود تا چشمه را بجوئیم جستیم و نیافتیم مگر پشک شتر ندیدیم از چشمه اثری
این حکایت پیش مردی از اولاد قنبر که باعتقاد خود همه صد و بیست سال از عمرش
گذشته بود و بعد کور شده آمد قنبری هم این قصه بهمین شرح بگفت و گفت من هم در
خدمت او بودم و قنبری گفت در آن وقت امام علیه السلام بخراسان میرفت دلالة اخری
محول سجستانی گفت چون بیامد یعنی نامه آورد آمد تا رضا را علیه السلام بخراسان برد من در
مدینه بودم آنحضرت داخل مسجد شد تا رسول خدا را صلی الله علیه و آله وداع کند چند بار
وداع کرد و هر بار برمیگشت بجانب قبر و آوازش بلند شد بگریه و ناله من پیش آمدم و برا او
سلام کردم جواب بداد او را تهنیت کردم گفت مرا بگذار که از جوار جدم بیرون میبرند
و در غربت بمیرم و در پهلوی هارون مدفون میشوم و گفت که من از مدینه بیرون آمدم
و در راه از پس او بودم تا در طوس بگذشت و در جنب هارون مدفون گشت دلالة
اخری ابن ابی کثیر گفت چون موسی علیه السلام وفات یافت مردم در کار او متوقف
شدند من آن سال بحج رفتم بعلی بن موسی الرضا علیهما السلام برخوردم و در دل قصدی
کردم و گفتم أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ الآیة سخن مشرکان و کفار قریش است علی الظاهر فی سورة القمر
یعنی ما یک آدمی را از خودمان پیروی میکنیم مقصود آنست که رسول را صلی الله علیه و آله
که او هم همچو ما آدمیست پیروی میکنیم پس امام علیه السلام همچو برق خاطف بر من بگذشت
و گفت من بخدا آن بشرم که واجب است بر تو مرا پیروی کنی گفتم معذرت میخواهم بسوی
خدای عز و جل و بسوی تو گفت مغفور است برای تو یعنی معذرت تو مقبول است و ذلت تو
مغفور و این حدیث را چند کس از مشایخ ما حدیث کردند از محمد بن عبد الله الکوفی باین
اسناد دلالة اخری وشا گفت که رضا علیه السلام با من گفت که من وقتی که خواستند
مرا از مدینه بیرون برند عیال خود را جمع کردم پس فرمودم بر من بگریند تا من بشنوم

پس میان ایشان دوازده هزار دینار متفرق کردم پس گفتم که من بر میگردم بعیال خود و گرز
دلالة اخری ابو محمد غفاری گفت بر من دینی گران لازم آمد گفتم دین مرا غیر سید و مولای من
علی الرضا علیه السلام ادا نکند چون صبح کردم آمدم بمنزل او و اذن خواستم اذن داد
و چون داخل شدم ابتدا بمن گفت یا با محمد ما حاجت ترا دانستیم و قضای دین تو بر ماست
و چون شب شد طعامی آوردند برای افطار بخوردیم پس گفت یا با محمد شب میروی یا میمانی
گفتم حاجتم قضا شد رفتن دوستتر میدارم گفت پس از زیر بساط خود یک قبضه زر
برگرفت و بمن داد بچراغ نزدیک شدم دیدم زر سرخ و زرد بود و اول دیناری که بدستم
آمد نقش او بدیدم بر او نوشته بود یا با محمد دینارها پنجاه تاست بیست و شش از آن
برای قضای دین تست و چهار برای نفقه عیالات چون صبح شد دینارها را تفتیش کردم آن
دینار را نیافتم و هیچ دیناری کم نیامد دلالة اخری ابن بزیع گفت نزد من دو جاریه
حامله بود نزد رضا علیه السلام نوشتم در آن باب و درخواستم که دعا کند که مرا از ایشان
دو پسر عطا شود و توقیع کرد که بکنم ان شاء الله بعد از آن نامه جداگانه بمن نوشت باین مضمون
بسم الله الرحمن الرحیم عافیت بخشد مرا خدای عز و جل و شما را بهتر عافیت خود در دنیا و
آخرت برحمت خود کارها بدست خدای عز و جل است امضا میکند در آن مقادیر خود را
چنانچه میخواهد برای تو پسری و دختری متولد میشود ان شاء الله پسر را احمد نام نه و دختر را
فاطمه برکت خدای عز و جل گفت که چنان شد و دختر و پسری زائیدند دلالة اخری
عبدالله بن مغیره گفت که من واقفی بودم و بحج آمدم بر آن اعتقاد و چون بمکه رسیدم
در آن باب چیزی در دلم گذشت بملتزم چسپیدم و گفتم خداوندا تو میدانی مطلب مرا
و ارادهء مرا پس مرا راه نما به بهترین دینها پس در دلم افتاد که نزد رضا علیه السلام آیم
بمدینه آمدم و بدر خانهء او بایستادم و با غلام گفتم با مولای خود بگو که مردی از اهل عراق
بدر ایستاده آواز او شنیدم که میگفت داخل شو یا عبدالله بن المغیره داخل شدم و چون

نزد دید گفت خدای دعای ترا اجابت نمود و ترا بدین خود هدایت کرد و گفتم گواهی میدهم
که تو حجت خدایی و امین اویی بر خلق او دلالة اخری داود بن زربی گفت که ابو الحسن
موسی بن جعفر علیهما السلام نزد من مالی بود فرستاد و پاره از آن بستد و پاره بگذاشت
و گفت هر که بطلب این بیاید و باقی را از تو طلبد صاحب تو اوست یعنی او امام و قائم
مقام بعد از من است و چون او بگذشت پسرش علی علیه السلام فرستاد که آن مال را بفرست و
آن اینقدر فرستادم دلالة اخری حسن بن علی الوشا گفت که عباس بن جعفر بن محمد
بن اشعث از من درخواست که از رضا علیه السلام درخواهم که نامهای او چون میخوانند
پاره کنند تا مبادا بدست دیگری افتد وشا گفت که امام علیه السلام پیش از آنکه من حرفی با او
بگویم بمن نوشت که بیار خود بگو که من هرگاه نامهای او را میخوانم پاره میکنم دلالة اخری
جزعلی گفت در خاطر خود قرار دادم که چون بر رضا علیه السلام داخل شوم از او بپرسم که
چند سال بر او گذشته چون داخل شدم و بنشستم دیدم که در من نظر میکرد و در روی من
تفرس مینمود بعد از آن گفت ترا چند سال گذشته گفتم فدای تو شوم این و این گفت
من از تو بزرگترم چهل و دو سال بر من گذشته گفتم فدای تو شوم بخدا میخواستم این از
تو بپرسم گفت من خود با تو گفتم دلالة اخری رضوان مدائنی گفت که او نزد رضا علیه السلام
بیرون و میخواسته از او بپرسد حال عبدالله بن جعفر را گفت که دست من بر سینه خود گذاشت
پیش از آنکه من با او چیزی گویم از آنچه در خاطر داشتم و گفت یا محمد بن آدم عبدالله امام نبود
دلالة اخری یقطینی گفت از هشام عباسی شنیدم که میگفت داخل شدم نزد ابو الحسن
الرضا علیه السلام و میخواستم که از او درخواهم که مرا تعویذی دهد از صداع و دو که مرا بپوشد یعنی دو رو
حرم مرا دو جامه عوده بخواند و دو جامه مرا بخشید از جامهای خود که در آن احرام بندم چون داخل
شدم مسئله چند داشتم آنها را بپرسیدم و آن حاجتها را فراموش کردم چون برخواستم که
بیرون آیم و خواستم او را وداع کنم گفت بنشین پیش روی او نشستم پس دست خود بر سر

من نهاد و بر من حرز ده بخواند پس دو جامه از جامه‌های خود بخواست و مرا داد و گفت اینها
احرام بند عباسی گفت و من در مکه دو جامه سعیدی طلب کردم که برای پسرم آنچه من میخواستم
در مکه بدست نیامد پس به مدینه برگشتم و بر رضا علیه السلام داخل شدم و چون وداع کردم
و خواستم بیرون آیم دو جامه سعیدی بطلبید بدان نقشی و طرحی که من میخواستم و بمن داد
دلالة اخری حسین بن موسی گفت با رضا علیه السلام بیرون رفتیم بملکی از ملکهای او و در روزی
که ابر نبود و چون بیرون آمدیم گفت بارانیها با خود برداشته‌اید گفتیم نه چه حاجت بباران است
و ابری نیست و بیم باران نداریم گفت من با خود برداشتم و خواهد بارید گفت اندک راهی پیش
نرفتیم که ابری بلند شد و بارید تا ما را آنکه خود داند رفت پس هیچکس از ما نماند که تر نشد
دلالة اخری موسی بن مهران گفت که برضا علیه السلام نوشت درخواست کرد که دعا کند
برای پسری که داشت در جواب او نوشت که خدای تعالی ترا پسری صالح بخشد پس آن پسر
بمرد و پسری از برای او متولد شد دلالة اخری هیثم نهدیدی از محمد بن الفضیل نقل کرد
که گفت در بطن مر فرود آمدم و مرا عرق مدنی در پهلو و در پا برآمد و آن علت رشته میگویند
مانند ریسمان چیزی برآید و غالباً از پا برآید در مدینه بر رضا علیه السلام داخل شدم گفت چرا
ترا دردناک می‌بینم گفتم چون ببطن مر آمدم عرق مدنی در پهلویم و پایم برآمد پس اشاره نمود
بآن یک که در پهلویم بود زیر بغل و سخنی گفت و بر او دمید بعد از آن گفت از این باکی نیست
بر تو و نظر کرد بآنچه در پایم بود پس گفت ابوجعفر علیه السلام گفت از شیعیان ما هر که مبتلا
ببلائی شود پس صبر کند خدای عز و جل برای او اجر هزار شهید نویسد من در خاطر خود گفتم
که من بخدا از این علت پا نزنم هیثم گفت همیشه آن رشته از پای او برمی‌آمد تا بمرد دلالة
اخری ابن راشد گفت باری چند برای من آمد و رسول رضا علیه السلام آمد پیش از آنکه
در نامه‌ها و تفصیل بارها نظر کنم بنزد او فرستم و با من گفت رضا علیه السلام میگوید دفتری
بمن فرست و مرا هیچ دفتری نبود در منزلم با خود گفتم بادی بگویم آنچه گمان ندارم برای تصدیق

قول او بجستم و چیزی نیافتم چون رسول خواست برگردد گفتم باش بعضی از این بارها و علامتها
بگشودم و دفتری دیدم که هیچ گمان نداشتم اما از نقد یافتم رسید دانستم که او چیزی باطل نخواهد
و فرستادم دلالة اخری ابن محمد مصری گفت ابوالحسن الرضا علیه السلام بیامد یعنی بغداد
یا نامه علی الظاهر با او نوشتم و اذن خواستم تا ببصره روم برای تجارت بمن نوشت بجای
خود باش چند آنکه خدای خواهد دو سال بماندم و تا نیا آنحضرت بیاید باز با او نوشتم و اذن
خواستم بمن نوشت بیرون رو مبارکست ترا اینک خدا امر ترا که کار تغییر می یابد گفت پس
بیرون شدم و در آن سفر خیر یافتم و در بغداد هرج و مرج شد و من از آن فتنه برستم
دلالة اخری احمد بن عبدالله بن حارث الکرخی گفت مرا فرزند نمیزیست و از ده فرزند
افزون فرزند داشتم بمردند پس بحج رفتم و نزد رضا علیه السلام رفتم بیرون آمد و او ازاری
مورد پوشیده بود بر او سلام کردم و دستش بوسیدم و مسئله چند پرسیدم پس شکایت
آن کردم که مرا فرزند نمیماند پس زمانی دراز سر بزیر انداخت و مدتی دعا کرد و بعد از آن
گفت امید دارم که باز گردی و ترا حملی باشد و ترا فرزندی آید و بعد از آن فرزندی دیگر
و بایشان تمتع یابی ایام حیات خود زیرا که خدای تعالی هرگاه خواهد که دعا اجابت کند
میکند و او بر همه چیزها قادرست گفت پس بازگشتم از حج بمنزل خود و اهل خود را که دختر
خالم بود آبستن یافتم و پسری بزائید نام او ابراهیم نهادم بعد از آن باز حامله
شد و پسری بزائید نام او محمد نهادم و کنیتش ابوالحسن ابراهیم سی و چند سال بزیست
و ابوالحسن بیست و چهار سال بعد از آن هر دو بیمار شدند و من بحج برآمدم و باز گشتم
و ایشان بیمار بودند بعد از آمدن من دو ماه بماندند پس ابراهیم وفات یافت در اول
ماه و محمد در آخر ماه و بعد از آن خود بعد از ایشان یکسال و نیم بمرد و از آن پیش او را فرزند
نمیزیست مگر ماهی چند دلالة اخری سعد بن سعد از ابی الحسن الرضا علیه السلام حدیث کند
که او نظر در مردی کرد پس با او گفت یا عبدالله وصیت کن بآنچه خواهی و مهیا باش برای

حالتی که چاره نیست از آن و چنان بود که او گفت بعد از سه روز بمرد **دلالت دیگری** عبید الله
بن محمد الهاشمی گفت روزی به مامون داخل شدم مرا بنشاند و هر کس نزد او بود بیرون
کرد پس طعام خواست بخوردیم و طیب بکار بردیم پس فرمود پرده بکشیدند پس خطاب
کرد با یکی از آنان که در پس پرده بودند یعنی از کنیزان مغنیه و گفت باشد که مرثیه کنی
برای ما آن را که در طوس است یعنی حضرت رضا را که در طوس دفن کردیم مغنیه شروع کرده
بخواند **شعر** سُقْیاً لِطُوسٍ وَمَنْ اَضْحیٰ بِها قَطِناً ٭ مِنْ عِتْرَةِ الْمُصْطَفیٰ اَبْقیٰ لَنا حَزَناً
یعنی سیراب سازد باران رحمت مر طوس را و آن کس که در آنجا ساکن گشت از عترت مصطفی که
رفت و اندوه و غم برای ما بگذاشت گفت هاشمی که پس بگریست مامون و با من گفت یا عبید الله
آیا اهل بیت من و اهل بیت تو مرا ملامت میکنند بر اینکه ابو الحسن الرضا را نصب کردم
علم یعنی نشان و آیت میان عالیان بخدا قسم که با تو حدیثی گویم از او که تعجب کنی روزی نزد
او آمدم و با او گفتم فدای تو شوم پدرانت موسی و جعفر و محمد و علی بن الحسین نزد ایشان بود
علم آنچه شده است و آنچه خواهد شد تا روز قیامت و تو وصی ایشان و وارث علم ایشانی
و علم ایشان نزد تست و مرا بتو حاجتی دست داده است گفت بگو گفتم این زاهریه حظیه
منست یعنی او را از میان زنان دوست میدارم و تقدیم مینهم بر او هیچیک از جواری
خود در او چند بار حامله شده و اسقاط میکند و حالا حامله است مرا دلالت کن بچیزی
که علاج کند بآن تا فرزند او سالم ماند گفت مترس و خاطر جمع دار از اسقاط حمل که سالم
میماند و پسری میزاید بمادر مانندتر از همه مردم و خنصری زاید در دست راست او
نه آویخته و همچنین در پای چپ خنصری زاید دارد نه آویخته و خنصر انگشت کوچکین را گویند
پس در خاطر خود گفتم گواهی میدهم که خدای عزوجل بر همه چیز قادر است پس زاهریه
بزاد پسری از همه مردم بمادرش مانندتر و در دست راست خنصری زاید داشت
نه آویخته و هم در پای چپ بر آن گونه که رضا علیه السلم وصف کرده بود پس کیست که مرا

ملامت میکند بر اینکه او را نصب کردم علم میان عالیان و حدیث زیادتی دارد و ترک
کردیم ما آن را مصنف کتاب گوید که گفت رضا علیه السلم اینجا اخبار و اعلام پدران
خود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنست زیرا که جبرئیل علیه السلم بر او نازل میساخت
خبرهای خلفا و اولاد ایشان از بنی امیه و اولاد عباس و آنچه که در ایام ایشان خواهد
شد و بر دست ایشان خواهد گذشت و لا قوة الا بالله تعالی **باب چهل و هفتم دلالت**
رضا علیه السلم در اجابت نمودن خدای عزوجل دعای او را بر بکار بن عبد الله بن
مصعب چه زبیر بن بکار چون بر او ظلم کرد احمد خراسانی گفت شنیدم از علی بن محمد
النوفلی که میگفت زبیر بن بکار را مردی از طالبین قسم داد بر چیزی میان قبر و منبر و او قسم
خورد پس مبروص شد و من او را دیدم در دو ساق و در دو قدمش برص بسیار داشت
و پدرش بکار ظلم کرد بر رضا علیه السلم در چیزی آنحضرت بر او نفرین کرد در وقت افتادن
او از قصر جعفر و گردنش بشکست و اما پدرش عبد الله بن مصعب و عهدنامه یحیی بن
عبد الله بن الحسن را پاره کرد در حضور رشید و گفت او را بکش یا امیر المومنین که
او را امان نبود و یحیی با رشید گفت که او دیروز با برادر من خروج نموده و برای رشید
اشعار او را که در آن باب گفته بود بخواند او منکر شد یحیی او را قسم داد به برائت و تعجیل
عقوبت همان وقت تب کرد و بعد از سه روز بمرد و قبرش بسیار بار بزمین فرو رفت
و چیزی دراز ذکر کرده و من از آن اختصار نمودم **باب چهل و هشتم دلالت رضا ع**
در خبری که داد او از امر خود که او بغداد را نمی بیند و بغداد او را نمی بیند و چنان شد
محمد بن ابی عباد گفت که مامون روزی با رضا علیه السلم گفت ببغداد میرویم ان شاء الله
و چنین و چنین میکنیم آنحضرت علیه السلم گفت تو داخل بغداد میشوی یا امیر المومنین پس
من چون با او بخلوت رفتم گفتم با او که از تو چیزی شنیدم که مرا اندوهگین کرده آن سخن
با او گفتم گفت یا ابا حسن و او مرا بآن کنیه میخواند بی الف و لام مرا با بغداد چه کار

بعد او نامی منیم و لیفده او مرا نمی خیند باب چهل و نهم دلالت آنحضرت علیه السلام بر اجابت
نمودن خدای عز و جل نفرین او را در آل برمک و خبر دادن او به سر ایشان چه میکند و
و بانیکه جانب رشید با و مکروهی رسید محمد بن الفضیل کفت در آن سال که هارون
بر آل برمک غضب کرد و اول جعفر بن یحیی را بکشت و یحیی را حبس کرد و بر سر ایشان
آمد آنچه آمد ابو الحسن علیه السلام در عرفه ایستاده بود و دعا میکرد بعد از آن سر زیر انداخت
از وی خبر پرسیدند کفت من خدای را میخواندم بر برمکیان بسبب آنچه با پدرم کردند امروز
خدای عز و جل دعای من در باره ایشان اجابت نمود پس چون باز کشت اندکی بگذشت
جعفر و یحیی منضرب شدند و احوال ایشان بر کشت مسافر کفت من با ابو الحسن الرضا
علیه السلام بودم در منی که یحیی بن خالد با قومی از آل برمک بگذشتند آنحضرت کفت
مسکینان اینها نمیدانند که امسال چه بر سر ایشان می آید بعد از آن کفت با وجود این عجب
که هارون و من همچو این دو ایم و دو انگشت بهم ضم نمود مسافر کفت بخدا که من معنی سخن
او ندانستم تا او را با هارون دفن کردیم موسی بن مهران کفت شنیدم از جعفر بن یحیی
که میکفت شنیدم عیسی بن جعفر بن یحیی با هارون میکفت وقتی که از رقه متوجه مکه بود یاد آ
سوکندی که خوردی در باره آل ابی طالب تو سوکند خوردی که اگر کسی بعد از موسی دعوی
امامت کند بکیرم و کردنش بزنم و اینک پسر او علی دعوی امامت میکند و مردم در او آن
اعتقاد دارند که بپدرش داشتند هارون بغضب در او دید و کفت چه صلاح دانی میخواهی
همه شان را بکشم موسی کفت من چون این شنیدم نزد امام علیه السلام رفتم و این خبر کفتم
فرمود مرا با ایشان چکار بخدا که قادر نیستند مرا بچیزی صفوان بن یحیی کفت چون
ابو الحسن موسی علیه السلام بگذشت و رضا علیه السلام سخن کرد ما ترسیدیم بر او و از آن
با او کفتیم سخن که تو امری عظیم ظاهر کردی و ما میترسیم بر تو ازین طاغی کفت هر جهد که او
بکند که او را بر من دست نیست صفوان کفت که ما را شخصی ثقه و معتمدی خبر داد که یحیی بن خالد

باطاغی

باطاغی کفت اینک علی پسر او بجای او نشسته و این امر را برای خود دعوی میکند کفت
بس نیست ما را آنچه با پدرش کردیم میخواهی همه را بکشیم و برمکیان تعصب داشتند
در دشمنی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و علیهم و ظاهر میکردند باب پنجاهم
دلالت آنحضرت علیه السلام بر خبر دادن که او با هارون در یک خانه مدفون میشود موسی
بن مهران کفت علی رضا را علیه السلام در مسجد مدینه دیدم و هارون خطبه میخواند کفت میبینی
که من و این در یک خانه مدفون میشویم محمد بن الفضیل کفت خبر داد مرا کسی که از رضا علیه السلام
شنیده بود که او هارون را در منی یا عرفات می بیند و میکوید من و هارون همچنین باشیم
و دو انگشت بهم ضم نمود و ما نمیدانستیم معنی آن چیست تا آنکه در طوس واقع شد آنچه شد
و مامون فرمود او را در جنب هارون دفن کردند باب پنجاه و یکم خبر دادن آنحضرت علیه السلام
که او بزهر کشته میشود و در جنب هارون الرشید مدفون میکردد عبد السلام هروی کفت شنیدم
که رضا علیه السلام میکفت زود باشد که من بزهر کشته شوم مظلوم و در جنب هارون الرشید
مدفون کردم و خدای عز و جل تربت مرا مختلف شیعه من و دوستان من کرده اند یعنی جای
آمد شد و تردد ایشان سازد پس هر که مرا زیارت کند در غربت من واجبست برای او که
زیارت کنم روز قیامت و بحق آنکه محمد را صلی الله علیه و آله کرامی ساخت به نبوت و برکزید
بر همه خلق که نماز نکند کسی از ایشان نزد قبر من دو رکعت مگر مستحق مغفرت کردد از جانب
خدای عز و جل روزی که او را ملاقات کند و بحق آنکه ما را اکرام کرد بعد از محمد صلی الله
علیه و آله بامامت و مخصوص ساخت بوصیت که زایران قبر من کرامی ترین وافد انند
بر خدای تعالی روز قیامت و هیچ مومن مرا زیارت نکند پس بروی او قطره از آب برسد
مگر خدای عز و جل جسد او بر آتش حرام کرداند و غالبا مراد از رسیدن قطره آب آنست
که در راه بر او باران بارد چنانچه بعد ازین صریح می آید باب پنجاه و دویم در صحت فراست
رضا علیه السلام و معرفت او باهل ایمان و اهل نفاق ابن ابی نجران کفت رضا علیه السلام

نوشت در نامه بعضی از اصحاب خود و بر من خواند که ما می شناسیم مرد را که دیدیم بحقیقت
ایمان و بحقیقت نفاق یعنی این دو صفت از او بتحقیق میدانیم باب پنجاه و سیوم در دانستن
آنحضرت علیه السلم همه لغتها و زبانها را یاسر خادم گفت ابو الحسن را علیه السلم غلامان بود
در خانه از صقالبه و رومیه و آنحضرت با ایشان نزدیک بود و شنیدم که ایشان در شب بزبان
صقالبه و رومیه سخن میکردند و میگفتند ما در بلاد خود هر سال فصد میکردیم و اینجا فصد نمیکنیم
چون صباح شد ابو الحسن علیه السلم بعضی از طبیبانرا بخواند و گفت فلانرا از فلان رگ فصد
کن و فلانرا از فلان رگ و فلانرا از فلان بعد از آن گفت ای یاسر تو فصد مکن گفت که من فصد
کردم و دستم ورم کرده و سرخ شد با من گفت ای یاسر چیست ترا خبر کردم گفت گفتم ترا فصد
مکن بیار دستت را پس دست مالید بر آن و بر سید پس وصیت کرد که تعشی نکنم غاهر افراد آنحضرت
که شب دیرگاه چیزی نخورد و من بعد از آن روزگاری بماندم که تعشی میکردم بعد از آن
غافل میشدم و تعشی میکردم پس میزد بر من غالبا مراد آنست که رگ بحرکت می آمد و ذیان
میگرفت داود جعفری گفت من با ابو الحسن علیه السلم چاشت میخوردم پس میخواند بعضی از
غلامانرا بزبان صقلبی و فارسی و من این غلامرا بکاری میفرستادم و بزبان فارسی میگفتم
او میدانست وگاه بود که سخن فارسی بر غلامش بسته بود او میگشود برای او یعنی میگفت آن
حرف را که در آن بسته شده بود و در زبان او نمیشد و ابو الصلت هروی گفت که رضا علیه السلم
با مردم بزبانهای ایشان سخن میکرد و او از همه مردم فصیحتر و داناتر بود بهمه زبانی و لغتی
روزی با او گفتم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله من عجب دارم از معرفت تو باین لغتها
با اختلاف آنها گفت یا ابا الصلت من حجت خدایم بر خلق او و خدای عز و جل کسی را حجت بر
خلق نمیگرداند که لغات ایشان نداند مگر نرسیده است قول امیر المومنین علیه السلم اوتینا
فصل الخطاب آیا فصل خطاب جز معرفت لغات هست باب پنجاه و چهارم در دلالت آنحضرت علیه
در جواب دادن مسئلها که حسن بن علی الوشا میخواست از و بپرسد پیش از آنکه بپرسد و گفت

من مسئلهای بسیار نوشته بودم پیش از آنکه قطع کنم بر ابی الحسن الرضا علیه السلم یعنی یقین کنم
بامامت او و در کتابی جمع کرده بودم از احادیثی که از پدران او علیهم السلم مروی بود
و غیر آن و اراده داشتم که در امر او حجت کنم و امامت او محقق سازم و او را بآنها امتحان
کنم پس آن کتاب در آستین نهادم و بمنزل او رفتم و جویای خلوتی بودم تا آن کتاب
باو دهم در میان نهم پس در جائی نشستم و متفکر بودم در طلب اذن دخول و جماعتی بر در خانه
نشسته بودند و سخن میکردند در این اثنا که من در فکر بودم و تدبیری میجستم برای داخل
شدن نزد او که غلامی از خانه بیرون آمد و در دستش نامه و کتابی و آواز داد که حسن بن علی الوشا
کدامست پسر دختر الیاس بغدادی من برخواستم و گفتم منم حسن بن علی چه کار داری گفت
این کتاب مرا فرموده اند بتو دهم بیا بستان از او بستدم و در گوشه رفتم و بخواندم بخدا
که در آنجا جواب هر یک یک از آن مسئلها نوشته بود پس از آن وقت قطع کردم بامامت او
و دعوی وقف ترک دادم دلالة اخری وشا گفت که رضا علیه السلم غلام خود نزد من فرستاد و گفته
آورد که فلان جامه از کار فلان جا از فلان باب برای من بفرست باو نوشتم و با رسول او
گفتم که جامه باین صفت نزد من نیست و آن بابت ثوب را من نمی شناسم رسول بازگشت و
گفت بجو آنرا باز رسول را باز گردانیدم و گفتم که از آن قسم پیش من نیست باز رسول آمد
که بجو که هست وشا گفت مردی از آن جامها بمن داده بود که برای او بفروشم و من فراموش
کرده بودم اسباب خود را تمام جستم با هر سفطی زیر جامها یافتم که آن جامه در آنجا بود و نزد او
بردم دلالة اخری له صفوان بن یحیی گفت نزد رضا علیه السلم بودم حسین بن خالد صیرفی
بر او داخل شد و گفت فدای تو شوم من میخواهم که باعوض بیرون روم گفت هر جا که عافیت
دست میدهد از دست مگذار این سخن او را واقع نساخت یعنی با نفقه نپسندید اکتفا نمود
و با آن عافیت نساخت پس بیرون رفت بجانب اعوض و راهش حرامی بزد و هر چه داشت
از مال ببرد باب پنجاه و پنجم جواب رضا علیه السلم از سوال ابی قره صاحب جاثلیق

یعنی یار و مصاحب او صفوان بن یحیی مصاحب سابری گفت ابو قره صاحب جاثلیق از
من درخواست کرد که او را بر رضا علیه السلام رسانم در این باب از او اذن خواستم گفت
او را بیاور چون در آمد بساط را بوسید و گفت همچنین قانون است در دین ما که با اشراف
زمان کنیم بعد از آن با امام علیه السلام گفت اصلحک الله چه میگویی در فرقی که دعوی کنند
و فرقی دیگر که عادل باشند بر آن گواهی دهند گفت آن دعوی ایشان رواست گفت پس
اگر آن فرقی دیگر دعوی کنند و غیر ایشان بر آن گواهی ندهند گفت ایشان را چیزی نیست
یعنی دعوی ایشان صورت و صحت ندارد گفت حالا ما دعوی میکنیم که عیسی علیه السلام روح
خدا و کلمه اوست و مسلمانان با ما موافقند و بر این دعوی شاهد و مسلمانان دعوی میکنند
که محمد صلی الله علیه و آله نبی است و ما با ایشان موافق و متفق نیستیم و آنچه ما بر آن اجماع
کرده ایم بهتر است از آنچه در آن افتراق و اختلاف کرده ام رضا علیه السلام گفت نام
تو چیست گفت یوحنا گفت یا یوحنا ما ایمان داریم بعیسی که او روح و کلمه خداست آن عیسی
که ایمان داشت بمحمد صلی الله علیه و آله و بشارت داد باو و اقرار میکرد بر خود که او بنده است
و مربوب نه رب اگر آن عیسی که نزد تو روح خدا و کلمه اوست نه آنست که او ایمان داشت
بمحمد صلی الله علیه و آله و بشارت داد باو و نه آنست که اقرار داشت خدا را عز و جل بعبودیت
و ربوبیت پس ما از او بیزاریم پس چگونه اجماع کرده ایم پس برخواست و با صفوان گفت بر خیز
ما را هیچ کار نبود باین مجلس بیاییم **باب پنجاه و ششم در ذکر آنچه رضا علیه السلام با آن متکلم
شد با یحیی بن الضحاک سمرقندی در امامت نزد مامون** محمد بن یحیی الصولی گفت از رضا
علیه السلام خبری حکایت میکنند بالفاظ مختلف روایت آن باسنادی که عمل کنم بر آن بمن
نرسیده است و الفاظ راویان مختلف است در آن باب اما من مضمون آن می آورم چه بعضی
الفاظ آن مختلف است مامون در باطن خود دوست میداشت که برای رضا علیه السلام سقطات
بجوید یعنی لغزشها از او ظاهر شود و میخواست مردم در بحث و حجت بر او غالب آیند هر چند

غیر این

غیر این ظاهر میکرد و پس فقها و متکلمان نزد او مجتمع شدند با ایشان پنهانی گفت تا با او در
امامت مناظره کنند رضا علیه السلام با ایشان گفت یکی را از خود اختیار کنید که لازم شود
بر شما آنچه لازم آید بر او پس راضی شدند بمردی معروف به یحیی بن الضحاک سمرقندی و در
خراسان مثل او نبود رضا علیه السلام باو گفت یا یحیی بپرس آنچه میخواهی گفت در امامت
سخن میکنیم چگونه دعوی کرده میشود برای کسی که امامت نکرده و ترک داده میشود آنکه امامت
کرده و رضا بآن واقع شده یعنی ابابکر در مرض الموت حضرت رسول صلی الله علیه و آله امامت
نماز کرد و برای مردم علی ما زعم العامه پس چرا امام و خلیفه او نباشد حضرت رضا علیه السلام
گفت مرا خبر ده از کسی که او تصدیق کند دروغ گو را بر خود یا تکذیب کند راست گو را
خود یعنی علی الظاهر دروغی خود بر خود بسته است و افترا نموده و قبول دارد که آن دروغ است
داد و دروغ گفته است یا راستی گفته است از حال خود و یحیی اقرار کرده است و حالا قبول
میکنند و آنرا دروغ و خود را دروغ گو میدانند آیا او بر حقست و بر صواب یا بر باطل است
و بر خطا یحیی ساکت شد مامون باو گفت جواب بده گفت مرا معاف دارد امیر المومنین
از جواب او پس مامون گفت یا ابا الحسن مرا عارف گردان بغرض یا فرض در این مسئله
گفت ناچار است یحیی را که از جانب امامان خود خبر دهد که ایشان بر خود دروغ بسته یا
راست گفته اند اگر اعتقاد آن دارد که دروغ گفته اند پس دروغ گو را امامت نبود و اگر
گوید راست گفته اند پس اول ایشان گفت مرا والی ساختید یا والی شدم بر شما و من بهتر
از شما نیستم و آن بهتر از او گفت بیعة ابی بکر فلتة واقع شد یعنی ناگاه نه از روی تامل و تدبر
و صواب پس هر که مثل آن باز گردد او را بکشید پس بخدا که راضی نشد برای کسی که مثل
آن کار کند مگر بکشتن پس هر که بهترین مردم نیست و بهتر بودن بعضی چند جدا شماز
بصفات کمال مثل علم و جهاد و سایر فضایل و آنها در او نیست و کسی که بیعت او فلته واقع
شده و هر که مثل آن کند واجبست بکشتندش چگونه قبول میشود عهدی که غیر کند یعنی

خلافت برای دیگری وصیت کند و صورت حال این باشد و بعد از آن بر جعفر بگو بدکه
مرا شیطانی هست که متعرض میشود مرا اگر مرا بگردانید و میل دهد راست سازید شما و اگر
خطا کنم راه نمائید شما پس ایشان امام نباشند بقول خودشان اگر راست گفته‌اند
یا دروغ گفتند پس یحیی را درین جوابی نبود و مامون از کلام او در عجب شد و گفت یا
ابا الحسن در روی زمین کسی نیست که این را چنین خوب داند بجز تو **باب پنجاه و هفتم**
در آنچه رضا علیه السلام با برادرش زید گفت وقتی که بر اهل مجلس او افتخار کرد و آنچه
گفت در باب آنکه با شیعه معاشرت بد میکنند از اهل بیت او و پس جواب ایشان
فیداده حسن وشا گفت که من در خراسان با رضا علیه السلام بودم در مجلس او و زید بن
موسی حاضر بود و روی کرده بود بجماعت اهل مجلس و بر ایشان افتخار میکرد و میگفت ما
و ما و رضا علیه السلام روی بقومی داشت و با ایشان سخن میکرد گفتار او بشنید روی باو کرد
و گفت یا زید آیا ترا بازی داده است و مغرور کرده است سخن ناقلان کوفه که فاطمه علیها السلام
فرج خود را محفوظ نمود پس خدای عز و جل ذریت او را بر آتش حرام کردانید پس بخدا که این
نیست مگر حسن و حسین و آنچه شکم او برآید و اما اینکه موسی بن جعفر علیهما السلام خدا را اطاعت
کند و روز روزه دارد و شب بر پا باشد و تو نافرمانی کنی خدا را بعد از آن هر دو روز قیامت
بیائید یکسان از این قرار تو عزیزتر باشی بر خدای عز و جل از او و بدرستی علی بن الحسین علیهما السلام
میگفت نیکوکار ما را دو اجر است و بدکار ما را دو چندان عذابست وشا گفت پس امام
بمن ملتفت شد و گفت یا حسن چگونه میخوانید این آیه را قال یا نوح انه لیس من اهلک
انه عمل غیر صالح گفتم بعضی مردم چنین میخوانند که انه عمل غیر صالح یعنی عمل نطفه فی سورة هود
با نطفه و عمل بغیر و هر که چنین میخواند او را از پدر نفی میکنند یعنی میگوید پسر کسی دیگر بود زیرا
که بنا بر قرائت اینها معنی اینست که او کار زاده کسی بود که نه صالح بود گفت کلا و حاشا
او پسر او بود و لیکن چون معصیت کرد خدا را عز و جل او را از پدرش نفی کرد همچنین

علیه السلام شنیدم از پدرش حدیث میکرد که اسمعیل با صادق علیه السلام گفت ای پدر چه میگوئی
فی سورة النساء در گناه کاران از ما و از غیر ما بخوانید که لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب من یعمل
سوءا یجز به حسن بن الجهم گفت نزد رضا علیه السلام بودم و زید برادرش آنجا بود و
او با او میگفت یا زید از خدا بپرهیز که ما رسیدیم بمنزلتی که رسیدیم بتقوی و پرهیزکاری
پس هر که از خدا نپرهیزد و پاس فرمان او ندارد از ما نیست و ما از و نیستیم یا زید بخود
کن از آنکه خوار گیری کسی را که با وحدت میکنی از شیعه ما پس فوت برود و یار نمید شیعه را
مردم دشمن داشتند و خون ایشان و مال ایشان حلال دانستند برای آنکه محب ما اند و اعتقاد
بولایت ما دارند پس اگر تو با ایشان بد کنی بر خود ظلم کرده و حق خود باطل ساخته ابن الجهم
گفت پس بمن التفات نمود و گفت یا بن الجهم هر که مخالفت کند دین خدا را من از و بیزارم
شوم هر کس باشد از هر قبیله که باشد و هر که با خدا دشمنی کند با او دوستی مکن هر که باشد
و از هر قبیله باشد من گفتم یا بن رسول الله کیست که با خدا دشمنی کند گفت هر که او را معصیت
کند ابراهیم بن محمد الثقفی گفت که شنیدم از رضا علیه السلام که میگفت هر که دوست دارد
عاصی را او عاصیست و هر که دوست دارد مطیع را او مطیعست و هر که اعانت کند ظالم را
او ظالمست و هر که فرو گذارد ظالمی را او عادلست میان خدای و کسی خویشی نیست و نیابد
کسی ولایت خدا را مگر بطاعت و بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله با پسران عبد المطلب
فی سورة المؤمنون گفت اعمال خود را بیارید نزد من نه انساب و نه احساب خود را خدای تبارک و تعالی گفت
فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَلَآ اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَلَا یَتَسَآءَلُوْنَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِیْنُهٗ
فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهٗ فَاُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا اَنْفُسَهُمْ
فِیْ جَهَنَّمَ خَالِدُوْنَ موسی بن علی القرشی از رضا علیه السلام روایت کرد که گفت بر داشته
شده قلم از شیعه ما گفتم یا سیدی از چه روی گفت زیرا که بر ایشان عهد گرفته شده بتقیه
در دولت باطل مردمان ایمنند و ایشان ترسانیده میشوند و ایشان را در باره ما کافر

ببینند و ما را دوست دارند و بار و ایشان کافر شده اند و ایشان را بسبب ما میکشند و ما بسبب
ایشان نمیکشند و هیچکس از شیعهٔ ما نیست که ارتکاب گناهی کند یا خطائی که او را اندوه
نمی رسد که کفارهٔ گناهان او را از و پاک کند هرچند او گناهان کرده باشد بعدد قطرات
باران و سنگریزه و ریگ و خار و درخت و اگر او را در خود ششمی نرسد در اهل
و مالش برسد و اگر در امر دنیای او چیزی نرسد که بآن غمگین گردد در خواب خیالی و خوابی
چند او را نموده شود که بآن غمگین گردد و آن باعث تخلیص او از گناهان گردد محمد
بن سنان گفت که رضا علیه السلم گفت که ما اهل بیتیم که واجب شده حق ما بسبب رسول
خدا صلی الله علیه و آله پس هر که برسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد حقی را و عده
مردها را از خود مثل آن او را حقی نیست مردی با رضا علیه السلم گفت والله بر روی
زمین کسی نیست که پدرش از پدر تو بهتر باشد گفت تقوی ایشان را شریف
کردانید و طاعت خدا ایشان را تفضیل داد و دیگری گفت بخدا که تو بهترین مردمانی
گفت قسم مخور ای مرد از من بهتر آنکس است که تقوی خدا بیشتر دارد و بر او اطاعت
بیشتر کند بخدا منسوخ نشد این آیه که وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ
أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ابو ذکوان گفت از ابراهیم بن العباس شنیدم که میگفت
از رضا علیه السلم شنیدم که میگفت

في سورة الحجرات

باب پنجاه و هشتم

در اسبابی که برای آن حضرت رضا را علیه السلم بزهر شهید کرد محمد بن سنان گفت
من نزد مولی خود رضا علیه السلم بخراسان بودم و او را مامون بجانب راست خود می نشاند
وقتی که در بار عام می نشست روز دوشنبه و پنجشنبه گفتند مردی از صوفیه دزدی
کرده است فرمود حاضر کنندش چون در او نظر کرد او را دید متقشف میان دو چشمش

ناشناسیم و بد گفت چه بد حالیست این آثار نیکو و این فعل قبیح ترا با زادی نسبت
میکنند با این آثار نیکو و ظاهر چنین گفت که در تو می بینم گفت آن کار نه بخطیئه اما کردم
نه باختیار وقتی که حق مرا از خمس و از فی ندادی مامون گفت کدام حق تراست در خمس
و فی گفت خدای عز و جل خمس را شش قسم کرده و گفته وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ
فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ
إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ الآية یعنی هر چیز که غنیمت بگیرید خمس آن مر خدا راست و مر رسول را
و خویشان را و یتیمان و مسکینان و راه روان که در سفر وا شده اند و بی چیز و در مانده
شده اند و فی را نیز شش قسمت کرده و گفته مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ
الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ
كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ و گفت صوفی که تو حق من ندادی و من ابن
السبیلم و ستم از همه جا گسیخته و مسکینم و در سفر و بی چیزی و ابن سبیلم و از حاملان قرآنم
یعنی قرآن میخوانم و میدانم مامون گفت من معطل خواهم کرد حدی از حدود خدا را
در باره دزد و با این افسانها که تو میگوئی صوفی گفت اول خود را پاک کن پس دیگری را
و اول خود را حد بزن و بعد از آن دیگری را مامون بحضرت رضا علیه السلم ملتفت شده
گفت این چه میگوید گفت میگوید مال او دزدیده شد او نیز دزدید مامون سخت در غضب شد
و بعد از آن با صوفی گفت بخدا دستت ببرم صوفی گفت تو دست من میبری و تو عبد منی
گفت ویلک از کجا عبد تو شدم گفت زیرا که مادرت از مال مسلمانان خریده شده پس تو
بندهٔ همه خلقی که در شرق و غرب اند تا ترا آزاد کنند و من ترا آزاد نکرده ام و بعد از آن
بخمس دست رسانیدی نه حق آل رسول را دادی و نه حق من و امثال مرا و دیگر آنکه خبیث و
ناپاک نتواند خبیثی مانند خود را پاک کرد و نه ناپاکی ناپاک میتواند پاک کردن و هر که بر او حدی
بجهت حدی بزند دیگری نتوانند تا اول خود را از آن نشنیده که خدای عز و جل گفته

في سورة الانفال

في سورة الحشر

فی سورة البقرة
أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
یعنی مردم را میفرمایید به نیکوکاری و خود را فراموش میکنید و شما کتاب میخوانید آیا
نمیفهمید وقتی اندیشید مامون بر رضا علیه السلام التفات نمود و گفت چه میفرمایی در باره
فی سورة الانعام
این گفت خدای جل جلاله با محمد صلی الله علیه و آله گفت قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ یعنی
خدایراست حجت بالغه و رسا و آن آنست که بجاهل میرسد پس میداند آنرا بجهل خویش
چنانچه عالم میداند آنرا بعلم خویش و دنیا و آخرت بحجت قایمند و اینمرد حجت آورد پس
مامون فرمود صوفی را رها کردند و از مردم محتجب شد یعنی بیرون نیامد و مشغول بکار حضرت
رضا علیه السلام گشت تا او را زهر خورانید و هلاک کرد و او فضل بن سهل و جماعتی از شیعه را
کشته بود و مصنف کتاب گوید این حدیث چنانچه حکایت کردم روایت شده و من از
عهده صحت آن بریم ریان بن شبیب خالوی معتصم برادر ماردة گفت چون مامون
خواست که بیعت برای خود بستاند بخلافت و برای رضا علیه السلام بولایت عهد و برای
فضل بن سهل بوزارت فرمود سه کرسی نهادند و بر او نشستند و مردم را بار دادند
می آمدند و بیعت میکردند باین طور که دست راست بر دست ایشان میزدند از بالای
ابهام تا خنصر و بیرون میرفتند تا در آخر همه جوانی از انصار بیعت کرد از بالای خنصر تا بالای
ابهام رضا علیه السلام تبسم نمود پس گفت اینها همه با ما بیعت کردند بفسخ بیعت مگر این جوان
که او بیعت بعقد کرد مامون گفت فسخ بیعت کدام است و عقد بیعت کدام است گفت عقد
بیعت از بالای خنصر تا بالای ابهام بود و فسخ بیعت از بالای ابهام تا بالای خنصر مردم
در هم شدند و مامون فرمود که بیعت از سر گیرند چنانچه رضا علیه السلام فرموده بود و مردم
گفتند چگونه مستحق امامت باشد کسی که عقد بیعت نداند البته آنکه دانسته اولی تر باشد
از آنکه ندانسته پس این باعث شد مامون را که آنحضرت را زهر خورانید احمد بن علی الانصاری
گفت از ابا الصلت هروی پرسیدم که چگونه مامون را دل داد که رضا را علیه السلام بکشت

گفتم با علی رضا علیه السلام یا ابن رسول الله چه میگویی در حدیثی که اهل حدیث روایت میکنند
که مومنان زیارت میکنند پروردگار خود را از منزلهای خود در بهشت گفت یا اباالصلت
خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود را تفضیل داد بر جمیع خلق خود از انبیا و ملائکه و طاعت او را
طاعت خود گردانید و بیعت با او بیعت خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود
گفت مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ یعنی هر که رسول را اطاعت کند اطاعت خدا کرده است
فی سورة الفتح
و گفت إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ یعنی آنکه
با تو بیعت میکنند با خدای بیعت کرده اند دست خدای بالای دستهای ایشانست و نبی
صلی الله علیه و آله گفت مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ و درجه نبی
صلی الله علیه و آله در بهشت بلندترین درجاتست پس هر که زیارت کند او را در درجه او در
بهشت از منزل خود بتحقیق زیارت کرده است خدایرا تبارک و تعالی گفت راوی گفتم
یا ابن رسول الله پس چه معنی دارد آن خبر مروی که ثواب لا اله الا الله نظر بروی خداست
گفت یا اباالصلت هر که خدایرا وصف کند بروی چون سایر روها کافر است و لیکن روی
فی سورة الرحمن
خدا انبیا و رسل و حجج او یند صلوات الله علیهم که بایشان روی بسوی خدای عز و جل و بدین او
و معرفت او می آورند و خدای عز و جل گفت كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ
ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ یعنی هر که بر روی اوست فانیست و روی پروردگار تو باقیست
فی سورة القصص
و گفت كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ یعنی همه چیز نابودست مگر روی او و تعالی پس نظر بانبیا خدا
و رسل و حجج او علیهم السلام در درجات ایشان ثواب عظیمی است برای مومنان روز قیامت و
پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت هر که دشمن دارد اهل بیت و عترت مرا نبیند مرا و نبینم من او را
روز قیامت و گفت در میان شما بعضی مرا نبیند بعد از آنکه از من مفارقت کنند یا اباالصلت
خدای تبارک و تعالی وصف کرده نشود بمکانی و دریافته نشود بدیده ها و اندیشها گفت راوی گفتم
یا ابن رسول الله با من بگو بهشت و دوزخ امروز مخلوق اند گفت آری و رسول خدا صلی الله علیه و آله

داخل بهشت شده و دوزخ دیده وقتی که او را باسمان بالا بردند گفتم جماعتی میگویند که بهشت
و دوزخ مقدر شده و هنوز مخلوق نشده‌اند گفت ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم
هر که منکر شود خلق بهشت و دوزخ را تکذیب کرده است نبی را صلی الله علیه و آله و تکذیب
کرده است ما را و او از ولایت ما بهره ندارد و در نار جهنم مخلد ماند خدای عز و جل گفت هٰذِهِ
جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ و نبی صلی الله علیه
و آله گفت وقتی که او را باسمان عروج دادند که جبرئیل علیه السلام دست من گرفت و مرا داخل
بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد خوردم آن نطفه شد در صلب من چون بزمین فرود آمدم
با خدیجه مواقعه نمودم بفاطمه علیها السلام حامله شد پس فاطمه حورا انسیه است یعنی هم حور و هم
انسانست و هرگاه من مشتاق میشوم ببوی بهشت دخترم فاطمه را می بویم روایت میکند از علی
بن موسی الرضا علیهما السلام از پدرش از پدرانش از امیر المؤمنین علیهم السلام که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفت خدای عز و جل گفت ایمان نیاورده است بمن کسی که تفسیر کند برای
خود کلام مرا و نشناخته است مرا کسی که تشبیه کند مرا بخلق من و بر دین من نیست هر که قیاس
کار برد در دین من روایت میکند که رضا علیه السلام بقبری از قبور اهل بیت خود گذشت و دست
خود بران قبر نهاد و گفت بَدَتْ قُدْرَتُكَ وَلَمْ تَبْدُ هَيْئَتُهُ فَجَهِلُوكَ وَقَدَّرُوكَ
وَالتَّقْدِيرُ عَلَى غَيْرِ مَا بِهِ وَصَفُوكَ وَإِنِّي بَرِيءٌ يَا إِلٰهِي مِنَ الَّذِينَ بِالتَّشْبِيهِ طَلَبُوكَ
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ إِلٰهِي وَلَنْ يُدْرِكُوكَ فَظَاهِرُ مَا بِهِمْ مِنْ نِعْمَتِكَ دَلِيلُهُمْ عَلَيْكَ
لَوْ عَرَفُوكَ وَفِي خَلْقِكَ يَا إِلٰهِي مَنْدُوحَةٌ أَنْ يَتَنَاوَلُوكَ بَلْ سَوَّوْكَ بِخَلْقِكَ
فَمِنْ ثَمَّ لَمْ يَعْرِفُوكَ وَاتَّخَذُوا بَعْضَ آيَاتِكَ رَبًّا فَبِذَلِكَ وَصَفُوكَ تَعَالَيْتَ
رَبِّي عَمَّا بِهِ الْمُشَبِّهُونَ نَعَتُوكَ روایت میکند که قومی از ماوراء النهر نزد ابو الحسن
علیه السلام آمدند گفتند آمده‌ایم تا از تو مسئله بپرسیم اگر جواب دهی ما را دانا دانیم که تو
عالمی گفت بپرسید گفتند ما را از خدای خبر ده که کجا بود و چگونه بود و بر چه چیز اعتمادش بود گفت

فی سورة الرحمن

خدای

۲۳۹

گفت خدای عز و جل چگونگی را چگونگی کرده آفریده است پس او بی چگونگی است و کجا را کجا
کرده است پس او را نتوان گفت کجا بود و اعتمادش بر قدرت خود بود یعنی بر ذات خود
زیرا که قدرت از صفات ذات خداست عز و جل روایت میکند مفید این مضمون که خدای
عز و جل اشیا را بقدرت خلق کرده نه باین معنی که قدرت غیر اوست و آلت خلق بوده بلکه بمعنی
که در خلق اشیا قادرست نه ضعیف و عاجز و او بذات قادرست نه بقدرتی زاید بر ذات
حسین بن بشار گفت از رضا علیه السلام پرسیدم آیا خدای تعالی میداند چیزی را که نشده است
که اگر بشود چگونه خواهد بود گفت خدای عز و جل دانا است باشیا پیش از بودن اشیا میفرماید
إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و باهل دوزخ گفته است وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا
عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ یعنی اگر باز گردانیده شوند بدنیا باز مخالفت و معصیت کنند
و ایشان دروغ گویانند و چون ملائکه گفتند در مقام تعجب از خلق آدم و خلیفه گردانیدن او
در زمین أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ
لَكَ یعنی آیا در زمین کسی را خلیفه میکنی که در او فساد میکند و خونها میریزد و ما تسبیح
میکنیم بحمد تو و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی در جواب گفت إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ یعنی میدانم
آنچه شما نمیدانید پس همیشه علم خدای سابق بود بر اشیا و قدیم بود پیش از خلق اشیا و همچنین
خدای ما همیشه دانا و شنوا و بینا بود حضرت رضا علیه السلام در دعا میگفت سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ
الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَأَتْقَنَ مَا خَلَقَ بِحِكْمَتِهِ وَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ مَوْضِعَهُ بِعِلْمِهِ
سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ حسین بن خالد گفت از رضا علیه السلام شنیدم که میگفت همیشه خدای عز
و جل عالم و قادر و حی و قدیم و سمیع و بصیر بود گفتم یا ابن رسول الله قومی میگویند همیشه
عالم بود بعلم و قادر بود بقدرت و زنده بود بحیات و قدیم بود بقدم و سمیع بود بسمع و بصیر
بود ببصر گفت هر که این قول گوید و آنرا دین خود کرده اند با خدای عز و جل خدایان دیگر کرده باشد

فی سورة الجاثیة
فی سورة الانعام
فی سورة البقرة
الیف

و او را از ولایت ما بهره نیست پس گفت خدای عز و جل همیشه عالم و قادر و حی و قدیم و سمیع
و بصیر بود بذات خود و خدای تعالی منزه است از آنچه مشرکان و مشبهان میگویند صفوان بن یحیی
گفت با ابو الحسن علیه السلام گفتم که مرا خبر ده که اراده از خدای عز و جل است یا از مخلوق گفت اراده
مخلوق ضمیر است و خطره و آنچه در خاطر او می افتد از کار بعد و اما اراده خدای عز و جل پدید آوردن
چیزیست غیر این نیست زیرا که او اندیشه نمیکند و در خاطر نمیگذراند و تفکر نمیکند و این صفات
از او منفی است که این صفات خلقیست پس اراده خدا کردنست و پس میگوید کن فیکون میشود
بی لفظی و بی نطقی بزبان و بی اندیشه و تفکر و این حال را چگونگی نیست چنانکه او را
چگونگی نیست حسین بن خالد گفت با رضا علیه السلام گفتم یا ابن رسول الله مردمان روایت
میکنند که رسول خدا گفته است که خدای آدم را بر صورت خود خلق کرد گفت خدا بکشد ایشان
اول حدیث را انداخته اند رسول خدا دو مرد را دید یکدیگر را دشنام میدادند این یکی
با آن دیگری میگفت قَبَّحَ اللهُ وَجْهَكَ وَ وَجْهَ مَنْ اَشْبَهَكَ یعنی زشت کند خدای
روی ترا و روی کسی که بتو ماند گفت یا عَبْدَ اللهِ لا تَقُلْ هذا لِاَخِیكَ فَاِنَّ اللهَ
عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلى صُورَتِهِ یعنی چنان مگو با برادر خود که خدای تعالی آدم را
بر صورت او آفرید محمد بن عبیده گفت از رضا علیه السلام پرسیدم چه معنی دارد قول
خدای تعالی یا اِبْلِیسُ ما مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ گفت یعنی آنچه
او را بقدرت و قوت خود خلق کردم مصنف کتاب میگوید که از بعضی از مشایخ شیعه
شنیدم در این آیه میگفت که ائمه علیهم السلام بر لفظ خلقت وقف میکرده اند بعد از آن
میخوانده اند بِیَدَیَّ اَسْتَکْبَرْتَ اَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالِینَ یعنی بقدرت من سرکشی کردی
یا تو خود عالی مرتبه گفت این مثل آنست که کسی گوید بِسَیْفِی تُقاتِلُنِی وَ بِرُمْحِی تُطاعِنُنِی
یعنی بشمشیر من با من جنگ کنی و بنیزه من مرا میزنی ابو الحسن رضا علیه السلام در قول حق
تعالی یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ گفت حجابیست از نور برداشته میشود و مومنان در

فی سورة ص

ایضا

فی سورة القلم

کرده بود با من گفت یا ابا صلت مردم چیزی نخورده اند گفتم یا سیدی که چیزی میخورد اینجا و تو
با این حالتی پس راست نشست و گفت سفره بیارید و هیچکس را از حشم نماند مگر ایشان را
بر سفره نشاند و یک یک را تفقد مینمود و چون بخوردند گفت خوردنی بجای زنان ببرید
ببرند چون از خوردن فارغ شدند آنحضرت از خود برفت و ضعیف گشت پس آواز
بلند شد و کنیزکان و زنان مامون بیامدند پا برهنه و سر برهنه و ویلا میکردند و بطوس
و مامون آمد سر و پا برهنه و بر سر میزد و ریشش بدست گرفته تاسف میخورد و میگریست
و اشک بر گونه اش میدوید پس بر سر رضا علیه السلام بایستاد و آنحضرت بهوش آمد
گفت یا سیدی بخدا نمیدانم که کدام ازین دو مصیبت بر من بزرگتر است فراق تو و فقدان
تو یا تهمت مردمان مرا که با تو حیله کردم و ترا کشتم راوی گفت آنحضرت چشم بسوی او
بر داشت پس گفت نیکو معاشرت کن یا امیر المومنین با ابو جعفر که عمر تو و عمر او همچنین است
و دو دست را بهم پیوست در همان شب بگذشت چون صبح شد خلق مجتمع شدند و گفتند
این او را کشته است و حیله کرده است و گفتند پسر رسول خدا کشته شد و سخن بسیار شد
و آواز و نفیر بلند شد و محمد بن جعفر بخراسان آمده بود و در امان مامون و عم رضا علیه السلام
بود مامون با او گفت یا با جعفر بیرون شو بر مردم و اعلام کن که ابا الحسن را امروز بیرون
نمی آورند و کاره بود که او را بیرون آورد و پیش فتنه شود پس محمد بن جعفر بیرون آمد و گفت
ای مردمان متفرق شوید که ابا الحسن را امروز بیرون نمی آورند مردم متفرق شدند و در
شب آنحضرت را غسل دادند و دفن کردند علی بن ابراهیم گفت و یاسر با من سخنی گفت
که دوست نمیدارم در کتاب یاد کنم **باب شصت و دویم آنچه ابو الصلت هروی**
گفت در وفات رضا علیه السلام و آنکه او را انگور زهر داده شد علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدرش روایت کرده و او از ابو الصلت هروی که گفت پیش روی حضرت رضا
علیه السلام ایستاده بودم با من گفت یا ابا الصلت داخل این قبه شو که هارون در آنست

و از چهار جانب آن خاک بردار و نزد من آر گفت که رفتم و آوردم چون پیش او
ایستادم گفت این خاک را بمن ده و از جانب در برگرفته بودم بدادم بگرفت و بو
کرد و بینداخت پس گفت زود باشد که اینجا قبر من حفر کنند و سنگی ظاهر شود که اگر هر
کلنگ که در خراسانست جمع کنند نتوانند آنرا بر کردن بعد از آن در آن خاک که از
جانب پا بود و آن خاک که از جانب سر بود مثل این گفت بعد از آن گفت این خاک را بده
که از تربت منست پس گفت زود باشد که در این موضع قبر من بکنند پس بفرما ایشانرا
که هفت پایه تا پایین برونند و ضریح شق کنند و اگر ابا کنند و لحد کنند پس بفرما که لحد را
دو ذراع و یک شبر کنند که خدای تعالی برای من وسیع میکند آنچه خواهد و چون این کرده
جانب سر من تری می خواهی دید پس متکلم شو بکلامی که ترا تعلیم میکنم که آب خواهد جوشیدن
تا لحد پر شود و در آن ماهیان خرد می بینی این نان که بتو میدهم برای آنها خرد کن که
برچینند آنرا و چون از نان هیچ نماند ماهی بزرگ بیرون می آید و ماهیان خرد را برچیند
تا هیچ نماند پس غایب میشود و چون غایب شد دست بر آب بنهی و کلامی که ترا تعلیم
میکنم میگویی که آب فرو میرود و هیچ نمیماند و این کار نکنی مگر در حضور مامون بعد از آن
گفت یا ابا الصلت فردا من بر این فاجر داخل میشوم اگر بیرون آمدم و سر نپوشیده ام
سخن کن که با تو سخن میکنم و اگر سر پوشیده ام با من سخن مکن ابو الصلت گفت چون
صباح کردیم جامهای خود را پوشید و نشست در محراب خود و انتظار میبرد و در این اثنا غلام
مامون داخل شد و با او گفت امیرالمومنین ترا میخواند پس نعلین در پا کرد و ردا پوشید و برخاست
و میرفت و من از پس او بودم تا بر مامون داخل شد و پیش او طبقی بود و در او انگور و
طبقها از میوه و در دست خوشه انگور داشت پاره از آن خورده و پاره مانده و چون رضا
علیه السلم بدید برجست و دست در گردن او کرد و میان دو چشمش بوسید و با خود
نشاند پس آن خوشه را باو داد و گفت یا ابن رسول الله انگوری ازین نیکوتر ندیده ام رضا

علیه السلم گفت بسا باشد انگوری خوب باشد از بهشت بود و گفت ازین انگور بخور رضا
علیه السلم گفت مرا معاف دار ازین گفت نه البته باید خوردن چه مانعست ترا اگر متهم
میدانی بچیزی پس خود از آن خوشه بخورد و باو داد و آنحضرت سه دانه از آن بخورد پس
بینداخت و برخاست مامون گفت کجا میروی گفت آنجا که تو مرا فرستادی و بیرون آمد
سر پوشیده پس من با او سخن نگفتم تا بخانه درآمد پس فرمود در را ببستند و بر فراش
بخفت و من در صحن سرای ماندم ایستاده و مهموم و محزون در این اثنا ناگاه جوانی خوش رو
داخل شد قطط الشعر یعنی کوتاه موی و جعد شبیه ترین همه مردم برضا علیه السلم پیش دویدم
و گفتم از کجا داخل شدی و در بسته است گفت آنکه مرا از مدینه در این وقت آورد او مرا
درین سرای در بسته داخل کرد گفتم تو کیستی گفت من حجت خدایم بر تو یا ابا الصلت من محمد
بن علیم بعد از آن بجانب پدر رفت و داخل شد و مرا نیز فرمود با او داخل شدم چون رضا
علیه السلم او را بدید برجست و دست در گردن او کرد و او را بر سینه خود نهاد و میان
دو چشمش بوسه داد پس او را در فراش خود کشید و محمد بن علی بر روی او افتاد و او را
میبوسید و پنهان سخنی میگفت که من نفهمیدم و دیدم بر دو لب رضا علیه السلم کفی بود از
برف سپیدتر دیدم ابا جعفر آنرا بزبان می لیسید پس دست خود میان جامه و سینه
او کرد و چیزی بیرون آورد مانند گنجشک و فرو برد آنرا پس از آن رضا علیه السلم بگذشت
و ابو جعفر علیه السلم با من گفت برخیز یا ابا الصلت و مغتسل و آب از خزانه بیار گفتم در خزانه
نه مغتسل است و نه آب گفت آنچه من میفرمایم بکن پس داخل خزانه شدم مغتسل و آب آنجا
بود بیاوردم و جامهای خود را بر زدم که آنحضرت را بشویم گفت دور شو یا ابا الصلت که کسی
دیگر هست که مرا یاری میدهد پس او را بشست پس با من گفت داخل خزانه شو و سفطی که
در آن کفن و حنوط است بیار من داخل شدم سفطی دیدم و هیچ پیش از آن آنجا در خزانه ندیده
بودم بیاوردم او را کفن کرد و نماز گزارد پس با من گفت تابوت بیار گفتم نزد نجار روم

تا تابوت بسازد گفت برخیز که در خزانه تابوتی هست پس در خزانه شدم تابوتی دیدم که
هرگز ندیده بودم چون آوردم پس رضا را علیه السلام برگرفت بعد از آنکه بر او نماز کرده در
تابوت نهاد و دو قدمش راست داشت و دو رکعت نماز گذارد و فارغ نشده بود که
تابوت هوا گرفت و سقف خانه شکافته شد و تابوت بیرون رفت من گفتم ای پسر رسول
خدا حالا مامون می آید و از رضا علیه السلام میخواهد چه کنیم گفت ساکت باش که
زود می آید یا ابا الصلت هیچ پیغمبری در مشرق نمیرد و وصی او در مغرب بمیرد مگر
خدای تعالی جمع کند میان ارواحشان و اجسادشان سخن تمام نکرده بود که سقف خانه
شکافته شد و تابوت فرود آمد آنحضرت علیه السلام برخاست و رضا را علیه السلام از تابوت
بیرون آورد و بر فراش خود گذاشت که گویا غسل نداده و کفن نکرده پس با من گفت یا ابا الصلت
برخیز و در برای مامون بگشا من در گشودم مامون و غلامان بر در بودند پس در آمد گریان
و غمگین گریبان پاره کرده بر سر میزد و میگفت یا سیداه مرا مصیبت داده‌ای و در رسید بتو
نوای سیدی من پس داخل شد و نزد سر او نشست و گفت شروع در تجهیز کنید و قبر بکنید
اینموضع را بکنید چنانچه گفته بود و سنگی پیدا شد که نتوانستند آنرا چاره کنند بعضی از
همنشینان او با او گفت نه زعم تو آنست که او امام بود گفت بلی گفت امام باید پیش از
مردمان باشد پس امر نمود که در جانب قبله بکنند و من گفتم مرا امر نموده است که هفت
پایه بکنم و ضریح شق کنم گفت آنچه ابو الصلت میگوید چنان کنید غیر ضریح که بکنید لحد
بکنید و چون مامون آن تری و آب و ماهیان و غیر آنرا بدید گفت همیشه رضا علیه السلام
عجایب خود در زندگی بما مینمود تا بعد از وفات هم نمود پس با او گفت وزیری که
با او بود آیا میدانی رضا علیه السلام ترا چه خبر داد گفت نه گفت خبر داد که ملک شما ای بنی
عباس با بسیاری شما و طول مدت مثل این ماهیانست تا آنکه روزگار شما تمام گردد و دولت
شما منقطع شود و دولت شما برود و خدای تعالی بر شما مسلط سازد مردی را از ما پس شما را فانی

سازد تمام گفت راست گفتی بعد از آن گفت یا ابا الصلت مرا تعلیم کن آن کلامی که
با آن متکلم شدی گفت والله که همان ساعت آن کلام را فراموش کردم و راست
میگفتم پس امر نمود تا مرا حبس کردند و رضا علیه السلام را دفن کرده و من یکسال محبوس
ماندم پس تنگ شد بر من حبس و شب بیدار ماندم و خدا را خواندم و در دعا محمد و آل
محمد را صلی الله علیه و آله یاد کردم و مسئلت کردم بحق ایشان که فرج بخشد پس دعا را
تمام نکرده بودم که ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام در آمد و گفت یا ابا الصلت سینه‌ات
تنگ شد گفتم آری والله گفت برخیز پس مرا بیرون برد و دست بر قیدهای من زد و
باز کرد و دست من بگرفت و از سرای بیرون برد و حارسان و غلامان مرا میدیدند و هیچکس
قدرت نداشت که با من سخن کند و از در سرای بیرون شدم پس با من گفت برو در
امان خدا که تو هرگز با او نرسی و او بتو نرسد ابو الصلت گفت و من تا این وقت با مامون
ملاقات نکرده‌ام ابراهیم بن العباس گفت بیعت با رضا علیه السلام در پنجم از ماه رمضان
گذشته سال دویست و یک واقع شد و دختر خود را ام حبیب در اول سال دویست و دو
بآنحضرت تزویج نمود و در سال دویست و سه در طوس وفات یافت وقتی که مامون متوجه
عراق بود در ماه رجب و دیگری ما را روایت کرد که رضا علیه السلام وفات یافت چهل و نه
سال و شش ماه داشت و صحیح آنست که آنحضرت وفات در ماه رمضان یافت نه از ماه باقی
مانده سال دویست و سه از هجرت نبی صلی الله علیه و آله **باب شصت و سیوم آنچه هرثمة
بن اعین حدیث کرده از ذکر وفات رضا علیه السلام** و آنکه او را هم در انگور و هم انار زهر خورانید
هرثمه گفت من شبی پیش روی مامون بودم تا از شب چهار ساعت بگذشت پس مرا
رخصت انصراف داد و برفتم و چون از شب نیمی بگذشت کسی در زد بعضی از غلامان من او را
جواب داد گفت با هرثمه بگو سیدت ترا میطلبد برخواستم بسرعت و جامها بر خود نهادم
و نزد سیدم رضا علیه السلام برفتم و غلام پیش من داخل شد و من از پی او داخل شدم

ودیدم سیدم را رضا علیه السلام در صحن سرا نشسته با من گفت یا هرثمه گفتم لبیک یا مولای
گفت بنشین بنشستم پس با من گفت بشنو و یاد دار ای هرثمه حالا وقت رحلت منست بسوی
خدای عز و جل و رسیدن بجد و آبا خود علیهم الصلوة والسلام و کتاب باجل و مدت خود
رسیده است و این طاغی عزم کرده است که مرا زهر خوراند در انگور و انار مالیده اما انگور
رشته را در زهر آغشته کند و بسوزن در انگور کشد و اما انار زهر در دست غلامی میکند تا با
بآن دست آغشته بزهر بمالد تا زهر بر دانه‌ها در رود و او امشب مرا میخواند و انار و انگور
نزد من می‌آورد و مرا تکلیف خوردن آن میکند پس من میخورم و حکم جاری میشود و قضا
حاضر میگردد و چون من مردم او خواهد گفت من او را بدست خود غسل میدهم چون
این گوید با او بگو از جانب من میان تو و او یعنی چنانچه کسی نداند که او گفت که متعرض غسل
من و نه کفن و نه دفن من مشو که اگر این کار کنی هم در زمان ترا در یابد عذابی که تا پس داشته
شده است دفع شود و آید آنچه از آن حذر میکنی که او چون این شنود دست باز دارد و گفت که
گفتم آری ای سیدم من چنین کنم پس گفت هرگاه چون رها کرده و دست باز داشت خواهد نشستن
بر بلندی از بناهای مشرف بر موضع غسل من تا به بیند تو ای هرثمه متعرض غسل من مشو تا سراپرده
سفید ببینی که زده شد در جانبی از سرا چون این دیدی مرا در جامه‌های خود بردار و در پس
سراپرده بنه و از پس آن بایست و آنانکه با تو اند از پس تو پستر باشند و سراپرده را باز
مکن تا مرا ببینی پس هلاک شوی که او بر تو مشرف میشود و میگوید یا هرثمه نه اعتقاد و
شما اینست که امام را غسل ندهد مگر امامی مثل او پس ابو الحسن را که غسل میدهد و
پسرش محمد در مدینه است از بلاد حجاز و ما در طوس هستیم چون این بگوید او را جواب ده و
بگو که امام را جز امام غسل ندهد ولیکن اگر کسی تعدی کند و امام را غسل دهد امامت او
متعدی باطل نشود و نه امامت امام بعد از او از آنکه پدرش را بتعدی غسل دهند
و اگر رضا را علیه السلام در مدینه میگذاشتند پسرش او را غسل میداد ظاهر و عیان و

حالاهم

حالا هم غیر او کس غسل ندهد ولیکن پوشیده و نهان و چون سراپرده برداشته شود
خواهی دید مرا در کفنها پیچیده و مرا بر نعش گذار و بردار و چون مامون خواهد قبر مرا بکند
قبر پدرش هارون را قبله من سازد و این هرگز نشود و چون کلنگ بزنند نگیرد و هیچ
کنده نشود و نه بقدر سر ناخنی و چون جهد کنند در آن دشوار شود کار بر ایشان بگو
با ایشان از جانب من ترا که فرموده‌ام یک کلنگ در قبله قبر پدرش هارون بزنی که
چون بزنی در زمین فرو رود و قبری کنده و ضریحی مهیا برسد و چون آن قبر گشوده شود
مرا در او مگذار تا از ضریح او آب سفید بجوشد و پر شود قبر از آن تا آب بر روی زمین آید
بعد از آن ماهی در او بگردد و بدرازی قبر و مرا در قبر مگذار تا آن ماهی غایب شود و آب
فرو رود پس در قبر نزد و در آن ضریح و مرا مگذار و ایشان را که خاک بر من افکنند که قبر خود
بهم می‌آید و پر میشود گفت هرثمه که گفتم آری چنین کنم یا سیدی بعد از آن گفت با من
محافظت کن آنچه با تو عهد کردم و سفارشش نمودم و مخالفت مکن گفتم پناه بخدا میبرم از
آنکه مخالفت کنم ترا در امری ای سیدم من هرثمه گفت پس بیرون آمدم گریان و اندوهگین
همچو دانه که بر سر تابه برشته کنند نمیدانست حال دل مرا مگر خدای تعالی بعد از آن
مامون مرا بخواند در شدم و ایستاده بودم تا روز بلند شد پس گفت یا هرثمه برو نزد
ابو الحسن و از من سلام برسان و با او بگو تو نزد ما می‌آیی یا ما نزد تو آییم اگر بگوید ما نزد
او میرویم پس در خواست کن از جانب من که پیش دارد یعنی زود بیاید گفت که آمدم
و چون بر او مشرف شدم با من گفت ای هرثمه آیا حفظ کرده آنچه ترا بآن وصیت کردم گفتم
بلی گفت نعلین با استر من بیار که ترا بچه کار فرستاده است گفت که نعلین پیش بردم
و نزد مامون رفت و چون داخل مجلس شد مامون برجست و او را در بر گرفت و میان
دو چشمش بوسید و در جانب خود بر تخت نشاند و رو با او آورده ساعتی دراز از روی سخن
میگفت پس با غلامی گفت انار و انگور بیار هرثمه گفت من چون این شنیدم صبرم نماند

دیگر زود در آمدم نخواستم که آنحال از من ظاهر گردد و پس رفتم تا بیرون شدم و خود را
در جائی از آن سرا پنهان ساختم و چون ظهر نزدیک شد احساس کردم که سید بیرون آمده و
بسرای خود باز گشت بعد از آن دیدم که از نزد مامون فرمان آمد که طبیبان و چاره
گران حاضر کنند گفتم چه خبر است گفتند ابو الحسن را بیماری روی داده و مردم بر شک
بودند و من بر یقین بودم که احوال از جانب او میدانستم گفت که چون ثلث دوم شب
شد آواز بلند شد و گریه شنیدم از سرای پس شتافتم در جمله مردم که می شتافتند
بجا مامون باز خوردم که سر برهنه بند ها گشوده ایستاده است و گریه و نوحه میکند و من هم
در میان مردم بایستادم و آه بلند میکشیدم پس صباح شد و مامون بتعزیت نشست
پس برخواست و بیامد بآنجا که سید من بود و گفت جائی بسازید برای من که میخواهم
او را غسل دهم من نزدیک شدم باو و گفتم آنچه سید من بمن گفته بود در غسل و کفن و دفن
گفت من متعرض این کار نمیشوم پس گفت تو میدانی یا هرثمه و من چندان ایستادم که
دیدم سرا پرده زده شد از بیرون آن بایستادم من و هر که در خانه بود از پس من و
من می شنیدم تکبیر و تسبیح و تهلیل و آمد شد ظرفها و ریختن آب و بوی خوش که از آن
بهتر هرگز بمشام من نرسیده بود و گفت که در این وقت مامون نزد او دیدم مشرف شده بر من
از بعضی غرفهای سرای خود و آواز داد و مرا که یا هرثمه نه اعتقاد شما آنست که امام را غسل
نمیدهد مگر امامی همچو او پس کجاست محمد بن علی پسر او و او در مدینه است و این در طوس
گفت که گفتم یا امیر ما میگوئیم که امام را غسل نمیدهد مگر امامی مثل او و اگر کسی تعدی کند
و امام را غسل دهد امامت او باطل نشود و بسبب تعدی غاسل و هم امامت امام بعد از او
باطل نشود و بآنکه دیگری بغلبه و تعدی پدرش را غسل دهد اگر ابو الحسن در مدینه گذاشته شد
پسرش محمد او را ظاهرا غسل میداد و حالا هم او غسل میدهد از طریق پنهان گفت پس بسته
شد و بعد از آن آن فسطاط برداشته شد و دیدم سید مرا در کفنها پیچیده و پس برنعش

نهادم و ببردند تا شتیم و مامون بر او نماز کرد و با جمیع حاضران پس بموضع قبر آمدیم دیدم
که کلنگ میزدند در سینه قبر هارون میخواستند او را قبله قبر آنحضرت کنند و کلنگ کار
نمیکند تا آنکه یک ذره از آن خاک نمیکند با من گفت وی یک یا هرثمه نمی بینی که زمین امتناع میکند
از کندن قبر برای او گفتم یا امیر المومنین او مرا فرموده است که یک کلنگ در قبله قبر جدت
رشید بزنم و غیر یکی نزنم گفت وقتی که زدی چه خواهد شد گفتم که او مرا خبر داده او که جای میت
قبر مهیا تو قبله قبر او شود و من چون یک کلنگ بزنم بقبری در رود که نه بی دست کنده
و ضریحی پیدا شود و در میان آن مامون گفت سبحان الله چه عجب سخنی است و از کار ابی الحسن
عجب نیست بزن یا هرثمه تا ببینیم هرثمه گفت کلنگ بدست گرفتم و زدم در قبله قبر هارون
در شد بقبری کنده و ضریحی پیدا شد و در میان آن و مردم همه میدیدند گفت یا هرثمه تو او را
در قبر کن گفتم یا امیر سید من مرا فرموده است که او را در قبر نگذارم تا از زمین قبر آبی
سفید بجوشد و قبر از آن پر شود تا آب بر روی زمین آید بعد از آن ماهی در او بجنبد بدرازی
قبر و چون ماهی غایب شود و آب فرو رود او را در قبر گذارم و او را بلحد او در آرم گفت
یا هرثمه بکن آنچه مامور بآن پس انتظار کشیدیم تا آب و ماهی ظاهر شد و ماهی غایب شد
و آب فرو رفت و مردم میدیدند بعد از آن نعش را بجانب قبر بردم و بر سر قبر جامه سفید
گسترده شد و من نگسترده بودم بعد از آن بدرون قبر برده شد بی دست من و دست کسی از
حاضران پس مامون اشارت کرد بمردم که بدست خاک برگیرید و بریزید من گفتم مکن یا
امیر گفت وای بر تو پس که پر میکند گفتم مرا فرموده است که خاک بر او نریزم و گفته است
که قبر خود پر میشود و سر بهم می آید و مربع میشود بر روی زمین مامون بمردم اشارت نمود
که مکنید خاکی که در دست داشتند بینداختند پس قبر خود پر شد و بهم آمد و مربع شد مامون
باز گشت و مردم باز گشتند و مامون مرا در خلوت بخواند و با من گفت بحق خدای از تو میپرسم
ای هرثمه که راست بگوئی با من که چه شنیدی از ابو الحسن قدس الله روحه گفتم که آنچه

کفته بود یا امیر گفتم گفت بخدا که راست با من بگوی که با تو چه گفته غیر این که گفتی گفتم یا امیر از چه چیز
میپرسی گفت یا هرثمه هیچ با تو سخنی غیر اینها گفت گفتم آری گفت که هست گفتم خبر انگور
و انار گفت پس مامون رنگ برنگ بگشت زرد شد و سرخ شد و سیاه شد پس دراز شد
و از خود برفت شنیدم از و در ان بیهوشی که میگفت با آواز بلند وای بر مامون از خدا
وای بر مامون از رسول خدا وای بر مامون از علی وای بر مامون از فاطمه وای بر مامون
از حسن و حسین وای بر او از علی بن الحسین وای بر او از محمد بن علی وای بر او از جعفر بن
محمد وای بر او از موسی بن جعفر وای بر او از علی بن موسی الرضا اینست زیان کاری آشکار
این سخن میگفت و مکرر میکرد و چون دیدم که دراز گردید و برگشتم و در جانبی از خانه
نشستم گفت پس نشست و مرا بخواند و داخل شدم و او نشسته بود و همچو مست گفت بخدا تو
بر من از تو عزیزتر نیستی و نه جمیع اهل ارض و سما بخدا اگر بمن برسد که تو آنچه شنیده و دیده
چیزی از ان باز گفته البته هلاک شوی گفتم یا امیر اگر بر تو ظاهر شود چیزی از من حلالست بر تو
گفت نه بخدا تا عهد و میثاق ندهی که این بیهوشی و جایی باز نگویی پس از من عهد و میثاق
بستد گفت و چون من از و باز گشتم دست بر هم زد و گفت یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ
وَلَا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللهِ وَهُوَ مَعَهُمْ اِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لَا یَرْضَی مِنَ الْقَوْلِ وَکَانَ
اللهُ بِمَا یَعْمَلُونَ مُحِیطًا یعنی از مردم میپوشند و پنهان میدارند و از خدا نمیپوشند و او
با ایشانست وقتی که باهم میگویند سخنی که خدا از ان راضی نیست و رضا را علیه السلم فرزند
محمد امام بود و او را رضا و صادق و صابر و فاضل میگفتند و هم قرة العین المؤمنین
وغیظ الملحدین یعنی نور دیده های مومنان و خشم و غصه ملحدان باب شصت و چهارم
در بعضی از مرثیها که در باره حضرت رضا علیه السلم گفته‌اند از ان جمله است
یَا بُقْعَةً مَاتَ بِهَا سَیِّدِی ما مِثْلُهُ فِی النَّاسِ مِنْ سَیِّدِی مَاتَ الْهُدَی
مِنْ بَعْدِهِ وَالنَّدَی وَسُمِّرَ الْمَوْتُ بِهِ یَقْتَدِی لَا زَالَ غَیْثُ اللهِ یَا قَبْرَهُ

في سورة النساء

عَلَیْکَ مِنْهُ رَائِحًا مُغْتَدِی کَانَ لَنَا غَیْثًا بِهِ نَرْتَوِی وَکَانَ کَالنَّجْمِ بِهِ
نَهْتَدِی اِنَّ عَلِیًّا ابْنَ مُوسَی الرِّضَا قَدْ حَلَّ وَالسُّؤْدَدُ فِی مُلْحَدِ یَا عَیْنُ
فَابْکِی بِدَمٍ بَعْدَهُ عَلَی انْقِرَاضِ الْمَجْدِ وَالسُّؤْدَدِ یعنی ای بقعه که در و وفات
یافت سیدی که همتای او در مردم جهان بزرگواری نبود و بعد از و بمرد هدی و ندی و
دین و خیر و مرگ میان بر زد در اقتدا باو پیوسته باران رحمت خدای ای قبر او بر تو
فرود آید از جانب خدا شامگاه و بامداد او برای ما بارانی بود که با آن سیراب میشدیم
و همچو ستاره و ماه بود که باو راه می یافتیم بدرستی که علی الرضا و بزرگواری بمرد و
در یک خوابگاه فرود آمد ای چشم خون بگری بعد از او بر منقرض شدن بزرگی و سیادت
و علی بن عبد الله الخوافی در مرثیه آنحضرت علیه السلم گفت یَا أَرْضَ طُوسٍ
سَقَاکِ اللهُ رَحْمَتَهُ مَاذَا حَوَیْتِ مِنَ الْخَیْرَاتِ یَا طُوسُ طَابَتْ بِقَاعُکِ
فِی الدُّنْیَا وَطِیبِهَا شَخْصٌ ثَوَی بِسَنَابَادَ مَرْمُوسُ یَا قَبْرَهُ أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَمَّنَهُ
حِلْمٌ وَعِلْمٌ وَتَطْهِیرٌ وَتَقْدِیسُ فَافْخَرْ فَإِنَّکَ مَغْبُوطٌ بِجُثَّتِهِ وَبِالْمَلَائِکَةِ
الْأَبْرَارِ مَحْرُوسُ یعنی ای زمین طوس خدای بر تو باراند رحمت خود را چه خیرات
و برکات که تو فرا گرفتی آنرا ای طوس بقاع تو طیب و طاهر گشت در دنیا از طیبه
طاهر ساخت کالبدی که در سناباد مکان گرفت مدفون در آن خاک ای قبر او تو قبری
که در ضمن تست علم و حلم و پاکی و طهارت پس فخر کن که بر تو رشک برند و بار عالم بجثه مطهر
که در ان خاکست و بملائکه کرامی که حراست مینمایند و مجاورند در ان خاک و دعبل خزاعی که
در قم بود و خبر وفات آنحضرت شنید گفت أَرَی أُمَیَّةَ مَعْذُورِینَ إِنْ قَتَلُوا
وَلَا أَرَی لِبَنِی الْعَبَّاسِ مِنْ عُذْرِ أَوْلَادَ حَرْبٍ وَمَرْوَانَ وَأُسْرَتَهُمْ بَنُو
مُعَیْطٍ وُلَاةَ الْحِقْدِ وَالْوَغَرِ قَوْمٌ قَتَلْتُمْ عَلَی الْإِسْلَامِ أَوَّلَهُمْ حَتَّی إِذَا
اسْتَمْکَنُوا جَازُوا عَلَی الْکُفْرِ أَرْبِعْ بِطُوسٍ عَلَی قَبْرِ الزَّکِیِّ بِهِ إِنْ کُنْتَ تَرْبَعُ

مِن دِينٍ عَلَى وَتَرٍ ۝ قَبرانِ فِي طُوسٍ خَيرُ النَّاسِ كُلِّهِمُ ۝ وَقَبرُ شَرِّهِمُ هَذَا
مِنَ العِبَرِ ۝ مَا يَنفَعُ الرِّجسَ مِن قُربِ الزَّكِيِّ وَمَا ۝ عَلَى الزَّكِيِّ بِقُربِ الرِّجسِ
مِن ضَرَرٍ ۝ هَيهَاتَ كُلُّ امرِئٍ رَهنٌ بِمَا كَسَبَت ۝ لَهُ يَدَاهُ فَخُذ مَا شِئتَ أَو فَذَرِ
۱ یعنی بنی امیه را عذر می نهم اگر آل رسول را صلی الله علیه و آله کشتند واما بنو عباس را
عذری نمی نهم ۲ انها اولاد حرب و مروان و قبیله ایشان بودند والی کشتند و کینه
و عداوت رسول صلی الله علیه و آله شتمل بودند ۳ قومی بودند که شما اولیا ایشان را برای
اسلام کشتید پس چون فرصت و تمکن یافتند بمکافات و انتقام شتافتند بر کفر خویش
۴ مقام کن در طوس بر قبر امام طهر انجا اگر از دین بر حاجتی مقام باشد ترا ۵ دو قبرست
در طوس یکی از آن بهترین مردمان و یکی از آن بدترین ایشان و این از عبرتهای جهانست
۶ پلید را چه نفع دهد قرب پاک و پاک را از قرب پلید چه زیان ۷ هیهات دورست
این هرکس با نچه و دوست او کسب کرده است درگرو است پس هرچه خواهی فرا گیر
یا رها کن یعنی خواهی بد کن و خواهی نیک که مکافات یابی در خور آن و فلان نیز میگفت
مَا لِطُوسٍ لَا قَدَّسَ اللهُ طُوسَا ۝ كُلَّ يَومٍ تَحُوزُ عِلقاً نَفِيسَا ۝ بَدَأَت
بِالرَّشِيدِ فَاقتَبَضَتهُ ۝ وَثَنَّت بِالرِّضَا عَلِيِّ بنِ مُوسَى ۝ بِإِمَامٍ لَا كَالأَئِمَّةِ
فَضلاً ۝ فَسُعُودُ الزَّمَانِ عَادَت نُحُوسَا ۝ یعنی چه حال دارد طوس خدای را
پاک نسازد هر روز گوهری نفیس فرا میگیرد و از چنگ ما میرباید اول رشید را بدام
کشید و بعد از آن رضا را علیه السلم اما می نه همچو امامان دیگر که از همه فاضلتر پس سعد
زمانه همه نحسها مبدل شد پس قصیده از آن جنس می آورد و ترک دادم باب
شصت و ششم در ذکر ثواب زیارت رضا علیه السلم علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدرش از یاسر خادم روایت کند که رضا علیه السلم گفت بار بربسته نمیشود بقبری
از قبرها مگر بقبر ما بدانید که من کشته میشوم بزهر ستم و مدفون میگردم در موضع غربت

پس هرکه بار بنهد و بزیارت من دعای او مستجاب شود و گناهش آمرزیده شود حمدان
دیوانی گفت که رضا علیه السلم گفت هرکه مرا زیارت کند بر دوری سرای من می آیم نزد او
روز قیامت در سه موطن تا برهانم او را از هولهای آن وقتی که نامها بپرد براست و چپ
و نزد صراط و نزد میزان حسین بن زید گفت شنیدم از صادق علیه السلم که میگفت بدرستی
از فرزندان پسر من موسی که نامش نام امیرالمومنین علیه السلم باشد بیرون می آید بزمین
طوس و آن در خراسانست و در انجا بزهر کشته شود و انجا غریب مدفون شود هرکه او را زیارت
کند در حالتی که عارف باشد بحق او خدای تعالی او را بخشد اجر کسی که انفاق کند قبل
از فتح و قتال کند و مراد فتح مکه است که انفاق و جهاد مسلمانان پیش از آن اجری عظیم
داشت جعفر بن محمد عماره از پدرش از صادق علیه السلم روایت کند او از پدرش
از پدرانش از امیرالمومنین علی علیه السلم که گفت که رسول صلی الله علیه و آله گفت زود
باشد که پاره از من مدفون کرده و بزمین خراسان هر که زیارت کند او را مومنی که واجب کرداند
خدای تعالی برای او جنت را و حرام کرداند تن او را بر آتش حضرت رضا علیه السلم گفت
در خراسان بقعه ایست که زمانی بر او بیاید که محل آمد شد ملائکه گردد و همیشه فوجی از آسمان
فرود آیند و فوجی بالا روند تا آنزمان که نفخ صور شود گفتند یا ابن رسول الله کدام بقعه است
آن گفت در زمین طوس است و آن بخدا روضه ایست از ریاض بهشت و هرکه مرا
در ان بقعه زیارت کند چنان باشد که رسول خدا را صلی الله علیه و آله زیارت کرده باشد
و خدای تعالی از برای او بنویسد ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله و من و پدران
من شفیعان او باشیم روز قیامت داود بن القاسم الجعفری گفت شنیدم از ابا جعفر
محمد بن علی علیهما السلم که میگفت میان دو کوه طوس قبضه ایست از جنت قبض شده
هرکه داخل آن شود ایمن باشد روز قیامت از آتش عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از
ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلم روایت کند که گفت ضامنم من برای کسی که زیارت کند

پدرم را علیه السلام بطوس در حالتی که عارف باشد بحق او جنت را بر خدای تعالی و در
بعضی نسخ بجای ضمنت حتمت بصیغهٔ مجهول و اوقعت یعنی واجب و محتوم آمده برای او
بهشت و هم عبد العظیم گفت که گفتم با بی جعفر علیه السلام که من متحیرم میان زیارت قبر
ابی عبد الله علیه السلام یعنی امام حسین علیه السلام و میان قبر پدر تو در طوس برای تو
چیست با من گفت همین جا باش پس داخل شد و بیرون آمد و اشکهای او بر گونهاش
میریخت و گفت زوار قبر ابی عبد الله علیه السلام بسیارند و زوار قبر پدرم علیه السلام
در طوس کم است علی بن ابراهیم از پدرش از ابی الصلت روایت کند که گفت
شنیدم از رضا علیه السلام میگفت والله هیچیک از ما نیست مگر مقتول و شهید با او گفتند
ترا که میکشد یا بن رسول الله گفت بدترین خلق خدا در زمان من مرا بزهر میکشد پس دفن
میکند مرا در سرای مضیقه و بلا و غربت هر که مرا زیارت کند در غربت من بنویسد خدای تعالی
برای او اجر صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج گذار و صد هزار جهاد کننده
و در جملهٔ ما محشور گردد و در درجات علی در جنت رفیق ما باشد بزنطی گفت نامهٔ ابو الحسن
رضا علیه السلام خواندم که بشیعهٔ ما برسان که زیارت من برابر است نزد خدا با هزار حج
گفت که گفتم با پسر او ابو جعفر علیه السلام هزار حج گفت ای والله و هزار هزار حج برای کسی
که زیارت او کند عارف بحق او مردی از خراسان با رضا علیه السلام گفت یا بن رسول
الله در خواب دیدم حضرت رسول را صلی الله علیه و آله گویا با من میگفت چگونه خواهید
بود وقتی که مدفون شود در زمین شما پاره از من و شما سپرده شود ودیعت من و در
خاک شما غایب شود ستارهٔ من رضا علیه السلام با او گفت منم مدفون در زمین شما و منم
پاره از نبی شما و منم ودیعه و ستاره بدانید که هر که مرا زیارت کند و او بداند آنچه خدای
تعالی واجب کرده از حق من و طاعت من پس من و پدران من شفیعان او باشیم
روز قیامت و هر که ما شفیعان او باشیم برهد هر چند بر او مثل وبال ثقلین جن و انس

باشد و مرا پدرم حدیث کرد از جدم از پدرش از پدرانش علیهم السلام که رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفت هر که مرا زیارت کند در خواب خود بحقیقت زیارت کرده است مرا زیرا
که شیطان متمثل نشود در صورت من و نه بیکی از صورت اوصیاء من و نه در صورت یکی از
شیعیان ایشان و رؤیای صادقه یعنی خوابهای راست یک جزو است از هفتاد جزو
از نبوت گفت پرسیدم از ابو جعفر علیه السلام چه میگوئی برای کسی که پدر ترا زیارت
کند گفت جنت بخدا گفت پرسیدم از ابا جعفر علیه السلام که چه باشد برای کسی که پدر ترا زیارت
کند در خراسان گفت جنت بخدا جنت بخدا جابر بن یزید الجعفی گفت شنیدم از وصی اوصیا
و وارث علم انبیا ابو جعفر محمد باقر علیه السلام گفت حدیث کرد مرا سید العابدین از سید
الشهدا از سید الاوصیا علیهم السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله زود باشد
که دفن شود بضعهٔ از من بارض خراسان او را زیارت نکنند اندوهگینی غمزده مگر خدای
عز و جل اندوه و غم او ببرد و نه گنه کاری مگر خدای عز و جل گناهان او بیامرزد و محمد بن سلیمان
گفت پرسیدم از ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام که مردی بحج اسلام رفت و عمره
تمتع گذارده پس حج و خدای عز و جل او را اعانت نمود بر حج و عمره و پس بمدینه آمد و بر نبی
صلی الله علیه و آله سلام کرد و پس نزد پدر تو امیر المؤمنین علیه السلام آمد در حالتی که عارف
بود بحق او میدانست که او حجت خداست بر خلق او و بابیست که از انجا باید در آمدن و بر او
سلام کرد و پس با بی عبد الله حسین علیه السلام رفت و بر او سلام کرد و پس ببغداد آمد و
بر ابی الحسن موسی علیه السلام سلام کرد و پس بازگشت ببلاد خود و چون آنوقت رسید
او را خدای تعالی مالی روزی کرد که بآن حج میتواند کرد حالا کدام بهتر است او را
که حجة الاسلام گذارده است باز عود کند و حج گذارد یا بیرون رود بخراسان بجانب پدرت
علی بن موسی الرضا علیهما السلام و بر او سلام کند گفت بخراسان رود و بر او سلام کند
بهتر است و باید آن در رجب باشد و نباید امروز کنید که بر ما و شما از سلطان شنعت باشد

یعنی تشنیع کنند و عیب کنند اگر امروز روند و غالب آن ایام وقت حضور بموسم حج بود تا
که بدو مشغول است اگر کسی در آنوقت حج نکرده بود و متوجه زیارت شود و او را حج واجب برای آن
که تعیین کرده که یکماه و سه ماه بموسم مانده است این تحفه آنوقت فرمود و بزنطی گفت
شنیدم از رضا علیه السلم که میگفت مرا زیارت نکنند یکی از دوستان من عارف بحق من
مگر شفاعت کنم برای او روز قیامت نعمان گفت که امیر المؤمنین علیه السلم گفت زود باشد
که کشته شود مردی از فرزندان من بزمین خراسان بزهر و ظلم نام او نام من و نام پدرش
نام بن عمران موسی علیه السلم باشد هرکه او را زیارت کند در غربت او خدای عز و جل گناهان
او را بیامرزد آنچه متقدم است و آنچه متاخر هرچند همچو عدد ستارگان و قطرهای باران و برگ
درختان باشد حمزه بن حمران گفت که ابو عبد الله علیه السلم گفت که نبیره من کشته شود بزمین
خراسان در مدینه که او را طوس گویند هرکه زیارت کند او را آنجا عارف بحق او دست
او روز قیامت بگیرم و در جنت درآرم هرچند از اهل کبایر باشد گفتم فدای تو شوم حق او
شناختن کدام است گفت و اند که او امام مفترض الطاعه است و شهید هرکه او را زیارت
کند عارف بحق او خدای تعالی او را اجر هفتاد شهید بخشد از آنان که پیش روی رسول
خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشند بحقیقت و در حدیثی دیگر چنین است که صادق
علیه السلم اشارت بفرزند خود موسی علیه السلم کرده گفت کشته میشود فرزندی از این
در طوس زیارت نمیکند او را از شیعه ما مگر نادر ترین نادر تر ایوب بن نوح گفت شنیدم
از ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلم میگفت هرکه زیارت کند قبر پدرم را بطوس بیامرزد
خدای تعالی آنچه گذشته از گناه او و آنچه آینده و چون روز قیامت شود منبری برای او
برابر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نصب شود تا خدای تعالی از حساب بندگان خود فارغ
شود سلیمان بن حفص المروزی گفت شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلم میگفت هرکه زیارت
کند قبر فرزندم را او را نزد خدای تعالی هفتاد حجه مقبوله باشد گفتم هفتاد حجه گفت آری و

و هفتاد هزار حجه پس گفت و بسا حجه که مقبول نشود و هرکه او را زیارت کند یا شبی نزد او
بسر آرد مانند آنکس است که خدا را در عرش او زیارت کرده باشد گفتم همچو کسی که خدا
را در عرش او زیارت کرده گفت آری هرگاه روز قیامت شود بر عرش خدای تعالی چهار کس
از اولین باشند و چهار کس از آخرین اما اولین نوح و ابرهیم و موسی و عیسی علیهم السلم
و اما آخرین محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله و سلامه علیهم بعد از آن مطرح کشیده شود
و آن ریسمانی است که نتایان دور نباشند پس بنشینند زوار قبور امامان علیهم السلم مع آنچه
که بالاتر همه و بپایه نزدیکتر ایشان در عطا زوار قبر فرزند من علی اند مصنف کتاب میگوید
معنی قول آنحضرت که مانند کسی بود که خدا را در عرش او زیارت کند تشبیه نیست زیرا که
ملایکه عرش خدا را زیارت میکنند و با و پناه میبرند و برگرد او طواف میکنند و میگویند ما
خدا را در عرش او زیارت میکنیم چنانچه ما میگوییم حج خانه خدا میکنیم و خدا را زیارت
میکنیم و خدا را عز و جل مکان نباشد و متعالی باشد از این نسبت ابو الصلت هروی گفت
نزد رضا علیه السلم بودم قومی از اهل قم داخل شدند و بر او سلام کردند جواب ایشان
بگفت و ایشان را نزدیک ساخت پس گفت مرحبا بکم و اهلا و شما شیعه ما اید حقا زود باشد
که روزی بیاید بر شما که زیارت کنید تربت مرا بطوس بدانید که هرکه مرا زیارت کند
و او بر غسل باشد از گناهان بیرون رود همچو روزی که او را مادر زاید عبد العظیم گفت
شنیدم از علی بن محمد العسکری علیهما السلم که میگفت اهل قم و اهل آبه مغفوراند برای زیارت
ایشان جد مرا علی بن موسی الرضا علیهما السلم بطوس هرکه زیارت کند او را و برسد با او
قطره از آسمان حرام کند خدای تعالی جسد او را بر آتش سلیمان مروزی گفت شنیدم
از موسی بن جعفر علیهما السلم که میگفت پسر من علی بزهر کشته شود بظلم و در جانب هارون
مدفون شود در طوس هرکه او را زیارت کند مانند کسیست که رسول خدا را صلی الله علیه و آله
زیارت کرده باشد حسن بن علی الوشا گفت شنیدم از رضا علیه السلم که میگفت هرگاه

عهد بیعت و دیگران از اولیاء و شیعه او از تمام کردن وفا بعهد و خوب کردن آنست که قبور
ایشان زیارت کنند پس هر که ایشانرا زیارت کند از روی رغبت در زیارت ایشان
و تصدیق بآنچه در ترغیب ایشان آمده است امامان ایشان شفیعان ایشان باشند روز
قیامت ابرهیم بن عقبه گفت نوشتم بابی الحسن ثالث یعنی امام علی نقی علیه السلام از او
پرسیدم از زیارت ابو عبدالله حسین علیه السلام و زیارت ابی الحسن و ابی جعفر علیهما السلام
بمن نوشت ابو عبدالله علیه السلام مقدم است و اینجا مقرر و بزرگتر است اما اجر مترجم گوید ظاهر
آنست که مراد از ابی الحسن امام موسی است علیه السلام که با جعفر محمد بن علی الرضا یکجا مدفونست
در بغداد و حضرت رضا علیه السلام نیز که او درین باب و درین کتاب غالبا مذکور است یا
مقصود آنست که زیارت هر امامان فضل عظیم و ثواب جسیم دارد و اختصاص بامیر المؤمنین
و حسین علیهما السلام و مانند ایشان از سابقان ندارد و علی بن مهزیار گفت بابی جعفر علیه السلام
یعنی محمد بن علی الرضا علیهما السلام گفتم فدای تو شوم زیارت رضا علیه السلام فاضلتر است
یا زیارت ابی عبدالله الحسین علیه السلام گفت زیارت پدرم فاضلتر است چرا که ابو
عبدالله را علیه السلام زیارت میکنند همه و پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه
گفته اند یعنی غیر واقفیه که ایشان معتقد بامامت او نیستند و زیارت نمیکنند و شاگفت
که رضا علیه السلام گفت که من زود باشد که بزهر کشته شوم مظلوم هر که مرا زیارت کند
عارف بحق من بیامرزد خدای تعالی برای او آنچه متقدم است از گناه او و آنچه متأخر است
اسمعیل بن مهران از جعفر بن محمد علیهما السلام که گفت هر گاه حج کند یکی از شما باید ختم
آن حج بزیارت ما کند که آن از تمام حج است یعنی حج بآن تمام و کامل میگردد و جابر
از ابو جعفر علیه السلام که گفت تمام حج ملاقات امام است زراره از ابو جعفر علیه السلام
که گفت مردم مامور شده اند که بیایند باین سنگها و طواف کنند بآنها بعد از آن بیایند
بما و خبر دهند ما را بولایت خود و عرض کنند بر ما نصرت خود را از نزد شما گفت

که گفتم با بو عبدالله علیه السلام کسی که شما را زیارت کند و از اجر چه باشد گفت آنچه کسی را
که زیارت رسول کند باشد صقر بن دلف گفت شنیدم از سید خود علی بن محمد بن علی
علیهم السلام میگفت هر که او را حاجتی باشد با خدای عز و جل باید قبر جدم رضا را علیه السلام
در طوس زیارت کند و او غسل کرده باشد و باید نزد سر او دو رکعت نماز گذارد و از
خدای حاجت خواهد در قنوت آن زیرا که مستجاب میشود برای او ما دام که گناهی یا قطع
رحمی نباشد و موضع قبر او بقعه ایست از بقعهای بهشت زیارت نمیکند آن بقعه را
مگر مؤمنی مگر آنکه آزاد میکند او را خدای تعالی از آتش و جای میدهد در دار القرار یعنی
جنت گفت شنیدم از رضا علیه السلام که میگفت من کشته میشوم و زهر داده میشوم و
مدفون میگردم بارض غربت میدانم این را بعهدی که با من پدرم کرده است از پدرش
از علی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدانید که هر که مرا زیارت کند در غربتم من و پدرانم
شفیعان او باشیم روز قیامت و هر که ما شفیعان او باشیم نجات یابد اگرچه بر او همچو
وبال ثقلین باشد عبد السلام بن صالح هروی گفت که دعبل بن علی خزاعی رحمه الله داخل
شد بر رضا علیه السلام در مرو گفت یا بن رسول الله قصیده در تو گفته ام و قسم خورده ام
که آنرا بر کسی پیش از تو نخوانم گفت بیار پس بخواند شعر مَدَارِسُ آیَاتٍ خَلَتْ
مِنْ تِلَاوَةٍ ۞ وَمَنْزِلُ وَحْیٍ مُقْفِرُ العَرَصَاتِ ۞ و چون باین بیت رسید ۞ أَرَى
فَیْئَهُمْ فِی غَیْرِهِمْ مُتَقَسَّمَا ۞ وَأَیْدِیهِمْ مِنْ فَیْئِهِمْ صَفِرَاتِ ۞ یعنی می بینم غنیمت
و مال ایشان در میان دیگران قسمت میشود و دستهای ایشان از غنیمت خودشان
خالی و تهی مانده رضا علیه السلام گریست و گفت راست گفتی ای خزاعی و چون باین بیت
رسید که إِذَا وُتِرُوا مَدُّوا إِلَى وَاتِرِیهِمْ ۞ أَکُفًّا عَنِ الأَوْتَارِ مُنْقَبِضَاتِ ۞
یعنی هر گاه ستم کنند بایشان دراز کنند بستمکاران دستی چند از کینها و انتقامها بسته
شده یعنی دستهاشان بسته شده است و نتوانند که بکشند و خون خواهی کنند از ظالمان

و قائلون خود و لفظ اوتر و او در نسخها موجود است و مطابق لغت وُتر و از باب مجرد
باید چون این بخواند آنحضرت دو دست خود میکردانند و میگفت آری بجد منقضیات
چون باین بیت رسید لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَأَيَّامِ سَعْيِهَا وَإِنِّي لَأَرْجُوا
الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي یعنی هر آینه من در دنیا و آمد شد آن ترسیدم و ترس دیدم و
امید دارم که بعد از مردن ایمن و آسوده باشم گفت خدا ترا ایمن کرداند در روز فزع اکبر
یعنی خوف بزرگتر و چون باین بیت رسید که وَقَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ
تَضَمَّنَهَا الرَّحْمٰنُ فِي الْغُرُفَاتِ اشارت بقبر حضرت امام کاظم علیه السلام میکند یعنی
قبری که مر روح پاک راست در بغداد خداوند تعالی او را در غرفهای جنت در آورده است
رضا علیه السلام گفت برای تو اینجا دو بیت ملحق بکنم که قصیده را تمام کند گفت بلی
یابن رسول الله پس بگفت وَقَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ تَوَقَّدُ فِي الْأَحْشَاءِ
بِالْحُرُقَاتِ إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللهُ قَائِمًا يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكُرُبَاتِ
یعنی و قبری دیگر در طوس ای مصیبتی که می افروزد در احشا گرمیها تا روز حشر تا برانگیزد
خدای عز و جل قائمی را که ببرد از ما اندوه و غمها دعبل گفت یا بن رسول الله این قبر را
طوس قبر کیست گفت قبر منست و منقضی نشود روزگار تا کردد طوس محل آمد شد شیعه
و زائرین من که هر که مرا زیارت کند در غربتم بطوس با من همراه باشد در درجه من روز
قیامت و آمرزیده کرد و پس رضا علیه السلام برخواست بعد از آنکه دعبل فارغ شد از خواندن
قصیده و فرمود او را تا نرود از جای خود و پس بدرون خانه رفت و بعد از ساعتی خادم
بیرون آمد و صد سرخ رضوی برای او آورد و گفت مولای تو میکوید این را در نفقه
خود صرف کن دعبل گفت والله برای این نیامده ام و بطمع چیزی این قصیده نگفتم و آن کیسه
باز کردانید و جامه از جامهای رضا علیه السلام بخواست تا بآن تبرک کند و مشرف شود و
رضا علیه السلام جبه از خز با کیسه نزد او فرستاد و بخادم گفت با او بکو این کیسه را بستان

کرچه

کرچه عنقریب بآن محتاج میشوی و باز مکردان و دعبل کیسه و جبه بگرفت و باز گشت
و از مرو بیرون آمد در قافله چون بمیان قوهان رسید دزدان بر ایشان زدند و
قافله را بالتمام گرفتند و دستها بسته شد و دعبل را نیز در جمله دستش بربسته شد و قافله
مالک شدند و مال ایشان میان خود قسمت میکردند و در این وقت یکی از ایشان این
بیت دعبل از قصیده مذکور متمثل شد بمناسبت مقام که أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ
مُتَقَسِّمًا وَأَيْدِيهِمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفِرَاتِ دعبل شنید گفت این بیت که
گفته است گفت مردی از خزاعه او را دعبل بن علی میگویند دعبل گفت منم دعبل
گوینده این قصیده که این یک بیت از او است مرد برجست پیش مقدم خود رفت و
او بر سر تلی نماز میکند او و شیعه بود او را خبر داد او خود بیامد و بر سر دعبل بایستاد
و گفت تو دعبلی گفت آری گفت قصیده را بخوان بخواند پس دست او بکشود و دست
همه اهل قافله و اموال ایشان بایشان باز داد برای حرمت دعبل و دعبل برفت تا بقم
رسید اهل قم از او درخواست نمودند که قصیده را بر ایشان بخواند بفرمود تا در مسجد
جامع مجتمع شدند و بر منبر شد و بخواند مردم او را مال و خلعتهای بسیار دادند و خبر جبه
بایشان رسیده بود درخواست نمودند که جبه را بهزار سرخ بایشان فروشد راضی
نشد گفتند پس چیزی از آن را بهزار سرخ بما فروش هم ابا نمود و از قم بیرون رفت
چون از رستاق شهر بیرون شد جماعتی از نوسالان از پس او رفتند و بر او زدند و
جبه از او بستدند دعبل بقم باز گشت و جبه را از ایشان باز خواست نوسالان قبول
نکردند و پیران از او در آن باب فرمان نبردند پس مردم قم با دعبل گفتند که جبه بدست تو نیاید
قیمت آن هزار سرخ از ایشان و قبول کرد و بآنچه که نومید شد از گرفتن جبه درخواست که
که چیزی از آن جبه باو بدهند بدادند و هزار سرخ قیمت باقی جبه بدادند و دعبل بوطن
خود باز گشت و دید که دزدان هرچه در خانه اش بود برده اند پس آن صد سرخ را

که رضا علیه السلام باو صله داده بود شیعیان بخریدند هر درهمی بصد درهم پس ده هزار
درهم او را حاصل شد پس یادش آمد که رضا علیه السلام باو گفت که تو عنقریب محتاج
خواهی شد باین سر خانه او را جاریه بود که دیرا او دوست میداشت چشمش درد گرفت
طبیبان را برای او آوردند دیدند گفتند چشم راست چاره ندارد و تلف شده است
و چشم چپ را علاج کنیم و امید داریم که سالم ماند دعبل از این سخن بسیار غمگین شد
و جزع عظیم کرد بعد از آن یادش آمد که آن پاره جبه با اوست آن را بر دو چشم او
مالید و عصابه بر چشم او بست اول شب و چون صباح شد دو چشمش صحیحتر از پیش شده
بود به برکت آنحضرت مصنف کتاب گفت این حدیث را در این کتاب و در این باب برای
آن آوردم که مشتمل است بر ثواب زیارت رضا علیه السلام و دعبل بن علی را خبری از رضا
علیه السلام در نص بر قائم علیه السلام دوست داشتم که از پی این حدیث بیاورم عبد السلام
هروی گفت از دعبل خزاعی شنیدم که میگفت من چون بر مولای خود رضا علیه السلام قصیده
خود خواندم یعنی آن قصیده که گذشت و باین رسیدم که خروج امام لا محالة
خارج ٭ یقوم علی اسم الله و البرکات ٭ یمیز فینا کل حق و باطل ٭ و یجزی علی
النعماء و النقمات ٭ یعنی امامی که البته از ایشان خواهد بیرون آمدن و قائم شدن بنام
خدا و برکات او تعالی جدا میکند در میان ما هر حق و باطل را و جزا میدهد بر نعمتها و نقمتها
چون این بشنید سخت بگریست پس سر برداشت بسوی من و گفت یا خزاعی روح القدس
بر زبان تو گویا شده است باین دو بیت آیا میدانی این امام کیست و کی قائم خواهد شدن
گفتم نه ای مولای من جز اینکه شنیده ام که امامی از شما بیرون می آید و زمین را از فساد
پاک میسازد و از عدل پر میکند گفت یا دعبل امام بعد از من محمد است پسرم و بعد از محمد پسرش
علی و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن پسرش حجة قائم منتظر در زمان غیبت مطاع در وقت
ظهورش اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز دراز گرداند خدای عز و جل آن روز را تا او بیرون آید

پس دنیا را عدل پر کند چنانچه پر شده است بجور و اما کی بیرون می آید اخبار است از وقت
و بدرستیکه پدرم گفت از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام که با نبی صلی الله علیه و آله گفتند
یا رسول الله کی بیرون می آید قائم از ذریت تو گفت مثل او مثل ساعت یعنی قیامت
لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض نیاید شما را مگر ناگاه و بخبر خبر
دعبل وقت وفات او ابا الحسن بکری گفت شنیدم از علی بن دعبل که میگفت چون پدرم را
وفات رسید رنگش گشت و زبانش بسته شد و رویش سیاه گشت پس نزدیک شدم که
از مذهب او برگردم پس او را بعد از سه روز در خواب دیدم جامهای سفید در بر و قلنسوه
سفید بر سر گفتم ای پدر خدای تعالی با تو چه کرد گفت ای پسرک من آنکه تو دیدی رویم سیاه
شد و زبانم بسته از جهة آن بود که در دنیا خمر میخوردم و بر این حال بودم با رسول خدا صلی الله
علیه و آله بازخوردم جامهای سفید و قلنسوه سفید پوشیده با من گفت تو دعبلی گفتم آری
یا رسول الله گفت بخوان بر من آنچه در فرزندان من گفته برای او بخواندم که لا اضحک الله
سن الدهر ان ضحکت ٭ و آل احمد مظلومون قد قهروا ٭ مشردون نفوا
عن عقر دارهم ٭ کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر ٭ یعنی نخنداند خدا دندان روزگار را
اگر او بخندد و آل رسول صلی الله علیه و آله مظلوم و مقهورند رانیده شده و بیرون کرده شده
از میان دیارشان پراکنده در اطراف جهان گویا گناهی و جنایتی کرده اند که هیچگاه مغفور
نیست و نشاید از ان عفو نمودن گفت پس با من گفت احسنت خوب گفته و در باره من شفاعت
کرد و جامهای خود بمن داد و این آن بخشش است و اشارت بجامها که پوشیده بود کرد و ذکر آنچه
بر قبر دعبل نوشته دیدند شنیدم از ابا نصر کرخی کاتب که میگفت دیدم بر قبر دعبل خزاعی
نوشته بود شعر اعد لله یوم یلقاه ٭ دعبل ان لا اله الا هو ٭ یقولها
مخلصا عساه بها ٭ یرحمه فی القیمة الله ٭ الله مولاه و الرسول ٭ و من
بعدهما فالوصی مولاه ٭ باب شصت و هشتم آنچه از رضا علیه السلام در ثواب زیارت

فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام که در قم مدفونست بروایت سعد بن سعد گفت از
رضا علیه السلام پرسیدم از زیارت قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام گفت هرکه او را
زیارت کند او را بهشت باشد. **باب شصت هشتم در کیفیت زیارت رضا علیه السلام**
شیخ محمد بن الحسن در جامع خود آورده که هرگاه خواهی زیارت رضا علیه السلام کنی در
طوس غسل کن وقتی که از منزل خود بیرون می آئی و بگو در وقت غسل کردن که اللهم
طهرنی وطهر قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتک والثناء
علیک فانه لا قوة لی الا بک اللهم اجعله لی طهورا وشفاء و چون که
بیرون می آئی بگو بسم الله وبالله والی الله والی ابن رسول الله
حسبی الله توکلت علی الله اللهم الیک توجهت والیک قصدت وما
عندک اردت و چون بیرون آمدی بر در خانه بایست و بگو اللهم الیک وجهت
وجهی وعلیک خلفت اهلی ومالی وولدی وما خولتنی وبک وثقت
فلا تخیبنی یا من لا یخیب من اراده ولا یضیع من حفظه صل علی محمد
وآل محمد واحفظنی بحفظک فانه لا یضیع من حفظت یعنی خداوندا بسوی
تو روی آورم و بر تو ... اهل و مال و ولدم را و آنچه داده مرا و بر تو اعتماد کنم
پس مرا نومید مگردان ای آنکه نومید نگردد ... و هرکه او را جوید و ضایع نشود
هرکه وی او را حفظ کند رحمت کن بر محمد و آل او و نگاه دار مرا بحفظ خود زیرا که ضایع نشود
هرکه تو او را حفظ کنی و چون بسلامت رسیدی غسل کن و در وقت غسل بگو اللهم
طهرنی وطهر لی قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتک
ومحبتک والثناء علیک فانه لا حول ولا قوة الا بک وقد علمت ان
قوة دینی التسلیم لامرک والاتباع لسنة نبیک والشهادة علی جمیع
خلقک اللهم اجعله لی شفاء ونورا انک علی کل شیء قدیر وجامه پاکی خود

بپوش و روان شو با برهنه پا و بسکینه و وقار و تکبیر و تهلیل و تحمید میکرده باش و گامها کوتاه
بنه و چون داخل میشوی بگو بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه
وآله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله واشهد ان علیا ولی الله و برو تا بر قبر بایستی و روی بروی او کنی و
قبله را میان دو دوش بگذار و بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و
اشهد ان محمدا عبده ورسوله وانه سید الاولین والآخرین وانه سید
الانبیاء والمرسلین اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک ونبیک وسید
خلقک اجمعین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب عبدک واخی رسولک الذی انتجبته بعلمک
وجعلته هادیا لمن شئت من خلقک والدلیل علی من بعثته برسالاتک
ودیان الدین بعدلک وفصل قضائک بین خلقک والمهیمن علی ذلک کله
والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته اللهم صل علی فاطمة بنت نبیک
وزوجة ولیک وام السبطین الحسن والحسین سیدی شباب اهل
الجنة الطهرة الطاهرة المطهرة التقیة النقیة الرضیة الزکیة سیدة
نساء اهل الجنة اجمعین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل
علی الحسن والحسین سبطی نبیک وسیدی شباب اهل الجنة القائمین
فی خلقک والدلیلین علی من بعثت برسالاتک ودیانی الدین بعدلک وفصلی
قضائک بین خلقک اللهم صل علی علی بن الحسین عبدک القائم فی خلقک
والدلیل علی من بعثت برسالاتک ودیان الدین بعدلک وفصل قضائک
بین خلقک سید العابدین اللهم صل علی محمد بن علی عبدک وخلیفتک
فی ارضک باقر علم النبیین اللهم صل علی جعفر بن محمد الصادق عبدک

برسالاتک دار

برسالاتک دار

وَوَلِيِّ دِينِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ اَجْمَعِينَ الصَّادِقِ الْبَارِّ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى
بْنِ جَعْفَرٍ عَبْدِكَ الصَّالِحِ وَلِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ النَّاطِقِ بِحُكْمِكَ وَالْحُجَّةِ عَلَى
بَرِيَّتِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا الْمُرْتَضَى عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ
الْقَائِمِ بِعَدْلِكَ وَالدَّاعِي اِلَى دِينِكَ وَدِينِ آبَائِهِ الصَّادِقِينَ صَلٰوةً لَا يَقْوَى
عَلَى اِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ الْقَائِمِ بِاَمْرِكَ
وَالدَّاعِي اِلَى سَبِيلِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَامِلِ بِاَمْرِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَحُجَّتِكَ الْمُؤَدِّي
عَنْ نَبِيِّكَ وَشَاهِدِكَ عَلَى خَلْقِكَ الْمَخْصُوصِ بِكَرَامَتِكَ الدَّاعِي اِلَى طَاعَتِكَ
وَطَاعَةِ رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ وَوَلِيِّكَ
الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ صَلٰوةً تَامَّةً نَامِيَةً بَاقِيَةً تُعَجِّلُ بِهَا فَرَجَهُ وَتَنْصُرُهُ بِهَا
وَتَجْعَلُنَا مَعَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِحُبِّهِمْ وَاُوَالِي
وَلِيَّهُمْ وَاُعَادِي عَدُوَّهُمْ فَارْزُقْنِي بِهِمْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاصْرِفْ عَنِّي
بِهِمْ شَرَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاَهْوَالَ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ بعد از ان می‌نشینی نزد سر
آنحضرت و میگوئی اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللّٰهِ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللّٰهِ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفِيِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللّٰهِ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اِبْرٰهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ
اِسْمٰعِيلَ ذَبِيحِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ
الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ اَلسَّلَامُ

بحکمک در

و ولي دينك

صفوة الله در

حبيب الله

يا وارث الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة

عليك

عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَيْنِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
سَيِّدِ الْعَابِدِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبَارِّ الْاَمِينِ اَلسَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْكَاظِمِ الْحَلِيمِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا
الشَّهِيدُ السَّعِيدُ الْمَظْلُومُ الْمَقْتُولُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الصِّدِّيقُ الْوَصِيُّ الْبَارُّ
التَّقِيُّ اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلٰوةَ وَآتَيْتَ الزَّكٰوةَ وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ
وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَعَبَدْتَ اللّٰهَ مُخْلِصًا حَتَّى اَتَاكَ الْيَقِينُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا اَبَا الْحَسَنِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ لَعَنَ اللّٰهُ اُمَّةً قَتَلَتْكَ
لَعَنَ اللّٰهُ اُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَلَعَنَ اللّٰهُ اُمَّةً اَسَّسَتْ اَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ وَالْبِدْعَةِ
عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ بعد از ان بر روی قبر می‌افتی و میگوئی اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ صَمَدْتُ
خَاطِبًا مِنْ اَرْضِي وَقَطَعْتُ الْبِلَادَ رَجَاءَ رَحْمَتِكَ فَلَا تُخَيِّبْنِي وَلَا تَرُدَّنِي بِغَيْرِ
قَضَاءِ حَوَائِجِي وَارْحَمْ تَقَلُّبِي عَلَى قَبْرِ ابْنِ اَخِي رَسُولِكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ
بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّي اَتَيْتُكَ زَائِرًا وَافِدًا عَائِذًا مِمَّا جَنَيْتُ عَلَى نَفْسِي وَاحْتَطَبْتُ
عَلَى ظَهْرِي فَكُنْ لِي شَافِعًا اِلَى اللّٰهِ تَعَالَى يَوْمَ فَقْرِي وَفَاقَتِي وَحَاجَتِي فِي
اِنْفِرَادِي فَلَكَ عِنْدَ اللّٰهِ مَقَامٌ مَحْمُودٌ وَاَنْتَ عِنْدَ اللّٰهِ وَجِيهٌ بعد از ان دست
راست بر میداری و دست چپ بر قبر میگستری و میگوئی اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ
بِحُبِّهِمْ وَبِوِلَايَتِهِمْ اَتَوَلَّى آخِرَهُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ اَوَّلَهُمْ وَاَبْرَاُ اِلَى اللّٰهِ
مِنْ كُلِّ وَلِيجَةٍ دُونَهُمْ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَكَ وَاتَّهَمُوا نَبِيَّكَ
وَجَحَدُوا بِآيَاتِكَ وَسَخِرُوا بِاِمَامِكَ وَحَمَلُوا النَّاسَ عَلَى اَكْتَافِ آلِ مُحَمَّدٍ
اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَتَقَرَّبُ اِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمْ وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
يَا رَحْمٰنُ بعد از ان بجانب پای میروی و میگوئی صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا

صلى الله على روحك وبدنك صبرت وانت الصادق المصدق قتل الله
من قتلك بالايدي والالسن بعد از ان از روی اخلاص وتضرع لعنت میکنی
بر قاتل امیر المومنین وبر قاتلان حسن وحسین وبر جمیع قاتلان اهل بیت رسول صلی الله
علیه وآله بعد از ان بجانب سر می آیی از پس قبر و دو رکعت نماز میگذاری در
اول الحمد ویس میخوانی ودر دویم الحمد والرحمن واگر آن دو سوره حفظ نداری
اخلاص در هر دو رکعت میخوانی وبرای مومنین ومومنات دعا کنی وخصوص برای
والدین ودر دعا تضرع والحاح ومبالغه میکنی وبرای خود وپدر ومادر وجمیع برادران
بسیار دعا میکنی ونزد سر می ایستی چندانکه میخواهی وباید نماز تو نزد قبر باشد
فی الوداع وچون خواهی وداع کنی بگو السلام علیک یا مولای وابن مولای
ورحمة الله وبركاته انت لنا جنة من العذاب وهذا اوان انصرافي
عنك غير راغب عنك ولا مستبدل بك ولا مؤثر عليك ولا زاهد
في قربك وقد جدت بنفسي ان كنت اذنت لي عن غير واغب الجد ثابت
وتركت الاهل والاولاد والاوطان فكن لي شافعا يوم حاجتي وفقري
وفاقتي يوم لا يغني عني حميمي ولا قريبي يوم لا يغني عني والدي ولا ولدي
اسئل الله الذي قدر على رحيلي اليك ان ينفس بك كربتي واسئل الله
الذي قدر على فراق مكانك ان لا يجعله آخر العهد من زيارتي لك ورجوعي
اليك واسئل الله الذي ابكى عليك عيني ان يجعله سببا ولي ذخرا
واسئل الله الذي اراني مكانك وهداني للتسليم عليك وزيارتي اياك
ان يوردني حوضكم ويرزقني مرافقتكم في الجنان السلام عليك يا صفوة الله
السلام على امير المؤمنين وصي رسول رب العالمين وقائد الغر المحجلين
السلام على الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة السلام على الائمة

و دائم تسبیح بکنید امام علیه السلام السلام علیک ورحمة الله وبركاته
السلام على ملائكة الله الباقين السلام على ملائكة المقيمين المسبحين — ملائكة الله در
الذين بامره يعملون السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اللهم
لا تجعله آخر العهد من زيارتي اياه فان جعلته فاحشرني معه ومع
آبائه الماضين وان ابقيتني يا رب فارزقني زيارته ابدا ما ابقيتني انك
على كل شيء قدير ومیگوی استودعك الله واسترعيك واقرء عليك السلام
آمنا بالله وبما دللت عليه ودعوت اليه اللهم اكتبنا مع الشاهدين — فاكتبنا در
اللهم فارزقني حبهم ومودتهم ابدا ما ابقيتني السلام على ملائكة الله
وزوار قبر ابن نبي الله السلام مني ابدا ما بقيت ودائما اذا فنيت السلام
علينا وعلى عباد الله الصالحين وچون از قبر بیرون آیی روی بگردان از و تا از چشم
غایب شود باب انچه در زیارت جمیع امامان علیهم السلم کافیست که بگویی مروی از رضا ع
علی بن حسان گفت از رضا علیه السلم پرسیدم چگونه آییم نزد قبر ابی الحسن موسی علیه السلم
گفت در مسجد باید که در گرد اوست نماز کنید وکافیست در همه مواضع اینکه بگویی
السلام على اولياء الله واصفيائه السلام على امناء الله واحبائه
السلام على انصار الله وخلفائه السلام على محال معرفة الله السلام
على مساكن ذكر الله السلام على مظهري امر الله ونهيه السلام على الدعاة
الى الله السلام على المستقرين في مرضاة الله السلام على المخلصين في طاعة الله
السلام على الادلاء على الله السلام على الذين من والاهم فقد والى الله
ومن عاداهم فقد عادى الله ومن عرفهم فقد عرف الله ومن جهلهم
فقد جهل الله ومن اعتصم بهم فقد اعتصم بالله ومن تخلى منهم فقد تخلى من الله
عز وجل اشهد الله اني سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم مؤمن

بسرّكم وعلانيتكم مفوّض في ذلك كلّه اليكم لعن الله عدوّ آل محمّد
من الجنّ والانس من الاوّلين والآخرين وابرأ الى الله منهم رضي الله
على محمّد وآله اينقدر در همه زيارات كافيست و بايد بسيار صلوات بر محمّد صلّى الله
عليه وآله فرستى و بر آل او سلام و درود بگوئى و يكيك نام ببرى و از دشمنان
ايشان بيزار شوى و آنچه خواهى از دعا براى خود و براى مومنين و مومنات دعا
كن باب زيارت جامعه مر رضا را عليه السلم و جميع امامان را صلوات الله و سلامه عليهم
موسى بن عمران نخعى گفت با على بن محمّد بن على بن موسى عليهم السلم گفتم يا بن رسول الله
مرا تعليم كن قولى تمام كامل كه در زيارت يكى از شما بگويم گفت چون بهش در ميروى بايست
و شهادتين بگو و بايد غسل كرده باشى و چون داخل شدى و قبر را ديدى بايست و سى بار
بگو الله اكبر پس اندكى برو با سكينه و وقار و گام نزديك نه پس بايست و سى
تكبير بگو پس نزديك قبر نزديك شو و چهل بار تكبير بگو تا صد تمام شود و بعد از ان بگو السلام
عليكم يا اهل بيت النبوّة وموضع الرسالة ومختلف الملائكة ومهبط
الوحي ومعدن الرحمة وخزّان العلم ومنتهى الحلم واصول الكرم
وقادة الامم واولياء النعم وعناصر الابرار ودعائم الاخيار
وساسة العباد واركان البلاد وابواب الايمان وامناء الرحمن
وسلالة النبيّين وصفوة المرسلين وعترة خيرة ربّ العالمين ورحمة
الله وبركاته السلام على ائمّة الهدى ومصابيح الدجى واعلام
التقى وذوي النهى واولي الحجى وكهف الورى وورثة الانبياء والمثل
الاعلى والدعوة الحسنى وحجج الله على اهل الآخرة والاولى ورحمة الله
وبركاته السلام على محالّ معرفة الله ومساكن بركة الله ومعادن
حكمة الله وحفظة سرّ الله وحملة كتاب الله واوصياء نبيّ الله وذرّية

رسول الله

رسول الله صلّى الله عليه وآله ورحمة الله وبركاته السلام على الدعاة
الى الله والادلّاء على مرضاة الله والمستوفرين في امر الله والتامّين في
محبّة الله والمخلصين في توحيد الله والمظهرين لامر الله ونهيه وعباده
المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون ورحمة الله وبركاته
السلام على الائمّة الدعاة والقادة الهداة والسادة الولاة والذادة الحماة
واهل الذكر واولي الامر وبقيّة الله وخيرته وحزبه وعيبة علمه وحجّته
وصراطه ونوره ورحمة الله وبركاته اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شريك
له كما شهد الله لنفسه وشهدت له ملائكته واولو العلم من عباده
لا اله الّا هو العزيز الحكيم واشهد انّ محمّدا عبده المنتجب ورسوله المرتضى
ارسله بالهدى ودين الحقّ ليظهره على الدين كلّه ولو كره المشركون
واشهد انّكم الائمّة الراشدون المهديّون المعصومون المكرّمون
المقرّبون المتّقون الصادقون المصطفون المطيعون لله القوّامون بامره
العاملون بارادته الفائزون بكرامته اصطفاكم بعلمه وارتضاكم لغيبه
واختاركم لسرّه واعزّكم بهداه وخصّكم ببرهانه وانتجبكم لنوره وايّدكم
بروحه ورضيكم خلفاء في ارضه وحججا على بريّته وانصارا لدينه وحفظة
لسرّه وخزنة لعلمه ومستودعا لحكمته وتراجمة لوحيه واركانا
لتوحيده وشهداء على خلقه واعلاما لعباده ومنارا في بلاده وادلّاء
على صراطه عصمكم الله من الزلل وطهّركم من الدنس واذهب عنكم الرجس
وطهّركم تطهيرا فعظّمتم جلاله واكبرتم شأنه ومجّدتم كرمه وادمتم
ذكره ووكّدتم ميثاقه واحكمتم عقد طاعته ونصحتم له في السرّ
والعلانية ودعوتم الى سبيله بالحكمة والموعظة الحسنة وبذلتم

والمستقرّين

انفسكم في مرضاته وصبرتم على ما اصابكم في جنبه واقمتم الصلوة وآتيتم
الزكوة وامرتم بالمعروف ونهيتم عن المنكر وجاهدتم في الله حق
جهاده اعلنتم دعوته وبينتم فرائضه واقمتم حدوده ونشرتم شرايع حتى
احكامه وسننتم سنته وصرتم في ذلك منه الى الرضا وسلمتم له في
القضاء وصدقتم من رسله من مضى فالراغب عنكم مارق واللازم لكم
لاحق والمقصر في حقكم زاهق والحق معكم وفيكم ومنكم واليكم وانتم اهله
ومعدنه وميراث النبوة عندكم واياب الخلق اليكم وحسابهم عليكم
وفصل الخطاب عندكم وآيات الله لديكم وعزائمه فيكم ونوره وبرهانه
عندكم وامره اليكم من والاكم فقد والى الله ومن عاداكم فقد عادى الله
ومن احبكم فقد احب الله ومن اعتصم بكم فقد اعتصم بالله انتم السبيل الاعظم
والصراط الاقوم وشهداء دار الفناء وشفعاء دار البقاء والرحمة الموصولة
والآية المخزونة والامانة المحفوظة والباب المبتلى به الناس من اتاكم نجى
ومن لم ياتكم هلك الى الله تدعون وعليه تدلون وبه تؤمنون وله تسلمون
وبامره تعملون والى سبيله ترشدون وبقوله تحكمون سعد من والاكم
وهلك من عاداكم وخاب من جحدكم وضل من فارقكم وفاز من تمسك بكم
وامن من لجأ اليكم وسلم من صدقكم وهدي من اعتصم بكم من اتبعكم
فالجنة مأواه ومن خالفكم فالنار مثواه ومن جحدكم كافر ومن حاربكم مشرك
ومن رد عليكم فهو في اسفل درك من الجحيم اشهد ان هذا سابق لكم فيما
مضى وجار لكم فيما بقي وان ارواحكم ونوركم وطينتكم واحدة طابت
وطهرت بعضها من بعض خلقكم انوارا فجعلكم بعرشه محدقين حتى من علينا
بكم فجعلكم الله في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه وجعل صلواتنا

عليكم وما خصنا به من ولايتكم طيبا لخلقنا وطهارة لانفسنا وتزكية
لنا وكفارة لذنوبنا وكنا عنده مسلمين بفضلكم ومعروفين بتصديقنا
اياكم فبلغ الله بكم اشرف محل المكرمين واعلى منازل المقربين وارفع
درجات اوصياء المرسلين حيث لا يلحقه لاحق ولا يفوقه فائق ولا يسبقه
سابق ولا يطمع في ادراكه طامع حتى لا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل
ولا صديق ولا شهيد ولا عالم ولا جاهل ولا دني ولا فاضل ولا مؤمن
صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد ولا شيطان مريد ولا خلق فيما
بين ذلك شهيد الا عرفهم جلالة امركم وعظم خطركم وكبر شانكم
وتمام نوركم وصدق مقاعدكم وثبات مقامكم وشرف محلكم ومنزلتكم
عنده وكرامتكم عليه وخاصتكم لديه وقرب منزلتكم منه بابي انتم وامي
واهلي ومالي واسرتي اشهد الله واشهدكم اني مؤمن بكم وبما آمنتم
به كافر بعدوكم وبما كفرتم به مستبصر بشانكم وبضلالة من خالفكم موال
لكم ولاوليائكم مبغض لاعدائكم ومعاد لهم سلم لمن سالمكم وحرب
لمن حاربكم محقق لما حققتم مبطل لما ابطلتم مطيع لكم عارف بحقكم مقر
بفضلكم محتمل لعلمكم محتجب بذمتكم معترف بكم مؤمن بايابكم
مصدق برجعتكم منتظر لامركم مرتقب لدولتكم آخذ بقولكم عامل
بامركم مستجير بكم زائر لكم عائذ بكم لائذ بقبوركم مستشفع الى الله بكم
ومتقرب بكم اليه ومقدمكم امام طلبتي وحوائجي وارادتي في كل
احوالي واموري مؤمن بسركم وعلانيتكم وشاهدكم وغائبكم واولكم
وآخركم ومفوض في ذلك كله اليكم ومسلم فيه معكم وقلبي لكم مسلم
ورأيي لكم تبع ونصرتي لكم معدة حتى يحيي الله تعالى دينه لكم

وبردكم في ايامه ويظهركم لعدله ويمكنكم في ارضه فمعكم معكم لا مع عدوكم
آمنت بكم وتوليت آخركم بما توليت به اولكم وبرئت الى الله عز وجل من
اعدائكم ومن الجبت والطاغوت والشياطين وحزبهم الظالمين لكم
الجاحدين لحقكم والمارقين من ولايتكم والغاصبين لارثكم الشاكين
فيكم المنحرفين عنكم ومن كل وليجة دونكم وكل مطاع سواكم ومن الائمة
الذين يدعون الى النار فثبتني الله ابدا ما حييت على موالاتكم ومحبتكم
ودينكم ووفقني لطاعتكم ورزقني شفاعتكم وجعلني من خيار مواليكم
التابعين لما دعوتم اليه وجعلني ممن يقتص آثاركم ويسلك سبيلكم
ويهتدي بهداكم ويحشر في زمرتكم ويكر في رجعتكم ويملك في دولتكم
ويشرف في عافيتكم ويمكن في ايامكم وتقر عينه غدا برؤيتكم بابي انتم
وامي ونفسي واهلي ومالي من اراد الله بدأ بكم ومن وحده قبل عنكم ومن
قصده توجه بكم موالي لا احصي ثناءكم ولا ابلغ من المدح كنهكم ومن الوصف
قدركم وانتم نور الاخيار وهداة الابرار وحجج الجبار بكم فتح الله و
بكم يختم وبكم ينزل الغيث وبكم يمسك السماء ان تقع على الارض
الا باذنه وبكم ينفس الهم وبكم يكشف الضر وبكم ما ينزل به رسله نزلت
وهبطت به ملائكته والى جدكم بعث الروح الامين در زيارت
امير المومنين عليه السلام ميگفتي بگويي والى اخيك بعث الروح الامين آتاكم
الله ما لم يؤت احدا من العالمين طأطأ كل شريف لشرفكم وبخع كل
متكبر لطاعتكم وخضع كل جبار لفضلكم وذل كل شيء لكم واشرقت
الارض بنوركم وفاز الفائزون بولايتكم بكم يسلك الى الرضوان
وعلى من جحد ولايتكم غضب الرحمن بابي انتم وامي ونفسي ومالي

ذكركم

ذكركم في الذاكرين واسماؤكم في الاسماء واجسادكم في الاجساد وارواحكم في الارواح
وانفسكم في النفوس وآثاركم في الآثار وقبوركم في القبور فما احلى
اسمائكم واكرم انفسكم واعظم شأنكم واجل خطركم واوفى عهدكم
واصدق وعدكم كلامكم نور وامركم رشد ووصيتكم التقوى و
فعلكم الخير وعادتكم الاحسان وسجيتكم الكرم وشأنكم الحق والصدق
والرفق وقولكم حكم وحتم ورأيكم علم وحلم وحزم ان ذكر الخير كنتم اوله
واصله وفرعه ومعدنه ومأواه ومنتهاه بابي انتم وامي ونفسي كيف
اصف حسن ثنائكم واحصي جميل بلائكم وبكم اخرجنا الله من الذل وفرج
عنا غمرات الكروب وانقذنا من شفا جرف الهلكات ومن النار بابي انتم
وامي ونفسي بموالاتكم علمنا الله معالم ديننا واصلح ما كان فسد من دنيانا
وبموالاتكم تمت الكلمة وعظمت النعمة وائتلفت الفرقة وبموالاتكم
تقبل الطاعة المفترضة ولكم المودة الواجبة والدرجات الرفيعة والمقام
المحمود والمكان المعلوم عند الله عز وجل والجاه العظيم والشأن الكبير
والشفاعة المقبولة ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع
الشاهدين ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة
انك انت الوهاب سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا يا ولي الله ان
بيني وبين الله ذنوبا لا يأتي عليها الا رضاكم فبحق من ائتمنكم على سره
واسترعاكم امر خلقه وقرن طاعتكم بطاعته لما استوهبتم ذنوبي
وكنتم شفعائي فاني مطيع لكم من اطاعكم فقد اطاع الله ومن عصاكم فقد
عصى الله ومن احبكم فقد احب الله ومن ابغضكم فقد ابغض الله اللهم
اني لو وجدت شفعاء اقرب من محمد واهل بيته الاخيار الائمة الابرار

لجعلتم شفعائي فبحقهم الذي اوجبت لهم عليك اسئلك ان تدخلني في جملة
العارفين بهم وبحقهم وفي زمرة المرحومين بشفاعتهم انك ارحم
الراحمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين وسلم تسليما كثيرا
حسبنا الله ونعم الوكيل **چون خواهی بازگردی بگوی** السلام عليكم سلام
مودع لا سئم ولا قال ورحمة الله وبركاته انه حميد مجيد سلام ولي
غير راغب عنكم ولا مستبدل بكم ولا مؤثر عليكم غيركم ولا منحرف عنكم
ولا زاهد في قربكم لا جعله الله آخر العهد من زيارة قبوركم واتيان
مشاهدكم السلام عليكم وحشرني الله في زمرتكم واوردني حوضكم
وجعلني من حزبكم وارضاكم عني ومكنني من دولتكم واحياني في رجعتكم
وملكني في ايامكم وشكر سعيي بكم وغفر ذنبي بشفاعتكم واقال عثرتي
بحبكم واعلى كعبي بموالاتكم وشرفني بطاعتكم واعزني بهداكم وجعلني
ممن ينقلب مفلحا منجحا غانما سالما معافا غنيا فائزا برضوان الله وفضله
وكفايته بافضل ما ينقلب به احد من زواركم ومواليكم ومحبيكم وشيعتكم
ورزقني الله العود ثم العود ثم العود ابدا ما ابقاني ربي بنية وايمان وتقوى
واخبات ورزق واسع حلال طيب اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتهم
وذكرهم والصلوة عليهم واوجب لي المغفرة والخير والبركة والنور
والايمان وحسن الاجابة كما اوجبت لاوليائك العارفين بحقهم الموجبين
طاعتهم والراغبين في زيارتهم المتقربين اليك واليهم بابي انتم وامي
ونفسي واهلي ومالي اجعلوني في همكم وصيروني في حزبكم وادخلوني في
شفاعتكم واذكروني عند ربكم اللهم صل على محمد وآل محمد وابلغ ارواحهم
واجسادهم مني السلام والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته

وصلى الله

وصلى الله على سيدنا محمد وآله وسلم تسليما كثيرا **باب شصت ونهم بخواب ظاهر
شده مردم را در وقتها از برکت آن مشهد وعلامات آن واجابت دعا در آن** محمد بن عمر
نوقانی گفت من در نوقان در قصر خود خفته بودم در شبی تاریک بیدار شدم ونظر در جانب
مشهد آنحضرت بسناباد کردم نوری دیدم بلند شد تا مشهد همه از آن پر شد وچنان روشن
شد که گویی روز است ومن شک داشتم در امام رضا عليه السلم ونمیدانستم حقیقت او را
ومادرم مخالف بود در آن وقت با من گفت ترا چه میشود گفتم نوری بلند شد وتابان
دیدم که مشهد بسناباد از آن پر شد مادرم گفت هیچ چیز نیست این عمل شیطانست
گفت وشب دیگر که تاریکتر از آن شب بود هم مثل آن نور روشنی دیدم ومشهد از آن
پر شد مادرم را اعلام کردم واو را بآن مکان آوردم تا آن نور دید در حیرت
شد وشروع در حمد وثنای خدای تعالی کرد اما آن اعتقاد که من آوردم او نیاورد
پس آمدم بجانب مشهد ودیدم در بسته است گفتم بار خدایا اگر امام رضا حقست این
در را برای من بگشا پس دست بر در نهادم باز شد با خود گفتم شاید خوب بسته
نبوده است پس خوب بستم تا بدانستم که بی کلید باز نمیشود پس همان نیت اول کردم
وآن قول گفتم وبر در دست نهادم بگشود ودر آمدم وزیارت ونماز کردم ودر امام آنحضرت
مستبصر شدم وبعد از آن هر جمعه از نوقان بزیارت او می آیم وآنجا نماز میگذارم
تا الحال وفلان طائی گفت شنیدم که ابا منصور عبد الرزاق با حاکم طوس که بابیوردی
معروف بود گفت فرزند داری گفت نه گفت چرا بمشهد رضا عليه السلم نروی وآنجا
[illegible]ن واز خدای تعالی فرزند خواهی که من حاجتها آنجا خواستم وبرآمد حاکم گفت
پس بآن مشهد مقدس رفتم ودعا کردم واز خدا فرزند خواستم خدای عز وجل مرا
پسری داد نزد ابا منصور بیامدم واو را خبر دادم که دعای من در آن مشهد مستجاب شد
[illegible] بخشید واکرام کرد وبرای آن مصنف کتاب رحمه الله گفت چون از امیر سعید

دکن الله وله اذن بزیارت مشهد رضا علیه السلام خواستم مرا اذن داد و در رجب سنه
پنجاه و دو و چون از نزد او برگشتم مرا باز خواندند و گفت این مشهدی مبارک است من
زیارت کردم و از خدای تعالی در او حاجتها خواسته ام و قضا کرده است برای
من انجا در دعا و زیارت تقصیر مکن که دعا انجا مستجابست من ضامن شدم و باز
او آمدم و دعا کردم و چون از مشهد علی ساکنه السلام عود کردم و باو رسیدم با من
گفت برای ما دعا کردی و از جانب ما زیارت کردی گفتم [illegible]
بتحقیق صحیح و معلوم شد مرا که دعا در ان مشهد مستجابست ابو نصر ضبی با ما حدیث
کرد و من از و نصیبی نرسیده بودم و در ان باب مجدی بود که میگفت اللهم صل علی
محمد شها و علی آله میگفت او گفت شنیدم از ابو بکر فرا و او از اصحاب حدیث بود
میگفت کسی بمن ودیعت داد و من او را دفن کردم و بعد از ان جای آنرا فراموش
کردم چون مدتی بگذشت صاحب ودیعت بیامد و آنرا طلبید و من جای آنرا [illegible]
و متحیر بماندم و آن شخص مرا متهم ساخت پس از خانه غمگین و متحیر بیرون آمدم و
جماعتی بمشهد رضا علیه السلام متوجه بودند با ایشان برفتم و زیارت مشهد کردم و دعا
کردم و در خواستم از خدای عز و جل که موضع ودیعه را برای من روشن سازد پس
در خواب دیدم که یکی آمد و بمن گفت ودیعه را در فلان جا دفن کرده پس باز گشتم و
صاحب ودیعه نزد من آمد او را بآن موضع که در خواب دیده بودم راه نمودم و من باور
نمیداشتم انچه دیده بودم پس آن شخص بآن مکان رفت و بکند و ودیعه را بیرون آورد و
بصاحبش پس آن مرد بعد از ان این حدیث با مردم گفتی و بزیارت این مشهد ترغیب
نمودی علی قهستانی گفت برادر بودم مردی بر خوردم از اهل مصر میگذشت نامش
حمزه بود گفت که از مصر بزیارت مشهد رضا علیه السلام آمده و چون بمشهد می آمد قرب
آفتاب نزدیک بود و زیارت میکند و نماز میکند و در آنروز هیچکس دیگر انجا

چون نماز خفتن میکند خادم قبر میخواست او را بیرون کند و در ببندد و در خواست
میکند که او را انجا بگذارد و در ببندد تا او انجا نماز کند که از دیار دور آمده است
و بیرونش نکنند که او حاجتی به بیرون شدن ندارد و خادم در برو می بندد و میرود و او تنها
نماز میکند اروه است تا خسته میشود می نشیند و سر بر زانو مینهد که ساعتی استراحت
کند چون سر بر میدارد بر دیوار مقابل روی او رقعه می بیند این دو بیت بر او نوشته
شعر مَن سَرَّهُ اَن یَرَی قَبرًا بِرُؤیَتِهِ ۞ یُفَرِّجِ اللهُ عَمَّن زَارَهُ کُربَه ۞
فَلیَأتِ ذَا القَبرَ اِنَّ اللهَ اَسکَنَهُ ۞ سُلَالَةً مِن نَبِیِّ اللهِ مُنتَجَبَه ۞ یعنی
هر کرا خوش آید و شاد کند که ببیند قبری اکه بدیدن آن خدای عز و جل میسر و
اند وه زیارت کننده را فرج میدهد او را باید سوی این قبر بیاید که خدای تعالی
ساکنی داده است در ان فرزندی برگزیده را از پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت
آن مصری که پس برخواستم و مشغول نماز شدم در وقت سحر بعد از ان نشستم
همچو بار اول و سر بزانو نهادم چون سر برداشتم آن رقعه و نوشته بر دیوار
ندیدم و انکه دیدم تازه نوشته شده بود و تر بود که گویا همان ساعت نوشته
بودند پس صبح شد و در بگشودند و بیرون آمدم فلان معدل گفت مردی از بلخ
در خواب دید رسول خدا را صلی الله علیه و آله و با او گفت یا رسول الله از اولاد تو کرا کفت م
زیارت کنم گفت صلی الله علیه و آله اولاد من بعضی نزد من می آیند مسموم و بعضی
می آیند مقتول گفت که گفتم پس کدام را زیارت کنم یا رسول الله صلی الله علیه و آله
که مکانهایشان دور است و متفرق گفت انکه نزدیکتر است بتو یعنی بمجاورت او
مدفون در زمین غربت گفت پس گفتم یا رسول الله یعنی رضا علیه السلام گفت بگو صلی الله
علیه بگو صلی الله علیه سه بار فلان حاکم نوقانی گفت و مردی از ری بیرون آمد که
بعضی از سلاطین ایشان را به بخارا نزد امیر نصر بن احمد برسالت فرستاده بود کی

نزد اهل ری بود و دیگری از اهل قم و قمی بر مذهب قدیم اهل قم بود و در نصب و رازی شیعه
بود چون به نیشابور رسیدند رازی با قمی گفت اول زیارت رضا علیه السلام میکنیم و
بعد از آن متوجه بخارا شویم قمی گفت سلطان مرا برسالتی به بخارا فرستاده است جایز
نیست بکاری دیگر مشغول شویم تا از آن فارغ شویم پس به بخارا رفتند و رسالت بگذاردند
و باز گشتند تا به طوس رسیدند رازی با قمی گفت زیارت رضا علیه السلام
میکنیم گفت از ری یا از قم بیرون آمدیم مرجی یعنی بر مذهب مرجیه باز نخواهم گشتن رافضی
پس رازی اسباب و چارپایان خود به وی سپرد و بر خری سوار شد و سوی مشهد
رضا علیه السلام رفت و با خادمان مشهد گفت امشب این مشهد را بمن رها کنید و
کلیدش بمن دهید کردند گفت او پس من داخل شدم بمشهد و در را بستم و زیارت
رضا علیه السلام کردم پس پیش سر ایستادم نماز گذاردن و ابتدا در قرارت قرآن
از اول نمودم گفت آوازی می‌شنیدم که همراه من قرآن میخواند نماز را بریدم و همه جای
مشهد را بگشتم و در نواحی جستجو کردم کسی را ندیدم پس باز گشتم بمکان خود و مشغول
قرارت شدم از اول قرآن و آن آوازی می‌شنیدم که هرچه من میخواندم او نیز میخواند
و منقطع نمیشد پس لحظه خاموش شدم و گوش داشتم یافتم که آواز از قبر می‌آید و همچنین
هرچه میخواندم مثل آن می‌شنیدم تا به آخر سوره مریم علیها السلام رسیدم و خواندم فی سورة مریم
يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا
آواز از قبر شنیدم که میخواند يَوْمَ يُحْشَرُ الْمُتَّقُونَ إِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا وَيُسَاقُ
الْمُجْرِمُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا تا آنکه من قرآن ختم کردم او نیز ختم کرد چون صبح شد
بنوقان باز گشتم و از قاریان آنجا پرسیدم از این قرارت گفتند این بحسب لفظه
معنی درست است لیکن ما نمیدانیم که قرارت کسی باشد گفت برگشتم به نیشابور پس پرسیدم
از قاریان آنجا هیچکدام ایشان ندانستند این قرارت را تا آنکه برگشتم بری و از

بعضی

بعضی از قاریان آنجا پرسیدم که کسی چنین قرارت کرده که يَوْمَ يُحْشَرُ الْمُتَّقُونَ الآیه
گفت این قرارت از کجا آورده گفتم احتیاجی افتاده بدانستن آن در کاری که
رو داده گفت از قرارت رسول خدا است صلی الله علیه و آله از طریق روایت اهل
بیت علیهم السلام بعد از آن از من پرسید که سبب این سوال چه بود قصه با او گفتم
و آن قرارت نزد من بصحت پیوست ابو الحسن هروی گفت مردی از اهل بلخ بمشهد
مقدس در آمد با او مملوکی او بود و او و مملوکش زیارت کردند آنگاه در جانب سر نماز
میگذارد و مملوکش در جانب پا چون از نماز فارغ شدند هردو بسجده رفتند زمانی
دراز پس مرد سر از سجود برداشت پیش از مملوک و او را بخواند سر برداشت گفت
لبیک یا مولای گفت میخواهی که آزاد شوی گفت آری گفت تو آزادی در راه خدا و
آن کنیزک من نیز فلان در بلخ آزاد است و او را بزنی بتو دادم با این و این و من آن مهر
از جانب تو ضامن شدم و فلان ملک من وقف است بر شما و اولاد شما و اولاد اولاد شما
چند آنکه تناسل کنند بگواهی این امام علیه السلام گفت ده وی پس بگریست غلام
و سوگند یاد کرد بخدای عز و جل و بامام که او در سجود خویش بجز آن حاجت بعینها نخواست
و چنین زود حاجت او برآورده شد ابو نصر مؤذن نیشابوری گفت مرا علتی سخت
در زبانم افتاد که زبان گران شد چنانچه سخن نمیتوانستم کردن در خاطرم گذشت که زیارت رضا
علیه السلام کنم و دعا کنم آنجا و از خدای تعالی شفا مسئلت کنم و امام را شفیع کردم
پس بر خری سوار شدم و قاصد مشهد گشتم و زیارت آنحضرت کردم و در جانب سر
دو رکعت نماز گذاردم و بسجده رفتم و دعا و تضرع میکردم و صاحب قبر را شفیع
میساختم که مرا از آن علت عافیت بخشد و گره از زبان من بردارد پس در سجده خوابم
برد و در خواب دیدم که گویا قبر واشد و مردی بیرون آمد درست کهولت سخت گندم گون
بمن نزدیک شد و گفت یا ابا النصر بگو لا اله الا الله من باشارت گفتم زبانم بسته است

چگونه بگویم بانگ بر من زد و گفت منکر قدرت خدا میشوی بگو لا اله الا الله پس زبانم
گشوده شد و گفتم لا اله الا الله و بخانه بازگشتم پیاده و میگفتم لا اله الا الله پس زبانم
باز شد و بعد ازان بسته نگشت ابا النصر مؤذن گفت شبی سیل بنا باد برابر شد و وادی
از مشهد بلندتر بود پس سیل آمد تا نزدیک مشهد یعنی مقبره و ما ترسیدیم که در مشهد آب
ریزد پس آب بلند شد باذن خدا و قدرت او در قنائی که بالاتر از وادی بود و بریخت و هیچ
در مشهد نریخت ابو نصر محمد بن شبان نیشابوری گفت در خدمت امیر ابی نصر صغانی صاحب
جیش یعنی سپهسالار بودم و او با من نیکوئی میکرد و همراه او باصفهانیان رفتم و یاران
او بر من حسد میبردند که او مرا اکرام میکرد پس وقتی بمن کیسه سر مهر داد و در او سی هزار
درهم بود و گفت بخزانه تسلیم کنم از پیش او بیرون آمدم و در جائی که حاجبان می نشینند
بنشستم و کیسه را پیش خود بنهادم و با مردم بسخن و کاری که داشتم مشغول شدم
آن کیسه را بدزدیدند و من باخبر نشدم و امیر ابی نصر غلامی داشت خطلخ تاش نام
و او حاضر بود و چون بدیدم کیسه نبود و ایشان همه منکر شدند و گفتند ما خبر نداریم
و گفتند تو اینجا چیزی ننهادی و اینها را میبازی و من میدانستم حسد ایشان را پس
نخواستم با امیر بگویم که ترسیدم مرا متهم سازد و متفکر بودم و متحیر بماندم میدانستم
کیسه را که برده و پدر من هرگاه او را امری روی میداد به پناه بمشهد رضا علیه السلم
میبرد و آنجا دعا میکرد و آن ساخته میشد و اندوه او زایل میگشت پس فردا نزد
امیر ابی نصر رفتم و گفتم ای امیر رخصت میدهی مرا که بطوس روم که آنجا کاری
دارم گفت چه کار گفتم غلامی طوسی داشتم گریخته است و کیسه پیدا نیست با و گمان
دارم گفت ببین در کار خود که اعتقاد ما را بخود فاسد نکنی بخیانت گفتم اعوذ بالله
من ذلک گفت تو میروی ضامن کیسه که میشود و اگر دیر کنی گفتم اگر بعد از چهل روز باز
نگردم منزل و ملک من پیش تست بنویس بابی الحسن خزاعی که اسباب من در طوس

[illegible] اقرار کیرد پس مرا اذن داد و من منزل بمنزل کرایه میکردم تا بمشهد علی ساکنها
السلم رسیدم و زیارت کردم و در جانب سر دعا کردم و از خدا استعانت نمودم
که مرا اطلاع دهد که کیسه کجاست پس آنجا خوابیدم و در خواب رسول خدا را صلی الله
علیه و آله دیدم با من میگفت برخیز که خدای تعالی حاجت تو برآورد پس برخاستم
و وضو تازه کردم و نماز گذاردم و دعا خواندم باز خوابیدم دیدم در خواب رسول را
صلی الله علیه و آله دیدم با من گفت کیسه را خطلخ تاش دزدیده و در زیر تنور در
خانه اش دفن کرده است و کیسه همانجاست بمهر ابی نصر صغانی گفت که برگشتم
بجانب ابی نصر سه روز پیشتر از میعاد و چون داخل شدم گفتم کار من ساخته شد
گفت الحمد لله پس بیرون آمدم و جامه گردانیدم و نزد او بازگشتم گفت کجاست
کیسه گفتم با خطلخ تاش است گفت از کجا دانستی گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله
در خواب بمن گفت نزد قبر رضا علیه السلم گفت که بدان امیر لرزید ازین سخن و فرمود
خطلخ تاش را حاضر کنند و باو گفت کیسه که برگرفتی از پیش او کجاست منکر شد
و او از غلامان همه عزیزتر بود نزد او و او را بضرب تهدید کرد و گفت با او وای بر تو
او در کار نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده بموضعی که کیسه آنجا
نهاده است گفت کجا نهاده است گفت در خانه اش زیر تنور مدفونست بمهر
پس کسی اعتمادی بخانه او فرستاد و فرمود که جای تنور را بکنند او برفت و بکند
و کیسه را بیرون آورد و همچنان مهر بر نهاده و پیش او بر زمین نهاد امیر چون کیسه
و مهر او بران بدید گفت یا ابا نصر من فضل و قدر تو پیش ازین نمیدانستم و
بعد ازان با تو اکرام و نیکوئی بیشتر کنم و اگر با من میگفتی قصد مشهد داری ترا بر
دابه خود سوار میکردم ابو نصر گفت من پس از آن از آن ترکان بترسیدم که
بسبب آن واقعه با من کینه ورزند و مرا در بلیتی افکنند از امیر اذن خواستم

و بنیشابور رفتم و در دکان نشستم و کاه میفروشم تا امروز فلان سلیطی گفت از حاکم
رازی یار ابی جعفر عیبی شنیدم میگفت مرا ابو جعفر عیبی برسالت فرستاد نزد
ابی منصور بن عبد الرزاق چون روز پنجشنبه شد از او اذن خواستم در زیارت رضا
علیه السلام با من گفت بشنو از من حدیثی با تو کنم در کار این مشهد من در جوانی
تعصب میکردم بر اهل این مشهد و زایران آنرا تعرض مینمودم و در طریق جامهاشان
میربودم و نفقات و مرقعاتشان میگرفتم روزی برای صید انجا رفتم و یوز بر آهوی
افکندم و در پی او میرفت تا او بدیوار مشهد ملتجی ساخت پس آهو ایستاد و یوز نیز
ایستاد در برابر او و نزدیک او نمیشد هرچند سعی کردیم یوز نزدیک او نشد و هرگاه
آهو از انجا دور میشد از پی او میدوید و چون بدیوار پناه می آورد می ایستاد و
پس آهو در سوراخی از دیوار مشهد در شد من داخل رباط شدم و با ابو نصر مقری گفتم
آهو کجا شد که حالا داخل شد گفت ندیدم پس انجا که آهو در شده بود در شدم
پشک آهو و اثر بول او دیدم و آهو را ندیدم و نیافتم پس نذر کردم با خدای عز و جل
که من بعد زایران آن مشهد را نرنجانم و تعرضی نرسانم مگر نیکی و خیر و هر وقت
مرا واقعه پیش می آمد پناه بآن مشهد میبردم و زیارت میکردم و از خدای تعالی
حاجت خود در میخواستم و بر آورده میشد و در خواست کردم که مرا پسری بخشد
خدای عز و جل مرا پسری بخشید و چون برسید و کشته شد بازگشتم بجایی خود این
مشهد و باز در خواستم که مرا پسری بخشد پسری دیگر بخشید و هیچ حاجت نخواستم
مگر قضا کرد و از برکت این مشهد علی ساکنها السلام مرا این ظاهر شد فلان سلیطی
گفت حمویه لشکرکش خراسان روزی در نیشابور بمیدان حسین بن زید آمد
تا در مکان باب عقیل نظر کند و انجا فرموده بود که چهارستانی بنا کنند مردی
بر او بگذشت با غلام گفت از پس این مرد برو و او را بخانه بر تا من باز آیم چون

امیر حمویه بخانه باز آمد جماعتی که با او بودند از سرداران و مقدمان بر طعام نشاند
و چون بنشستند با غلام گفت آن مرد کجاست گفت بر در خانه گفت او را در آر
چون در آمد فرمود تا آب بر دستش ریختند و بر سفره نشانیدند چون
فارغ شد گفت ترا خری هست گفت نه فرمود خری بدهندش و گفت برای
نفقه درهمی چند داری گفت نه فرمود هزار درهمش بدهند و جفتی جوال و جوری
و سفره و دیگر آلات که نام برد همه اینها بیاوردند پس روی بسرداران کرد
و گفت هیچ میدانید این چه بود گفتند نه گفت بدانید که من در جوانی
زیارت رضا علیه السلام کردم و جامهای کهنه در بر داشتم و این مرد در انجا
دیدم و من دعا میکردم نزد قبر از خدای عز و جل میخواستم که مرا ولایت
خراسان روزی کند و شنیدم این مرد دعا میکرد و در خواست میکرد
از خدای تعالی این چیزها که من او را دادم پس چون دیدم که خدای تعالی
دعای من اجابت کرد و بنیکویی برکت این مشهد خواستم که هم ببینم که دعای
این مرد اجابت کند بر دست من بخوبی ولیکن میان من و او قصاصی هست
و چیزی نگفتند آن چیست گفت این مرد وقتی که مرا در آن جامهای کهنه دید و
حاجتی چنین بزرگ شنید که در میخواستم مرا خوار و حقیر انگاشت و در آن وقت
و پای بر من زد و گفت مثل تو با این حال طمع دارد ولایت خراسان و لشکرکشی میکند
سرداران گفتند ای امیر او را عفو کن و او را حلال کن تا احسان تمام کرده باشی
گفت کردم و حمویه بعد از آنکه این پایه یافت زیارت آن مشهد میکرد و او دختر
خود را بزید بن محمد بن زید علوی داد و بعد از آنکه پدرش در جرجان کشته شد
و او را بقصر خود آورد و مال و نعمت باو تسلیم نمود اینها همه برای آن بود که برکت
و فضل آن مشهد دانسته بود و چون ابو الحسین محمد بن احمد بن زیاد علوی رحمه الله

خروج نمود بیست هزار مرد در نیشابور با او بیعت کردند خلیفه لوبدایان سبب
بگرفت و ببخارا فرستاد و غالب ابا او را بامر خلیفه گرفته اند بعد از جنگ یا پیش
از جنگ و از مکان او که نیشابور بود جلا فرمود و او را مقید ببخارا فرستاد و باشند
تا آنجا محبوس باشد پس حمویه بر او داخل شد و قید او برگرفت و با امیر خراسان
گفت اینان فرزندان رسول خدااند صلی الله علیه و آله و گرسنه اند و واجبست
که کفایت معیشت ایشان مهیا ساختن تا محتاج بطلب معاش نکردند پس مقرری
هر ماه بجهة او نهاد و او را رها کرد و به نیشابور فرستاد و این سبب آن شد که
مردمان اهل شرف را در نیشابور مقرری معین کردند و اینها همه برکت این مشهد
بود علی ساکنه السلام ابیوردی حاکم مرو الرود بود و او از اصحاب حدیث بود گفت
طوس بمشهد رضا علیه السلام حاضر شده بودم مردی ترک دیدم داخل قبه شده
و بالای سر ایستاده میگرید و بزبان ترکی دعا میکند و میگوید یارب اگر پسر من
زنده است میان من و او جمع کن و اگر مرده است مرا از خبر او آگاه کن و دعای او
گفت من زبان ترکی میدانستم گفتم ای مرد چیست ترا گفت مرا پسری بود و با من
در جنگ اسحاق اباد حاضر بود او را آنجا گم کردم و خبر او ندارم و او را مادریست
دایم میگرید پس دعا کردم و در آن باب از خدای عز و جل مسئلت نمودم
که شنیده ام میگویند دعا در این مشهد مستجاب میگردد ابیوردی گفت مرا بر او
رحم آمد و دستش بگرفتم و بیرون آوردم تا میهمانی او کنم چون از مسجد بیرون
آمدیم مردی جوان دراز نوخط با برهنه و مرقع در تن چون آن ترک را بدید
بشتافت و دست در گردن او کرد و بگریست و یکدیگر را بشناختند این پسر
او بود که در آستانه دعا میکرد که خدای عز و جل میان ایشان جمع کند یا خبر
او عالم گرداند ابیوردی گفت پس من از او پرسیدم که باین موضع چون افتادی

گفت من بعد از جنگ اسحاق اباد بطبرستان افتادم و آنجا مردی دیلمی مرا نگهداشت
و بپرورد و چون بزرگ شدم در طلب پدر و مادر بیرون آمدم که خبر ایشان
نداشتم و با قومی بودم که راه باین جانب داشتند پس با ایشان بیامدم
آنمرد ترک گفت اکنون بر من ظاهر شد از برکت این مشهد آنچه یقین من درست
شد و بر خود عهد و قسم لازم کردم که از این مشهد تا زنده ام جدا نشوم والحمد
لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا والسلام علی نبیه و حبیبه
محمد المصطفی و آله و عترته مصابیح الدجا و سلم تسلیما دائما
ابدا کثیرا . تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
فی ثانی عشر شهر ذی الحجه الحرام من شهور
سنه اثنین و الف مائه من الهجره
النبویه علیه الف الف الصلوه
والتحیه